فهرست مهیج الاحزان و عدد مجالس و صفحه از نموده شد
بجهت سهولت و آسانی فهرست مجالس و صفحات از نموده شد

فهرست حاشیه کتاب

بعد از تمام کار دیده شد سفینه و نسخه مهیج الاحزان منعقد ... مطبوع اقل الخلیقه [illegible] معلوم کنند که بواسطه نسخه مهیج طوفان و نسخه صحیح مقابله شد که طبع [illegible] میرزا احمد

هذا کتاب مهیج الاحزان حسن بن محمد علی الیزدی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المتفرّد بالقدم والبقاء المتوحّد بالعظمة والکبریاء الحاکم بما یرید الفاعل لما یشاء موکّل البلاء للانبیاء ثمّ بالاولیاء ثمّ بالامثل فالامثل فی درجات المحبّة والولاء رافع درجات السعداء والشهداء ومعوّضهم عن الحیوة القلیلة الفانیة والنعم الدانیة جنّة دائمة ونعیماً باقیاً بلا فناء فقال ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء والصلوة والسلام علی اشرف اهل الابتلاء وافضل سکّان الارض والسماء محمّد سیّد الانبیاء وخاتم الاولیاء وعلی اهل بیته الذین جلّت مناقبهم عن العدّ وعلت مراتبهم من ان یقاس بها احد ادلّاء الدارین ووسائل العالمین المبعوثین لقیام القسط فی ابتداء الوجود الی یوم الجزاء ولعنة الله علی اعدائهم لعنة متّصلة ما دامت الارض والسماء وبعد چنین گوید اقلّ خلیقه حسن بن محمّد علی الیزدی [illegible] و مدفنا انّه نعم چون توسّل بائمّهٔ طاهرین علیهم السلام که عروة الوثقی الهی وحبل الممدود بین بنده و خالقند میباشند اعظم وسائل نجات است هر کس سبب نجات با ایشان وسیله جوی میباشد و نظر بمقتضی مودّت لازمه با ایشان هر کس بمقام اخلاص و بندگی سلک طریق اظهار اخلاص مینماید و چون حفظ آثار و اخبار و سعی در آثار اهلبیت اخیار علیهم السلام که حفظ شعائر اسلام و ایمانست مرغوب بلکه از مندوبات مطلوبه است علمای اخیار در جمیع اعصار و امصار در این مقام برآمده بتحریر رسائل و کتب و طوامیر و صحف پرداخته‌اند و چون ذکر احوال سیّد الشهداء علیه السلام و حفظ اخبار متعلّقه بآن سرور در سالکان طریق تولّا علاوه بر آن فوائد مشتمل بر فوائد بیشمار بود بجهة حفظ آن بخصوص کتب و رسائل چند موضوع شد و چون در میان خلق بواسطه اشتهار در میان عجم اعتبار اعراض از کتب علما بعضی از اکاذیب واضحه و اقاصیص فاضحه کاذبه در این باب اشتهار یافته در مجالس و محافل ذکر میکنند لهذا در نظر داشت که رساله در این باب معمول داشته که اقرب بسلیقه بوده اخبار معتبره که در دست بود و بدون هر جا جمع نموده مرتّب نمود تا معلوم شود که بذکر اخبار معتبره در این باب استغنای از اکاذیب حاصل میانه

حاصل میباشد و چون عزم مؤکد شد باصرار بعضی از احبا و از اصدقا و شروع شده زمانها
مدید باعتبار عوایق زمان اتمام ان در معرض تعویق بود تا در این اوان که حوادث عظیمه
در این بلاد خلد بنیاد افتاد که موجب تشویش عظیم از تلف جان و مال بود لهذا نظر کرده
که اگر پروردگار لطیف او را از مهالك وصدمات نجات دهد این امر را بشکرانه آن باتمام
رساند چون از برکت انجناب نجات حاصل امد خواست بعهد خود وفا نماید تا شکرانه این نعمت
بعمل امده شاید سبب مغفرت گناهان و موجب نجات از مهالك آخرت نیز بوده باشد و اگرچه
این کتاب نیست لائق نیز الا مشك خشك و عظام نخره الا انکه رجا هست که منتفع میشوند تشنگان
وادی مهجوری و گرسنگان مخمصه ناصبوری و مرجوا از مکارم اخلاق ناظرین انکه زلات انرا
بقلم اصلاح اصلاح نموده قابل معذرت و مقبل عثرت او بوده باشند تا در زمره و اذا مروا
باللغو مروا کراما محسوب بوده باشند و مسمی نمودیم انرا بمهیج الاحزان و موقد النیران فی قلوب
اهل الایمان و ان مشتمل میباشد بمقدمه و چهارده مجلس اما مقدمه در ان دو مطلب است
مطلب اول در بیان اداب تعزیه و ماتم داری و ان اموری چند میباشد اول گریستن و جزع نمودن
و مهموم و مغموم بودن و اه کشیدن و اظهار حزن و کابه نمودن است بلکه این نفس تعزیه و ماتم داریست
نه اداب ان و بعضی از علما انرا از اداب شمرده اند ما نیز شمردیم و این است فی الحقیقة انچه مطلوب است
در این باب و سزاوار است زیاد نمودن بناکی و گریه بر خود بستن باینکه مانند گریه کننده کان صدا
ظاهر کند و سر را بینداز د و اظهار اندوه نماید اگرچه گریه نکند و این مرتبت اسان و بنا
بر بعاد نیست حضور در مجلس تعزیه و ترك گریه و تباکی بالمره و استحباب این امور بجهت اخبار کثیره
است که از خانواده عصمت رسیده است دوم و سیم و چهارم پوشیدن جامه نظیف از
نجاست و گشودن بندها خصوصا بند گریبان که داخل در اظهار ماتم داریست و کشف از راعین
و ساقین چنانچه از روایت عبد الله سنان مستفاد میشود و اگرچه این روایت در بیان اداب زیارت
لکن بعد از ذکر این اداب میفرماید بهیئت اصحاب المصاب و برهنه کردن سر و پا را نیز بعضی از علما ذکر
کرده اند و بعید نیست استحباب ان بجهت دخول ان در عموم اظهار اندوه و مصیبت و هیئت اصحاب
مصیبت باینکه راه رفتن با پای برهنه در زیارت وارد شده و ظاهر از ان اظهار تذلل و تخشع است
و این مقام نیز مقام انست پنجم و ششم و هفتم و هشتم ترك خضاب و حنا و شانه کردن و سرمه کشیدن
است چنانچه بعضی از علما ذکر کرده است بجهت اخبار کثیره و سزاوار است ترك روغن مالیدن نیز بجهت فوت صادق

علیه السلام ما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا رأس
عبید الله بلکه چنانچه در بعضی از اخبار است لا یُری فی دار هاشمی دخان خمس حجج دود از
خانه بنی هاشم بلند نشد پنج سال و از این مستفاد میشود رجحان او است از طبخ واطعمه لذیذه
یا مطلق مجتنبی مگر مثل نان که ضرورت مقتضی است بلکه از مجموع این اخبار مستفاد میشود
رجحان ترک مطلق زینت و ترک مطلق لذائذ با اینکه چنین میباشند اهل مصیبت تا ظاهر
نیست و اینست اظهار مصیبت و سلوک مسالک اهل مصیبت و بودن بر هیئت ایشان و اما
انچه متعارفست در میان عوام از تزیین مجالس بفرش و تزیین خود و تلبیس لباسهای فاخره در ایام
محرم مثل که تراشه ... ایشان منافی طریقه اهل شرع میباشد بلی اگر مقصود از تزیین بعضی
مجالس اجتماع خلق بوده باشد بجهت تعزیه ... تستر باشد لکن کسیکه بهم زند
مجلس ... بجهت تعزیه ... اما ... لباس سیاه پوشیدن منافی مجالس
مخصوص لباس ... سیاه بعمامه ... منصوص ... لا تلبسوا ...
منها ... ولکن ان ... اظهار مصائب ... الله تعالی ... اگرچه این مسئله
خالی از اشکال نیست ... صورت ... اما ...
... علما ... اجماع ...
اجماع بر ان ... خالد بن سدیر ...
... الاستغفار ...
... فاطمیات ...
خالد بن سدیر ... حضرت صادق علیه السلام ... است ... بیان ...
...
...
...
...
است ...
... اسلام ...

وغیر ذلک خالی از معارض میباشد فَلِمِثْلِهِ یَقِلُّ شَقُّ الْقُلُوبِ فَضْلاً عَنِ الْجُیُوبِ شکافتن یقها
در مصیبت او کسی چه جای دریدن جامه و سنگ بر سینه زدن را بهم رسانیده اند کسی
چه جای دست بر زانو زدن در حدیث وارد شده است که بنی هاشم بعد از شهادت امام حسین
علیه السلام جامه های پوست پوشیدند و از گرما و سرما هیچ پروا نمیکردند و شب و روز قرار نمیافتند
بلکه دایم در نوحه زنی بسر بودند و در فکر طعام و شراب نبودند سید الساجدین علیه السلام
بجهة ایشان طعام مهیا میفرمودند و نفقه دیگر میکردند که اشک از دیدهای ایشان خشک شد
آیا می بینی که دست بر زانو میزدند و واویلا میکنند و طپانچه بر روی میزدند یا اینکه نوحه
عرب لطام میباشد و تقریر امام کافیست در حکم بجواز طپانچه وارد شده از فعل فاطمیات
بر بریدن مو و خراشیدن رو و اشکالست در تیغ بر پیشانی زدن یا بازو را مجروح کردن چنانچه
بعضی از عوام الناس را دابست خالی از اشکال نیست و اما اعضا را زخم کردن و دهن را قفل
ن.ن وامثال ذلک از فعل اوباش ناس میباشد اینها مصیبت داری نیست مصیبت آنست که دلرا
لباس مصیبت پوشانیده باشد و از سوزش قلب از گوشهای دو چشم اشک جاری باشد و آه
سوزناک از سینه اش بر آید از آنجا که شیطان در هر جا دست یافت هر عمل خیر را بیک نهجی ضایع
مینماید چنانچه ارکان اسلام را مثل صلوة و زکوة و غیر ذلک را چنان خراب کرد که از صد نفر یکنفر
بقواعد مقرره شرعیه آنرا بعمل نیاورد چنانکه بمصداق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده باشد یاتی
زمانی که لَا یَبْقَی مِنَ الْاِیْمَانِ اِلَّا اِسْمُهُ وَلَا مِنَ الْاِسْلَامِ اِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ اِلَّا دَرْسُهُ از ایمان
باقی نماند چیزی مگر اسمی و از اسلام نماند چیزی مگر رسمی و از قرآن نماند چیزی مگر درسی
اکثر بلاد و نسبت باکثر اشخاص متحقق و این امر عظیم که منافع آن لا تحصی و فواید آن غیر متناهی است
در آن چنان تصرف کرده که آنرا ضایع کرده که کم مجالس تعزیه است که بر پا شود الا آنکه انواع معاصی بر آن
مترتب میشود مانند ریا و غنا و کذب و افترا و نظر به اجانب و مردان اسم آنرا تعزیه میگذارند و بغیر از تعزیه
همه چیز را مشتمل میباشد و آنرا اقامه شعار اسلام میدانند و حال آنکه بغیر از تضییع احکام اسلام
چیزی در آن نیست و چنان میدانند که تعظیم شعائر الله است و بجز استخفاف شعائر الله بجهة نقلهای دروغ
و اطوار نامناسب چیزی در آن نیست با اینکه وسیله اطفال و جهال و فساق بر منابر بالا میروند حال
آنکه اعاظم علما و کاملین را شرم میاید که بر منابر بالا روند و بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله و نواب او
متمکن شوند تا بحدی که از اجمعی صنعت که فقیر اند و ایام عاشورا و صفر را ایام تجارت خود کرده اند

وچنان اشخاص متوجه چنین شغل عظیم میباشند و افعال چند از ایشان صادر میشود که شخص را
ناخوش میاید که تعزیه خوان میگویند و را با انکه خدمت گذاری سید الشهدا علیه السلام و ذکر تعزیه
داری او فخر عظیم میباشد باری اگر مردم بجهت دنیا میکنند تو بجهت خدا بکن و اگر مردم از او وسیله
دنیا قرار داده اند تو از او وسیله اخرت گردان و اگر مردم در ضمن ان معصیت میکنند تو
از اخلاط ان معصیت گردان باید که از ان ترک نمائی و در حدیث است که شخصی عرض کرد بحضرت
صادق علیه السلام که خوشم میاید برفتن زیارت جناب حسین علیه السلام زیرا که همه کس میروند
و زنان و اطفال هم میروند بجهت شهرت میباشد حضرت سر مبارک زیر انداختند زمانی پس
سر برداشته فرمودند که اگر مردم بجهت شهرت بزیارت میروند تو بجهت خدا برو و از ترک مکن
و ایا اظهار اندوه و مصیبت و اقامه عزاداری هم ایام وفات معصومین است یا مخصوص ایام محرم
و بخوان از ایام مصیبت است ندیدم کسی را از علما که متعرض شود از او و لکن اطلاق ادله مقتضی
عمومست و گریستن سید الساجدین علیه السلام در مدت عمر و برپا داشتن بنی هاشم تا پنج سال
دائما عزای آنحضرت را [illegible] بلکه میتوانند بود که ظاهر شود از سیره ائمه علیهم السلام زیرا که اختصاص
بزمانی دون زمانی نداشت هرگاه یکی از شعرا میرفت در مجلس ایشان میفرمودند مرثیه بخوان و می
خواندند و میگریستند و در حدیث است که نبود روزی که مذکور شود حسین علیه السلام نزد حضرت صادق
علیه السلام مگر انکه دیده نشد در ان شب و روز کسی شاد و خندان چنانچه از یونس بن یعقوب روایت شده است
که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که [illegible] فلان قدر بجهت
تعزیه کنندگان [illegible] ده سال در ایام [illegible] شهید میفرماید که مراد از این تنبیه
[illegible] و مقصود اظهار این امر است نه حرمت [illegible] و پیدا شد که اهلبیت را
این امر بوده باشد که [illegible] با ایشان [illegible] نمایند و اشکالی در این نیست بلی اشکال در این است
که ایا [illegible] اعیاد بود [illegible] که زمان سرور اهلبیت علیهم السلام بود مثل نهم ربیع
الاول [illegible] نظر از انکه مطلوب در این ایام شادی و سرور است و با این مطلوبیت حزن
و الم [illegible] زیرا که حزن و سرور متضادان میباشند و مطلوبیت هر دو از شخص واحد در وقت واحد
پس مسئله نظر به جمع امرین میباشد و چون مطلوبیت سرور در ایام مخصوص سرور خاص است
سزاوار میباشد [illegible] بعض اهل علم استحسان [illegible] بعزا بهمقام لکن ممکنست دفع اشکال با التزام اجتماع
[illegible] است زیرا که عمده دلیل بر عدم جواز اجتماع تکلیف ما لا یطاق است و [illegible]

[illegible] امکان سرور [illegible] خوف و امر از جهتین و برفرض تسلیم عدم امکان اجتماع در علم [illegible]

عن ال الرسول صلوات الله عليهم انهم قالوا من بكى او ابكى مائة ضمنا له على الله الجنة ومن بكى او ابكى خمسين فله الجنة ومن بكى او ابكى ثلثين فله الجنة ومن بكى او ابكى عشرة فله الجنة ومن بكى او ابكى واحدا فله الجنة ومن تباكى فله الجنة [illegible]

ودر اینمقام بیو جهاست بجهت خصت نوك از هر دو جانب بلی اجتماع منضما بن نیز مانع مبنا شد
ازاین لکن نظیر این در شرع بسیار وارد شده است مثل صلوة در ازمنه وامکنه مکروهه ونص در
که بجهت فراوان مبشود در اینجا نیز ممکنست وتکالیف وارد انها هم کن شمر دلیل استحباب اندوه
و سید الشهداء علیه السلام مثلا قطعی است و استحباب مسرت در این ایام بخصوصها ظنی است
لکن بنا بر قاعده تسامح در ادله سنن وادله قطعیه بر تسامح مقدم است چنانچه بر سایر ادله ظنیه
نیز علی احتمال محل التحقیق اینمطلب بجا نیست وکیف ما کان حکم بعدم استحباب غیر هم وکراهت
در بعضی جاها از بعضی مسموع شده بعید است سیما با آنچه وارد شده است از قول سجاد علیه السلام
ما تحی دهبا الا اینحزن بعد قتلیه ام ایة عین تحبس دمعها وتضن بانهمالها وقول صاحب
الامر علیه السلام در زیارت مشهوره فلاندبنک صباحا ومساء ولابکین لک بدل الدموع
دما وقول منادی که از آسمان ندا کرد در وقت شهید کردن آنحضرت صلوات الله وسلامه
علیه الیوم نزل البلاء علی هذه الامة فلا ترون فرحا حتی یقوم قائمکم فیشفی صدورکم
الی غیر ذلک لذا انها معلوم میشود که این مسرتها نشاید بسیار است وچه نیکو گفته
المرتضی علم الهدی ان یوم الطف یوما کان للدین عصیبا لم یدع لی غیر نسبتی من المسرات
نصیبا لعن الله رجالا اترعوا الذنب ذنوبا سالموا عجزا فلما قدروا شنوا الحروبا طلبوا
اوتارا عند ناظما وجورا بغدر وبکما خبیث در کوبانا فی شده وفی بونکه
شد بود بدین پیغمبر صلی الله علیه وآله از برای شادی بدر ولهذا نصیبی نداشت وجای
شادی بدا بحرت [illegible] لعنت کنند کسانیرا که از روی نهایت اقتدار در دنیا کرده ندو
[illegible] تسلیم کرده ند و [illegible] شدند وچون قدرت یافتند لشکرهای جلال ورباد
برای طلب [illegible] و [illegible] کردند وطلب کردند خونهای کفار را که در بدر
واحد کشته شدند و [illegible] برای استحباب این امر واین ایام عظم و بزرگی این
بنیاد [illegible] آنچه معلوم است که اگر روزی در امر از برای
[illegible] مثل [illegible] فرزندی بلود هد ولکن پیش
[illegible] پس کو [illegible] ایام عاشورا
در [illegible] چنانچه [illegible] فوه فا نفاق افتاد
[illegible] اعمال اعتقاد این

که ذکر اخبار ضعیفه در مقام تعزیه و ذکر مناقب و فضائل ائمه علیهم السلام از معجزات ایشان
مجوز است بجهت تسامح در ادله سنن بجهت آنچه وارد شده است بطرق معتبره و صحیحه
که کسیکه برسد باو ثوابی بر عملی و بجا آورد بجهت طلب آن ثواب باو میرسد اگرچه
در واقع چنانچه باو رسیده نباشد و بگمان فقیر این سخن درست نیست بلکه توهم است
زیرا که اگر شک شود که تعزیه یا ذکر مناقب مثلا مستحب است و دلیل ضعیفی بر استحباب آن
اقامه شود مقتضای جواز تسامح حکم باستحباب آن میشود و کلام در اینمقام نیست بلکه کلام
در اینست که این منقبت غیر معلوم که در حدیث ضعیف است منقبت است و در صاحب
منقبت ثابت است تا ذکر شود و ثواب بر آن عاید گردد یا نه و این کیفیت مصیبت واقعست تا
مذکور شود و اعتقاد صحت آن کرده بر آن بگریند یا نه پس اینمقام مقام اثبات موضوعست نه حکم
و اینمقام مقام علت تسامح و این واضحست و تحقیق آنست که در اینمقام اخبار ضعیفه و صحیحه
یکسانند و مقام عمل نیست بلکه مقام اعتقاد است و علم معتبر است پس اخبار صحیحه نیز بنا علیه
مادامیکه علم از آن مستفاد نشود اعتقاد نمیتوان کرد زیرا که تعبد بچیزی اعتقاد وقوع نتوان
کرد مگر در اسباب تعبدیه و این دخلی بآن ندارد و لکن نقل اخبار ظنیه در این باب مضر نیست بلکه
موجب ثواب میباشد از جهت ثبوت و استحباب اقامه عزا و گریانیدن و گریستن و ذکر وقایع
ایشان و شبهه نیست که بعد از ذکر این حکایات و اخبار داخل در این موضوعات میشود و صادق
میباشد که ذکر فضیلت اهلبیت علیهم السلام کرده و گریانیده و همین قدر کافیست در حصول
مطلوب بلی شبهه که هست اینست که با عدم معلومیت مرجحی چگونه نقل میکند که چنین کرد و چنین
شد و چنین گفت مثلا و حال آنکه بسا هست که خلاف واقع میباشد و لکن این اشکال وارد است
نیز در صورتیکه اخبار صحیحه باشد نیز زیرا که صحت موجب علم نیست و در ظنیت هم شریکند لکن
دفع شبهه میشود باینکه این ضرری ندارد بجهت حصول تعارف چنانچه دأب علما نیز میباشد چنانچه
در مراسیل از اخبار و غیرها میگویند قال الصادق علیه السلام مثلا و حال آنکه معلوم نیست بر ایشان
صدور قول مذکور از جناب حضرت و در اینمقام نیز از این باب میباشد و ضرری ندارد بناء علی هذا
اخبار ضعیفه و صحیحه مساوی میباشند بلی اگر مظنه بکذب بخبر باشد جواز نقل بدون نسبت براوی
محل شبهه عظیم میباشد بلکه باشک خالی از شبهه نیست بنابراین نقل از علما بلکه از کتب تاریخ و غیرها
ضرری ندارد مادامیکه اعتمادی بآن باشد و اما کذب و وضع بر آن لایح نباشد بلکه در اینمقامات اگر

اگر اکتفا باخبار صحیح بلکه مطلق اخبار میشود چیزی بدست نمیاید لهذا میبینی اجلاء علما اکر فقها

باخبار معتبره میکنند بلکه کلمات علما و مورخین را نیز نقل مینمایند و با وجود اینها هم چیزی که باید

جهال نیز بهجا نیامسموع میشود که بگوش نخورده بکلمات ایشان نکه هیچ کس صحیح باره مذکور نموده

وار سوء اقتباس نمیاید بشد که حضرت پیغمبر فرمایند دروغ که بر من نسبت داده باشد کسیکه بر من دروغ

ببندد جایگاه خود را در آتش مهیا داند و نقل بالمعنی اگر چه جایز میدانند لکن با شرایط مقرره معهوده

کم میباشد اینها مراعات باید و کم کرده اند که کمال احتیاط را در این لازم دانسته اند چه جای آنکه حکایات

نقل کنند با اخبار را مراعات نموده هم شکنند با انتفاء [illegible] و برایشان افزایند و اوضاع او را بر هم زنند

که خدا داند که اینهمه مثل اینجا ایشان متعارف کرده میباشند مانند تغنی و ساز و غیره و آنچه

متعارف شده است از اخذ اجرت بر همین عمل موافق شرع انور بوده باشد اجرت آن برای بعضی

حرام نباید باشد برای اجیر شدن بر صلوة و صوم و حج و غیر اینها که از برای اجاره دانسته اند مسئله

این نیز میباشد لکن اگر تعیین نکرده زیاده بر اجرت المثل نخواهند در کتاب تحصیل اجرت

بجانب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده لا بأس بکسب النائحة اذا قالت

صدقا [illegible] نسبت بکسب زن نوحه گر اگر در نوحه گری خود راستگو باشد و در روایت دیگر

بیز از آنحضرت روایت که فرموده لا بأس باجر النائحة اجرت گرفتن زنان نوحه گر باکی نیست لکن

حنبلی بر سند [illegible] کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرموده شرط [illegible]

و [illegible] بلکه قبول کند هر چه بدهند و در [illegible] که فلان معتد بود [illegible] و [illegible] و بر

اجرت گرفتن با شرط کردن آن در اینکه فلان مبلغ میگیرم مشکلی نباشد [illegible]

[illegible] اجرت بر آن خلافست در میان علما شیخ طوسی و ابن حمزه [illegible]

[illegible] اجماع کرده و احادیث منع نیز وارد شده [illegible] که پیغمبر صلی الله علیه و آله

[illegible] و [illegible] نوحه و گوش بدهد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

شده است که [illegible] کرده اند نوحه گری [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي جعل محبته في قلوب اوليائه حتى تركوا ما سواه شوقا اليه وسقاهم من رحيق
مودته حتى هجروا من ديارهم اسفا عليه واولههم بجماله حتى اختاروا فراق الصديق واحتملوا
واعتناء الطريق طلبا للزلفى لديه وتيمهم في عشقه حتى لم يبالوا بامطار السهام والاسنة
كان لم تشعر بجانبيه والصلوة والسلام على اول مهاجر هاجر من دياره لهواه وافضل سالك
سلك سبيل رضاه واقرب الخلق الى ربه وسيده ومولاه سيدنا ومولانا محمد بن عبد الله وعلى
اهل بيته افضل السالكين الى الله واشرف المهاجرين عند الله سيما علي وليه وحبيب قلبه
وفلذة كبده الذي هاجر مع اولاده وعشيرته واخرج عن حرم الله مع اخوانه وقبيلته و
جاهد في الله مع انصاره واحبته وقتل لوجه الله مع اعوانه وخاصته الغريب الوحيد و
الاسير الشهيد الذي احاط به كلاب اهل الدنيا وسباع اراذل الورى فجعل يفر بعياله من
بلد الى بلد ومن دار الى دار حتى اناخوا عليه واحاطوا بجانبيه ففعلوا به من القتل والغارة
وسبي النساء والبنات ما كلت الالسن عن تقريره وعجزت الايدي عن تحريره فوالله ان هذا
الامر تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال له هدا فوا حسرتاه على تلك
الاجسام المرملة بالدماء والافواه اليابسة من الظماء وا لهفا على تلك الاجساد والابدان
المدفونة من غير غسل واكفان وواطول لهفي على تلك الجثث المجدلة في الفلوات والاعضاء
البالية العاريات ويا اسفي على تلك الذراري الموتورات والنسوة المأثورات ويا حزني
على الايدي المغلولات والاعناق المجللات فالويل للعصاة الفساق كيف سلك بهم الدنيا طريق
العمى واحادت بابصارهم عن منار الهدى فاتخذوها اربابا واتخذتهم عبيدا فلعبت بهم ولعبوا بها
ونسوا اماما وارتهادا وبدا لسفر الظلام وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون وبعد قال الله
تعالى في كتابه المبين وكلامه المتين اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير
الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت
صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوي
عزيز مراد او ظاهرا يه شريفه شايد اين باشد كه اذن داده شده اند بقتال با اعداء حق جماعتيكه
بر ايشان ظلم كرده اند ايشان را از ديار خود بيرون كردند بدون جرم وتقصيري مگر انكه ميگفتند ربنا
الله خداى ما معبود مجهول است بيزاريم از شرك وبت پرستي ودنيا پرستي واگر نه اين بود كه خدا دفع
مينمايد عذاب خود را از بندگان خود اشرار ظالمان بواسطه اخيار ونيكان ايشان هر اينه خراب

عذاب الهی نازل میشد بجهت آنکه معابد ایشان و مساجدی که محل ذکر الهی است خراب و منکوب میکردند

وهر اینه یاری خواهد کرد خدا هر که او را یاری کند بدرستیکه او است صاحب توانائی و عزت

و چنانچه از بعضی از تفاسیر معتبره و اخبار مستفاد میشود قبل از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله

علیه و آله مأمور بقتال با کفار نبودند پیوسته کفار در صدد اذیت مسلمین بودند و ایشان را

سر و پا میشکستند و اهانت مینمودند تا آنکه جبرئیل علیه السلام این آیه را آورد و شمشیر بر کمر آنحضرت

بست و در کتاب شریف کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند که نزلت

فی علی و جعفر و حمزة و جرت فی الحسین علیه السلام یعنی نزول این آیه شریفه در شان علی و جعفر

و حمزه بود که ایشان را از دیار خود که مکه بود بیرون کردند از روی ظلم و ستم و ایشان را تقصیری نبود مگر

که قبول طریقه شریعت کردند و طریقه توحید را سلوک مینمودند پس ایشان در دار هجرت و محل

غربت ماندند و در اغلب جاها که رفتند تا آنکه بسعادت شهادت فایز شدند همچنانکه وارد

شده است که در جنگ احد چون حمزه را شهید کردند با بسیاری از انصار و مهاجرین چون مسلمین

بمدینه برگشتند از خانهای مسلمین صدای نوحه زنان بلند شد که بر کشتگان خود گریه میکردند

و چون حمزه غریب بود و کسی نبود که عزای او را بر پای نماید در خانه اش صدائی بلند نشد پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله چون اینحال را دیدند متاثر و محزون گردیدند و فرمودند اما عمی حمزة فلا بواکی له ههنا اما عم

من حمزه در اینجا غریب است و عزاداری که بر او گریه کنند ندارد چون مهاجرین حزن آنحضرت را دیدند بزنان خود

گفتند اول بروید بر حمزه نوحه کنید بعد بر کشتگان خود روز دیگر اول در خانه حمزه صدای

شیون بر پا شد حضرت فرمودند کیست که بر عم غریب من گریه میکند گفتند زنان انصارند فرمودند خدا از ایشان

راضی باد پس آنحضرت فرمودند و جرت فی الحسین اگر چه این آیه نازل شده لکن جاری شده در حق حسین علیه السلم

و مصداق آن در باره او وارد است از دیار و وطن ظاهر است زیرا که او را بی گناه از وطن خود دور کردند و در

غربت اسیر نمودند و فی آخر الامر آنحضرت با ذریه طاهره ایشان جنگ و مقاتله نمودند تا اینکه بیجرم و تقصیر او را

کشتند و او را تقصیری نبود مگر آنکه طریقه خداپرستی را پیش گرفته بود و دست از بت پرستی و اطاعت

جبت و طاغوت برداشته بود و مردم را بسوی ولایت که اعظم شرایط توحید است هدایت میفرمود و بغیر

از قول ربنا الله چیزی نمیگفت این بود که وارد شده است که آن شهید مظلوم در روز عاشورا با آن قوم

بیحیا میفرمودند که هل تطلبونی بقتیل قتلته او بقصاص من جراحة او بمال استملکته ام علی سنة

غیرتها ام علی شریعة بدلتها خبر دهید مرا که در مرا کشتن بیجهت چه مکروه کسیرا ناحق کشته ام که میخواهید

مرا بعوض او بکشید یا جراحتی و قصاصی از من مطالبه مینمایید یا مال کسی را بناحق مالک شده ام
که از من مؤاخذه کنید یا بدعتی در دین خدا ظاهر کرده ام یا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تحریف
نموده ام آن جماعت بسبب این بعوض جواب ساکت شدند و مکرر این نحو کلمات میفرمود از برای اتمام
حجت بر آن جماعت بتعجب با قلوب قاسیه که از طینتهای خبیثه ایشان بهم رسیده چه توان نمود و بموعظه
و نصیحت چگونه ایشان نرم میتوان نمود فانّها کالحجارة او اشدّ قسوة و انّ من الحجارة لما یتفجّر
منه الانهار و انّ منها لما یشّقّق فیخرج منه الماء آیه شریفه در حق حسین علیه السلام کمال بهم رسانید
و لولا دفع الله بعضهم ببعض لهدّمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله
کثیرا و اگر نه این بود که خدا دفع میکرد عذاب خود را از خلق بواسطه بقیه ذریه طیبه او هر اینه
عذاب الهی نازل میشد بنحوی که زمین با اهلش سرنگون میگردید و معابد و مساجد منهدم و خراب
میشد آری جای آن بود که عذاب الهی نازل شود و عالم را سرنگون نماید در جائی که غیرت الهی مقتضی این
شود که بجهت پی کردن ناقه و بچه شتری عذاب نازل نماید چندین هزار خلق را از روی زمین براندازد
آیا جای این نبود که بواسطه کشتن فرزند عزیز پیغمبر عذاب نازل نماید آیا ناقه صالح عزیزتر بود
در پیش خدا از سید الشهدا علیه السلام ناقه صالح را عظمی نبود زیرا که مثل او را هزار هزار در عالم
میکشند بلی چون خدا او را آیتی از آیات خود قرار داده بود و سفارش فرموده بود که او را اذیت ننمایند
چون او را کشتند از انفعال خدا در غضب شد و زمین بلرزه در آمد تا اینکه آن جماعت هلاک شدند
پس مثل سید الشهدا علیه السلام که هر صفتی از صفاتش آیتی بود از آیات الهی و هر سر مویش عزیزتر بود
در پیش خدا از هزار هزار ناقه صالح اگر او را بجرم و تقصیر بکشند یا آزار کنند و طفل او را و
فرزند عزیزش را که هر مویش مقابل با صد هزار هزار بچه ناقه صالح بود او را آزار نمایند یا نسبت
که زمین بلرزد و کوهها سرنگون گردد و همه عالم را خراب کند با آنکه ناقه صالح را با او کاری نکردند و
ظلمی ننمودند بلی آنچه که خدا از حق شرب برای او قرار داده بود بقسمت الهی راضی نشدند حق او را با او نگذاشتند
پی او را پی کردند و امّا حسین علیه السلام را حق شربیکه از برای همه کس بود از او منع نمودند و او را تشنه
و گرسنه ذبح کردند و بدنش را پاره پاره و قطعه قطعه نمودند آیا جای این نبود که جبرئیل امین آنچنانکه
در کشتن ناقه صالح صیحه زد و فریاد بر کشید بنحوی که گوشها را پاره نمود و همه مردند در کشتن مخدوم
خود حسین علیه السلام ناله کشد و صیحه زند که عالم زیر و زبر گردد فبای سماء جرت هذه الامور علی
مثل الحسین فوجی بعده موری ای آسمان این ظلمها و ستمها جاری شد بر حسین علیه السلام و آیا لب

با لب تشنه کشتند واهل بیتش را اسیر کردند پس بتزلزل واضطراب درای عالم واسرنگون نما
وَاَنْتِ یا اَرْضُ صِیری بَعْدَهُ قِطَعاً وَیا جِبالُ عَلیٰ وَجْهِ الثَّریٰ سیحی وتوای زمین بعد از حسینؑ
بایست پاره پاره شوی وای کوهها بایست پاره پاره شوید از تزلزل واضطراب بایست بر
جای خود قرار و یا میاهن ساقی الحوض مهجته عطشی تفتت نجها من بعده عوری اما
فرزند ساقی کوثر وسقای روز محشر را بالب خشکیده وجگر تفتیده شهید کردند پس چرا ابهما
چشمها خشک نشد چرا دریاها فرو نرفت چرا بارش از برای رحمت ببرید یا خیل من
بعد الحسین فلا شدت علیک سروج للمغادیر بعد از افتادن سرخیل شجاعان عالم سردار
مبارزان بنی آدم از اسب وخالی شدن خانه زین از بهترین سواران معرکه شجاعت وبکه تاز
معرکه مبارزت چرا اسبها را زین ولجام می بندند لمیبد وادم که سواری سواران بر اسبهای تازی
مبارک ومیمون بود باشد این الرسول عن الشبل الحسین وقد امسی مزار القطعان الیعافر
ایا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند فرزند عزیز خود را که او را در بیابان تنها انداخته اند وکسی او را
زیارت نمیکرد ونیز دراو تردد نمینماید مگر وحشیان صحرا وجانوران کوه وبیابان این الرسول
وجثمان الحسین یری کصحیفة یری فی الارض مهجور کجا بود رسول خدا که ملاحظه نماید
بدن شریف حسین خود را که مانند ورق مصحف بر زمین افتاده که بعوض سطرها زخمهای شمشیر
وخنجر در کنار یکدیگر بر صفحه آن بدن شریف فرا گرفته واو را مثل قرآنیکه در دست کفار
باشد متروک ومهجور گذارده اند این الرسول عن الراس الکریم علی راس السنان یجلی بدر
دیجور کجا بود حبیب خدا که نظر نماید سر فرزند دلبند خود را که همیشه ببوسه میچسبانید
کرا نوا بر نیزه زده اند ومانند ماه تابان بر نیزه دوزان او را بهر طرف میگردانیدند اماه این
الرسول وثغر کان یرشفه تدقه بقضیب کف مخمور کجا بود رسول خدا وشاهد دو سرات
ببیند آن لب ودندانی که همیشه از امیبوسید ومیمکید پسر معویه شرابخوار با دست خبیث
چوب بران میزد پدر ومادرم بفدای لب ودندانت یا ابا عبد الله یا لب ودندانت تقصیری نداشت
مگر اینکه بوسه گاه پیغمبر خدا همیشه مشغول بذکر خداوند اکبر بود این الرسول ومهر السبط منقلب
بعد یسیح الی الفسطاط مکسور این الرسول عن الایتام تندبه مثل النجوم من النوق
الحدابیر ایا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند اسب صاحب فرزندش را که با زین شکسته وروی
بخون آغشته بهر طرف میدود وفریاد مینماید خبر مرگ صاحب خود را بیتیمانش میرساند ایا کجا بودی

یا رسول الله که بشنوی نوحه بیبان وکریه خواهران وناله مانند کمثل سنان واز هر طرف منفرق شده است وایشانرا بر شترهای بی قتب سوار کردند خطب تضعضع منّا الدین واضطربت قواعد الجد فی الاعراف والطور بخدا قسم مصیبتی است که ارکان دین الهی از آن بتزلزل درامد وبنا واساس خانه مجد وبزرکی که پروردکار مجید در اعراف وطور ان را موسس نموده وپایه از ابجهة پیغمبر آخر الزمان بلند کردانید باضطراب درامد نزدیک شد که منهدم کردد خطب تزلزل منه العرش وانطمست معالم الرشد والاحقاف والنور حادثه ایست این حادثه که عرش الهی را با آن عظمت متزلزل کردانید واثار هدایت ونشانهای رشد ودلالت که پروردکار عالم انرا قرار داده محو ومنطمس کردید خطب اقام عمود الشرک منتصبا وشدّ اعضاد اهل الغی والزور مصیبتی بود این مصیبت که بواسطه آن اثار توحید وخدا پرستی پست شده عمود شرک وبت پرستی بر پا کردید وبازوی اهل کفر قوی شد بدانکه اگرچه خفت عذاب خود را از نفر مود وعالم را سرنکون ننمود ولکن انچه در آخرت مهیا فرموده بجهت ظالمان کفایت میناید ایشانرا این باید بمقتضای لطف تن در داد وکرده حکیم الاطلاق را موافق حکمت دانست وبدرستیکه کسیکه در عقوبت تعجیل مینماید که خوف فوت داشته باشد وخداوند کینکاه ستمکاران میباشد وطبرسی در احتجاج بسند خود روایت کرده است که روزی سید الساجدین علیه السلام ذکر نمود احوال جماعتی از بنی اسرائیل را که خدا ایشانرا مسخ فرمود وایشانرا از صورت بنی نوع انسان انداخت وبصورت میمون کردانید ایشانرا بجهة مخالفت کردن ایشان امر الهیرا که نهی فرموده بود از صید نمودن ماهی در روز شنبه که روز عید ایشان بود بجهة حرمت ان روز وجواب آخر قصه رسید فرمود ان الله تعالی مسخ اولئک القوم لاصطیاد السمک فکیف تری عند الله عزّ وجل یکون حال من قتل اولاد رسول الله وهتک حریمه خدا مسخ فرمود ان جماعت را بجهة صید نمودن ماهی پس آیا چه کونه می بینی حال کروهی که کشتند اولاد پیغمبر او را وحرمت ورا ضایع وپرده حریم او را دریدند پس یکی عرض کرد یا ابن رسول الله ما ابغضت ما از شما شنیدیم بوده یکی از دشمنان خاندان نبوت که حسین کشتن از روی باطل بود پس کشتن او از صید ماهی عظیم تر بود پس چرا خدا غضب نفرمود بر کشندکان او همچنانکه غضب کرد بر کسانیکه صید ماهی کردند در یوم سبت حضرت فرمود که بکو در جواب انکه ابلیس لعین معصیتش بزرکتر بود از معصیت جماعتیکه با غوای او کافر شدند پس چرا هلاک کرد ایشانرا مثل قوم هود واصحاب فرعون وابلیس را هلاک نفرمود وحال انکه ان اولی بود بهلاک از ان جماعت پس چرا خدا هلاک فرمود

فرمود آنچه اعتبار که تفصیلش آن از ابلیس که بود در معاصی و مهلت دادن ابلیس را بان معاصی و محرمات که از او سر میزند نیست این مکر اینکه پروردگار عالم حکیم است و تدبیر او با حکمت مقرون هر کسرا مهلت میدهد در آن تدبیریست و هر کس را هلاک میکند در آن حکمتی است فذلک قوله الصائدون فی السبت وهؤلاء القاتلون للحسین علیه السلام و یفعل فی الفریقین ما یعلم انه اولی بالصواب والحکمة پس هم چنین هلاک نمودن صید کنندگان ماهی او مهلت دادن کشندگان حسین را آنچه ذکر کرد در حق ایشان موافق صواب و حکمت است لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون یعنی اینکه بحث بر حکیم علی الاطلاق روا نیست و ثانیا اینکه خود فرموده ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا اگر دفع نمیکردیم اشرار ناس بواسطه ابرار ناس هر اینه عذاب نازل میشد و معابد و مساجد را سرنگون میکرد اگر چه اینحکم کلیست و لکن گذشت که جناب صادق علیه السلام فرمودند در حق حسین علیه السلام چه باشد پس اگر نبود بقیه ذریه طاهره او و نبود بهمه جهت وجود حجة الهی که محل فیوضات الهی و سبب نزول رحمت و برکات نامتناهی است هر اینه عالم سرنگون شده همه دنیا و ما فیها زیر و زبر شده بود زیرا که امر سهل نبود کشتن جگر گوشه پیغمبر خدا را و اسیر نمودن دختران فاطمه زهرا را و هرگاه خداوند به جهت صید ماهی چند بیرخصت جماعتی را مسخ نماید و بر ایشان صاعقه از آسمان فرو فرستد و بآتش دنیا و آخرت بسوزد پس چه گمان داری از کسانیکه حجت و خلیفه او را و زینت عرش کبریائی و عظمت او را و مظهر جلال و رفعت او را ماهی وار در دریای خون غرق نمایند و او را بیگناه از آب منع نمایند هرگاه گروه عظیمرا هلاک کند بجهة هتک حرمت روز عید که خدا از برای حرمت داشته بود و در آن روز از صید سمک نهی فرموده بود پس چه خواهد بحال گروهی که هتک حرمت عید سید انام را که روز جمعه بود و بمنزله یوم السبت بنی اسرائیل است ضایع کردند در بهترین ساعات که وقت زوال است که خدا مردم را خوانده است بسوی ذکر خود و احترام پیغمبر خود که ظاهر ذکر الله است و بتحصیل قرب بخود و مناجات خود و گوش بمواعظ و نصایح خود حرمت آنروز را ضایع کنند و پرده حرمت پیغمبر خود را بدرند و مرتکب چنین امری گردند که قلم از تحریرش عاجز است شوند و روز جمعه که یوم السبت مسلمانانست آنرا ضایع نمایند و بصید نمودن هتک مقام الهی و اشرف مخلوقات از ماه تا بماهی جرات نمایند و اینکه در بعضی اخبار وارد شده است که المقتول یوم السبت این که بخصوص روز شنبه شهید کردید همانا تاویلش همین است که مذکور شد که شهادت او در روز جمعه که یوم السبت مسلمین است میباشد اگرچه جمعی از علما بظاهر این اخبار عمل نموده و قائل شده اند که شهادت آنحضرت در روز

شنبه بوده مثل شیخ معتمد در ارشاد و غیر ایشان ولکن مخالفست با اخبار کثیره دالّه بر اینکه آن روز جمعه بوده و باین قائل شده اند بسیاری از علما رضوان الله علیهم بلی هلاکت بنی امیّه و جماعت ولی بنو اما خدا عذاب نفرمود این جماعت را بواسطه حجت خود که در میان خلق بود نعم و لولا شموس منهم ما طلعت شمس و لا کان سهل لا و لا حزن و لم یدر فلک کلّا و لا سکنت ارض بل اضطربت ارض بها سکّانها بلی اگر نبود از برکت آفتابهای فلک عصمت و طهارت و ماههای برج هدایت و امامت و اولاد ان اقلام سالار انسا الکان سعادت پیشرو کار و آشنادت هر اینه هرگز آفتاب طلوع و غروب نمیکرد و افلاک گردش نمینمود و زمین قرار نمییافت و سهل و جبل بر طرف میکردید لو لم یرد ربنا اظهار حجّته من صلبه ما استقام الدهر و لا لزمن اگر نه این بود که خدا میخواست اظهار نماید حجت خود را و بیرون آورد خلفاء خود را از صلب طاهر او هر اینه نمیماند روزگار با استقامت نمیماند ما عطّل الکون اذ کانت قلائده منه هداة علی فعل التقی عرفوا عالم سر نگون نشد و کون معطل نکردید بجهة آنکه گوهرهای ضیشه و جوهرهای ثمینه او اولاد طاهره او قلاده روزگار و نظام لیل و نهار بودند که بواسطه تقوی و تمامیت بر عبادت خدا مقصود از ایجاد ما سوی حاصل میکردیدند فلیندب المجد اهلیه کذا و کذا فلیعظم الخطب لو فلیکبر المحن پس سزاوار است که مجد و بزرگی نوحه و ندبه نماید بر اهل خود و باید عظیم شود مصیبت خلق و بزرگ شود محنتها و بلاهای مردم و کیف لا و ذی السادات من بشر اضحت تسود علیها اعبد تین چگونه چنین نباشد و حال آنکه همین بزرگان و سادات خلق را بزرگی مینمایند بر ایشان اراذل خلق و غلامان بندگان کنده شده منعفن و الله ما جرّ جور الظالمین علی ابناء احمد الا معشر فتنوا اعنی الاولی غصبوا میراث جدّ رقه الخ النبی رسول الله و الختن بخدا قسم جرأت ندادند این اراذل را بظلم اهلبیت مگر جماعتیکه غصب کردند ارث برادر و داماد رسول الله را اگر بر او ظلم کردند و بواسطه امر خلافت صبر نمودند و دیگران بر آن جرأت نمودند هم استوه و شادوه امیّة اذا حقادهم ظهرت فی الطف و الضغن و ایشان اساس ظلم چیدند و بنیان این بنا را نهادند و بنی امیه تقویت کردند و با تمام رسانیدند امر را در زمین کربلا نفسی فدا النفوس فیه سائلة علی الضبا هیبة اجسادها اللذن روح و جان من فدای آن نفوس قدسیه و ارواح زکیه باد که در زمین کربلا خونهای ایشان از شمشیر مخالفان جاری کردید و جسدهای ایشان بغارت نیزها دادند نفوس اشرف خلق الله منهم سادات مشاعر بیت الله و الرکن افدی هناک حسینا و هو یفتح الهیجا بسطو بقلب قلبه لبدن

البدن روح وجان من بلکه جانهای عالمیان بفدای حسین مظلوم باد که در آن دشت غربت
در میان آن گروه بیحمیت گرفتار شده بود چون شیر خشمناک در دریای حرب غوطه ور گردیده
بود افدیه والبته من صعب الدماء غدا تجری علی وجهه خبل العجاج سعفن در حالتی
که از کشتن اشرار وخون ریزی آن طایفه غدار وروی اندشت بمنزله دریا خونی شده بود
که خیلها واسبهای ایشان مانند کشتی در آن بحار جاری بودند. ما صدهم عن لقاء القوم کثرتهم
والاسد هل سدها عن قصدها اتن وزیادتی آن گروه در نزد شیر بیشه کوه بود چنانکه کثرت
وحشیان در پیش شیران عظمی ندارد والله شیری را چه نسبت است با آن مظهر ظاهر الهی ومحل سطوت
خدائی که او اشاره قهر ایزدی کرده بلکه همه مخلوقات مانند میفرمود هر اینه همه را از صفحه روزگار براندازد
البوار میفرستاد ولی بمقتضای حکمت باریه بقوت ظاهریه بشریه وسطوت شجاعت جسمانیه با آن طایفه
طاغیه جدال می نمود حتی اذا اشتاق ذو الافناء لها وشاقه سادة فی عدنها عدنوا تا اینکه
ابو ظلمت کده را قابل تابیدن انوار قدسیه خود ندید ودلش از زندگی دنیا سیر شد واشتیاق
عالم بقا برا او زیاد شد وجد بزرگوار وپدر ومادر از اشتیاقش بیتاب شده اند فاصغی الی القدس نفس منه
طاهرة ما شانها فی الوقت خوف ولا حزن پس نفس زکیه اش از شاخسار بدن پرواز نمود
بکنه احکام دین الله اذ نکست اعلامه اسفا والفرض والسنن پس بسبب کشتن او علمهای
دین الهی سرنگون گردید واحکام دین مبین عزا غرا با تمام مبین گردید پس باید دانست که چه خوب تعالی
از برکت وجود مجود خود زمین را سرنگون نکرد ابدا واسمان را از بروز بر نفره نمود واما زمین واسمان در
مصیبت جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله بر خود لرزیدند واسمان بجای اشک خون
بارید وزمین چشمهای آب وخون از چشمهایش جاری شد چنانچه در اخبار کثیره از مخالف وموالف وارد
شده است واز انجمله ابن قولویه در کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
بدرستیکه گریست آسمان وزمین در مصیبت حسین علیه السلام وسرخ رنگ شدند وهرگز بر کسی
نگریستند مگر بر یحیی بن زکریا وحسین بن علی علیهما السلام وابن شهر آشوب از نضرة ازدیه روایت کرده است
که گفت لما قتل الحسین امطرت السماء دما وحبابنا وجرادنا صارت مملوة دما چون
حسین علیه السلام را شهید کردند وداغ مصیبت او را بر دل آسمان وزمین گذاردند آسمان وزمین
خون بارید ظرفهای ما حتی سبوهای ما مملو از خون گردید وایضا ابن قولویه روایت کرده است
از احمد بن عبد الله از مردی از اهل بیت المقدس که گفت بخدا قسم که ما اهل بیت المقدس که مطلع شدیم

بر شهادت حسین بن علی علیهما السلام در پیش از آنکه آن حضرت را شهید کردند و او می‌گفت چگونه
مطلع شد بر حال آنکه مسافت بعیده فاصله بود میانه شما و مقتل آن حضرت گفت ما رفعنا حجراً ولا
مدراً ولا صخراً الا و رأینا تحتها دماً یعنی هیچ سنگ و کلوخی را از اطراف بیت المقدس برنداشتیم
مگر آنکه دیدیم که از زیرش خون تازه میجوشید و دیوارها را مانند خون بسته سرخ شده بود
تا سه روز خون تازه از آسمان میبارید و در دل شب منادی شنیدیم که ندا میکرد و این شعرها میخواند
أترجوا امة قتلت حسیناً شفاعة جده یوم الحساب آیا امید دارند گروهی که کشتند حسین علی را
شفاعت جد بزرگوارش را در روز قیامت معاذ الله لا نلتم یقیناً شفاعة احمد و ابی تراب
معاذ الله هرگز نخواهد شد بشما نخواهد رسید شفاعت احمد مختار و حیدر کرار قتلتم خیر من
رکب المطایا و خیر الشیب طراً و الشباب چگونه میشود که شفاعت جد و پدر و مادر او شما را
در یابد و حال آنکه کشتید بهترین سواران معرکه شجاعت را و کشتید بهترین پیران و جوانان اهل عالم
همه پیران و جوانان اهل عالم بفدای یک موی او باد که آفتاب تا سه روز منکسف و بی‌نور بود و جهان
ظلمانی شب بود تو گویی که در روز ستاره‌های آسمان ظاهر بود و بعد از چند روز نزدیک خبر رسید
که در ابتدای ظهور امور غریبه غریب دیار بلا و اسیر کربت اعدا را در کربلا شهید کرده بودند و از
جمعی از مشایخ عامه مثل شارح جزو صاحب طبقات نقل شده که سرخی که در آسمان بهم میرسد در وقت طلوع
و غروب آفتاب از وقتی پیدا شد که خورشید فلک امامت و نازپرورده حضرت رسالت حسین علیه السلام را
شهید نمودند و از آن روز تا الحال باقی مانده و پیش از آن کسی ندیده بود و گفته ما رفع حجر فی الدنیا
الا و تحته دم عبیط و سنگی را از روی زمین برنداشتند در همه دنیا مگر آنکه از زیرش خون تازه بود
و از آسمان قطرات خون بر زمین میریخت و آن خون هر جامه که میرسید اثرش برطرف نمیگردید هر چند
آن جامه را می‌شستند پاک نمیشد تا پاره پاره میشد لیکن اگر آسمانها هنوز در مصیبت فرزند پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله عزادارند و صبح و شام از دیده خود اشکبارند و در هر شبانه روز از اطراف آن آثار سرخی نمودار
میشود چرا دلهای دوستانش در مصیبت او خون نمیشود و چرا اشک خونین از دیده‌ها جاری نمی
کنند و چرا آه حسرت از سینه نمیکشند بخیال آنکه مصیبت حسین علیه السلام مثل سایر مصیبتها کهنه
شد و داغش از سینه‌ها برطرف گردید حاشا و الله تا قیامت برطرف نخواهد شد و از خاطرها
محو نخواهد گردید بلی همه کس مثل حسین علیه السلام نیستند و هر بلیه مثل بلیه حسین نیست آسمانها
گردش کردند تا مثل حسینی را پروریدند که زینت آسمانها و زمینها بود از اول دنیا پرورش او را توانستند

دو روز عاشورا و بجهت آن وقفه چرا جبهه که در پیشانی مجد و بود که واقع شده

دیدها باید بر این حال کشند و همه دیدها چرا از دیدهای دوستانش خون نمی‌بارد چرا جگرها
شعبا نش کباب نمی‌شود مگر آنکه این دلهای سخت‌تر از سنگ با کلوخست با آنکه تأمل نمیکنند
اوی تأمل نمیکنند و هم چنانکه از حکمتهای الهی بایست آسمان و زمین برپا باشد تا غرض از ایجاد
بعمل آید هم چنین از اینجهت باید که چنان در نظرها نماید و در دلها تأثیر نکند که خلق از تعیش
باز مانند و الا چه معنی داشت که بهترین خلق و واسطهٔ نزول نعمتها و برکتها و فیضهای خدا بر
خلق را شهید کنند بجماعتی که امت او و کل ایشان بنور ولایت سرشته شده بود بشر بأبي أنت وأمي
خطاب با او مینمایند از مصیبتش بیقرار نباشند و خورند و آشامند و استراحت کنند آه آه چه قسی
است دل که بر این مصیبت نسوزد و چه دور از رحمت شده که در این بلیه اشک حسرت نریزد
لله وقعة عاشوراء ان لها في جبهة المجد جرحا غير مندمل ای داد از مصیبتی که واقع
شد هرگز مندمل نخواهد شد سرهم نخواهد آورد در برابر اهل مجد بود که را کشند ایرا
وا از ابد نیل نمی‌شوند مصيبة بكت السبع الشداد لها دما ورزء عظيم غير محتمل مصیبتی
که آسمانها بجای اشک آب و خون باریدند بلیه عظیمی است که تاب تحمل آن نمیتوان آورد لهفي
له عافر ملقى بلا كفن سوى السوافي ولا لحد ولا غسل ای حسرت و اندوه بر آن مظلوم که بدن
شریفش را بر زمین انداختند او را بجای کفن واگذاشتند تا آنکه غباری که از روی بدن بادها را
نشست بجای کفن بر بدنش ماند مترب الخد دامي النحر منعفر الجبين بحر قضى ظاميا الى الوشل
آه آه از آن صورت شریفش که بوسه گاه جد بزرگوارش بود بخاک مالیدند و او را مثل شتر قربانی نحر کردند
و پیشانیش که ایام در سجود معبود بود بخاک آلوده بودند و آن بحر فیض و مکرمت را با لب تشنه شهید
کردند واقبلت زينب الكبرى قد سفرت عن منظر برداء الذل مشتمل حسرى وأدمعها
تترى ومقلتها عبرى ونفسها حرى من الثكل آه از آنحالتیکه خواهر آن مظلوم زینب خاتون
از خیمه بیرون آمده بود و حال آنکه لباس مذلت و خواری و جامهٔ مصیبت و سوکواری و عزا بر او در خود
پوشیده با اشکهای ریزان و چشم خون فشان و نفس سوزان تشكو الى الجد ما قد فعل الطغاة
بهم بمدمع فوق صحن الخد منهمل با آنحال مصیبت مآل شکایت آن ملاعین را بجد بزرگوارش
رسول خدا و آنچه از ایشان میکردند و میگفت یا جد قد فتكت فينا علوج بني أمية وبقايا عابدي
والانصاب که رهای بنی امیه و باقی بت پرستان و کفر پیشگاه بودند تا بعد از تو ما را هلاک و
بی طرف نمودند یا جد هل جاءك ما لقي أخي وهل عرفت بما لاقيت من وهل ابيها بزرگوار

ايا كسى خبر مرا ببرادر مرا بنو داد وايا ميدانيد كه چه مصيبتها بمن رسيد ياجد هذا اخي
عار تكفنه الرياح في نسجها من مطرف سحل ايجد بزرگوار اينك بدن برادرم حسين
است عارى و برهنه نموده اند و بادها بر بدنش بتار و پود گرد و غبار جامه كفن بر بدنش
ميبافند ياجد هذا اخي ظام وقد صدرت عن صدره البيض بعد العل والنهل
ايجد بزرگوار برادرم را با لب خشكيده كشتند نگذاشتند كه لب را از آب فرات تر كنند
و حال آنكه شمشيرهاى كوفيان از خون سينه و بدن او سيراب گرديدند واقبلت يرشف الثغر الشريف
وهل يدافع القدر المحتوم بالقتل تقول والسبط تغشاه المنون وفي فوده ما ناهبك
من شغل پس خود را بنعش برادر رسانيد و او را ميبوسيد و با نعش دليكه داشت ميگفت
اخي هذه روحي لكم بدل ان كان يقنع صرف الدهر بالبدل اي برادر و اي جان عزيزم را بقربان
تو مينمايم و خودم را فداى تو ميگردانم اگر ميتوان مصيبت تو را بذكار وا ببدل و فديه برگردانيدن
خود اخي يا اخي كنت نورا نستضاء به الى الطريق الذي ينجي من الزلل اي برادر اي برادر
تو بودى كه در ظلمتهاى دنيا از روشنائى نور تو گمشدگان وادى ضلالت راه هدايت و طريق
سعادت را مى جستند اخي يا اخي من بعدكم طرق الهدى ودربع المعالي انضر وهو خلي اي برادر
اي برادر بعد از برطرف شدن نور تو راههاى هدايت گم شد و منزلهاى سعادت خالي ماند
آري والله بعد از حسين عليه السلام راه هدايت تاريك و ظلماني گرديد و طريق هدايت و سعادت گم
شد و مساجد و معابد خراب ماندند و محاريب و منابر برهم خورد و آثار تقوى مندرس گرديد و آيات علم
منطمس شد چگونه چنين نتوان بود كه كسيرا كه خداوند او را برگزيده بهر هدايت خلق و حجت خود
قرار داده بود بكشند كان خود و در شبستان ضلالت او را راهنماى گمشدگان گردانيد كه از نور هدايت
او راه راست جويند او را با تن خاك بيدنى احوال بكشند و همه عالم را بى دليل گذارند و از فيوضات
الهى محروم نمايند و با اين حال دوستانش تعيش و زندگى كنند و بفرح و شادى مشغول باشند
مگر نشنيده اند مظلومى تو را كه انبيا را محزون ميكرد چگونه فاطمه زهراء را و يمدكارى خامس
العبا را نشنيده اند كه باهل منما يند مگر عزيز تر از حسين عليه السلام كه زينت عرشها و آسمانها است و
گوشوار عرش خدا است و باب النجات است و سبب نزول هر رحمت و بركت است يا مگر مظلوم تر از
حسين عليه السلام كسيرا دارند كه دل ايشان براو ميسوزد در جائيكه حيوانات هم دلشان سوزد
و سنگ و كلوخ از درد خون بار شوند بنا بر اين دوستانش غافل باشند و در مصيبتش ساكت

ساکت باشند و در بلیه‌اش شریک حضرت او نباشند بجهت اینحالت نیست مگر از کمی معرفت
ایشان و غفلت و فرو رفتن در شهوات و فکر دنیا و ذکر دنیا و هم و غم دنیا و الا چه معنی دارد که نصوص
لیکن شده بر آنحضرت نتوان کرد و خود را ضبط نتوان نمود چنانچه شنیده باید که وارد شده است از ابو بصیر که
گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که داخل شد بر آنحضرت یکی از فرزندان آنحضرت
چون چشم آنحضرت بر او افتاد او را در بغل کشیدند و بوسیدند و فرمودند خدا حقیر نماید
کسیرا که شما را حقیر نمود و انتقام کشد از کسانیکه پدران شما را کشتند و خدا واگذارد کسیرا
که شما را واگذاشت و لعنت کند جماعتی را که شما را کشتند و خدا باشد حافظ و ناصر شما و یاد
بدرستیکه طول کشید گریه زنان و گریه انبیا و صدیقین و ملائکه و شهدا بر شما پس آنحضرت بگریه
در آمدند و فرمودند ای ابو بصیر اِذا نَظَرتُ اِلی وُلدِ الحُسَینِ اَتانی ما لا اَملِکُهُ بِما اَتی اِلی
اَبیهِم وَ اِلَیهِم هرگاه نظر میکنم بیکی از اولاد حسین علیه السلام میافتد حالتی مرا عارض میشود که خود را
ضبط نمیتوانم نمود بجهة ظلم و ستمی که بپدر بزرگوار ایشان کرده شد و در حدیث دیگر وارد
شده است که نبود روزی که مذکور شود حسین علیه السلام در نزد حضرت صادق علیه السلام مگر آنکه
حضرت تبسم نمیکرد در آن روز و در آن شب کسی آنحضرت را شاد و خندان نمیدید اگر خواهی مجملی از
مظلومی آنحضرت را شنیده باشی مستمع باش ببین که چگونه آنحضرت را از وطن خود دور کردند و او را
غریب مبتلا ساختند و دستش را از حق او کوتاه کردند و او را از حرم جد بزرگوارش بیرون نمودند
و چگونه عرصه را بر آن بزرگوار تنگ کردند که دلش از زندگی دنیا سیر شد و راضی بمردن گردید
شیخ مفید و سید جلیل القدر سید بن طاوس و ابن شهر آشوب و غیر ایشان از علمای اعلام و اجلاء والا
مقام رضوان الله علیهم حکایت جانسوز بیرون رفتن آن سید انام و گوشوار عرش ملک علام را از مدینه
امنه مبارکه قریب باین مضمون بیان فرموده اند که بعد از آنکه فاروق این امت معویه بن ابی سفیان
باسفل درک نیران و لحق باسلاف خود و صفحه روزگار از کثافت وجود پلیدش پاک گردید نطفه حرام او
و فرزند ناپاک او یزید بمسند سلطنت آن بدگهر استقرار یافت از آنجا که شجره ملعونه شقاوت ثمر را
جز کفر و طغیان ثمری نیست و نطفه خبیثه ظلم و عدوان را جز مردم آزاری اثری نمیباشد و از آنجا که هر حقی
در مقابل او باطلی است و هر موسی را در مقابل فرعونی است که او را اذیت مینماید انتقاق
اثر در صلب ذنب ظلم و قتل جگرگوشه پیغمبر و نوباوه حبیب صفدر بر آمد نامه بپسر عم خود ولید بن عتبه
و بروایتی بسوی عتبة بن ابی سفیان نوشت که باید بیعت را از حسین بن علی و عبد الله بن عمر و ابن زبیر

وداع نمودن آنحضرت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله را

ابن شهرآشوب و عبد الرحمن بن ابی بکر بکری بیعت شد یعنی و اکرا با کنند سر پیشانرا بر مید
نیزه من بفرمهی چون نامه بآنسید و خواست بیعت بگیرد او را امکن نشد و لکن چون آنحضرت دید
که دست از او بر نمیدارند قرار بر فرار اختیار نمود آهنگ سفر نمود و در همه سفر بر آمد و جلا وطن را
بر مجاورت حرم جد محترم خود اختیار فرمود و پیش از خروج چند شب بجهة وداع بر سر روضه منوره
جد والا مقام خود رفت چون نزدیک روضه شریفه رسید بر آن صدق نوری از قبر منور
ساطع گردید چون این را مشاهده فرمود مراجعت نمود و شب دیگر باز بجهة وداع بر سر قبر مبارک
رفت و چند رکعت نماز کذارد و بعد از آن شروع بمناجات نمود و عرض کرد اَللّٰهُمَّ هٰذَا قَبْرُ نَبِیِّکَ
وَ اَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَ قَدْ حَضَرَنِی مِنَ الْاَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ خداوندا این قبر پیغمبر تو است و من
فرزند زاده پیغمبر توام مرا امری پیش آمده و بلیه رو داده که تو میدانی ای خدا یا من نیکی را
دوست میدارم و بدیها بد دارم و سؤال میکنم از تو بحق این قبر و بحق آنکسی که در آن مدفون است
که اختیار فرمائی از برای من چیزی را که باعث خشنودی تو و رسول تو در آنست پس شروع کرد
بگریستن و گریه بسیاری کرد تا نزدیک صبح پس سر مبارک را گذارد او را خواب برد در عالم
خواب دید که جد بزرگوارش با گروهی از ملائکه که از راست و چپ و پیش حضرت را احاطه کرده بودند
پیش آمد آنحضرت را بسینه شریف چسبانید میان دو چشمش را بوسید و فرمود حبیبی یا حسین
کَاَنِّی اَرَاکَ عَنْ قَرِیبٍ مُرَمَّلًا بِدِمَائِکَ مَذْبُوحًا بِاَرْضِ کَرْبٍ وَ بَلَاءٍ بَیْنَ عِصَابَةٍ مِنْ اُمَّتِی
وَ اَنْتَ مَعَ ذٰلِکَ عَطْشَانُ لَا تُسْقٰی وَ ظَمْاٰنُ لَا تُرْوٰی ای حبیب دل افگار وای نور دیده اخبار گویا می
بینم ترا در این نزدیکها که ترا ذبح کرده باشند و بدن ترا بخون تو رنگین کرده باشند و جسد ترا بخون
آلوده نموده باشند و در زمین کربلا و در دیار محنت و ابتلا در میان گروهی از امت میشوم من بوده
ای حال تشنه بوده باشی و شربت آبی بتو ندهند و ترا سیراب ننمایند با لب تشنه جگر بر شته ترا ذبح
کنند و با این حال امید شفاعت از من داشته باشند خدا نرساند بایشان شفاعت مرا حبیبی یا
حُسَیْنُ اِنَّ اَبَاکَ وَ اُمَّکَ وَ اَخَاکَ قَدِمُوا عَلَیَّ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ اِلَیْکَ ای نور دیده و ای حبیب دل
محنت دیده پدر و مادر و برادرت بنزد من آمده اند و همه مشتاق لقای تو میباشند وَ اِنَّ لَکَ فِی
الْجِنَانِ دَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا اِلَّا بِالشَّهَادَةِ ای نور دیده از برای تو منازل چند در بهشت مقرر کرده
که بآن نمیرسی مگر بکشته شدن و جان باختن پس در آنحال آنحضرت نظر خود را بجد بزرگوارش انداخته عرض
کرد یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک یا جان جدم مرا حاجتی برگشتن

بر گشتن دنیا نیست پس مرا بگیر و با خود ببر و از غمها و المهای دنیا مرا خلاص کن حضرت رسول
فرمود ترا چاره نیست از برگشتن بدنیا تا شربت شهادت بچشی و بدین اجر و نعمت سعادت بیابی
و آنچه را مقدر فرموده و مهیا نموده از برای تو دریابی پس آنحضرت از خواب بیدار شد مضطرب
و هراسان و غربت و مظلومی خود و اهلبیت خود را بجمیع اهل بیت نقل کردند اهلبیت از استماع
این واقعه هایله و شنیدن این خبر محنت اثر مهموم و مغموم شده شروع بگریه و زاری کردند از
خانواده آن امام صدای گریه و ناله بلند کردید در آن روز در مغرب و مشرق عالم کسی اندوهناکتر
از اهلبیت رسالت نبود و لحظه گریه ایشان ساکن نبود پس آنحضرت مهیای سفر شدند اسباب
سفر را ترتیب دادند و در میان شب بجهت وداع مادر خود برخواست و بسر تربت طاهره مادر خود
فاطمه علیها السلام رفتند و در بعضی از کتب مذکور است که سلام کرد بر مادر خود و گفت السلام علیک
یا اماه حسین تست که بوداع تو آمده و این آخر زیارت او است ناگاه از قبر مبارک حضرت فاطمه
علیها السلم آوازی برآمد علیک السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام و یا غریب الام چون این گریه
بر آنحضرت مستولی شد گریه بگرفت بر تکلم نداشت پس بر سر قبر [illegible] و گوش رفته
و آنحضرت را وداع نمود چون صبح شد بمنزل خود برگشت و امر نمود [illegible] خوابین
عصمت و طهارت را بر اندر محملها و کجاوه ها سوار کنند ناگاه محمد حنفیه [illegible] آنحضرت مطلع شد
حضرت اراده کوچ دارند برخواست بخدمت برادر با جان برابر خود آمد عرض کرد یا اخی انت احب
الخلق الی و اعزهم علی ای برادر تو محبوبترین خلقی بسوی من و عزیزترین خلقی در پیش من از تو
دیده محبت خدا امروز منحصر است بتو بمن بگو اراده کدام دیار داری و قصد کدام مکان فرموده
از روضه جد خود بیرون میروی بکجا میروی و اقربای خود را بکه می سپاری شیعیان خود را بکه سفارش مینمائی
ای برادر میترسم در میان قومی در آئی که با تو مخالفت نمایند جان شریف تو و اهلبیت تو که بهترین جانهاست
در معرض تلف آید حضرت فرمود چکنم و بکجا روم و چه چاره کنم که لابد از این بلاد باید بروم عرض
کرد که پس برو بسوی مکه و پناه بخانه خدا بر اگر دست از تو برداشتند و ترا بخود واگذاشتند در آنجا باش
وان تکن الاخری فاخرج الی بلاد الیمن فانهم انصار جدک و ابیک و هم ارأف الناس و ارحمهم
قلوبا و اوسعهم بلادا و اگر دست از تو برنداشتند برو بسوی بلاد یمن که اهل یمن یاوران جد پدر
تواند و مردم رئوف و مهربانی دارد و دلهای ایشان نازکست و بر ضعیفی تو رحم خواهند نمود و ترا
پناه خواهند داد و بلاد ایشان وسیع و ارزان است و بعضی از دوران از بلاد دور تر است فان اطمأنت

بِلَكَ الدّارُ وَ لا الحِقْنَ بِالرِّجالِ وَ شُعُوبِ الجِبالِ واگر نتوانستی پنهان بلادی یمانی و دست او بوند اشسنند و بسوی بیابانها و کوهها و دره‌ها و وادیها و شعب کوهها پنهان باش و نهار بارض
عراق مرو و خود را بدام فریب کوفیان میفکن حضرت فرمود یا اَخِی وَاللهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا
مَلْجَأٌ وَ لا مَأوًی لَما بایَعْتُ یَزِیدَ بْنَ مُعاوِیَةَ ای برادر اگر در دنیا پناهی نیابم و ماوائی نه
بینم در بیابانها و کوهها نیز نتوانم زیست نمود با پسر معویه نیز بیعت نخواهم کرد پس محمد
گریه زیاد کرد و آنحضرت نیز گریه در آمد و سخن ایشان قطع شد پس آنحضرت دوات و قلم طلبید و
نامه نوشت به برادر خود داد و نامه به بنی هاشم نوشت بدین مضمون که هر که به من ملحق شود البته کشته
خواهد شد و هر که تخلف کند از فتح و فیروزی بهره نخواهد یافت و بشخصی داد که به بنی هاشم رساند
پس امر فرمود که زنان و دختران بر محملها و کجاوه‌ها سوار نمایند و الجناح را طلبید پا در رکاب
ظفر انتساب نمود سوار شد ابن قولویه در کتاب کامل الزیاره روایت کرده بدین مضمون که چون
انتقد و مأمن و پناه عام و خاص از مدینه خواستند بیرون روند زنان بنی هاشم و طایفه عبد المطلب
از هر جانب و بسوی آن اشرف اولاد بنی غالب روان شدند و از هر جانب صدای نوحه و ندبه بلند کردند
و صدای گریه و ناله بر کشیدند مثل پروانه بدور آن شمع شبستان حجرات میگشتند و مانند بنات
النعش بدور آن قطب فلک هدایت میگردیدند از هر طرف مانند ابر بهار در فراق آن برگزیده
اخیار زار زار میگریستند و متحیر میشدند آن پناه درماندگان و آن دستگیر بیپناهان چون حال آن
دل سوختگان مشاهده فرمود در میان ایشان آمد فرمودند اُنْشِدُکُنَّ اللهَ اَنْ تُبْدِینَ هٰذَا
الأمْرَ مَعْصِیَةً لِلّٰهِ وَ لِرَسُولِهِ شما را بخدا قسم میدهم که عنان صبر و آرام را از دست مدهید و بی
تابی را اظهار مکنید و مسلک معصیت خدا و رسول را سلوک منمائید بقضای خدا راضی شوید
و با مر خدا تن در دهید محنت زدگان دلسوختگان عرض کردند فَلِمَنْ نَسْتَبْقِی النّاحَةَ وَ البُکاءَ فَهُوَ
عِنْدَنا کَیَوْمِ ماتَ رَسُولُ اللهِ وَ عَلِیٌّ وَ فاطِمَةُ وَ رُقَیَّةُ وَ زَیْنَبُ وَ اُمُّ کُلْثُومٍ اگر بجهة فراق چون تو امامی
گریه و نوحه نکنیم بجهة کدام کس گریه و نوحه کنیم امروز مثل روز زیست که جد بزرگوارت از دنیا رفت
و مثل روز زیست که پدر عالی مقدارت را کشتند و مانند روز زیست که مادرت از دنیا رفت و مثل
روز زیست که دختران پیغمبر خدا از دنیا رفتند پس خدا جانهای ما را فدای تو کند ای حبیب دل‌های ابرار
اخیار ناگاه یکی از عمه‌های آنحضرت پیش آمد عرض کرد ای نور دیده عمه ای حسین شهادت میدهم که شنیدم
که جنیان بر تو نوحه میکردند و پیش از شهادت تو عزای ترا بپا داشتند میگفتند فَاِنَّ قَتِیلَ

آمدن زنان بنی هاشم و طایفهٔ عبد المطلب خدمت امام حسین علیه السلام

الطف من آل هاشم اذلّ رقابا من قریش فذلّت حبیب رسول الله لم یک فاحشا أبانت
مصیبتک الانوف فجلّت بدرستیکه شهید طف کربلا از آل هاشم گردنهای قریش را ذلیل کرد
پس بعد از او همه قریش ذلیل گردید و حبیب قلب رسول خدا بود که هرگز امر قبیحی نکرد و بدرد مصیبت او
بزرگ میباشد بنحوی که دماغهای دوستان شکست. و مذلت ما ابد پس از شعرهای او میخواند و بکی
حسینا فلقتله شابت الشعر ولقتله زلزلتم ولقتله انکسف القمر که گریه کنید در مصیبت حسین
که بجهت کشتن او موها سفید شد و جوانها پیر شدند و زمین بزلزل در آمد و ستارهها تاریک شد
واحمرت آفاق السماء من العشیة والسحر وتغیرت شمس البلاد بهم واظلمت الکور از جهت مصیبت
او اطراف آسمان خونبار و سرخ شد در هر صبح و شام و آفتاب متغیر شد و عالم تاریک گردید ذاك
ابن فاطمة المصاب بنحله الخلایق والبشر واورث الأبه جدع الانوف مع القذر اه
کشته مظلوم فرزند فاطمه است که همه خلایق را مصیبت زده کرده و ما را ذلیل کرد ابنه ذلی
و خواری بین و نمایان شیخ معتمد روایت کرد از حضرت صادق علیه السلام که در آن وقت که جمعی از
ملائکه نزد آن حضرت آمدند و در دست حربه های بلند داشتند و بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند سلام
کردند عرض کردند که ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خداوند جلیل در مواطن بسیار
تو فرستاده حضرت فرمود که وعده گاه ما در بقعه ایست که در آن مرا شهید کنند و بزمین در از خواهد بود
کدام است کربلا میگویند عرض کردند هر چه امر میکنی اطاعت میکنیم آیا از کسی میترسی که با تو همراهی کنیم فرمود
ایشان را تسلطی بر من نیست تا بمحل کشتن خود برسم پس گروهی از جنیان خدمت آن حضرت مظلوم آمده
عرض کردند که ای آقای ما ما شیعیان و یاوران تو ایم هر امری که داری بفرما اگر امر کنی همه دشمنان
ترا هلاک کنیم و تو در جای خود باشی همراهیت خواهیم کرد فرمود خدا شما را جزای خیر بدهد آیا نخوانده اید
کتاب خدا را که بر جدم نازل شد که میفرماید اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة و باز
میفرماید لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و اگر من بر جای خود بمانم بچه امتحان کرده میشوند
این خلق و از رحمت خدا و کی در محل قبر من دفن خواهد کرد بدانکه خدا آن را از برای من اختیار فرمود
در روز دحو الارض و آن مکان را محل شیعیان من قرار داده که در طای ایشان ما ایل محل ایمان ایشان
میباشد در دنیا و آخرت بنزد من بیائید در روز شنبه که روز عاشورا است که در آخر روز شهید
میشوم و برادران و خویشان مرا شهید کرده باشند سر مرا بر نیزه زنند و بگردانند و بسوی یزید برند ایشان
عرض کردند یا ابن رسول الله اگر نه این بود که اطاعت تو واجب بود همراهت میکشتیم دشمنانت را پیش از آنکه بتو برسند

خبر دادن ام سلمه از شهادت آنسرور

فرمودند بخدا قسم که فدرون ما پیش از شما است و لکن با بد حجت خدا بر خلق تمام شود تا که ام سلمه زوجه محترمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود پیش آمد عرض کرد ای فرزند مرا محزون مکن از رفتن خود بسوی عراق بدرستیکه از جد بزرگوارت شنیدم که میفرمودند یُقتلُ وَلَدِیَ الحُسَینُ فِی اَرضِ العِراقِ فِی اَرضٍ یُقالُ لَهَا کَربَلا کشته میشود فرزند مظلوم حسین ع در عراق در زمینی که او را کربلا میگویند حضرت فرمودند که ای مادر بخدا قسم که من میدانم لا محاله کشته میشوم و مرا از کشتن چاره نیست و بخدا قسم که میدانم مرا در چه روز میکشند و میدانم که مرا کی میکشند و در کجا میکشند مرا و میدانم که کی از اهلبیت و اقربا و اصحاب من کشته میشوند ای مادر اگر خواهی بنمایم بتو محل قبر خود پس اشاره فرمودند بجانب کربلا زمینها پست شد تا نمود با و محل دفن خود و خوابگاه خود را و لشکرها خود و محل کشته شدن خود را پس ام سلمه بگریه درآمد و گریه بسیار کرد پس حضرت فرمودند یا اُمّاهُ قَد شاءَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَن یَرانِی مَقتولاً مَذبوحاً ظُلماً وَعُدواناً ای مادر خدا چنین مقدر فرموده که مرا شهید کنند و مرا ذبح نمایند از روی ظلم و عدوان وَقَد شاءَ اَن یَری حَرَمِی وَرَهطِی وَنِسائِی مُشَرَّدِینَ وَاَطفالِی مَذبوحِینَ مَظلومِینَ مَاسورِینَ مُقَیَّدِینَ وَهُم یَستَغیثُونَ فَلا یَجِدونَ ناصِراً وَلا مُعِیناً و مقدر فرموده که زنان و دختران و حرم محترم مرا در بدر و اسیر نمایند و اطفال مرا ذبح نمایند و مظلوم و اسیر در دست کفر نمایند در غل و زنجیر نمایند بنحویکه هر چه استغاثه کنند یاوری نیابند و معینی نه بینند و بروایت دیگر پس ام سلمه گفت که در نزد من میباشد تربتی که جد بزرگوارت بمن داده در شیشه ضبط کرده‌ام حضرت قبضه‌ئی از تربت طاهره خود را گرفتند و در شیشه گذارده باو دادند و فرمودند این را با آن شیشه که جدم بتو داده پس چون به بینی که خون از شیشه‌ها بر زند بدانکه مرا کشتند پس حضرت وداع فرموده روانه مکه معظمه گردیدند و بروایت شیخ مفید در روز دوشنبه ماندند شب یکشنبه و میباشد که از مدینه بیرون رفتند و در سیم شعبان وارد مکه معظمه شدند و بروایت ابن طاوس در سیم شعبان بیرون رفتند در وقت بیرون رفتن از مدینه این آیه را میخواندند که خدا نقل کرده در باب حضرت موسی ع از قوم خود بیم داشت میفرماید که فَخَرَجَ مِنها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ و راه بزرگ را گرفتند و چون مکه معظمه و چون وارد مکه شدند این آیه را میخواندند وَلَمّا تَوَجَّهَ تِلقاءَ مَدیَنَ قالَ عَسی رَبِّی اَن یَهدِیَنِی سَواءَ السَّبِیلِ بقیه از شعبان و رمضان و شوال و ذی قعده و هفت روز از ذی حجه در آنجا مکث نمودند و در هشتم ذی حجه بسوی کوفه روانه گردیدند از خوف ظالمان اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی القَومِ الظّالِمِینَ مجلس

مجلس دوم در بیان فضیلت حج و فرستادن سید الشهدا علیه السلام مسلم را بکوفه و بیرون آمدن آن حضرت از مکه معظمه بعزم عراق و بکربلا آمدن اللهم ارزقنا زیارته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عظم شعائر الاسلام واكرمنا بالارشاد الى الحل والحرام وتفضل علينا بالركون الى الركن والمقام وجعل لنا حرما امنا حصنا للانام وكهفا لصروف الايام والصلوة والسلام على من تشرف به البيت والحطام واستقام به الركن والمقام محمد واله الذين هم حفاة البيت الحرام وبواطن الحج والاحرام خصوصا على من بذل مهجته سعيا الى رضاء ربه ومولاه وفدى اهله وعياله واولاده حفظا لمشاعر الاسلام كما هو اقتضى مناه الذي ازعجوه عن الاهل والاوطان وضيقوا عليه الزمان والمكان فقتلوه واصحابه كالاضاحي ونصبوا راسه على العوالي وسبوا نسائه كالاماء والذراري في دار واهين في القفار والبراري نهبوا امواله وايتموا اطفاله واسروا عياله وكسروا ظهره ورضضوا صدره ونحره فقتيل الادعياء واسير المحنة والبلاء مسلوب العمامة والرداء مخضب الشيب من الدماء المذبوح بسيف الجفاء من القفا صاحب الراس المرفوع والشلو الموضوع والسن المقروع والنحو الممنوع الشهيد العطشان البعيد عن الاوطان المذبوح بالسنان المدفون بلا غسل واكفان المختلف لبه التنور والعقبان قليل الاعوان شديد الاشجان لوالهة الحيران القتيل بظهر كوفان معفر الخدين مترب الجبينين مقطوع الودجين لظمآن لدى النهرين ملاذ الخافقين وشفيع الثقلين سيدنا ابي عبد الله الحسين ولعنة الله على قاتليه وظالميه الذين قتلوا بقتله الاسلام وهدموا قواعد البيت الحرام وخربوا قوائم الركن والمقام ونكسوا مشاعر الحج والاحرام ومعالم الحلال والحرام فعليهم لعنة متصلة ما اتصل الليالي والايام الى يوم القيام وبعد فقد قال الله عز وجل في كتابه العزيز لا تقتلوا الصيد وانتم حرم ومن قتله منكم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوى عدل منكم هديا بالغ الكعبة او كفارة طعام مساكين او عدل ذلك صياما ليذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فينتقم الله منه والله عزيز ذو انتقام بدانکه پروردگار حکیم بحکمتهای بالغه بعضی از امکنه را بود کوید از تخصیص بمزید اکرام واحترام فرموده و بندکان خود را امر باحترام ان فرموده از انجمله مکه

معظمه است که از حرم خود گردانیده هم چنانکه پادشاهان ظاهر را بلا تشبیه مکان خلوتی است که از حرم خود و محل خواص و خلوت خود میدانند و اماکنی که پروردگار عالم برگزیده و حرم خود گردانیده این مکه معظمه و اطراف آنست و از جهت آن احکام بسیار مقرر فرموده و بعضی از آن احکام را در کتاب شریف خود بیان فرموده چنانچه در این آیه شریفه بیان فرموده که خلاصه معنی آن اینست که ای گروه مؤمنان مکشید صید را در حالتیکه شما محرم بوده باشید پس هر که بکشد پس کفاره او مثل آنچه را کشته که گوسفند را باید بکشد و اگر گاو وحشی را کشته گاو را باید بکشد و همچنین اگر حکم کنند باین صاحب عدل از شما در حالتیکه این صید هدیه ایست که رسانند بکعبه است یا باید کفاره بدهد طعام دادن مسکین را یا بمعادل آن روزه بگیرد این عفو یافتیم از آنکه بچشد وبال غلطی که از او سرزده و عفو مینماید خدا از فعل اول را و کسیکه عود نماید باین عمل شنیع خدا انتقام میکشد از او و خدا غالب است بر او و صاحب انتقامست بدانکه حق تعالی حرمت حرم خود را لازم دانسته و کسیکه باو پناه برد از اینها پناه داده و در امان خود قرار داده و بجهت لقطه آن و شجر و نبات آن و صید آن احکامی چند مقرر فرموده و آن احکام بسیار است در اخبار و کتب علما ابرار مذکور است اما فضل کعبه و حرم امریست که مخفی نیست هم چنانکه حق تعالی میفرماید اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً حضرت باقر علیه السلام بعد از نزول این آیه میفرماید فَاَوَّلُ بُقْعَةٍ خُلِقَتْ مِنَ الْاَرْضِ الْکَعْبَةُ ثُمَّ مُدَّتِ الْاَرْضُ مِنْهَا و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که از پدر خود روایت کرده اند که موضع کعبه قطعه زمینی بود سفید نورانی مثل نور آفتاب و ماه چون فرزند آدم برادر خود را کشت سیاه شد چون آدم بر زمین آمد خدا زمین را از برای او مرتفع گردانید تا همه اولاد او و نظر رسید که این برای تو است و گفت خدا این زمین نورانی چیست گفت این حرم منست بر زمین و بر تو قرار یافت که هر روز از او هفت مرتبه طواف نمائی و در حدیث است که طیبتر زمینها در نزد خدا مکه است خاکی در نزد خدا بهتر از خاک آن نیست و سنگی در نزد خدا بهتر از سنگ آن نیست و درختی در نزد خدا بهتر از درخت آن نیست کوهی بهتر از کوه آن نیست و آبی بهتر از آب آن نیست و در حدیث است که کسی نیت بدی بآن نکرده مگر خدا او را غضب کرده و تبع که پادشاهی بود که مشرق و مغرب را تسخیر کرد روزی قصد کرد که مردان اهل مکه را بکشد و زنهای ایشان را اسیر نماید و کعبه را خراب کند بجهت این قصد چشمهای او کور شد و بدنهای او بر و ریش فرو ریخت سبب آنرا پرسید گفتند نیست مگر بجهت قصدی که باین خانه محترم کردی زیرا که از حرم خدا است و ساکنان آن ذریه ابراهیم خلیل است گفت راست گفتند چاره این چیست گفتند آنچه

سر این قصبه که کرده بر کرد چون بر کرد بچشمهایش بحال اول برگشت پس جماعت را که او را بقصد
اول باز داشته بودند گشت پس آمد بسوی خانه محترمه او را پوشانید و سی روز طعام نمود و هم
روز صد شتر میکشت از برای حیوانات بیابان و کوههای آن طعام فرستاد و در کیفیت قتل اصحاب
فیل مشهور و در قرآن مجید مذکور است و حجاج با آنکه خراب کردن کعبه خدا هلاک نکرد بجهت آنکه
قصد او خرابی آن نبود بلکه میخواست عبد الله زبیر را که پناه بر آن برده بود بگیرد و چون خدا خواست که ظالم
شوکت او را بپا ماند او را مهلت داد تا بر سر آن خراب کرد تا چنین روایت شد و بالجمله احترام آن
ضروریست حتی آنکه هر که بآن پناه برد در امانست همچنانکه حق تعالی میفرماید وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً
حتی آنکه وارد شده است که هر وحشی و طیر که داخل حرم شود در امانست پس نباید آنرا رم داد و نباید
اذیت نمود و درخت آنرا نباید کند و گیاه از آنرا نباید چید همچنانکه از حضرت صادق علیه السلام روایت
شده که کُلُّ شَيْءٍ يَنْبُتُ فِي الْحَرَمِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ إِلَّا مَا أَنْبَتَّهُ أَوْ غَرَسْتَهُ هر چیز که
روییده شود در حرم بر همه مردم حرامست مگر آنچه را خود کاشته و غرس نموده که آنکه فرمود حرامست
قطع درختیکه اصل آن و در حرم است اگر شاخ آن در حرم باشد آن درختیکه شاخ آن خارج
اگر اصل آن در حرم باشد و وارد شده که برداشتن لقطه آن حرامست مگر بجهت کسیکه در طلب صاحبش
بر آید و فریاد زند و اما صید آن پس شکی نیست در حرمت آن و کتاب و سنت ناطقست بآن بلکه دلالت نمای بآن
و ارشاد بآن و سبب شدن از آنرا نیز تصریح کرده اند بحرمت آن و دعوی اجماع شده و اینست کلام بعضی از علما
که يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ صَيْدُ الْبَرِّ جَمِيعاً وَأَكْلاً وَدَلَالَةً وَإِشَارَةً وَتَنْبِيهاً وَلَوْ بِإِعَارَةِ سِلَاحٍ وَ
نَحْوِهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الْمُسْتَفِيضَةِ وَالْإِجْمَاعِ و از برای کسیکه صیدی را بکشد یا اذیت باو کند
یا بکند درختی از حرم کفاره چند قرار داده شده که تفصیل آن در محلش مذکور است و کفاره
صید را بجهت بعضی تصریح کرده اند و قسمی است که از روی خطا باشد و اگر از روی عمد باشد دفعه
اول کفاره میباشد که چرا در حرم محترم الهی مرتکب نهی الهی و هتک حرمت آن نموده و اگر متنبه نشد باز عود
نمود فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ خدا انتقام میکشد از او و کفاره چاره از عمیا بد چون این را دانستی بدانکه
خدای حرم حقیقی منصوبست که عمیز بدو مخ این حرم ظاهریست و مثابه لبای این ظاهر است و این حرم را
نیز کعبه و صیدها نیست و صید آن نسبت بکبوتر نیست و لقطه ایست و احترام آن بیشتر و حرمت آن عظیم تر است
و کشتن صید آن قبیح تر است و کندن درخت آن و شکستن شاخ آن شنیع تر است و اخذ لقطه آن فضیع تر و آن
حرم محمد عبد الله و اهلبیت او سلام الله علیهم است که این حرم را بلکه جمیع عالم را بطفیل ایشان و جمیع ذرات

کابنات را امر بتعظیم او و آل او نمود و هر کس و هر چیز که بمرتبه رسید بواسطه ایشان رسید و
زمینی که اول تعظیم ایشان و اقرار به بزرگی ایشان نمود آب و علفش شیرین شد و اگر قبول ولایت
ایشان ننمود شور و تلخ شد آب و علف آن هم چنانکه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که خدا
عرض نمود ولایت مرا بر زمینها پس هر بقعه که اقرار بولایت و امامت من آورد جعلها الله طیبة
زکیة خدا آنرا نیکو و پاکیزه کردانید و کیاه آنرا و ثمر آنرا شیرین کردانید و آب آنرا زلال کردانید
و هر زمینی که انکار نمود امامت و ولایت مرا آنرا شوره زار و کیاه آنرا تلخ و ثمره آنرا خار و حنظل
کردانید و در حدیث دیکر است که اول زمینی که قبول ولایت ما کرد مدینه بود خدا آنرا حرم پیغمبر کردانید
و محل قبر آنحضرت شد و بعد از آن کوفه بود خدا آنرا بکوید حرم علی بن ابیطالب ع و محل قبر او کردانید
و الحرم را الکعبه است که شاه اولیا بوده باشد چنانچه تشبیه کرده اند و صیدی چند هست که آن ذریه
علیه ایشان باشند و نبات و شجری هست که از مخصوصان و شیعیان باشند و لقطه چند هست که
از اموال و حقوق ایشان باشد خدا امر بمحافظت و تعظیم ایشان فرموده چنانچه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ بر آن ناطق و پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه وصیت بمحافظت ایشان فرموده پس
بدانکه اشقیاء امت حرمت حرم خدا را ضایع کردند و آنرا خراب نمودند و صیدهای آنرا کشتند و کبوتران آنرا
پر شکستند و درختهای آنرا از بیخ کندند و لقطه آنرا که اموال ایشان بود بغارت بردند اما صید پر اکرام امام
حسن علیه السلام بود بناحق کشتند و باین قناعت نکردند و نمودند و صید دیکر از حرم طاهر که پناه در ما ندکان
بود دوانیدند و او را ببدترین احوال ذبح کردند و اموال او را غارت نمودند بیت از صاحب حرم
توقع کند باز آن ناکسان که تیر بصید حرم زدند اری نیکو حرمت داشتند حرم خدا را و کسانیرا
که داخل در حرم او شده بودند و پناه بخانه او برده بودند داخل در بیت و فرقکاه او شده بودند اطراف ایشان
کرفتند که ایشان را در حرم خدا کشته باشند پس ناچار از حرم کوچیدند که مبادا حرمت حرم ضایع کردد
و الغرض الامر دست بر نداشتند تا ایشان را در حرم دیکر که کربلا باشد شهید نمودند و امامزادهای
عالیمقدار که کبوتران حرم الهی اند دست و پا شکستند و ایشان را در خون خود غلطانیدند و شیعیان و اصحاب
ایشان را که بمنزله درختها و کیاهای الحرم بودند شاخ و برک شکستند و از جا کندند و همه را سر بریدند
و در خون کشیدند و اموال ایشان را که بمنزله لقطه الحرم محترم بودند همه را غارت کردند و در میان قیمت خود
کرفتند و خیمهای ایشان را که سرادق عزت و جلال بودند و ملائکه مقربین پاسبانی آنها را میکردند
همه را بآتش ظلم و ستم سوختند و زنان ایشان را که هر یک بانوی جمله امت بوده نشین سرادق عزت

عرب بودند از پردها کشیدند و مثل بندکان و کنیزان در اطراف بلاد کردانیدند ثم یا رسول الله

وانظر ما یجری فی کربلا لبنیک من خصمائها یا رسول الله برخیز از پرده بیرون بیا و نظر نما او لاد

خود را که در کربلا با ایشان چه گذشت از اشقیا بنی امیه با ایشان چه رسید فلقد غدوا طعم الردی

بید العدی قتلی و اسری فی السبا کاماثها بتحقیقکه هلاک از جامهای بلا چشیدند از دست

اهل ظلم و جفا پس بعضی از ایشان کشته شدند در اطراف بیابان افتاده اند و بعضی مانند کنیزان اسیر شده اند

هذا الحسین بها علی عفر الثری فی حلة حمراء بنسج دمائها اینک بیجان شده قلب تو و میوه دل تو حسین

است که او را بر زمین انداخته اند عریان و برهنه کرده اند او را مکر از جامه سرخیکه تار و پود آن از خون بدن

زخمهای بدن نازنین او است مقطوع راس هشمت اضلاعه عریان من اثوابه عرائها اه اه سر مقدس

او را که همیشه بر سینه حبیبا بیجان او بدن او جدا کردند و استخوانهای پهلوی او را بعد از شکستند

و جامهای او را از تن او کندند حبکت له قمصان ترب اعفر من مور ارباح الفلا و هوائها یا رسول

الله بعوض جامهای او بادهای بیابان از برای او پوشیدند از نقش جامهای چند از خاک و غبار بافتند هذا

الذی قد کنت تلثم نحره امسی نحیرا من حدود ضبائها این همانست که گلوی او را میبوسیدی که حالا

از تیزی شمشیرها و نیزهای دشمنان مثل شتر قربانی گلوی او را بریده اند و او را نحر کرده اند من بعد حجرک

یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری تمضائها او را همیشه در بغل خود پرورش دادی بجور او را از تو

دور کردند بجای بغل تو بر روی ریگهای تفتیده بیابان انداخته اند هذا وجثته الشریفة قد غدت

للصافنات تجول فی اعضائها اینها همه یکطرف فکر باینها هم راضی نشدند تا آنکه بدن شریفش را پامال

اسبان خود نمودند و نساؤه تسبی کما تسبی الاماء و تقاد فی الاغلال من اسرائها با اینها راضی

نشدند تا آنکه زنان او را مثل کنیزان اسیر کردند و واپس ماندگان او را در غل و زنجیر نمودند یا قوم

ما ذنب الصغار لتنزلوا بهم الصغار و تغلبوا باذائها ای گروه اشرار و ای قوم نابکار شما مردان

ایشان گناه کار بودند طفلهای ایشان چه گناه بود که ایشان را خوار و حقیر و برهنه و اسیر نمودید یا ویلکم

ما ینشف غل صدورکم قتل الموالی الیوم من کبرائها وای بر شما آیا شفا نیافت سینهای شما

و فرو ننشانید بغضها و کینهای شما را کشتن بزرگان ایشان که بزرگان عالمیان بودند که طفلها

نیز مثل بزرگان ایشان کشتید اسیر کردید از برای چه کار است اینکه این فعل نیز مثل سایر افعال شنیعه

و این قبیح نیز مثل سایر اعمال قبیح بود یا اینکه این ظلم مثل ظلمهای عالمیان بود نه و الله ظلمی مثل این ظلم

واقع نشده و بلیه عظیم تر از این بلیه نبود اگر سنگ و خشتی که عمارت کرده باشند خداوند جلیل از آنها

اینقدر حرمت داده باشد که تعظیم و احترام او را لازم کردانیده باشد و استخفاف بان موجب کفر
و زندقه کردانیده باشد و کسی اکر باو پناه برد او را پناه داده باشد و از بلاها و اجانب داده باشد
بلکه اطراف و اکناف و را حرم نام نهادند بحویکه جانوران را از آنجا رواندا شته باشد و کیاه قطع
از او کندن رواندا شته باشد پس با حرمت او بنای او دو نزد او بچه مرتبه خواهد بود و مرتبه صفیای او
بچه مقام خواهد بود و کسانیکه آسمان و زمین و عرش و کرسی و دنیا و آخرت بطفیل وجود ایشان
خلق کرده اند مرتبه ایشان چه خواهد بود و اکر بی احترامی حرم ظاهری اینقدر عظیم باشد پس بی احترامی
حرم واقعی که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اند که بحهت ایشان این حرم حرمت داده چه خواهد بود متمتع
باش تا بعضی از مناقب و فضایل ایشان از ابشنوی تا موجب زیادتی بصیرت و معرفت کردد سلام بن عمار
دیلمی بسند خود روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در شب معراج چون مرا باسمانها بردند و تمام
ملکوت را بمن نمودند چون بسدرة المنتهی رسیدم جبرئیل ع مرا وداع کرد و ایستاد من کفتم آیا در مثل
این مکان از من جدا میشوی جبرئیل ع کفت من از این مقام تجاوز نتوانم نمود که بالهایم میسوزد پس مرا فرو
بردند در نور انقدر که خدا خواست پس وحی شد بسوی من یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعا
فاخترتک منها فجعلتک نبیا من بعلم خود مطلع شدم بر زمین پس اختیار کردم ترا از اهل زمین پس
ترا نبی خود کردانیدم پس مطلع شدم بر آن دوم مرتبه پس اختیار کردم علی را از آن و او را وصی تو و وارث
علم تو و امام بعد تو کردانیدم و بیرون میاورم از صلب شما ذریه که طاهرند از خباثت و امامان حق اند
که معصومند و خزینهای علم منند فلولاکم ما خلقت الدنیا و الآخرة و لا الجنة و لا النار پس
اگر شما نبودید خلق نمیکردم دنیا و آخرت را و نه بهشت و آتش را و از ابن مسعود روایت شده که گفت روزی
داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کردم یا رسول الله ارنی الحق حتی انظر الیه حق را بمن بنما
تا نظر کنم بسوی آن و ببینم به چشم خود حق واقعی را حضرت فرمود یا ابن مسعود داخل شو پرده را داخل شدم
دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام در رکوع و سجود بود و مشغول نماز بود و بعد از نماز میکفت اللهم بحرمة
محمد عبدک و رسولک اغفر للخاطئین من شیعتی خداوندا بحرمت محمد بنده و فرستاده ات محمد صلی الله
علیه و آله سوگند میدهم که گناهکاران شیعیان مرا بیامرز میگوید من بیرون رفتم تا رسول خدا را خبر دهم
آنچه دیدم دیدم که آنحضرت نیز در رکوع و سجود بود دعا میکرد و در دعای خود میگفت اللهم
بحق علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه اغفر للعاصین من امتی خداوندا بحق علی بن ابیطالب
صلوات الله و سلامه علیه سوگند میدهم که از گناهکاران امت من درگذر و بنا بر این ابن مسعود میگوید

میکوید که چون او را دیدم وحشتی و اضطرابی بمن رو داد بنحوی که بیهوش شدم و مدهوش کردیدم
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله سر مرا بدامن گرفته و فرمود یا ابن مسعود أکفر بعد ایمان یا کافر میشوی
بعد از آنکه ایمان آوردی عرض کردم معاذ الله ولکن دیدم علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه را که
شفیع میکردید در دعا و خدا را بتو سوکند میداد و دیدم که خدا را با او میخواندی در دعا و خدا را بتو
میدهی و نمیدانم کدام یک از شما افضل هستید پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالم خلق
کرد مرا و علی و حسن و حسین را پیش از همه خلایق بهزار سال در وقتی که نه تسبیح بود و نه تقدیس
پس نور مقدس مرا شکافت و خلق کرد از آن آسمانها و زمینها را و بخدا قسم که من افضل از آسمانها و زمینها
پس نور علی را شکافت و از آن عرش و کرسی را خلق کرد و علی اجل من العرش و الکرسی و علی بلند مرتبه
است از عرش پس نور مقدس حسن علیه السلام را شکافت و آفرید از آن لوح و قلم را و حسن افضل از ایشان است
پس نور مقدس حسین علیه السلام را شکافت و خلق کرد از آن بهشت و حور العین را و الله او و حسین
افضل از ایشانست پس همه عالم از مشارق و مغارب در تاریکی و ظلمانی ماند ملائکه شکوه کردند
از تاریکی و ظلمت بسوی جناب قدس الهی و گفتند اللهم بحق هذه الاشباح التی خلقتهم الا ما
فرجت لنا من هذه الظلمة خداوندا بحق این اشباح مقدسه که ما را از این تاریکی فرج بخش
پس خدای تعالی خلق فرمود روحی را و مقرون بروحی دیگر نمود و از آن نوری آفرید که از آن روح روشن
و نورانی گردید پس خلق کرد بقدرت کامله خود و آفرید از آن زهرا را پس همه عالم از مشارق و مغارب
روشن شد و نورانی گردید و از اینجا است که او را زهرا نامیدند بجهت آنکه همه و شنید هند و نو
بخشنده باشد یا ابن مسعود چون قیامت شود خدای تعالی بمن و علی خطاب نماید که أدخلا الجنة من شئتما
و ادخلا النار من شئتما یعنی داخل کنید هر که را بخواهید در بهشت و هر که را بخواهید در آتش بیفکنید
مراد از اینکه در قرآن میفرماید ألقیا فی جهنم کل کفار عنید کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند و
عنید کسی است که دشمن دارد علی را و اهلبیت و شیعیان او را و ایضا روایت کرده است سلار در
ارشاد القلوب بسند خود از ابی ذر غفاری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود افتخار
کرد اسرافیل بر جبرئیل علیهما السلام و گفت من بهترم از تو جبرئیل گفت بچه جهت گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملکم
که حاملان عرش پروردگارند منم صاحب صور و منم مقرب ترین ملائکه بسوی خدا جبرئیل گفت که من بهترم
و شرافت من بیشتر از تو است زیرا که منم امین الهی بر وحی و منم رسول او بسوی پیغمبران و منم صاحب خسوف و
که هر کاه خواهد قومی را بزمین فرو برد من فرو میبرم و هر کاه خواهد قومی را بعذاب آسمان هلاک نماید

من بر ایشان سنگ میبارم خدا ملائکه را نکرد است ففیرا مگر آنکه ایشان بدست من هلاک نمود
پس مخاصمه نمودی با ما که حکیم و پادشاه علیم بودند وحی شد با ایشان که اسکنوا و عزتی و جلالی لقد
خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت و جلال خودم که آفریدم کسیرا که بهتر بود از شما و قدر
و مرتبه شما دو پایه رفعت جلال او کوچکتر است ایشان عرض کردند که آیا میشود بهتر از ما آن نور
خلق فرمودی وحی رسید که بلی بحجاب قدرت فرمان شد که پرده از نظر ایشان بردارند تا قدر و جلال
صاحبان ما را به بینند و مرتبه خود بدانند پرده برداشته شد دیدند بر ساق عرش الهی نوشته لا اله
الا الله محمد و علی و الحسن و الحسین و در بعضی از نسخ بعد از علی و فاطمه میباشند چون ایشان
جلال آن مظاهر کمال و جلال را دیدند که اسامی شریفه ایشان باسم ذو الجلال مقرون بانقاش
اسامی ایشان عرش عظمت الهی مزین گردیده سر خجالت بزیر انداختند ملائکه مقام خود را فراموش
نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان زده بدرگاه کبریائی عرض داشت یا رب انی اسئلک بحقهم
علیک الا جعلتنی خادمهم خداوندا حال که ایشانرا اینمقام دادی که هر مرتبه ملائکه در نزد مرتبه
ایشان حقیر است تو را سؤال میکنم بحق ایشان که مرا خادم ایشان گردان وحی الهی در رسید قد جعلت
چون دست بدامان ایشان زدی و ایشانرا شفیع گردانیدی مسئله تو را اجابت نمودیم و اینمرتبه عظیم را
بتو ارزانی داشتیم پس حضرت فرمودند که جبرئیل ع از ما اهلبیت است و خادم ما میباشد از چون خادم
ایشان بود این بود که ایشانرا خدمت مینمود و در سختیهای دنیا ایشانرا معاونت مینمود و مکرر در خانه فاطمه
زهرا صلوات الله علیها آنحضرترا خدمت مینمود و فرزندان او را خدمت میکرد مگر نشنیدی حدیثی که
ام ایمن روایت میکند که روزی رفتم بخدمت مولاة و سیده خود فاطمه زهرا صلوات الله علیها و آن روز
روز گرمی بود و تابستان بود چون بدر خانه او رسیدم دیدم در بسته از شکاف در نگاه کردم دیدم فاطمه علیها السلام
خوابیده در نزد آسیا و آسیا میگردید و طعام خورد میکرد و کسیرا ندیدم که آنرا بگرداند و گهواره حسین
علیه السلام دیدم میجنبید بی آنکه کسی آنرا بجنباند دیدم شخصی ذاکر تسبیح میکرد اند نزدیک بدست فاطمه علیها
و تسبیح خدا میکند متعجب شدم بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم یا رسول الله انی رأیت عجبا ما
رأیت مثله ابدا امر عجیبی دیدم مثل آنرا هرگز ندیده بودم فرمود چه دیدی قصه را عرض کردم حضرت فرمود
ای ام ایمن بدانکه فاطمه علیها السلام روزه بود و تعب کشیده و گرسنه بود خداوند مهربان خواب او را مستولی گردانید
تا خواب رفت پس خدا ملکی موکل گردانید تا بجنبد قوت عیال او را و آسیا نماید و ملکی را موکل نمود که گهواره فرزند
بجنباند تا او را از خواب بیدار نکنند و ملکی از فرشتگان تا تسبیح نماید بنزد دست مبارک او و ثواب آن بجهت او باشد

باشد زیرا که فاطمه سست نمیشود از ذکر خدا ام ایمن عرض نمود یا رسول الله چیز دیگر دیدم آسیا میگردید
وکسی نبود که گهوارهٔ حسین علیه السلام میجنبانید و کسی نبود تسبیح میکرد حضرت تبسم فرمود و فرمود آسیا
کسی را جبرئیل تسبیح کند اسرافیل و گهوارهٔ میجنبانند میکائیل و در حدیث دیگر وارد
شده است که روزی جبرئیل بزمین آمد یافت که خاتون قیامت در خواب است و حسین
علیه السلام در گهواره اش میگرید جبرئیل امین علیه السلام آمد و نزدیک گهوارهٔ آنحضرت نشست
و او را میجنبانید و بروش مادرها که طفل را بخواب میکنند چیزی میخواند و وارد شده که این
شعرها را میخواند اِنَّ فِي الجَنَّةِ نَهراً مِن لَبَنٍ لِعَلِيٍّ وَحُسَينٍ وَحَسَنٍ كُلُّ مَن كانَ مُحِبّاً لَهُم يَدخُلُ
الجَنَّةَ مِن غَيرِ حَزَنٍ پیوسته میخواند و او را تسلی میداد تا آنکه فاطمه سلام الله علیها بیدار شد و معنی
شعر جبرئیل اینست که خدا خلق فرموده در بهشت نهری از شیر سفید مخصوص علی علیه السلام و فرزندانش
هر که چنگ زد در دامن محبت ایشان زده باشد بی شک داخل بهشت خواهند شد و نیکان پاک سرشت خواهند
بود چون فاطمه علیها السلام بیدار شد کیفیت را خدمت پدر بزرگوار عرض نمود فرمود ای فاطمه آن جبرئیل
بود که تسلی میداد حسین تو را ای شیعیان اگر به حسین علیه السلام را ملائکه در گهواره تسلی نمودند چه بینند
ایا چه خواهند بود حال که روز عاشورا نالهای مظلومی او را میشنیدند و اشکهای خونین او را میدیدند
و آههای سرد او را میشنیدند که استغاثه میکند الا رحیم لوجه الله یرحمنا الا رؤف بنا الا راحم
یواسینا آیا رحم کننده نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید یا رفیق دلی نیست که بجهت امید شفاعت
جد ما بر ما مواسات نماید یا جبرئیل که خدمتکارش بود در گهواره اش تسلی میداد کجا بود که در یاری
مخدوم خود بکوشد و بیک صیحه همه را هلاک کند و زمین را سرنگون نماید اگر چه مامور نبود بعذاب
انجماعت بقیامت نه الحدث آه دلش در مصیبت مخدومش مجروح و سینه اش مفروح بود و اشکهای
خونین از دیدهای روان و در حسین گریان حیران بود مگر نشنیدی حدیثی را که ابن قولویه از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حسین مظلوم را شهید کردند در جرگاه یکمرتبه ملائکه
فریاد میزدند و بخروش شدند گفتند پروردگارا چه سبب است خروشی که گفت چگونه بخروشیم و حال آنکه می بینیم
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده گاهی نظر بزمین میکند و گاهی نظر بجانب شما میکند میترسیم
که نفرین کند اهل زمین همه هلاک شوند و من نیز هلاک گردم بجهت جوشش دریای غضب الهی پس بکدیگر گفتند
این دیوانه است بعضی متنبه شدند و با خود گفتند چه کردیم با خود کشتیم بجهت فرزند پیغمبر ما کاری بهترین
جوانان اهل بهشت را راوی گفت عرض کردم فدایت شوم فریاد کننده کی بود فرمود ما نرم الا جبرئیل

همه ایشان را اگر جبرئیل اما انه لو اذن فیهم لصاح صیحة یخطف منها ارواحهم عن ابدانهم یعنی آنکه
اگر اذن داده میشد صیحه میزد که روح همه از بدن بیرون میشد و با آتش ملحق میشدند ولکن ایشان را مهلت
دادند تا معصیت ایشان زیاد شود تا عذاب ایشان شدیدتر گردد یا نکبة لبس الدین القویم له سود
الحداد وغاص العلم والعمل آه از مصیبتی که دین پیغمبر را لباس مصیبت پوشانید سیاه پوش گردانید
و چشمهای علم و عمل فرو رفت وفرجة اورثت فی قلب فاطمة رزءً عظیما وجرحا لیس یندمل
وا آه از بلیه که دل فاطمه را مجروح کردانید بجراحتی که بهتر شدنی نیست و مصیبت عظیمی در دلش گذاشت
که برطرف شدنی نیست واحسرتاه علی ثاو جریح حشا تسفی علی جسمه النکباء فاشتمل ای حسرت
و اندوه بر آن مجروحی که او را با بدن چاک چاک بروی خاک انداخته بودند و بادها از هر جانب
بر بدن شریفش میوزیدند واحسرتاه علی عار لقد نسجت علیه الطف من ریح الصبا حلل
ای حسرت بر آن عریانی که او را بر زمین انداخته بودند و بادهای صبا بعوض جامه و کفن حلّه‌های خاک
غبار بر بدن شریفش بافته بود ملقا ثلثا بلا غسل ولا کفن ترب الفلا والدماء الاکفان
والغسل سه روز او را بی غسل و کفن انداخته بودند از خونهای بدنش او را غسل دادند و خاکهای
بیابان بجای کفن بر او پوشیده شد تو بیرحی بنسوته اسری بلا وطاء فوق المطی ولم یضرب لها
کلل اسیر کردند زنان او را و سوار کردند بر شتران بی جهاز و دور بلاد گردانیدند مسبیة مثل
سبی الترک قد سلبت منها القلائد والاسوار والحلل آه ایشان را اسیر کردند مثل اسیران
کفار و ایشان را برهنه نمودند قلادها و بندها و خلخالها از ایشان ربودند سواجع کحمام الایک
نادبة ینهد من شجوهن الصخر والجبل همه با ناله و نوحه خوان مانند کبوتران آشیانه کنند ناله میکردند
که دل سنگ کباب میکرد و کوه را از جا میکند وزینب من ذاک السبی حاسرة لها حنین وندب فیه تجل
تقول یا شمس یا جی ویا قمری اذا اکفهر علی الحادث الجلل و در آن میانه زینب مظلومه نوحه و ندبه
میکرد و میگفت ای روشنی روزگار من و ای ماه شبهای تار من و ای پشت و پناه من در بلا و حوادث روزگار
یا غائبا لیس یرجی عوده ابدا ولا به بعد هذا الفصل متصل ای غایبی که امید باز گشتن از تو نیست
و بعد از این جدائی دیگر بتو نخواهم رسید ویا طریحا جریحا لا دواء له کیف الدواء ومنه الراس
منفصل ای مجروح افتاده که زخمهایت مرهم پذیر نیست و امید بهتر شدن در تو نیست و چگونه امید
شدن داشته باشم و حال آنکه سر منور ترا بریده اند ظننت انت کهفی استجیر به عن الزمان فخاب الظن
والامل اینجا نخواهم گمان من این بود که تو پشت و پناه من خواهی بود در نوائب زمان تو خواهم او در آخر

الخرامید منقطع شد تو را شهید کردند و مارا بی پناه گذاردند یا اُمّ قومی الی الْبَیْتِ عَلیٰ دَمِهِ
نَعِلَ وَحَلَّ الْقَلَائِمُ مِنْهُ تَنْهَلُ ای مادر برخیز از فرو ببین که شیر بیشه شجاعت و نجوم فلک عزت
و جلالت تو را چگونه حضرت رسالت بر زمین انداختند و خونش و چنانکه بر روی مبین جاری نشد که ما نسبت
طهر نسبت که در حشیار ارواح سیراب میشود اَمَّا بَنَاتُکَ یَا اُمَّاهُ قَدْ حُمِلَتْ اَسْریٰ وَاَمَّا بَنُوکَ الْعِزُّ
قَدْ قُتِلُوا ای مادر دختران تو را اسیر کردند و بر شتر سوار نمودند و امّا پسرهای تو را همه کشتند
عزیز من عجب مصیبت عظیمی است این مصیبت و عجب بلیه شد این بلیه ای مصیبت فرزند رکن
و مقام و مشعر و حرام است وی مصیبت فخر کاینات و علّت ممکنات و زینت سموات و سبب نزول
برکات و همانست عظیم تر از ریختن خون ناحق بعد از شرک نزد خدا آن معصیتی نیست و به تحقیق که آیات
و اخبار در تخویف از عذاب آن وارد شده است و تاکید مبالغه که در عظیما معصیت شده در هیچ
نشده حتی آنکه فرموده جناب باری عزّ اسمه مَنْ قَتَلَ نَفْساً فَکَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً و جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده لَوْ اَنَّ اَهْلَ السَّمٰوَاتِ وَاَهْلَ الْاَرْضِ لَوِ اجْتَمَعُوا فَاشْتَرَکُوا فِی دَمِ امْرِءٍ مُسْلِمٍ وَرَضُوا بِهِ
لَکَبَّهُمُ اللهُ عَلیٰ مَنَاخِرِهِمْ فِی النَّارِ اگر اهل آسمانها و زمینها شرکت نمایند در خون مسلمانی و راضی باشند
خدا همه ایشان را برو در جهنم میاندازد اگر این همه بجهة کشتن یک مسلمانی باشد پس چه قدر عظیم
میباشد نزد او کشتن مثل سید الشهدا علیه السلام که امام همه مسلمانان و پیشوای همه مؤمنان و آقای همه
متقیان و مقتدای خدا پرستان لنگر زمین و آسمان مقصود از آفرینش این جهان و مرکز دایره علم و عرفان آفتاب جهان
تاب عالم بالا مصباح ابرار و مفتاح اسرار سفینه نجات کاینات نور حیات ممکنات غصن شجره
مبارکه نبوت و رکن رکین معظم امامت است مَعَارِفُ فِی الْبَرَایَا عَارِفُونَ بِهِمْ هَادُونَ وَالْغَیْرُ جُهَّالٌ
بِجَاهِلٍ وَلِلنَّاسِ هُمْ مِنْ فَضْلِ جُودِهِمْ مَمْلُوَّانِ وَمَا لِلْفَیْضِ تَعْطِیلٌ ایشانند خداشناسان
ایشانند هدایت کنندگان ایشانند شناخته شدگان در صوامع قدسی دیگران کیستند و چیستند
چه مالی چه میباشند که کسی ایشان را بشناسد کفهای دست و کاسه سخی ایشانست که ملوّ
و بخشش میکند به این مال و ثروت میدهد به آن جاه و دولت میدهد به آن کرامت مینماید و اگر نه او را بی
بنو که بخشش نماید بری قوام دهر چیست دهر و بقاء دهر از شما است بِکُمْ فَتَحَ اللهُ وَبِکُمْ یَخْتِمُ خدا افتتاح نشئه
فرموده و بیت اول کسی که خلعت وجود پوشانید شما بود نقاش ازل از اول نقشی که در ایوان
خانه کشید تصویر اول پیکر شما بود بلکه در هر فیضی و هر بخششی که از فیاض مطلق میرسد افتتاح از شما است
و به شما تمامیت یابد اختتام مینماید و بِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ بواسطه وجود شما است که قطرات باران از ابر

رحمت میبارانند و بِکُم یُمْسِکُ السَّمَاءَ اَنْ تَقَعَ عَلَی الْاَرْضِ بواسطهٔ شما است که آسمانها بی ستون برپا ایستاده
و بر زمین نمیافتند و عالم خراب نمیشود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است در
ارشاد القلوب که فرمود نَحْنُ اَهْلُ الْبَیْتِ لَا یُقَاسُ بِنَا اَحَدٌ ما اهلبیت را نمیتوان احدی را قیاس بما
نمود ما کسانی هستیم که کسی که دشمن داشته است ما را دشمن داشته است خدا را و کسی که دوست
داشته است ما را و اقتدا بما کند و قبول کند از ما آنچه را که خدا بما وحی کرده و تعلیم کرده و اطاعت
کند خدا را در حق ما دوست داشته خدا را ای والله کسیرا بشما قیاس نمیتوان کرد و چگونه توان کرد و حال
آنکه همه طفیل شما بودند و هستند سماعة بن مهران روایت میکند از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام
که فرمود ای سماعه اگر نو را بسوی خدا حاجتی باشد بگو اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ فَاِنَّ لَهُمَا
عِنْدَکَ شَاْنًا مِنَ الشَّاْنِ وَ قَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذٰلِکَ الْقَدْرِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ
تَفْعَلَ بِی کَذَا بجای کلمهٔ کذا اینکه خدا را بقدر منزلت محمد و علی قسم بده تا خدا حاجت تو را برآورد فَاِنَّهُ اِذَا کَانَ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَمْ یَبْقَ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِیْمَانِ اِلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ
اِلَیْهِمَا فِی ذٰلِکَ الْیَوْمِ زیرا که در روز قیامت نیست ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه مؤمن ممتحنی مگر آنکه
محتاجند بمحمد و علی آری چگونه محتاج نباشند و حال آنکه مفتاح جنت و نار بدست ایشانست و بهشت همه
ملک ایشانست و داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه با او باشد براتی از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و حرام است
بر همه انبیا داخل شوند در آن تا محمد و آل محمد و شیعتهم مِنْ بَیْنِ اَیْدِیهِمْ وَ شَمَائِلِهِمْ و از شیعیان ایشانند انبیا
و مرسلین بلی ایشانند پادشاهان دنیا و آخرت و دنیا و آخرت از برای ایشان خلق شده و ما ایشان
و هر تصرفی بخواهند در آن میکنند با مر پروردگار و چگونه کسیرا در آن تصرفی نیست مگر شیعیان که عبید و بندهٔ
ایشانند و بنده مطیع امین در ملک آقایش هر چه بخواهد میکند اگر بر تو گران آمد بعضی از آنچه گفتم
کوشش کن تا ماخذ بعضی بر تو آشکار شود روایت است از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام
از تفسیر اِنَّ اِلَیْنَا اِیَابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ و اینکه چیست مراد از کسیکه رجوع خلق بسوی او است و حساب
خلق با او است حضرت فرمود نَحْنُ وَ اللّٰهِ اِلَیْنَا یَرْجِعُونَ وَ عَلَیْنَا یُعْرَضُونَ وَ عَنْ حُبِّنَا یُسْئَلُونَ ایشان
مائیم بخدا قسم همه خلق رجوع شان بما است و بر ما عرض میشوند و از دوستی ما پرسیده میشوند و شیخ
صدوق در امالی خود روایت کرده که چون روز قیامت جمع کنند اولین و آخرین پس میخوانند رسول الله
صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام را پس جامهٔ سبزی در بر رسول خدا میکنند که تا از مشرق و مغرب
از نور و ضیای آن جامه روشن میشود پس مثل آن را در بر علی علیه السلام میکنند پس ما را میخوانند و حساب خلق را بما

خلائق را بما مفوض میشود نحن فو الله ندخل اهل الجنة بالجنة واهل النار بالنار یعنی بخدا قسم که ما
اهل بهشت را داخل بهشت میکنیم و اهل آتش را داخل آتش پس پیغمبر از ما باورند بد وصف
بر ما بسنند روز در عرش الهی تا فارغ شوند از حساب خلائق پس چون اهل بهشت در بهشت
و اهل آتش در آتش داخل شوند پروردگار عزت میفرستد علی علیه السلام را تا در منازل ایشان می
سپرد و ایشان را تزویج مینماید پس بخدا قسم که علی علیه السلام اهل بهشت را تزویج میکند نه غیر او
و اوست که اهل جهنم را داخل جهنم میکند و اوست که درهای بهشت و جهنم را بر اهل ایشان
میبندد آری مرتبه محمد و آل محمد را نشناختند و بزرگی ایشان را نفهمیده که از امثال این نعوت استیحاش
مینمائی و جلالت ایشان را ابا مینمائی که از سبب لعن حرجی با ایشان استبعاد میکنی آری ایشانند اسرار
الهی و انوار خدائی ایشانند شموس طالعه و اقمار منیره و نجوم مضیئه و ایشانند چشمهای علوم و معارف
و خزینهای کمالات و عوارف ایشانند کتابیکه چیزی اند ندارد در ادراک مرتبه جلال و معرفت قدر و مقام
ایشان عقول عقلا و فهم حکما و ادراک عرفا عاجز است و نقص و قلیلی از کثیر شان از شئون و صفتی
از نعوت ایشان بیان آید با لسان فصحا و بلغا چگونه چنین نباشد و حال آنکه صادق آل محمد صلی الله علیه و آله
میفرماید ان الذی ظهر للملائکة المقربین من معرفة آل محمد قلیل من کثیر لا یحصی انچه ظاهر شد
از برای ملائکه مقربین از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله معرفت قلیلی از کثیر است که کثیر از احصا بیرون بود
پس اگر ملائکه مقربین با آنکه از سکان صوامع ملکوت و باز یافتگان خطایر جبروت و متوطنان محال قدس
و مجاوران محافل انس اند در معرفت آل محمد قاصر و از ادراک حقیقت آن عاجز باشند پس فضول عقول را
کجا مجال هوس و جولان هوا و از کجا مقام سنجش بوده باشد باید بکلام امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبه شریفه خود بیان فرموده در مقام اوصاف امام ع میفرماید بعد از کلام طویلی ظاهره امر
لا یملک و باطنه غیب لا یدرک واحد دهره و خلیفة الله و ولی امره لا یوجد له مثیل و لا یقوم
له بدیل فمن ذا یعرف معرفتنا او یبلغ درجتنا او یشهد کرامتنا او یدرک منزلتنا کرا قوت آن است
که برسد بمعرفت ما یا زهره آنست که تواند رسید بدرجه ما یا تواند دید کرامت ما را یا ادراک کند منزلت
ما را حارت الالباب و العقول و تاهت الاوهام فیما اقول عقلها حیران و وهمها سرگردانند در آنچه
میگویم و در همان خطبه میفرماید هل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم شأن من هو نقطة الکون
و قطب الدائرات و سر الکائنات و شعاع جلال الکبریاء جل مقام آل محمد عن وصف الواصفین
و نعت الناعتین و ان یقاس بهم احد من العالمین آیا چگونه شناخته میشود شان و مرتبه کسی که نقطه

موجودات و قطب دایره است سر کاینات شفیع جهان اکبر آیت بلند تر است مقام آل محمد صلی الله
و آله و وصف اصفیا و مدح مدح کند کان فما آیة الله اکبر منهم فهم آیة من دونها کل آیة و ما
نعمة الا و هم اولیائها فهم نعمة منها انت کل نعمة پس اگر بجهة سلیمانی خدا همه اهل آسمان و زمین
عذاب کند آیا بجهة کسیکه قلیلی از فضایلش و اشباه چه خواهد کرد و آیا کشتن او با آن نحو بکسیکه
با آن نحو کشته اند چه قدر عظیم خواهد بود مگر عجب است که حضرت صادق علیه السلام
میفرمایند بزرارة بن اعین که ای زراره آسمان چهل صباح گریست بر حسین بن علی علیهما السلام بخون
و زمین چهل صباح گریست بسیاهی و آفتاب چهل روز گریست بکسوف و سرخی و کوهها پاره پاره
شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش آمدند و ملائکه چهل روز گریستند و ما اختضبت
منا امرأة و لا ادهنت و لا اکتحلت و لا رجلت حتی اتانا رأس عبید الله بن زیاد یعنی از
قبیله ما خضاب نکرد و روغن نمالید سرمه نکشید موی خود را شانه نزد تا سر پسر زیاد را از جهة ما
آوردند و ما زلنا فی عبرة بعده و نه همین است که همین تشفی دلهای ما شده باشد بلکه ما بعد
از این مصیبت همیشه در گریه و ناله میباشیم و جدم هرگاه یاد میکرد او را میگریست بنحوی که ریش
مملو از آب میشد و ... میکردید هر کس که گریه او را میشنید بر او دلش میسوخت و از گریه او بگریه
آمده و ... ملائکه که در نزد قبر مبارک او هستند در مصیبت و حزن میگریند که هر چه در آسمان
و هوا میباشد از ملائکه از گریه ایشان بگریه در میایند ای والله عجب نیست که بسبب آن آسمان و زمین
و آفتاب و ماهتاب بل عجبست که چرا آسمان پاره پاره نشد و زمین سرنگون نکردید و عالم خراب نشد
آیا هنوز آفتاب طلوع و غروب میکند ماه روشنی میدهد ستارگان نور میدهند آیا جهان بر پا
است و حال آنکه جا جهانبانی و لنگر زمین و آسمان در خاک و خون غلطان و کشتی نجات عصاة را
در موجه بلا غرق نمودند و زورق حیات کاینات را بی رونق نمودند شمس فلک امامت را از ظلم و جفا
منکسف نمودند بدر فلک عصمت را از ضرب تیغ و سنان در خاک و خون منخسف کردانیدند و عزیز خدا
و رسول را ذلیل کردند و پرورده سینه رسول را در خاک هلاک انداختند و نوباوه بوستان علی
مرتضی را از باد اوردند شکوفه چمن لا فتی را پژمرده نمودند سر و خیابان اهل البیت را از اره جفا
قطع نمودند آه که ... باد اکشتند ای مؤمنان را شهید کردند پناه درماندگان را بی پناه
گذاشتند یا ارض زولی یا جبال تزلزلی و تشعبی بتصدع لا تشعب ای زمین چرا بلرزه نمی آیی
و قرار داری ای چرخ بیقرار شو و زایل شو ای کوهها پاره پاره شوید متزلزل شوید یا سحب حقی یا

یا بحار تنتضبی فلمثل هذا الخطب ماؤکم ینضب ای بر بارش رحمت خشک شو مزارع آمال
عالمیان از آب مده ای دریاها چرا آبهاتان فرو نرفت و فرو نبرید زیراکه از برای چنین بلیه سزاوار
بود که آبهاتان فرو روند و خشک بمانند بل یا سماء تزعزعی واستعبری فلمثل هذا الرزء دمعک
ینضب بلکه ای آسمان تو متزعزع شو واشک بریز و مضطرب باش از برای این مصیبت باید که اشک
بریزی قتل ابن احمد او الوصی فبالکم من فادح منه الفوادح تعجب کشتند فرزند پیغمبر و جگر
گوشه حیدر را پس داد از مصیبتی که مصیبتهای عالم از آن مصیبت تعجب میکنند هتک شغف
للذمام وللدماء وعقائل تسبی وتلک تنکب بل مصیبتی نبود بلکه مصیبتی بود که مشتمل
بر انواع مصیبتها بود زیراکه یکطرف خونها را ریختند و یکطرف پردها را دریدند و یکطرف زنان
مخدره را اسیر کردند و یکجانب دختران پرده نشین را برهنه کردند طفقن له یا الترب عار یا لعری
تکسوه من نسج الغبار الازیب آنحضرت را اندوه برهنه ملو میکه او را عریان بر زمین بیابان انداخته
بودند بادهای غبار آلود از غبار خود او را میپوشانیدند طفقن له دهن المنیة مفردا تدعوه
من فرط المصیبة زینب آه از حالتیکه او را تنها بر زمین انداخته بودند و زینب خاتون با دل
سوزان و سینه بریان و دیده گریان نوحه میکرد و میگفت واخی طیب العیش بعدک لم یکن یحلو
ولا ماء المشارب بعذب ای جان برادر بعد از تو زندگی دنیا بر ما تلخ و ناگوار است بخوشی گوارا
بر من آبها ناگوار است واخی بعدک لا بقیت وقلما نفس علیک من التحسر تذهب ای برادرم
حسین بعد از تو امیدوارم که زنده نمانم تلف شود نفوس بعد از تو قلیل است از حسرت و اندوه فلقد کنت
نورا فی البریة للهدی فدهاه من لیل الضلالة غیهب نوری بودی که از برای گم شدگان وادی
ضلالت روشنی میدادی ظلمات کفر و ارباب ضلالت نور تو را فرو نشانیدند و عالمیان را در ظلمت
کفر و جهل گذاردند یا راکبا من فوق ظهر عزندس اهبط متی لاحت لعینک یثرب وانع
الحسین الی البتول وقف علی قبر الرسول وقل وقد معک تسکب ای قاصد پیکان ای پیک
دوماند کان چون بمدینه رسیدی از ناقه خود فرود آی و خبر قتل حسین علیه السلام بمادرش برسان و بر سر قبر
رسول خدا صلی الله علیه وآله برو با دیده گریان با بتول بگو لقد هدم الجبارات امیة هدموا بیوتک عامدین
وخربوا ابنیة مختار بنی امیه خانه ترا خراب کردند و قواعد دین ترا بر هم زدند وتقصدوا بالقتل
آلک بعد ما اضحی تراثهم یحاز ویغصب میراث اهلبیت ترا گرفتند و اموال ایشان را غصب کردند
وبان هم راضی نشدند بقصد کشتن ایشان اجماع نمودند امسی حسینک یا رسول الله فی وطیء الخیول

عَلَی الثَّرَی یَتَقَلَّبُ آخر حسینت در زیر پای اسبان انداختند که هر جانب میکرد باید استغاثه مینمود
آقا جان حسین پدر و مادرم بلکه پدر و مادر شیعیانت بفدای مظلومیت تو شود ای اباعبدالله
وَبَناتُکَ الخَفِراتُ اَضْحَتْ بَعدَهُ بِالسَّلْبِ وَالضَّرْبِ العَنیفِ تُعَذَّبُ آه آه خواهران بیکس تو
بعد از تو برهنه کردند طپانچه ستم میزدند همه ایام دستانرا و بعد از او چگونه شادی می
کنند و چگونه میخندند و در مجالس عیش و طرب مینشینند و بچه رو طعام لذیذ میخورند و بچه عذر
جامهای نیکو میپوشند تعجب است چرا اشک خونین نمیریزند و آه سوزناک برنمیکشند چرا لباس
مصیبت نمیپوشند بجز اقسم اگر در همه عمر و بلکه در همه دنیا و عمری را از عمر دنیا طویل تر باید
گریه کرد داد مصیبت او را نتوان داد اگر تو این مصیبت را نیکو مراعات نمودی و لوای ماتمش را نیکو برپا
نداشتی سکان صوامع ملکوت و قطان حظایر جبروت نیکو برپا داشتند مصیبتها و داد و نعرها
میزنند که اگر اهل زمین بگیرامی شنیدند مدهوش میشدند اگر تو خوب مجلس عزایش را برپا
نکردی جنیان نیکو برپا کردند اگر تو نیک نخروشیدی و نگریستی وحشیان و مرغان بگریستند و خروشیدند
اگر تو را حیف آمد از آب شور چشم آسمان و زمین بجای اشک خون از دیده روان کردند ابن بابویه بسند
خود از مفضل بن عمر که او از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده و آنحضرت از پدران خود روایت کرده اند
که روزی جناب حسین بن علی علیهما السلم داخل شد برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی علیه السلم
چون نظر شریفش به برادر خود افتاد بگریه در آمد حضرت فرمود یا اَبا عَبدِ اللهِ ما یُبکیکَ جهت چه چیز گریه میکنی
نور احسین گفت بجهت آنچه نسبت با شما میکنند اشقیای امت حضرت امام حسن علیه السلم فرمود آنچه بمن می
کنند اینست که زهری پنهانی بمن میدهند که بجهت آن شهید میشوم وَلکِن لا یَومَ کَیَومِکَ یا اَبا عَبدِ اللهِ
لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آن روز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت
جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند فَیَجتَمِعونَ عَلی قَتلِکَ وَسَفکِ دَمِکَ وَانتِهاکِ حُرمَتِکَ وَسَبیِ ذَرارِیکَ
وَنِسائِکَ وَانتِهابِ ثِقلِکَ پس بقوم و سپا اجتماع میکنند بر کشتن تو و ریختن خون مبارک تو و هتک حرمت
تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در آن وقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون
و خاکستر میبارد وَیَبکی عَلَیکَ کُلُّ شَیءٍ حَتَّی الوُحوشُ فِی الفَلَواتِ وَالحیتانُ فِی البِحارِ و میگریند بر تو
همه چیز حتی وحشیها در بیابانها و ماهیها در دریاها شیخ کشی روایت میکند از زید شحام که گفت من با
جمعی از کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السلم بودیم که داخل شد بر آنحضرت جعفر بن عفان طائی پس آنحضرت او را
نزدیک خود خواندند و در پیش خود نشانیدند پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک جعلنی الله فداک فرمود

واثنی علیه و ذکره بما هو اهله و صلی علی النبی و اله

فرمود بلغنی انک تقول الشعر فی الحسین و تجید شنیده‌ام که تو شعر در مرثیه جدم حسین علیه السلام
میگوئی و نیکو میگوئی عرض کرد بلی فدای تو شوم حضرت فرمود بخوان شعری چند را شروع کردم
بخواندن و آنحضرت و اهل بیت گریستند بحدی که آب از دیده‌های مبارکش بر محاسن شریفش جاری و بر روی
ایشان جاری شد و محاسن شریفش تر شد پس فرمود یا جعفر و الله لقد شهدت ملائکة الله المقربون
ههنا یسمعوا قولک فی الحسین بخدا قسم که حاضر شدند ملائکه مقربین در این مجلس از برای اینکه
بشنوند مرثیه بر او حسین علیه السلام و بتحقیق که گریستند هم چنانکه ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق
که خدا واجب کرد این بر تو بهشت را در این ساعت و ترا امرزید پس فرمود یا جعفر الا ازیدک آیا زیاد
بگویم عرض کرد بلی ای سید من فرمود نیست کسی که شعری بخواند در مرثیه جدم حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند
مگر که واجب گرداند خدا بهشت را از برای او و بیامرزد او را ابن قولویه از ابی هرون مکفوف روایت کرده
از حضرت صادق علیه السلام در حدیث طویلی که گفت کسیکه مذکور شود در نزد او حسین علیه السلام پس
بیرون آید از چشمش اشک بقدر بال مگسی ثواب او بر خدا است و لم یرض له بدون الجنة و بغیر جنت راضی
نشود بچیز دیگر از برای او و بالجمله ثواب گریه مصیبت سید الشهداء بسیار عظیم و فرد ایشان جلیل است پس اگر
امید ثواب از خدا داری در بلیه اولیای او بریز اشک خود را و اگر دعوی محبت ایشان را داری در بلیه
محبوب خود بنال و آه از دل بر آر بخدا سوگند که اگر بشنود مردی که مسلمانی را بجرم و گناه از وطن
خود دور کرده اند و در بیابان بی آب و علف اسیر کردند البته دلها آتش میشود و جگرها [illegible] میشود
پس چگونه میشود که اینجا لاف ذاکر مجلی از مفصلی است نسبت بجگر گوشه فاطمه زهرا علیها السلام بشنوند
و باز ساکت شوند اگر خواهی که مجلی از وقایع آنحضرت را که خالی از اغراق و گزاف و دروغ بوده باشد
بشنوی بشنو تا ملاحظه نمائی که بر او چه روی داد و بیابی که چگونه کار بر او تنگ گرفتند و او را از
حرم خدا و رسول صلی الله بیرون کردند و باختیار نبود آنچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید علیه الرحمه
در ارشاد خود ذکر نموده که سید الشهداء علیه السلام چون از مدینه بعزم مکه بیرون رفت روز سیم شعبان
بود که وارد مکه معظمه گردید اهل مکه و دیگران که در مکه بودند بنزد آنحضرت تردد میکردند عبدالله
ابن زبیر نیز در مکه بود بنزد آنحضرت تردد میکرد لکن ثقیل بود اقبال خلق بر آنحضرت بر او زیرا که میدانست
که تا آنحضرت در مکه است کسی با او بیعت نمیکند چون حکایت امتناع آنحضرت و پسر زبیر از بیعت یزید
معویه و فرار ایشان [illegible] در خانه سلیمان بن صرد خزاعی که از اکابر و رؤسای کوفه بود اجتماع کردند و هلاک
معویه را یاد کردند و حمد کردند خدا را پس سلیمان گفت که معویه بدرک واصل شد و حسین علیه السلام بعد

خود را شکسته و با ایشان سازش نموده و بیعت کرده و شما شیعیان او و پدر او و شیعیان گرسیده اند کراو را یاری میکنید و در برابر او جهاد میکنید بنویسید با او و او را طلب کنید و اگر کمان سستی بخود میدهید فلا تغرّوا الرجل فی نفسه پس اینمرد را گول مزنید و فریب مدهید ایشان گفتند با دشمن او جنگ خواهیم کرد و جانهای خود را در برابر او فدا خواهیم نمود گفت پس بنویسید پس نامه نوشتند باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام از سلیمان بن صرد خزاعی و مسیّب بن نجبه و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان او از اهل کوفه سلامٌ علیک حمد میکنیم خداوند را که هلاک کرد و شکست کرد دشمن جبار معاند ترا که بی رضای امت بر ایشان والی شده بود و اموال ایشان را بنا حق تصرف مینمود و نیکان ایشان را کشت و مال خدا را بجباران و اغنیا قسمت کرد فبعداً له کما بعدت ثمود بدرستیکه ما را امامی نیست پس بجانب این بلاد قدم نجه دار که شاید بواسطه قدم شما خدا ما را بر حق و راستی جمع نماید و نعمان بن بشیر که از جانب یزید معویه است بجمعه و عید او حاضر نمیشویم و باو نزدیکی ندادیم و چون بیابیم که عزیمت بر این بلاد منعطف فرموده او را از شهر بیرون خواهیم کرد ان شاء الله تعالی و عریضه را بعبد الله بن مسمع همدانی و عبد الله بن وال دادند و امر کردند که بسرعت تمام بخدمت آن بزرگوار والامقام رسانید ایشان بسرعت رفتند تا دهم ماه رمضان بمکه رسیدند و نامه را بخدمت آن بزرگوار بردند و بعد از رفتن آن دو نفر اهل کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی و عبد الله بن شداد ارحبی و عمارة بن عبد الله سلولی را فرستادند و قریب بصد و پنجاه نامه بایشان دادند که یکنفر یا دو نفر یا سه نفر نوشته بودند پس دو روز دیگر صبر کردند پس هانی بن هانی و سعید بن عبد الله بن حنفی را فرستادند و نامه نوشتند و بایشان دادند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام از شیعیان او اما بعد فحیّ هلا فان الناس ینتظرونک لا رای لهم غیرک فالعجل العجل ثم العجل شتاب کن که مردم همه منتظر مقدم شریف تواند و بغیر از تو رای ندارند تعجیل کن تعجیل کن پس تعجیل نما سید بن طاوس ره میگوید که با وجود این نامهائی که پی در پی میرسید آنحضرت از رفتن ابا میفرمود و جواب ایشان نمیفرستاد تا اینکه در یک روز ششصد نامه بجناب رسید و دفعات نامه پیاپی از سلاطین ابرار رسید تا اینکه دوازده هزار نامه بآنحضرت رسید شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که پس جمعی از بزرگان کوفه مثل شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر تمیمی نامه نوشتند باین مضمون اما بعد فقد اخضرّ

آنحضرت الجنان وانبعث لثمار فإذا شئت فاقبل على جند لك مجندة صحراها سبز شده و میوه‌ها
رسیده و اگر باین صوب تشریف میاورید لشکرهای تو مهیا و آراسته میباشد والسلام ابشعبان
اکثر این اشخاص که این نامه‌ها را نوشتند کسانی بودند که در کربلا با آن مظلوم جنگ میکردند و او را
با این نامه‌ها از جای خود کندند و خود بیاران اشرار نرسیدند بودند که با شمشیرها کشیده و گرزها بجنگ
بیرون رفتند همین اشخاص که نوشتند که صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده و ما منتظر قدم میمنت
لزوم توایم اکثر ایشان از رؤسای لشکر پسر سعد بودند یکی از آنها عمرو بن حجاج بود و او بود
بخت در روز عاشورا پسر سعد او را در میمنهٔ لشکر خود قرار داده بود و بروایت ابن شهر آشوب
او با عزو اسلمی سرکردهٔ چهار هزار نفر بودند که بر سر آب فرات موکل بودند که اصحاب سید
شهدا علیه السلام از آب منع مینمودند و در وقتیکه حضرت عباس علیه السلام بطلب آب رفت دور او را
گرفتند و او را شهید کردند و در وقتیکه سید الشهدا علیه السلام بمیدان رفتند و بجانب فرات
آمدند با آنحضرت مقاتله مینمودند و همین عزرة بن قیس بود که در روز عاشورا سرکردهٔ
پسر سعد بود و همین شبث بن ربعی که سرکردهٔ پیادگان بود که با آنحضرت جنگ میکردند و او را تیرباران
و سنگباران مینمودند ای این تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها میوه‌هائی بود که رسیده بود که همراه تحفه
انعرب آورده بودند یا أُمَّةً بَاءَتْ بِقَتْلِ هُدَاتِهَا أَفَمَنْ إِلَى قَتْلِ الْهُدَاةِ هَدَاكِ ای بدترین امتها
که کشتید پیشوا و هدایت کنندهٔ خود را آیا کی راه نمائی نمود شما را باین عمل بِئْسَ الْجَزَاءُ لِأَحْمَدَ
فِي آلِهِ وَبَنِيهِ يَوْمَ الطَّفِّ كَانَ جَزَاءَكِ بد مراعات کردید پیغمبر خود را و بد جزا دادید فرزند
او را در زمین کربلا شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که آخر قاصدها هانی بن هانی و سعید بن
عبدالله بودند که حضرت نامهٔ نوشت بایشان داد باین مضمون که هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند
و آخر رسولان شما بودند بتحقیق که یافتم مضمون شما را که میگوئید که امامی و هادی نداریم
اینک من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما میفرستم
اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما و اتفاق آراء صاحبان عقل و فضل از شما و آنچه نامه‌های شما بآن
ناطق میباشد پس من عنقریب بسوی شما خواهم آمد والسلام پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبیده
و تکلیف سفر کوفه فرمودند و آنجناب را با قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبدالله و عبدالرحمن بن عبدالله
ازدی بجانب کوفه فرمودند و نامه باعیان کوفه نوشت و ایشان را بنصرت خود تکلیف فرمودند و چندی در مکه
توقف فرمودند تا اینکه در هشتم ذی الحجه در روز ترویه از مکه بیرون رفتند و لهذا گفته‌اند که آنحضرت

از مکه معظمه زیاده بر آنچه شنیده از نامهای پیاپی و قاصدهای بیحد که از عقب یکدیگر فرستادند
گروهی عظیم بود در خانه آنحضرت از قاصد جمع شده بود و اشقیای بنی امیه قصد کشتن آنحضرت نمودند
و آنحضرت را باجبار از مکه بیرون کردند و ناچار و ملجا شده روی بسوی عراق گذارد و چنانچه وارد شده
که در آن سال یزید بن معویه عمرو بن سعد ابی العاص را امیر حاج نموده با لشکری عظیم روانه مکه
نمود و بسیار سفارش نموده که اگر توانند بمکر و خدعه آنحضرت را شهید نماید و علاوه بر آن سی نفر از شیاطین
بنی امیه را فرستاده که بهر نحو ممکن باشد و بهر حالتیکه باشد آنحضرت را شهید نمایند حضرت چون
مطلع شدند بر این امور یافتند که اگر در مکه بمانند حرمت حرم را ضایع خواهند نمود و او را در حرم الهی
شهید خواهند کرد لهذا با اینکه محرم شده بودند باحرام حج از احرام حج عدول بعمره مفرده
فرموده و در روز ترویه از مکه بیرون رفتند زراره بن صالح روایت کرده که سه روز قبل از خروج
آنحضرت از مکه با شخص دیگر خدمت آنحضرت رفتیم و گفتیم که اهل کوفه دلهای ایشان با تو و شمشیرهای
ایشان بر تو است بدست خود اشاره باسمان نمود دیدیم درهای آسمان گشاده شد و افتادند و از ملئکه
نازل شدند که عدد ایشانرا کسی نمیداند مگر خدا پس فرمود اگر بر طرف نشدی بعد و شوق بمقامات الهیه
و تقارب اشیاء نبود هر آینه با این لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن یقین میدانم که در آنجا خواهد
بود محل کشته شدن من و اصحاب من و از اصحاب من نجات نمییابد مگر فرزندم علی علیه السلام و چون خبر
رسید بمحمد حنفیه که برادرت از مکه بیرون میرود و بسوی عراق روانه است مشغول بوضو بود و ابی در
پیش گذارده بود که با آن وضو میساخت بگریه درآمد که پیش تشت که صدای اشک چشمش که در میان
آب میریخت شنیده میشد مثل بارش که در آب بریزد نماز مغرب را کرده بنزد برادر خود رفت عرض کرد یا اخی
اِنَّ اَهلَ الکُوفَةِ قَد عَرَفتَ غَدرَهُم بِاَبِیکَ وَاَخِیکَ مِن قَبلُ ای جان برادر اهل کوفه را میشناسی و میدانی که
با پدر و برادرت چگونه غدر و مکر کردند و ایشانرا یاری نکردند میترسم که ترا نیز مثل پدر و برادر یاری
نکنند و مثل ایشان ترا ذلیل نمایند اگر رای مرا میپسندی اینست که در مکه بمانی عزیز و محترم حضرت فرمود
میترسم که لشکر بنی امیه خون مرا بریزند در حرم مکه و خون من در حرم مکه مباح شود گفت برادر پس
برو بسوی یمن و برو اینی یا در اطراف بیابانها و بسوی عراق مرو حضرت فرمود یا اخی لَو کُنتُ فِی جُحرِ هامَّةٍ
مِن هَوامِّ الاَرضِ لَاستَخرَجُونِی حَتّی یَقتُلُونِی یعنی ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانورهای زمین
داخل شوم و بآن سوراخ راضی شوم بنی امیه مرا بیرون میاورند و شهید میکردانند پس فرمود باشد تا
تأملی در آنچه گفتی بکنم و چون وقت سحر شد عازم بر کوچ کردن شدند امر ببار کردن فرمود تا خبر بمحمد

اللهوف

بمحمد حنفیه رسید بر خواست بتعجیل آمد و زمام ناقه برادر بزرگوار را گرفت و گفت یا برادر مگر فرموده نمی
تاملی بفرمائی در آنچه عرض کردم فرمود بلی عرض کردی پس چرا روانه کردید بدین تعجیل فرمود که ای برادر
چون از من جدا شدی بخواب رفتم دیدم جد بزرگوار را که مرا در بغل گرفت و میان چشمهای مرا
بوسید و فرمود یا حسین یا قرة عینی اخرج الی العراق فان الله عز و جل قد شاء ان یراک
قتیلا مخضبا بدمائک یعنی ای نور دیده ام حسین بیرون رو بسوی عراق که خدا مقدر فرموده که ترا
در آنجا شهید کنند و بدنت بخونت رنگین کنند محمد بگریه در آمد و عرض کرد ای برادر اگر تو دل
بکشته شدن داده و از برای کشتن میروی پس بردن زنان چه معنی دارد فرمود یا اخی قد قال
جدی لی فیهما ان الله قد شاء ان یراهن سبایا مهتکات فی اسر الذل ای برادر جدم خبر
داده است که ایشان باید اسیر شوند و پرده حرمت ایشان دریده شود و ذلیل و خوار گردند تا
من زنده ام ایشان از من جدا نمیشوند محمد بگریه در آمد و گریه شدیدی کرد و یکدیگر را وداع کردند ابن
طاوس رحمه الله روایت کرده است که چون اراده فرمود از مکه بیرون آید خطبه خواند و بعضی از عبارات مضامین
آن اینست که فرمود الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم بدرستیکه
که خدا مرگ را بر گردن فرزندان آدم انداخت مانند قلاده و اشتیاق بسوی اخوان میکشد و ما اولهنی
الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف چه مشتاق و بیتاب کرده بود ام بخدمت آباء خود مثل
یعقوب بیوسف و از برای من محل کشته شدن اختیار کرده اند که بان خواهم رسید کانی باوصالی
تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا و گویا می بینم که درین زودی اعضای من پاره
پاره میشود و صحرای کربلا و چاره نیست از دریافتن روزی که مقدر گردیده برای من رضی الله رضانا اهل البیت
ن بقضای الهی در داده ایم و بر بلای او صبر میکنیم تا عطا فرماید بما اجر عطای صبر کنندگان
و بزودی اعضای پاره پاره مجتمع خواهد گردید در حظیرة القدس در نزد حضرت رسالت حق تعالی
دیده او را روشن خواهد کرد و وعدهای خود را بعمل خواهد آورد و هر که در اراده شهادت
باشد و شوق جان باختن در راه ما داشته باشد با ما کوچ نماید که فردا صبح روانه ام ان شاء الله تعالی
پس ابن عباس نیز در آن نور دیده ناس آمد عرض کرد یا ابن رسول الله بیا سفر عراق را ترک کن و مبالغه بسیار
نمود حضرت فرمود یا ابن عباس جد بزرگوارم مرا امری فرموده و در آن مرتبه که بعد از این ظاهر
خواهد شد مرا واقعه در پیش است مکرر از جد و پدر خود شنیده ام و باید آن بظهور رسد آخر
بسکه مبالغه کرد بنا باسخنان او گوش ندادند حضرت فرمود کل نفس ذائقة الموت و انما توفون

فرستادن عبدالله بن جعفر پسران خود را به خدمت امام حسین علیه السلام

اجور کم چون حضرت برخواست فرمود انا لله و انا الیه راجعون صدق الله و صدق رسوله یا بن عباس دیگر مبالغه مکن که چاره از قضای الهی نیست ابن عباس ساکت شد و آنحضرت را وداع کرد فرزندان و اصحاب را او بود و بیرون رفت پس آنحضرت امر فرمود تا کجاوه‌ها را بار کردند و بادهها را بر شتران بستند از مکه معظمه بیرون رفتند و در و دیوار مکه و سنگ کلوخ از فراق آن جان جهانیان میگریستند و سکان حرم و حفاظ بیت الله از فراق آن نور دیده عالمیان مهجور شدند و ارکان بیت معظم از مفارقت آن ماه مکه و حرم مینا لرزیدند لقد دمعت عیون البیت حزنا لفقد منی قلوب العارفینا از چشمهای خانه محترم الهی اشک حسرت جاری گردید بجهة کوچ کردن آن نور روی عارفان و طائفون طواف تکلی و قد لبسوا السواد ملهفینا ساکنان بیت الحرام و مجاوران رکن و مقام در فراق آن امام انام سیاه پوش گردیدند و مانند زنان عزادار اشکبار بودند و آن امام و الا مقام که حرم اعظم الهی بود میگریستند و کانت تلبیاتهم رثاء لسبط کان نحن الیه سکینا و مجالس به بودند بر نوحه در فراق او میکردند قد اعتمروا ابنوح فی مقام حزین نقطر الحجر المتینا و عمره حزن و اندوه را بجای آوردند و دل حجر الاسود را از این غصه آب نمودند فقدنا الیوم ریحانا و روحا و فرجا و نبینا و نبینا گویا میگفتند که گم کرده ایم روح و ریحان و باطن شوق زمین و فرجها را فقدنا ههنا قصرا مشیدا و بیت العز و البلد الامینا فقدنا ههنا کهف الایامی و سور المحتمین و طور سینا شیخ مفید میفرماید که روایت شده است از فرزدق که گفت با مادرم بحج رفته بودیم در سال شصتم از هجرت چون داخل حرم شدیم دیدم حسین بن علی علیهما السلام که از مکه بیرون تشریف آورده بودند پیش آمدم سلام کردم و گفتم بابی انت و امی یا بن رسول الله ما اعجلک عن الحج پدر و مادرم فدایت شوند چه باعث شد ترا که بتعجیل بیرون آمدی و حج را بجا نیاوردی فرمود لو لم اعجل لاخذت اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند اسیر میکردند از دست دشمنان که بعد فرمود تو کیستی گفتم مردی از عرب بیش از این نام و نشان مرا مپرس فرمود چه خبر داری از مردم گفتم دانائی را سوال کردی بدانکه دلهای مردم با تست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضای الهی انچه شده است خواهد شد و خدا انچه خواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی امر با خدا است پس بعد از کلامی چند راحله خود را راندند و رفتند عبد الله بن جعفر پسرهای خود عون و محمد را فرستاد عریضه خدمت آنحضرت نوشت و با ایشان داد و در آن عریضه اظهار ترک این سفر و اصرار بر آن کرده بود و عرض کرده بود که در تعجیل مفرمائید تا من بخدمت شما برسم خود رفت بنزد عمرو بن سعید از او خواهش نمود که بنویسد

بنویسید بآنحضرت نامهٔ که مشتمل بر امان ایشان و نیکوئی و احسان بوده باشد قبول کرد نامه را گرفت با یحیی
سعید بن عقبه بن سالار کاروان ایشان روانه کردید چون بخدمت آنحضرت رسیدند نامهٔ عمرو را بآن
حضرت دادند و اصرار زیاد و مبالغه بسیار بود که از سفر مراجعت ایشان کردند حضرت فرمود جدم
مرا دیدم در خواب و بسوی آنچه فرموده روانم عرض کردند آن خواب چیست فرمود بکسی نگفتم و نخواهم گفت
تا خدا را ملاقات نمایم چون ایشان مایوس شدند عبدالله پسرهای خود را امر کرد که با آن حضرت
آنحضرت بوده باشند در تمنا او جهاد نمایند و خود با یحیی بن سعید بمکه برگردیدند پس حضرت تشریف بردند
تا منزلی که او را تنعیم گفتند و از آنجا کوچ کرده بذات عرق تشریف بردند بشر بن غالب را دیدند که از
عراق می آمد پرسیدند چه خبر داری از اهل عراق گفت دلها با تست و شمشیرها با بنی امیه فرمودند راست
میگوید اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ از آنجا بار کرده تا بثعلبیه رسیدند قریب بظهر هوا گرم
بود سر مبارک را گذارده بخواب رفتند چون بیدار شد فرمود در خواب دیدم هاتفی میگفت اَنْتُمْ تُسْرِعُونَ وَ الْمَنَایَا
تُسْرِعُ بِکُمْ اِلَی الْجَنَّةِ شما در سرعت میکنید در طی منازل و مرگ در عقب شما بسرعت می آید تا شما را بدر
جنت برساند فرزند آنحضرت علی اکبر گفت یا اَبَهْ اَلَسْنَا عَلَی الْحَقِّ ای بابا بر حق نیستیم در راه خوشنودی
بمکنیم حضرت فرمود بلی قسم بخدا ایکه بازگشت همه باو است عرض کرد فَاِذَنْ لَا نُبَالِی بِالْمَوْتِ پس باک
مرگ نداریم خوشنودیم از زوال دنیای دون ندانم شما را از مرگ باکی نبود و بخلوت انس حضرت خاتم قدس
میشتافتید اما داغی بر دل دوستان خود گذاردید که هرگز برطرف نمیگردد اَلَا اَرَی حُزْنَکُمْ یُنْسٰی وَ لَا یُذْکَرُ
بَلٰی وَ اِنْ طَالَ الْمَدٰی مصیبت و اندوه شما هرگز فراموش نمیشود دلها بسبب آن از بلیه شما هرگز تسلی
نمییابد اگرچه زمان طول بکشد فَقَدْ مَضَی الدَّهْرُ وَ عَفٰی بَعْدَکُمْ لَا الْجَوٰی بَاخٍ وَ لَا الدَّمْعُ رَقٰی
بتحقیق که روزگاری گذشت و بعد از این بسی روزگارها بگذرد دردها از غم شما آرام نگیرد و اشک
از دیدها باز نمی ایستد لَوْلَا رَسُولُ اللّٰهِ یَحْیٰی بَعْدَکُمْ فَغَدَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ لِلْعَزَاءِ اگر رسول خدا
زنده میشد بعد از شما در مجلس عزا مینشست حضرت شب را در آنجا ماندند چون صبح مردی از اهل
کوفه که او را ابوهره ازدی میگفتند آمد بخدمت آنحضرت سلام کرده عرض کرد یا ابن رسول الله ما الذی
اَخْرَجَکَ عَنْ حَرَمِ اللّٰهِ وَ حَرَمِ جَدِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ چه باعث شد که از حرم خدا و رسول خدا
صلی الله علیه و آله بیرون آمدید حضرت فرمود وَیْحَکَ یَا اَبَا هِرَّةَ اِنَّ بَنِی اُمَیَّةَ اَخَذُوا مَالِی فَصَبَرْتُ وَ شَتَمُوا
عِرْضِی فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِی فَهَرَبْتُ ای ابوهره بنی امیه مالم را گرفتند دستم را خالی کردند صبر کردم
و عرض مرا بردند بدی مادرم و پدرم دشنام دادند صبر کردم و باز دست از من برنداشتند خواستند خونم را

بر بریدند کو بجهتم امّا بجد امشم که این گروه ظالم مرا میکشند و خدای عزّوجلّ لباس ذلّت بر ایشان خواهد
پوشانید و شمشیرهای قاطعه بر ایشان مسلّط خواهد داشت تا ذلیلتر از قوم سبا باشند که
زنی بر ایشان مسلّط شد و در خون و مال ایشان حکم میکرد پس از آن از آنجا نیز کوچ کردند چون بقصر
بنی مقاتل رسیدند عمرو بن قیس میگوید من با پسر عمّم در آنجا بودیم رفتیم بخدمت آنحضرت پس سلام
کردیم پسر عمّم عرض کرد یا ابن رسول الله رنگی که بمحاسن شریف شما است رنگ خضاب است یا رنگ محاسن
مبارک است حضرت فرمودند رنگ خضاب است عادت بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت بما شده فرمود
أَجِئْتُمْ لِنُصْرَتِي آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من کفنم مردی هستم پیر و عیال بسیار دارم و اموال
مردم در دستم ندارم و قرض بسیار دارم و نمیدانم امر بکجا منتهی خواهد شد و ناخوش دارم که اموال
مردم بر طرف شود و پسر عمّم نیز مثل این عذرها آورد چون بو سعادت از ایشان نیامد نخواستند که بشقاوت
سرمدیّه ابدیّه مبتلا شوند فرمودند فَانْطَلِقَا فَلَا تَسْمَعَا لِي وَاعِيَةً وَلَا تَرَيَا لِي سَوَاداً پس بروید و هر آینه
نباشید تا ناله بیکسی و استغاثه مظلومی ما را نشنوید و غریبی و درماندگی ما را و سیاهی ما را نبینید
بدرستیکه هر که ناله و استغاثه ما را بشنود و سواد ما را ببیند و ناله را جواب نگوید و ما را یاری نکند
خدای تعالی او را برو در آتش جهنم اندازد و خدا لعنت کند گروهی را که ناله های غریبی ما را شنیدند
و جواب ندادند و یاری نکردند خدا عذاب کند جماعتی را که بیکسی ما را دیدند و بر ما رحم نکردند
فَلَيْتَ أَحْمَدَ وَالْكَرَّارَ وَالِدَهُ يَنْشَقُّ بِاللُّطْفِ عَنْ شَخْصَيْهِمَا التُّرُبُ کاش حاضر بودند جدّ ما پیغمبر
و پدر والا تبار ما تا بنظر آوردند عَلَى الرَّمْضَاءِ مُنْعَفِراً وَنَفْسُهُ بِشَبَا الْأَسْيَافِ تَنْتَهِبُ کاش میبودند
و میدیدند که پسر ایشان بخاک گرم افتاده و از هر طرف کوفیان شمشیرها بر بدن شریفش میزنند وَلَيْتَ يَكْشِفُ
عَنْ وَجْهِ الْبَتُولِ لَهُ بِرَافِعِ الْقَبْرِ لَوْ يَشْفِيهَا الْكُرَبُ کاش مادرش فاطمه علیها السّلام از قبر بیرون میآمد و بجا
نور پرورش که در میکرد لِتُبْصِرَ الْعَيْنُ مِنْهَا فِي مَحَاسِنِهِ وَلِلْأَسِنَّةِ حِدٌّ وَالظُّبَا لُعُبُ کجا بود فاطمه
تا ببیند که نیزه های دشمن چگونه در نزد حسنش آمد شد میکنند و بدنش را سوراخ مینمایند و شمشیرهای
ایشان جسمش را چاک چاک مینمایند و شیخ مفید علیه الرّحمه میفرماید که چون نوجوان زندهٔ آفاق بسمت
عراق شنیدند سرکردهٔ اهل کفر و نفاق پسر زیاد لعین رسید حصین بن نمیر سکونی را با جمعیت بسیار فرستاد و ما بین
قادسیه تا خفان و از سمت قادسیه تا خفان و از سمت دیگر قادسیه تا قطقطانیه را گرفتند و راههای البتّه
و سر راهها را گرفتند چون مسلم بن عقیل که بکوفه رفت ابتدای امر اجتماع مردم را مشاهده نمود عریضه
بخدمت آنحضرت نوشت و اهل کوفه نیز عریضه نوشته بودند که صد هزار شمشیر از برای نصرت تو مهیّا است البتّه

نوشتن عریضه جناب مسلم از کوفه بخدمت سید شهدا علیه السّلام

البته تعجیل نما و طلوع آفتاب جمال را با این مخالفان ناچیز میندازند و دیدهای منتظر از آواز باده دور مگذار
و این امر هفده روز قبل از شهادت مسلم بود و آنحضرت را خبری از شهادت مسلم نبود و حال آنکه بعد از
او روایت کرده که آنحضرت از مکه بیرون آمده آنگاه شهید گردیده بودند زیرا که او در روز ترویه که آنحضرت بیرون رفت
از مکه خروج کرد و در روز عرفه شهید شد پس آنحضرت که باین خبر رسیدند نامه با اهل کوفه نوشتند
باین مضمون که نامه پسر عمم بمن رسید اجتماع شما و حسن رای شما را یافتم و شما را دعا کردم اینک بجانب
شما روانه شدم در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه پس شما در امر خود اهتمام نمائید و آماده باشید که
در این روزها خواهم رسید و نامه را بعبدالله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود و بروایتی
بقیس بن مسهر صیداوی دادند و او را بجانب کوفه فرستادند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر
او را گرفت چون او دید سواد ایشان را کاغذ را بیرون آورد و پاره پاره کرد او را بنزد پسر زیاد فرستادند
ابن طاوس میفرماید که چون او را بنزد پسر زیاد بردند پرسید تو کیستی گفت از شیعیان علی بن ابیطالب
و فرزندان او گفت چرا نامه را پاره پاره کردی گفت بجهت آنکه ندانی که در آن چه نوشته گفت نامه
کی بود و از برای که گفت از حسین بن علی علیهما السلام بود بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسم ایشانرا نمیدانم ابن زیاد بغضب
در غضب شد و گفت بخدا قسم که دست از تو بر نمیدارم مگر اینکه اسم ایشانرا بگوئی یا بر منبر روی حسین
علی و پدر او را لعن کنی یا آنکه ترا پاره پاره میکنم آن سعادتمند گفت اما اسمهای ایشانرا نمیدانم اما لعن را
میکنم پس بر منبر بالا رفت و حمد الهی کرد و صلوات بر حضرت محمد مصطفی صلی الله فرستاد و بسیار طلب
رحمت بجهت امیر مومنان صلوات الله و سلامه علیه و اولاد امجاد آن بزرگوار نمود پس لعن کرد عبید لعین
و پدر ملعونش را و لعن کرد بر بنی امیه یکی یکی تا آخر عتات و ظالمان ایشان را شمرد پس گفت ایها المردم من فرستاده حسین بن
علی علیهما السلام میباشم او را در فلان موضع گذاردم پس بشتابید بسوی او و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه او را
گرفته بر بالای قصر بردند با دستهای بسته او را سرنگون کردند و استخوانهایش خورد شد و هنوز رمقی در
او بود ملعونی سرش را از بدنش جدا کرد پس آنحضرت قطع منازل میفرمود و پسر زیاد چنان راهها مسدود
کرده که از واقصه تا راه شام و از آنجا تا راه بصره کسی را نمیگذاشتند داخل شود یا بیرون رود و حضرت در
بین راه ببعضی از اعراب رسیدند از ایشان استفسار امر فرمودند گفتند نمیدانیم غیر آنکه انا نعلم انا
لا نستطیع ان ندخل و لا ان نخرج مگر اینکه نمیتوانیم داخل شویم یا بیرون رویم صاحب مناقب میگوید چون
حضرت وارد خزیمیه شدند و نزول اجلال فرمودند یکشب یک روز در آنجا ماندند در صبح خواهر
آنحضرت زینب خاتون بنزد آنحضرت آمده عرض کرد آیا خبر ندهم بتو چیزی که دوش شنیدم فرمود بگو گفت شب در

امری بیرون آمدم هاتفی را شنیدم میگفت ألا یا عینُ فاحتفلی بجهدٍ فمن یبکی علی الشـ[هداء]
بعدی یعنی ای چشم کوشش کن و جهد کن در گریستن و کوشش نما در آب دیده ریختن کی خواهد گـ[ریست]
بر شهیدان بعد از من علی قومٍ تسوقهم المنایا بمقدارٍ الی انجاز وعدِ یعنی ای چشم گریه کن
بر قومی که مرگ میبرد ایشان را تا موضعی که باید بوعده خود وفا نمایند حضرت فرمود ای خواهر
این قضای الهی است خواهد شد ابن قولویه روایت کرده است که چون آنحضرت بعقبة البطن با
رفتند با اصحاب خود فرمودند ما أرانی إلا مقتولاً بخوابم خود دیدم که از کشتگان عرض کردند سبب
از او فرمودند بجهت خوابیکه دیده ام بر این دلالت دارد عرض کردند چه خواب دیده فرمودند رأیتُ کلا[باً]
تنهشنی أشدّها علیّ کلبٌ أبقع در خواب دیدم که سگهائی چند بر من حمله آورده اند و حمله شدید
و از همه بدتر سگ ابلقی بود که بیشتر بر من حمله میکرد دو نفر از قبیله بنی اسد عبد الله و منذر نا[م]
میگویند ما از حج فارغ شدیم و بسرعت در عقب آنحضرت میآمدیم که بآنحضرت ملحق شویم در نزدیک
ثعلبیه شتر سواری را دیدیم در کنار راه و آنحضرت نیز او را دیدند و ایستادند گویا میخواستند او
که از او خبر گرفته باشند چون او دید بکنار رفت آنحضرت رفتند ما نزد او رفتیم گفتیم تو کیستی گفت از
گفتیم ما نیز از بنی اسد میباشیم چه خبر داری از مردم کوفه گفت بلی خبر دارم بیرون نیامدم از کو[فه]
مگر آنکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند و رأیتهما یُجَرّان بأرجلهما فی السوق و دیدم
پاهای ایشان را گرفته بودند و در بازارهای کوفه میکشیدند برگشتیم و بآنحضرت ملحق شدیم حضرت
شب ثعلبیه رسیدند چون فرود آمدند نزد آنحضرت رفته سلام کردیم و عرض کردیم که آن سوار را
راه دیدید فرمودند بلی میخواستم از او سؤال کنم پس ما گفتیم از او سؤال کردیم و او مرد صادقیست از قبیله
ما است خبر داد ما را که مسلم و هانی را کشتند ایشان را در بازارها کشیدند چون این خبر را شنیدند مکرر
فرمودند انّا لله وانّا الیه راجعون رحمة الله علیهما ما عرض کردیم ترا بخدا قسم میدهیم که از اینجا برگرد
و خود و اهلبیت خود را در مهلکه مینداز در کوفه یاوری و شیعه نیست بلکه میترسیم که اهل کوفه
البته متفق شوند و بشما اذیت رسانند پس حضرت نظر به پسران و برادران مسلم کرد ایشان را از قتل
مسلم با خبر کردند ایشان [illegible] نمودند در مراجعت با ایشان مشورت فرمود ایشان عرض کردند که
دست از خدمت تو بر نمیداریم تا طلب خون مسلم از ایشان کنیم یا شربتی را که او چشید ما نیز بچشیم پس
آنحضرت فرمود لا خیر فی العیش بعد هؤلاء بعد از این امور زندگانی را خیری نیست دانستیم که آنحضرت دل
بر رفتن گذارده و تن بکشته شدن در داده آورده اند که مسلم را دختری بود صغیره که سیّاف او را دوست

دوست میداشت و دائم بهانهٔ پدر داشت و اهلبیت او را تسلی میدادند انحضرت آن طفل را طلبیدند
و دست محبت بر سر و روی او کشیدند و با او ملاطفت میفرمودند آن طفل عرض کرد یابن رسول الله
با من ملاطفتی میفرمائی که مناسب حال یتیمانست مگر پدرم را شهید کرده اند حضرت طاقت و تحمل
نیاورده بی اختیار گریان شد سیلاب اشک از دیدهای شریفش فرو ریخت فرمود غم مخور
که من بجای پدر تو میباشم خواهرم بجای مادرت دخترانم بجای خواهرت فرزندانم بجای برادرت
آن طفل بی اختیار نالهٔ انتبا از سینه بر آورد و اشک از دیده ریخت ای کاشکی نخست مادر نزادی
تا این زمان و دست پدر رها نداد می   ای کاشکی شناختمی خوابگاه او   تا سر چو خاک بر قدم او
نهادمی   از گریهٔ آن طفل صدای گریه از مخدرات سراپردهٔ عصمت و پرده نشینان سرادق طهارت بلند
شد شیون و شوری در میان زنان و دختران بلند شد که حاضران همه بگریه آمدند و پسرهای
مسلم عمامه از سر برداشتند و ناله وا اباه و وا مسلماه گویا باوج فلک میرسانیدند و هر یک گویا
چنین میگفتند   بدل داغی عجب دارم نمیدانم که چون گریم   دلا خون شو که تا بر خاک خود یک
لحظه خون گریم   نه تنم بر زخم محنت میسپارم بر داغ بی یاری   که از زخم برون کاه از زخم درون گریم
و بروایت ابن طاوس چون خبر مسلم در زباله بانحضرت رسید از آنجا کوچ کرد که فرزدق شاعر
بخدمت انحضرت رسید عرض کرد یا ابن رسول الله کیف ترکن الی اهل کوفة و هم الذین قتلوا
ابن عمک مسلم بن عقیل چگونه اعتماد میکنی بر اهل کوفه و حال آنکه ایشان کشتند پسر عم تو
مسلم را و با پدرت آن کردند که مرگ خود را از خدا میطلبید و با برادرت بیوفائی کردند حضرت
اشک از دیدهای مبارک ریخت فرمود رحم الله مسلما خدا رحمت کند مسلم را که روح او بر
لطف واصل شد انه قضی ما علیه و بقی ما علینا آنچه بر او بود بجا آورد و باقیست آنچه بر ما است پس
چند شعری میخواندند که دلالت بر نا امیدی و یاس از دنیای دنی مینمود و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه
در زباله خبر قتل عبد الله بن یقطر را بانحضرت رسانیدند انحضرت اصحاب و همراهان را طلبید فرمود
خبر وحشت اثر قتل مسلم و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر بما رسید معلوم است که شیعیان ما دست از
یاری ما برداشتند و ما را یاری نمیکنند من شما را مخیر کردم هر که خواهد از شما بر گردد بر شما
حرجی نیست چون دنیا پرستان که بخدمت قبلهٔ عالم آمده بودند یا در بین راه بخدمت انحضرت ملحق شده
بودند بطمع اینکه انحضرت در کوفه امیر خواهد بود و با انجهت دنیای ایشان معمور میشود چون دیدند که
بجز ناکامی چیزی نیست بغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مقامات عالیات آنجناب را در نظر

نیاورده‌اند و مراتب رضای خدا را در حرم مشاهده نمودند که شتر مازو داشت جایز باید بر هم و
گوشهٔ پیغمبر خدا و رسول و تنها و ضایع که داده‌اند فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَاَخَذُوا یَمِیناً وَشِمالاً که مردم
بیشترم متفرق شدند و از چپ و راست بدر رفتند بماندم بدوان حال بر احوال آن برگزیده
ذو الجلال اهل بیت رسید و آن زنان در مانده و دختران بیکس که جز با او کسی نداشتند و مولای خود را به
چه بر ایشان رسید آری همچون این راه کار هر کس نیست و نوشیدن این باده شغل هر کس نباشد
بیت هم عشق طلب کنی هم سر خواهی آری خواهی ولی میسر نشود بلی بعد از آنکه ما کی طلبنا ایشان
و زیادتی یقین و معرفت ایشان را پای ثبات نیاکرده و از روز اول در خدمت آنحضرت فلک عصمت
بودند در خدمت او باقی ماندند بلکه گویا میگفتند لاخیر بعدک فی الحیوة ونحن فی ظل الکرامة
یا ابا عبد الله لاکان یوم لاتکون ولاخلت منک الدیار ولا القفار وسبب بعدا ز تو
زنده‌گانی دنیا را چه میکنیم و سلامتی دنیا را نمیخواهیم نباشد و روزی که نبود را از روز نباشی و نماند ما
که بلا دار وجود شریف تو خالی باشد پس که شنیدنا از بطن عقبه که شنید پس پیچی از بنی عکرمه
که او را عمرو بن لوذان میگفتند بخدمت آنحضرت آمد عرض کرد بکجا میروی فرمودند بکوفه گفت تو را
بخدا قسم میدهم برگرد فوالله ما تقدم الا علی الاسنة وحد السیوف بخدا قسم نمیروی مگر بسوی نیزه
مخالفان و تیزی شمشیر دشمنان و همین گروه اشراف که در طلب تو فرستاده‌اند اگر تو را یاری کنند
خوف و بلا را به احتمال صلاح میدانم رفتن تو را حضرت فرمود ای بندهٔ خدا آنچه میگوئی منهم میدانم لکن ارادهٔ من
واجبست بیت بارها گفته‌ام و بار دگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود میپویم در پس آئینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم پس فرمود والله لایدعونی حتی یستخرجوا هذه
العلقة من جوفی بخدا قسم اینگروه دست از من بر نمیدارند تا اینکه این خون بسته از حلقوم بیرون کنند
چون چنین کنند مسلط شود بر ایشان کسیکه ایشان را ذلیل کرداند بحدیکه ذلیل تر از همه امتها باشند و
دلهای شیعیان تو بفدای آن خون تشدگان باد ای ابا عبد الله فَاَیُّ عَیْنٍ عَلَیْکَ لاتُهْمِلُ وَاَیُّ قَلْبٍ
عَلَیْکَ غَیْرُ مَقْطُوعٍ کدام چشم است که در بیدهای گریان تو را یاد کند و نگرید کدام دلست که در دل بر
خون تو را یاد کند از غصه کباب نشود و نشکافد یا و قعة الطف قد ضربت نارجوی فی کل
قلب من الامتحان مسجور ا واقعهٔ کربلا آتشی در دلها افروختی که هرگز خاموش نشود و در سینه جا
پس بیاد جز آنحضرت با و رسانید تو را بالذی حرم تو مردم را بوعده و وعید تو بسلطه بار بجز
امام محبت میخواند حرم مدینه با حجر و ابر کرد که هر اسوار ما سنتها انحضرت فرستاد که هر جا بود بنی

دور زمین بجانب علقمه آنجا بر او فرود آورد و مرا اعلام کن تا امر بازه از من بپوشد اسواران حر
فرو گرفته بودند و در طلب آن قصبه را می‌شتافتند چون جناب حسین علیه السلام از بطن عقبه
تمیز اشراف تشریف آوردند سحر امر فرمودند تا اصحاب آب بسیاری برداشتند و رو براه
گذاشتند تا نصف روز راه رفتند ناگاه یکی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت فرمود خدا بزرگست چرا
تکبیر گفتی گفت درخت خرما نمایان شد بعضی از همراهان گفتند بخدا قسم که در اینمکان نخلی نباشد
حضرت فرمود پس چه دیدید گفتند والله نری اسنة الرماح واذان الخیل بخدا قسم که این سرهای نیزها
مخالفانست چون نزدیک شدند حضرت فرمود که اصحاب از راه میل کردند تا خود را بذو حسم برسانند
و در حوالی آن فرود آیند که اگر مقاتله اتفاق افتد آن پناه ایشان باشد چون اصحاب آنحضرت میل کردند
اصحاب حر نیز میل نمودند تا آنکه اول اصحاب آنحضرت وارد آنمکان شدند حضرت فرمود خیمها را زدند
که در آنجا لشکر وارد شدند و در برابر ایشان صف کشیدند چون هوا گرم بود و آثار تشنگی از ایشان
مشاهده شد حضرت فرمود که ایشان را آب دهید اسبهای ایشان را سیراب کنید و کم کم آب بایشان
دهید چون بسیار تشنگی خورده‌اند مبادا ضرر کند پس طشتها و ظرفها را پر از آب میکردند و همه را
تا آخر سیراب کردند و حیوانات ایشان را آب دادند علی بن طعان محاربی گفت من در لشکر حر بودم و بعقب
افتاده بودم و دیرتر از همه رسیدم چون حسین علیه السلام اثر تشنگی من و اسبم را دید فرمود یا ابن الاخ شتر را
بخوابان خواباندم شتر را و سر خیک را گشودم شروع کردم بآب خوردن و چون وقوف نداشتم آبها
از دهن خیک میریخت حضرت فرمودند دهن خیک را برگردان من ندانستم برگردانم خود تشریف آوردند
دهن خیک را برگردانیدند تا درست بخورم متعاقب گرده تا خود سیراب کردانیدند ای حسین بن علی علیه السلام
ایشان را آب دادی از زحمت تشنگی خلاص نمودی ایشان عوض آب شمشیرهای آبدار بر بدنت زدند و او را با لب تشنه
شهید کردند و اسبان ایشان را سیراب کردی و ایشان طفل شیرخوارهٔ او را آب ندادند بلکه بجواب تیر
بر حلقوم شیرینش زدند لب ایشان بدوختند که آب طلب نماید حضرت ایشان را سیراب کرد و او هرچند ناله
واعطشا کرد هرچند گفت اسقونی شربة من الماء فقد تفتت کبدی من الظماء آخر یک شربت آبی بمن
بدهید که جگرم از تشنگی کباب شد ایشان بجز تیر و سنان و ناسزا و دشنام جوابی ندادند ای حسین بن
علی علیهما السلام دو سپاهی بی آب و ابا دادی ایشان را آب بیدادند برای آنکه درد هوا گرم انکه دشمن خونخوار
نمانند و ایشان در منزل در کنار فرات شربتی از آب باصحاب ندادند و من العجایب ان عذب فراتها
لتسدی مسلسلة ولن ینفدها ظامٍ وقلب السبط ظام نحوه ویروی الناس سلسلها عذبی

از عجائب روزگار اینست که آب فرات بآن وفور بکه داشت که نهرهای آن مملو بود و تشویش کمی آن نداشتند
شربتی از آن بسبط پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ندادند تا با جگر تشنه او را شهید کردند و از
غرایب روزگار آنکه پدرش در قیامت ساقی کوثر و سلسبیل میباشد همه کس از دست
او سیراب میشوند و بفرزندش یک جرعه آب ندادند تا از دست پدرش مالامال بگیرند
فَتَلُوهُ فِي الْبَيْدَاءِ ظَمْآنَ الْحَشَا وَالْمَاءُ تَنْهَلُهُ الذِّئَابُ بَرْدًا کشتند او را در میان بیابان
با لب تشنه و حال آنکه گرگان وادی ضلالت و سکان وادی شقاوت سیراب بودند و بالجمله
حر با آنحضرت بود تا وقت ظهر داخل شد حضرت فرمودند بحجاج بن مسروق که اذان بگو بعد چون اذان
گفت حضرت بیرون آمدند با ازار و نعلین و روی خود را با آن قوم کرده فرمودند ایها الناس من بسوی
شما نیامدم مگر بعد از آنکه نامههای متواتر و قاصدهای متوالی از شما بمن رسید که ما را
امامی نیست هدایت کننده نمیباشد چنان یافتم که شما طالب هدایت هستید پس بسوی شما
آمدم حال اگر بر مواثیق خود هستید عهدی با من ببندید که من مطمئن از شما شوم اگر ناخوش
دارید آمدن من بسوی شما بر میگردم بسوی مکانی که از آن آمده ام ایشان همه ساکت شدند
حضرت فرمودند اقامه گفتند و بحر فرمودند میخواهی با اصحاب خود نماز کن گفت همه با تو نماز میکنیم دو لشکر
در عقب آنحضرت صف کشیدند نماز ظهر کردند حر بمکان خود برگشت خیمه بجهت او زده بودند داخل
خیمه شد با پانصد نفر از اصحاب خود و مابقی عنان اسبها را گرفته در سایه اسبها نشستند و حضرت
نیز بخیمه تشریف بردند چون وقت عصر شد امر فرمود که مهیای رفتن شوید منادی عصر ندا کرد نماز
عصر را نیز گذاردند و بعد از سلام روی مبارک را با آن قوم نموده فرمودند ای قوم ما اهلبیت پیغمبر
و اولی میباشیم از این قوم که دعوی ریاست باطله که خواهشان نیست میکنند و بجور و عدوان
سلوک میکنند و اگر راضی نمیشوید مگر آنکه حق ما را نشناسید و کارهید با ما و رای شما برگشته
از آنچه در نامههای خود نوشتید من بر میگردم حر گفت بخدا که نمیدانم این نامهها که میگوئی چیست
و خبری از آنها ندارم پس حضرت بعقبة بن سمعان فرمود أَخْرِجِ الْخُرْجَيْنِ الَّذَيْنِ فِيهِمَا كُتُبُهُمْ بیاورد خرجین
که در آن نامههای ایشانست چون آورد و دو خرجین پر مملو از کاغذ نزد او ریخت حر گفت ما
از آنها نیستیم من مأمورم که دست از تو بر ندارم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم حضرت فرمود باصحاب خود
که بار کنید چون بار کردند فرمود که برگردید خواستند برگردند حر مانع شد حضرت فرمود ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ما
تُرِيدُ چه میخواهی گفت اگر غیر از تو از عرب متعرض مادرم میشد البته نام مادرش را بزبان میآوردم و لکن ما لی من ذکر

ذکر امثال الابرار حسن ما نقدر علیه ولکن در حق ما در تو بجز تعظیم و تکریم چیزی نمیتوانیم گفت
بار دیگر حربن یزید گفت که من مأمور بقتال تو نیستم ولیکن مأمورم که تو را رها نکنم تا تو را
بکوفه برم اگر نمیخواهی بیا راهی را بگیر که نه بکوفه رود و نه بمدینه تا بیزید نامه بنویسم شاید خدا امرا
خلاص کند از اینکه مبتلا شوم باینکه ضرری از من نسبت بشما برسد لهذا ان حضرت بشر و سالکا طریق
ابتلا و قافله سالار کاروان رنج و عنا . فرمودند که از راه قادسیه بکوفه میرفت کج کرده میل بطرف
چپ کردند و حر نیز با ان حضرت همراه میامد و از راه خیرخواهی بخدمت ان والا همت عرض کرد یا حسین انی
اذکرک الله فی نفسک فانی اشهد لئن قاتلت لتقتلن الحسین التماس میکنم از تو و یاد اوری
مینمایم تو را که ترک مقاتله کن که اگر مقاتله کنی البته کشته میشوی حضرت فرمودند افبالموت
تخوفنی ایا بمرگ مترسانی مرا مکر امر ظاهر میکند و دیگر مرا بکشند مگر نشنیدی که شخصی
قبیله اوس میخواست یاری رسول خدا نماید پسر عمش او را میترسانید که بکجا میروی کشته خواهی
شد او در جواب این شعرها را خواند سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا
وجاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و باعد مجرما یعنی عزم
کرده ام و با عزم خود میروم و مردن ننگ و عار نیست بر مرد هرگاه نیت او حق باشد و جهاد کند در
حالتیکه تسلیم امر الهی کرده باشد و مواسات نماید با مردان صالح فان عشت لم اندم و ان مت لم
الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر کشته شوم کسی ملامتم نمیکند
و مذلتی بدتر از این نیست که ادمی زندگی کند و دماغش بخاک مالیده شود و بعضی از علما قبل از این
شعر این شعر را نیز ذکر کرده اند اقدم نفسی لا ارید بقائها لتلقی خمیسا فی الوغاء و عرمرما نفس
خود را پیش میفرستم و دست از زندگی خود میشویم نمیخواهم زندگی خود را تا اهر و زور در لشکرهای
گران بلا مبتلا باشم حضرت یکی از اصحاب را که راه در بیراهه میدانست پیش انداخته خود با اصحاب در عقب
میرفتند حر از ایشان کناره کرد و ایشان میرفتند تا بقصر بنی مقاتل رسیدند و انجا نزول اجلال نمودند
ان مکان نزول خیمه سرا پرده و سرادقات جلال فرمودند دیدند خیمه در انجا زده فرمودند از کیست گفتند
از عبدالله بن حر جعفی میباشد فرمودند او را بخوانید چون رسول ایشان نزد او امد ان بیسعادت گفت بخدا
که از کوفه بیرون نیامدم مگر انکه ناخوش داشتم که حسین داخل کوفه شود و من در کوفه باشم بخدا قسم که نمیخواهم
او مرا ببیند و نه من او را چون رسول برگشت ان جناب بجهت اتمام حجت خود بخیمه او تشریف بردند و سلام کردند
نشستند پس او را بیاری خود خواندند او کلام اول را اعاده نمود گفت دست از من بدار فرمودند اگر یاری

ما بمکه‌ی از جد ابوس از اینکه با کسان باشی که با ما جدل میکنند فوالله لا یسمع واعیتنا احد
ثم لم ینصرنا الا هلک بخدا قسم که نیست کسیکه ناله مظلومی ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر اینکه
هلاک میشود گفت این هرگز نخواهد بود پس برخاسته بمنزل خود تشریف بردند و در آخر شب امر کردند
تا آب برداشتند از آن منزل کوچ کردند و تا صبح راه رفتند چون صبح شد فرود آمدند و نماز کردند و سوار
شدند بجانب چپ راه میرفتند که از حر و لشکر او جدا شوند ایشان دست بر میداشتند و هرگاه میآمدند که
ایشان را بجانب کوفه میل دهند امتناع میفرمودند پس راه رفتند تا به نینوا رسیدند ناگاه سواره را
دیدند که از کوفه میآید همه ایستادند تا ببینند چه خبر دارد چون پیش آمد بر حر سلام کرد و بر آنحضرت
سلام نکرد و نامه را بحر داد که یزید پلید نوشته بود اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی هذا
و یقدم علیک رسولی ولا تنزله الا بالعراء فی غیر حضر و لا علی غیر ماء هرجا نامه من بتو رسد حبس
کن حسین را و نگذار در مکان آبادانی فرود آید مگر در بیابان بی آب و علف امر کردم رسول خود را که همراه
تو باشد تا جواب نامه مرا بیاورد که انفاذ امر من نموده پس حر مضمون نامه را باصحاب آنجناب رسانید
و نامه را بر ایشان خواند پس حر خواست ایشان را در بیابان فرود آورد حضرت فرمود بگذار تا در نینوا
یا غاضریه یا شفیه که مزارع چند بود در آنحوالی فرود آئیم حر گفت بخدا که نمیتوانم زیرا که این مرد را
که فرستاده است جاسوس است خبر خواهد برد و از خود و عیال خود میترسم زهیر بن قین عرض کرد یابن رسول الله
بخدا قسم هرچه میآید امر شدید تر خواهد شد بگذار تا با ایشان جنگ کنیم که این آسانتر است از
مقاتله با لشکر عظیم که بعد از این بر سر ما خواهد آمد حضرت فرمودند که من ابتدا بقتال نخواهم کرد و صاحب منتخب
میگوید که آنحضرت جمع کرد اهلبیت خود را و فرزندان و برادران خود را و نظر بر ایشان کرد و بسیار گریستند
و گفتند اللهم انا عترة نبیک محمد وقد اخرجنا وطردنا وازعجنا عن حرم جدنا وتعدت
علینا بنو امیة خداوندا ما عترت پیغمبر تو ایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را راندند و از حرم محترم
جد خود برکندند خداوندا حق ما را از ایشان بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران پس فرمودند که این
زمین زمین کربلا است گفتند بلی بروایتی چون اسم کربلا را شنیدند چشمهای مبارکش پر از اشک شد
و گریست و گفت اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلاء پس فرمود هذا موضع کرب وبلاء ههنا مناخ رکابنا
ومحط رحالنا ومقتل رجالنا ومسفک دمائنا اینجا محل اندوه و بلا است این محل خوابیدن شتران
ما است و اینست محل گشودن بارهای ما و اینجا است محل کشته شدن مردان ما و محل ریختن خونهای ما و فیها
دمی و فیها تربتی حتم ربی علیهن سوف لذلک سرابل ابن عینیت کی در آن خون مرا میریزند و حرم مرا ذلیل

ذلیل و اسیر مینمایند فیها نقتل ابطالی و تذبح اطفالی و تستعبد الاحرار از اول این منزلست که
مردان شجاع ما را میکشند و اطفال ما را ذبح میکنند اهلبیت مرا که آزادگانند بر بندگی و
کنیزی میگیرند حطّ الرحال بها یا قوم و انصرفوا عنّی فما لی عنها فطر الرحال بارها را فرود آورید
و خیمه‌ها را برپا کنید و هر کدام که خواهید برگردید که این منزل حزن و دار اقامت منست که از این
منزل کوچ نخواهم کرد و مجاور این بار بلا و محل ذبح و عنا خواهم بود پس بارها را فرود آوردند
و امر فرمود سرادقات عزت و جلالت و خیام عصمت و طهارت را برپا کردند آنصحرا را رشك
جنان نموده مخیم خیام جلال فرمود بیت و آنکه سرادقی که ملک محرمش نبود کندند از مدینه بکربلا
زدند هی خیمة جبرئیل یخدم اهلها والروح والاملاك خدم منقنبر آنخیمه خیمه بود که جبرئیل
و روح و سایر ملائکه مقربین مثل غلامان خادم و پاسبان او بودند هی خیمة خضعت لها خیم
الملوك کتبع کقیصر خیمه بود که سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال در نزد آن خضوع
و خاکسار بودند هی خیمة ابوابها فی فتحها بصریرها صاحت بکاء المستعبر آنخیمه خیمه بود که
در وقت گشودن ابواب آن و پهن نمودن اساس آن آوازی از آن میآمد مثل آواز گریه که بصدای خود
میگریست هی خیمة لو کان احمد حاضرا لبکی لها مثل السحاب الممطر آنخیمه خیمه بود که در آن اما
اگر پیغمبر خدا بود و بران نظر میکرد مثل ابر بهار اشك از دیده میبارید هی خیمة یبکی وقوع عمودها
جوعا عمود الدین فاتح خیبر آنخیمه خیمه بود که شکستن عمود آن عمود برابر شکستن عمودهای عمود
دین امیرالمؤمنین عم را اشك بار نمود پس حضرت پای شریف را از رکاب خالی نمود از اسب فرود آمد
و بعضی از ثقات ذکر کرده اند که ام کلثوم عرض کرد که ای برادر این بادیه هولناکیست از آن خوف
عظیم بر دلم جا کرده حضرت فرمودند که من در وقت عزیمت صفین با پدرم امیرالمؤمنین علیه
السلام وارد این زمین شدیم پدرم فرود آمد سر در کنار برادرم گذارده ساعتی در خواب رفت
و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار میگریست برادرم
سبب آن را پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریائی بود پر از خون و حسین من در میان آن دریا
افتاده بود و دست و پا میزد و کسی بفریاد او نمیرسید پس رو بمن کرده فرمود یا ابا عبدالله کیف تکون اذا وقعت
ههنا الواقعة یا حسین چگونه خواهی بود هرگاه ترا در این زمین چنین واقعه رو دهد گفتم
صبر میکنم و بجز صبر چاره ندارم الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دویم در بیان ورود آنحضرت بکربلا و بعضی ما یتعلق بها

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على آلائه والشكر له على نعمائه حمداً يستعظمه سكان ارضه وسمائه ويستكثره قطان صقع جبروته والصلوة والسلام على اشرف سفرائه وافضل اصفيائه محمد سيد انبيائه واكمل اوليائه وعلى خلفائه واوصيائه واهل بيته وامنائه خصوصاً على شبله وفرخه البعيد عن وطنه واحبائه والاسير بايدي الطغاة من اعدائه المجاهد في الله مع اخوانه واصحابه المقتول لوجه الله مع اولاده وعشيرته واقربائه المحزوز خيامه المسلوب رداؤه المرضض اشلائه المقطع اعضائه المنهوب ثقله وخزائنه المقتول اخوانه وابنائه المسبي عياله وبناته المأسور بناته واماؤه الممنوع ماؤه المخضب شيبه بدمائه الذي تبكي عليه دبوره ورخائه ولم يرض احد في ضمائر الخائضين في بحر المحن والبلاء باي ابتدائه ووجوده الى انتهائه سيدنا المظلوم وامامنا المعصوم المهموم المغموم ابي عبد الله الحسين واللعن الدائم والعذاب الحاطم على قاتليه ومانعيه شرب الماء وعلى من خذله واعان عليه او فرح بقتله او رضي به اجمعين ابد الابدين ودهر الداهرين

اما بعد فقد قال الله سبحانه من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموماً مدحوراً ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكوراً ظاهر معنى الفاظ آيه شريفه اينستكه كسيكه خواهش نمايد دنيا را واز اختيار نمايد بر آخرت اينرا كه خواهيم از براي هر كه عطا ميكنيم ودر آخرت از براي او جهنم را قرار ميدهيم در آنجا داخل خواهد گرديد در حاليكه مذموم وممنوعست از رحمت الهي وكسيكه اختيار آخرت نمايد وبا ايمان سعي كند بجهة آن سعي ايشان ضايع نخواهد شد بلكه جزا داده ميشوند بقدر سعي ايشان واز اين آيه شريفه وغير آن معلوم ميشود كه كسيكه اختيار دنيا كرده است ورا نصيبي نيست در آخرت بجز غضب الهي وعذاب غير متناهي ووجه آن ظاهر است زيرا كه كسي كه از مراد ومطلب خود گرفت ورا فكري بجز فكر آن وذكري بجز ذكر آن نيست ودر اين حال آخرت واسباب آخرت را وسيله تحصيل دنياي خود قرار ميدهد واز حضرت رسول صلى الله عليه وآله روايت شده است كه فرمود في طلب الدنيا اضرار من الآخرة وفي طلب الآخرة اضرار بالدنيا در طلب دنيا ضرر است با آخرت هم چنانكه در طلب آخرت ضرر است بدنيا واز پيش رو سالكين وازهد زاهدين امير المؤمنين عليه السلام منقولست كه فرمود ان الدنيا والآخرة عدوان متفاوتان وسبيلان مختلفان فمن احب الدنيا وتولاها ابغض الآخرة وعاداها دنيا وآخرت دشمن يكديگرند ودو راه مختلفند كه هر كدام از ديگرى دور ميباشد وهما بمنزلة المشرق والمغرب وماش بينهما كلما قرب من احد

مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ ایشان مثل مشرق و مغربند که قرب هر یک بعد دیگری را لازم دارد که مثل دو
زن میباشند که در حبالهٔ یک زوج میباشند که هر کدام را که راضی میکند دیگری را ناخوشنود مینماید اری
کول نزده است اهل دنیا را مکر نعمتهای عاجله و لذتهای زایله اش و زخارف باطله اش چون چشمهای باطنی
کور و کوشهای واقعی کر کردیده و بغیر از اوازهای مطربهٔ دنیا و اهل ان چیزی را نمیشنوند و بجز سرخ
و زرد دنیا چیزی نمی بینند و بغیر حلاوت دنیا لذتی نمییابند مغرور کردیده و لکن نمیدانند که هنوز کام
از اثر زهر نکردیده که هزار نیش زهر الود در عقب دارد هنوز دمی نیاسوده که هزار نیزه زهر الود جکر
و دوامش را بلکه راحتش مشوب با هزار محنت و هر لذتش منوط با هزار ذلت است چنانکه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم میفرماید اِنَّمَا اَنْتُمْ فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا عَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِیهِ الْمَنَایَا مَعَ کُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ وَفِی کُلِّ
اُکْلَةٍ غُصَصٌ لَا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً اِلَّا بِفِرَاقِ اُخْرَی وَلَا یُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنْکُمْ یَوْماً مِنْ عُمُرِهِ اِلَّا بِهَدْمِ اٰخَرَ
مِنْ اَجَلِهِ شما در این دنیا نشانهٔ تیرهای بلاهای دنیا هستید بدرستیکه با هر جرعهٔ شربتی از ان
شکستکی در کلو میباشد و با هر لقمه کلوکرفتگی میباشد نعمتی نمیرسد مکر بعد از رفتن نعمتی دیکر که را
با این غصهٔ فراق و الم مخلوط و ناخوش ادراک نمیکند مکر انکه زایل عمرش از دستش رفته باشد که خوشی
امروز با الم فراق ایام کذشته مربوط است اینها همه سهل است که هنوز چشم نکشوده باید رفت هنوز اساس
نچیده که باید برچید و هنوز یک خواب راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز با تمام نرسانیده که باید
خواب کرد بلی اَلدُّنْیَا تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ دنیا ابله را بجود ارایش کول میزند و فریب میدهد چو فریب
دادهٔ حرص میرهاند و دستش را از اخرت کوتاه میکرداند پس میکذرد و در میرود داری خیمه ایست بی
عماد سرایست بی اوتاد بوستانیست بی نبات بنائیست بی ثبات بادیست سرکردانی خاکیست
طلاطم اتشی است بیفروغ سرابیست ... فَلَوْ قِیلَ کُلٌّ لَوَیْلٌ لِمَنْ بَاعَ نَعِیماً دَائِمَ الْبَقَاءِ بِکِسْرَةٍ
تَفْنَی وَخِرْقَةٍ تَبْلَی وای بر انکه نعیم ابدی را فروشد بپارهٔ نانی که عنقریب فانی شود و پارچهٔ کهنهٔ ناقابلی
که بزودی مندرس میکردد اینها همه سهل است اکر دنیا بعد از اختیارش دو روزی رو میکرد و ساعتی که اهل
از ایشان سیر نمیشد ... مَنْ کَانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِیدُ کسانی
که دنیا را خواستند هر که خواستیم انچه خواستیم میدهیم نه اینکه هر که دو بان کرد ایشان میرسد و بان کنند
و در بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است یَا ابْنَ اٰدَمَ اِنْ رَضِیتَ بِمَا قَسَمْتُ لَکَ اَرَحْتُ قَلْبَکَ وَاَنْتَ
مَحْمُودٌ عِنْدِی وَاِنْ لَمْ تَرْضَ بِمَا قَسَمْتُ لَکَ سَلَّطْتُ عَلَیْکَ حُبَّ الدُّنْیَا حَتَّی تَرْکُضَ فِیهَا رَکْضَ الْوَحْشِ
فِی الْبَرِّیَّةِ ثُمَّ لَا تَنَالُ مِنْهَا اِلَّا مَا قَدَّرْتُ لَکَ وَاَنْتَ مَذْمُومٌ عِنْدِی ای بیچاره ادم اکر راضی شدی بانچه

شهیت کرده ام بجهت تو دو راحت خواهی بود در نزد من پسندیده مباشی و اگر نیز بر تو مسلط میکنم محبت
دنیا را تا در عقب آن بدوی و مثل دویدن وحش در صحرا این تو نخواهد رسید مگر آنچه مقدر شده
و با اینحال ناپسند و مذموم میباشی نزد من و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که انّ اخسر
الناس صفقةً واخیبهم سعیاً رجلٌ اخلق بدنه فی طلب آماله ولم تساعده المقادیر علی ارادته
فخرج من الدنیا بحسرته وقدم علی الآخرة بتبعته یعنی بدرستیکه زیانکارترین خلق در سودا و من
کسی است که بدن خود را کهنه کند در پی آرزوهای خود و مساعدت ننماید از برای او تقدیرات الهی
پس با دل پر حسرت از دنیا برود و با بارهای معصیت وارد آخرت میگردد و بسی بسیار اشخاص که
شب و روز از پی تحصیل جاه و جلال و مال و منال دنیا دویدند و کام خود را از مال خویش بر
نگرفتند و چه بسیار اشخاص که دین بدنیا فروختند و از اشجار آمال ثمری نچیدند حکایت
قصص در این باب بسیار است لکن واضح تر از همه حکایات حکایت اشخاصی است که بجهة ریاست و نزدیکی
یا بطمع درهم و دینار دنیا را بر آخرت اختیار و بحرب سید ابرار و جگرگوشه احمد مختار بیرون رفتند که
بحمد الله هیچ یک بمراد خود نرسیدند و در همین دنیا بسزای خود رسیده بر پشت زمین در کمال ذلت و خواری
و بر شدید ترین عذابها مبتلا شدند شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون بسند معتبر روایت کرده از
حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت از اجداد خود از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمودند
کشنده حسین علیه السلام در تابوتی است از آتش که نصف عذاب جمیع اهل دنیا را باو میکنند و دستها و پاهای او
بزنجیرهای آتش در آورده اند و او را سرنگون بجهنم میاندازند فرو میرود تا قعر جهنم وله ریحٌ یتعوذ
اهل النار الی ربهم من شدة نتنه و او را گندی میباشد که اهل آتش پناه بخدا میبرند از شدت عفونت
آن و با جمیع کسانیکه یاری او کرده اند در قتل آنحضرت مخلد خواهد بود و دردناکترین عذابها بایشان
خواهد رسید هر چند پوستهای ایشان بسوزد پوست نو بر ایشان بروید تا بچشند عذاب او را ساعتی عذاب
ایشان سست نمیشود و ایضا بسند خود روایت کرده از رسولخدا صلی الله علیه و آله که بعد از فوت هرون موسی
استغفار کرد یا ربّ انّ اخی هرون مات فاغفر له خداوندا برادرم هرون از دنیا رفت او را بیامرز وحی
آمد بسوی او که یا موسی لو سألتنی فی الاولین والآخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی فانی
انتقم له من قاتله یا موسی اگر شفاعت کنی اولین و آخرین را شفاعت تو قبول میشود بغیر از قاتل حسین بن علی
علیهما السلام که البته انتقام خواهم کشید و ایضا شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده از
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند انّ فی النار منزلةً لم یکن یستحقها احدٌ من الناس الا بقاتل الحسین بن

الحسین بن علی و یحیی بن زکریا در جهنم منزلی هست که کسی بهیچ گناهی او را مستحق نمیشود مگر کشنده حسین
علیه السلام و یحیی بن زکریا و در حدیث دیگر فرمودند یَخرُجُ عَلَیهِم شِرارُ اُمَّتی لَو اَنَّ اَحَدَهُم شَفَعَ لِمَن فِی السَّمواتِ
وَالاَرضِ ما شُفِّعُوا فیهِ اشرار امت من بر ایشان خروج میکنند و اگر جمیع اهل آسمانها و زمین خواهند
یکی از ایشان را شفاعت نمایند شفاعت ایشان قبول نخواهد کرد بدرستی که ایشان مخلد در آتش خواهند
بود بلی هرگاه کافر نگردند و اندک معصیتی را مرتکب نشدند لیکن اهل آسمان و زمین را سوختند و چشم اهل
عالم را گریان نمودند پیغمبر خدا را مصیبت زده نمودند و دل علی مرتضی را بدرد آوردند پیش از آنکه این عمل
شنیع را مرتکب شوند دلها را کباب کردند و بعد از آنکه مرتکب شدند ارکان دین پیغمبر صلی الله علیه و آله را
خراب کردند ابن قولویه بسند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که هرگاه حسین علیه السلام نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میآمد او را بجانب خود میکشید و با امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود او را نگهدار
پس خود را بروی او میانداخت و گلوی او را میبوسید و اشک از دیده میریخت حسین علیه السلام باو میگفت
یا اَبَه لِمَ تَبکی ای پدر چرا گریه میکنی آنحضرت میفرمود اُقَبِّلُ مَوضِعَ السُّیُوفِ مِنکَ وَاَبکی یعنی ای جان پدر
محل شمشیرهای دشمنان را میبوسم و میگریم عرض کرد یا اَبَه اُقتَلُ ای پدر آخر مرا میکشند فرمود ای والله
اَبُوکَ وَاَخُوکَ وَاَنتَ یعنی بلی بخدا پدر و برادرت و تو همه کشته میشوید عرض کرد یا اَبَه فَمَصارِعُنا شَتّی
قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی عرض کرد پس کی زیارت خواهد نمود قبرهای ما را فرمود
لا یَزُورُنی وَیَزُورُ اَباکَ وَاَخاکَ وَاَنتَ اِلَّا الصِّدّیقُونَ مِن اُمَّتی مرا و پدر و برادر ترا زیارت نمیکنند مگر
صدیقان از امت من شیخ نجیب الدین ابو جعفر بن نما روایت کرده است از ابن عباس که گفت مرض پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت و نزدیک شد وفات نمود حضرت کاینات در حالیکه نزدیک بود که روح مقدس
از بدن منورش جدا گردد حسین علیه السلام را بسینه مبارک چسبانید و عرق جبین مبارکش بر روی او
میریخت و میفرمود ما لی وَلِیَزیدَ لا بارَکَ اللهُ فیهِ اَللّهُمَّ العَن یَزیدَ مرا چه کار است با یزید بر او مبارک
کشتن فرزند من خداوند لعنت کند یزید را پس زمان طویلی غش کرد و چون بهوش آمد نور دیده
خود را میبوسید و میفرمود اَما اِنَّ لی وَلِقاتِلِکَ مَقاماً بَینَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مرا با قاتل تو مقامی
هست در نزد خدا که با او مخاصمه نمایم و در بعضی از کتب معتبره وارد شده از ابن عباس که گفت داخل شدم
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن علیه السلام را بر دوش داشت و حسین علیه السلام را بر زانو و ایشان را میبوسید
و میگفت خدایا دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد و دشمن دار کسی را که ایشان را دشمن دارد پس
فرمود یا ابن عباس کَاَنّی بِهِ وَقَد خُضِبَت شَیبَتُهُ مِن دَمِهِ یَدعُو فَلا یُجابُ وَیَستَنصِرُ فَلا یُنصَرُ گویا می بینم او را

کرد بیش او را بخونش خضاب کردانید و هر چند بجوانند کسی او را جواب نمی دهد و هر چند طلب یاری میکند کسی یاری نمیکند گفتم کی میکند این اشرار امت من از شفاعت من بی نصیب باشند الله اکبر

یا لها من حادثٍ اضحی له المجد الرفیع مهدّماً چه بزرگ و عظیم است مصیبتی که بجهت ان ساس رفیعِ

وبزرگی منهدم کردید الله اکبر یا لها من حادثٍ امسی لها الافق المنوّر مظلماً ای داد از مصیبتی

که بجهت ان افتاب علم و هدایت منکسف کردید اطراف عالم را ظلمانی نمود الله اکبر یا له من حادثٍ

ابکی المشاعر والمقام وزمزما اه از مصیبتی که مشاعر علوم و مقامات بندگی و اثار دین بر ان کریانند

یا راکبا نحو المدینة قف بها عند الرسول معزّیاً متظلّماً ای سواره که بجانب مدینه میروی انجا بنشین

و تسلی بده و پیغمبر را تعزیه بگو وقل السلام علیک یا خیر الوری نسباً واکرمهم واشرف منتمی

اوصیت بالثقلین امّتک التی لم تألها نصحاً لها وتکرّما و بعد از سلام بگو ای بهترین خلق خدا وصیت

فرمودی امت خود را در باب اهل بیت فرزندان و کلام خدا و شرط نصیحت بجا اوردند ها قد اضاعت

یا رسول الله ما ائتمنت بذمّتها وعهداً مبرماً یا رسول الله اینک امت تو ضایع کردند وصیت ترا

و شکستند عهد ترا هذا الحسین بکربلاء عهدیه سفکاه ما شفتان من حرّ الظما اینک حسین تو را

در کربلا یافتم که لبهای مبارکش از شدت تشنگی خشک گردیده بود والخیل ترکض فی الطراز بجسمه

حتی فرت منه القوی والاعظما اه اینک حسین تو است که اسبهای مخالفان اعضا شریف و بدن لطیف

و استخوانهای او را در هم شکستند و بناتک الخفرات فی ایدی العدی خلفهنّ مکشّفات کالاماء

یا رسول الله دختران تو را مثل کنیزان برهنه کردند و در دست ظالمان دستگیر دیدم ابرزن من بعد

الستور حواسراً سلب العدی منها الردا والمعصما ایشان را از پردها بیرون کشیدند و رداها

از ایشان گرفتند و ایشان را برهنه کردند اخذت سباً حرقت خباً شیمت ایا ما کان اهلا ان یسبّ

ونشتما یا رسول الله خیمهای ایشان را سوختند و ایشان را اسیر گرفتند و ناسزا بر پدر ایشان گفتند

اه اه و حال انکه پدر ایشان را بجز تعظیم و تکریم سزاوار نبود ایشعبا تامل کنید در این امر و تفکر کنید

این اشقیا چگونه دنیا را بر اخرت اختیار کردند و بجهت محبت دنیای دنی بکند بغضب الهی بر خود لازم نمودند

از ابن مسعود روایت شده که روزی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و اله در خدمت انحضرت نشسته بودم که جماعتی از

قریش داخل شدند با ایشان بود عمر بن سعد لعنه الله چون نظر رسول خدا صلی الله علیه و اله بر ایشان افتاد و ملعون

دید رنگ ایشان متغیر شد عرض کردیم یا رسول الله شما را چه روی داد فرمود ما اهل بیت خدا اخرت را بجهة

ما بود دنیا اختیار فرموده اند کرت ما بلغ اهل بنی هرامته من قتل وضرب وشتم وسبی وتطرید وتشرید

یاد کردم اینجا را با اهلبیت من میرسد از امت من از کشتن و زدن و ناسزا گفتن و راندن و متفرق نمودن
و بدست نکردن و بد باشد که اهلبیت مرا از دیار خود دور سازند و ایشان را متفرق سازند و بکشند
وَاِنَّ اَوَّلَ رَأْسٍ يُحْمَلُ عَلَى رَأْسِ رُمْحٍ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ وَلَدِيَ الْحُسَيْنِ بدرستیکه اول سری که در اسلام
بر سر نیزه زده شد (میزنند) سر فرزندم حسین علیه السلام بود خبر داد است مرا ابن جبرئیل ع از خداوند جلیل و در
انوقت حسین علیه السلام نیز حاضر بود چون این را شنید عرض کرد یا جداه مَنْ يَقْتُلُنِي مِنْ أُمَّتِكَ ای جد من کی مرا
خواهد کشت فرمود يَقْتُلُكَ شَرُّ النَّاسِ وَاَشَارَ اِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بدترین خلق میکشد ترا و اشاره
بعمر بن سعد فرمود این بود که هرگاه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله آن ملعون را میدیدند که بمسجد میامد می(گفتند)
هَذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ این است کشنده حسین علیه السلام آن ملعون بخدمت سید الشهداء علیه السلام عرض نمود یا اباعبدالله
جماعتی از سفهاء قوم گمان میکنند که من ترا میکشم حضرت فرمود والله انهم ليسوا سفهاء بخدا قسم ایشان سفیه
نیستند وَلَكِنْ هُمُ الْعُلَمَاءُ وَالْحُلَمَاءُ میباشند اَمَا اِنَّهُ سَيُقِرُّ عَيْنِي حَيْثُ لَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الرَّيِّ مِنْ بَعْدِ
قَتْلِي اِلَّا قَلِيلًا ثُمَّ تُقْتَلُ عَاجِلًا بدانکه دیده من روشن است باینکه بعد از من نخواهی خورد مگر قلیلی (از گندم ری)
و زود کشته خواهی شد و در روایت شیخ مفید علیه الرحمه گفت که آن ملعون بحضرت گفت اگر گندم ری نباشد
گندم عراق میباشد و در کشف الغمه و ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه روایت شده از عبدالله بن شریک عامری
که می شنیدم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل میشد میگفتند هَذَا قَاتِلُ
الْحُسَيْنِ این مدت طولی پیش از کشتن آنحضرت بود شیخ ابن بابویه روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت روزی
امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه میخواند و میفرمود سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي سؤال کنید از من هر چه میخواهید
پیش از آنکه از میان شما بروم و بخدا که نمیپرسید از من چیزهائیکه گذشته و آینده مگر اینکه شما را خبر میدهم پس سعد
ابی وقاص برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین اَخْبِرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَلِحْيَتِي مِنْ شَعْرَةٍ خبر ده مرا که چند مو در سر
و ریش منست حضرت فرمود بخدا قسم که خبر داد مرا خلیل من رسول الله صلی الله علیه و آله که تو این سؤال را از من
خواهی کرد و موئی در سر و ریش تو نیست مگر آنکه شیطانی در بن آن نشسته که ترا اغوا میکند وَاِنَّ فِي بَيْتِكَ
لَسَخْلًا يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنِي در خانه تو بچه ملعونیست که حسین علیه السلام را خواهد کشت و در آنوقت عمر طفلی
بود که در برابر آن ملعون راه میرفت و تازه براه افتاده بود شیخ مفید و طبرسی نقل کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام خطبه میخواند فرمود سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي بخدا قسم نمیپرسید از من از گروهی که گمراه کنند گروهی را
یا هدایت کنند تا روز قیامت مگر آنکه شما را خبر دهم و پیشرو ایشان را بگویم پس مردی برخواست و گفت خبر ده
مرا که چند مو در سر و ریش منست فرمود خبر داد مرا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله بآنچه تو سؤال کردی و خبر داد

اگر بهر موئی از سر تو ملکی هست که تو را لعنت میکند و بر هر موئی از ریش تو شیطانی هست که تو را اغوا میکند
و در خانه تو فرزندیست از تو که فرزند حضرت رسول خدا را میکشد این و شاهد این مضمون اینکه
واقع خواهد شد صدق این معلوم خواهد گردید و اینچه را سؤال کردی اگر دشوار بنمود بر تو برهان
ان نور آخر میآید ام لکن چه بیان ان نیست که گفتم از نقل فرزند ملعون تو که فرزند مرا او سرور و قلب مرا که
حسین علیه السلام است میکشد و در انوقت انملعون کودکی بود که درست راه نیفتاده بود و چون
سید الشهدا علیه السلام واقع شد انملعون متوجه قتل انحضرت شد شیخ فخر الدین طریحی نقل کرده که
انکودک ملعون خولی بن یزید اصبحی بود که نیزه بر سینه مبارک انحضرت زد که از پشت سرش بیرون امد
فسقط الحسین علی قفیه یخوض فی دمه ویشکو الی ربه پس انحضرت برو در افتاد و بخون خود
میغلطید و شکایت بپروردگارش میکرد اینشعر اگر میخواهی این ملعون را بشناسی این ملعون در روز
عاشورا علمدار لشکر شقاوت اثر یزید بود و در انمعرکه جمعی از اصحاب و اقربای سید الشهدا علیه السلام را
بدست خود کشت از انجمله عثمان بن امیر المؤمنین علیه السلام بود که بیست و یکسال از عمر شریفش گذشته بود
در میان معرکه تیری بر جبین مبارکش زد و از اسب در گردید و ملعون دیگر سرش را جدا کرد دیگر جعفر بن علی
علیه السلام که با عباس از یک مادر بودند که در بین قتال انملعون شقی تیری بر شقیقه او زد و از اسب
در گردید و در وحش پرواز نمود و همین ملعون بود که سر مبارک فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و جگر گوشه حیدر
صفدر را از کربلا تا بکوفه بر نیزه کرده و در شب امد وانرا در تنور خانه خود جا داد و در بیرون کوفه در
یکفرسخی ان که او را منزلی بود در انجا ماند و صبح بهدیه سر فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت یزید با
بود و بروایت ابن طاوس صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب مذکور است که انملعون از اشخاصی بود که بجهة
قتل سید الشهدا علیه السلام که عداوت بسته بود و قتیکه پسر سعد شجاعان لشکر را بجهة قتل انمظلوم
خواستند و در طلب میخواست رها کنند انمظلوم بر زمین افتاده بود و در خون خود غوطه ور بود و زبان
و دهانش خشک شده بود کسی جرئت نمیکرد که اقدام بر قتل ان بزرگوار نماید بجهة تطمیع انملعون پانزده
نفر که قتل انسرور را بستند با شمشیرهای برهنه دور انمظلوم را گرفتند هر یک ضربتی میزدند انملعون پیش رفته
قدم نامردی پیما گذاشت گفت که من میروم و کار او را تمام میکنم ولیکن چون پیش رفت دستهایش بلرزه در
امد بر انجناب علیه الاف التحیة والثناء ضعف مستولی شد غلت یمینک یا شقی و شلت الیسری و
ابعدک المهیمن من عدو دستهایت شل باد و در زنجیر غضب دایمی باد و از رحمت خدا دور
و بی نصیب باشی ای دشمن خدا و رسول انحز راس الراس من زوج ساهما صد الصدر هو لرئیس الاجل

الامجد ابا منخواهی جدّ ابما نی سر رئیس رؤسای اهل اسلام را مکر نشناسید او را که مصداق شین بزم
صدمه قتیشان مجلس قرب و رئیس یاران فتکان محل انس میباشد ریحانة الجنان و قرة عینه انشان
عین المرتضی والبتول مکر نمیدانید که ریحانه قلب احمد مختار و مردمک دیده حیدر کرار است یا راکبا یطوی
بطوی القفار مجمجا طول النهار و لیله لا یرقد خذ من غریب نحو العراق لساکنی ارض الحجاز
رسالة الیک تنفذ ای قاصد برو و خود را بمدینه رسان و پیغام غریب عراق را بساکنان حجاز برسان
ابلغ قریشا ان سیّدها لقی بالطف بلوا حتة لا المحد بکو بحجاءت قریش و بنی هاشم که بزرگ شما را
در زمین کربلا سر برهنه انداختند و اولاد او را اسیر بردند ابلغ قریشا ان سیّدها مضی عطشا خا
بالقاء یروّقد برسان با ایشان که بزرگ ایشان از دنیا رفت با لب تشنه و احشای خشکیده ابلغ قریشا
ان سیّدها علی اصلادعیت طالتجول و تنظر بکو بقریش و بنی هاشم که بزرگ شما را پای مال سم اسبان کردند
و استخوانهای پهلویش درهم خورد کردند ابلغ قریشا ان راس امیرها یهدی لفعل رسالة یحجد بکو بقریش
و بنی هاشم که سر پادشاه شما را از برای حرام زاده کافری بهدیه بردند ابلغ قریشا ان رحل امیرها
و بناء نساء امیرها ینبذد بکو به بزرگان قریش و بنی هاشم که اسباب و اثاث شما را بغارت بردند و زنان او
به هند کی کردند لله مصرعه الشنیع و رزئها الخطب الفضیع فمثله لا یوجد فتعسا لاولئک الکفار
الاشرار و بؤسا لهؤلاء الفجار لقد بکوا عیون النبی المختار و احرقوا قلب الوصی الکرار فویلهم
ماذا یقولون حین یعرضون و ماذا یجیبون حین یسألون هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت و ردّوا
الی الله مولیهم الحق و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون عبد اسید که این اشقیا چگونه داغی بر دل دوستان خدا
گذاشتند چگونه حرمت اسلام را کردند و چگونه عداوت با خدا و رسول او ورزیدند و چگونه آشوب در عالم
بر پا کردند کاری کردند که یهود و نصاری بر ایشان خندیدند لعنت کردند ظلمی کردند که ظلمهای فرعون و نمرود را
از یاد بردند بچه وعدهای دروغ مثل ابن زیاد با جگر گوشهای پیغمبر چه کردند بچه طمع در دنیا با نور دیده
حیدر کرار چها نمودند بعلی اکبر اکر بهشت برگشته خدا او را نجوید و اکذاشت بیچ و رنجیده او از سرچشمه شفاعت
ابی خود چنین میکند و وارد شده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عمر سعد ملاعون را فرمود باو فرمود
کیف تکون اذا قمت مقاما تخیّر فیه بین الجنّة والنّار فتختار لنفسک النّار چگونه خواهی بود هر گاه
بایستی در مقامی که مخیّر شوی میان بهشت و آتش جهنم پس اختیار آتش کنی گفت معاذ الله که چنین باشد فرمود
سیکون ذلک بلا شکّ خواهد بود باشد که واقع شود این بدون شک و در بعضی از کتب علما نقل شده که چون
ابن زیاد خواست که کسی را سرکرده لشکر نماید بجهت حرب سیدالشهداء علیه السلام کسی قبول نکرد عمر سعد را تکلیف کرد

نصیحت کردن کامل عمر ملعون را و نقل حکایت راهب

او هم قبول نکرد گفت یا ابت پدر اگر بشود دادم بده گفت امشب مرا مهلت ده تا ملعون بمنزل آمد و از دوستان خود مشورت میکرد که صلاح او را بمن بگو و از برای بود مردی از اهل خیر که او را کامل میگفتند او کامل العقل بود با پدر بخش صدیق بود او را مضطرب دید گفت ترا چه میشود گفت سردار لشکر را بمن داده اند برای حرب حسین بن علی و اگرچه در فکر میباشم لکن کشتن او و اهل او در نزد من مثل لقمه طعامیست که از آن بخورم یا شربت آبی که از آن بنوشم و بعد از آن مملکت ری را مالک میباشم کامل گفت اف بر تو و بر دین تو باطل که حق را فراموش کردی و گمراه شدی آیا میدانی بچه حرب که میروی و با کی جنگ میکنی انا لله و انا الیه راجعون بخدا قسم که اگر دنیا و ما فیها را بمن دهند که یک نفر از امت محمد بکشم نخواهم کرد و تو میخواهی فرزند پیغمبر را بکشی با جواب پیغمبر را فردا چه خواهی داد که نور دیده او و میوه دل او را کشته باشی و او جد این دو امام و پیشوای ما است همچنانکه جدش پیشوای خلق بود و او واجب الاطاعه میباشد مثل پدر او و قسیم بهشت و دوزخست پس هرچه میخواهی اختیار کن ولکن شهادت میدهم که اگر با او جنگ کنی یا او را شهید کنی یا شریک و معین در کشتن او باشی زنده نخواهی بود بعد از او مگر قلیلی این بدبخت گفت یا کامل مرا میترسانی و من اگر از کشتن او فارغ شوم امیر هفتاد هزار کس خواهم بود و ملک ری را خواهم داشت کامل گفت نقلی بجهت تو میکنم شاید اگر قبول کنی و گوش دهی از این عمل باز ایستی بدانکه با پدرت بشام میرفتم من از قافله دور افتادم و راه را گم کردم و در بیابان حیران بودم که تشنگی بر من غلبه کرد دیر راهبی بنظر در آمد بسوی او میل کردم چون بدر دیر رسیدم در را کوبیدم راهب بر بام آمد و گفت چه میخواهی گفتم تشنه‌ام گفت یا تو از امت پیغمبر میباشی که یکدیگر را میکشند بجهت محبت دنیا و رغبت میکنند بمتاع دنیا گفتم از امت مرحومه محمد صلی الله علیه و آله گفت شما بدترین امت هستید وای بر شما در قیامت که شما اهل بیت پیغمبر خود را کشته باشید منتظر عذاب باشید وانی لاجد فی کتبنا انکم تقتلون ابن بنت نبیکم و تسبون نسائه و تنهبون امواله و خوانده ام از کتابهای خود که شما فرزند زاده پیغمبر خود را میکشید و زنانش را اسیر میکنید و اموالش را غارت مینمائید گفتم ای راهب این عمل را میکنیم گفت بلی و چون این عمل قبیح و فعل شنیع از شما صادر شود عجت السموات و الارضون و البحار و الجبال و البراری و القفار و الوحوش و الاطیار باللعنة علی قاتله یعنی بناله در آیند آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و بیابانها و وحشیان و مرغان و لعنت میکنند کشنده او را پس قاتل او زندگی نمیکند مگر قلیلی پس مردی بر خواهد خواست که طلب خون او نماید و نگذارد کسی را که داخل در خون او شده باشد مگر اینکه او را بکشد پس راهب گفت بگمانم که تو از [illegible] قاتل [illegible] و الله انی لو ادرکته لوقیته من حر السیوف بخدا

بخدا قسم که اگر من مییافتم او را و او بودم در خدمت او و جهاد میکردم تا جان خود را نثار او میکردم و نزد آن شمشیرها
دشمنان نگاه میداشتم گفتم ای راهب من پناه میبرم بخدا از آنکه از کسانی باشم که با فرزند رسول خدا جنگ
کنم گفت اگر تو آن نیستی پس آن کسی هست که با تو نزدیک میباشد و بدرستیکه بر قاتل او است
عذاب نصف اهل آتش و عذاب او بدتر از عذاب فرعون و هامان است پس درها را بر من بست و داخل
دیر شد و ابر من نازل کامل میگوید من سوار شدم و ملحق شدم برفقای خود بدرستی سعد بن گفت
که کجا رفتی گفتم واقعه او نقل کردم گفت راست میگوئی پس نقل کرد که من بکنار دیر آن راهب منزل
کردم پس آن راهب نیز بمن آمد گفت توئی کشنده فرزند پیغمبر و بدرستی سعد گفت از کلام راهب
سخت ترسیدم و گفتم مبادا بپیرم این کار را مرتکب شود و نبود محل او و مبتلا باشم پس تو را از آن
راهب دور کردند پس بپرهیز ای عمر که تو آن باشی که نصف عذاب اهل جهنم بجهت تو باشد نقل کرده است
راوی که این خبر بگوش پسر زیاد رسید کامل را طلبید و زبان او را برید بلکه و زبانش زنده بود و مرد رحمة الله
علیه پس کسیکه سوء عاقبت و شدت شقاوت او را دامن گیر شده و خدا او را بخود واگذارد ملامت
کنندگان سود نمیدهد همچنانکه بکام دل خود نرسیده اند و دنیا و آخرت را بر خود ضایع کرده اند
اما آخرت که معلوم است اما دنیا پس در بعضی از کتب علما مذکور است که چون لشکرها و سرهای اهل
بیت را بنزد پسر زیاد بردند عمر بن سعد نیز آمد و از خود راضی بود که خدمت نمایانی کرده و بطمع خود
خواهد رسید ابن زیاد گفت فرامین و عهد نامه که نوشتم بجهت تو در خصوص ملک ری و کشتن حسین
بیاور گفت آن را گم کرده ام گفت لابد باید بیاوری در همین روز و الا جایزه از برای تو نیست زیرا که
تو را مثل کسی یافتم که شرم داشتی از کشتن حسین ع و از عجوزه های قریش خجالت میکشیدی و در ایام حرب
در فکر عذر بودی یا تو نبودی که گفتی این شعر فوالله ما ادری وانی لحایر افکر فی امری علی خطرین
أأترک ملک الری والری منیتی ام ارجع مأثوما بقتل الحسین بخدا قسم نمیدانم چکنم و حیرتم و در
دو امر عظیم در فکر میباشم یا ملک ری را ترک کنم و حال آنکه آن آرزوی منست یا اینکه کشتن حسین را
اختیار کنم و باین گناه عظیم مبتلا شوم و این کلام کسی است که بخواهد عذر بیاورد و از این کار شرم
داشته باشد آن بدبخت گفت ای امیر خوش خدمتی در این باب کردم اگر پدرم سعد این کار را میفرمود بجا
نمیآوردم و حق او را ادا نمیکردم چنانچه حق تو را بجا آوردم پس ابن زیاد او را فحش داد و گفت دروغ میگوئی
برادر ابن زیاد عثمان بن زیاد گفت پسر سعد راست میگوید کسی از برای تو این کار نمیکرد کاش
کردم من راضی بودم که هر که از آل زیاد است بذلت مبتلا باشد و بینی او را مهار کنند تا قیامت و حسین علیه السلام

فرزند فاطمه علیها السلام کشته شود پس ابن سعد گفت ای پسر زیاد هیهات قتل حسین شد و روی بخت را
برنگشتند گفت چرا گفت معصیت خدا کردم و اطاعت تو نمودم و فرزند پیغمبر را کشتم و دشمنان پیغمبر
نصرت کردم و با خصم خود نیکی کردم فما اعظم ذنبی و یا طول کربی فی الدنیا و الآخرة پس داد از بزرگی
گناه من از طول اندوه و حسرت من بر دنیا و آخرت پس غضبناک و مغموم مهموم برخواست از مجلس ابن زیاد و
رفت با خود میگفت ذلک هو الخسران المبین ایجائته فلعنة الله و الاملاک فاطبة علی ابن سعد
و اوباء الضلالات فاستبدلوا بعلی ابن هند شقی و بالحسین یزید ذا الغوایات پس لعنت
خداوند و ملائکه مقربین بر پسر سعد و سایر سرکردهای ضلالت و شقاوت و چه گمراه شدند که
بجای علی علیه السلام پسر هند را اختیار کردند و بجای حسین علیه السلام یزید شرابخوار و زناکار را
اختیار کردند فما رعوا فاطمة فی سفک مهجتها و لا راعوا حرمة للفاطمیات نه رعایت فاطمه را نگاه داشتند
در ریختن خون پاره تنش و نه حرمت دختران فاطمه علیها السلام را نگاه داشتند و اسیر و برهنه کردند بل اوقعوا
القتل فی آل النبی مما ابقوا علی الطفل و سبی الحلیات بلکه غدر و مکر کردند با آل پیغمبر صلی الله
علیه و آله و ایشان را کشتند و از کشتن اطفال و اسیر کردن عیال پروا نکردند و ابرزوا الحاسرات العز
من حجب مشهرات علی ظهر الجمالات و زنان مخدره علویه را از پرده بیرون کشیدند و ایشان را
بر شتر سوار کردند و تشهیر و ملامت کردند قتل و اسر و تشتیت و مس اذی موزعات علی قفر
البیدات که با قتل و اسیری و دربدری و آزار ایشان بیشتر از خلق گروه اند هر یک را نصیبی میباشد
فمنهم من مس الارض وجهه و منهم خائض بحر المنیات یکی از ایشان بر زمین افتاده و روی او
بر خاک مالیده و یکی در دریای غم و الم مبتلا بوده اند که چار جانب او را موج بلا در یافته فصاح
هاتف اهل البیت من وله هذا الحسین عری بالرمالات ناگاه هاتف اهلبیت خبر رسان با ناله
فریاد زد که اینک حسین علیه السلام را کشتند و برهنه کردند و بدن او بر روی ریگهای گرم بیابان کربلا
انداختند برأس رمح سنان راسه اشرا و النور یسطع منه ای سطعات اینک سر او را
بر نیزه زدند و نور از روی ساطع میباشد تزعزع العرش من هذا المصاب السمی و اظلم الجو
مکسوف النیرات اه عرش متزلزل گردید و هوا تاریک شد و آفتاب نورانی منکسف و ظلمانی گردید
چون مجملی از احوال این واقعه را شنیدی مستمع باش تا بعضی از حکایات دیگر گوشزد شود تا باعث
زیادتی بصیرت شود در حق ایشان صاحب مناقب روایت کرده است که چون سید الشهدا علیه السلام وارد
زمین کربلا شد حر این خبر را بعبید الله بن زیاد نوشت ملعون نامه بآنحضرت نوشت که اما بعد فقد بلغنی نزولک

اللهوف

نزولك بكربلا وقد كتب الى امير المؤمنين يزيد ان لا اتوسد الخبر ولا اشبع من الخمير الا ان القاك
والحقك باللطيف الخبير او ترجع الى حكمي وحكم يزيد بن معوية والسلام پس بعد خبر ورود نوبكز
و یزید بمن نوشتکه مبر مبالش استراحت نکنادم و سیر نخورم مکر اینکه تورا بکشم یا اینکه تورا نزد یزید برم
یا اینکه بحکم و یزید بیرون ائی چون نامه بانحضرت رسید خواند و او را انداخت و فرمود رستکار نشوند گروهی
که رضای مخلوق را بر رضای خدا اختیار کردند قاصد ان ملعون جواب خواست حضرت فرمودند او را جوابی
نیست بتحقیق که کلمه عذاب را مستحق میباشد چون خبر به پسر زیاد رسید در غضب شد و مهیای حرب شد
عمر بن سعد را طلبید و تکلیف حرب بانحضرت نمود ان ملعون استعفا کرد و چون پیش از حکومت ری را باو داده بود
مهلت خواست اخر راضی شد شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید روز دیگر ابن سعد با چهار هزار نفر وارد
کربلا گردید چون وارد شد عروة بن قیس را گفت نزد حسین علیه السلام برو و بپرس که چه چیز او را به
این کار باین بلاد امده چون او از مخاطبه بود که نامه بانحضرت نوشته بود شرم کرد و نرفت و هر که را گفت
قبول نمیکرد اخر قرة بن قیس حنظلی را طلبید و بنزد انحضرت فرستاد چون حضرت او را دید گفت ایا مرد
کسی هست که او را بشناسد حبیب بن مظاهر گفت او قرة بن قیس حنظلی بن تمیم است اما نزد یکست مرا او
صاحب اعتقاد نیکو میدانستم و گمان نبود که او در اینجا حاضر شود پس امد و سلام کرد و تبلیغ رسالت کرد حضرت
فرمود بتحقیق نوشتهای اهل شهر شما مرا و گفتند مارا امامی نیست اگر مرا خوش ندارید بر میگردم چون قرة خواست
بر گردد حبیب گفت کجا میروی باز گرد بنزد او که از برکت پدران او تایید کرده خدا تو را و بکرامت
اسلام منت نهد گفت بروم و خبر را برسانم پس رای خود را به بینم چون خبر را بپسر سعد رسانید پسر سعد
به پسر زیاد نوشت کیفیت را حسان بن فائد میگوید که من در نزد پسر زیاد بودم که نامه پسر سعد رسید
چون خواند گفت الان اذا علقت مخالبنا به یرجو النجاة ولات حین مناص حال که چنگال ما با
بند شده میخواهد از دست ما خلاص شود و هرگز مناص و خلاصی از برایش نخواهد بود و نامه به عمر نوشت که
نامه تو رسید بر مضمونش اطلاع حاصل شد فاعرض علی الحسین ان یبایع لیزید هو وجمیع اصحابه
فاذا فعل ذلک رأینا رأینا والسلام پس بر حسین عرض کن بیعت یزید را و بیعت او و جمیع اصحابش
چون بیعت کردند رای خود را میبینیم انچه خواهیم باو میکنیم و نامه را فرستاد و بنا بر بعضی از روایات نصیحت
نامه را بایشان نداد و عرض این امر نکرد زیرا که میدانست که انحضرت با یزید بیعت نخواهد کرد پس ابن زیاد
مردم را جمع کرد در مسجد جامع کوفه و خود بر منبر رفت و مردم را بحرب سید الشهدا علیه السلام دعوت نمود و حسن
سلوک معویه و یزید را بجهت مردم بیان کرد و ایشان را بوعدها که ذکر شد بسط اموال نوید داد و از منبر فرود امد

شروع کرد ببسط مال نمودن وانقوم دنیا پرست بی دین که چنین مشاهده نمودند شد از اخر
خود با لمره شستند طریقه بیوفائی ومسلك بیحیائی که سیرت مستمره ایشان بود سلوك نموده بقلیل از
عطاهای شوم ان مشوم قناعت نموده وهر یك چند دیناری یا چند درهمی گرفته نیزه وشمشیر خود را
برداشته بحرب نوباوه رسول مختار روی بکربلا نهادند فاول من خرج شمر بن ذی الجوشن فی اربعة
الاف اول کسیکه بیرون رفت شمر ملعون بود که با چهار هزار نامرد روانه کربلا گردیدند با لشکر
پسر سعد نه هزار نفر شدند زیرا که چهار هزار با خودش بودند وهزار نفر با حر بودند مجموع نه
هزار سوار گردیدند پس یزید بن رکاب کلبی با دو هزار کافر روانه کربلا گردیدند پس حصین بن نمیر سکونی
با چهار هزار اشرار روانه آن بار گردیدند پس نصر بن فلان با دو هزار ویکی دیگر از قبیله مازن
با سه هزار نفر از آن کفار روانه حرب انبیاء ابرار گردیدند بروایت ابن بابویه عبد الله حصین تمیمی را
نیز با هزار سوار ومحمد بن اشعث بن قیس را با هزار سوار وشبث بن ربعی را با هزار سوار روانه کردند
بروایت دیگر شبث را با چهار هزار نامرد روانه نمود محمد بن ابیطالب موسوی که یکی از علمای ثقات است میگوید
فما زال یرسل الیه بالعساکر حتی تکامل عنده ثلثون الفا ما بین فارس وراجل یعنی پیاپی عساکر
شقاوت اثر اجتماع نمودند تا سی هزار سواره وپیاده جمع شدند واین قول مشهور وموافق بسیاری از اخبار
میباشد وبروایتی بیست ودو هزار نفر بودند ومحمد بن اسمعیل بخاری که امام اهل سنت است میگوید
چهل هزار نفر بودند وسید بن طاوس که از اعاظم علمای شیعه است میگوید صد هزار نفر بودند
وابو مخنف لوط بن یحیی ازدی صد وبیست ودو هزار نفر ذکر کرده اند هشتاد هزار سواره وچهل ودو
هزار پیاده وده هزار نفر از کرد بودند وهزار نفر از خوارج وهشت هزار نفر توشه بردار بودند وپیاپی
نعل بندی میکردند ونیزه وشمشیر تیز مینمودند بقصد کشتن سید ومولای عالمیان بیرون میرفتند
فوج فوج میامدند ودر برابر آن عزیزان بیمعین یاور صف میکشیدند ودلهای مقدسه آن بیکسان
در خوف وتشویش میانداختند وبنا بروایت شیخ مفید بعضی گفته اند در روز پنجشنبه دوم محرم بود
انحضرت وارد زمین کربلا شدند ودر روز سیم محرم عمر بن سعد وارد گردید ولشکر پیاپی میامدند
تا ششم محرم جمعیت ایشان جمع شده بود وسپهسالار عمر سعد بود وحفص پسرش وزیر بود وشمر ملعون
دو منصب داشت یکی آنکه سرکرده پیادگان بود ویکی آنکه نقیب لشکر بود وسنان بن انس نخعی لشکر نویس
بود وخولی اصبحی وحرملة بن کاهل علمدار بود وابو ایوب غنوی سرکرده تیراندازان بود وهمین ملعون بود که
نیزه بر حلقوم منور سید الشهداء علیه السلام زد ومحمد اشعث که خواهرزاده ابوبکر بود ویزید وشریک در

درخون امیر المؤمنین علیه السلام و خواهر ملعونه اش اسماء زهر با امام حسن علیه السلام داد و خویش نیز بکشتن
سید الشهداء علیه السلام آمده بود و سرکرده تیر اندازان بود و همین ملعون بود که بجهة شکرانه کشتن
سید الشهداء علیه السلام مسجدی در کوفه ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد و عمر بن صبیح صیداوی
سرکرده سنک اندازان بود و منقذ بن مرة عبدی که قاتل علی اکبر بود و قاصد فتح بود اینها همه اجتماع کردند
از برای کشتن جگرگوشه فاطمه زهراء و نور باصره علی مرتضی جانهای همه شیعیان بفدای مظلومیت
ای ابیعبدالله چون عساکر کفر و شقاوت مجتمع شدند ابن زیاد بپسر سعد نوشت انی لم اجعل
لک عذرا فی کثرة الخیل والرجال فانظر لا اصبح ولا امسی الا و خبرک عندی غدوة و عشیة
من عذری از برای شما باقی نگذاشتم در دنیای لشکر پس باید در فکر و نظر باشی صبح و شام باید
خبرت نزد من بیاید شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید در عقب این نامه نامهٔ رسید به پسر سعد که حل
بین الحسین و اصحابه و بین الماء و لا تدعهم یذوقوا منه قطرة کما صنع بالتقی الزکی عثمان بن
عفان حایل و مانع شو بین حسین و اصحاب او را از آب فرات مگذار بدهند که قطرهٔ آب تناول نمایند همچنانکه
بعثمان چنین کردند و در همانوقت عمرو بن حجاج با پانصد سوار بر سر شریعه فرستاد که موکل باشند
که کسی از اصحاب آنحضرت آب بر ندارد و این سه روز قبل از شهادت آنحضرت بود در آنوقت عبدالله بن حصین
ازدی ملعون فریاد زد که یا حسین آیا نمی بینی که آب فرات چگونه صاف و متلألأ میباشد بخدا قسم شربتی
نخواهی چشید تا تشنه هلاک شوید آنحضرت او را نفرین کرد و فرمود اللهم اقتله عطشا و لا تغفر له ابدا
خدایا او را از تشنگی بکش و او را هرگز نیامرز حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که او را دیدم آب میخورد
انقدر که شکمش پر از آب میشد و قی میکرد و باز فریاد میزد العطش العطش و باز آب میخورد انقدر که قی میکرد
و چنین بود که از کثرت آب خوردن شکمش پاره شد و بجهنم واصل گردید و بروایتی چون تشنگی بر آن
مظلومان زور آورد آنحضرت تیشه طلب کردند در پشت خیمه شریف چند قدمی بجانب قبله برداشتند
زمین را کندند چشمه آبی پیدا شد همگی خوردند و برداشتند و چشمه آب ناپدید شد خبر به پسر زیاد رسید
به پسر سعد نوشت که شنیده ام که حسین علیه السلام چاه میکنند و آب میخورد باید کار را بر ایشان تنگ
بگیری و نگذاری که ایشان چاه بکنند و باید همه تشنه هلاک شوند پس آن ملعون کار را تنگ گرفت
در کمال شدت و چون تشنگی بر ایشان شدت کرد برادر خود عباس را با سی اسب سوار و بیست
سوار فرستادند در دل شب از برای آوردن آب چون نزدیک فرات رسیدند عمرو بن حجاج گفت کیستید
هلال بن نافع بجلی گفت از بنی عم تو هستیم آمده ام آب بخورم گفت اشرب هنیئا بخور بر تو گوارا باد هلال

کفت ویحک کیف تامرنی ان اشربه والحسین ومن معه یموتون عطشا وای بر تو چکونه رخصت میدهی
مرا در خوردن آب وحسین ویارانش از تشنگی هلاک میشوند آن ملعون کفت راست میکوئی لکن ما
ماموریم باینکه نکذاریم آب بخورند هلال صیحه زد با اصحاب ویاران خود که داخل شوید آب بردارید آن ملعونان
نزد که مانع شوند که نکذارند آب بردارند جنگ عظیم در پیوست جماعتی جنگ میکردند وجماعتی آب بر می
داشتند تا مشکها را پر کردند وکسی از انحضرت کشته نشد آبرا بلشکرگاه آوردند انحضرت واصحاب
تناول فرمودند از این جهت بود که حضرت عباس علیه السلم را سقای اهلبیت مینامند از تتبع اخبار
وکلمات ابرار بر میآید که در این چند روز بجز این دو دفعه بکرات بان لب تشنکان وادی غم وجکر سوختکان
ورطه الم نرسید بلکه در آن کرمای شدید پیوسته تشنه بودند تا ساغر شهادت نوشیدند واز دم
شمشیرهای کفار سیراب کردیدند بنفسی شفاها ذابلات من الظما ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة
جان ومالم بفدای آن لبها که از شدت عطش خشکیده وکبود شده بود وقطره از آب فرات باو نرسید
تا از دم شمشیر کوفیان سیراب کردید بنفسی عیونا غایرات شواخص الی الماء منها نظرة بعد نظرة
جان وروحم فدای آن چشمهای شریف که از شدت تشنکی بکودال افتاده بود ودر کاسه سر فرو
رفته وهر ساعت کشوده میشد برای فرات وبا فنا دوخته از آن نچشیدند تا از دست ساقی کوثر سیراب
کردیدند بنفسی جسوما فی التراب تعفرت بنفسی جسوما بالعراء تعرت جان وروحم فدای آن بدنهای
منوره که بر خاک مالیده شد جان بقربان بدنهای شریف وجسدهای طیبه که برهنه بر زمین افتاده
بنفسی رؤسا فالبات علی القنا الی الشام تهدی بارقات الاسنة جان وروحم فدای آن سرهای
شریفه که بر نیزه‌های بلند ده بودند وبشام هدیه میبردند وبلای حضرت فرستادند نزد پسر سعد که
میخواهم با تو سخنی چند بکویم بعد از عشا در میان دو لشکر ایستیم تکلم کنیم در شب پسر سعد با بیست نفر از لشکر جدا شد
وانحضرت نیز با بیست نفر از اصحاب خود روانه شدند چون نزدیک بیکدیکر رسیدند انحضرت امر فرمودند اصحاب را که بجز
خود وعباس وعلی اکبر بقیه برکشتند او نیز همراهان را دور کرد وبا پسرش حفص ویکغلام باقی ماندند چون
بیکدیکر رسیدند حضرت فرمود یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک اتقاتلنی وانا ابن من علمت
وای بر تو ای پسر سعد آیا از خدا نمیترسی آیا با من جنگ میکنی ومیشناسی مرا وجد وپدر مرا میدانی
ذر هؤلاء القوم وکن معی فانه اقرب لک الی الله عز وجل این جماعت را بکذار ومرا یاری کن که این موجب
قرب تو بسوی خداست آن ملعون کفت اخاف ان تهدم داری میترسم که خانه ام را خراب کنند انحضرت
فرمودند من بنا میکنم خانه ترا کفت میترسم مزرعه مرا بکیرند فرمود بهتر از آن در مدینه بتو میدهم وبرده

مکالمه امام با پسر سعد در شب با حضرت سید الشهداء علیه السلم

فرمود که از مال خودم بقعه بقعه را بتو میدهم و انچه شهٔ عظیمی بود رجا از که معنو از ظهر از اشرفی
معجزه حضرت نفروختند فقال لی عمر عیال وأخاف علیهم پس گفت عمر عیالم در کوفه است و از بیم
زیاد میترسم پس ساکت شد حضرت دید که انجمان شقاوت و خباثت در او طغیان کرده نصیحت
و موعظه را مجال مداخلت در دل شقاوت منزل وی نبوده باشد و قلب منکوس آن شقی انجمان سخت
شده که بهیچ وعظ و نصیحتی دو از احتمال تاثیر نباشد حجت با است فر انجمان چشم و گوش را کور
و کر کرده که قابل شنیدن ندای هدایت حق و تحقیق باشد مضمون صدق مشحون انک لا تهدی من احببت
متذکر شده او را نفرین کرد که خدا ترا بر فراشت بکشد و بنامرزد فقال و الله لا ارجو ان لا اکل من بر
العراق الا یسیرا امیدوارم که گندم عراق را بسیر نخوری آن ملعون از روی استهزاء گفت ان فی الشعیر کفایة
جو هم خوب است از معجزات بزرگوار است که او را ازاری عارض شد که نان گندم زهرمار بتوانست نماید
تا بدرک واصل کردید چون این بدبخت بعمر خود برگشت نامه بپسر زیاد نوشت که خدا آتش فتنه را خاموش
نمود و امر امت را با صلاح آورد اینک حسین راضی شد که برگردد بمکان خود یا بگو شهری بنشیند مثل
سایر مسلمین باشد یا اینکه بیاید و با یزید بیعت کند انچه یزید را رای باشد عمل نماید و این از برای
تو و امت بغیر صلاح میباشد چون پسر زیاد این نامه را خواند گفت هذا کتاب ناصح مشفق علی قومه
این نامه کسیست که نصیحت کننده بخود ترسان باشد و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه شمر ملعون حاضر بود
برخواسته گفت ایا این را از او قبول میکنی حال انکه در زمین تو امده و بجنب تو متلاشده اگر با تو بیعت نکند
و دست خود را بدست تو نگذارد و از جنگ تو بیرون رود از عهدهٔ او بیرون نخواهی امد پس سستی نکن
تا او و اصحاب او بحکم فرمان تو بیرون نایند فان عاقبت فانت اولی بالعقوبة وان عفوت کان ذلک لک
پس اگر عقاب کردی تو اینان را سزاوار عقاب کردن و اگر عفو کنی نیز با تست ملعون گفت نیکو رای است
تو باید برو بی تو این نامه را ببر سعد برسانی و بگو با او که عرض کن بر حسین و اصحاب او داخل شوند در حکم
اگر قبول کردند ایشان را با ذلت و انقیاد بنزد من بفرست والا با ایشان جنگ کن اگر عمر سعد تو مطیع او باش
والا گردن او را بزن و سرش را بنزد من بفرست و تو امیر لشکر باش و نامه به پسر سعد نوشت که تو را نفرستادم
که دفع شر از او بکنی سلامت جویی بکنی از برای او وعده خواه و شفیع او باشی انظر فان نزل حسین
واصحابه علی حکمی و استسلموا فابعث بهم الی سلما انظر کن اگر حسین و اصحابش بحکم من در آمدند و تسلیم
کردند ایشان را بنزد من بفرست فان ابوا فازحف بهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم لذلک مستحقون اگر
قبول نکردند پس هجوم آور بایشان و نزدیک شو بایشان جنگ کن تا همه ایشان را بکشی و دست و پا و گوش

آمدن لشکر بپشت خیمه‌گاه مطهر آنحضرت از ایشان

دکویش ایشان را مرید باشی بدرستیکه ایشان مستحق عقوبت هستند فان قتلت حسینا فاوطئ الخیل
صدره وظهره فانه عات ظلوم وچون حسین را کشتی اسب بر سینه و پشت او بتاز بدرستیکه او مردستم
کاری است از حد خود بیرون رفته لعنة الله علیه وعلی کلامه بعید از امام حسین علیه السلام بر کسی ظلم کرده بود و کرا
بناحق کشته بود که او را ظالم و ستمکار میگفتند آیا چه کرده بود که باید بدن شریف برنعل اسب خورد
نماید آه آه آیا چه کرده بود که باید ایشان را مثله نمایند دست و پا و گوش و بینی ببرند صدور العلی متشتة
بعرصة کربلا ترض برکض العادیات صدورها صدرنشینان محفل عظمت و علو را در زمین کربلا
انداختند سینه های ایشان را که مخزن علوم الهی بود پامال سم ستوران کردند عطاشا تبل السهم حر
اوامها ومن حولها عتبة فراتا نحورها ایشان را با جگرهای سوخته و گلوهای تشنه کشتند و آب خنجر
دم پیکان و شمشیر و نیزه های دشمنان بایشان رسید حال آنکه در نزدیکی ایشان نهر فرات مملو از آب
میگذشت و بالجمله چون آن نامه آن لعین بعمر بن سعد پلید و عبید بن کافر عنید کرده بود چون نامه باو
رسید بر مضمون آن مطلع گردید شمر ملعون گفت ای پسر تو قبیح بار دوی نگذاشتی و امر امیر را فاسد
کردی اگر نه امید بود که بمصالحه بگذرد بخدا که حسین هرگز تن در نمیدهد خود را ذلیل پسر زیاد نمی کند
ای ولد الزنا گفت آیا امر امیر خود را اقدام مینمائی و الا که امر لشکر با من واگذار ان ملعون شقی گفت
بتو وا میگذارم و تو سرکرده پیادگان باشی و امر کرد که لشکر سوار شد بسراپرده تا مخدوم اهل سموات
روانه گردیدند این در عصر پنجشنبه نهم محرم بود و در آنوقت سید الشهدا علیه السلام در برابر خیمه شمشیر
خود را اصلاح میکرد که ساعتی ایشان را خواب ربوده و سر بزانو گذاشته در خواب رفته بود خواهرش
زینب خاتون صدای هیاهو و صیحه لشکر را شنید مضطرب شد نزد برادر آمد گفت یا اخی اما تسمع هذه
الاصوات قد اقتربت ای جان برادر مگر نمیشنوی صدای دشمنان و شیهه اسبان ایشان را که نزدیک رسید
ای برادر دشمنان رسیدند و طناب خیمه ها را بریدند آنحضرت بیدار شده سر برداشت و فرمود در
خواب بدیدم در این ساعت جد بزرگوارم را و برادرم و پدر و مادرم و حسن برادرم را دیدم که میگفتند
یا حسین انک رائح الینا عن قریب ای حسین تو در این نزدیکی نزد ما خواهی آمد و از مذلت محنت آباد
دنیا بفراغت عشرتهای عقبی خواهی آمد چون خواهر دلسوخته اش این کلام شنید لطمه بچهره صورت
خود زد و بیتابی مینمود و زار زار میگریست حضرت فرمود مهلا لا تشمتی بنا القوم یا اختی اسکتی
رحمک الله نمیخواهم مرا باشد دشمنان ما را شماتت و خدا ترا رحمت کند شیخ مفید ره میفرماید
که برادرم آنحضرت عباس پیش آمد و عرض کرد یا اخی اتاک القوم ای برادر لشکر رسیدند

رسیدند حضرت فرمود سوار شو و بپرس که چه میخواهند بچه جهت رو بما کرده اند حضرت عباس علیه السلام با بیست سوار پیش رفتند فرمود با نقوم چه میخواهید و چه در نظر دارید گفتند ما مأموریم که بشما عرض کنیم یا داخل در حکم امیر شوید یا آنکه با شما مقاتله کنیم فرمود صبر کنید تا برادرم را مطلع نمایم پس حضرت عباس علیه السلام برگردید و اشخاصی که با او بودند ایستادند و آن قوم را نصیحت و موعظه میکردند چون عباس کلام اشرار را بعرض سید ابرار رسانید فرمود إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غَدٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّي لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ أُحِبُّ الصَّلٰوةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالْاِسْتِغْفَارِ ای برادر اگر توانی ایشان را راضی کن که ما را مهلت دهند تا امشب را مشغول دعا و استغفار بوده باشیم خداوند جلیل میداند که من دوست میدارم نماز و تلاوت کلام الله را و دوست میدارم دعا و استغفار را پس حضرت عباس علیه السلام رفت بنزد آن قوم و رسالت را گفت آن قوم حکم کردند پیشتر بپرسید امشب شما مهلت میخواهید چنانچه میدانند که این شب آخر عمر او است میخواهد وداع نماید عبادت و بندگی الهی را و در بعضی از کتب علما مذکور است که ابن سعد ملعون مضایقه در مهلت مینمود که ناگاه لشکر شقاوت اثرش بخروش در آمدند که اگر کافری از شما مهلت میخواست او را مهلت میدادید آخر اینها فرزند پیغمبر شما است یک شب از شما مهلت خواسته از برای بندگی خدا با او مضایقه میکنید چون ابن سعد اینحال را مشاهده نمود امر کرد که ندا کنند امشب دیگر را حسین و اصحاب او را مهلت دادیم اگر اطاعت کردند ایشان را بنزد یزید پلید میبریم و الا دست از ایشان بر نخواهیم داشت پس لشکر مخالف در همانجا فرود آمدند إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

مجلس دویم در بیان وقایع شب عاشورا و بعضی از جانفشانیهای اصحاب با وفا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَفَعَ مَدَارِجَ السُّعَدَاءِ وَأَعْلَى مَعَارِجَ الشُّهَدَاءِ وَاخْتَبَرَهُمْ بِضُرُوبِ الرَّزَايَا وَصُنُوفِ الْاِبْتِلَاءِ وَارْتَضَاهُمْ بِجَمِيلِ السَّلْوَةِ وَالْعَزَاءِ وَعَوَّضَهُمْ عَنِ الْحَيٰوةِ الْفَانِيَةِ وَالنِّعَمِ الدَّانِيَةِ حَيٰوةً بَاقِيَةً وَنَعِيمًا بِلَا فَنَاءٍ فَقَالَ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَنُخْبَةِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَأُسْرَتِهِ الْبَرَرَةِ الْأَصْفِيَاءِ وَعِتْرَتِهِ النُّجَبَاءِ السُّعَدَاءِ خُصُوصًا عَلَى سِبْطِهِ الشَّهِيدِ وَوَلَدِهِ الشَّهِيدِ جَلِيلِ الْمَنَاقِبِ فِي الْبَلَاءِ وَالصَّابِرِ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ قَتِيلِ الظِّمَاءِ وَمَجْرُوحِ الْحَشَاءِ مُقَطَّعِ الْأَعْضَاءِ وَمَحْزُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ وَمَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ مُخَضَّبِ الشَّيْبِ مِنَ الدِّمَاءِ أَبِي الشُّهَدَاءِ وَأَخِي الشُّهَدَاءِ وَسَيِّدِ الشُّهَدَاءِ السَّالِكِينَ

وخامس اصحاب الکساء ابی عبد الله الحسین المظلوم وعلی اهل بیته النجباء واصحابه السعداء الشهداء
السالکین مسالک المحبة والوفاء المرتضین اعلی مدارج ارباب الود والولاء صلوة متصلة دائمة
ما ظهر للقمر نور وللشمس ضیاء ولعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء و بعد فقد قال الله تبارک
وتعالی یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال
الحواریون نحن انصار الله فامنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا الذین امنوا
علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین یعنی ای کسانی که ایمان اورده اید خدا میفرماید که ای گروه مؤمنین باشید شما انصار و یاوران خدا
همچنانکه عیسی بن مریم گفت بحواریین خود که کیست از یاوران من بسوی خدا حواریین گفتند مائیم یاوران خدا
پس طایفه از بنی اسرائیل ایمان اوردند و طایفه کافر شدند پس تایید کردیم مؤمنان را بر دشمنان ایشان
پس غالب شدند بر ایشان بدانکه خداوند جلیل چون غالب است بر هر چیزی و هر کس او را احتیاجی و عجزی
عارض نمیشود که محتاج باشد بنصرت ناصری و اعانت معینی بلکه هر موجودی در جنب جلال عظمتش خاضع و پست
و هر صاحب قوتی در جنب قوت قدرتش ضعیف و حقیر میباشد و چگونه چنین نباشد و حال انکه اوست
موجد هر ذی قوه و خالق هر صاحب قدرتی و اوست بخشنده قوت و قدرت و مفیض هر خیر و برکت هزار هزار
عالم در ان واحد اگر خواهد موجود مینماید و اگر خواهد معدوم میکند فلا قوة الا بالله له الحکم وله
الامر پس از اینکه حقتعالی مؤمنان را بسوی یاری خود خوانده و نسبت نصرت بخود داده لابد است از ارتکاب
خلاف ظاهری بجهت اینکه پس مراد از نصرت خدا نصرت کسانیست که اخص و اقربند باو یا نصرت دین و شریعت
اوست که اخص از هر چیز نسبت باو و مرجع هر دو بسوی یکیست پس مقتضای ایه شریفه همه مؤمنان
مامورند بنصرت دین الهی و تایید شریعت ملت او بلکه بر ما بیان از ایه که این مقتضای ایمان و از لوازم انست
پس بر هر کس بمقتضای این لازم است سعی در نصرت دین و اعلای کلمه حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت
شیاطین و فساد مفسدین و تحریف مبطلین بدست و زبان و جنان و ارکان کیف ما کان و همین ایه کریمه را
بس که ایشان را در کتاب الهی کاهی انصار الله تعبیر فرموده و کاهی بجند الله و کاهی بحزب الله و هر یک از انبیاء
و اوصیاء و علماء و شهداء و صلحاء بنحوی نصرت دین الهی نموده و مینمایند یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان او که در
عداوت خدا و رسول بسته اند و در مقام تخریب بنیان شریعت او بر امده جدال و قتال میکنند و دفع
شر ایشان از اسلام مینمایند و یکی بسنان و زبان با دشمنان مجادله و مقاتله مینمایند و بر تیغ زبان و تیر بیان
معاندین را بر خاک و سر و دست ایشان را بر خاک هلاک میاندازد و دیگری با مداد قلم و بنان شبهات ملحدان
باطل کرده و گردن کشان را قطع نموده و بالجمله هر کس بطریقی و نحوی در اعزاز دین الله و اعلای کلمه الله کوشش نموده

نموده خود را داخل در حزب الله نموده بر اهم اگر همتی است شست و پائی بزن و خود را در این طریقه مسلک
نموده تاج افتخار بر سر نهاده خود را مشرف باین شرف گردان اگر میتوانی با شمشیر و نیزه با دشمنان زبان
و شمشیر بیان ما را از روزگار کفار و اشرار بر آر و خود را در زمرهٔ علمای ابرار و اهل دار ثار و روز
شمار روسفید باشی و اگر از این نیز محرومی حسرت نما و یاری کن انصار دین الهی را بدست و زبان و ارث
کن که کاش منهم زبان و ار دین الهی بودم و سر را در راه دوست میدادم تا از این نعمت عظمی و عطیه
کبری محروم نبودم که باهمین آرزو با ایشان در ثواب شریک خواهی بود چنانچه حضرت امام رضا
علیه السلام بریان بن شبیب فرموده یا ابن شبیب ان سرک ان تکون لک من الثواب مثل ما لمن
مع الحسین فقل متی ما ذکرته یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما اگر میخواهی از برای تو باشد
مثل ثواب کسانیکه با حسین علیه السلام شهید شدند پس هر گاه یاد کنی آنحضرت را بگو که کاش منهم با او
بودم و جان خود را نثار قدمش میکردم و برستگاری عظیم فایز میشدم و در حدیثی بگو از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وارد شده که کسیکه از نصرت و یاری ما عاجز باشد پس در نماز خود لعنت بر دشمنان ما نماید خدا آواز
او را بجمیع ملائکه که از ثری تا عرش میباشند میرساند و ایشان مساعدت مینمایند او را در لعن کردن
پس مضاعف میگردانند لعن او را و میگویند اللهم صل علی عبدک هذا الذی بذل ما فی وسعه و لو
قدر علی اکثر من هذا لفعل خداوندا صلوات و رحمت فرست بر این بنده ات که آنچه در وسع او
بود بجا آورد و اگر زیاده قدرت داشت بجا میاورد پس ندا از جانب الهی میرسد که دعای شما را شنیدم
و مستجاب کردم و رحمت خود را بر روح او فرستادم و او را از برگزیدگان و نیکوکاران گردانیدم بدانکه
اول کسیکه نصرت دین الهی نمود پیغمبر خدا بود که سبقت گرفت بر همه مجاهدین بدست و زبان و دل و جان و مال
در راه خدا جهاد کرد و از قوم خود اذیتها کشید و آزارها متحمل شد و باصحاب ظلمهای بیحساب کردند که با احدی
نکردند چنانچه در حدیث است که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و ظلمیکه بمن کردند بهیچ پیغمبر نکردند بر
همه صبر کرد تا اینکه در همه مقامات بر همه ممکنات سبقت گرفت و بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام بود
که عمر خود را صرف جانفشانی نمود و با تیغ آتشبار دمار از روزگار کفار بر آورد و خرمن جوشان را بشعله
شمشیر خونریز بآتش زده و دود از نهاد اهل کفر و عناد بر آورد و بر تیشه ستیزه مردانگی اصل بیخ شرک و کفر را
از روزگار کند اگر شمشیر او نبود عمود اسلام نصب نگردیدی و اگر ضربتهای او نبود لوای ایمان بر پا نشدی و بعد از
آن فرزند مظلومش امام حسن علیه السلام بود که قدم در راه مردانگی گذاشت و لوای نصرت الهی بر افراشت بجهاد
و مال مجاهده نمود و با دشمنان مدارا نمود و با منافقان سازگاری نمود زیرا که میدانست که اگر با ایشان جهاد

نماید این معنی دو چیز که حق پرست میباشند هلاک خواهند شد و بنای باطل معلوم خواهد گردید و بساط حق پرستی یکسره برچیده خواهد شد و از اینجا است که در اخبار وارد شده که صلح حضرت با معویه کرد خیر او بیشتر میباشد از آنچه آفتاب براو میتابد لکن چون اولیای کفر و ضلالت اهل حق و حق پرستان را ضعیف دیدند فرصت غنیمت شمرده در صدد استحکام بنای کفر و نفاق و تشیید اساس بنیان شیطان برآمدند مردم را بسیرت جاهلیت عود نمودند و بر طریقه شیطانیت وا داشتند بعضی را بظلم و ستم دست و پا بریدند حبس نمودند و زبان زدند و پاره را بتخویف و وعید از دین و برخی را بطمع سیم و زر و بعضی را بامید منصب بزرگی از دین بیرون کردند از این جهات بنی امیه بگوش مردم خواندند و مدایح بنی امیه و دیگر منافقان که بنوعی افترا و دروغ با اهل حق نسبت دادند که دلهای خلق را از حق بری کردند که محبت شیخین و بنی امیه در سینهای مردم ترسیخ کرده و بجای ائمه عدل و اهلبیت رسول دشمنان ایشان را کرده تا اینکه سب علی و فاطمه علیهما السلام را از لوازم شمردند و بعد از نمازها و قنوتها و خطبها و بعد از اذان و غیر ذلک لعن میکردند حتی آنکه اگر فراموش میکردند قضا میکردند چنانچه بعضی از علما نقل کرده که خطیبی در مصر وقتی فراموش کرد لعن بر حضرت امیر را و بعد از فراغ از نماز در بین راه متذکر شد آن را قضا کرد و بجهت تبرک مسجدی در آنجا بنا کرد و آن را مسجد ذکر اسم گذاردند و اگر کسی را متهم میکردند بتشیع او را میکشتند معویه نوشت باطراف بعمال خود و سفارش کرد که هرجا شیعه در آن مکان بیابید یا کسی را که علی یا فاطمه یا حسن یا حسین نام داشته باشد او را بکشید بلکه اگر کسی را متهم بتشیع کنید او را بکشید تا اینکه چندین هزار کس را بتهمت کشتند و هر کس شعری در هجو علی و فاطمه میگفت یا مدح فلان و فلان یا بنی امیه میگفت او را جوائز بسیار میداد و اگر حدیثی در مدح ایشان یا مدح دیگران نقل میکرد او را خلعت فاخر میداد و صاحب مناصب جلیله میگردانید و در مکتبخانها معلمین سفارش میکردند که طفلها را بعد از تشهد بین لعن و سب امیر المؤمنین علیه السلام بیاموزند و بالجمله ریشها در این عقیده باطله سفید شد و طفلها با این عقیده بار آمدند طریقه حق پرستی متروک گردید و شیوه خداپرستی مخفی شد سواطع فسق و کفر عالم را گرفت و اساس بنیان ضلالت مستحکم گردید و آثار پیغمبر برطرف شد و اساس هدایت منهدم گردید و اعلام هدایت منطمس شد و کار بجائی رسید که یهود و نصاری زبان بطعن اهل اسلام گشودند و کفار از کفر خود راضی شدند اهل اسلام را ارذل انام دانستند سعی و کوششی که سالهای پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند اضمحلال طریقه کفر جاهلیت نزدیک بشد که ضایع و بیفایده گردد و مرادانکه امیر مؤمنان علیه السلام کردند در همه عمر شریف با این شدت که حتی شرکرد چون

چون امر باینجا منتهی شد سید الشهدا علیه السلام قدم نصرت در میدان مردانگی گذاشت و علم افتخار در عرصه جوانمردی افراشت و در نصرت دین الهی دست از مال و جان و فرزند و عیال برداشت سینه را سپر کرده از تیر و نیزه و شمشیر دونان را بند و از کوه کوه گروه بی‌رحم پروا نکرده جان شریف خود را در معرض بلا آورد شمشیرها و نیزه‌های دشمنان را بجان خرید تا اینکه سر شریفش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در صحرا و معموره گردانیدند و عیالش را بر شتر نشانیدند و در مجالس عام اظهار نمودند تا همه کس مطلع شدند چون این امری بود که نمیتوانستند بر همه کس مشتبه نمایند یا انکار کنند یا توجیه کنند چنانکه اعمال شنیعه سابق را هم یا انکار میکردند یا مشتبه کرده توجیه میکردند که مجتهد است و خطا بر مجتهد جایز است لکن کشتن جگر گوشه پیغمبر را که همیشه میفرمود حسین منی و انا من حسین توجیه نمیتوانستند کرد و این عمل قبیح را مشتبه نمیتوانستند نمود و این را از قبیل خطای مجتهد نمیتوانستند شمرد زیرا که بر همه اهل اسلام و غیره معلوم بود که زنان و اطفال بیگناه را تقصیری نبود همه مظلوم بودند بلکه مظلومیت سید الشهدا بر احدی مخفی نبود چون این امر شنیع واقع شد مردم متنبه شدند و در فکر افتادند که کشتن ریحانهٔ پیغمبر یعنی پسر او که تقصیری نکرده بود و کشتند چرا باید سر او را ببرند و سر مبارکش را در بلاد گردانیدند و عیال او را اسیر کردند و اطفال او را شهید کردند و علاوه بر اینها آثار غریبه در عالم مشاهده شد که هرگز نشده بود یکجا آسمان را خونبار و زمین را قرار دیدند و یکجا آفتاب و ماهتاب را تاریک یافتند و یکجا از هر طرف نوحه جنیان را شنیدند و یکجا گریه وحشیان و مرغان را دیدند و بالجمله جهان عالم را متغیر دیدند که آثار غضب الهی را مشاهده نمودند لهذا از هر طرف بر آنگروه لعین شوریدند و دانستند که آنچه کرده‌اند و میکنند باطل بوده اگر باین طریقه بمانند هلاک میشوند و از هر گوشه سری بر آوردند و آثار علوم و معارف ظاهر شد و بدانکه با آنحضرت شریک بودند در نصرت دین خدا و تایید شریعت غرا اصحاب و انصار آنحضرت و بر اکثر ایشان نیز دست از جان و مال و فرزند و عیال برداشتند و در نصرت فرزند پیغمبر جانفشانی کردند و در برابر شمشیرها و نیزه‌های دشمنان رو بر نگردانیدند چنانچه قطب راوندی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که جناب سید الشهدا علیه السلام پیش از آنکه کشته شود باصحاب خود فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یَا بُنَیَّ اِنَّکَ سَتُسَاقُ اِلَی الْعِرَاقِ یعنی زود باشد که ترا بکشند بسوی عراق و آن زمینی است که مبتلا شده‌اند در آن پیغمبران و اوصیاء پیغمبران وَاِنَّکَ سَتُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ یُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَمَاعَةٌ مِنْ اَصْحَابِکَ لَا یَجِدُونَ اَلَمَ مَسِّ الْحَدِیدِ یعنی زود که زود باشد که تو شهید شوی در آن زمین و کشته شوند با تو گروهی که

از اصحاب تو که الم زخم شمشیر و نیزه را نمی‌یابند و حرارت تیر و نیزه را نمی‌فهمند پس این آیه را خواند قُلنا یا نارُ کُونی بَرداً و سَلاماً علی ابرهیم هم چنانکه آتش بر ابرهیم سرد و سلام کرد بلا آتش حرب تیز بر تو و اصحاب تو سرد و سلامت خواهد شد پس آنحضرت فرمود بشارت باد شما را بخدا قسم اگر ایشان ما را میکشند پس ما وارد میشویم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله الداری والله جانفشانی کردند و در نصرت فرزند پیغمبر خدا کوتاهی نکردند و دست از زن و فرزند برداشتند و با اینکه ایشانرا امان میدادند بلکه مال و جاه میدادند خود را در دریای بلا انداختند و خود را در میان هزار و هزار تیر و نیزه و شمشیر افکندند و با اینکه میدانستند که بجز کشته شدن چیزی بدست دست بر نداشتند بلی اینها فهم سعادت را بنام اشخاصی نوشته کرده بصیرتشان بنور علم و یقین روشن بود و این خلعت را بکسانی پوشانیدند که قلوب ایشان بایمان ممتحن باشد مطمئن بود و اگر نه سهل بود که با منزلت عظمی و مرتبه علیا از برای ایشان ممکن بود لکن محبت دنیا ایشانرا باز داشته خسران دارین را اختیار کردند چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه نقل کرده که جماعتی از قبیله بجیله و فزاره نقل کرده اند که ما با زهیر بن قین بجلی از مکه برگشتیم و با حسین بن علی علیهما السلام در منازل نزدیک بودیم و همراهی ایشان طی منازل مینمودیم هرگاه در جائی نزول اجلال میفرمود ما در گوشه دیگر نازل میشدیم روزی نشسته بودیم و مشغول بچیز خوردن بودیم که ناگاه شخصی از جانب آنجناب آمد سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین ابا عبدالله علیه السلام تو را خواسته ما متوحش شدیم و بتشویش افتادیم بنحویکه لقمه از دستهای ما افتاد پس زن او که دیلم نام داشت گفت سبحان الله فرزند پیغمبر بعقب تو فرستاده و تو اجابت نمیکنی چون زهیر اینرا شنید برخواست بنزد آنحضرت رفت بعد از زمان قلیلی برگشت با رونق شکفته پس امر کرد که خیمه او را کندند و در میان خیمه‌های آنحضرت و اصحاب او زدند و اسباب و بارهای خود را بنقل نمود پس بزنش گفت که من عازم شدم بمصاحبت و نصرت حسین علیه السلام و جان خود را فدای او خواهم نمود نمیخواهم بسبب من بدی بتو برسد تو برو بسوی اهل و قبیله خود زن برخواست بگریه درآمد و گفت تو که خود را از برای یاری فرزند پیغمبر بیتی و مرا از خود جدا میکنی اَسئلکَ اَن تَذکُرَنی فی القیمة عندَ جدِّ الحسینِ حاجت من بتو اینست که فردای قیامت در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا فراموش نکنی پس او را طلاق داده و اسباب و اموالش را داده و او را ببعضی از اعمامش سپرد که بوطنش برسانند همین بزرگوار بود که در روز عاشوراء در وقتیکه خواستند نماز ظهر و عصر را بجا آورند با سعید بن عبدالله حنفی در برابر سید الشهداء علیه السلام ایستادند و جان خود را نثار آنجناب نمودند و تیر و نیزه که از مخالفان میامد بر جان خود خریدند تا آن بزرگوار با اصحاب نماز ظهر و عصر را بطریق نماز خوف

خوف را کردند از کثرت جراحات سعید سعادتمند از پا درآمد و بدرجهٔ شهادت فایز گردید آمد از
بعد از مبارزت چند نفر بعد از بوسیدن زمین ادب و اجازهٔ حرب بعزم جانفشانی در رکاب ابن سید
عجم و عرب رجز خوانان بمیدان رفت میگفت اَنَا زُهَیرٌ وَاَنَا ابْنُ قَیْنِ اَذُودُکُم بِالسَّیْفِ عَنْ حُسَیْنِ
اِنَّ حُسَیْناً اَحَدُ السِّبْطَیْنِ مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِیِّ الزَّیْنِ یا لَیْتَ نَفْسِی قُسِمَتْ قِسْمَیْنِ منم زهیر پسر قین که
بشمشیر شما را دور میکنم از مولای خود حسین علیه السلام بدرستیکه حسین یکی از فرزندان احمد
مختار و از عترت طاهرهٔ انبیا ابرار میباشد ای کاش روح بدن قسمت شده بود تا از دو طرف دفع
دشمنان او میکردم پس خود را بان سپاه رسانید و صد و بیست نفر را کشت تا آنکه او را بزمین انداختند
و شهید کردند حضرت با او خطاب کرد فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر و کشندهٔ ترا لعنت
کند همچنانکه جماعتی را که مسخ بخنزیر و میمون کرد لعنت کرد یا جِبالَ الاَمالِ ما کُنْتُ اَدْرِی قَبْلَ هذهِ
اِنَّ الجِبالَ تَمِیلُ یا صُبُوفاً هُزَّتْ بِیَوْمِ صِدامٍ فَرَماها مِنَ الخُسُوفِ اُفُولٌ ای اندوه و تاسف بر آن
کوههای حلم و بزرگی که از جور زمان و جفای آن نیزه روزان از پا درآمد و حسرت بر آن شجاعان نامدار
که مثل شمشیر آبدار بودند بجهت سوختن خرمن عمر کفار از غلاف بیرون آمده بودند و از جور زمان
و صدمات دوران داخل در غلاف شدند و برطرف گردیدند یا غُصُوناً مِنْ دَوْحَةِ المَجْدِ
بِالطَّفِّ عَراها مِنَ الزَّمانِ ذُبُولٌ ای شاخهای ثمرهٔ مجد و بزرگی که از جفای روزگار
در زمین کربلا پژمرده و خشک شدند یا بِحارَ العِلْمِ بِالطَّفِّ غادَتْ فَبَکاها التَّنْزِیلُ وَ
التَّأْوِیلُ ای ایشان بحار علوم و معارف بودند که در زمین کربلا فرو رفتند و برطرف شدند
و ظاهر و باطن آیات هر یکی بر ایشان گریه میکردند فَلِهذا لا غَرْوَ اِنْ ظَلِمَ الشَّرْعُ وَغارَ المَعْقُولُ
وَالمَنْقُولُ پس عجب نیست که شرع تیره و تار باشد و طاق گردید علوم معقول و منقول ز هجران ایشان
فَلْتَبْکِیهِمْ عُیُونُ المَعالِی وَلْیَبْکِیهِمُ الفَخارُ الاَثِیلُ وَلْیَبْکِیهِمُ التِّلاوَةُ وَالذِّکْرُ وَیَبْکِی التَّسْبِیحُ وَ
التَّهْلِیلُ پس باید بگرید بر ایشان دیدهٔ کمالات و معالی و مرثیه کنند بر ایشان فخار و عوالی و باید
بگرید بر ایشان ذکر و تلاوت آیات و تسبیح و تهلیل آثار توحید خدا پرستی وَبِیَوْمِ النِّزالِ یَبْکِیهِمُ
الخَیْلُ وَتَبْکِی سُمْرُ القَنا وَالنُّصُولُ وَبِیَوْمِ النَّوالِ یَبْکِیهِمُ الوَفْدُ وَیَبْکِی المَعْرُوفُ وَالتَّفَضُّلُ
و سزاوار است که در میدان جدال و روز قتال نیزه و اسب و شمشیر بگریند که بهترین سواران معرکهٔ
شجاعت را کشتند و در روز عطا و بخشش محتاجان گریه کنند که بهترین جوانان مردان عرصهٔ جود
و کرم را شهید کردند بدانکه اصحاب کرام آنحضرت از بزرگان و علما و زهاد و عرفا و عباد بودند و

از ایشان از اکابر صحابهٔ امیر المؤمنین و امام حسن علیه السلام بودند و بعضی از ایشان در خدمت امیر
المؤمنین علیه السلام در جهاد با کفار و اشرار حاضر بودند بلکه مردانیکه از ایشان بظهور رسید و از
اشخاصی بودند که بطمع مال و جاه دست از یاری فرزند پیغمبر کوتاه نمایند تا را بحقیقت شناختند
و از قابل اخیار و برضای خدا از نفس انفسهای ایشان مملو بود از محبت امیر المؤمنین علیه السلام فرزند
شیرینی دنیا را بدون محبت ایشان تلخ میدانستند و راحت دنیا را بولای مولای خود نمیفروختند
مگر نشنیده که معویه ملعون بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام خواست آنحضرت را از دوستی او
بگرداند هر کرا هدیه میفرستاد و هر کس تحفه میداد که بوسیلهٔ هدایا و تحف باو مایل شوند
برای ابو الاسود دئلی انواع حلواها فرستاد و در میان شهد مزعفر بود چون آنرا ابو الاسود دید
او را دخترکی بود پنج شش ساله و پارهٔ از آن شهد را بدست گرفت و در دهان گذارد ابو الاسود
گفت مخور که این زهر است آن طفل گفت ای پدر شهد مزعفر چگونه زهر میباشد گفت ای جان پدر بتحقیق
که اینرا پسر هند فرستاده که ما را از محبت امیر المؤمنین علیه السلام برگرداند آن دختر آن شهد را از حلق برون
از دهن بینداخت و گفت لعنا یا لعسل المصفی یا ابن هند یبیع علیک ایماننا و دیننا معاذ الله لئن یکون
هذا و مولینا امیر المؤمنینا ای پسر هند بفرستادن شهد میخواهد ما را از دین و ایمان برگرداند
معاذ الله غلط یافته این هرگز نخواهد شد که ما دست از مولای خود برداریم بلی دوستان چنین
اند و آب و گل ایشان بولایت اهل بیت سرشته شده و لهذا اصحاب سید الشهدا علیه السلام ترک جان
و مال و فرزند و عیال کردند و دست از جاه و مال دنیا برداشتند و دست از یاری آنحضرت برنداشتند
بلکه آرزو میکردند که کاش ما را هزار مرتبه میکشتند و زنده میکردند تا جان را هزار بار نثار قدم آن
بزرگوار میکردیم گویا از روز ازل خلعت این را بقامت ایشان بریده بودند و این قسم سعادت بنام ایشان
نوشته بودند چنانکه روایت شده که اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام اصحاب آنحضرت را میشناختند و میدانستند
که کی بشرف این سعادت فایز خواهد شد بلکه ایشان نیز خود میدانستند و آنحضرت ایشان را خبر میداد
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سید الشهدا علیه السلام فرمود باصحاب خود بعد از
نماز صبح روز عاشورا اشهد انه قد اذن فی قتلکم یا قوم شهادت میدهم که مقدر شده است کشتن
شما پس از خدا بترسید و صبر کنید بلکه پیش از وقایع میدانستند و منتظر آن بودند چنانچه شیخ کشی روایت
کرده از فضیل بن زبیر که گفت میثم تمار که از اصحاب حبیب که او بر اسبی سوار بود و میرفت که با او برخورد
حبیب بن مظاهر علیه الرحمه بیکدیگر رسیدند در جائیکه مجمع بنی اسد بود پس توقف کرده با یکدیگر

تا بیکدیگر مشغول صحبت شدند حبیب فرمود میبینم شیخ اصلح ضخیم البطن را که بطیخ فروشی میکند نزد دار

الرزق که او را بمحبت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دار میزنند و شکم او را در بالای [illegible] مینهند

پس گفت میثم انی لاعرف رجلاً احمر له ضفیرتان یخرج لنصرة ابن بنت نبیه و یقتل و یجال

برأسه بالکوفة من هم میثم است مرد سرخ روی که بیرون میرود بجهت یاری فرزند دختر پیغمبر

و او را میکشند و سر او را در کوفه میگردانند پس از یکدیگر جدا شدند اهل مجلس گفتند دروغ

گوتر از این دو نفر ندیدیم هنوز اهل مجلس برنخاسته بودند که رشید هجری رسید سؤال کرد از ایشان

پس گفتند که ایشان از هم جدا شدند در اینجا چنین چنان با یکدیگر گفتند شنید گفت رحم الله میثما خدا

رحمت کند میثم را فراموش کرده از کسیکه سر او را میاورد عطای او را صد درهم زیاده از دیگران خواهند

داد آنجماعت گفتند بخدا این دروغگوتر از آن دو مرد میباشد همان جماعت گفتند بخدا قسم [illegible]

نگذشت که دیدیم میثم را که در خانه عمرو بن حریث بر دار زده بودند حبیب بن مظاهر را با حسین بن علی

علیهما السلام کشته بودند و سر او را بکوفه آورده بودند حبیب از آن هفتاد و دو نفر بود که در یاری

حسین علیه السلام در برابر کوههای آهن صبر کردند و روی بنیزه ها میرفتند و از شمشیر مجال

نگردانیدند و آنجماعت ایشان را امان میدادند و وعده اموال بایشان میدادند ایشان ابا میکردند

و میگفتند ما را چه عذر خواهد بود در نزد رسول خدا اگر فرزند او کشته شود و یکی از ما زنده باشد بلی

اینجماعت در دوستی خدا و رسول ثابت قدم بودند شربت محبت و ولایت را نوشیده بودند محبت ایشان

مثل محبت دیگران که مجرد دعوی اسم میباشد نبود و اکثر در همه اوقات مدعی محبت بسیار میباشد چون

پای امتحان در میان آمد وفاداران از اهل نابی دوستی واقعی در وقتی ظاهر میشود که اگر زهر شربت دهند بنوشد

و اگر در بلا اندازند نخروشد و صد هزار جام بلا از صاع عنا نوش کند بیت دل غمدیده شکایت

ز غم او نکند صاحب درد فغان از الم او نکند و قطب راوندی از سید الساجدین علیه السلام روایت

کرده است که با پدرم بودم در شبیکه در روز آن شب او را کشتند باصحاب خود فرمودند شب شما را دریا

ابر اسیر خود قرار دهید و بلاد متفرق شوید بیرون روید که این قوم مرا میخواهند چون مرا کشتند بشما

نمی پردازند و شما را بحل میکنم ایشان در جواب گفتند والله لایکون هذا ابداً بخدا سوگند که هرگز

نخواهد شد که دست از یاری تو بر داریم و خود را خلاص نمائیم فرمودند شما همه کشته میشوید و کسی از

شما بیرون نمیرود ایشان گفتند الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک حمد میکنیم خدا را که مخصوص نمود

ما را باینکه کشته شدن با تو فرمودند اگر چنین است سرها را بالا کنید و ببینید نظر کردند مقامات قرب و جا

نشادادن آنحضرت منازل اهل بهشت اصحاب کرام خود را

عالیات جنان را دیدند. و آنحضرت مکان ایشان را نشان میداد و میفرمود هذا منزلک یا فلان ابن فلان که شوق ملاقات سینه ها را سپر تیر و نیزه میساختند و بشمشیر میرفتند تا زود تر بمقام خود برسند از روی دوستی و تشنه شدن در راه دوست و سر نهادن ایشان و جان دادن در راه محبوب خود غایت مقصود ایشان در مقام دوستی اش گویند لو تقرضنی بالمقاریض ما ازددت الا حبک دانستند که بمقام قرب نمیرسید الا بگذشتن از مال و عیال و منظور نظر رحمت و رضوان نمیشوند الا بگذشتن از جان حیات دو روزه دست بر داشتند و زندگی جاوید را خریدند اِنَّ اللهَ اشْتَرَیٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بلکه این وفاداران چنانچه از حدیث شریف عمران مستفاد میشود جان دادن ایشان از زیاد ایمان و فرط محبت بود نه بطمع رضوان و امید حور و غلمان بلکه رضای خدا و خشنودی پیغمبر صلی الله علیه وآله میخواستند نه باغ جنان و ضجیعا بان لیس الجنة شوق معنا ولا للنار مسیلا الینا لانه لیس فی قلبنا الا الله یا بهشت ما را شوقی نیست و آتش بما راهی ندارد ما را شادی نیست مگر خشنودی خداوند و رضوان من الله اکبر کی بود که مثل ایشان قدم در عرصه محبت نهند و کجا بود کسیکه مانند ایشان ساغر محبت نوشد که بالمره از خود دست بردارد مگر نشنیده که عابس بن شبیب که یکی از آن سعادتمندان بود و چون بمیدان رفت چون شجاعتش مشهور بود ربیع بن تمیم او را شناخت گفت کسی بجنگ او نرود که من او را میشناسم شیر شیران و شجاع شجاعان است مردم ترسیدند و کسی بجنگ او نرفت مدتی ایستاد دید کسی بجنگ او نمیاید فریاد الا رجل الا رجل یا مردی نیست ابن سعد گفت سنگ باران کنید چون این را دید دست زد و زره را از بر کند و خود را از سر برداشت و با تن برهنه خود را بر چندین هزار نفر زد و خود را در میان چندین هزار نیزه و شمشیر انداخت : اخر دو شیرا گرفتند و او را از پا در آوردند راوی میگوید سر او را دیدم در دست جمعی و باهم نزاع داشتند این میگفت من او را کشتم و آن میگفت من او را کشتم تا رفتند نزد پسر سعد ملعون گفت نزاع مکنید بکشتن کسی چنین نبود که او را بکشد او را جمعی بکشتند یُدْمِی الرِّمَاحَ بِنَحْرِهِ فَکَاَنَّمَا فِی قَلْبِهِ عُودٌ مِنَ الرَّیْحَانِ وَ یَرَی السُّیُوفَ وَصَوْتَ رَفْعِ حَدِیدِهَا عُرْسًا تَجَلَّیهَا عَلَیْهِ غَوَانِی نیزه های دشمنان را بسینه میخریدند بخوبیکه گویا ریحانی بود که هدیه ایشان آورده بودند و شمشیر های مخالفان را امید بدند و بجوشانی بردند که گویا بعروسی میروند و گویا برق شمشیر ایشان شمع چراغیست که بسوی عروسی میبرد و آواز و نغمه سلاح ساز و نواز است که بجهت عروسی ایشان میزنند کوشش کردند و جان فشانی کردند تا ساغر اجل نوشیدند و در خون غلطیدند و بر زمین افتادند آه آه که ... اکباد ... و اجساد ... با لدماء و ...

اللهوف

الفاظعة الکاظة الفادحة الجائحة
ایها القوم ان الله وله الحمد
ابتلانا بمصائب جلیلة وثلمة فی
الاسلام عظیمة قتل ابو عبد الله الحسین علیه السلام وعترته
وسبی نساؤه وصبیته وداروا برأسه
فی البلدان من فوق عامل السنان
وهذه الرزیة التی لا مثلها رزیة
ایها الناس فای رجالات منکم
یسرون بعد قتله ام ای عین منکم
تحبس دمعها وتضن عن انهمالها
فلقد بکت السبع الشداد لقتله وبکت البحار بامواجها
والسموات بارکانها والارض
بارجائها والاشجار باغصانها
والحیتان ولجج البحار والملائکة المقربون
واهل السموات اجمعون
یا ایها الناس ای قلب لا ینصدع لقتله
ام ای فؤاد لا یحن الیه
ام ای سمع یسمع هذه الثلمة التی ثلمت
فی الاسلام ولا یصم ایها الناس اصبحنا
مطرودین مشردین مذودین شاسعین
عن الامصار کانا اولاد ترک وکابل
من غیر جرم اجترمناه ولا مکروه ارتکبناه
ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا
بهذا فی آبائنا الاولین ان هذا الا اختلاق
والله لو ان النبی تقدم الیهم فی قتالنا
کما تقدم الیهم فی الوصایة بنا
لما ازدادوا علی ما فعلوا بنا فانا لله وانا الیه
راجعون من مصیبة ما اعظمها
واوجعها وافجعها واکظها وافظها وامرها وافدحها
فعند الله نحتسب فیما اصابنا
وما بلغ بنا انه عزیز ذو انتقام
قال الراوی فقام صوحان بن صعصعة بن صوحان وکان زمنا فاعتذر الیه صلوات الله علیه بما عنده من زمانة رجلیه فاجابه بقبول معذرته وحسن الظن فیه وشکر له وترحم علی ابیه

خون خود غلطیدند و بر زمین افتادند آه فکم من اکبادٍ محرّقةٍ بالظماء واجسادٍ مرمّلةٍ بالدماء وکم
من کریمٍ علی السنان وشریفٍ بید ایام الحتف والهوان فوا اسفا علی تلک الافواه الیابسة من
الظماء والشباب المخضّبة من الدماء وواحرّ قلباه علی تلک الجثث العاریة والابدان
المطروحة فی الفلوات بنفسی نفوسا اوردت موارد الردی وما بردت بالماء منها کبودها
روح وجان من بفدای آن نفوس قدسیه که از ظلم ظالمان هلاک شدند و جگرهای ایشان تر
آبی خنک نکردند بنفسی رؤسٌ سامیاتٌ علی القنا کمثل بدورٍ وافقها سعودها جان ما
من بفدای آن سرهای منوّر مقدس که بر نیزها از بدن بودند مانند ماه درخشان بنفسی نحورٌ دامیاتٌ
علی الثری تأرّج جاری دمائها صعیدها روح وجان من بفدای آن گردنهای بریده خون آلوده که
بر زمین افتاده بود و خون از او جاری بود و بجهة امتزاج خونهای ایشان آنجاها خاک خوشبو و معطر گردید
مخضّبةٌ بالدم منها جباهها فیا طال لله طال سجودها که همیشه در سجود معبود بعبادت خداوند
بود آلوده بخون نمودند بنفسی جسومٌ ارکض الخیل فوقها کان لم یطل من فوقهن صعودها روح
وجان من بفدای آن جسدها که اسبهای اعدا بر آنها میتاختند و در زیر دست و پای اسبها افتاده بودند
و حال آنکه همیشه بر روی آنها جا داشتند ملائکها ما بین اخبر قائمٍ وآخر قارئٍ فرشنا ها صعیدها بعوض
جامه کفن و جامه بر ایشان پوشیده شد یکی جامه غبار خاک که بر بدن بادها بر آن بدنها پوشیده شد
و یکی جامه خون که از جراحات زخمها بر آن بدنها جامه پوشیده شد تجرّ علیها الناشرات ذیولها وحرّ
وحرّ القلا واسودها بادها بر آن بدنها دامن کشان میوزید و حرارت آفتاب ایشان بود بنفسی بناتٌ
کانت الشمس لا تری لهن وجوها ثم تدعو شهودها جان و روح من بفدای آن زنان مخدره که آفتاب
ایشان را نمی دید همیشه در پس پرده عصمت بودند پس از طپانچه ظالمان و چوب مخالف صورتهای ایشان خون آلود
گردید لهن مقالیة السیاط مقانع واما قیود القوم فهی عقودها آه آه از بی دشمنان که بر سر ایشان
ایشان میزدند بجای مقنعه ایشان بود و بند و زنجیر که بگردن و دست و پای ایشان کرده بودند بمنزله قلاده
و دست بند ایشان بود فمن مبلغ بنت النبی بناتها تسبی ثم تلحی جدودها کیست که خبر کند
دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را که دختران او را اسیر کردند و جد ایشان را ناسزا گفتند تجاذب اعداها
الستور وتواسر برفع من ظالمیها خدودها کجا است فاطمه علیها السلام تا ببیند که دختران او را دشمنان چادر
و مقنعه از سر ایشان میکشند و ایشان چنین میمانند که دل دشمنان بر ایشان میسوزد وان بینها الیتیم
حنانةً علی وجهها نور الامام وجودها کیست که خبر بدهد دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله که دختر اهل ایشان

کتاب قال علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن الطاوس

براى ان مرزبانی کردند و بر روی خاک خابگاه ایشان قرار دادند وَرُؤُسُهُمْ فَوْقَ الرِّماحِ مُشالَةٌ
بِأَيْدي بَني حَرْبٍ تَميدُها و سرهای ایشان بر نیزهای اولاد حرب بنی امیه میباشند وَأَيْنَما
السَّجّادُ يُقْتادُ صاغِراً حَقيراً أسيراً الخَيْنَةُ قُيُودُها وفرزندان او سید الساجدین علیهم السلم
در بند کرده بحقارت میکشند و بدنش را مجروح کردند اگر چه اشقیا نمدان دست از جا برداشتند
لکن بملک جاودان رسیدند و سعادت دوجهان را دریافتند و بعشرت خانه قدس شتافتند و خود را
داخل حزب الله و جند الله و انصار الله نمودند و محسود و مغبوط همه شهیدان شدند و تا قیامت باقی
آنتم و أحبهم مؤمنان گردیدند وَذلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ اما گمان نکنی که هر کس پا در
این میدان تواند گذارد یا دم از این معنی تواند زد مدعی این معنی بسیار اما جز خبر دعوی کاذب شاهد
بر آن نیست کسانیکه در جست و جوی این حدیث بگفت گوئی قانع شوند بر ساحل این بحر خشک لب
خواهند بود و چه بسیار بودند همراهان مسالک محبت که بعد از استشمام رائحه بلا که از لوازم محبت
و ولا میباشد لِيَميزَ اللهُ الخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ هر یک بعذر بیوفائی پیش گرفته از یمین و یسار متفرق
شدند چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم از آنحضرت روایت کرده که چون در معرض امتحان بر
آمدند کسانیکه با آنحضرت بودند آنحضرت با لشکر خود فرمودند بیعت را از شما برداشتم شما بقبائل خود
و وطن خویش برگردید زیرا اگر شما تاب مقاومت با این گروه بسیار ندارید و ایشان را مقصودی بغیر از
من نیست فَدَعوني وَالقَوْمَ فَإِنَّ اللهَ يُعينُني وَلا يُخَلّيني مِنْ حُسْنِ نَظَرِهِ كَعادَتِهِ في أَسْلافِنا
الطَّيِّبينَ ای اصحاب من ایشان مرا میخواهند شما این قوم بگذارید که خدا مرا یاری خواهد نمود
و مرا از رحمت خود محروم نخواهد کرد چنانچه همیشه اجداد مرا یاری میکرد پس عسکر آنحضرت
از او جدا شدند و متفرق گردیدند اقربا و خویشان و نزدیکان او دست از او بر نداشتند
و گفتند ما دست از تو بر نداریم حزن تو حزن ما است و مصیبت تو مصیبت ما است ما بخدا نزدیک
بجوئیم بودن در نزد شما و رستگاری حضرت فرمود اگر با خود قرار دهید آنچه را من با خود قرار دادم پس بدانید
خداوند جلیل منازل عالیه بخشد بر بنده که از خود بجهت متحمل شدن ناملائمات و مکاره اگر چه
پدران و بزرگان من که من از اخوان ایشانم مخصوص فرموده از کرامات خود و منزلت بما عطا فرموده که
متحمل شدن مکروهات بر ما سهل و آسان میباشد لکن از امامت او ذکراهت میباشد وَاعْلَمُوا أَنَّ
الدُّنْيا حُلْوُها وَمُرُّها حُلُمٌ وَالانْتِباهُ فِي الآخِرَةِ و بدانید که تلخ و شیرین دنیا بمنزله خوابست و بیداری
در آخرت و گویا این حدیث است که از کتاب نور العیون نقل شده از سکینه دختر امام حسین علیه السلم

علیه السلام که گفت شبی ماهتابی بود در میان خیمه بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس
انکه مبادا که مطلع شوند خواهران و سایر زنانی که مطلع نیستند هیچ نگفتم پس از خیمه بیرون امدم
و دلم گواهی جز بهبود نداد و در راه پا بر دامن خود میزدم و میافتادم و برمیخواستم چون بیرون رفتم
دیدم پدرم نشسته و اصحابش در دور او میباشند پس شنیدم که پدرم میگفت با ایشان
که شما امدید با من چه اینکه چنان میدانستید که من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده اند
بدل و زبان حال میدانید که شیطان بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده اند الان
لم یکن لهم مقصد سوی قتلی وقتل من یجاهد بین یدی وسبی حریمی بعد سلبهم حال بدانید
که ایشانرا مقصد نیست مگر کشتن من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن ایشان و من میترسم
که شما ندانید یا دانید و شرم کنید و مکر و خدعه در نزد ما اهلبیت حرامست پس هر کس کاره باشد
در یاری ما برگردد و این شب تیره را که شب پرده ایست و کسی بکسی نیست و کسیکه بما یاری کند بجای
خود با ما خواهد بود و در درجات عالیه جنان و بتحقیق که جد بزرگوارم خبر داد که ولدی الحسین
یُقتَل بطف کربلا غریباً وحیداً عطشاناً فمن نصره فقد نصرنی ونصر ولده القائم فرزندم حسین
در بیابان کربلا کشته خواهد شد غریب و بیکس و تشنه پس کسیکه او را یاری کند بتحقیق یاری کرده
مرا و فرزندش قائم منتظر را یاری کرده و اگر کسی بزبانش ما را یاری کند در حزب ما خواهد بود در قیامت
سکینه خاتون میگوید والله ما اتم کلامه الا وتفرق القوم من عشرة وعشرین بجز اندکی که
هنوز کلام انحضرت تمام نشده که جماعتی از بیوفایان که بطمع [illegible] بسته بودند هر دو سه راهی داشتند
طریق بیوفائی پیش گرفتند و در وادی ضلالت منسلک شدند [illegible] شدند و [illegible]
شدند و کسی [illegible] نماند مگر گروهی قلیل که زیاده از هفتاد و کمتر از هشتاد
بودند پدر بزرگوارم [illegible] در حزن و اندوه بود چون نظر پدرم که بر در [illegible]
گریه کردم [illegible] را حفظ کردم و رو باسمان کردم اللهم انهم خذلونا فاخذلهم خدایا ایشان مرا یاری
نکردند تو ایشانرا یاری مکن [illegible] و دعای ایشانرا اجابت منما و زمین را زیر پای ایشان [illegible] فقر
[illegible] مسلط کن [illegible] نصب کردن سکینه میگوید که [illegible]
[illegible] هم گفتم [illegible]
[illegible] حسین [illegible] ناصره [illegible] گفت [illegible]
[illegible] کنند [illegible]

جمع شدند شروع بگریه کردند و صدای گریه از خیمه بلند شد چون پدرم صدای گریه زنان را شنید بر
خواست و بسوی خیمه آمد پا در دامن زنان و اشک از دیده ریزان چون بخیمه آمد گفت این صدای گریه
چیست عمه‌ام پیش آمد گفت ای برادر و مادر ای بدینه برگردان فرمود چگونه میتوان با اینکه رو باد شمنان اجل
ذکّرهم محل جدک و ابیک و جدتک و امک و اخیک یعنی بیاد آور محل جد و پدر و مادر و جده و برادر خود را بیان کن
شاید برانگیخته شوند فرمود ذکّرتهم فلم یذکروا و وعظتهم فلم یتعظوا و لم یسمعوا قولی گفتم یاد شان
کردم و نکردند و موعظه کردم پند نپذیرفتند و گوش بسخن من ندادند و ایشان جز کشتن من چیزی در
نظر ندارند و لا بدّ ان یرونی علی الثری جدیلا آه آه که چاره چیست حرا مکو انکه برخاک افتاده
بر بینی و لیکن شما را امیکنم بتقوی و صبر و اینکه جد شما خبر داده و خلف نمیشود وعده او و شما را بکسی
میسپارم که هرگاه پرده کسی را بدرد کسی او را نمیتواند پوشید و در روایت شیخ مفید رضی الله عنه و سید بن
طاوس چون شب نزدیک شد آنحضرت اصحاب کرام خود را جمع فرمود سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام
فرمودند که من بیمار بودم لکن خود را نزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم که آن دردمانده وادی بلا
و سرور اهل ابتلاء با اصحاب خود چگونه سلوک مینماید پس شنیدم که پدر بزرگوارم افتتاح سخن بحمد
و ثنای ملک معبود فرمود و طریق شکر کبریا بحق و ادا بجا آورد فرمود اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی
و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابرّ و اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا یعنی بدرستیکه من نمیدانم
بهتر و با وفاتر از اصحاب خود نمیدانم پس شما را خدا جزای خیر دهاد و آگاه باشید که یکروز دیگر بیش
از عمر ما نمانده من همه شما را مرخص کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم بر شما حرجی نمیباشد
اینک ظلمت شب عالم را گرفته او را غنیمت دانسته و سر به بطرفی شوید و لیأخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل
بیتی و تفرقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فانهم لا یریدون غیری و هر یک از شماها
یکی از اهل بیت مرا بگیرید و در این ظلمت بروید و مرا با این گروه ستمکار که ایشان بجز
بجهت کشتن من جمع شده اند غیر مرا نخواهند پس برادران و فرزندان و برادرزادگانش و اولاد عبدالله
جعفر که خواهرزاده آنحضرت بودند زبان معذرت گشودند جناب عباس علیه السلام بسخن در آمده و دیگران
متابعت او کردند عرض کردند لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابدا دست از یاری تو
برداریم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز نخواهد که بعد از تو زنده باشیم و زندگی دنیا بی تو بکار نیاید
پس آنحضرت فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا انتم فقد اذنت لکم ای اولاد
عقیل شهادت مسلم شما را بس است من شما را اذن دادم که شما بروید پس ایشان جواب گفتند

گفتند و بروایتی زیاده بر این عبدالله بن مسلم در جواب گفت یا امام چه گویند که ما بزرگ و آقای خود را
و بنی عم خود را که بهترین بنی اعمامند واگذاریم و تیری با ایشان نینداختیم و شمشیر و نیزه بکار نبردیم تا دانیم
ایشان را چه بر سر آمد بخدا هرگز چنین نکنیم ولکن جان خود را و مال و عیال خود را بفدای تو خواهیم
کرد تا هر چه بر سر تو آید بر سر ما نیز آید قبّح الله العیش بعدک پس مسلم بن عوسجه برخواست گفت أنحن
نخلّی عنک و ننصرف عنک وقد أحاط بک هذا العدو آیا دست از تو برداریم و برویم و تو را در میان
این گروه خونخوار بگذاریم نه بخدا قسم هرگز خدا مرا این حال نه بیند بخدا قسم دست بر نمیدارم تا نیزه
خود را در سینه دشمنان فرو برم و تا قائمه شمشیر در دست منست با دشمنان تو جنگ میکنم و اگر
سلاحی نباشد هر آینه بخدا قسم با سنگ صحرا با ایشان جهاد خواهم کرد تا خداوند جلیل داند که حفظ غیب
پیغمبر او را کردیم و از تو جدا نمیشویم تا جان خود را در برابر تو فدا کنیم پس سعید بن عبدالله حنفی برخواست
و گفت هرگز از تو جدا نمیشویم و تو را نمیگذاریم تا خدا داند که وصیت پیغمبر را در حق تو نگاه داشته ایم
والله لو علمت أنی أقتل ثم أحیی ثم أحرق ثم أذری یفعل بی سبعین مرة ما فارقتک اگر بدانم
کشته میشوم و زنده میشوم پس مرا میسوزانند و خاکستر مرا بر باد میدهند هفتاد مرتبه از تو جدا نمیشوم
فکیف و إنما هی قتلة واحدة چگونه دست بر میدارم و حال آنکه یک کشتن است و بعد از آن سعادت
ابدی که منقضی نمیشود پس زهیر بن قین برخواست و گفت اگر دنیا همیشه از برای ما باقی باشد کشتن در راه
تو را بر بقای آن اختیار میکنیم چگونه دست از تو برداریم و حال آنکه زندگی دار فانی چند روزی بیش
نیست والله یا ابن رسول الله إنی لوددت أنی قتلت ثم نشرت ألف مرة وأن الله یدفع بذلک القتل
عنک و عن هؤلاء الفتیة من إخوتک و أهل بیتک بخدا قسم که دوست میدارم که من کشته شوم و زنده
شوم باز کشته شوم و زنده شوم تا هزار بار و خدا دفع نماید بآن کشته شدن من از تو و اهلبیت تو
ظاهر تا ... پس بریر بن خضیر همدانی برخواست گفت یابن رسول الله خدا بر ما منت نهاده که در پیش
روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوار تو در قیامت شفیع ما باشد و بالجمله هر یک
از اصحاب مانند این سخنان ادا نمودند و دست از جان شستند و بروایت ابن طاوس بمحمد بن بشیر حضرمی خبر
رسید که پسر او را در یکی از سرحدهای روم اسیر کرده اند اظهار رضا کرد و لکن گفت نمیخواستم که او
اسیر گردد و من زنده باشم سید الشهدا علیه السلام این را شنید او را فرمود که خدا تو را رحمت کند بیعت خود را
از گردن تو برداشتم برو و فرزند خود را خلاص کن [illegible] کفار او را رها نمایند [illegible]
السباع حیّاً إن فارقتک درندها در زندگی مرا پاره پاره کنند اگر دست از تو بردارم

جامه فهمیده باو دادند که هزار دینار ارزش داشت فرمود که بپوش خود بده که برادر خود را با آنها کفن
نماید و بهفت روایت نشستند سلمان و فوت ایمان و یقین استعداد نمودند از اکراه همه عالمیان ممتاز بودند
مشاهده فرمود منازل ایشان را با ایشان نشان داد شوق و ذوق ایشان بنوشیدن باده شهادت از
جام سعادت زیاد گردید و بروایت شیخ مفید از سید الساجدین علیه السلام مرویست که حضرت
در آن شب امر فرمود که خیمه های حرم محترم را نزدیک یکدیگر زدند و طنابهای آنها را بیکدیگر بردند
بردند تا راه تردد مسدود گردد و بدور آنها خندق حفر نمودند تا از هیزم پر کنند و امر فرمود
فرزند مظلومش علی اکبر را که با جمعی رفته مشکی چند آب بیاورند و آن امام با بیست سوار
و بیست پیاده رفتند و با نهایت خوف مشکی چند آب آوردند حضرت فرمود که از این آبها شاید که
این آخر توشه شما است غسل کنید و جامه های خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود و آه چه گویم از
جامه هائیکه پوشیده بودند و بجای کفن خود اختیار کرده بودند در روز عاشورا با اینکه از چوب نی
و شمشیر و ناوک تیر پاره پاره شده بود و بخون و خاک آغشته شده بود آنها را از آن شهیدان [illegible]
کردند و از بدن پاره پاره ایشان کندند و آن ابدان لطیفه و اجساد شریفه را عریان و برهنه بر
روی خاک انداختند تا از شدت حرارت آفتاب پژمرده گردیدند بابی الجسوم العاریات علی الثری
ما سترها الا مثار غبار تیره و مادرم بفدای آن بدنهای برهنه باد که [illegible] افتاده بودند و چیزی
نبود آنها را الا غبار و خاک بابی الجسوم الضاحیات ضحیة ما کفنها الا الوحوش [illegible]
و مادرم بفدای آن بدنهای شریفه که آنها را ضایع گذارده بودند و انیسی نبود ایشان را مگر حشرات
صحرا و در آن شب اصحاب آنحضرت هریک در خیمه خود مشغول عبادت بودند و صدای عبادت ایشان از
از لشکر سعادت اثر ایشان بلند بود مثل صدای مگس عسل که در میان لشکر مخالف منتشر شد که
با اینگروه چگونه جنگ کنیم و بروایت ابن طاوس سی و دو نفر از لشکر مخالف ملتفت شده ملحق شدند
و سعادت ملازمت اختیار کردند و آنحضرت در خیمه خود رفته مشغول نماز و عبادت گردید گاهی
در رکوع و سجود گاهی در مناجات معبود گاهی در تضرع و دعا و گاهی در تلاوت و گاهی مشغول در تهیه
اسباب حرب بود و گاهی در غم و زاری [illegible] اهلبیت آنحضرت و فرزندان و دختران آنحضرت
از اضطراب و تشویش [illegible] که هر غریبی مظلومی آقای خود [illegible] گاهی در فکر
اسیری در لشکر خود بودند والله شب ایشان [illegible] لا [illegible]
[illegible] آل رسول الله [illegible]

وجلالت منخسف و بی نور شد لا اشرقت شمس یوم صار فی غده شموس آل رسول الله فی کسف
خدا روشنی ندهد آفتاب روزی را که در صبح آن آفتابهای فلک رفعت و جلالت از ضربت شمشیر
مخالفان بر زمین افتاده منکسف و بی نور گردید سید الساجدین علیه السلام میفرماید در آن شب مریض
بودم مشغول بود عمه ام زینب خاتون به پرستاری من مشغول بود پدرم در خیمه دیگر بود و نزد
آنحضرت بود غلامی از آزاد کردهای ابوذر و آنحضرت شمشیر خود را در دست داشت و او را اصلاح
مینمود و در مقام یاس و تنها ماندن از بنای غدار و لقای شوق پرور دوست این اشعار را میخواند
یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب و طالب قتیل والدهر لا یقنع
بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل یعنی ای روزگار اف باد بر تو
که هرگز وفا نکردی بهیچ دوست و یار چه بسا صاحب و یار در هر شهر و دیار که کشته او و تو از هیچکس بدل
راضی نشدی و باز گشت همه بسوی خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی لابد است سلوک طریقی که من
آن را سلوک مینمایم و آن را دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار نمود تا یافتم مراد آن بزرگوار را یافتم که یقین کرده
بمرگ خود و از زندگانی دنیا مأیوس شد پس گریه بر من زور آور شد و گلویم را گرفت و لکن خود را
نگاه داری میکردم که مبادا زنان و دختران بی تابی کنند و لکن دانستم که بلا نازل شد اما عمه ام زینب
خاتون این را شنید و چون زنان از جزع و ضعف دل می باشند بی تاب شد و برجست با پای برهنه از
اضطراب جامه بر زمین میکشید تا بخیمه امام مظلوم سید شهیدان برآورد و گفت واثکلاه لیت
الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمة وابی علی واخی الحسن یا خلیفة الماضین وثمال الباقین
برادر کاش مرده بودم و این حالت را از تو نمیدیدم پدر و مادر و برادرم از دنیا رفتند ای یادگار رفتگان
و پشت و پناه بازماندگان آنحضرت نظری باو کرد و دیدهای حق بینش پر از اشک شد و گفت یا اخته
لا یذهبن حلمک الشیطان ای خواهر مهربان خرسند و بردبار باش که شیطان ترا خود نمیدواند تو را
از حصار حلم و صبر بیرون کند و در وادی جزع و اضطراب اندازد ای خواهر لو ترک القطا لنام اگر مرا
میگذاشتند خود را بمهلکه نمی افکندم زینب خاتون گفت افتغصب نفسک اغتصابا فذلک اقرح لقلبی
واشد علی نفسی ای برادر بتعدی یابی بلا مبتلا شده و راه چاره از تو منقطع شده و بضرب ... تیز
ناکسان مرگ را باید بنوشی این بر من سختتر و دلم را بیشتر مجروح میکند پس لطمه بر روی خود زد
و مقنعه از سر کشید و جامه صبر را چاک زد و بیهوش بر زمین افتاد آنحضرت بر سر بالین او آمد ...
آب بر روی خواهر پاشید تا بهوش آمد و گفت یا اختاه اتقی الله وتعزی بعزاء الله واعلمی ان اهل

الارض يموتون واهل السماء لا يبقون الجواهر يعني سپس از خدا بترس و بقضاى خدا راضى شو بلاء
همه اهل زمين شربت ناگوار مرگ را مينوشند و اهل آسمانها باقى نميمانند و بجز ذات مقدس الهى
همه چيز در معرض زوال و فنا است پدر و مادر و برادر همه از من بهتر بودند و شهيد شدند و
رسول اكرم اشرف خلايق بود از دنيا رفت و او را بسيار نوازش و موعظه فرمود و تسلى داد پس فرمود
الجواهر نور القمر ميدهم كه چون مرا كشتند صورت خود را مخراش و جامه چاك مكن و واويلا و واثبورا
مگو از اين قبيل وعظ فرمود پس او را آورد و نزد من نشانيد و رفت بسوى اصحاب با ايشان امرى
چند كرد و رفت در جاى خود و بعضى از اخبار مستفاد ميشود كه آنجناب در آن شب چشمهاى مباركش
بخواب نرفت و پيوسته مشغول بتضرع و دعا و نماز و استغفار و عبادت خداوند جبار بود و هم چنين
اصحاب آنجناب بخواب نرفتند گاهى مظلومى آنحضرت و اهل بيت آنحضرت را بياد ميآوردند و راه چاره را نميديدند
ميناليدند در غم و اندوه بودند و گاهى شوق لقاى پروردگار و شوق مقامات سبيل ابرار بنظر ميآمد
و آرام مينشستند بلى در وقت سحر آن سركرده سالكان طريق حق يعنى لحظه بخواب رفت باز از
خواب بيدار شد فرمود الجواهر ميدانيد كه در خواب الحال چه ديدم گفتند يا ابن رسول الله آنچه در خواب
ديدى بيان فرما فرمود رأيتُ كأنّ كلاباً قد شدّت على لتنهشني در خواب ديدم كه سگان و ددى
چند بر من حمله كردند كه مرا پاره پاره كنند فيها كلبٌ ابقع رأيته اشدها على و در ميان آنها
سگ ابلقى بود كه از همه شديدتر بود بر من گمان ميكنم كه آنكس كه متصدى قتل من شود از اين قوم اكثر
شهيد ميكند پيس باشد و بعد از آن ديدم جد بزرگوارم رسول مختار را با فوجى از ارواح مقدسه نزد
من آمدند و جد بزرگوارم فرمود يا بنىّ انت شهيد آل محمد وقد استبشر بك اهل السموات واهل
الصفيح الاعلى فليكن افطارك عندى الليلة عجّل ولا تؤخّر يعنى فرزند تو امروز من شهيد
آل محمدى اهل آسمانها و متوطنان عالم بالا بشارت بآمدن روح مقدس تو داده و هم منتظر تو ميباشند
بتعجيل تمام افطار امشب را بنزد ما باشى و بتاخير مينداز تا خلاص شوى و از عطش و تشنگى وارهى و
ديدم اينك ملكى شيشه سبزى با خود آورده تا خون ترا از نوك سنان و شمشير مخالفان بر زمين نريزد
ضبط نمايد و علما عبرنا بهشت خوابيدن وقد انقضى الامر واقترب الرحيل من هذه الدنيا لا شك
فى ذلك و كار من بانجام رسيده و زمان كوچ از عالم فانى نزديك شده و شكى در اين نيست چون
آنجناب را اصحاب آنحضرت شنيدند نميدانم چه بر ايشان روى داد و چه حال بر ايشان وارد گرديد
اذا دا الليلة الحشر لا بل ليل عاشور انفخة الصور لا بل نفث مصدور ايا ابن شبيب شب ملست

قیامتست که آشوب و عزا برپا است و این ظلمة ... است شب قیامت نیست بلکه شب عاشوراء است
که در روزش بدنهای مقربان بارگاه احدیت بسر میکنند و لشکر آسمان و زمین را از یاد مبادرند و خبر
فاطمه علیها السلام را برهنه پنهان ... این نفخ صور اسرافیل است که زلزله در عالم امکان و شورش در کون
فکان انداخته نفخ صور نیست بلکه ناله غریبان کربلا و واهمهای اسیران دین و عزا است که آسمان و زمین
متزلزل و عالمیان را مضطرب نموده لیل به خسفت بدر الهدی اسفا واصبح الدین فیه کاسف النور
امشب شبیست که بدر فلک هدایت منخسف و بی نور گشته و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله تار و بی نور
گردیده یوم به ذهبت ابناء ... للبتول ما بین مقتول و ماسور امشب شبی است که دیروز
اولاد فاطمه علیها السلام را بند و قسمت کردند بعضی را طعمه شمشیر آبدار و بعضی را مثل کنیزان اسیر
کرده شتر سوار نمودند فای دمع علیهم غیر منهمل وای قلب علیهم غیر منفطر ... کدام بند
است که برایشان نمیگرید کدام دلست که از این غم نشکافد یا وقعة الطف خلدت القلوب اسی
کانما کل یوم یوم عاشور ای واقعه کربلا چنان دردها داغی گذاشتی که گویا همه ایام را مصیبت
و زمان محنت قرار دادی یا وقعة الطف هل ابقیت ای فتی ارقعته هن تعفیر و تعقیر
ای واقعه کربلا نامیدانی که چگونه عالی مقلتی را پاره پاره و بخاک و خون آغشته نمودی هذا الحسین
قتیلا و هو مصرع یبکی له کل تهلیل و تکبیر اینک بجانب قلب رسول و جگر گوشه بتول ست که او را از من
انداختند که هر یک ... از تکبیر و تهلیل بر و
میگویند انا لله ... و انا الیه راجعون

مجلس پنجم در شهادت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اتانا من رحمته کفلین و انعم علینا من نعمته ... والصلوة والسلام علی
کاشف اسرار العالمین المقصود بایجاد الثقلین المخصوص بمقام قاب قوسین محمد سید
الکونین و شفیع المطاع فی الدارین و علی اهل بیته المصطفین و اوصیائه المجتبین و لا سیما قرة
عینیه و ثمرة فؤاده الشهید المقتول المقطوع الودجین المجروح الوریدین المعفر الخدین المخضب
الجبینین المفروع بالشفتین المقطوع الکفین ... الغریب ... المبعد عن حرم جده الظامی
لدی النهرین ابن الاذن و العین و الفضل ابن الذهبین والکواکب ... الخارج
من البحرین مولینا ابی عبد الله الحسین علیه السلام و لعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه لعنة مستمرة ما اسعفت
النیرین کوکبین و ما استقام نظام العالمین و بعد فقد قال الله سبحانه فی کتابه العزیز یا ایها

مجلس پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فقد ...

الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به
و یغفر لکم والله غفور رحیم ای گروه مؤمنان که ایمان آورده اید تقوی و پرهیزکاری اختیار
پیشه نمائید و ایمان آورید برسول او که عطا میفرماید بشما خدا دو نصیب از رحمت خود و قرار دهد
بجهت شما نوری که بآن راه راست یابید در ظلمات و بیامرزد شما را و خدا آمرزنده و رحم کننده است
بدانکه کفل حظ و فرو نصیب اعظم را گویند و مراد از این دو نصیب بزرگ از رحمت نعمت دنیا
و آخرت میتواند بود و خلاص از نیران و دخول در دار جنان نیز مراد میتواند بود چنانکه بعضی از
مفسرین تفسیر کرده اند و علی بن ابرهیم و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت کفلین
از رحمت را بحسنین علیهما السلام تفسیر کرده اند و نوری که بآن در ظلمات بجهت یافتن راه بجنان قرار
داده بائمه علیهم السلام تفسیر فرموده اند و در روایت دیگر نور را بعلی علیه السلام تفسیر کرده اند زیرا که
ایشانند انوار مقدسه الهی که عالم را بنور وجود خود روشن کردند و طریق نجات را از طرق ضلالت
و شبهات امتیاز دادند و طریق معرفت را واضح و شیوه بندگی و خدا پرستی را هویدا و لایح
فرمودند هر کس چراغ معرفتی روشن کرد از مشاعل معارف ایشان روشن کرده و هر کس لوای بندگی
افراشت از بنا آنان افراشت سفینهای نجات بود ایشانند شموس فلک خلافت و بدور شما هداد و نجوم
شبستان رسالت و مراکز دائره امامت و مصباح فلاح امت و ایشانند لجج غامره و تیار مواج فاطمه
سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان و باسط علم و ایمان ایشانند مصابیح انوار و مفاتیح اسرار و معادن
حکمت و مساکن برکت و منازل تقوی و محامل ملک احبار الدهر و نوامیس العصر اعلام العباد و منار البلاد
و مصابیح الظلام و مفاتیح الکلام و دعائم الاسلام هنگ دریای معرفت الهی و افضل مراقب کالهی اسلوب
فنون و جواهر معادن حروف ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت در حدیث طویلی که میفرماید نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اهتدی بنا
و من لم یکن منا فلیس من الاسلام فی شیء مائیم نور روشنی دهنده بجهت کسیکه پیروی نماید ما را
و راه نماینده از برای کسیکه هدایت یابد بما و کسیکه از ما نیست نصیبی از اسلام در او نیست بنا
فتح الله و بنا یختم و بنا اطعمکم و بنا عشب الارض و بنا یمسک السموات و الارض ان تزولا
و بنا ینزل الغیث من السماء بما ابتدا کرد خدا و بما ختم مینماید و بواسطه ما گیاه از زمین میروید و
برکت ما آسمان و زمین را نگاه میدارد و بجهت ما باران از آسمان میریزاند و بواسطه ما شما را در دنیا

ذکر قلیلی از مرتبه محمد صلی الله علیه و آله و اولاد و ائمه طاهرین

در بابها از غرق نگاه میدارد و در صحراها از زمین فرو رفتن باز میدارد و بروشنی ما منتفع میشوند
شما را در حیوة و مرگ شما در قبرهای شما و در نزد برخواستن از قبر و نزد صراط و میزان و در وقت داخل
شدن در بهشت مثلنا فی کتاب الله مثل المشکوة والمشکوة فی القندیل نور علی نور مائیم که
خدا ما را در قرآن تشبیه کرده بچراغ بسیار نور دهنده که در قندیلی بوده باشد بسیار روشنی دهنده
فالمصباح محمد و نور علی نور علی و فاطمة یهدی الله لنوره من یشاء یهدی الله لولایتنا من
یشاء هر که را خدا هدایت میفرماید بنور ولایت ما و کسیکه ما او را دوست داریم سزاوار است که خدا او را
مبعوث نماید با روی نورانی فنحن النجباء ونحن النقباء ونحن النور والضیاء و در اینمعنی آیات بسیار
وارد شده است در تفسیر آیه کریمه الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات که ظلمات را تفسیر بولایت ائمه جور و نور
بولایت ائمه دین تفسیر کرده اند و کلینی از ابی خالد کابلی روایت کرده که از حضرت باقر علیه السلام پرسید
از تفسیر این آیه فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا حضرت فرمودند ای ابوخالد بخدا قسم نوری
که خدا امر فرموده بایمان آوردن باو ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله اند تا روز قیامت ایشانند بخدا قسم
نوری که نازل شده ایشانند بخدا قسم نور الله فی السموات والارض والله یا اباخالد لنور الامام فی
قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار و بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین روشن تر
میباشد از آفتاب تابان در روز و بخدا قسم ایشان نورانی میکنند دلهای مؤمنین را و محجوب مینماید
نور ایشان را از هر که میخواهد بدانکه اطلاق نور بر انوار مقدسه من جانب الحق میباشد چنانچه از این
حدیث و کثیری از اخبار ظاهر میشود و ذکر آنها موجب تطویل است زیرا که ایشانند انوار مقدسه الهی که مستور
بجلابیب ابدان شده اند و شعاع انوار ایشان در دلهای مؤمنین تابیده و اگر حجاب برداشته شود خلایق
متحیر شوند از نور ایشان چنانکه ملائکه متحیر شدند از ابتدای امر چنانکه شیخ صدوق علیه الرحمه در اکمال
الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا نقل کرده بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت
از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده که آنحضرت فرمودند که خدا خلق نکرده خلقی را افضل از من و گرامی تر از من حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند که پرسیدم از آنحضرت که تو افضلی یا جبرئیل فرمودند یا علی خدا پیغمبران را بر ملائکه مقربین تفضیل
داده و مرا بر همه انبیا تفضیل داده و این فضیلت زیادتی بعد از من تو راست و ائمه بعد از تو راست
وان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا و بدرستیکه ملائکه خدام ما و دوستان ما میباشند یا علی

حاملان عرش و ملائکه که در اطراف آن میباشند استغفار میکنند بجهة کسانی که ولایت ما را قبول کردند یا علی اگر ما نبودیم هر آینه خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشد آسمان و زمین و خلق نمیشد بهشت و آتش پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما سبقت گرفتیم ایشان را بمعرفت الهی و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید و تحمید الهی چون ملائکه ارواح ما را یک نور دیدند امر ما را عظیم شمردند پس تسبیح کردیم خدا را تا ملائکه بدانند که ما مخلوق میباشیم و خدا منزه است از صفات ما پس ایشان نیز تسبیح کردند خدا را پس ملائکه عظمت شان ما را دیدند ما تهلیل کردیم معبود خود را تا ملائکه بدانند که ما بنده و مخلوق خدائیم و خدائیکه سزاوار پرستش باشد نیست بجز او پس ایشان نیز اقرار کردند بیگانگی خدا پس چون بزرگی محل ما را دیدند ما مشغول شدیم بتکبیر و تا بدانند که محل او و شان او بزرگتر از آنست که محل کسی بآن تواند رسید پس چون مشاهده کردند آنچه را خدا بما انعام کرده از وجوب طاعت ما حمد کردیم خدا را تا بدانند آنچه سزاوار است خدا را از ما از حمد بر نعمتهای عظیم او پس ایشان نیز حمد کردند پس بواسطه ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او پس چون آدم را خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که سجده کنند آدم را بجهة تعظیم ما پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و چون بمعراج رفتم چون باسمان رسیدم جبرئیل ع اذان و اقامه گفت و بمن گفت پیش بایست که توئی مقتدا گفتم آیا بر تو مقدم شوم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبران خود را بر ملائکه زیادتی داده و ترا بر همه انبیا پس مقدم شدم و نماز کردم و لا فخر و فخری نیست مرا پس چون بحجب نور رسیدم جبرئیل ع ایستاد گفت پیش برو گفتم آیا در چنین موضعی از من جدا میشوی گفت این منتهای قرب منست اگر از اینجا تجاوز کنم پرهایم سوخته شود پس فرو بردند مرا در نور آنقدر که خدا میخواست پس ندائی آمد که یا محمد من عرض کردم لبیک یا ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت ندا آمد که توئی بندهٔ ما و منم پروردگار تو مرا پرستش کن و بر من توکل کن بدرستیکه توئی نور بر بندگان من و رسول من و حجت من بجهة تو و تابعان تو خلق کردم بهشت و بجهة مخالفان تو خلق کردم آتش را و بجهة اوصیای تو قرار دادم کرامت خود را و بجهة شیعیان ایشان لازم کردم ثواب خود را من عرض کردم خداوندا اوصیای من کیانند ندا آمد که یا محمد اوصیاءک المکتوبون علی ساق العرش و اوصیای تو آنکسانی میباشند که اسامی ایشان بر ساق عرش مکتوب شده پس نظر کردم بر ساق عرش دوازده نور دیدم و در هر نوری بخط سبز اسم وصیی از اوصیای من در آن نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام بود و آخر ایشان مهدی علیه السلام من عرض کردم پروردگارا اینانند اوصیای من ندا آمد اینانند اولیای من و اصفیای من

من و حجتهای من بعد از تو بر خلق من و ایشان اند اوصیا و خلفای تو اند بعد از تو بعزت و جلالم که بایشان ظاهر
میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمهٔ خود را و باخر ایشان پاک میکنم زمین را از دشمنان خود موافق گوید
کباز این حدیث و غیر آن دانسته میشود که ایشان نور واقعی میباشند که بلباس و بصورت ملبس میباشند
و ممکنست که مراد از اینکه حق تعالی فرمود وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ باعتبار این باشد که ایشان هادیان
راه نجات و دلیلان طریق خدا بسوی اند هم چنانکه بنور ظاهر بخلاص میشوند هم چنین بدلالت ایشان
از ظلمات واقعی معرفت و اشناخت او بیانات ایشان شناخت و هر کس راه بسوی بندگی خدا یافت از اقوال
و افعال ایشان یافت چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه در توحید بسند خود روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود در حدیثی نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَالدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ بِنَا عُرِفَ اللهُ وَبِنَا عُبِدَ اللهُ نَحْنُ الْأَدِلَّاءُ
عَلَى اللهِ وَلَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللهُ مائیم عمل کنندگان بامر خدا مائیم خوانندگان خلق خدا بسوی او بما شناخته شد خدا
و بواسطهٔ ما پرستش او کردند مائیم راه نمایان بسوی خدا و اگر ما نبودیم کسی پرستش نمیکرد خدا را چنانچه
از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود هر کس در عالم که راهی بسوی معرفت الهی برد بواسطهٔ ایشان برد چنانچه
شیخ صدوق از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که خدا
من و علی و فاطمه و حسنین و ائمه علیهم السلام را از نور خود خلق کرد پس شیعیان ما را از نور ما خلق کرد پس ما
تسبیح خدا کردیم پس ایشان نیز تسبیح خدا کردند پس ما تقدیس کردیم خدا را پس ایشان نیز کردند خدا را پس ما
تهلیل و تمجید کردیم پس ایشان تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او کردیم و ایشان نیز کردند
پس خلق فرمود آسمانها و زمینها و ملائکه را پس ملائکه صد سال مکث کردند و نمیشناختند تسبیح و تقدیس
و تمجید را پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما گفتند تسبیح ما خدا را پس ملائکه بجهة تسبیح ما تسبیح کردند
و ما تقدیس و تمجید کردیم و شیعیان ما تقدیس و تمجید کردند پس ملائکه نیز تقدیس و تمجید کردند پس ما
و شیعیان ما بیگانگی یاد کردیم خدا را پس ملائکه خدا را بیگانگی اقرار کردند و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس
و شیعیان ما تسبیح نمیدانستند فَنَحْنُ الْمُوَحِّدُونَ حِينَ لَا مُوَحِّدَ غَيْرُنَا مائیم که خدا را بیگانگی پرستش نمودیم
در حالتیکه کسی بجز ما موحد نبود اما آنکه حسنین علیهما السلام در کفل رحمت دو نصیب عظیم از کرم الهی میباشند
پس ظاهر است زیرا که ایشانند سبب نزول رحمتها چنانچه از ابن عباس روایت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
فرمود بحق حسنین علیهما السلام که مَنْ أَحَبَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا كَانَ فِي النَّارِ کسیکه دوست
دارد ایشان را با من میباشد در بهشت و کسیکه دشمن دارد ایشان را جایگاه او در آتش است و بطریق
مخالفان از ابی هریره روایت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد بسوی ما و حسن علیه السلام و ابدا

راست و حسین علیه السلام را بدوش خود سوار کرده گاهی این را میبوسید و گاهی آن را بعد از آن رسید مردی پرسید که تو اینها را دوست میداری فرمودند من احبهما فقد احبنی کسیکه اینها را دوست دارد مرا دوست داشته و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند بی انذرتم ثم بعلی اهتدیتم بواسطه من ترسانیده شدید از عذاب خدا و بواسطه علی علیه السلام هدایت یافتید پس این آیه را خواندند انما انت منذر و لکل قوم هاد پس فرمودند و بالحسین اعطیتم الاحسان و بالحسین تسعدون و به تشقون احسانهای الهی بشما میرسد بواسطه حسین علیه السلام و سعید میشوند بواسطه حسین علیه السلام و شقی میشوند بجهت حسین علیه السلام الا و انما الحسین باب من ابواب الجنة من عانده حرم الله علیه رائحة الجنة آگاه باشید که حسین علیه السلام دری است از درهای بهشت که اگر تامل کنی اکثر خلق از این در داخل بهشت میشوند بیان هر دو نحو قدر مستحق بهشت میکردند بجهت زیارت و بجهت گریه براو و بجهت اعانت بزوار و بجهت اعانت بر گریه کنندگان او و بجهت اقامه عزای او و بجهت محبت او و بجهت اموری که مرجعش بسوی اوست ولی زیارت او را قدر ندانسته و گریه براو را مرتبه نشناخته مستمع باش فی الجمله قدر را از آن بشنوی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که چون شخصی بجهت زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام بیرون رود اول قدمی که برمیدارد خدا گناهان او را میآمرزد پس پیوسته او را مقدس و مطهر میگرداند تا برود بنزد ضریح آنحضرت پس حقتعالی با او مناجات میفرماید که ای بنده سؤال کن تا من عطا نمایم و دعا کن تا مستجاب نمایم طلب نما تا عطا کنم حاجتی بطلب تا برآورم و بر خدا لازم است که آنچه وعده فرموده عطا نماید و در کشف الغمه روایت کرده که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته و حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بنات حاضر بودند حضرت فرمودند یا اهل بیتی کیف بکم اذا کنتم صرعی و قبورکم شتی ای خاصان من وای اهل بیت من چگونه خواهد بود من در زمانی که شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس حسین علیه السلام که از همه کوچکتر بود عرض کرد یا جدا نموت موتا او نقتل قتلا آیا بمرگ خود میمیریم یا ما را میکشند حضرت فرمودند یا بنی تقتل ظلما و عدوانا و یقتل اخوک ظلما و عدوانا و تشرد ذراریکم شرقا و غربا ای فرزند تو را از روی ظلم و عدوان میکشند و برادر تو را از روی ظلم و عدوان شهید میکنند و اولاد شما را شهید میکنند و اولاد شما را متفرق مینمایند عرض کرد کی ما را میکشند فرمودند گروهی از اشرار خلق آیا بعد از کشتن ما کسی ما را زیارت میکند فرمودند گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را

ذکر ثواب زیارت

شما را وکریه میکنند بر شما و غذیه و حمه میکنند بر حبیب شما بجهت تنکی عمر ایشان چون روز قیامت
شود میایم بموقف حساب و میکنیم با روهای ایشان که بوی روهای ایشان از همه وهها و شدید قیامت خاص
میکنیم این قول بسند خود روایت میکنند از محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام فرمود که لو یعلم
الناس ما فی زیارة الحسین من الفضل لماتوا شوقا و تقطعت انفسهم علیه حسرات یعنی اگر مردم
بدانند فضیلت زیارت حسین علیه السلام را هر اینه میمیرند از اشتیاق و از حسرت زیارت پاره پاره میشد
با ایشان جان ایشان عرض کرد چه فضیلت دارد فرمود کسیکه برود بزیارت او از روی شوق نوشته
شود برای او ثواب هزار حج و عمره مقبوله و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و هزار روزه دار و هزار صدقه
مقبوله و هزار بنده که برای خدا آزاد کرده باشند و در سال از هر آفتی محفوظ بوده باشد که کمتر آن
زیان شیطان بوده باشد و موکل شود برای او ملکی که او را از شش جهت محافظت نماید اگر در آن سال
بمیرد ملائکه رحمت غسل و کفن او حاضر شوند او را و مشایعت کنند تا قبر و استغفار و قبر او را وسیع کنند
تا مد بصر و او را از فشار قبر و هول منکر و نکیر ایمن گردانند و دری از بهشت بر روی او میگشایند و
نامه اش بدست راستش دهند و در قیامت او را نوری باشد که میان مشرق و مغرب را روشن نماید
و منادی ندا کند که هذا من زوار الحسین بن علی شوقا الیه پس کسی در آن روز نماند مگر آنکه آرزو
کند که کاش از زوار حسین علیه السلام بودم و بسند معتبر از داود بن فرقد روایت است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که کسیکه قبر حسین علیه السلام را زیارت کند در هر جمعه البته آمرزیده میشود و از دنیا
نرود و حال آنکه حسرتی در دل او باشد و در بهشت با حسین علیه السلام ساکن بوده باشد پس فرمود ای داود کیست که
نخواهد در بهشت همسایه حسین علیه السلام باشد گفتم کیست که نخواهد و بسند معتبر از دعبل بن علی خزاعی منقولست که چون
از خدمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از خراسان برگشتم وارد ری شدم در شبی از شبها در حجره
نشسته بودم و قصیده ... میخواندم و در آن تامل میکردم تا نیمی از شب گذشته ناگاه دیدم کسی
در را میکوبد گفتم کیست گفت برادر تو در را گشودم شخصی مهیبی داخل شد من از دیدن او بر خود لرزیدم
و حالم متغیر شد بنحویکه چیزی نفهمیدم پس در گوشه نشست و گفت مترس که من برادر تو ام از جن و شبی که
تو تولد شده منم متولد شده ام و با تو بزرگ شده ام آمده ام که حدیثی بجهت تو نقل کنم که باعث خوشحالی
و زیادتی بصیرت تو و قوت نفس تو شود میگویم آنچه را خود دیده ام پس گفت ای دعبل بدانکه بغض و عداوت
من بعلی علیه السلام از همه کس بیشتر بود وقتی با جمعی از مردم سرکشان جن بیرون رفتیم در شبی از شبها که میخواستیم
بجماعتی که بزیارت قبر حسین علیه السلام میرفتند ضرری برسانیم چون بایشان نزدیک شدیم ناگاه دیدم که ملکی

چند بر ایشان موکلند که ایشان را محافظت مینمایند و ملائکه چند بر ایشان موکلند که ایشان را از جانوران
زمین حفظ میکنند من چون این را دیدم گویا در خواب بودم بیدار شدم و یافتم که این واقعات بسبب
نسبت با ایشان و دانستم که این بجهة شرافت مکانیست که قصد کرده اند پس از زیارت از پی ان عقیده خود برگشتم
و توبه کردم و با ان قوم بزیارت انحضرت مشرف شدم و با ایشان دعا کردم و بحج رفتم در ان سال و بزیارت
قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله کردم و گذشتم بمردی که جمعی دور او را گرفته بودند پرسیدم که کیست گفتند
فرزند پیغمبر حضرت صادق علیه السلام پیش رفتم و بر او سلام کردم فرمودند مرحبا بتو ای مرد اصفهانی یاد داری
شبی را که در کربلا گذشت و انچه را دیدی از کرامت خدا با دوستان ما من گفتم الحمد لله که خدا دل مرا
روشن کرد بنور هدایت شما و مرا از کسانی کرد اینکه جنگ زده اند بشما یا ابن رسول الله مرا حدیثی بگو
که مرا نفعی باشد بجهة قوم خود و اهل خود فرمودند خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا علی بهشت حرامست بر انبیا تا انکه من داخل بهشت شوم و حرامست بر جمیع اوصیا تا انکه تو
داخل شوی و حرامست بر جمیع امتان تا امت من داخل شوند و حرامست بر امت من تا انکه اقرار کنند بولایت تو
و متدین شوند بامامت تو یا علی بخدا قسم که داخل نمیشود در بهشت مگر کسیکه حلال زاده باشد بنور یا بر نسب یا
بسبب میگوید که پس گفت او و عمل خُذها فلن تسمعَ مثلها من مثلی ابداً بگیر انچه را که گفتم که مثل ان را از مثل
منی نخواهد شنید هرگز پس گویا زمین فرو رفت و او غایب شد ابن قولویه روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که فرمودند کسیکه میخواهد روز قیامت داخل در کرامت الهی شود و شفاعت پیغمبر بوده باشد پس
باید که زیارت کند حسین علیه السلام را که با او میرسد افضل کرامتهای الهی و سؤال نمیکنند او را از گناهانی
که در دار دنیا کرده اگرچه گناهش بعدد ریگ بیابان و کوهها و قطرات باران باشد و بدرستیکه حسین علیه السلام
و اهل بیت و اصحاب او را کشتند از روی ظلم و ستم در حالتیکه تشنه بودند عزیز من ببین که حق تعالی از انچه از برای
زیارت او مهیا کرده اند حال انکه ذکر فضیلت ان احصا نمیشود چگونه میتوانی احصا نمود فضل زیارت او را
و حال انکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند اگر بیان کنم فضل زیارت او را هر اینه حج را ترک کنند و بکلیه
ترک نمایند و از احادیث و امثال ان معلوم میشود که بیان نشده است در اخبار غایت فضیلت ان با اینکه
بیان شده است که زیارت او در روز عرفه بمنزله هزار هزار حج است که با قائم ال محمد صلی الله علیه و آله کرده
باشد و هزار هزار عمره که با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و هزار هزار بنده که آزاد کرده باشد
و هزار هزار شخصی که با اسب بجهاد فرستاده باشد و او را بنده صدیق خود و در زمین کروبی نامند چه رحمتی از این
عظیم تر و چه احسانی از این کاملتر میباشد این یکجهت هست که بجهة ان بزرگوار بخلق میرسد و حال انکه

آنکه جهاتش بسیار و اسبابش بی‌شمار است گروهی مباشر قتلش بجهت آنکه صبر او را کشش کردند گروهی بجهت

آنکه اقامه عزایش کردند و گروهی بجهت آنکه در مرثیه‌اش انشاد کردند گروهی بجهت آنکه براو گریستند

و گروهی بجهت آنکه بنا به غیرتش بودند و بر او مکشوف و روایت میکنند که بخدمت حضرت صادق علیه السلام

رفتم پس فرمود بخوان شعری چند و شروع کردم بخواندن فرمود لا کما تنشدون و کما ترثیه عنده قبره

با این روش بخوان بلکه بخوان بروشی که در نزد قبر مبارکش بخوانید و بر او مرثیه میکنید میگوید شروع کردم

بقصیده و این شعر را که امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیه پس دیدم که گریه میکرد و من ساکت شدم

فرمودند بخوان دیگر خواندم دیگر بخوان میگوید این شعر را خواندم یا مریم قومی و اندبی مولاک علی

الحسین فاسعدی ببکاک ایمریم برخیز نوحه کن بر مولای خود حسین علیه السلام و یاری کن بگریه خود

در گریستن بر مصیبت او چون این شعر را خواندم آنحضرت بگریه درآمد و صدای نوحه و ندبه زنان در حرم

آنحضرت بلند شد چون ساکت شدم فرمود بمن هر که شعری بخواند و ده نفر را بگریاند در مصیبت

حسین علیه السلام بهشت از برای او است پس یک یک کم کرد تا آنکه فرمود هر که شعری بخواند و یک نفر را بگریاند

بهشت از برای او است و هر که او را یاد کند و بگرید بهشت از برای او است و از حضرت صادق علیه السلام

روایت شده که کسیکه مذکور شود ما در نزد او پس شود از چشمهایش بقدر بال مگس آب جاری

گرداند پس بدانکه یکی از ثواب اینست که در نزد خدا

او و در نزد ... که چنین شخصی ... و ستمها ... جای اینست که دو دیده

جگرها پاره شود ... فو حزنا على تلك الشمائل اللطيفة والابدان الزكية الشريفة التي

كان فرشها التراب وغسلها الدماء والتراب وقبورها قلوب الاحباب وواسفاه للنواصي المخضوبة

بالدم والاعضاء المقطوعة في الكرب والهم وواحزناه على الرؤس الشريفة المرفوعة على الرماح

والقنوات التي وارت الشمس في السماوات ... والبنات

...

... العلم والعمل ...

...

كه مصيبت عظيم ... فاطمه عليها السلام ...

...

سبط احمد مختار را کشتند و بر زمین انداختند ام کیف تشتفی ریحانا وقد ترکت ریحانة المصطفی ثمّ انتهبها

الاسل اما چگونه بوی گل ریحان را و حال آنکه ریحانهٔ رسول الله را نیزه‌های کفار پاره پاره میکردند

ام کیف اشرب ماء لا اغصّ به والسبط صار بکیفه لو تحا المذبل چگونه آب خوشگوار را

بیاشامم و بر من گوارا باشد و حال آنکه فرزند پیغمبر از شدت تشنگی احشای او خشک شده

بود و مصائب نوائب دهر جبهای هلاک باو میپوشانید ام کیف افترش وشاً و هو مجدّل

بینا بِلی تَدعَلا علیها ثم عمل اه چگونه بساط شادی را بگسترانم و بر فرشهای زیبا تکیه دهم و حال آنکه

سید عالمیان بر روی خاک و سنگ انداختند و چهار پایان کوه پیکر پیکر او را پامال کردند ام

کیف یعرف طیب ونیه شعثٌ تواجههن العجف الهزل چگونه بوی خوش یابم و حال

آنکه زنان و دختران او را سوار بر شتران لاغر کردند با موهای پریشان و دیدهای گریان

اشکریزان بلا وطاء ولا ستر یحجبها عن عیین الناس الا الحزن والثکل اه زنان ایشان را اسیر

کردند و حال آنکه ایشان را ساتری نبود که از چشم مردم خود را بپوشند و ایشان را لباس نبود که از انظار

مستور شوند مگر جامهای اندک مصیبة مثل سبی الروم قد سلبت منها القلائد والاسوار

والحجل ایشان را مانند کفار اسیر کردند و زیورهای ایشان را از گردن و دست و پای ایشان ربودند

سواجعاً کحمام الایک نادبة بنهکهن من شجوهن الصخر والجبل از بیکسی و مصیبت چنان ناله و ندبه میکردند

که کوه و سنگ را میشکافتند تعجب دارم چرا عالم سرنگون نشد و چرا رشتهٔ انتظام عالم از هم نگسیخت تعجب

میکنم که چرا آتش نبارید و سنگ باران نشد بلی عجایب است از شیعیان که با او خنده میکنند و تعیش میکنند

و جامهای نو میپوشند و در مساکن عالیه ساکن میشوند و از این عجیب‌تر آنکه مصیبتش را یاد میکنند و

سرگذشتش را میشنوند و بجای اشک خونابه روان نمیکنند و ناله از جگر نمیکشند مگر مصیبتی عظیم‌تر هست

که اشک خود را ذخیره آن کرده باشی یا از این شخص عزیزتر داری که از برای او ناله کنی مگر نه این است که این

مصیبت آرام اهلبیت رسالت را قطع کرده پیغمبر خدا را با آن صبر و حلم بجزع و فزع در آورده و امیر

المؤمنین علیه السلام را با آن حلم و وقار بجزع آورده چنانچه ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

است که چون جبرئیل خبر محنت شهادت سید الشهداء علیه السلام را به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله رسانید

از جانب خدا آنحضرت دست حضرت امیر را گرفت و رفتند بخلوت و زمانی در خلوت بودند و این خبر را باو دادند

پس گریه بر هر دو غلبه کرد و در غم و الم گریه شدند تا جبرئیل نازل شد و گفت خداوند جلیل

شما را سلام میرساند و میفرماید علیکما لما صبرتما ... شما را اگر در این مصیبت صبر کنید پس صبر

مقتل ... ابنا واعلم ان ... معناه بنور الله ... الا الشهادة ... فلما قال ذرة الحسين عليه السلام ... فاخرج موسى بن عمران ... القالبين وقال ... بن الحسين عليه السلام ... كرجا من المدينة ... بيد ان ... قال ... العظمى ... لو سلكت الطريق ... اصح ...

... اجمعوا عن الطريق ... والانشاد ... فلما ... قال ... ومعها ... اذا ... فاسقط عبد الله بن مطيع ... ثم ... الناس ... رسول الله صلى الله عليه ... رسول الله ... الى علي ... وانا ... الكوفة ... الناس ...

ابو مخنف

صبر کرده‌اند و وقعت شان ایشان از این عظیم‌تر بود که بر نوائب و مصائب هر صبر نکنند لکن دل ایشان مجروح
و سینهٔ ایشان مفروح بود هر گاه یاد میکردند این مصیبت را اشک حسرت و تأسف بر روی ایشان سرازیر
میشد بلکه بسیار بود که از وفور یاد تلخی که هر غش میکردند و مدهوش میشدند چنانکه ابن عباس روایت کرده است
که در صفین بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم چون آنحضرت فرود آمد و از زمین شد نداحوالش متغیر شد و
نشان میداد مواضع از زمین را که اینست محل ریختن بارهای ایشان و اینست محل ریختن خونهای ایشان
و از زمین نورفت تا افتد دیر کسب که غش کرده و ملتجی در وجود دا افتاده بود یا امیر المؤمنین کذا شتی
بر زمینی که مدتها بعد هاد را زمین فرزندت شهید میشد آنقدر گریستی که مدهوش شدی یا اگر بودی
و جسد مطهر فرزندت را پاره پاره و برهنه و عریان و بی سر و دست و مپا خاک و خون میدیدی یا
چه میکردی فَأَيْنَ لَيْثُ بَنِي عَدْنَانَ وَالِدُهُ اَبُو الْعَشَا اِبْنُ السَّادَةِ الْاُوَلِ اما درى انّ عمرا كان بائمه
ثُمَّ الرَّسُولِ بِسَيْفِ الشِّمْرِ مُبْتَذَلُ کجا بود اسد الله الغالب علیه السلام کجا بودند شجاعان قریش کجا بودند
سادات بنی هاشم مگر ندانستند که گلوئی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را میبوسید بشمشیر شمر از هم جدا کردند
اَمَا دَرَوْا اَنَّ جِسْمًا كَانَ يَحْمِلُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فَوْقَ التُّرْبِ مُجْدَلُ آیا ندانستند که جسدی را که پیغمبر بر خلق
بر دوش خود سوار میکرد و او را بر روی خاک انداختند وَهَلْ دَرَوْا اَنَّ رَاْسًا قَدْ عَلَا شَرَفًا عَلَى سِنَانٍ
اَيْتَمَ الْكَعْبَةَ قَدْ جَعَلُوا آیا ندانستند که این سری که از روی شرف و بزرگی اعلای مراتب داشت بر نیزه
زدند وَاَنَّ نِسْوَتَهُ اَسْرَى بِلَا وِطَاءٍ وَلَا قِنَاعٍ عَلَى الْاَقْتَابِ قَدْ حَمَلُوا آیا ندانستند که زنان ایشان را بی رو
انداز و بی روانداز سوار قتبهای شترها کردند وَلَوْ بِآلِ اللّٰهِ كَمْ بَدْرٍ سَعْدٍ فِي تُرَابٍ سَوِيٍّ وَالنَّجْمُ فِي غَرْبِ
الطَّفِّ قَدْ اَفَلُوا خدایا چه بسیار ماههای نورانی از اهلبیت پیغمبر آخر الزمان که در زمین طپان شدند
و چه بسیار ستارهای درخشان از اولاد علی عمران که در عرصهٔ کربلا غروب کردند وَكَمْ وُجُوهٍ لَقَدْ بَلِيَ
مَحَاسِنَهَا حَرُّ الظَّمَاءِ وَهَجْرُ الشَّمْسِ وَالزَّبَلُ. چه بسیار از روهای نورانی که متغیر و پژمرده کرد آنها را حرارت
آفتاب و تشنگی وَكَمْ رُؤُسٍ عَلَى الْاَرْمَاحِ قَدْ رُفِعَتْ وَمِنْ مَجْمَعِ دِمَاهَا شَيْبُهَا عَطَلُ و چه بسیار از
از سرهای مقدسه که بر نیزهای بلند آویختند و حال آنکه محاسن آنها بخون ایشان رنگین شده بود شیخ مفید
و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابی طالب الموسوی و دیگران در کتب خود روایت کرده اند با الفاظ و معانی
متقاربه که چون صبح روز مشوم عاشورا از افق طالع شد ندای آسمان رسید که یا خَيْلَ اللّٰهِ
اِرْكَبُوا ای لشکر خدا سوار شوید و آماده کوی سعادت گردید آن امام مظلوم ... اصحاب بجهة نماز جمع
شدند و بعضی وضو و تیمم کرده با آن مقتدای عالمیان نماز کردند بعد ... نماز رو و بجانب اصحاب

ذکر صبح عاشورا

امام زین العابدین

کردند و فرمودند که گواهی میدهم که در امروز بغیر از فرزندم زین العابدین همه کشته خواهیم شد و از مذلت دنیا خلاص خواهیم گردید پس امر فرمودند اصحاب را که مهیای حرب شوند و اصحاب آنحضرت بروایت شیخ مفید سی و دو سوار و چهل نفر پیاده بودند و بروایت سید از حضرت باقر علیه السلام چهل و پنج سوار و صد نفر پیاده بودند و بروایت صاحب مناقب هشتاد و دو نفر بودند پس حضرت میمنه و میسره لشکر را ترتیب دادند زهیر بن قین بجلی را در میمنه و حبیب بن مظاهر را در میسره و رایت هدایت شعار را بدست برادر خود حضرت عباس دادند و خندقی را که در پشت خیمها کنده بودند امر کردند که از نی و هیزم پر کردند و آتش زدند که از یک طرف رو بیاورند و پسر سعد ملعون لشکر را ترتیب داد میمنه را بعمرو بن حجاج و میسره را بشمر بن ذی الجوشن ملعون سپرد و شبث بن ربعی را سرکرده پیادگان کرده و علم شقاوت شیم را بدرید لعنه الله غلام خود سپرد و بعضی از علما ذکر کرده اند که علمدار او خولی و حرمله بودند و ابو ایوب غنوی را سرکرده تیراندازان کرد و محمد بن اشعث را سرکرده نیزه اندازان کرد و عمر بن صبیح را سرکرده سنگ اندازان نموده بود و لشکر پسر سعد بمیدان آمدند چون بر پشت خیمها رسیدند دیدند که خندق پر از آتش افروخته میباشد ابن نما میگوید که ملعونی پیش آمد گفت کجا است حسین حضرت فرمود در اینجایم گفت أبشر یا حسین بالنار تردها فی هذه الساعة بشارت باد ترا با آتش که در این زمان وارد آتش خواهی شد حضرت فرمودند بل أبشر برب رحیم و شفیع مطاع بلکه بشارت باد مرا بشوم بورود بر خدای رحیم و پیغمبر شفیع مطاع گفت تو کیستی گفت محمد بن اشعث گفت خدایا اگر این بنده تو دروغ گفت او را در آتش بکش و غرق با صغیر گردان چون خواست اسب برگرداند اسب جادو رفته او را انداخت و پایش برکاب بند شد و او را بزمین کشید تا پاره شد و آلت رجولیت او قطع شد شمر ملعون پیش آمد و بصدای بلند گفت تعجیل کردی با آتش دنیا قبل از آتش آخرت حضرت فرمود گویا شمر میباشی گفت بلی فرمود یا بن راعیة المعزی انت اولی بها صلیّا ای فرزند گوسفند چران تو سزاوار تو میباشی با آتش و در روایت دیگر فرمود الله اکبر پیغمبر خدا فرمود رأیت کلبا ابقع یلغ فی دماء اهل بیتی یعنی سگ ابلقی را دیدم که خون اهلبیت مرا میخورد و من در خواب دیدم که سگانی بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و سگ ابلقی در آن میان بود و بر من بیشتر حمله میکرد و آن تو میباشی مسلم بن عوسجه خواست تیری بر آن سگ زند حضرت منع فرمود گفت یا بن رسول الله بگذار بزنم این ملعون از دشمنان خدا و عظمای جبارین است بنشان فرمود ناخوش دارم که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب امام علیه السلام فرمود بریر بن خضیر که از علما و زهاد و اصحاب آنحضرت بود که ای بریر با این قوم گفتگو کن بریر پیش رفت و گفت ای قوم از خدا بترسید بتحقیق که اهل بیت پیغمبر در میان شما میباشند و اینان عترت او و ذریه و دختران او

او میباشند پس بکوئید چه در نظر دارید با ایشان کفتند میخواهیم ایشان را بنزد امیر بریم کفت یا نمیکذارید ایشان را اکر بر کردند بجای خود وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید نوشتهای خود را و عهدها که با ایشان کردید که ایشان را یاری کنید و جان خود را در راه ایشان در بازید تا ایشان را بسوی بلاد خود کشانید پس چون بسوی شما آمدند دست از یاری ایشان برداشتید و میخواهید ابن زیاد را بر ایشان مسلط کردانید و ایشان را از آب منع کردید آفبئسما خلفتم نبیکم فی ذریته شما را چه میشود خدا شما را در روز تشنکی سیراب نکرداند جمعی در جواب او کفتند یا هذا نمیفهمیم چه میکوئی بر برو کفت حمد خدا را که بصیرت مرا در باره شما زیاد کرد پس نفرین کرد ایشان را پس او وا نیز یاری کردند بر او بغضب بر کشت پس حضرت طلبید اسب خود را و آن اسب رسول الله بود که او را فرس مرتجز مینامیدند بر آن سوار شد و در بعضی از کتب علما مذکور است که عمامه پیغمبر را بر سر بست و درع آنحضرت را پوشید و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و بر اسب آنحضرت سوار شد و در برابر لشکر کفار آمد صدای شریف را بلند کرد از برای اتمام حجت صاحب مناقب میکوید لشکر مخالف اطراف آنحضرت را کرفتند مانند حلقه آنحضرت فرمود کوش کنید تا شما را موعظه کنم ایشان کوش نمیکردند آنحضرت فرمود ویلکم ما لکم ان لا تنصتوا الی فتسمعوا قولی و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد وای بر شما شما را چه شده که سخن مرا کوش نمیدهید و کلام مرا نمیشنوید و من شما را میخوانم بسوی رشد و هدایت هر کس اطاعت کند مرا از راه هدایت یافته خواهد بود و هر کس مخالفت کند هلاک خواهد شد و شما همکی عصیان میورزید و سخن مرا کوش نمیکنید ویلکم الا تنصتون الا تسمعون پس از شقیا یکدیکر را سرزنش کردند که کوش دهید به بینید این مرد چه میکوید پس آنحضرت شروع بسخن کفتن کردند شیخ مفید میفرماید که آنحضرت بصدای بلند فرمود یا اهل العراق و اکثر ایشان میشنیدند و شروع کرد بتکلم بکلام فصیح بلیغ حمد و ثنا کرد و صلوة بر پیغمبر و ملائکه و انبیاء علیهم السلام فرستاد فلم یسمع متکلم قط قبله و لا بعده ابلغ منه فی منطق هر کز متکلمی فصیح تر و بلیغ تر دیده نشد نه قبل و نه بعد پس فرمود یا اهل العراق ای اهل عراق نسب مرا بشناسید و به بینید من کیستم فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی و انسبونی و انظروا من انا نسب مرا بکوئید و بشناسید و به بینید من کیستم پس نظر بسوی نفس خود کنید و فکر و تامل کنید که آیا جایز است شما را کشتن من و هتک حرمت من آیا من فرزند دختر پیغمبر شما نیستم آیا فرزند وصی و پسر عم او نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم پدر من نیست آیا بشما نرسیده قول پیغمبر در حق من و برادرم حسن علیه السلام هذان سیدا شباب اهل الجنة اکر شما مرا تصدیق میکنید و حال آنکه هر چه میکویم حقست بخدا قسم که هر کز دروغ نکفته ام و اکر میکوئید نه هست در میان شما کسیکه شما را خبر دهد

بالجمله میگویم بپرسید از جابر بن عبدالله و ابی سعید خدری و سعد بن سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن
مالک تا خبر دهند شما را اگر شنیدند این را از پیغمبر در حق من و برادر من آیا این کفایت نمیکند در منع
کشتن من پس فرمود اگر در این شک دارید بخدا قسم در میان مشرق و مغرب بغیر از من کسی فرزند
پیغمبر نیست و بحکم أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ أَوْ بِمَالٍ اسْتَمْلَكْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحٍ أَمْ عَلَى
سُنَّةٍ غَيَّرْتُهَا أَمْ شَرِيعَةٍ بَدَّلْتُهَا وای بر شما آیا در مرا کشته اید بجهت آنکه کسی از شما را کشته ام که میخواهید
بعوض او مرا بکشید یا مالی از کسی خورده ام که دست از من بر نمیدارید یا آنکه خونی و جراحتی و زخمی
بکسی زده ام که بعوض آن میخواهید خون مرا بریزید فَهَلْ سُنَّةً غَيَّرْتُهَا أَمْ شَرِيعَةً وَهَلْ كُنْتُ فِي دِينِ الله
مُبَدِّلاً آیا سنت پیغمبر را تغییر داده ام شریعت را تبدیل کرده ام أَحْلَلْتُ مَا قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أَحْمَدُ أَحَرَّمْتُ
مَا قَدْ كَانَ قَبْلُ مُحَلَّلاً آیا حلال کرده ام حرام پیغمبر صلی الله علیه و آله یا حرام کرده ام حلال او را که میخواهید
مرا بکشید و بروایت سید بن طاوس جمعی گفتند ای حسین آنچه میگوئی راست است پس آنحضرت فرمود
فَلِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَأَبِي الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ يَذُودُ عَنْهُ رِجَالاً كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ الْمَاءَ پس بچه سبب
خون مرا حلال دانسته اید و آب فرات را از من و عیالم منع کرده اید و پدرم در قیامت بر سر حوض کوثر
دشمنانش را از آن میراند و لوای حمد در قیامت بدست پدرم میباشد در آن اثنا صدای فغان اطفال
شیون و ناله بلند شد که بیتاب شدند و از کلمات خلاصه موجودات بیقرار شدند و طپانچه بر صورت
زدند و صدا را به ندبه بلند کردند فَيَا لَيْتَنَا مِتْنَا وَلَمْ نَرَ مَا نَرَى وَيَا لَيْتَنَا لَمْ تُمْتَحَنْ بِجِهَاتٍ و میگفتند
کاش مرده بودیم و ندیده بودیم مظلومی و بیکسی تو را یا کاش بدنیا نیامده بودیم و این روز را نمیدیدیم
چون آواز خروش و گریه آن بیکسان بگوش آن امام عالمیان رسید حالش متغیر شد و گفت لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم پس بجناب حضرت عباس و علی اکبر فرمود سَكِّتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاؤُهُنَّ
این زنان را ساکت کنید قسم بجان خودم که بعد از این گریه بسیار خواهند کرد حال در گریه تعجیل نکنند و شماتت دشمنان
ما را بشماتت نیاورند چون پیغام او را بایشان رسانیدند ساکت شدند و باز متوجه آن قوم شدند
فرمودند بگذارید بحرم جدم برگردم و دختران پیغمبر شما را از اسیری نجات دهم و بگذارید بسراب بروم
که جگرم از تشنگی کباب شده و بروایت شیخ مفید آن جماعت نابکار ساکت شدند و چیزی در جواب نگفتند
آن امام مظلوم ندا کرد یا شبث بن ربعی یا حجار بن ابجر یا قیس بن اشعث یا یزید بن الحارث آیا شما بمن ننوشتید
که صحرا سبز شده و میوه ها رسیده شده و لشکرها از برای تو مهیا شده قیس بن اشعث گفت نمیدانیم چه میگوئی
در حکم بنی عمت نازل شو ایشان بتو رعایت خواهند کرد حضرت فرمود لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل

الذلیل ولا اقر لکم اقرار العبید نه بخدا قسم بدست خود دست ذلیل شما نمیدهم واقرار بندگی بشما
نخواهم کرد پس بصدای بلند گفت یا عباد الله انی عذت بربی وربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب
صاحب مناقب میگوید بعد از مواعظ و اتمام حجت فرمود کجاست پسر سعد عمر بخوانید از برای من
آن ملعون را خبر دادند و نزد آنحضرت آمد آن حال آنکه کراهت داشت در آمدن حضرت فرمود ای پسر سعد تو مرا
میکشی بگمان آنکه ولد الزنا پسر ولد الزنا ملک ری و جرجان را بتو میدهد بخدا قسم بآن نخواهی
رسید هرگز بکن آنچه میخواهی که تو بعد از من شادی نخواهی کرد نه در دنیا و نه در آخرت و گویا می
بینم که سر تو را در کوفه بر نی زده اند و کودکان سنگ بآن میزنند پس آن ملعون در غضب شد روی
نحس را برگردانید و باصحاب خود گفت چه انتظار میکشید بر ایشان حمله کنید همگی ایشان یک
لقمه بیش نیستند پس آن ملعون بدست نحس خود تیری بر کمان گذاشت و گفت
اشهدوا لی عند الامیر انی اول من رمی السهم الی الحسین شاهد باشید نزد امیر که اول کسی که
تیر انداخت بسوی امام عالمیان من بودم ناگاه اصحاب آن ملعون همه تیرها بر چله نفاق گذاشتند
بر لشکر آن زینت آفاق انداختند محمد بن ابیطالب الموسوی میگوید پنجاه نفر از لشکر سعادت
اثر از آن تیرها کشته شدند و کسی نماند مگر آنکه تیری باو رسید و مجروح گردید فلهف احمد والکرام
وآله تشقی بالطف عن تحتها الترب ولیت یکشف عن وجه البتول له براقع القبر کی
یکشفها الکرب کاش جد بزرگوارش احمد مختار و پدر والاتبارش حیدر کرار و مادر عصمت شعار
فاطمه زهرا از قبرها بیرون میآمدند و میدیدند که اهوت علیه الصبا لما علقن به کانها الطیر
اذ هوی فتخلب که از هر طرف تیرها و نیزه‌های دشمنان مانند مرغان پران بجانب آن امام مظلوم
مظلومان پرواز میکنند و گوشتهای بدن شریفش را چنگال جفا پاره پاره میکنند و بروایت ابن طاوس
آنحضرت رو بجانب اصحاب خود کرده فرمود قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بد منه فان هذه السهام رسل
القوم الیکم برخیزید خدا شما را رحمت کند مهیای مرگ شوید که این تیرها رسول قوم است بسوی
شما پس حمله کردند و جنگ پیوست یک ساعت و مشغول جنگ بودند تا آنکه جمعی از اصحاب
آنحضرت شهید شدند لله کم من ذی شیبة و شبیبة فی کربلا انتبا الصوارم قطع خدا را چه بسیار
پیران با وفا و جوانان با تقوی شد که در کربلا بضرب شمشیر کفار از پا درآمدند و پاره پاره شدند
اسفا لها تبک النجوم علی الثری مصرعة تسفی علیها الاصبع افسوس و اندوه بر آنچنان شهیدانیکه بر زمین
افتاده بودند و بادهای تند بر آنها میوزید فیها بنات الوحی تسفرن ... ای سف

بران رو های نورانی کرد خاک ما لیده شده و حال آنکه همیشه در سجود ملک معبود بوده در آنوقت آنحضرت
دست بر ریش مبارک گرفت پنجاه و هفت سال از عمر شریف آنحضرت گذشته بود در آنوقت آنحضرت فرمود
شدید شد غضب خدا بر یهود و قتیکه گفتند عزیر پسر خدا است شدید شد غضب خدا بر نصاری
وقتیکه شریک بجهة خدا قرار دادند شدید خواهد شد سخط خداوند جبار بر قومیکه اتفاق کرده اند
بر کشتن فرزند پیغمبر خود نه بخدا قسم که اجابت نمیکنم ایشانرا بهیچ چیز از آنچه میگویند تا خدا را ملاقات
کنم و بخون خود رنگین باشم و بروایتی دیگر فرمود حجت را تمام کردم و با قلت انصار و اعوان با اینگروه قلیل با ایشان
جنگ میکنم و میدانم شهید میشوم پس مرکب را
برگردانید بسوی اصحاب خود انا لله وانا الیه راجعون

مجلس دهم در بیان شهادت بعضی از اصحاب آنحضرت صلوات الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج اولیائه واعلی معارج شهدائه واعزهم باشتراء انفسهم واموالهم واکرمهم بتعویض دار کرامته کما هو منتهی آمالهم والصلوة والسلام علی اشرف اولیائه وافضل احبائه محمد خاتم انبیائه والائمة من بعده سادات اهل ارضه وسمائه سیما علی الحسین المظلوم سید شهدائه واحب انصاره ولحبائه الذی لم یبق دمه فی محبته واستبیح حرمه فی نصرته وعلی انصاره المجاهدین واولیائه المستشهدین السلام علی الاعضاء المقطعات والاجسام المضرجات السلام علی الدماء السائلات والشفاه الذابلات والعیون الباکیات والبطون الجائعات والقلوب المابعات السلام علی الوجوه المعفرة والایدی المقطوعة والرؤس المرفوعة والافواه الیابسة والابدان المرضضة والصدور المحطمة والاضلاع المنکسرة والابدان السلیبة العاریة والاجساد الناعمة البالیة السلام علی الدماء الخالیات وعلی الغبار الضاحیات وعلی الدواب المونورات السلام علی الغرباء الاسراء السلام علی الشهداء النجباء السلام علی الاتقیاء الازکیاء ورحمة الله وبرکاته وبعد فقد قال الله سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم بدرستیکه خداوند استجانها و مالهای مؤمنین را بعوض آن دار کرامت خود داده است پس میکشند و کشته میشوند در راه او وعده کرده ایم وعده حقی در توریة و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده تر بعهد خود و خدا بشارت باد شما را بآن معامله واینست رستگاری عظیم بدانکه شرایط حاصل نمیشود مگر بسا ... میبندند هر کسی در مقام ...

بندگی ثابت قدم تر است عرض نمود زیاده بفرما فرمود جلیل بلند تر است و هر کس سعیش در [illegible] و ترا زبان بردارد

الهی زیاده تر است مقامش در پیش خدا رفیع تر و اعظم مراتب بندگی آنست که بنده از جان خود بگذرد

و در راه محبوب فدا کند زیرا که عزیز ترین اشیا جان شخص است که مقدم بر همه چیز است قهرمان المجاهدین

میخواهند از این جهت است که مجاهدین در راه خدا افضلند از مجاهدین در غیر راه خدا چنانکه حق

تعالی میفرماید فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَةً چگونه چنین نباشد حال آنکه از جان

و مال خود دست بر میدارند و این مرتبه بلندیست و امتحان عظیمیست باینکه خدا میفرماید که مال

و جان ایشانرا میخرم که بعوض آن بهشت بدهم و در فضیلت آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ابراهیم

از پیش از جدش امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود که از برای بهشت هشت در است

از آن داخل میشوند پیغمبران و صدیقان و دری داخل میشوند شهیدان و صالحان [illegible] خود از

پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود لِلشَّهِيدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللّٰهِ أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ مَغْفُورٌ

لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ اول آنکه اول قطره که از خون شهید میریزد همه گناهانش آمرزیده میشود دوم آنکه چون افتاد

سرش در کنار حور العین میباشد سیم آنکه جامه از جامه‌های بهشت باو میپوشند چهارم آنکه خازنان

بهشت مبادرت میکنند و هر یک میخواهند که او با ایشان داخل بهشت شود پنجم آنکه منزل خود را

در بهشت می‌بینند ششم آنکه بروح او میگویند در هر جا که از بهشت میخواهی فرود آی هفتم آنکه نظر میکند

فِي وَجْهِ اللّٰهِ وَ إِنَّهَا لَرَاحَةٌ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَ شَهِيدٍ و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که بهشت دری است

که آنرا باب المجاهدین مینامند ایشان داخل میشوند از آن در در حالتیکه شمشیرهای خود را حمایل کرده

باشند و ملائکه ایشانرا مرحبا میگویند و خوش آمدید و اهل محشر نظر حسرت بایشان میکنند

با نجحل باینان عطا [illegible] و کرامت خود [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده

که فرمود الْجِهَادُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللّٰهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى [illegible] جهاد دری است

از درهای بهشت که خدا از برای خاصه دوستان خود گشوده است [illegible] و درع الله

الحصينة و جنته الوثيقة [illegible]

[illegible] الشهداء از یاران خود [illegible] و پیغمبر [illegible] شده است [illegible]

[illegible] سبیل [illegible] الشوق [illegible]

شود [illegible] خدا چون کشته شد [illegible]

[illegible]

بجنکی بیرون رود و در هر قطره از باران که باو میرسد دو ثواب با هر سر دردی که باو میرسد شهادت بیست
از برای او در قیامت نیز آنکه این مقام را مقام ما نیست عدد بدو مرا نیست متفاوت افضل از انست که در
خدمت امام عادل یا نبی مرسل جان خود را بدون طمع دنیوی در بازد و افضل مجاهدین کسانی اند که
سابقین بسوی جهاد بودند نظر بظاهر آیه شریفه لَا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ و باجماع
امت سابقین بسوی جهاد چون بودند که در جنگ بدر که اول جنگ بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله بود
با کفار که خود بجنگ رفتند با ایشان جنگ کردند نظر باینکه زمان ضعف اسلام بود پس کسانیکه پیشی گرفتند
بسوی اسلام و دست از مال و جان شستند و اسلام و سید اهل اسلام را یاری کردند افضل از دیگران
بودند و لکن ظاهر است که اهل بدر بجهت پشت جمعی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و وعدهای الهی بنصرت
ایشان بر کفار مایوس از جان و مال نبودند و اگر چه بسیاری از ایشان که مهاجرین بودند در مدینه غریب
بودند لکن بسیاری که انصار بودند در بلد خود بودند و مهاجرین چون مدینه را دار هجرت کرده بودند
مدینه بمنزله خانه ایشان بود و پشت جمع بجانه و عیال خود بودند اگر در اینها تامل کنی میدانی که کسانیکه
در خدمت سید الشهداء علیه السلام شهید شدند بوجوه عدیده اولی میباشند بافضلیت زیرا که همه
ایشان در بلاد غربت بدست گروه بیحد گرفتار بودند با اینکه ایشانرا امان میدادند و امارت
و ریاست می بخشیدند ترک آن کردند و میدانستند که لابد چاره نیست بجز کشته شدن نظر بخبرهائیکه از
پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام رسیده بود و سید الشهداء علیه السلام نیز بکرات تصریح میفرمودند که همه کشته
خواهید شد با اینهمه دست از یاری او کوتاه نکردند و خود را در مقابل کوه کوه از شمشیر و نیزه و تیر انداختند
تا اینکه ساغر اجل نوشیدند اهل بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا و علی مرتضی و اخیار صحابه بر ایشان نماز کردند
و ایشانرا بعزت دفن کردند و شهداء کربلا را کسی نبود که بر ایشان نماز کند مجاهدین در بدر بنابر مشهور روایت
سیصد و سیزده نفر بودند و لشکر کفار هزار یا از نهصد تا هزار نفر بودند و اصحاب سید الشهداء علیه السلام
بنابر اشهر روایات هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار نفر بودند و لشکر بدر [illegible]
حق تعالی جبرئیل را با هزار ملک بیاری پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بنابر روایتی دو هزار ملک و بروایتی پنج
هزار ملک و ایشان بر اسبهای ابلق سوار بودند و عمامهای سفید بر سر داشتند از سهل بن عمرو روایت
شده که گفت در روز بدر مردان سفید دیدم در میان آسمان و زمین که هر یک علامتی داشتند و کافرانرا
میکشتند و اسیر میکردند و در روایت دیگر از اوی میگوید که من و پسر عمم بر سر آب بدر بودیم و روز جنگ چون
کمی لشکر حضرت رسول و بسیاری لشکر قریش را دیدیم در نظر داشتیم که چون لشکرها برابر یکدیگر شدند و لشکر

ولشکر محمد صلی الله علیه و آله بعقب رو نهاد ایشان را غارت میکنیم و چنان تخمین میکردیم که لشکر کفار چهل مقابل لشکر
اسلام است که ناگاه دیدم ابری بر بالای لشکر پیدا شد صداهای اسلحه بگوش ما میرسید ابر دیگر
پیدا شد بهمین نحو ناگاه اصحاب محمد برابر لشکر قریش شدند پس عمر از ان حال ترسید و هلاک
شد و من بخدمت پیغمبر رفته مسلمان شدم و از صهیب روایت شده که در روز بدر دیدم سرها از
بدنها بریده شده جراحتها ظاهر شد که خون از ان جاری نشد و ان علامتهای ضرب ملائکه بود
وابو هریره گفت در روز بدر سه سر آوردم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم یا رسول الله
دو سر را خود بریده ام و سیم را دیدم که مرد سفید بلندی ضربت زد و این سر افتاد برداشتم و نزد
تو آوردم حضرت فرمود فلان ملک بود در وقتیکه آنحضرت فتح بدر را کرده از بدر کوچ کردند بمنزلی
که آنرا اثیل میگفتند نازل شد و نماز عصر را در آنجا ادا و در یکرکعت نماز عصر را کرده تبسمی کرد
بعد از سلام سبب آنرا پرسیدند فرمودند که میکائیل ع بر من گذشت بر بال اسبش گرد و غبار
نشسته بود بمن تبسم نمود گفت که از قتال فارغ شده بودم پس جبرئیل ع گذشت بر مادیانی سوار بود
و موی پیشانی اسبش را گره زده بود غبار در پا و بر بال اسبش نشسته بود گفت یا محمد حق تعالی
در وقتیکه مرا بیاری تو فرستاد امر کرد مرا که از تو جدا نشوم تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی
پس آنحضرت فرمود بلی راضی شدم و ایضا عدد کفار در جنگ بدر زیاده از هزار بودند و ایشان با زره
از سیصد نفر بیشتر نبودند و بجزع و فزع درآمده بودند تا آنکه اوقات بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تلخ
کردند و خدا در قرآن فرموده وَإِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ
واصحاب سید الشهداء علیه السلام با آن قلت عدد و سپاهی کفار باکی نداشتند و با یکدیگر مطایبه
و مزاح میکردند و اصحاب بدر اول بطمع غنیمت قافله شام بیرون آمدند و وقتیکه جبرئیل خبر داد
که قافله از دست شما رفت و کفار بقصد شما میایند ترسیدند و میگفتند که ما بقصد جنگ بیرون نیامده
و بفکر این بودند که بیابانی از این معرکه خلاص شوند اما اصحاب سید الشهداء علیه السلام هر چند میفرمود
شما را اذن دادم بروید و مرا بگذارید میگفتند خاک بر سر ما باد و زندگانی دنیا بعد از تو [illegible]
دیگر چه میگویم اصحاب بدر بوعده خدا و رسول میدانستند فتح میکنند و میدانستند [illegible] و اصحاب سید الشهداء
علیه السلام میدانستند که کشته میشوند و اصحاب [illegible] اهل و عیال خود [illegible] اصحاب سید الشهداء [illegible]
[illegible] عیال و زن و فرزند [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] تشنه و گلو خشک شهید کردند [illegible]

فضیلت اصحاب سید الشهداء علیه السلام و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابی لبید الهمدانی وحد بیفتر با سد پس ندا میشود که این حواریون الحسین بن علی کجایند حواریون حسین
علیه السلام بیست و هفت نفر شهید شدند که او را یاری کردند و دست از یاریش بر نداشتند تا کشته شدند ای
نیکو یاری کردند فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را که کسی او را یاری نکرد و ایشان او را یاری کردند کسی
او را دست بسی نمودند و ایشان دست از مال و جان و عیال برداشتند تا اینکه با لبهای تشنه و جگرهای
برشته ساغر اجل نوشیدند و خلعت شهادت پوشیدند و در خاک و خون غلطیدند فیا لهفی
علی الکهول والشبان ویا اسفی علی تلک الاجسام والابدان هی جسوم طالما اتعبوها فی عبادة
الرحمن وتلاوة القرآن ملقات علی التراب من غیر فراش ولا مهاد ولا وطاء ولا وساد هبت علیها
الصبا والدبور وتعدوا علیها العقبان والنسور ووا اسفا علی تلک الجثث الشریفة والشمائل
اللطیفة ووا غصتاه علی ذبح اشبالهم وسبی عیالهم ونهب رحالهم وقسمة فیئهم واموالهم فیا لیتنی
کنت عنهم فداء ولانفسهم وقاء کانوا لیوث الوغی جمعا وبحر ندی للوافدین واقمار باسحار افقار حسن
عراها الخسف فاحتجبت عن البرایا ولم تحجب عن الباری همه شیرهای بیشه شجاعت و کان کرم سخاوت
بودند و ماههای شبستان هدایت بودند که از ظلم ظالمان منخسف و بی نور شدند و از نظرها
رفتند لکن از نظر لطف الهی نرفتند دارت علیهم رحی الهیجاء قاطبة حتی فنوا تحت خطار وبتار
فرو گرفت ایشان را اساس ظلم تا ایشان را در زیر آسیای ستم و جور انداخت تا در زیر دست و پای اسبان
و چادر پایان و ضرب تیغهای بران پاره پاره کرد افدی الجسوم التی لا وطا لها تسفو علیها
سوافی ریح اعصار فدای آن جسمها گردم که بر زمین افتاده بود و بادها بر آن میوزید اضحت
نساؤهم فی السبی بارزة تحکی بدورا عراها خسف اضرار تدور حول الحسین الطهر حاسرة
کالهوطا نوح ببیداء فار و زنان ایشان را اسیر و برهنه کردند و از شدت الم و مصیبت بدور بدن
مطهر حسین علیه السلام میگردیدند و نوحه میکردند وزینب اخته فی البین نادبة یا قوم من
لغریب الاهل والنادی در میان زینب خاتون ندا میکرد که کیست بر غریبی و بیکسی او رحم کند
قد کنتم قبل ذا تخشون صولته وراسه الآن اضحی فوق خطار پیش از این صولت او و شجاعتش
میترسیدید و حال هم سرش را بر نیزه بلند کرده اید ذبحتم سندی احرقتم کبدی کسرتم عضدی
اخمدتم نادی پناه مرا ذبح کردید جگر مرا سوختید بازوی مرا شکستید آتش مرا خاموش کردید عزیز
قوم بماء الذل بینکم رب الصیانة بل مختار مختار ابن عزیز ما است که چنین او را ذلیل نموده اید
بلکه برگزیده احمد مختار است که او را چنین خار کرده اید لیت المنیة قبل الیوم بی نزلت ومقلتی

وَمُقلتی عَینٌ عَن هَتكِ أستاری کاش پیش از این مرده بودم و کاش کور شده بودم که چنین پرده

خود را دریده نمیدیدم کدام دلست که در این بلیه غمگین نشود و کدام دیده است که در این مصیبت اشك نریزد

مگر عین الفتی که این مصیبت چگونه عالم را بتزلزل در آورد و آسمان و زمین را خونبار گردانید و چوب

بیجان که بهشت و وحوش و طیور را بآتش حسرت کباب کرد و ملائکه مقربین در این مصیبت عزادار شدند

و پیش از کشته شدنش عزای او گرفتند و بر او گریستند چنانچه در حدیث است که ملکی از ملائکه افلاك

مشتاق لقای پیغمبر صلی الله علیه و آله شد از خدا رخصت خواست که بخدمت آنحضرت برسد او را رخصت

داد و آن ملك هرگز بر زمین نیامده بود چون خواست فرود آید وحی شد بر او که خبر ده محمد را که اَنَّ رجلاً مِن

اُمَّتِه اِسمه یزید یَقتُل فرخك الطاهر ابن الطاهر نظیرة البتول مریم یعنی که مردی از امت تو مسمی بیزید لعنة الله

علیه میکشد فرزند طاهر او را که فرزند طاهره شبیه مریم است عرض کرد خداوندا من شاد بودم

بزیارت پیغمبر چگونه این خبر را باو بدهم شرم میآید که دل پیغمبر تو را بدرد آورم بخبر کشتن فرزندش

حسین کاش بر زمین نمیرفتم وحی آمد که آنچه تو را امر میکنم اطاعت کن آن ملك آمد بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله

بال افشانی کرد و گفت یا رسول الله بجهت شوق زیارت تو از خدا خواستم مرا اذن داد و حرفی

بمن فرمود که بتو رسانیده باشم فَلَیتَ رَبّی کانَ حَطَمَ اَجنِحَتی وَلَم آتِكَ بِهذَا الخَبَرِ کاش خدا پرهایم را شکسته

بود و این خبر را بتو نمیدادم لکن چاره از انفاذ امر خدا نیست بدانکه مردی از امت تو که مسمی باسم

یزید است خدا از یاد کند لعن او را در دنیا و عذاب او را در آخرت فرزند طاهر تو را خواهد کشت

او را بعد از او در دنیا تمتعی نخواهد بود مگر قلیلی و خدا جزای او را خواهد داد و مخلد در جهنم

خواهد بود پس پیغمبر خدا گریست گریه شدیدی آیا رستکاری خواهند که فرزندم را میکشند

گفت یا محمد میان دل و زبان ایشان جدائی خواهد افتاد و بر نفاق بمیرند و در آخرت عذاب دردناك

خواهد بود ایشان را و در روایت دیگر وارد شده که ملکی که موکل باران است ماذون شد که بخدمت

فخر کائنات برسد چون بخدمت آنحضرت آمد آنحضرت بام سلمه فرمود که در را متوجه باش کسی داخل حجره

نشود ام سلمه متوجه در بود که حسین علیه السلام داخل شد خواست بحجره طاهره شود ام سلمه او را منع

کرد از هر طرف جست تا داخل شد و رفت بجانب سید البشر بر زانوهای مبارکش بالا رفت و بر آن نشست

آن ملك گفت اَتُحِبُّهُ آیا دوستش میداری فرمود بلی گفت اِنَّ اُمَّتَكَ سَتَقتُلُه زود باشد که امت تو او را

بکشند و اگر تو خواهی زمینی که در آن کشته میشود بتو مینمایم پس دست دراز کرد و چون باز آورد تربتی سرخ

در دستش بود حضرت آنرا بام سلمه داد که حفظ نما ام سلمه آنرا در گوشه مقنعه خود بست ثم جابر بن ابی عون

روایت میکنند که چون حسین علیه السلام متولد شد ملکی از فردوس اعلی نازل بر بحر اعظم شد وندا کرد در اقطار آسمانها و زمینها که یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان واظهروا التفجع والانتحاب فان فرخ محمد مذبوح مقهور ای بندگان خدا جامهای غم و اندوه بپوشید و اظهار مصیبت و اندوه نمائید که فرزند محمد صلی الله علیه وآله را ذبح میکنند و مقهور میشود پس امد بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله و قبضه از تربت طاهره زمین کربلا را با خود داشت گفت یا حبیب الله کشته میشوند در این زمین گروهی از اهل بیت تو و میکشند ایشان را گروهی از ظالمان امت تو و تقتلون فرخك الحسين ابن بنتك الطاهرة و میکشند فرزند تو حسین علیه السلام که پسر دختر طاهره تو میباشد و اینست تربت او پس او را بان حضرت داد و گفت یا محمد این تربت را در نزد خود حفظ کن هرگاه ببینی متغیر شد و مثل خون گردید بدانکه فرزند تو حسین علیه السلام کشته شده پس قدری از تربت طاهره را املاک بربال خود گرفته باسمان عروج کرد و ملکی نماند مگر برای جست آن ابو شد چون جناب رسالت مآب آن تربت طاهره را گرفت میبوئید و میگریست و میگفت قاتل الله قاتل الحسين خدا بکشد کشنده حسین را و او را بعذاب جهنم معذب فرماید پس آن را بام سلمه داد و خبر شهادت فرزند خود را باو داد و فرمود این را بگیر و نیکو محافظت و سر پوشیده کن و نزد او بعد از من تا ببینی فقد تغیرت واحمرت و صارت دما عبیطا فاعلمي ان ولدي الحسين قد قتل بارض کربلا چون دیدی که او سرخ شده و بخون تازه بدل شده بدانکه فرزندم حسین علیه السلام کشته شده است در زمین کربلا چون یکسال از عمر شریف سید الشهدا علیه السلام گذشت دوازده هزار ملک بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شدند بصورتهای مختلف رنگهای ایشان سرخ بود و بدهای ایشان گشوده بالهای ایشان در نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله ریختند و عرض کردند ای محمد سینزل بولدك الحسين مثل ما نزل بهابيل من قابيل و ملکی نماند در آسمان مگر آنکه نازل شدند بر رسول الله و او را تعزیت میدادند بفرزندش حسین علیه السلام و خبر میدادند او را بانچه عطا میکند بزیارت کنندگان او و گریه کنندگان بر او و آن حضرت گریه میکرد و میگفت اللهم اخذل من خذله واقتل من قتله ولا تمتعه بما امله في الدنيا واصله حر نارك في الآخرة اری این مصیبتی بود که از وقت ولادت صاحبش این خبر محنت اثر آکو شر مقربین کردند و با بشارت ولادتش خبر شهادتش را دادند و در وقت تولدش تعزیه اش را گرفتند و پیش از وقوعش لباس اندوه پوشیدند و جامه عزا و ماتم در بر کردند الله اکبر انها مصیبة تنشت عروش الدين تنشبن الله اکبر چه مصیبتی بود این مصیبت که سر دین را سرنگون و خانهای دیانت خراب نمود الله اکبر نهاو به العتب عز الاسلام صعب کالکل ...

اسلام واقع کردید و ارکان اسلام را درهم شکست چنانچه شتر سینهٔ خود را بر کسی اندازد و اعضای او را
درهم شکنند عَجَباً مِنَ السَّبْعِ الطِّرَاقِ کَیْفَ لَمْ تَنْشَقَّ وَالْاَرَضِیْنَ لَمْ تَتَزَلْزَلْ اَسَفاً عَلَیْهِ وَلِلْکَوَاکِبِ
کَیْفَ لَمْ تَنْقَضَّ وَالْاَفْلَاکُ لَمْ تَتَعَطَّلْ عجب دارم که چرا آسمانها شکافته نشدند و زمینها متزلزل نشدند و
چرا ستارها از هم نپاشیدند و افلاک از حرکت نیفتادند قُتِلَ ابْنُ فَاطِمَةَ وَتِلْکَ حَرِیْمُهُ بِیَدِیِ الْاَعَادِیْ
لَا کَفِیْلَ وَلَا وَلِیْ فرزند فاطمه را کشتند و حرمش را اسیر کردند و در دست دشمنان ند نه ایشان را
کفیلی و نه ایشان را دوستیست اَیُصَابُ بِالطَّفِّ الْحُسَیْنُ مُجَدَّلاً بِالْکَرْجَالِ عَلَی الثَّرٰی وَالْجَنْدَلِ
وَیَبِیْتُ مِنْ آلِ اُمَیَّةَ نَوْمَاً لَمْ تَخْشَ مِنْ خَوْفٍ وَلَمْ تَتَوَجَّلِ آیا بدن مقدس حسین علیه السلام بروی
سنگ و خاک میاندازند و اولاد امیه بخواب راحت میباشند بدون خوف و تشویش آیا گمان میبرند مردان
دین دار با حمیت که در این بلیه خروش بر او رند هَلْ تَقْبَلُوْنَ بِاَنَّ حُرَّ نِسَائِکُمْ فِی الْاَسْرِ یَسْتَعْطِفُ
مَنْ لَمْ یَقْبَلِ آیا می پسندید که ستره زنان شما را اسیر کنند و هر چه استدعا نمایند بهیچ کسی بداد ایشان
نرسد وَیُقَادُ فِی الْاَصْفَادِ مَنْ اَمَّلْتُمْ بَعْدَ ابْنِ فَاطِمَةَ لِاَنْ تَتَوَسَّلِ آیا می پسندید که پناه شما و امام
شما را بعد از فرزند فاطمه علیها السلام در غل و زنجیر کنند یُزْجِیْهِ وَنِسَائَهُ مِنْ حَوْلِهِمْ نَحْوَ الشَّامِ عَلَی
الْحُمُوْرِ الْبُزَّلِ او را اسیر کنند با زنان و خواهرانش بر شتر سوار کرده بجانب شام همی برند بدانکه ابن سعد
برند بدانکه ابن معد دیگه در خدمت سید الشهداء علیه السلام بودند از خواص مؤمنان بودند که با امام حسین
از دنیا گسستند در کمال شوق و ذوق جانهای خود را میباختند پس مستمع باش تا بشنوی مجملی از کیفیت
جان باختن بعضی از ایشان چنانچه علمای اعلام مثل شیخ مفید و شیخ صدوق و سید بن طاوس رحمهم الله
و دیگران ذکر اینواقعه محنت انجام کرده اند اینست که بعد از آنچه گفته شد در اول روز شهادت شروع بمبارزت
کردند حر بن یزید ریاحی بود و حکایت شهادت آن با سعادت اینست که چون در اینجا بیان شد که از لشکر ابن زیاد
علیه اللعنة و العذاب السرمد جدا شد و بخدمت حضرت شتافت و بصدای بلند گفت ای امام حسین
یا ابن رسول الله آمَا مِنْ مُغِیْثٍ یُغِیْثُنَا لِوَجْهِ اللّٰهِ آمَا مِنْ ذَابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ آیا فریاد رسی نیست که بجهت رضای خدا از ما
رسی نماید آیا کسی هم هست که دفع شر از حرم پیغمبر نماید چون حر این استغاثه را شنید و این ناله
نزد پسر سعد آمد گفت تو با حسین جنگ خواهی کرد با پسر سعد گفت ای والله جنگی که آسان آن اینست که سرها
تطیح الایدی بجدا شده که جنگی خواهم کرد که اقل آن این باشد که سرها از تن جدا کرده و دستها بریده
شود چون حر با سعادت این را شنید رفت در میان لشکر خود و لرزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید
مهاجر بن اوس با او گفت ای امر تو چه امر است از شجاعان کوفه همه اینچنین حالت در تو ندیدم

خود را در میان بهشت و دوزخ می‌بینم و بخدا پس گفت بخدا قسم بر بهشت چیزی را اختیار
نمیکنم اگر چه مرا پاره پاره کنند و بدنم را بسوزانند پس اسب را راند بسوی لشکر سید الشهدا علیه السلام
و دست بر سر گذاشته بود و میگفت اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ اَنَبْتُ فَتُبْ عَلَیَّ فَقَدْ اَرْعَبْتُ قُلُوبَ اَوْلِیائِکَ
وَاَوْلادِ بِنْتِ نَبِیِّکَ خدایا بتو برگردم انابه کردم توبه مرا قبول کن مرا عقاب مکن که ترسانیدم
انداختم دلهای مقدسه اولیای ترا پس آمد بنزد آنحضرت عرض کرد جُعِلْتُ فِداکَ منم آنکه ترا مانع
شدم از برگشتن و ترا در این صحرا حبس کردم و گمانم نبود که این قوم ستمکار با تو چنین خواهند
و با تو جنگ خواهند کرد یابن رسول الله توبه کردم فَهَلْ لی مِنْ تَوْبَةٍ آیا توبه‌ام قبول است حضرت فرمود
بلی خدا توبه ترا قبول میکند فرود بیا عرض کرد یابن رسول الله وقت فرود آمدن من نیست سواره بودن
من بهتر است از پیاده کی من وَاِلَی النُّزُولِ یَصِیرُ آخِرُ اَمْری آخر فرود خواهم آمد و آن وقتیست که کشته شوم
و در خود بغلط ابن نما روایت کرده است که حر عرض کرد بآنحضرت که در وقتیکه پسر زیاد مرا بطلب تو
فرستاد چون بیرون آمدم از قصر ندائی شنیدم که کسی میگفت اَبْشِرْ یا حُرُّ بِالْخَیْرِ بشارت باد ترا بخیر نظر
کردم کسی را ندیدم گفتم بخدا که این بشارت نیست که من بجنگ فرزند پیغمبر میروم و گمان نداشتم
که ترا یاری کنم حضرت فرمود خدا ترا اجر و ثواب داد و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که
حر گفت در این شب پدرم را در خواب دیدم که بنزد من آمد گفت ای فرزند در این روزها کجا رفته بودی گفتم
رفته بودم سر راه بر امام حسین علیه السلام بگیرم پدرم فریاد بر آورد و گفت واویلاه ترا چکار
با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلد باشی با او حرب کن و اگر میخواهی در قیامت رسول خدا شفیع تو
باشد و در بهشت هم سایه او باشی برو و او را یاری کن و با دشمنان او جهاد کن
که پس عرض کرد یابن رسول الله رخصت ده با دشمنان مقاتله کنم و در راه تو فدا کنم جان خود را پس حضرت او را رخصت
داد مرکب را بجولان در آورد و میگفت اِنِّی اَنَا الْحُرُّ وَمَأْوَی الضَّیْفِ اَضْرِبُ فی اَعْناقِکُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ
خَیْرِ مَنْ حَلَّ بِاَرْضِ الْخَیْفِ اَضْرِبُکُمْ وَلا اَری مِنْ حَیْفٍ منم حر و منم کریم و خود
بگردنهای شما میزنم شمشیر را بحمایت بهترین اهل منی و خیف نیست کشتن شما ستمی و جنگ میکرد
النبیع آمد زهیر برون کار خود را در پای حرب انداخت و خصم را بهر طرف که در میان انداخت
و یزید بن سفیان تمیمی میگفت اگر میرسیدم به او نیزه خود را به سینه او میرسانیدم که حر مجروح مشغول
بحرب بود ضربتی بر گوش ... و بسیار ... حصین بن نمیر ... و گفت
این ... حر است که ... او میکردی که او را در پای نیزه برآرد ...

شهادت بریر بن خضیر همدانی رضی الله عنه

رفت چون بمیدان رسید حر بر او حمله کرد و ضربتی بر او زد که جان بمالک سپرد و آن قدر جنگ کرد که
چهل نفر سواره و پیاده را کشت و در بعضی از روایات در رکاب سید الشهداء علیه السلام کرد که راضی
شد که او را حضرت فرمود نعم انت حر کما سمّتک امّک بلی تو حری چنانکه مادر تو ترا حر نام کرد آخر الامر
ملعونی اسب او را پی کرد حر پیاده ماند و باز جنگ میکرد و میگفت اِنْ تَعقِروا بی فَاَنَا ابنُ الحُرِّ اَشجَعُ
مِنْ ذی لِبَدٍ هِزَبرٍ اگر اسب مرا پی کردید پروا ندارم که من فرزند آزادگانم و دلم قوی تر است از شیر آخر الامر
دو را او را کوفیان ایوب بن مسرح و یکی دیگر از اهل کوفه شریک شده او را شهید کردند و بروایتی نیزه بر سینه
او زدند که سینه اش شکافته شد فریاد زد و آدرکنی یا ابنَ رسولِ الله فرمانی خود را در یاب سید بن
طاوس ره میفرماید که وقتی که سید الشهداء علیه السلام باو رسید که خون از رگهای حر میریخت حضرت فرمود
بخٍ بخٍ یا حر انت حرٌّ کما سُمّیتَ فی الدنیا والآخرة به به مرحبا ای حر نیکو وفاداری کردی تو حری آزاده
همچنانکه اسمت حر میباشد در دنیا و آخرت پس فرمود لَنِعمَ الحُرُّ حُرُّ بنُ ریاحٍ صَبورٌ عِندَ مُختَلَفِ الرِّماحِ
نیکو آزاده ایست حر ریاحی که پای داری کرد در وقت جنبش نیزه‌ها وَنِعمَ الحُرُّ اِذْ نادی حُسَینا فَجادَ
بِنَفسِهِ عِندَ الصَّباحِ خوشا بحال حر که حسین علیه السلام را ندا داد و جان خود را در راه او در باخت
پس آنحضرت بنفسها از صورت آن شهید راه وفا پاک میکرد و میفرمود تو حری در دنیا و آخرت و در بعضی از کتب
مذکور است که برادرش مصعب نیز بخدمت آنحضرت آمده توبه کرده و بمیدان رفته کشته شد و هم چنین فرزند
و غلام او و لکن صحت آن ثابت نشده و بعد از شهادت حر بریر بن خضیر همدانی بیرون آمد و او مردی بود از صلحا
و نیکان و از قراء اهل زمان و بعد از حصول رخصت و بمیدان نهاد رجز خواند و نسب خویش را بیان کرده پس ندا کرد
اِقتَرِبوا مِنّی یا قَتَلَةَ المُؤمِنینَ اِقتَرِبوا مِنّی یا قَتَلَةَ اَولادِ البَدریّینَ اِقتَرِبوا مِنّی یا قَتَلَةَ اَولادِ رَسولِ رَبِّ
العالَمینَ وَذُرّیَّتِهِ الباقینَ یعنی ای کشندگان مؤمنان نزدیک بیایید ای کشندگان اولاد بدریین
نزدیک بیایید ای کشندگان اولاد پیغمبر و ذریه او پیش آیید تا بیابید ضرب شمشیر او بر سید بپاداش عمل
خود پس خود را بر آن اشرار زد و میزد و میانداخت تا سی نفر را بدرک اسفل فرستاد پس یزید بن معقل
بمقابله او بیرون آمد و گفت شهادت میدهم که تو از گمراهانی بریر گفت بیا تا مباهله کنیم و دعا کنیم تا آنکه
بر باطل است بدست آنکه بر حق است کشته شود و لعنت کند بر دروغگوی ما را پس حمله کردند بر یکدیگر
یزید ضربتی بر او زد و کارگر نیفتاد بریر ضربتی بر فرقش زد که خودش را شکافت و تا مغز سرش رسید
و بجهنم واصل گردید در این اثنا یکی از اصحاب ابن زیاد که او را بحیر بن اوس میگفتند بر بریر حمله کرد و او را شهید کرد
پس اسب را در میدان جولان داد و شعری چند خواند و در آن افتخار خود را بر قتل بریر بیان میکرد پس باو

مقتل

شهادت وهب بن عبد الله رضی الله عنه

گفتند کہ با فخر میکنی بر کشتن بریر کہ از نیکان و صالحان بود و پسر عمّ وا آمد باو گفت وای بر ای بحیر کشتی بریر را بچه رو ملاقات خواهی کرد خدا را پس آن ملعون پشیمان شد پس شعری چند نیز کرد در اظهار ندامت از کردهٔ خود میکرد پس بعد از شهادت او وهب بن عبد الله بن حباب کلبی بمیدان رفت و مادرش و زنش همراه او بودند بعضی ذکر کرده اند کہ او جوان تازه داماد بود و هفده روز از دامادیش گذشته بود و در بعضی از روایات چنین است کہ او نصرانی بود و خودش و مادرش بدست سید الشهدا علیه السلام مسلمان شده بود چون جمعی از اصحاب بفیض شهادت فایز شدند مادرش بنزد او آمد گفت قم یا بنی فانصر ابن بنت رسول الله ای نور دیده برخیز و یاری کن فرزند دختر پیغمبر را که رفیق بهتر از این زمان نیست گفت ای مادر یاری میکنم او را و در جان باختن تقصیر نخواهم کرد و بعضی ذکر کرده اند کہ وهب خواست بجهاد اشتغال و وداع بنزد زن رود مادرش گفت ای فرزند زنان ناقص عقلند مبادا ترا گول زنند از سعادت ابدی باز مانی چون بنزد زن آمد گفت ای فلان فرزند فاطمه علیها السلام در این صحرای غریب و تنها مانده دلم میخواهد در مقام یاریش جانبازی کنم زن گفت کاش منهم جان فدای او کردمی اما میخواهم شرطی کنی که در قیامت مرا نیز باز جوئی و مرا با خود به بهشت بری وهب قبول کرد هر دو بنزد امام آمدند وهب عرض کرد رخصت تا خود را فدای تو سازم زن پیش آمد عرض کرد یابن رسول الله این نوجوان شوهر منست من از او بهره نبردم و میخواهم در خدمت تو شرط کند که در قیامت مرا باز طلبد و مرا با خود به بهشت برد و استدعای من از شما اینست که مرا نخواهید و اهلبیت خود بسپارید تا در سلک کنیزان خدمتکاران ایشان باشم تا سر از پردهٔ عصمت بدست ناکسی ندهم من عفت حضرت بگریه در آمد وهب گفت شرط کردم که در روز قیامت بی او پای به بهشت نگذارم و او را بشما سپردم که او را بحرم محترم خود بسپارید بالجمله بعد از اجازهٔ حرب و بمیدان نهاد و میگفت

اِن تُنکِرونی فَاَنَا ابنُ الکَلبی ... سَوفَ تَرونی وَ تَرَونَ ضَربی ... وَ حَملَتی وَ صَولَتی فِی الحَربِ ... اُدرِکُ ثاری بَعدَ ثارِ صَحبی ... وَ اَدفَعُ الکَربَ اَمامَ الکَربِ ... لَیسَ جِهادی فِی الوَغا بِاللَّعبِ

اگر نمیشناسید مرا بشناسید کہ منم فرزند کلبی و زود باشد کہ ببینید جانفشانی و ضربت مرا و مردانگیهای مرا در حرب کہ میگیرم از شما خون یاران خود را و اندوه را از خاطر خود خواهم برد از طلب خون ایشان و جهاد کردن من در جنگ از بازیچه نیست پس حمله کرد بر قوم و مقاتله کرد تا آنکه جماعتی را کشت پس برگشت بنزد مادر و عروس آمد گفت ای مادر راضی شدی از من مادرش گفت ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین راضی نمیشوم تا در برابر حسین علیه السلام کشته شوی در خون غلطی زنش گفت بالله لا تفجعنی فی نفسک ای

ای شوهر تو بخدا قسم میدهم مرا بدرد مصیبت خود گرفتار مکن مادرش گفت سخن او را گوش مده
برگرد و مقاتله کن در برابر فرزند پیغمبر تا جد بزرگوار او فردا ترا شفاعت کند پس وهب رفت و میگفت شعر
اِنّی زَعیمٌ لَکِ اُمَّ وَهَبٍ بِالطَّعنِ فیهِم تارَةً وَالضَّربِ ضَربَ غُلامٍ مُؤمِنٍ بِالرَّبِّ حَتّی یُذیقَ القَومَ مُرَّ
الحَربِ پس استعانتمند باز خود را بر آن قوم زد و در دریای حرب غوطه ور شد تا آنکه نوزده سوار
سوار و دوازده پیاده را بخاک هلاک انداخت بجهنم روانه کرد تا اینکه دستهای او را از بدنش جدا کردند
و در آن حال زنش عمودی بر دست گرفته و بجانب او روانه شد و میگفت فِداکَ اَبی وَاُمّی قاتِل دُونَ الطَّیِّبینَ
حَرَمِ رَسُولِ اللهِ یعنی پدر و مادرم فدای تو شوند کوشش کن و مقاتله نما در نزد حرم رسول الله و جان بازی نما
بجهة ذریه پیغمبر خدا وهب پیش آمد که او را برگرداند بسوی خیمها آن زن با او طپانچه دامن او را گرفته گفت
که برنمیگردم تا با تو کشته شوم سید الشهداء علیه السلام فرمود خدا شما را از اهلبیت جزای خیر دهاد آن زن برگرد
خدا ترا رحمت کند پس استعانتمند مقاتله کرد تا آنکه کشته شد زن دوید بر سر کشته او و خون از روی او
پاک میکرد شمر ملعون او را دید بغلام خود گفت عمودی بر سر او زد که سرش را شکافت و او را کشت و آن
اول زنی بود که از لشکر سید الشهداء علیه السلام کشته شد صاحب بحار میگوید دیدم روایتی که وهب
چهار پیاده و دوازده سواره را کشت آخر الامر او را اسیر کرده بنزد پسر سعد بردند آن ملعون امر کرد
گردن او را زدند و سرش را بسوی لشکر ابن سعد انداخت یک نفر را بآن کشت پس آن زن عمود خیمه را گرفته
و بر آن جماعت حمله کرد و دو نفر را بآن عمود کشت حضرت فرمود اِرجِعی یا اُمَّ وَهَبٍ اَنتِ وَابنُکِ مَعَ رَسُولِ اللهِ
فَاِنَّ الجِهادَ مَرفُوعٌ عَنِ النِّساءِ ای مادر وهب برگرد که جهاد بر زنان نیست تو و فرزندت با رسول
خدا میباشید پس او برگردید و میگفت خدایا امید مرا قطع مکن حضرت فرمود خدا قطع نکند امید تو را آنگاه
مادر وهب بعد از او عمرو بن خالد ازدی بمیدان رفته بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید بعد از شهادت
او پسرش خالد بن عمرو قدم در عرصه میدان گذارده و رجزی خوانده و خود را بآتش حرب انداخته مقاتله
کرد تا شهید شد بعد از آن سعید بن حنظله تمیمی نیز در معرکه جان بازی گذاشت و رجزی چند خوانده
و خود را بر آن قوم شوم زده و قتال عظیمی کرد تا آخر الامر خلعت شهادت پوشید و ساغر اجل نوشید
بعد از آن عمیر بن عبدالله مذحجی و بکار زار کرده دمار از روزگار آنکفار برآورد آخر بضرب مسلم ضبابی
و عبدالله بجلی بسرای جاوید شتافت بعد از آن مسلم بن عوسجه اسدی روانه میدان گردید و او از بزرگان
لشکر سید الشهداء علیه السلام بود و از شجاعان نامدار و مشاهیر روزگار بود و از اصحاب امیر المؤمنین
علیه السلام بود و در خدمت آنحضرت جهاد کرده و در خدمت آنحضرت مردانگیها کرده بود و بعضی ذکر کرده

شهادت مسلم بن عوسجه رحمه الله

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را برادر خود خواندی و چند مرتبه قرآن را نزد آنحضرت خوانده بود شبث بن ربعی میگوید که در یک جنگی همراه بودیم پیش از آنکه لشکر اسبهای خود را لجام کنند در روز جنگ او خود را بر لشکر کفار زده و شش نفر از مشرکین را کشته بود باری بعد از رخصت روانه میدان شد و میگفت إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لِبَدٍ مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدٍ فَمَنْ بَغَانَا حَائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ اگر می‌پرسید از من بدرستیکه من صاحب شأنم از شرفای بنی اسد کسیکه بر ما ظلم کند از رشد و هدایت برکنار و کافر میباشد بدین خدا وند جبار پس مسلم مبارز خواست مبارزان لشکر بجرب و محاربه آمدند و او خود را بر ایشان زد و تا پنجاه نفر از ایشان را بدرک فرستاد آخر از کثرت جراحات از اسب در گردید نعره کشید که ادرکنی یا ابن رسول الله سید الشهداء علیه السلام با حبیب خود را باو رسانیدند و او را دیدند در خاک و خون غلطیده آنحضرت باو خطاب فرمود رحمک الله یا مسلم فزت بالشهادة وادیت ما کان علیک خدا ترا رحمت کند ای مسلم فائز شدی بشهادت و آنچه بر تو بود بجا آوردی پس این آیه را خواند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا طایفه از دوستان ما اجل در یافتند و جمعی که میباشند منتظر مرگ اند پس حبیب پیش آمد و گفت یعز علی مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة دشوار است بر من ای مسلم که ترا باین حال می‌بینم بشارت باد ترا به بهشت پس باواز ضعیف گفت بشرک الله بخیر خدا ترا بشارت بخیر دهاد پس حبیب گفت اگر نه این بود که من هم از عقب تو میایم هر آینه دوست میداشتم که وصیت کنی بمن بآنچه خواهی و لیکن میدانم که منهم از پی خواهم رسید پس مسلم اشاره کرد بسوی سید الشهداء علیه السلام و گفت اوصیک بهذا فقاتل دونه حتی تموت ترا وصیت میکنم در باب این مظلوم که کوتاهی نکنی در یاری او و با دشمنانش مقاتله کنی جان خود را در راه او در بازی حبیب گفت لأنعمنّک عینا ای مسلم دیده ترا روشن خواهم کرد در یاری او و محمد بن ابیطالب روایت کرده است که چون مسلم را شهید کردند کنیزی داشت صدا را بشیون بلند کرد و صدای وامسلماه و ابن عوسجاه و اسیداه برآورد چون صدای شیون او بلشکر گاه مخالف رسید شاد شدند و از شادی خروشیدند که مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی گفت مادرهای شما بعزای شما بنشینند بزرگان خود را میکشید و عزت خود را بذلت مبدل میکنید همین بزرگوار است که بکشتن او شادی میکنید بسا مردانگیها که در جهاد کفار کرده و بسا کرچها که بر اسلام و مسلمین دارد و بروایت شیخ مفید بعد از شهادت نافع بن هلال عمرو بن حجاج از جانب فرات بمیمنه لشکر حضرت حمله کرد با اصحاب خود و جنگ در پیوست بعد از آنکه جنگ فرو نشست غبار کم شد دیدند مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده و دو پسر شمر ولد الزنا را کرده بجانب میسره

حمله کردن عمرو بن حجاج بر لشکر انحضرت بمیمنه و حمله کردن شمر بمیسره لشکر انحضرت و فرستادن ابن سعد آتش زدن بخیمها

میسره اصحاب انحضرت حمله کردند و اصحاب انحضرت حمله کردند و اصحاب انحضرت و ایشان حمله کردند و متی وسه
نفر دیگر از اصحاب انحضرت باقی مانده بودند و این جماعت قلیله هر طرف که رو میکردند لشکر اعدا و سپاه
متفرق میشدند پس ابن سعد حصین بن نمیر را با پانصد نفر تیرانداز بمدد لشکر خود فرستاد
ایشان مقاتله کردند تا نزدیک حسین علیه السلام و اصحاب او رسیدند و ایشان را تیرباران کردند
و پای اسبهای ایشان را پی کردند و مقاتله بطول انجامید تا میان روز جنگ شدت کرد نمیتوانستند
که بغیر از یک جانب پیش ایند بجهت انکه خیمها از نزدیک یکدیگر زده بودند ابن سعد گروهی را امر بهلاک
کردند ابن سعد گفت خیمها را اتش زنند پس اتش در خیمهای عصمت و سرادقات طهارت زدند المختار
المختار ان امیة هدموا بیوتک عامدین واحرقوا ای رسول مختار بنی امیه خانهای ترا خراب کردند
و باتش عدوان سوختند وبناتک المخدرات اضحت بعد ذا بالسلب والضرب الاثیم تعذب اه اه
دختران و پرده نشینان ترا میزنند و برهنه میکنند و بعذاب معذب نموده اند خلفها وقلوبها
کبوتها خنقا تشب بالحریق وتثقب یا رسول الله این سهل است که دلهای ایشان را مثل خیمهای ایشان
اتش زدند و بکشتن فرزندت جگرها را کباب کردند بیت سوزش پرده نشینان بس نبود ای چرخ پیر
سینها کردی که اخر خیمها را سوختی چون امام عالیمقام و اصحاب کرام او این بیشرمیها دیدند تیغ کشیده
مثل شیر خشمناک بر انقوم بیحیا حمله کردند عمرو بن قرظة انصاری جان خود را فدای مظلوم کرده هر طرف که
انحضرت رو میکرد سپر قضا بر ابر انحضرت که تیری و نیزه که می امد بر او وارد اید و نمیگذاشت که ضربت بانحضرت
برسد تا اخر از کثرت جراحات بر زمین افتاد و گویا میگفت بیت امد ربقا کاشکی میداشتم جان دیگری
تا نثار میکردمی ای تیر اپیکان دیگر چون از پا درامد گفت یا ابن رسول الله ایا بعهد خود وفا کردم فرمود
بلی چون داخل بهشت شوم تو در پیش روی من باشی سلام مرا بخدمت جدم برسان و بگو بزودی بخدمت
تو میرسم ابو ثمامه صیداوی پیش امد عرض کرد یا اباعبدالله نفسی لنفسک الفداء هؤلاء اقتربوا منک
فلا والله لا تقتل حتی اقتل واحب ان القی الله ربی وقد صلیت هذه الصلوة فدای تو شوم این
گروه اشرار بتو نزدیک شده اند و میخواهم جان خود را فدا کنم و میخواهم این فیض را با تو دریابم که نماز وداع
است چون انجناب اسم نماز شنید اهی کشید از سینه پر درد پس سر باسمان کرد و گفت نماز را بیاد اوردی
خدا ترا از نماز گذاران گرداند بلی اول وقت نماز است پس فرمود از ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم
چون مهلت خواستند حصین بن نمیر گفت نماز شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای ملعون
نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست نماز چون تو نابکاری مقبولست ان ملعون از غضب شد و بر حبیب حمله

نماز امام علیه السلام

نماز کردن آنحضرت و ایستادن عبدالله و ایستادن زهیر و سعید در پیش آنحضرت در برابر دشمنان

کرد حبیب ضربتی بروی اسب آنملعون زد اسب از جا در آمد آنملعون از اسب در افتاد حبیب خواست او را
بکشد اصحاب او ویرا در ربودند آنحضرت زهیر بن قین و سعید بن عبدالله را فرمود پیش روی من بایستید
تا نماز کنم آن دو بزرگوار جانهای فدای انسید ابرار کرده آنجناب با سایر اصحاب مشغول نماز شدند
و بطریق نماز خوف نماز را ادا کردند و هر تیر و نیزه که از آن قوم بجانب آن امام عالمیان میآمد آن دو بزرگوار
بر جان خود میخریدند تا آنکه سعید با سعادت از کثرت جراحات از پا در آمد و میگفت خداوندا ایشان را
لعنت کن مثل لعنت عاد و ثمود خداوندا بر پیغمبر خود از من سلام برسان آنچه را متحمل شدم از الم جراحتها خداوندا
اینها همه بجهت یاری ذریه پیغمبر تو بود پس یاری کن تو ایشان را این را گفت مرغ روحش بپرای جاویدانی
چون شهید سینه چون تیر بر بدنش یافتند زیاده بر اینچه یا و رسیده بود از زخم نیزه و شمشیر بروایت آن جناب
فرصت نماز با ایشان ندادند بلکه نماز را با ایما و اشاره فرادا کردند بعد از آن جون که غلام سیاه بود از از کرد
ابوذر غفاری بخدمت آن سید عالمیان آمد زمین ادب بوسید اجازه حرب خواست حضرت فرمود من ترا رخصت
میدهم که بر گردی تو از برای طلب عافیت همراه ما کردی نمیخواهم از جهت ما مبتلا شوی گفت یا ابن رسول الله
انا فی الرخاء الحس قصاعکم و فی الشدة اخذلکم یا در زمان رفاهیت نعمت شما کاسه لیسی شما کنم
و در زمان شدت شما را وا گذارم و الله ان ریحی لمنتن و ان حسبی للئیم و لونی لاسود فتنفس بالجنة
فیطیب ریحی و یشرف حسبی و یبیض وجهی بخدا قسم که بویم بد و حسبم پست و رنگم سیاه است یا میخواهی کرد
راه تو کشته شوم تا بویم نیکو شود و حسبم شرف یابد و سفید رو شوم لا والله لا افارقکم حتی یختلط هذا
الدم الاسود مع دمائکم بخدا از شما جدا نمیشوم تا این خون سیاه خود را مخلوط کنم بخونهای مطهر شما
پس رخصت یافته پا در میدان گذارده و میگفت کیف تری الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا
عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید ارجو بالجنة یوم المورد چگونه می بینید جماعت کفار
شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد پیغمبر بدست و زبان منع میکنم از ایشان شر دشمنان را با امید واری
جنان الهی در روز قیامت پس خود را بر آن سپاه دلان زد و در دریای حرب غوطه ور شد و جنگ کرد
تا از کثرت جراحات بر زمین افتاد جناب سید الشهدا علیه السلام بر سر کشته وی آمد گفت اللهم بیض
وجهه و طیب ریحه و احشره مع الابرار و عرف بینه و بین محمد و آل محمد خداوندا روی او را سفید
و بوی او را نیکو گردان و او را با نیکوکاران محشور گردان و در میان او و محمد صلی الله علیه و آله و جدائی
میفکن از حضرت امام علیه السلام روایت شده که آنحضرت از پدر بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام
[illegible] که بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع

شهادت عمرو بن خالد صیداوی و حنظلة بن سعد شامی رضوان الله علیهما

ساطع بود و بروایت سید بن طاوس پس عمرو بن خالد الصیداوی بخدمت مقتدای عالمیان آمده عرض کرد یا ابا عبد الله قد هممت ان الحق باصحابی وکرهت ان اتخلف واراک وحیدا من اهلک قتیلا یعنی ای امام ساعتی که همگنان نوشیدند بنوشم وجامه شهادت در پوشم وملحق شوم باصحاب خود ونمیخواهم که زنده باشم و ببینم تنهائی ترا با اینکه جان داشته باشم و ببینم کشته ترا حضرت فرمود فتقدم فانا لاحقون بک عن ساعة یعنی پیش باش که ما هم همین ساعت بتو ملحق میشویم پس روی بمیدان کارزار نهاد و بعد از جانفشانی بسیار جان خود را در راه انبیاء ابرار و نوباوه حیدر کرار در باخت و بسرای جاوید شتافت و ذکر کرده است سید بن طاوس که حنظلة بن سعد شامی آمد در پیش روی آن پیشرو سالکان طریق جان بازی ایستاده هر نیزه و تیری که بجانب آن امام اخیار میامد بصورت و سینه خود میخرید و ندا کرد یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح وعاد وثمود تا آخر آیه صاحب مناقب میگوید که آنحضرت فرمودند یا ابن سعد خدا رحمت کند ترا ایشان مستحق شدند عذاب را که رد کردند دعوت ترا و بعوض آن دشنام دادند و تیر و نیزه بر تو زدند و چگونه مستحق نباشند و حال آنکه کشتند اصحاب ترا عرض کرد راست فرمودی فدایت شوم آیا نمیرویم بسوی خداوند و با اصحاب خود ملحق نمیشویم حضرت فرمود برو بسوی چیزی که از برای تو بهتر است از دنیا و مافیها پس برو بسوی ملکی که او زایل نمیشود پس گفت السلام علیک یا ابن رسول الله صلی الله علیک وعلی اهل بیتک وجمع بیننا [illegible] فی جنته سلام وصلوات بر تو و اهل بیت تو خدا جمع کند میان ما و تو در دار رحمت خود حضرت فرمود [illegible] پس پا بمیدان مردانگی نهاد قتال عظیمی کرد و بسیار مردانگی کرد تا آخر الامر از کثرت جراحات [illegible] آمده بسیار شهید ملحق گردید و بروایت سید بن طاوس پس سوید بن عمرو بن ابی المطاع که از بزرگان [illegible] بود و بسیار ثابت قدم بود روانه میدان شد و مثل شیر خشمناک خود را بهر طرف میزد و بسیار [illegible] حمله میکرد تا عاقبت افتاد زخم بر بدن شریفش زدند که میان افتاد و در عداد کشتگان محسوب شد و حس و حرکت بر او نماند که ناگاه بخت و چون رمقی و جانش باقی مانده بود بعد از آنکه بهوش آمد و گوش داد یکی میگوید قتل الحسین حسین کشته شد پس حرکت کرد کاردی که در چکمه خود داشت از آن بیرون آورد و با آن [illegible] کرد [illegible] نمود و جنگ کرد تا او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس چند نفر از انصار [illegible] بن [illegible] بخدمت حضرت پیش آمد و میدان رفت و بعد از [illegible] بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس [illegible] با آنحضرت ملحق شد [illegible]

بقبیله خودش فرستاد چون میدانست که کشته میگردد و بالجمله بعد از اسر خاص از آن تا شرفیاب شد و روانه بسوی
میدان کارزار شد و میگفت أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ منم زهیر بن قین که شما را
دفع میکنم بشمشیر خود از حسین و شعری چند خواند و حمله بر آن روباه صفتان کرد و صد و بیست نفر از آن
اشرار را بدار البوار روانه کرد پس کثیر بن عبد الله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کردند ضربتی بر او
زدند تا او را از پای در آوردند جناب امام علیه السلام با او خطاب کرد لَا يُبْعِدَنَّكَ اللهُ يَا زُهَيْرُ خدا تو را از رحمت خود
دور نگرداند و بر قاتل تو خدا لعنت کند کشندگان تو را هم چنانکه لعنت کرد کسانی را که ایشان را مسخ کرد بقرده و خنازیر
پس حبیب بن مظاهر پیش رفت و او مردی بود کهن سال و بخدمت پیغمبر خدا رسیده بود و هم بملازمت علی مرتضی
مشرف شده بود بعضی ذکر کرده اند که آن پیر سالخورده تمام قرآن را حفظ داشت و شبها خواب نکردی و از سر شب
تا صبح قرآن را ختم کردی چون اجازه خواست حضرت فرمود تو از جد و پدرم یادگاری و پیری تو را در فتنه یا
چگونه راضی شوم که بمیدان روی حبیب بن مظاهر مکرر به درد آمد عرض کرد میخواهم در نزد جدت رو سفید باشم و دینت
و برادرت را از یاری کنم خود محبوب بدارند یاری مبالغه کرد حضرت او را اجازه داد رو بمیدان نهاد
میگفت أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ فَارِسُ هَيْجَاءٍ وَحَرْبٍ تُسْعَرُ وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرُ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً
وَأَظْهَرُ وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ حَقًّا وَأَتْقَى مِنْكُمْ وَأَعْذَرُ یعنی ای گروه کوفه و
شام بدانید منم حبیب بن مظاهر سواره تا ماندند و ما بنگه آتش حرب شعله زند و شما اگر چه بحسب شماره بیشتر از
ما هستید لکن حجت ما بر شما غالب و ظاهر میباشد و اگر شما صاحبان غدر میباشید لکن ما صاحبان وفا که بعهد
خود باقی میباشیم و بر نیزه و شمشیر شما صبر میکنیم پس آن شجاع دلاور بر آن قوم ابتر حمله کرد و به تیغ بیدریغ گروهی را
بر خاک هلاک انداخت و جماعتی را از ضرب تیغ آتشبار دمار بر آورد و در حالتی که بآن پیری شصت و دو نفر را بدیار
اسفل سافلین فرستاد مردی از قبیله بنی تمیم نیزه بر او زد که از پا در آمد خواست برخیزد حصین بن نمیر سکونی
ضربتی بر او زد که بر زمین افتاد و آن تمیمی ملعون فرود آمد سر مقدس او را از بدن مطهرش برید بروایت محمد بن
ابیطالب موسوی حصین بن نمیر سر او را برید و بر گردن اسب خود آویخت صاحب مناقب نقل کرده که بدیل بن صریم سر
او را از بدن برید و بر گردن اسب او یخت و رفت تا مکه چون داخل مکه شد حبیب را پسری بود هنوز بحد بلوغ
نرسیده بود سر پدر را دید در گردن اسب آن ملعون او را شناخت بر او حمله کرد و او را کشت و سر پدر را از او
گرفت صاحب مناقب میگوید رفتن حبیب در هم شکست حسین علیه السلام را پس فرمود عِنْدَ اللهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي
وَحُمَاةَ أَصْحَابِي پس هلال بن نافع بجلی قدم در عرصه نبرد گذاشت و رجزی چند خواند و شروع نمود بتیر انداختن
و آنقدر که تیر داشت بر سینه سنگدلان انداخت تا تیرهایش تمام شد دست بشمشیر زد تیغ از نیام کشید و میگفت

شهادت حبیب بن مظاهر

شهادت هلال بن نافع بجلی رحمه الله

ومیکفت اَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيّ دِينِي عَلَىٰ دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِي اِنْ اُقْتَلَ الْيَوْمَ فَهٰذَا اَمَلِي فَذَاكَ رَأْيِي

وَاُلَاقِي عَمَلِي منم جوانی یمنی از قبیلهٔ بجیلی و دینم دین حسین و پدر حسین علیه السلام است اکر کشته شوم

امروز پس کشته شدن در راه او آرزوی منست و همانست قصد من و من میرسم بکرده و عمل خود خود را

بر ان قوم بیجیا زد تا انکه سیزده نفر را بدار البوار فرستاد اخر الامر بازوهای انتجاع نامدار را شکستند

واو را اسیر و دستگیر کرده در لشکر پسر سعد بردند شمر ملعون برخواسته کردن او را زد و بدنیا بر

شهدا ملحق کردید و بروایت محمد بن ابیطالب موسوی جوانی بود که پدرش در معرکه شهید شده بود

مادرش بنزد وی امد و کفت اُخْرُجْ يَا بُنَيَّ وَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللّٰهِ ای فرزند برخیز و قدم در راه

وفا نه و در برابر فرزند پیغمبر جهاد کن که وقت دریافتن سعادتست پس انجوان عازم میدان شد جناب امام

علیه السلام فرمود انجوان پدرت کشته شده شاید مادرت راضی بمیدان رفتن تو نباشد و عرض

کرد که مادرم مرا امر کرده بجهاد و مادرم مرا بخدمت تو فرستاد بعد از رخصت بمیدان امد و میکفت

اَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْاَمِيرُ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ

نَظِيرٍ لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ الْمُنِيرِ امیر من حسین است و نیکو امیریست

حسین و او سرور قلب احمد مختار و فرزند فاطمه و علی کرار است پس آیا او را نظیری و مانندی میباشد

و روی انورش مثل خورشید تابان و ماه درخشان میباشد پس شروع بمقاتله کرده جدال کرد تا

کشته شد سرش را بریدند و بمیان لشکر سید الشهدا علیه السلام انداختند مادر سر پسر را برداشت

وکفت اَحْسَنْتَ يَا بُنَيَّ يَا سُرُورَ قَلْبِي وَيَا قُرَّةَ عَيْنِي مرحبا نیکو جانفشانی کردی ای نور دیده و ای سرور

سینه ام پس انسر را انداخت بسوی یکی از ظالمان و او را کشت پس عمود خیمه را کرفت و رو بدان نهاد

و میکفت اَنَا عَجُوزٌ سَيِّدِي ضَعِيفَةٌ خَاوِيَةٌ بَالِيَةٌ نَحِيفَةٌ اَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ

الشَّرِيفَةِ من پیره زنی هستم ضعیف و نحیف از کار رفته و لکن میزنم شما را ای کروه کفار بضربهای عنیف

در یاری فرزندان فاطمه علیها السلام پس دو مرد را بجهنم فرستاد پس حضرت امر فرمود که برکردد و او را دعا

کرد و بروایت محمد بن ابیطالب میکوید که یک یک میامدند بنزد امام و میکفتند اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ

پس انحضرت در جواب میفرمود که ما هم از عقب میرسیم و این ایه را میخواند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ

يَنْتَظِرُ و بعد از ان عابس بن شبیب شاکری پیش امد و او را غلامی بود شوذب نام با او کفت یا شوذب ما في

نَفْسِكَ اَنْ تَصْنَعَ چه در نظر داری که کرده باشی کفت مَا اَصْنَعُ اُقَاتِلُ حَتّٰى اُقْتَلَ چه میکنم جنگ میکنم تا کشته

شوم کفت این بود کمان من بتو پس بیا بنزد ابی عبد الله تا ترا نیز از فرزندان کوی خود در حرم سپتانه ذکر

در این سلسله داخل شدند و در این خریطه منخرط گردیدند و بر اکرام روز و روزگار در یافتن سعادت نشست بعد
از این روز جان بست نمرو زکار ربیس پیش آمد و سلام کرد و گفت یا اَبا عَبدِ اللهِ اَما وَاللهِ ما اَمسی
عَلی وَجهِ الاَرضِ قَریبٌ وَلا بَعیدٌ اَعَزُّ عَلَیَّ وَلا اَحَبُّ اِلَیَّ مِنکَ بخدا قسم که در روی زمین از دور
و نزدیک عزیزتر و محبوب‌تر از تو در نزد من کسی نیست وَلَو قَدَرتُ عَلی اَن اَدفَعَ الضَّیمَ اَوِ القَتلَ
عَنکَ بِشَیءٍ اَعَزَّ عَلَیَّ مِن دَمی وَنَفسی لَفَعَلتُ اگر میتوانستم که ظلم و ستم و کشتن را دفع کنم از تو بچیزی که
عزیزتر از جان و خونم باشد هر آینه میکردم پس گفت اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبدِ اللهِ گواه باش که من
بر دین تو و پدر تو میباشم و بطرف شما جان میسپارم این را گفت و شمشیر را کشیده رو بمیدان نهاد
ربیع بن تمیم میگوید که چون دیدم او را که رو بمیدان میآید من او را میشناختم او را در جنگها دیده بودم
و شجاع‌ترین خلق بود پس گفتم اَیُّهَا النّاسُ هذا اَسَدُ الاَسوَدِ هذا ابنُ شَبیبٍ لا یَخرُجَنَّ اِلَیهِ اَحَدٌ
ایها الناس این یگانهٔ شجاعت این پسر شبیب است کسی بجنگ او نرود دیگر کسی مرد میدان او نیست پس آن
نامردان نرسیدند و هر چند ایستاد کسی بجنگ او نرفت چون دید کسی بمیدان نمیآید فریاد میزد اَلا
رَجُلَ اَلا رَجُلَ آیا مردی بهم نمیرسد آیا مردی که پا بمیدان گذارد چون پسر سعد ملعون دید که کسی
جرئت مبارزت او نمیکند امر کرد او را از هر جانب سنگ باران کنند چون این را دید دست در خود
از سر برداشت و زره را از تن کند و دل بکشته شدن داد و با تن برهنه روان رو باهل صفها حمله کرد ایشان را
متفرق کرد ربیع میگوید بخدا قسم دیدم او را که زیاده از دویست نفر را پیش انداخته بود و میدوانید
و میانداخت من با او آشنائی داشتم گفتم عابس بمیانداختی که خود را با سر و تن برهنه در دریای حرب
انداختی عابس گفت دوستی حسین مرا دیوانه کرده هر چه آدمی از دوست رسد سهل است آنگروه اشرار اتفاق نمودند و از هر جانب
احاطه کردند و آنقدر سنگ بر بدن شریفش زدند که او را از حس و حرکت انداختند و سر مطهرش را از بدن
جدا کردند پس دیدم سر شریف او بدست چند نفر بود و هر یک میگفت من کشتم او را و میگفت من کشتم
پسر سعد گفت نزاع نکنید که او را یک نفر نکشته پس عبدالله غفاری و عبدالرحمن غفاری نزد آن بزرگوار
آمده گفتند یا اَبا عَبدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ آمده‌ایم جان خود را فدای تو کنیم و دفع ظلم از تو کنیم و در برابر
روی تو کشته شویم حضرت فرمود خوش آمدید پیش آمدند و اشک از دیده میباریدند حضرت فرمود ای فرزندان
برادر چرا گریه میکنید بخدا قسم که امیدوارم که بعد از یکساعت دیگر دیده شما روشن شود و دل شما شاد گردد
عرض کردند فدای تو شویم وَاللهِ ما عَلی اَنفُسِنا نَبکی وَلکِن نَبکی عَلَیکَ وَنَراکَ قَد اُحیطَ بِکَ وَلا نَقدِرُ عَلی
اَن نَنفَعَکَ بخدا قسم که بر خود گریه نمیکنیم بلکه گریهٔ ما بر تو است که میبینیم که جماعت خونخوار ترا احاطه

احاطه کرده اند و نمی توانیم نفعی بتو برسانیم و دفع این اشرار را از تو نمائیم حضرت فرمود مجتمعاند و هیچکه
بر حال من دیار [illegible] شما را اجزای خیر دهد پس ان دو بزرگوار ان زبدهٔ اخیار و ان قام ابرار او داع کفته با دل
ریش و دیدهٔ اشکبار روانه میدان کارزار شدند و داد مردی و مردانکی را دادند تا انکه سرهای خود را
در راه ریحانهٔ رسول الله در باختند و سر عزت براوج سعادت کشیدند پس انحضرت را غلامی ترکی بود صالح
و متقی و قاری قران عازم جان باختن شد و در بعضی از کتب ذکر شده که چون اجازه خواست انحضرت فرمود او را
بزین العابدین علیه السلام بخشیده ام از او اذن و رخصت بکیر بخدمت ان بزرگوار امده عرض کرد که بجهت جان نثاری
بخدمت پدر رفتم فرمود اختیار من با شما است میخواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرگوارت
کنم حضرت فرمود من ترا ازاد کردم خود اختیار خود داری ان غلام بخدمت ان امام همام عم امد کیفیت را عرض کرد
مرخص شده بدر خیمهٔ اهل حرم امد کفت بحق [illegible] ان عزت و کرامت که خدمت شما کردم اکر تقصیری کردهام
مرا حلال کنید و در قیامت مرا فراموش مکنید از کفتکوی ان غلام اهل حرم بکریه درامدند و ایشان او را وداع
کرده روانه میدان شد و رجزی چند خواند سید الساجدین علیه السلام فرمود در خیمه را بر چینید تا ببینیم
چکونه حرب مینماید استعانت مند خود را بر ان قوم بیحیا زد و جمعی را بخاک هلاک انداخت تا اخر
او را بر زمین انداختند سید الشهدا علیه السلام بر بالینش حاضر شد چون او را با ان حال دید بکریه درامد و روی
مبارکش را بر روی او کذاشت ان غلام چشم را کشود سید الشهدا علیه السلام را دید تبسمی کرد و روحش بریاض قدس
پرواز کرد پس یزید بن مغفل بمیدان تاخت و هشت تیر داشت هر تیری که میانداخت حضرت میکفت خدایا
تیرش را بنشانه اشنا کن و بعوض ان بهشت باو عطا کن و با ان تیرها پنج نفر از ان منافقان بجهنم فرستاد اخر او
حمله کردند و بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند پس ابو عمرو نهشلی که از زهاد و عباد و قاریان قران بود بمیدان
رفت و خود را بر انجماعت زد و بهر طرف که رو میکرد انبار ارد هم میشکافت و بعد از قتال بسیار کشته شد
و بخدمت ان امام اخیار میامد و میکفت اَبْشِرْ هُدِيتَ الرُّشْدَ تَلْقَى أَحْمَدًا فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو
صُعُدًا بشارت باد ترا که هدایت یافتی و برشد رسیدی و ملاقات خواهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله را در بهشت فردوس و در درجات بلند بهشت بالا خواهی رفت اخر الامر ملعونی که او را عامر بن نهشل
میکفتند او را شهید کرد و سر او را از بدن شریفش جدا کرد لِلّٰهِ كَمْ بَدْرِ سَعْدٍ فِي التُّرَابِ ثَرَى وَأَنْجُمٍ فِي
عِرَاصِ الطَّفِّ قَدْ أَفَلُوا چه بسیار از ماههای فلک عزت و جلالت که بر زمین افتادند و چه ستارههای
درخشان که در زمین کربلا از جور بیرحمان غروب کردند وَكَمْ وُجُوهٍ لَقَدْ بَانَتْ مَحَاسِنُهَا حَتَّى تَغَيَّرَ
بِهَجْرِ الشَّمْسِ وَالذُّبُلِ چه بسیار از روهای نورانی که پژمرده کردید بجهت حرارت [illegible] تشنکی

شهادت غلام ترک از کرد امام زین العابدین علیه السلام

شهادت ابو عمرو نهشلی

وکم رؤس علی الرماح قد رفعت
ومن نحورها مجادل شبهها عطل

مجلس هفتم در بیان کیفیت شهادت اولاد عقیل و قاسم بن الحسن علیهما السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وعلی اهل بیت رسول الله وعلی انصار دین الله وعلی حماة شریعة الله وعلی المجاهدین فی سبیل الله وعلی الناصحین فی جنب الله وعلی باذل الارواح لوجه الله وعلی الخائضین فی بحار السیوف والاسنة فی محبة الله وعلی الثابتین فی میدان الکفاح فی طاعة الله وعلی الابدان الضعیفة فی عبادة الله وعلی الدماء السائلة والدموع السائلة من خشیة الله السلام علی السادات العلویة السلام علی الشبان الهاشمیة السلام علی الشیوخ والشبان السلام علی الرجال والنسوان السلام علی الابدان السلیبة السلام علی الاجسام التربیة السلام علی الخدود المعفرة والجباه المخضبة والاعضاء المقطعة والرؤس المشالة السلام علی المذبوح من القفا السلام علی المحروق الخباء ومسلوب العمامة ومسلوب العمامة والرداء السلام علی من بکی علیه جبرئیل وتزلزل له العرش الجلیل وعلی انصاره من ولد جعفر وعقیل السلام علی الغریب المرتجی وعلی من نصره من ولد المجتبی ورحمة الله وبرکاته وبعد فقد قال الله سبحانه ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی ظاهر آیه شریفه بیان لزوم یا رجحان احسان ونیکی بوالدین است وبیان وجه استحقاق ایشان باحسان بجهت آنکه او متحمل مشاق عظیمه میشوند بواسطه آنکه حمل میکند مادر اورا از روی اکراه بجهة ثقلی که باو میرسد ووضع میکند اورا از روی اکراه بواسطه مشقتی که باو میرسد و تعبی که در مدت حمل و رضاع که مدت سی ماه است لااقل باو میرسد و حکم بلزوم یا رجحان احسان بوالدین از احکام مقرره شرعیه میباشد که در کتاب و سنت مکرر امر بان شده بلکه لزوم شکر ایشان و هر منعمی عقل حاکم بان میباشد و معلوم است که انعام والدین بفرزند انعامیست عظیم زیرا که اولا واسطه وجود او شده اند و ثانیا بعد از آنکه او بوجود آمد تا زمانی که بنوعی نفع و ضرر خود را نمی فهمید اورا از مهالک محافظت کردند و از خود را گرسنه و خوابیده اند و برخود تنگ گرفتند او را وسعت دادند و لهذا خداوند جلیل شکر ایشان را عظیم و از امر عظیمتر شکر خود گردانیده فرموده ان اشکر لی ولوالدیک و بالجمله سفارش الهی و تاکید در احترام و احسان بوالدین و مذمت بر مخالفت واذیت ایشان و عقوق ایشان فوق از حد احصا است بلکه در قران احسان با ایشان را مقرون بتوحید خود گردانیده میفرماید وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا

وَبِالْوالِدَيْنِ اِحْساناً یعنی حکم فرمود خدای تو که پرستش نکنید مگر او را و شریکی از برای او قرار ندهید
وحکم کرد باحسان و نیکی بوالدین وحدیثی وارد شده یَفْعَلُ الْبارُّ ما یَشاءُ اَنْ یَفْعَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ
النّارَ وَیَفْعَلُ الْعاقُّ ما یَشاءُ اَنْ یَفْعَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ یعنی احسان کننده بوالدین هرچه میخواهد
بکند که داخل جهنم نخواهد شد هرگز بهیچ عمل شری وعاق والدین هر عملی که میخواهد بکند که بهیچ عمل
خیری داخل بهشت نخواهد شد واز حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مردی آمد بنزد حضرت رسول
صلی الله علیه وآله عرض کرد یا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن ونشاط دارم حضرت فرمودند برو که جهاد
بکن در راه خدا اگر کشته شوی در راه خداست واگر زنده باشی روزی داده میشوی واگر در آن راه بمیری
اجر تو بر خداست واگر برگردی آمرزیده میشوی مثل روزی که از مادر متولد شده باشی گفت یا رسول الله
مرا پدر ومادر پیری هست که بمن انس میگیرند وناخوش دارند بیرون رفتن مرا بسوی جهاد حضرت فرمودند بمان
در پیش پدر ومادر خود فَوَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَاُنْسُهُما بِکَ یَوْماً وَلَیْلَةً خَیْرٌ مِنْ جِهادِ سَنَةٍ قسم بخدائیکه
جانم در قبضهٔ قدرت اوست که انس گرفتن ایشان بتو در یک شب وروز بهتر است از جهاد در یکسال
چون این را دانستی بدان که حیات دو حیاتست حیوة صوری ظاهری وحیوة معنوی حقیقی وآن حیاتیست که
مرگی در پی ندارد وزندگانیست که فنائی در عقب ندارد واین عزتیست که ذلتی بعد از آن نیست
وغنائیست که فقری بعد از آن نیست وشکی نیست که هرگاه والدین صوری که واسطهٔ حیات صوری هستند
اینقدر حق ایشان عظیم باشد در نزد عقل وشرع پس پدر ومادر حقیقی که باعث حیات حقیقی میباشند
حق ایشان چه قدر عظیم خواهد بود ووالد حقیقی امام علیه السلام میباشد که بواسطهٔ او حیات حقیقی
حاصل میشود بلکه این حیوة ظاهری واین نشأهٔ دنیویه وآنچه در آن میباشد نیز بواسطهٔ وجود فائض الجود ایشانست
اگر از وجود برکت ایشان نبود عالم وما فیها نبود وخلق نمیشد واگر از برکت نفوس قدسیهٔ ایشان نبود نزول
برکات ودفع بلیات نمیشد وعالم باقی نبود واین مرتبه در نزد اهل معرفت بسیار واضح وهویدا است ودر
اخبار اهلبیت علیهم السلام تصریح بآن شده مکرر چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام بطارق بن شهاب فرمود
در حدیث طویلی که فَهُمْ رَأْسُ دائِرَةِ الْاِیمانِ وَسَماءُ الْوُجُودِ وَقُطْبُ دائِرَةِ الْمَوْجُودِ وَضَوْءُ شَمْسِ الشَّرَفِ وَنُورُ
قَمَرِهِ وَاَصْلُ الْعِزِّ وَمَبْدَئُهُ وَمُنْتَهاهُ یعنی ایشانند ابتدای دایرهٔ ایمان وسقف وجود وقطب دایرهٔ موجودات
بآن که دایرهٔ موجودات بر مرکز میگردد وایشانند روشنی آفتاب وماه واصل وبیخ عزت وجلالت وابتدا وانتهای
آن ودر حدیث دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایتست که میفرماید در حدیث طویل که بِنا فَتَحَ اللهُ وَبِنا یَخْتِمُ اللهُ
وَنَحْنُ اَئِمَّةُ الْهُدی وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقی وَنَحْنُ الْاَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ یعنی بما افتتاح کرد خدا امر عالم را وبما ختم

ما ئیم پیشوایان هدایت و عروة الوثقی مائیم و اولین مائیم و آخرین و در آخر حدیث میفرماید نَحْنُ السِّرَاجُ لِمَنِ اسْتَضَاءَ
وَالسَّبِيلُ لِمَنِ اهْتَدَى وَنَحْنُ الْقَادَةُ إِلَى الْجَنَّةِ نَحْنُ الْجُسُورُ وَالْقَنَاطِرُ نَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ بِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ
وَبِنَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ وَبِنَا يُدْفَعُ الْعَذَابُ وَالنِّقْمَةُ و در این آیه شریفه مذکوره بخصوص تفسیر والدین بحسنین
علیهما السلام شده چنانچه علی بن ابرهیم در تفسیر خود روایت کرده است که الاحسان رسول الله و قوله بوالدیه
احسانا انما عنی الحسن والحسین مراد از احسان در اینجا رسول خدا است و مراد از والدین حسنین است
و بنابراین احسانا منصوب بر علیت است حاصل مفاد این میشود که وصیت کردیم انسان را در باب حسنین
علیهما السلام بجهة انتساب ایشان برسول الله و تتمه این صریح است باین معنی زیرا که حسین علیه السلم بود که
مادرش حمل او را از روی اکراه و وضعش را از روی اکراه کرد چون خبر داده بودند باو که فرزند تو را شهید
میکنند میگفت چه کنم فرزندی را که امت او را شهید کنند و در حدیث است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را
بشارت دادند بولادت حسین علیه السلم و اینکه امامت در صلب او است پس خبر دادند او را بشهادت آنحضرت
پس جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله خبر ولادت حسین علیه السلم و شهادت او را بنور چشم خود فاطمه علیها السلم
داد پس فاطمه علیها السلم حمل برداشت از روی اکراه پس حضرت صادق علیه السلم فرمودند فهل رأیتم احداً یبشر
بولد فیحمله کرهاً یعنی آیا دیده اید کسی را که بشارت دهند بر پسری پس ناخوش داشته باشد حمل او را یعنی که فاطمه
بود که مغموم بود و کراهت داشت بجهة اینکه باو میرسد از شهادت و وضع کرد او را از روی اکراه و این قول به
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که جبرئیل علیه السلام نازل شد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و عرض
کرد یا محمد خداوند جلیل ترا سلام میرساند و بشارت میدهد ترا بفرزندی که از فاطمه علیها السلم متولد میشود
که امت تو بعد از تو او را میکشند حضرت فرمود سلام بر پروردگار من باد حاجتی نیست بفرزندی که امت من
او را میکشند جبرئیل ع برگشت باز عود نمود گفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که امامت و ولایت
و وصایت را در او قرار میدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود راضی شدم پس آنحضرت فرستاد نزد فاطمه علیها السلام
که بشارت میدهد مرا خدا بفرزندی از تو که امت من او را میکشند فاطمه علیها السلم جواب فرستاد که مرا
حاجتی نیست بچنین فرزندی حضرت فرستاد که خدا در ذریه او قرار خواهد داد امامت و ولایت و وصایت را
فاطمه سلام الله علیها فرستاد که راضی شدم فَحَمَلَتْهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْراً او را حمل
برداشت از روی اکراه و گذاشت او را از روی اکراه و مدت حمل و رضاع او سی ماه بود که شش ماه مدت حمل
است و بیست و چهار ماه مدت زمان رضاع و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام تصریح کرده که در حسین
علیه السلام نازل شد این آیه وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ پس بنص وصیت الهی احسان ایشان لازم و بدلالت عقلی و نقلی

ونقلی شکر ایشان که والدین حقیقی میباشند واجب و متحتم میباشد و شکر این والدین است که مقرون بشکر خدا است و احسان باین والدین است که مقارن با توحید است پس کسیکه ایشانرا شکر نکند شکر نکرده است خدا را و کسیکه باین والدین احسان نکند توحید را ناقص گذاشته ابن طاوس علیه الرحمه ذکر کرده که اُشکُر مَن لَولاهُم لَما خُلِقتَ شکر کن کسانیرا که اگر نبودند ایشان خلق نمیشدی اگر ایشانرا شکر کردی خدا را تعظیم کردی اگر ایشانرا احسان کردی خدا را نیکی کرده مگر نشنیده که ابن عباس از پیغمبر صلی الله روایت کرده علیه و آله که چون خدا عرش و ملائکه حاملین عرش را خلق کرد وحی شد بایشان که طواف کنید بعرش من و تسبیح کنید مرا پس طواف کردند پس فرمود صلوات بفرستید بر حبیب من که او را از نور عظمت خود خلق کردم گفتند خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوییم ترا پس امر فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب تو تو با کم کنیم تسبیح ترا و بجای آن صلوات بر حبیب تو فرستیم پس ندا رسید بایشان که اِذا صَلَّیتُم عَلی حَبیبی مُحَمَّدٍ سَبَّحتُمونی وَ هَلَّلتُمونی هر گاه شما صلوات بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس احسان ایشان از لوازم میباشد و نیکی بایشان از واجبات است عقلا و شرعا زیرا که عقل حاکم بلزوم و احسان بوالدین است و عدم جواز عقوق ایشان است پس چگونه است نسبت بایشان که والدین حقیقی و سبب وجود هر شیء میباشند چیزیکه لازم است احسان ایشان و تعظیم ایشان و همه چیز بایشان احسان و نیکی کردند و در یاری ایشان کوشیدند هم چنانکه در حدیث است که جبرئیل ع خبر داد به پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آن روز یکه کشته میشود در آن سبط تو و خویشان او و احاطه کنند بایشان لشکرهای کفر و لعنت وَ تَزَعزَعَتِ الأَرضُ مِن أَقطارِها وَ مادَتِ الجِبالُ وَ کَثُرَت اِضطِرابُها یعنی اطراف زمین خواهد لرزید و کوهها بحرکت و اضطراب خواهند آمد و دریاها بموج و تلاطم خواهند آمد و اسمانها بلرزه خواهند آمد بجهة غضب و غیظ ایشان میکنند شیعیان تو بتو و ذریه تو بجهت عظیم شمردن هتک حرمت تو وَ لا یَبقی شَیءٌ مِن ذلِکَ اِلّا استَأذَنَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فی نُصرَةِ أَهلِکَ المُستَضعَفینَ المَظلومینَ چیزی نخواهد بود از اینها مگر آنکه طلب اذن میکند از خدا در یاری اهل بیت تو که ضعیف و مظلومند پس تامل کن در این امر که هر جمادی ایشانرا یاری میکند و در صدد حمایت و احسان بر ایشان میباشند و انسانیکه خداوند جلیل او را وصیت میکند باحسان ایشان و گروهی از ایشان بر ایشان ظلم میکنند ایشانرا میکشند و اسیر میکنند و گروهی ایشانرا وا میگذارند با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان و یاری نمیکنند بلکه از نزد او فرار میکنند و گروهی شادی میکنند بر قتل او و خوشحالی میکنند بمظلومیت او و سبحان الله این معنی را چگونه تصور توان کرد باری آن احسان و نیکی که بر همه کس لازم شد نسبت بایشان نمود و وصیتی که خداوند جلیل نسبت بآن دو امام علیهما السلام فرموده دوستان ایشان بجا آورده و دشمنان ترک نمودند

کوتاهی نکرده‌اند و کسانیکه در خدمت ایشان بوده‌اند احسان ایشان این بود که بدست و زبان و مال و جان
با ایشان احسان کنند و در اوامر و نواهی ایشان را متابعت کنند و حق احسان کسانی کرده‌اند که جانهای
خود را فدای ایشان کردند و بواسطهٔ احسان با ایشان خدا هم با ایشان احسان کرد و چنان مرتبهٔ ایشان را
بالا برد که محسود عالمیان شدند و اعاظم علما و مؤمنین بابی انتم و امّی با ایشان خطاب میکنند و اما
نسبت با امثال ما که دست ما از دامن ایشان کوتاه و زمانه ما را از فیض خدمت ایشان محروم کرده
احسان ما نسبت با ایشان چیست الا محبت ایشان و ذکر مناقب ایشان و زیارت قبور شریفهٔ ایشان
و گریه کردن بر ایشان پس اگر گریه بر ایشان و زیارت ایشان را ترک کنیم چه احسان با ایشان کرده‌ایم و تقویت
خدا او سفارش پیغمبر را در کجا بعمل آورده‌ایم پس میتوان حکم کرد بوجوب اقامهٔ تعزیه و گریه بر ایشان و زیارت
ایشان از باب لزوم برّ و احسان با ایشان که ثابت است عقلاً و نصاً و حصول آن در ضمن این امور مذکوره
پس هر یک از این امور از افراد مخیّرٌ فیها میباشد و شکی نیست که هر یک از افراد واجب مخیّر متصف بوجوب
میباشد فی الجمله امّا آنکه گریه بر ایشان احسان ایشان است واضح است و در اخبار و نصوص تصریح باین شده چنانچه
ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده است از زرارة بن اعین که حضرت صادق علیه السلام فرمودند و در حدیث
طویلی که مَا مِنْ عَیْنٍ اَحَبُّ اِلَی اللهِ وَلَا عَبْرَةٍ مِنْ عَیْنٍ بَکَتْ وَدَمَعَتْ عَلَیْهِ یعنی چشمی در نزد خدا محبوبتر و آب
دیده در نزد خدا دوستر نیست از آن چشمی که بگرید و بریزد آب چشم خود را در مصیبت جدّم وَمَا مِنْ بَاكٍ
یَبْکِیهِ اِلَّا وَقَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ وَاَسْعَدَهَا وَوَصَلَ رَسُولَ اللهِ وَاَدّیٰ حَقَّنَا یعنی گریه کنندهٔ نیست که براو گریه کند
مگر آنکه نیکی کرده است بجدّهٔ ما فاطمه علیها السلام و یاری کرده است او را در مصیبت فرزندش و نیکی کرده است
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ادا کرده است حقّ ما اهلبیت را وَمَا مِنْ عَبْدٍ یُحْشَرُ اِلَّا وَعَیْنَاهُ بَاکِیَةٌ اِلَّا الْبَاکِیْنَ
عَلیٰ جَدِّی یعنی بنده نیست که محشور گردد مگر آنکه دیدهای او گریان میباشد مگر گریه کنندگان بر جدّم که محشور
میشوند با دیدهٔ روشن و بشارت باو میرسد از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و خوشحالی بر روی ایشان
ظاهر میباشد اَلْخَلْقُ فِی الْفَزَعِ وَهُمْ آمِنُوْنَ وَالْخَلْقُ یُعْرَضُوْنَ وَهُمْ حُدَّاثُ الْحُسَیْنِ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ وَفِی ظِلِّ
الْعَرْشِ لَا یَخَافُوْنَ سُوْءَ الْحِسَابِ ای زراره در روز قیامت مردم در جزع و فزع میباشند و ایشان از
فزع قیامت ایمنند خلق را بمقام حساب و مقام عرض الهی میبرند و ایشان در سایهٔ عرش الهی با حسین علیه السلام
هم صحبت میباشند و خوفی از حساب ندارند بایشان میگویند داخل بهشت شوید ایشان ابا میکنند و صحبت
حسین علیه السلام را اختیار میکنند حور العین و غلمان بهشت بایشان پیغام میفرستند که ما مشتاق
شما میباشیم تعجیل کنید ایشان سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را بشنوند بسبب شادی و سروری که از مجالست

از مجانست آنحضرت دارند پس ای عزیز من تامل کن و ببین که آنحضرت چه حقهای عظیم بر تو و بر همه اهل عالم دارد از آنجمله آنکه از برکت جدّ و پدر او و برادرش خدای جلیل ترا هدایت کرد بدین اسلام تا بدنت را آتش حرام کرد و عذاب ابدی را از تو برداشت و پادشاهی سرمدی را بتو انعام کرد و تعلیم کردند معرفت حقّ را اشنا و طریقه عبودیت و بندگی را و کیفیت سلوک خداپرستی را و ترا آشنا کردند با خداوند تو و منعم تو و بادی هر دو ماندگی و ورطه که او را بخوانی ترا نجات دهد و آموختند بتو علوم و آداب و معارف و اگر بر تو یک علم و معرفت بهره برده از هیچ چیز بالاتر باشد حضرت پیغمبر فرماید من علّمني حرفاً فقد صيّرني عبداً یعنی کسیکه یک حرف تعلیم کند مرا بندهٔ خود کرده است با تو بجهه این مراتب از علوم و معارف ترا بندهٔ خود نکردند اگر بندهٔ ایشان میباشی این نحو بندگی کرا فایت را بشمشیر کین شهید کنند و سرش را بر سر نیزه کنند و عیالش را اسیر کنند و مالش را تاراج کنند با اینهمه آیا تو سینه نکنی و ناله بلند نکنی و اشک از دیده نریزی و خاک غم بر سر نکنی و طپانچه الم بر رو نزنی أفلعيني كيف تلتذّ الكرى وجفونهم لم تكتحل برقاد اف باد چشم مرا چگونه بخواب راحت میرود با لذت خواب و حال آنکه سادات و موالی من از ترس دشمنان چشمهای ایشان بخواب نمیرفت أفلقلبي بالزلال شرابه وقلوبهم بلظى الهجير صواد اف باد قلب مرا که آبهای خوشگوار مینوشند و حال آنکه موالیان من از شدت تشنگی جگرها و احشای ایشان خشک شده بود أفلجسمي كيف تهناه الوطى وجسومهم ما وطئت بمهاد اف بر این بدن بیباک که چگونه گوارا است برو خوابیدن بر فرش و تکیه کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای منوره سادات مرا بر زمین انداختند بأبي وأمي الهاشميات التي قد هتّمت بالقيد والأصفاد پدر و مادرم بفدای آن زنان هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح شده بود به بستن ریسمان و قید دشمنان يسرين على المطا باحترا شعثاً بغير وطاً على الأعواد ایشان را پژمرده و افسرده بر شترها سوار کرده بودند و میگردانیدند ترنوا الى راس الحسين وتشتكي ما نالها من معشر الاوغاد ما اخي بعد العز عز نصيرنا فغدا قرينا بعده مدى الآباد اه شکایت از خود را و ظلم ظالمان را بسر بریده برادر خود کردند که ای برادر بعد از آن عزتها بیکس بود ما را چنان ذلیل کردند بعد از تو که یاوری نیست ما را و فریادرسی نیست ما را واخي يا روحي وروح مترتبي وقرين افراحي محل ودادي فتم وانظر الاولاد في ذل السبا والسب للآباء والاجداد ای برادر با جان و روح روان من و ای راحت و شادی من برخیز و ببین طفلهای یتیمت و اولاد بیکست را که بچه در ذلت اسیری مبتلا و بجد و پدر ایشان ناسزا میگویند هل نظرة يا واحدي اطفي بها ما اشتكيه من لظى الابعاد ای یکانه من آیا میشود که یک نظر بر من کنی و آتش سوزان

مفاد فرزندان تسکین دهی باری حقوق ایشان از بحر وقوف والدین ظاهری ثبت بتوان داد و نعمت این سادات

بنعمت سادات ظاهری نتوان سنجید اگر والدین تو واسطهٔ وجود ظاهری تو شده اند ایشان سبب

وجود ظاهری تو و والدین تو و جمیع عالم شده اند و اگر والدینت ترا از بلاها حفظ کرده اند ایشان

سبب دفع بلاهای دنیا و اخرت تو شده اند و اگر والدینت بر تو مهربانی کرده اند و محبت بتو کرده اند

ایشان مهربان تر از هر پدر و مادر بوده اند زیرا که ایشان متحمل این بلاهای عظیم شده اند که بجهت راحت تو

و نجات تو اگر بگوئی که چه بیان بشنو ام سلمه روایت میکند که روزی پیغمبر صلی الله علیه و اله داخل شد و در

عقب او حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند و در کنار آنحضرت نشستند پس آنحضرت حسن علیه السلام را

بر زانوی راست و حسین علیه السلام را بر زانوی چپ نشانید و گاهی این را میبوسید و گاهی آنرا ناگاه جبرئیل

نازل شد و گفت یا رسول الله حسن و حسین را دوست میداری گفت چگونه دوست ندارم و حال آنکه ایشان

دو ریحانهٔ منند در دنیا و دو نور چشم منند گفت یا نبی الله خدا حکمی در بارهٔ ایشان فرموده پس

کن بیان حضرت فرمودند آن حکم چیست ای برادر جبرئیل گفت قد حکم علی هذا الحسن ان یموت مسموما

و علی هذا الحسین ان یموت مذبوحا خدا حکم فرموده و مقدر کرده که این فرزندت حسن علیه السلم

بزهر شهید شود و آن فرزندت حسین علیه السلام بقهر سر بریده شود و هر پیغمبری را دعائی مستجاب

میباشد اگر خواهی دعا کن تا خدا این مصیبت را از ایشان دفع کند و ان شئت کانت مصیبتهما ذخیره

فی شفاعتک للعصاة من امتک یوم القیمة و اگر خواهی مصیبت ایشانرا ذخیره گردان از برای شفاعت

گناهکاران امت در روز قیامت حضرت پیغمبر فرمودند ای جبرئیل من راضیم بقضای الهی نمیخواهم مگر آنچه

او میخواهد و قد احببت ان تکون دعوتی ذخیرة لشفاعتی فی العصاة من امتی و یقضی الله فی ولدی

ما یشاء دوست میدارم که دعایم ذخیره باشد از برای شفاعت گناهکاران امتم و آنچه میخواهد در حق

فرزندانم حکم فرماید و از اینجا است که بعضی از عرفا نقل کرده اند که در روز الست در عالم ذر حق تعالی

چون خلق کرد خلق را حکم کرد بر همهٔ ایشان که هر کس که معصیت خدا کند البته باید بجهنم رود و بآتش بسوزد

فقدم الحسین ضمین ذنوب شیعة جده بتسلیمه فی کربلا و سبی نسائه پس جناب سید الشهدا علیه السلام

قدم پیش گذاشت ضامن شد گناهان شیعه جدش را باینکه کشته شود در کربلا و اسیر شوند زنان

او و از اینجا است که شیخ عارف شیخ محمد لحسائی در بعضی از مراثی خود باین معنی اشاره میکند در مقام

که اصحاب آنجناب در مقام جان فشانی بر آمدند آنحضرت بایشان فرمودند بمعنی و انا انما جئت لکم

افدیکم من لظی بمهجتی اشتریکم تا دریا کنه سیئة بالدماء و التراث شما خود را فدای من میکنید جان

وجان مرا میخرید و حال آنکه من آمدم که شما را بخرم از آتش جهنم و در عوض آن جان خود را بدهم من شما را
خریدم پیش و من خریدار شمایم هر در روز اول چگونه میخواهید شما سبقت کرید و جان مرا بخرید ای شیعه
دشمنان هزار جان شیعیانت بفدای مهربانیت ای ابی عبدالله کاش همه شیعیان بفدای یکمو تو میشدند
شیعیان تو بلکه عالم و اما بلیت این نبود که خاری بپای تو برود بجهت حب ایشان اری این امر را خداوند
حکیم میداند یا اینکه ثمر آن چند برابر این امر مترتب میباشد که احصا نتوانکرد خدا امر نتیجه او قرار فرمود
کربان تمیر سید مکر بکشته شدن چنانچه سابقا ذکر یافت و در حدیث است از حضرت صادق که بعد از آنکه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بام سلمه خبر داد و حکایت کشته شدن او را ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد بکرد دعا
کو که خدا این بلا را از او دفع نماید حضرت فرمودند وَقَدْ فَعَلْتُ فَاَوْحَی اللهُ اِلَیَّ اَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَا یَنَالُهَا
اَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ وَاَنَّ لَهُ شِیعَةً یَشْفَعُونَ وَیُشَفَّعُونَ وَاَنَّ الْمَهْدِیَّ مِنْ وُلْدِهِ یعنی من این دعا را
کردم خدا وحی بمن فرستاد که او را درجه ایست که احدی از مخلوقین باو نمیرسد و این بجهت شهادت او است
و یکی دیگر اینکه مهدی امت از اولاد او میباشد حقیقت امر اینست که آنجناب جان شریف خود را فدای
شریعت جد بزرگوار خود کرد و فدای امر خدا کرد و امر بلا و فرمودند اطاعت کرد و سر نپیچید چنانچه شیخ جلیل
القدر حسین بن عصفور بحرانی در کتاب فوادح از کتاب ثاقب المناقب از جابر بن عبدالله روایت کرده است که
چون حسین علیه السلام عازم عراق شد رفتم نزد او و عرض کردم تو فرزند پیغمبر خدا و سبط اوئی صلاح میدانم که تو
هم با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادرت حسن صلح کرد بدرستیکه برادرت صاحب عقل بود و موفق
حضرت فرمود یا جابر قَدْ فَعَلَ ذٰلِکَ اَخِی بِاَمْرِ اللهِ وَرَسُولِهِ وَاَنَا اَیْضًا اَفْعَلُ بِاَمْرِ اللهِ وَرَسُولِهِ آنچه برادرم
کرد بامر خدا و رسول بود و منهم آنچه میکنم بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول خدا
علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را ببینی که بتو بگویند که آنچه را میکنم بگفته ایشان است پس اشاره کرد
پس دیدم درهای آسمان گشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی و جعفر سیدالشهدا و
که فرود آمدند تا بزمین قرار گرفتند پس از جا برجستم بحالت اضطراب و حیران ... رسول خدا
رو بمن کرد و فرمود اَلَمْ اَقُلْ لَکَ اَمْرَ الْحُسَیْنِ قَبْلَ الْحُسَیْنِ یا من بگفتم بتو و خبر دادم بتو حال حسین
پیش از حسین لَا تَکُونُ مُؤْمِنًا حَتّٰی لَا تَکُونَ لِاَئِمَّتِکَ مُسَلِّمًا وَلَا تَکُونَ مُعْتَرِضًا ایمانت صحیح نیست تا تسلیم
نکنی ائمه خود را و راه اعتراض بر ایشان مسدود نکنی آیا میخواهی به بینی جایگاه فرزندم حسن و جایگاه
معویه را و جایگاه فرزندم حسین و جایگاه یزید ملعون را گفتم بلی یا رسول الله پس پا بر زمین زد زمین
زمین شکافته شد دریائی ظاهر شد اشاره کرد دریا شکافته شد تا هفت دریا زیر آن آتش جهنم را

مقتل

دیدم و دیدم ولید بن عتبه و ابی جهل و معویه و یزید را با مرده شیاطین در سلسلهٔ عظیم زنجیر کرده بودند و معذب بودند عذاب ایشان از همهٔ اهل جهنم پس فرمود ارفع رأسک سر بالا کن سر بالا کردم دیدم درهای آسمان گشوده شد و اعلای درجات بهشت بنظرم آمد پس دیدم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله با همراهان بالا رفتند چون بلند شد پیغمبر صلی الله علیه و آله صیحه زد یا بنی الحق بی اینبود پدر ملحق شو دیدم سید الشهداء علیه السلام نیز با ایشان ملحق شد و بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و در اعلای درجات بهشت جای گرفتند پس در آنمکان پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر بمن کرد و دست حسین علیه السلام گرفت و فرمود یا جابر هذا ولدی معی ههنا فسلّم امره و لا تک تکن مؤمنا ای جابر این فرزند منست و با منست در اینجا تسلیم کن امر او را تا از مؤمنان باشی جابر گفت فعمیت عینا ان لم اکن رأیت ما قلت من رسول الله کور شود دیده ام اگر آنچه را گفتم ندیده ام از پیغمبر صلی الله علیه و آله بادی چون تامل کنی بازگشت این امور اینست که بجهة نجات متحملان ایشان متحمل این بلاها و ابتلاها شده اند پس کو احسان تو در مقابل این احسانها اگر بدنت بود ببین چگونه لباس مصیبت پوشیده و جامهٔ صبر و آرام را چاک میزنی همه اینکه بجهة کشتن حسین علیه السلام که همهٔ شیعیان او یتیم شده اند و ابواب فیوضات الهی را بر روی ایشان بستند و چگونه داغی بر دل اهل عالم گذاشتند چه خواهی کرد بکمانت بنگر این گریه ها و این تالمها نمیر ایست که لا یوشید انس و جان و پارهٔ تن پیغمبر خدا بوده باشد بخدا اگر خلق اولین و آخرین و اهل آسمان و زمین گریه کنند و ندبه و نوحه نمایند ابد الابدین هرآینه مقصر خواهند بود بجهة بزرگی مصیبت و عظم این بلیه فیا معشر الاحباب قوموا و هرجوا و صیحوا صیاحا یسمع الصم بالوغا و یا زمرة النداب نوحوا و حنوا اصمّوا صماخ الخلق من شدة الرّنا ای گروه دوستان برخیزید و عربده کنید و مثل رعد نعره زنید بصدای بلند زنید که گوشهای کر بشنوانید و ای گروه ندبه کنندگان شیون کنید و خروش کنید بنحوی که گوشها را کر نمائید فان ابن خیر المرسلین محمد صریع مع الاعقاب بنینوا زیرا که فرزند بهترین پیغمبران را با اولاد و اقوام و اقربایش از روی قهر در زمین کربلا بزمین انداختند الهفی بقوم ذی نفوس کرهن احبطوا باخوان الخنازیر و النصاری تاسف دارم و فریاد من بر آن نفوس مکرمه که فرو گرفته شد در میان خوکان بادیهٔ ضلالت و سگان وادی جهالت و شقاوت احاطهم الباغون بعون قتلهم لحقد قدیم کان من صدورهم غلا فرو گرفتند ایشان را جماعت ستمکاران بجهة ریختن خون ایشان بجهة کینهٔ دیرینه که در سینه های ایشان بجوش آمده بود لقد قتلوا ظلما و صارت رؤسهم تدور علی الآفاق کالبدر فی الدجی بتحقیق که کشته شدند از روی ظلم و ستم و سرهای ایشان را در آفاق گردانیدند فیا لیت ابدانا خون و نحدها

مجدها وتلک دوس علیات علی الفنا پس دیدی بصیرت و بکتا بشوی ایشان نکر کرد اینک بدنهای ایشان
است که با آن مجد و بزرگی که بود ایشان او بر زمین افکندند و اینک سرهای مقدس ایشان است که بر نیزها
بلند شده وتلک الذراری من سلالة احمد بغین اساری للاخنیر وللاعطا اینک اسیران زجگر گوشه
پیغمبرند که اسیرند بدست اشرار که ایشان را فریاد رسی و یاری کننده نیست اساری لاهل الهند تفکّ
وتطلق اساری لاهل البیت تبقی بلا فداء اه اه اسیران هند و فرنگ فدیه داده میشوند و خلاص میشوند
و اسیران اهلبیت را فدیه نیست خلاصی نمیباشد فیاصاح الجزع من یزید وجوره وبغیا اهال التهم
والغی والردی الموابام لیس یعهد مثله وهو ابنکر لم یکن سبّه یری ایصاحب من جزع و فزع
کن از یزید و ظلم او و از دست ستمکاران گمراه که کار براد رنظر کردند که مثل آن شنیده نشده بود و معصیتی را
مرتکب شدند که مثل آن دیده نشده بود اباحوا حمی قد حذروا من حریمه اهلوا دما لیست تکافئه الدما
امر حرامی را مرتکب شدند که ممنوع بودند از پیرامون آن و خونی را حلال کردند که همه خونهای عالمیان برابر آن
نمیکند عزیز علی الخلق التعیش بعدما مضی اهل بیت لا یقاسون بالوری بعد از رفتن سادات خلق
و شهید شدن امام عالمیان دشوار است زندگانی بر دوستانش و بر همه خلق نمیدانم کدام دلست که در این
مصیبت کباب نمیشود و کدام سینه در این بلیه شکافته نشده و کدام دیده است که خونبار نمیگردد و کدام چشم
است که اشکبار نمیباشد کفار را با حسین آشنائی نمیباشد و او را نمیشناسند با اینحال بر ماتمش میگریند
و لوای مصیبتش را بر پا مینمایند و بعجب پیوسته که مشرکین هند را اکثر بلاد ایشان در ایام ماتم از
مشاغل دنیا بالمره دست میدارند و با اینکه اکابر بلکه اکثر ایشان بر تخت سریر نشینند و میخوابند
و در این ایام خاک نشین میشوند بلکه بپای خاکستر نشین میکردند و خود را از اطعمه لذیذه مثل گوشت
و غیرها منع میدارند و اخراجات عظیمه میکنند و اینها عبرتیست بجهة اهل اسلام زیرا که ایشان سزاوارند
که خاکستر نشین کردند و ترک لذایذ نمایند نه اینکه اساس شادی فراهم آورند و مجالس را زینت دهند و اطعمه
لذیذه صرف کنند و در مجالس مردان و خوشخوانان با نواع تغنی و دروغ و هزلیات قیام نمایند و زنان
برقص و تصنیف مشغول شوند و اسم آنرا تعزیه گذارند چرا دل آنرا ابلیس اندوه نمیپوشد و چرا دیده مجروح نکردند
یکی از ثقات نقل میکرد از یکی از کسانیکه مدتی در هند بود که یکی از بلاد هند بودم و از ایشان پرسیدم که شما
چرا تعزیه میدارید و گریه میکنید گفت از جهة اینکه پیغمبر شما پیغمبر خدا را کشتند اینزید اگرچه غلط گفت خدای
وزیر نبوده اما تو بگو که پسر پیغمبر خدا را کشتند و دختران پیغمبر خدا را اسیر کردند خانه های پیغمبر خدا را
خراب کردند اری بنکو نشناخته حسین علیه السلام را در دست برنخورده شدند فما تحت ایضاً صاحبتنا عیسی

کشف الغمه که از مشاهیر علمای شیعه میباشد در کتاب کشف الغمه خود که وضعش بجهة فضایل احوال
ائمه علیهم السلام میباشد در مقام بیان احوال سید الشهداء علیه السلام میگوید بخدا قسم که خوشم نمیاید
که خوض در بیان ذکر آنچه بر آنحضرت و بر اهل بیت او وارد شده نمایم زیرا که آن جگرها را میشکافد و دلها
باتش میسوزاند و بعد از ذکر بعضی از قضایا و مصیبات آن بزرگوار میگوید وَلَمّا وَصَلَ القَلَمُ فِي المَیدانِ
اِلی هذا المَقامِ اَبدَت لِیَ الاَیّامُ مِنَ الآلامِ ما صَنَعَ مِن تَمامِ المَرامِ عَلی اَتَمِّ الاَقسامِ وَلَو بَرَخَ مِن نِظامِ
الکَلامِ دُونَ مَوقِفِ الاِختِتامِ چون نوشتن قلم در میدان احوال سید امم باین مقام رسید چنان الم نهان
و سوزش درون زور آور شد که مانع شد از اینکه این مطلب را درست تمام نمایم و در جای دیگر میگوید بجهة
عظمی آنچه واقع بر آنحضرت شده و شدت مصیبت و مشکل بود مرا شنیدن این وقایع و ممکن نبود که گوش نمیکردم
و نمینشستم در مجالسیکه در عاشورا ذکر این حکایات میشد زیرا که بجهة شنیدن این حکایات در دل خود
دردی عظیم و سوزشی مفرطی می یافتم و در خود جزع و فزع بی اختیار میدیدم و غایت آنچه میتوانستم اظهار
کرد این بود که اشک بریزم و بگریم و لعنت بر قاتلان کنم و این سوزش دل مرا ساکن نمیکرد و میترسیدم که
بی اختیار اعمالی غیر لایق از من صادر اید چه نیکو گفته افتم که گریه کردن این سوزش را فرو نمینشاند اشک
از دیده ریختن این آتش را خاموش نمیکند ناله و نوحه این مصیبت را لایق نمیباشد باید دلها شکافته شود و
جانها کباب شود و سید الساجدین علیه السلام میفرماید اَیُّ قَلبٍ لا یَنصَدِعُ لِقَتلِهِ اَیُّ فُؤادٍ لا یَحِنُّ اِلَیهِ اَیُّ
سَمعٍ یَسمَعُ هذِهِ الثُّلمَةَ الَّتی ثُلِمَت فِی الاِسلامِ کدام دل است که بجهة قتل او شکافته نشود کدام سینه است که بجهة
این مصیبت مجروح نگردد و کدام گوش تاب آنکه بشنود این رخنه که در اسلام شد اَصبَحنا مَطرُودِینَ
مُشَرَّدِینَ مَذُودِینَ شاسِعِینَ عَنِ الاَمصارِ کَاَنّا اَولادُ تُرکٍ وَکابُلٍ مِن غَیرِ جُرمٍ اجتَرَمناهُ وَلا مَکرُوهٍ
ارتَکَبناهُ وَلا ثُلمَةٍ فِی الاِسلامِ ثَلَمناهُ صبح کردیم در حالتیکه ما را رانده بودند و از دیار و وطن دور کرده
بودند و ما را از خانه خود منع کرده بودند و در دیار متفرق کرده که گویا ما را از کفار میدانستند و
حال آنکه گناهی نبود ما را و امر قبیحی از ما سر نزده بود و در اسلام رخنه نکرده بودیم عزیز من اگر دلت در
این بلیه نمیسوزد و اگر در این مصیبت اشک نمیریزی پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت فَلا خَیرَ
وَاللّهِ فی دَمعٍ یُعافُ عَن عَرَصاتِ الزَّمانِ وَاَولِیاءِ الرَّحمنِ فَوا اَسَفاهُ عَلی تِلکَ الاَجسامِ المُرَمَّلَةِ
بِغَیرِ فِراشٍ وَلا مِهادٍ وَوا مِحناهُ عَلَی الاَبدانِ المَطرُوحَةِ بِغَیرِ وِطاءٍ وَلا وِسادٍ جُسُومٌ طالَ ما اَتعَبُوها فی
عِبادَةِ الرَّحمنِ وَتِلاوَةِ القُرآنِ فَیا لَیتَهُ قَد وَقَعتُ فی تِلکَ الاَیّامِ فَیا لَیتَنی کُنتُ تُراباً لِهؤُلاءِ الاَقدامِ
حضرت امام رضا علیه السلام بریان بن شبیب میفرماید یَا ابنَ شَبیبٍ اِن کُنتَ باکِیاً لِشَیءٍ فَابکِ عَلَی الحُسَینِ فَاِنَّهُ

فَإِنْ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ اى پسر شبيب اگر گريه ميكنى بر چيزى پس گريه كن بر حسين عليه السلام زيرا كه او را ذبح كردند
هم چنانكه گوسفند را ذبح ميكنند وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهُونَ با
او كشتند هيجده نفر از اهل بيتش را كه در همه زمين مثل ايشان بهم نميرسد والله راست گفت حضرت
امام رضا عليه السلام كسانيرا كشتند كه مثل و شبيهى نبود ايشانرا با كجا بود مثل قاسم بن حسن عليه السلام
جوانى كه در وقتيكه ميخواست بميدان رود و بجهت رخصت بخدمت عم خود آمد آنحضرت دست در معانقه
او انقدر گريست كه غش كرد با كجا بود جوانى مثل عباس بن امير المؤمنين عليه السلام كه در وقتيكه كشته
شد سيد الشهداء عليه السلام فرمودند بعد از تو كمرم شكست و پشتم خم شد كجا بود مثل على اكبر جوانى
كه در وقتيكه كشته شد سيد الشهداء عليه السلام فرمود بعد از تو دنيا و زندگانى دنيا بكار نميايد كجا بود كسى
مانند جوانان بنى هاشم كه هر يك سروى بودند در جويبار رسالت نخلى بودند در بوستان امامت غصنى بودند
از شجره عصمت چه خوش ميگويد حسن بن شيخ زين الدين صاحب معالم در بعضى از قصايد خود خَطْبٌ أَقَامَ عَمُودَ الشِّرْكِ
مُنْتَصِبًا وَشَدَّ أَعْضَادَ أَهْلِ الْغَيِّ وَالزُّورِ مصيبتى است كه اين عمود شرك را برپا كرد و قوت بازوى اهل ظلم و گمراهى
شد خَطْبٌ تَضَعْضَعَ مِنْهُ الدِّينُ وَاضْطَرَبَتْ قَوَاعِدُ الْمَجْدِ فِي الْأَعْرَافِ وَالطُّورِ داد از بليه كه اركان دين را
بلرزه در آورد و قواعد مجد بزرگى كه خدا در كلام خود بجهت بزرگان مقرر كرده بود باضطراب در آورد
خَطْبٌ تَزَلْزَلَ مِنْهُ الْعَرْشُ وَانْطَمَسَتْ مَعَالِمُ الرُّشْدِ فِي الْأَحْقَافِ وَالنُّورِ داد از مصيبتى كه عرش عظيم را
متزلزل و نشانهاى هدايت و رشد را كه خداوند در قرآن اشاره بانكرده برطرف نمود يَا لَلْحُمَاةِ مِنْ حُمَاةِ الدِّينِ
مِنْ مُضَرٍ وَيَا ذَوِي الْحَزْمِ وَالْبِيضِ الْمَبَاتِيرِ كجا بيند حاميان دين و اقرباء خاتم النبيين كجا بيند شجاعان با تند
و اصحاب نيزه و شمشير أَيُقْتَلُ السِّبْطُ ظَمْآنًا عَلَى ظَمَإٍ وَالْمَاءُ يَشْرَبُهُ صَادِي الْيَعَافِيرِ آيا روا است كه نور
ديده شما و سبط محمد مصطفى صلى الله عليه و آله را با لب تشنه شهيد نمايند و حال آنكه وحشيان از آب سيراب بيند
وَرَأْسُهُ فَوْقَ عَسَّالٍ يُطَافُ بِهِ فِي كُلِّ قَاصٍ مِنَ الْبُلْدَانِ مَشْهُورِ و سر مبارك او را بر نيزه زنند و او را در بلاد
دور و نزديك بگردانند وَجِسْمُهُ عَنْ كِرَاسٍ لَا يُكَفِّنُهُ فِي عُرْوَةٍ غَيْرِ خَفَّاقٍ مِنَ الْمُورِ بدن او را برهنه عريان
بر زمين انداختند او را نپوشانيدند بكفن نكردند مگر بادهاى وزنده كه بيابان و صحرا او را پوشانيدند پدر
و مادرم فداى مظلوم شود يا مظلوم وَعَزَّ أَصْحَابُهُ صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ طَوِيلِ الْقَدِّ مَعْقُورِ و يكان
از اصحابش را هم بر زمين انداختند مانند نخلها يكه از ريشه كنده باشند وَمَا نَسِيتُ وَمَا أَنْسَى كَرَائِمَهُ بَيْنَ
كُلِّ أَفَّاكٍ وَمَغْرُورِ از ياد نرفته و نخواهد رفت حرم محترم او را كه برهنه ميكردند لاشقيا از دروغگو و مغرور
وَتَسْتَغِيثُ إِلَى الْعَرْشِ صَارِخَةً وَالدَّمْعُ مَا بَيْنَ مَنْظُومٍ وَمَنْثُورِ وَتَرْفَعُ الصَّوْتَ نَدْبًا وَهِيَ فِي ثُلَّةٍ بِاحْدَ

شهادت عبد الله بن مسلم بن عقیل

فَدَ دابنا عکس التقادیر با چشم گریان و سینهٔ سوزان و نالان استغاثه بجد او نمودند رحم میکردند و بجد
بزرگوار خود شکایت میکردند که ای جد بزرگوار عکس ایشهر در نظر داشتیم نما کردند و ما را هلاک کردند یا جد
قد اصبحت ابناء فاطمة في كل اطراف قفر غير محبور ای جد بزرگوار دختران فاطمه در اطراف بیابان بهر
سرگردان و حیران میباشند یا جد قد اعرفنا كل هاجرة وفاجرة وعاهرا ابن حرب في القصور
ای جد بزرگوار ما دختران تو یتیم کرده و آفتاب گرم بدن ما از آفتاب میسوزد و زنان زانیه بنی امیه در
قصرهای و نعمت ساکن میباشند آه یا جداه قد جردتنا كل فاجرة وخائن الطرف عنا غير مقصور
ای جد عالیمقدار ما را برهنه کردند و بخیانت بر ما نظر کردند یا جد قد هتكت استارنا عصبة بفعالها
كل فسق وخمر ای جد بزرگوار جماعتی پرده حرمت ما را دریدند که سر کرده ایشان صاحب فسق و فجور
و ارباب خمور بودند علمای اعلام و ناقلان ائمهٔ انام ابو مخنف [illegible] و امثال شیخ مفید و سید جلیل
الشان ابن طاوس و محمد بن ابی طالب الموسوی و دیگران روایت کرده اند بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه نتیجه
که حاصل کلام مجموع اینست که بعد از آنکه اصحاب سعادت انتساب آنجناب لباس شهادت پوشیدند و بغیر از اقربا
و خویشان و اولادان یگانه عالم ایجاد کسی نماند و نوبت شهادت باقربای آنحضرت رسید ایشان عازم شهادت
شدند و ایشان پنج طایفه بودند از اولاد عقیل و اولاد جعفر و اولاد امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد حسن
زکی مجتبی علیه السلام و اولاد حسین علیه السلام و ایشان چون فرصت را تنگ دیدند یکدیگر را جمع شدند
و یکدیگر را وداع کردند و از مصیبت فراق یکدیگر اشک حسرت از دیده ریختند و عازم جان باختن شدند
اول کسیکه از اهل بیت پا در عرصه جوانمردی نهاد عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که مادرش رقیه دختر امیر المؤمنین
علیه السلام بود و بمقتضای الولد الحلال يشبه بالخال جوانی بود بی بدل و بنص حدیث در عالم مثل و شبیه
نداشت بعد از آنکه از خالوی بزرگوار خود اجازه حاصل کرد قدم در عرصه نبرد گذاشت و میگفت اليوم القى
مسلما وهو ابي وفتية بادوا على دين النبي ليسوا بقوم عرفوا بالكذب لكن خيار وكرام النسب من هاشم
السادات اهل الحسب امروز روزیستکه کشته شوم و بوصال پدرم مسلم فایض گردم و از فراق جوانان
که بشمشیر اشرار هلاک شدند خلاص گردم و با ایشان ملحق شوم ایشان صدیقان و راستگویان اخیار و نجبا
نامدار میباشند که بنجابت خود در سپیدند بپایه رسیدند و من هم با ایشان ملحق خواهم شد پس خود را بر آن قوم
زد و در میان ایشان افتاد تا آنکه سه حمله بر ایشان کرد و نود و هشت نفر را در این حمله بدرک فرستاد
دست بر پیشانی گذاشته بود که ملعونی تیری بر پیشانی او زد و دست و پیشانی او را سوراخ کرد و بجهنم رفت
در افتاد عمرو بن صبیح و بروایتی اسد بن مالک او را شهید کردند بعد از آن برادرش محمد بن مسلم بن عقیل

بجهة طلب خون برادر قدم در میدان گذاشت و از غیرت قیة بود آخر الامر از ضرب شمشیر و نیزه و تیر او را از
پا در آوردند و لباس شهادت باو پوشانیدند پس جعفر بن عقیل پا در میدان گذاشت عرصهٔ نبرد را بنور جمال
خود روشن کردانید رجزی چند خواند و نسب خود را بیان کرده و بعضی از مدایح سید الشهداء علیه السلام
بیان کرده و بعضی از مدایح سید الشهداء علیه السلام را بیان کرد و خود را بر ایشان افکند و پانزده کافر عنید
بدار المصیر رسانید آخر بشر بن سوط همدانی و بروایتی عروة بن عبد الله خثعمی او را شهید کرد بعد از آن برادر
او عبد الرحمن بن عقیل دامن همت بر کمر مردی زد قدم در میدان نهاد و میگفت اَبِی عَقِیلٌ فَاعْرِفُوا مَکانِی
مِنْ هاشِمٍ وَهاشِمٌ اِخْوانِی کُهُولُ صِدْقٍ سادَةُ الاَقْرانِ هذا حُسَیْنٌ شامِخُ البُنْیانِ وَسَیِّدُ الشِّیبِ
مَعَ الشُّبّانِ پس خود را بر ان ظالمان زد و هفده سوار را بر زمین زد پس عثمان بن خالد جهنی او را شهید
کرد و بروایت ابو الفرج اصفهانی عبد الله بن عقیل نیز بود او را عثمان بن خالد کشت و عبد الله الاکبر بن عقیل
و محمد بن ابی سعید بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل را نیز ذکر کرده است که در آن روز کشته شدند و در کلمات علما
و زیارت شهادت دو نفر از اولاد عقیل و دو نفر از اولاد مسلم بلی صاحب نظم الزهراء میگوید در روایتی
هست سه نفر از اولاد عقیل در آن روز کشته شدند و بعد از آن اولاد جعفر قدم در کارزار گذاردند او لا
بلا واسطه او کسی نبود از اولاد عبد الله بن جعفر دو نفر و بروایتی سه نفر و مادر ایشان زینب خواتون علیها سلام
الله بود و چنانکه سید الشهداء علیه السلام از مکه بیرون آمد بعقب آنحضرت و اهتمام در ترک این سفر کرد حضرت قبول
نفرمود پس فرزندان خود را با آنحضرت فرستاد که در خدمت آنحضرت باشند و او را یاری کنند و خود مراجعت
کرد و جوان در سن معلوم نیست لیکن عون اکبر بود و او اولا و اجل از این بود که از یاری امام زمان
کوتاهی کند یاری آن سید امجد پیش آمد و از خال بزرگوار استرخاص حاصل کرده رو بمیدان کارزار نهاد و رجزی
چند خواند و بر قلب لشکر زده ده نفر را بر خاک هلاک انداخت آخر الامر عامر بن نهشل تمیمی او را از پا در آورد
بدرجهٔ شهادت رسید پس عون برادر او بمیدان آمد و بنا بر ظاهر زیارت شهداء اول او قدم در عرصهٔ جانبازی
گذارد و میگفت اِنْ تُنْکِرُونِی فَاَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِیدُ صِدْقٍ فِی الْجِنانِ اَزْهَرُ یَطِیرُ فِیها بِجَناحٍ اَخْضَرَ کَفی
بِهذا شَرَفاً فِی الْمَحْشَرِ اگر نمی‌شناسید مرا منم فرزند جعفر طیار که از روی صدق و صفا شهید شد و بدو
بال سعادت در بهشت طیران مینماید و همین فخر مرا کافیست در صحرای محشر پس خود را بر آن گروه بیحیا زد و در امواج
حرب غوطه ور گردید تا آنکه سه سوار و هجده پیاده را بجهنم انداخت آخر ملعونی که او را عبد الله بن بطه تمیمی
میگفتند ضربتی زد که از آن روح مقدسش بشاخسار طوبی قرار یافت و به پدر شهید ملحق گردید و بروایت
ابو الفرج عبید الله بن عبد الله بن جعفر نیز در آن واقعه شهادت یافت بعد از آن نوبت باولاد امام حسن مجتبی

شهادت محمد بن مسلم رضی الله عنهما

شهادت طفلان مسلم

شهادت قاسم بن الحسن علیه صلوات الله

رسیدند ایشان بنا بر اشهر روایات دو نفر بودند عبدالله و قاسم بنا بر بعضی از روایات سه نفر بودند
که سیمی ابوبکر بن الحسن بود که مادرش ام ولد بود و عبدالله بن عقبه غنوی و بروایتی عقبه غنوی او را
کشت و عبدالله را حرملة بن کاهل به تیر خود هلاک کرد و کیفیت شهادتش خواهد آمد باری چون نوبت
بقاسم رسید از برای جان باختن کمر بست بجهت رخصت بنزد عم بزرگوار آمد و قاسم چنانچه تصریح نموده‌اند
هنوز طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و بسیار خوش رو و صبیح منظر بود چنانکه وارد شده است کان وجهه
کفلقة القمر رویش مانند روشنی ماهتاب می درخشید و بنا بر بعضی از روایات مادرش نیز همراه بود
و همین که سید الشهدا علیه السلام نور دیده برادر را دید که بجهت کشته شدن برخواسته او را در بغل کشید
وجعلا یبکیان حتی غشی علیهما شروع بگریه کردند و آنقدر گریستند که هر دو بیهوش شده غش کردند بعد
از زمانی که از غش بهوش آمدند عرض کرد ای عم بزرگوار میخواهم رخصت دهی که جان خود را در راه تو فدا
نمایم آنحضرت ابا کردند و او را رخصت نمیداد چون آن طفل دید که عم بزرگوارش رخصت نمیدهد خود را بر دستهای مبارک
آنحضرت انداخت و دستهای شریفش را بوسه میداد و التماس رخصت میکرد چون دید رخصت نمیدهد
بر پای شریف آنحضرت افتاد و پای آنحضرت را میبوسید که مرا رخصت ده بیت رخصتی ده که کنم جان به
مهرت نثار تا برآرم دل از این قوم جفا پیشه دمار یا تنم چاک شود از دم شمشیر و سنان یا کند دل یابد از این
غصه اندوه قرار و در بعضی از روایات آنحضرت فرمود یا ولدی اتمشی برجلک الی الموت ای فرزند آیا
تو میخواهی بروی بجهت کشته شدن آن طفل عرض کرد و کیف یا عم وانت بین الاعداء وحیداً غریباً ای عم چگونه
چگونه نروم و حال آنکه ترا می بینم تنها و غریب در میان دشمنان نه دوستی و نه یاری دارد روحی لروحک
الفداء ونفسی لنفسک الوقاء باری آنقدر اصرار و مبالغه کرد که آنحضرت رضا شدند و او را اذن
حرب دادند و بروایتی آنحضرت گریبان پیراهن او را پاره کرد و عمامه او را دو نصف کرده لباس او را بصورت
کفن بر او پوشانید و شمشیر خود را بکمر او بست و روانه شد و اشک از دیدهایش میریخت و میگفت
ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس
لاسقوا صوب المزن اگر نمیشناسید مرا پس منم فرزند حسن علیه السلام پسر دختر محمد صلی الله علیه و آله
و اینک عم بزرگوارم حسین است که مانند اسیر محبوس است در میان گروهی از رحمت خدا دور باشند
و باران رحمت هرگز برایشان نبارد و بنا بر بعضی از حکایات پسر سعد را ندا داد که یا بن سعد ای اخذ
بی شرمی یا خدا را بنظر نمیاوری یا مراعات حرمت رسول خدا نمیکنی خدا ترا جزای خیر ندهد نه تو خجل از اسلام
وآل رسول الله عطشا ناظما نا قد اسودت الدنیا باعینهم ای بیحیا دعوی اسلام میکنی و اهل بیت پیغمبر

پیغمبر خدا و امی بینی تشنه که از شدت تشنگی دنیا در دیده ایشان سیاه گشته باری قاسم مبارز طلبید
جنگ در پیوست و خود را در دریای حرب غوطه ور کرد و جماعتی را بخاک هلاک انداخت تا انکه با ان صغر
سن سی و پنج نفر را بر زمین انداخته بر بئس المصیر فرستاد و بنا بر بعضی از روایات چون تشنگی براو غلبه
یافت بجانب عم بزرگوار شتافت و میگفت یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء انحضرت او را
دلداری داد امر بصبر فرمود خاتم خود را در دهان او گذارد قاسم گفت چون او را در دهان گذاردم گویا
چشمه ابی بود پس سیراب شدم بار دیگر بتوبا وه حمله رو انه میدان شد و شروع بحرب کرد و همت بعلم
دار لشکر کفر اثار گماشت و بسوی او حمله کرد فاحاطوا به بالنبل از چهار جانب او را تیرباران کردند و بروایتی
یکی از ان ملاعین ان مکرسنك بر بدن شریف ان امام زاده میزد و میگفت بکشید این خارجی بچه را
حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بودم و نظاره کردم بسوی ان پسر که پیراهنی و ازاری پوشیده بود و نعلین
در پا داشت که بند یکی از انها گسیخته بود و از یادم نمیرود که ان نعل پای چپش بود که بندش گسیخته بود
عمرو بن سعد ازدی گفت والله لاشدن علیه بخدا قسم بر او حمله بکنم و او را میکشم من گفتم سبحان الله
چه میخواهی از این طفل بخدا قسم اگر شمشیر بر من حواله کند دست باو دراز نمیکنم این جماعت که او را در میان گرفته اند
او را کافی نیست گفت بخدا قسم خواهم کرد پس اسب را تاخت و حمله کرد براو فما ولی حتی ضرب راسه بالسیف از او دست
بر نداشت تا انکه ضربتی بر سر مبارک او زد که برو در افتاد و بروایتی شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد
که از سینه او بیرون امد که قاسم بر زمین افتاد فریاد زد که یا عماه ادرکنی چون او را نش بگوش سید الشهداء
علیه السلام رسید مانند عقاب پرواز کرد تا بر سر او رسید مثل شیر خشمناک بر ان قوم بیباک حمله کرد شمشیر
حواله قاتل او کرد ان ملعون دست خود را سپر کرد دستش از مرفق جدا شد نعره زد که مراد دریابید لشکر
با عانتش حمله کردند که او را بربایند جنگ در پیوست مغلوب شد فاستقبلته بصدورها وجرحته
بحوافرها ووطئته حتی مات الغلام اما اسبهای مخالف پامال کردند بدن شریف را اسبهای جوز مجروح
نمودند فلذا وطئوه الصافنات فصدره المضمار للصدار والایراد اسبهای قوی دشمنان او را پامال
کردند و سینه او و لعل امد شد ساختند مختوم سم هشمت اضلاعه وکم ظهر من خیول زبانه
بدنش را در هم کوفتند و استخوانهای پهلو و ترا لخورد کردند و پشتش را در هم شکستند چون جنگ تمام شد
و غبار فرو نشست جناب سید الشهداء علیه السلام بر سر نعش سد دید با عضو پاره پاره خورد شده بر روی
افتاده پا بر زمین میساید چون او را دید فرمود یعز والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا
او یعینک فلا یغنی عنک بخدا قسم شوار است بر عم تو که او را بخوانی و او ترا اجابت نکند اجابت کند

ترا اعانت نکنند یا اعانت کنند و دفع اشرار از تو نمایند بعد از آن فَقَتَلوكَ دور باد از رحمت خدا قومی که ترا کشتند پس او را برداشت گویا می بینم که پاهای او را بر زمین میکشید و سینه او را بر سینه چسبانیده بود تا دل کشتگان پس او را آورد نادر میان کشتگان گذاشت و بروایت دیگر او را آورد در خیمه و در خیمه گذاشت هنوز او را رمقی بود چشم گشود و عم بزرگوارش او را در بغل گرفته میگریست فرمود ایشان خدا لعنت کند کشندگان ترا دشوار است بر عم تو که بخوانی تو او را و جواب ندهد در حالیکه کشته شده باشی پس فرمود فَقَتَلوكَ الكُفّارُ كَأَنَّهُم ما عَرَفُوكَ وَلا عَرَفُوا مَنْ جَدُّكَ وَأَبُوكَ ترا کشتند کفار گویا ترا و جد و پدر ترا نشناختند و زنان و اهلبیت که این را دیدند طپانچه بر صورت زدند و جامهٔ شکیبائی دریدند و نالهٔ واویلا و وا ثبورا بلند کردند حضرت فرمود اصبروا یا بنی عمومتی صبراً یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم صبر کنید ای اهل بیت من که بعد از این روز هرگز مذلت نخواهید دید انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هیجدهم در کیفیت شهادت اولاد امیر المؤمنین علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله العلی العظیم والصلوة والسلام علی نبیه العطوف الرحیم ورسوله الجواد الکریم محمد صاحب السیف والقضیب وعلی آله القراعیم واولاده الهداة فی الملاحم خصوصا علی شبله الکریم ونجله الیتیم صاحب الرزء الجسیم والبلاء العظیم التی بکی علیه الکلیم ودنف فی حزنه الخلیل فقال انی سقیم وکان امره اعجب من اصحاب الکهف المنقطع عن الصاحب والحمیم المأسور بایدی کل زنیم جحیم وکل فاجر صدیم المقتول بالسهام والسنان والحجارة والعصا والقضیب والممنوع من المیاه واللطائم المطروح علی الارض کالنجیم لرضوض اعضائه من نعال الخفاف القراشیم المهشم ضلاعه من حوافر الخیول الاصائم المطروح علی جبهته کالمضطرب السلیم لا بل کالمدنف السقیم ینقلب یمینا وشمالا ولا یستطیع جوابا ولا سؤالا الذی نهبوا امواله وایتموا اطفاله واسروا عیاله وداروا بهم فی البلاد بین العباد فبالله رزء عظیم وفادح جسیم لم یسمع مثله فی الآفاق فلعنة الله علی العصابة الملعونة لامرائه والبانیه ولعن بعدو علی هذا الامر الجسیم وبعد فقد قال الله فی کتابه المبین وخطابه المستبین ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا ان الله مع المتقین مقصود از این خطاب مستطاب ظاهر بیان عدد شهور و بیان محرم بودن بعضی از آنها و حکم ... است که میفرماید شمارهٔ ماهها دوازده است در کتاب خدا و بحکم از ابتدای خلق آسمان

تاویل عدة شهور بائمه علیهم السلام

در کتاب الله که ظاهراً لوح محفوظ باشد و این حکم از روز خلق آسمانها بوده و دوازده بودن شهور
شرعیه بر آن مترتب میشود و بر فرض ثبوت این تاکید ان تعه محتاج نبود و هم چنین حرام بودن شهور اربعه را دین
قیم شمردن یاد میدهد که مراد فی الواقع این معنی ظاهری نیست اگر چه اینهم مراد است و بالجمله امام محمد باقر
علیه السلام در تاویل این شهور را بائمه علیهم السلام تفسیر فرموده و در اخبار کثیره وارد شده است که
مراد ائمه شهور و از ابن عباس روایت کرده که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود معاشر
المسلمین اعلموا ان لله بابا من دخلها امن من النار و من الفزع الاکبر بدانید که خدا را بابیست
که هر کس داخل آن باب شود از آتش جهنم و فزع اکبر در امان است ابو سعید خدری برخاست و عرض کرد
که اما نشان آن باب یا رسول الله نشان بده بما فرمود آن علی بن ابیطالب سید الوصیین امیر المؤمنین است
پس فرمود معاشر الناس من احب ان یتمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها فلیتمسک بولایة
علی بن ابیطالب ای گروه مردم هر که بخواهد چنگ بزند بعروة الوثقی الهی که گسسته نمیشود پس چنگ بزند
بولایت علی علیه السلام که ولایت او ولایت منست و طاعت او طاعت منست ای گروه مردم هر که بخواهد بشناسد
حجت خدا را بعد از من پس بشناسد علی علیه السلام را پس جابر بن عبد الله برخاست و عرض کرد ما عدة
الائمة چه عدد میباشند ائمه بعد از تو حضرت فرمود سئلتنی یرحمک الله عن الاسلام باجمعه خدا رحمت
کند ترا که سؤال کردی از تمام اسلام عدتهم عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق
السموات والارض عدد ایشان شماره ماههاست که آن دوازده است در کتاب الله و شماره
ایشان شماره چشمهاییست که از برای موسی شکافته شد در زمانی که عصا را بر سنگ زد فانفجرت
منه اثنتا عشرة عینا و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ائمه علیهم السلام
نیز دوازده نقیبند اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام است و آخر ایشان قائم علیه السلام است و شیخ صدوق
بسند خود روایت کرده از ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بخدائی که بحق مرا برسالت نبوی
خلق فرستاد و برانگیزاند از همه خلق که وصی من افضل اوصیاء است و حجت خدا و خلیفه او است بر خلق و
اولاد او میباشند امامان هدایت کننده که بعد از منند بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض و بهم یمسک
السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یمسک الجبال ان تمید بهم و بهم یسقی خلقه الغیث و بهم
یخرج النبات بجهت ایشان نگاه میدارد خدا عذاب را از اهل زمین و بواسطه ایشان نگاه میدارد آسمان را
که نیفتد بر زمین و بجهت ایشان کوهها را حفظ مینماید و بواسطه ایشان خلق را باران میدهد و گیاه از
زمین میروید و ایشانند اولیاء الله و خلفاء من بعدهم عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا شماره ایشان

ایشان بشماره ماهها است عدد ایشان بعدد نقبای موسی است پس آنحضرت این آیه را خواند که والسماء
ذات البروج پس فرمود ای پسر عباس آیا خدا قسم خورده باسمان ذات البروج و این آسمان و بروج را میخواهد
گفتم یا رسول الله پس چه چیز را خواسته فرمود اما آسمان پس منم و اما بروج ائمه بعد از من میباشند که اول
ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر ایشان مهدی علیه السلام مؤلف گوید وجه تعبیر ائمه ببروج شاید این باشد
که چنانکه مصالح معاش خلق و جمیع عالم منوط بآن مربوط بآن میباشد بلکه با نعدام آن عالم منعدم میشود
عبارتست از لیل و نهار که هر یک در وقت اعتدال دوازده ساعت میباشند و ماه و سالی که عبارت
از سیر قمر و شمس باشد هر یک دوازده برجست که در این ظرف مدت طی مینماید و سال که مشتمل بر جمیع فصول
و جمیع حکمتهای زمانیه که مدخلیت در نظام عالم دارد دوازده ماه هست همچنین ائمه دین و خلفای سید
المرسلین که نظام عالم دین و ایمان بایشانست و ایشانند اساس اسلام و عماد دین نیز دوازده میباشند
پس مقصود از بیان شماره شهور که اجزاء سالست با وضوح این بیان عدد شهود و عالم ایمان و تنبیه بر نقص
عالم ایمان بلکه انعدام آن بانعدام ولایت این اثنی عشر یا بعض آن میباشد و بر همین معنی یاد میدهد عدد
حروف لا اله الا الله محمد رسول الله هر یک اصلی از ایمان میباشند و مرکب از دوازده حرف میباشند چنانچه
لا اله الا الله تمام نمیشود مگر بولایت ائمه اثنی عشر و همچنین شهادت برسالت در این ترتیب غریب و رمز
عجیب که برای ارباب بصیرت ظاهر میباشد و همچنین علماء ذکر کرده اند که بادی که در عالم میباشد که نظام و
فساد بآن میباشد و باستمداد آن طی بحر و بر میشود و بواسطه وصول ثمرات و ظهور برکات میگردد دوازده
میباشد چهار در هوا و چهار در عالم و چهار در نفس بدن انسانی و اطبا ذکر کرده اند که قوام بدن بعروق است
و اصل عروق و امهات آنها که قوام بدن بآن میباشد دوازده عرقست که از هر یک عرقی منشعب میگردد
و همچنین قوام بدن اسلام و ایمان نیز بدوازده امام است که از هر یک صد هزار باب رحمت بر شخص مفتوح
میگردد و چنانچه بدیده بصیرت تامل و بدل صافی تدبر کند ابواب معارف از هر جهة گشوده گردد افلا یتدبرون
فی خلق السموات و الارض علمای نسب نوشته اند که جد و جد و اصل اشراف و سادات و بزرگی نضر بن کنانه است
و او جد اعلای پیغمبر است و از او متفرع میشود شرف و بزرگی و شکی نیست که رسول الله بمنزله مرکز دایره شرف
و بزرگیست که باو ختم میشود همه کمالات و اوست منبع همه فضایل و ینبوع همه محامد و محاسن پس دو خطی که
از این مرکز جدا میشود علوا و هبوطا باید مساوی باشند و خطیکه صعود مینماید دوازده ساق میباشد
باین ساق محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن غالب بن فهر بن
مالک بن النضر پس خط هبوط نیز چنین باشد باری ایشانند که نظام عالم ایمان و اسلام بلکه نظام عالم ایجاد بند

مقتل

وبوجود ایشان فلك میگردد واشرقت الارض بنور ربها فرمود رب الارض الامام الذی نور الله [illegible]
وبلایه بدانکه خداوند میان این ماهها چهار ماه را محترم کردانید وسفارش بحرمت آن فرمود وحرمت آن زیاد
فیتم نامید وآن چهار ثلثة منها سرد وواحد فرد یکی از آنها تنها است وسه با هم اند سه که با هم است علی است
ذی القعده است ودحو الارض است وحسن حسین علیهما السلام ویکی فرد است [illegible] صلی الله
علیه وآله است فلا تظلموا فیهن انفسکم بر خود ظلم مکنید در این شهر واربعه معصیت الهی خدا [illegible]
حرمت ماههای حرام ظاهر را نگه نداشتند وحرمت ماههای حرام واقعی را نگه نداشتند [illegible]
وانز ایشان خواندند واو را محترم ومحترم کردانید در ماهی که او محرم ومحترم [illegible]
از بدن جدا کردند وعیالش را اسیر کردند ومالش را غارت کردند کاری کردند که [illegible]
که یهود ونصاری بر ایشان طعنه زدند وظلمی کردند که ظالمی نکرد وزخمی بر دلهای مسلمانان [illegible] که هرگز
فراموش نشود وزخمی بر دل ایشان زدند که هرگز به نگردد وهرگز ملتئم نشود وزخمی بر دل [illegible]
هرگز به نگردد وهرگز به ملتئم نشود واهل اسلام را سوای هر امت کردند زیرا که مثل [illegible]
نشد چنانچه در حدیث هست که هیچ امتی نبود که با وجود اقرار به پیغمبر خود با فرزندان او [illegible]
حدیث هست که [illegible] شود [illegible] که عرض شد بحضرت آدم [illegible] ذریه بعد از آنکه [illegible]
ونظر کرد بسوی ایشان در اختلاف ایشان ونفاق ایشان وحرص ایشان [illegible]
[illegible]
مختلف شدند پس [illegible] ایشان هم شدید وسیظهر من الفساد فی الارض کما [illegible]
اخاه هابیل فانهم یقتلون فرخ حبیبه محمد المصطفی [illegible] باشد که فساد [illegible]
مثل قابیل که برادرش هابیل را کشت پس بکشتند فرزند حبیب [illegible] صلی الله علیه وآله
نمودند وواقعه کربلا ومصیبت سید الشهدا علیه السلام را وظلم وجفای [illegible]
انداختن مظلوم پدرم آدم علیه السلام نظر کرد بسوی [illegible] شقاوت [illegible]
پس عرض کرد خدایا انتقام بکش از این گروه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] میکردند [illegible]
ومطیع [illegible]
[illegible] علیه السلام که [illegible]
[illegible]

برای فرزند ستمدیده اش شهید بر منبر بلندی قصه یحیی عمر قلیل شباهتی با این قصه داشت والا یحیی را با لب تشنه
نکشتند و عیالش را اسیر نکردند بدنش را بی غسل و برهنه نینداختند و اولاد و برادران و اهلبیت او را
نکشتند بلی سر یحیی را که نزد آن پادشاه ستمکار بردند و در برابر روی او گذاشتند بسخن در آمد
وگفت ای پادشاه از خدا بترس و زنا مکن و از سر هم اینمظلوم مکرر شنیدند که سخن میگفت چنانچه نقل شده
از جمعی که چون سر مقدس را در بازار کوفه بر سر نیزه کردند سوره کهف را خواند تا باین آیه رسید انهم فتیة آمنوا
بربهم وزدناهم هدی زید بن ارقم گفت روزی شنیدم که غوغای عظیم بلند شد سر از غرفه بیرون کردم دیدم
سرها بر نیزه ها کرده اند سر نورانی در میان این سرها دیدم بخوبی که چون نزدیک غرفه رسید از ضیاء روی
آن حجره من روشن شد چون نیک نظر کردم دیدم آن سر مقدس سید الشهدا علیه السلام بود چون نزدیک
غرفه من رسید دیدم لبهایش میجنبد گوش دادم دیدم سوره کهف میخواند و باین آیه رسیده بود ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا از هیبت این حال موهای بدنم راست شد گفتم امرک
اعجب والله یا ابن رسول الله بخدا قسم که امر تو عجیب تر است قصه تو غریبتر است از قصه اصحاب کهف و رقیم
اعلی سنان سنان یرفع راسه بین الملا یا لیت فاطم حاضرة ای بر نیزه میدید سر شریف را بعد از انکه
بر سر سینه فاطمه علیها السلام بود کاش مادرش فاطمه بود و سر نازپرورش بر سر نیزه میدید ذبح الحسین
فای عین مصطفی اوای نفس مباشرة حسین علیه السلام را ذبح کردند او بر تضی غیر البکاء عتیبه
اتحتمی طیب البقاء و مفاخره کیست که بعد از او راضی شود بزندگی که بی او زندگی گوارا باشد او را زندگی
مات العزیز و من یرجی للهدی والمرتجی للنائبات النازلة والخیل اجروها علیه فرقت منه بواطنه
ورضت ظاهره عزیز کرده عالمیان و رهنمای ایشان و پناه انس و جان را کشتند و اسب بر بدن شریفش
راندند تا احشای او را پاره پاره کردند و استخوانهای او را نرم کردند لهفی لزینب والیتامی حولها تبکی
علیهم وهی لهما ناشرة تدعو بفاطمة البتول بصوتها یا امنا یا لیت عینک باصرة ای اندوه و حسرت
بر زینب خاتون در حالتی که طفلهای یتیم دور او را گرفته بودند و او جزع و سر کردن برایشان میکرد
و بمادر خود خطاب میکرد که کاش بودی و میدیدی لتری حسینا نور عینک ما لقی من بعد فقدک من
عصاة غادرة کاش بودی و میدیدی نور دیده خود حسین علیه السلام را که بعد از تو از عصاة امت چه کشید
ذبحوه ذبح الشاة ظلما ظامیا فتردوا علیه الصافنات الغابرة او را مثل گوسفند سر بریدند و او را
بزمین انداختند و بادها بر او میوزد سلبوا بناتک جهرة یا امنا فوجوهها بین الاعادی سافرة اینها
دختران ترا اسیر کردند و ایشان را در میان اجانب و دشمنان بی ساتر گذاشتند فبنات هند فی القصور مصونة

بَحْتَ الْخُدُودِ السّاتِرَةِ وَ بَنُوكَ اَسْرَى فِي الْقِفَارِ اَذِلَّةً مِنْ غَيْرِ سِتْرٍ مَا جَلَبَهَا حَاسِرَةٌ آه دختران هند بر
نصرهای خود با عزت نشسته‌اند و پرده‌ها را انداخته و در پس پرده‌ها ساکنند و اولاد و دختران تو در صحرا و بیابا
با ذلت و خواری اسیر و دستگیر میباشند و ایشان را بی‌چادر و معجر گذاشتند وَ يَزِيدُ فِي تَخْتِ الْخِلافَةِ جَالِسٌ
وَحُسَيْنٌ فِي حَرِّ الشُّمُوسِ السّاعِرَةِ آه ثم آه یزید بن معویه بر تخت پادشاهی نشسته و حسین علیه السلام را بر زمین
انداخته‌اند در حرارت آفتاب فسبحان الله عجب بلیه بود این بلیه و عجب مصیبتی بود این مصیبت عجب داغی بر دل
شیعیان گذاشتند و عجب غمی بر اهل زمین و آسمان انداختند عجب آشوبی در اسلام پیدا آوردند و عجب غوغا
در عالم انداختند و عجب اضطرابی در جن و انس واقع شد این قولویه روایت کرده است از صفوان جمال که گفت
با جناب صادق علیه السلام در راه مدینه بودیم و ما بمدینه میرفتیم گفتم یابن رسول الله سبب چیست که تو را
محزون و اندوهگین و دل شکسته می‌بینم فرمود لَوْ تَسْمَعُ مَا اَسْمَعُ لَشَغَلَكَ عَنْ مَسْئَلَتِي اگر میشنیدی آنچه را
من میشنوم از ابتهال و تضرع ملائکه بسوی خدا در نفرین کردن و لعنت کردن بر قاتلان امیر المؤمنین
علیه السلام و قاتلان حسین علیه السلام و میشنوم نوحه جنیان و گریه ملائکه که بر دور قبر آنحضرت اند و می
شنوم جزع و فزع ایشان را فَمَنْ يَتَهَنَّا مَعَ هَذَا بِطَعَامٍ اَوْ شَرابٍ اَوْ نَوْمٍ پس با استماع این اصوات و مشاهده
این احوال چگونه گوارا میباشد خوردن و آشامیدن یا خواب کردن از حارث بن اعور روایت شده
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي الْحُسَيْنُ الْمَقْتُولُ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ كَاَنِّي بِه اَرَى الْوَحْشَ
مَادَّةً اَعْنَاقَهَا اِلَى قَبْرِهِ يَرْثُونَهُ لَيْلاً حَتَّى الصَّبَاحِ پدر و مادرم فدای حسین باد انحسینی که او را در پشت
کوفه شهید میکنند گویا او را می‌بینم که وحشیان صحرا گردنهای خود را بجانب قبر او کشیده‌اند و برای او مرثیه
میکنند از شب تا صبح فَاِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَاِيَّاكُمْ وَالْجَفَا پس اگر چنین باشد پس بپرهیزید شما از جفا کردن
با او فسبحان الله عجب فسادی در اسلام حادث کردند و عجب فتنه بود که در عالم واقع شد عجب امر عظیمی را مرتکب
شدند و عجب فعل شنیعی از ایشان صادر شد پا بمرحله بلندی گذاردند و دست بفساد عظیمی زدند
و عجب ننگی در اسلام پیدا آوردند که اهل اسلام را بدنام کردند و امت پیغمبر را بطعن یهود و نصاری
انداختند وَحَبَّ قَوْمٌ حَافِراً زَعَمَ اَنَّهُ مَرْكُوبُ بَعْضِ الْاَنْبِيَاءِ الَّذِي مَضَى وَيَقْتُلُ قَوْمٌ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ
تامل یا ابصار فی نری منتهی الشقا کروهی سم درازگوش را تعظیم و تکریم میکنند و از ابیات وزرد زینت میدهند
بگمان اینکه متعلق بپیغمبر ایشانست و گروه دیگر فرزند پیغمبر خود را بدترین احوال شهید میکنند
پس تامل کن و انصاف بده تا کمال شقاوت را ببینی این بیت شبیه این عصبا طایفه را زار سوا کردند
و بیم دیم زاد در تیره شهر خلوقات بی وترا ضایع کردند این بوده‌ام ادمها ایکه مقربین در وقتیکه جناب اقدس

الناس باری عز شانه بایشان فرمود که اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرضِ خَلیفَةً در زمین میخواهم خلیفه قرار دهم و میخواهم
خلقت نمایم انسانرا تا شکر کنند مرا و بندگی نمایند مرا ایشان گفتند اَتَجعَلُ فیها مَن یُفسِدُ فیها وَیَسفِکُ الدِّماءَ
آیا قرار میدهی در آن کسانیرا که فساد کنند در آن و خون ریزیها کنند وَنَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ
و ما تسبیح و تقدیس میکنیم قالَ اِنّی اَعلَمُ ما لا تَعلَمونَ گفت میدانم آنچه را شما نمیدانید سبحان الله عجب
کاری بود که خالق بیچون را مورد اعتراض ملائکه نمودند ولی ندانستند بخون امری بود که چیزی جبران نمی کند
و لهذا فرمود اِنّی اَعلَمُ ما لا تَعلَمونَ حکمت خلقت ایشان مورد زیست مخفی است که شما نمیدانید اری این مفسده
مفسد بود که عالم باید زیر و زبر گردد و این معصیت معصیتی بود که سزاوار بود بجهت آن آسمان و زمین
سرنگون گردد اما شاید حکمتش این بود که از نسل طیبا و حجتهای الهی بهم رسد که افاضل ملائکه زاده در
مجلس قرب ایشان نباشد و دست بدامن جلال ایشان نرسد و بواسطه ایشان کورهای خلق مستحق
رحمت الهی شوند باری ننگ بر بنی آدم که گذاشتند این همه خون بناحق حسین بن علی صاعد بریزی که قبر
مقدس رضا علیه السلام بود نقل میکند که او از پدرش روایت کرده که گفت داخل شدم بر رضا علیه السلام
فرمود چه میگویند مردم گفتم فدای تو شوم آمده ایم از شما سوال کنیم فرمود میدانی این بوم را که جغد گویند
او را در عهد جدم رسول خدا در منزلها و خانه ها جا میگرفت و هرگاه مردم طعام میخوردند می پرید و نزد
ایشان می آمد و ایشان با او طعام و آب میدادند و با مردم انس داشت چون جدم حسین علیه السلام را
کشتند از خلق و آبادی کناره کرد و در خرابه ها و صحراها جا گرفت و گفت بِئسَ الاُمَّةُ اَنتُم قَتَلتُم ابنَ
نَبِیِّکُم وَلا آمَنُکُم عَلی نَفسی بد امتی میباشید شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید من بکجا ایمن باشم از
شما و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود آیا کسی از شما جغد را در روز دیده گفتند
آن در روز ظاهر نمیشود مگر در شبها ظاهر میشود فرمود آن در معموره ساکن میشد چون حسین علیه السلام را
کشتند بر خود لازم کرد که بمعموره نیاید هرگز و قرار نگیرد مگر در خرابه ها پس روز همیشه روزه و محزون است
تا شب چون شب داخل شود بر حسین علیه السلام ناله میکند تا صبح فَوا عَجَبا مِن داهِیَةٍ اُحرِقَ بِها فُؤادُ کُلِّ
مُبَرَّقٍ وَاُحرِقَ بِها اَکبادُ کُلِّ مَذروقٍ وَوا حَسرَتاه عَلی مُصیبَةٍ بَکَت عَلَیها الطُّیورُ فِی الاَوکارِ وَالوُحوشُ
فِی القِفارِ وَالحیتانُ فی لُجَجِ البِحارِ چه مناسب میگوید سید بزرگوار سید محمد مهدی طباطبائی علیه رحمة
اللهُ اَکبَرُ ماذا الحادِثُ الجَلَلُ فَقَد تَزَلزَلَ سَهلُ الاَرضِ وَالجَبَلُ الله اکبر این چه واقعه است که در عالم
حادث شد که زمین را زلزله و اضطراب در کوه و بیابان انداخت ما هذِهِ الزَّفَراتُ الصّاعِداتُ اَسیً
کَاَنَّها شُعَلٌ تَرمی بِها شُعَلُ اما این ناله های آتشبار و این آهها شرربار چیست که از هر طرف برخواسته تا بعیوق

عیونی لدمع جاریة منها تخدّ خدوداً چنین تهمیل یا ز چه روی داده که از چشمهای عالمیان چشمها

اشک جاریست بخون جگر و دلها خراشیده و مجروح نموده ماذا النواح التی عطّ القلوب وما هذا

الضجیج وذی الضوضاء والزجل این نوحه و ناله چیست که دلها را شکافته و این ناله و فریاد و فغان

چیست که در اطراف عالم پر شده یا این اضطراب چیست که در عالم واقع شده کأنّ نفخة صور الحشر

قد فجأت فالناس سکری ولا سکر ولا ثمل گویا صور ماتم دمیدند و بساط عالم شادی برچیدند یا قیامت

برخاسته و محشر بر پا شده که مردم در حیرت و مدهوش میباشند قد هلّ عاشور لو عمّ الهلال به کأنما

هو من شؤم به زحل ماتم نو شد و هلال محرم پیدا شد کاش هرگز این ماه مشؤم نو نمیشد که گویا

شومی از زحل که نحس اکبر است طالع شد شهر دهی بقلبها منه داهیة ثقل التی حسبتها فیه والثقل ماهم

که جن و انس را ببلیه عظیم مبتلا و مصیبت زده گردانید و نوباوه های پیغمبر و سروهای جنان او را از جا کند

و گلهای بوستان رسالت را با داس جفا از زمین قطع نمود فامت قیمة اهل البیت وانکسرت سفن

النجاة وفیها العلم والعمل قیامت اهل بیت پیغمبر بر پا شد و کشتیهای نجات است که مملو بودن از علم و عمل در هم

شکست وارتجت الارض والسبع الشداد وقد اصاب اهل السموات العلی الوجل واهتز من دهش

عرش الجلیل فلو لا الله ما سکنه امره بل الجبل آسمانها و زمینها بلرزه در آمدند و اهل آسمانها از خوف

عذاب بدهشت افتاده سرگردان گردیدند حتی اینکه لرزه در عرش عظیم افتاد و اگر بدقدرت الهی از آنکه

نمیداشت سرنگون گردیده بود جلّ الاله فلیس الحزن بالغه لکن قلبا هواه حزنه جلل اگر چه ذو الجلال

اجل از آنکه گرد ملال بر دامن جلال کشند و ذات اقدس از آن منزه است که حوادث مسرت و ملال

بر او طاری گردد لکن دلهای مؤمنان و قلوب عارفان که بمقتضای حدیث قدسی نشان لا یسعنی ارضی ولا

سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن جای او است حزن عظیم و اندوه جسیم است قضی المصاب بان

تقضی النفوس له لکن قضی الله ان لا تقضی الا لاجل اگر چه این مصیبتی است که دلها را میشکافد و جانها را

میرباید لکن حکم خدا بعدم هلاک نفوس قبل از اجل جانها را بقید بدن مقید دارد ای وای از این مصیبت

بایست روحها از بدن جدا شود و جگرها شکافته و دلها گداخته شود سزاوار بود که عالم از هم بپاشد و زمین

سرنگون گردد و تو تعجب میکنی که چرا از آسمان خون بارید و من تعجب دارم که چرا آتش نبارید و من تعجب دارم

که چرا آتش نبارید و عالم را سنگ باران ننمود تو تعجب میکنی که چرا کون شمس و قمر منخسف و منکسف شدند در غیر

اوان و من در تعجبم که چرا آفتاب و ماه بعد از کشتن حسین علیه السلام نور دادند و تو تعجب داری که وحوش و طیور

گریستند و من در تعجبم که چرا بعد از او آب و دانه خوردند و تو تعجب داری که مردم چرا بعد از آن مدت بسیار عزا بیش

عزایش را برپا میکنند و بر او میگریند و من در تعجبم که مردم چرا بعد از حسین علیه السلام شادی میکنند
و خضاب مینمایند و مجالس عیش برپا میکنند اری رتبه او را نشناختند و مرتبه او را نفهمیدند بلکه کسی او را
نشناخت مگر کسانیکه در مرتبه او بودند و الا کرا حد آنست که امام که مظهر صفات الهی است بشناسد
و در حدیث هست که حسین علیه السلام روزی داخل شد بر جد بزرگوار خود در نزد آنحضرت بود ابی بن کعب
حضرت باو فرمودند مَرْحَباً بِكَ یا زَیْنَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ خوش آمدی ای زینت آسمانها و زمینها ابی بن
کعب گفت آیا بغیر از تو کسی زینت آسمانها و زمینها میباشد حضرت فرمود ای ابن کعب وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ
نَبِیّاً اِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ فِی السَّمٰواتِ اَعْظَمُ مِمّا هُوَ فِی الْاَرْضِ بخدائیکه مرا بحق برسالت فرستاده که
حسین علیه السلام در آسمانها عظیم تر است از آنچه در زمین است و در جانب عرش الهی اسم او نوشته
که اِنَّ الْحُسَیْنَ مِصْباحُ الْهُدیٰ وَ سَفینَةُ النَّجاةِ حسین علیه السلام چراغ راه هدایت و کشتی نجات امت است
پس آنحضرت دست او را گرفتند و فرمودند اَیُّهَا النّاسُ اینست حسین بن علی بشناسید او را بر شما مشتبه
نگردد او را تفضیل دهید بخدا قسم که جد او افضل است از جد یوسف بن یعقوب حسین جدش در بهشت
و پدر و مادر و جده و برادرش در بهشتاند و دوستان ایشان و دوستان دوستان او در بهشتند
انس بن مالک میگوید یکی از اصحاب سید الشهداء فوت شد بود آنحضرت بجهت نماز او حاضر شدند بعد از نماز دیدم
ابو هریره را که هر جا که آنحضرت پا میگذاشت او خاک آن موضع را برمیداشت و بر روی خود میمالید حضرت باو
فرمودند که چرا چنین میکنی ای ابو هریره او عرض کرد دَعْنی یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ مرا باز گذارید بکار خود فَوَاللّٰهِ
لَوْ یَعْلَمُ النّاسُ مِثْلَ ما اَعْلَمُ مِنْ فَضائِلِكَ لَحَمَلُوكَ عَلیٰ اَحْداقِهِمْ فَضْلاً عَنْ اَعْناقِهِمْ بخدا قسم که اگر مردم بدانند
فضایل ترا مثل آنچه من میدانم هر آینه ترا بر دیدهها بنشانند چه جای دوشهای خود خود یا ابن رسول الله
همین در گوش خود شنیدم از جد بزرگوارت مکرر که بر منبر خود میفرمودند اِنَّ هٰذا وَلَدِی الْحُسَیْنَ
سَیِّدُ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اِنَّهُ سَیَمُوتُ مَذْبُوحاً ظَمْآناً مَظْلُوماً میفرمودند حسین سید جوانان اهل بهشت
است زود باشد که او را ذبح کنند با لب تشنه در حالیکه مظلوم بوده باشد ای کاش حرمت داشتند او
و نیکو بچشمها خود جا داده او را کاش بعد از آنکه بچشم جا داده بر دیده نشانیدند برهنه بر زمینش نمیافکندند
و کاش حال که بر دوشش سوار نکردند سرش را بر نیزه نمیکردند و شمشیر بر دوشش نمیزدند کاش که حرمش
نمیکشتند حرمش را اسیر نمیکردند کاش حال که دست از او بر نداشتند و دستش قطع نمیکردند
کاش بعد از آنکه ما را از یارانش کشیدند باد در میدان محاربه اش نمیکشتند کاش بعد از آنکه بخشش را از
سینه بیرون کردند عداوتش را در دل نمیگرفتند اگر عداوتش را در دل پوشیدند کاش دلش خون نکردند

کاش سینه اش خورد نمیکردند با آنکه بعد از آنکه کشتند بدنش را از زمین برمیداشتند بیت اگر کشتند
چرا خاکش نکردند کفن بر جسم صد چاکش نکردند ترحم بر یتیمانش چه بودی که بر نیزه سر پاکش نکردند
با وی اگر همه را کردند کاش در مصیبتش شادی نمیکردند و روز ماتم را عید نمیکردند و بلا دوا این
نمیکردند شیخ طوسی ره بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند که آل بنی امیه
لعنهم الله و کسانیکه اعانت کردند بر کشتن حسین علیه السلام از اهل شام نذر کردند که اگر کشته شود حسین
علیه السلام و کسانیکه بجنگ او رفته اند سالم مراجعت نمایند و خلافت در آل ابی سفیان قرار گیرد
آن روز را عید کنند و روزه گیرند از او و در آن روز داخل شوند بر یکدیگر چنانچه در اعیاد میکنند و
صاحب مناقب روایت میکند از حضرت باقر علیه السلام که فرمود جُدِّدَتْ اَرْبَعَةُ مَساجِدَ بِالْکُوفَةِ فَرَحاً لِقَتْلِ
الْحُسَیْنِ علیه السلام چهار مسجد در کوفه بنا شد از جهت شکر آنکه حسین علیه السلام را کشتند یکی مسجد
اشعث و یکی مسجد جریر و یکی مسجد سماک و یکی مسجد شبث ربعی لعنهم الله فَوا عَجَباهُ مِنْ مُصیبَةٍ ما
اَعْظَمَها وَبَلِیَّةٍ ما اَفْجَعَها مُصیبَةٌ لَمْ تَسْمَعْها اُذُنٌ فِی الْاَنامِ وَلَمْ تَرَها عَیْنٌ فِی الْمَنامِ لَمْ یُشاهَدْ مِثْلُها
فی صَفَحاتِ اللَّیالی وَالْاَیّامِ فَوا حَسْرَتاهُ عَلی قَتیلِ الْعَبَراتِ وَاَسیرِ الْکُرُباتِ وَالشَّهیدِ الْمَطْرُوحِ فِی الْفَلَواتِ
وَوا مِحْنَتاهُ عَلَی الْاَجْسادِ الْعارِیاتِ وَالْاَعْضاءِ الْمُقَطَّعاتِ وَوا لَهْفاهُ عَلَی النِّسْوَةِ الْمَاْسُوراتِ فِی الدِّیارِ
الْمَوْتُوراتِ وَوا اَسَفاهُ عَلَی الْاَیْدِی الْمَغْلُولاتِ وَالْاَعْناقِ الْمُکَبَّلاتِ فَهَلْ تَبْکُونَ لِفَواتِ الْحُسَیْنِ وَلا
تَبْکُونَ لِقَتْلِ الْاِمامِ الشَّهیدِ الْغَریبِ هَلْ تَتَمَتَّعُونَ بِبارِدِ الْماءِ وَحُسَیْنُکُمْ قَتیلُ الظَّماءِ هَلْ تَتَلَذَّذُونَ
بِلَذیذِ الطَّعامِ وَالْاِدامِ وَاِمامُکُمْ وَاَصْحابُهُ الْکِرامُ غَناةُ اَیْدِی اللِّئامِ وَسُقاةُ جُرَعِ کُؤُوسِ الْحِمامِ وَهَلْ
تَسْتَریحُونَ عَلَی الْفِراشِ وَالْوِسادِ وَمَوْلاکُمْ وَمَوْلَی الْاَنامِ مَطْرُوحٌ بِلا وِطاءٍ وَلا مِهادٍ وَعَلَی الدُّنْیا بَعْدَهُ
الْعَفا خدا رحمت کند سید مهک طباطبائی را چه خوش میگوید کَیْفَ السُّلُوُّ وَنارُ الْقَلْبِ تَلْتَهِبُ وَالْعَیْنُ
هَلْ قَذَّها دَمْعُها سَرَبُ چگونه آرام گیرم و حال آنکه آتش دل شعله ور گردیده و خاشاکی در چشم ریخته
شده که آب از آن جاری میباشد اَلْقَی الْمُصابُ عَلَی الْاِسْلامِ کَلْکَلَهُ فَکُلُّ مُنْتَسِبٍ لِلدّینِ مُکْتَئِبُ
چنان مصیبت سینه بر اسلام انداخته و اهل اسلام را فرو گرفته که هر کس که نسبی با اسلام و دین دارد
و بوئی از اسلام از او میاید در حزن و اندوه میباشد لا صَبْرَ فی فادِحٍ عَمَّتْ رَزِیَّتُهُ حَتّی اَعَزَّ الصَّبْرُ
مِنْهُ الْحُزْنُ وَالْوَصَبُ صبر و آرام نمیتوان کرد در مصیبتی که بلیه اش چنان عموم و شدت کرد که صبر را از آن با
اندوه دائم و مرضها درون و بیرون میباشد لا تَنْقُذُ الْعَیْنُ حَتَّی الْفَدَّ مِنْ صَبَبٍ وَاِنْ جَرَتْ حینَ تَجْری
دَمْعُها الصَّلَبُ هرگز نمیتوان چشم را منع نماید با نچه لازمه اشک ریزیست در این مصیبت اگر چه ... اشک

اشك از او بريزد تستحقر الدمع فمن قد بكته دما ارجاؤها الجون والخضراء والشهب حقير كم است
اشك چشم در مصيبت كسيكه در اطراف آسمان وكوهها بخون براو كريستند قل البكاء على رزء يقل
له شق الجيوب وعظ الغلب والعطب كم بر كردن كافي نيست در مصيبتي كه دريدن جامه بلكه شكافتن
دل بلكه هلاك نمودن خود را در آن قليل است كيف العزاء وجثمان الحسين على الرمضاء عار جريح
بالثرى ترب چگونه آرام ميگيرند شيعيان وحال آنكه بدن مطهر حسين عليه السلام برهنه عريان
و پاره پاره كردند و بروي خاك و ريگهاي گرم انداختند والراس في راس متال يطاف به ويقرع
السن منه شامت طرب سر منورش را بر نيزه بلند زدند و در اطراف بلاد گردانيدند و چوب بر دندان
او كه بوسه گاه پيغمبر خدا بود زدند با شماتت وخوشحالي واهل بيت رسول الله في نصب اسرى النواصب
فذاسراهم النصب آه زنان و دختران رسول الله در تعب هلاكت اسير گروه نواصب ميباشند و از
صبح تا شب ايشان را براه ميبرند والناس لا جازع فيهم ولا وجع ولا حزين ولا مسترجع كئيب اينها همه بلا
تركرها اينجا لا است نه كسي ميان ايشان جزع و فزع ميكند و نه كسي دلش بدرد مي آمد و نه كسي محزون و دلگير
ميباشد و نه كسي ميگويد انا لله وانا اليه راجعون فليت عين رسول الله ناظرة ماذا جرى بعد من
معشر نكبوا كاش پيغمبر خدا بود و ميديد كه بعد از او امت بعترت او چه كردند كم من خطوب بعد خطب
لو كان شاهدها لم تكثر الخطب اي اگر پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله بود كسي را جرئت نبود كه با اهل بيت او
نديده خيانت نظر كنند و اگر علي مرتضى عليه السلام بود كسي را جرئت نبود و حد اين نبود كه بفرزندان مظلوم
جفا نمايد چه بسيار رعايت ميكرد پيغمبر خدا نور ديده خود را هميشه او را بر دوش و دامن و سينه خود مي برد او را
و هميشه او را ميبوسيد و ميبوسيد لگر جان مبارك او صرف ودير بر ميگشت مضطرب ميشد شيخ صدوق عليه الرحمه
در امالي خود روايت كرده از ليث بن سليم كه گفت حضرت امير المؤمنين و فاطمه و حسنين عليهم السلام امدند
نزد پيغمبر صلى الله عليه وآله و هر يك ميگفتند انا احب الى رسول الله پيغمبر صلعم مرا دوست تر ميدارد
پس حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله ايشان را بدو رخود نشانيد فرمود انتم مني وانا منكم و از زيد بن علي بن
الحسين عليهما السلام روايت شده كه از پدران خود از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده اند كه مردي
امد و عرض كرد يا رسول الله اي الخلق احب اليك در ميان خلق كي را دوست ميداري و مرد بكنار پيغمبر
صلى الله عليه وآله بود فرمود هذا وابناه وامهما اين مرد را و دو فرزندان او را و مادر ايشان را ايشان از
منند و من از ايشانم و ايشان با من در بهشت هم چنين اند و انگشت را باهم ضم كرد و در حديث ديگر هست
كه روزي آنحضرت برد رخانه فاطمه عليها السلام گذشت صداي گريه حسين عليه السلام را شنيد فرمود يا فاطمة

حکایت ام سلمه

ابن فاطمه او را ساکت کن مگر نمیدانی که گریه او مرا آزار میدهد پس داخل شد و اشک از چشم مبارکش
پاک کرد و او را نوازش کرد یا کجا بودی یا رسول الله تا گریها و نالهای غریبی او را ببینی یا کجا بودی که
تا خون از صورت مبارکش پاک کنی یا کجا بودی تا خاک از بدنش دور کنی و نماز پروردگارا از زمین برداری حکایت
کشف الغمه علی بن عیسی نقل میکند از ام سلمه رضی که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورد
در نزد من و هوا گرم بود چون داخل حجره شد حصیری از جهة او فرش کردم و متکائی بجهة او گذاردم چون
آنحضرت در آنجا قرار یافت داخل شد حسین علیه السلام و رفت بنزد جد بزرگوار خود و آنحضرت بر پشت
خود خوابیده بود آنحضرت با او فرمود هنا یا حسین بیجا الحسین پس حسین علیه السلام بر سینه او نشست
پس آنحضرت با او ملاعبه میکرد و او بر شکم مبارک آنحضرت حرکت میکرد و بازی میکرد ام سلمه میگوید نظر
کردم از شکاف در او را دیدم بر سینه رسول الله بازی میکرد گفتم لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ یَوْمَ صَدْرُ
المُصْطَفیٰ وَیَوْمَ وَجْهُ الثَّرَیٰ اِنَّ هٰذَا العَجَبُ این امر بسیار عجیب که یکروز جایگاهش سینه محمد مصطفی است
و یکروز بر روی خاک گرم و زمین تفتیده پس ساعتی رفتم از آنجا چون برگشتم بسوی در حجره دیدم
که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله رویش درهم میباشد و آثار غم و اندوه بر او ظاهر و چشم او پر گریه است
گفتم البته این طفل بر بدن شریف آنحضرت بول کرده داخل شدم بر آنحضرت دیدم چیزی در دست دارد و
نظر در آن میکرد و میگریست گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا محزونی و گریانی فرمود جبرئیل
در این ساعت نازل شد و گفت اِنَّ وَلَدِی هٰذَا سَیُقْتَلُ بدرستیکه این فرزندم کشته خواهد شد من گفتم
چگونه و کجا او را میکشند گفت بعد از پدر و مادرش او را در زمین کربلا خواهند کشت و اگر خواهی تربت
او را بتو بنمایم پس دیدم که آنحضرت از نظرم غایب شد چون آمد دیدم قبضه از خاک بر دستش بود گفت این تربت
اوست بگیر و او را در شیشه ضبط کن هرگاه ببینی او را که بخون تازه مبدل شده بدانکه فرزندم حسین علیه السلام
در آنساعت کشته شد ام سلمه میگوید آنرا گرفتم و در شیشه ضبط کردم و او را در گوشه از حجره او بختم پیغمبر
خدا از دنیا رفت و واقع شد آنچه واقع شد چون حسین علیه السلام از مدینه بسوی عراق روانه گردید آمدم که او را
وداع کنم آنحضرت فرمود ای ام سلمه آن شیشه را مراقب باش و از نظر مده میگوید من او را جستجو میکردم و روزی
دو دفعه و سه دفعه مشاهده میکردم چون روز دهم محرم در آمد نزدیک زوال مرا خواب گرفت قلیلی
چشمم بخواب رفت دیدم پیغمبر خدا را غبار آلوده و ژولیده و پژمرده و بر سر و رویش غبار نشسته بود گفتم
پدر و مادرم فدای تو شود یا رسول الله چه واقع شده که تو را غبار آلوده و ژولیده می بینم یا ابن خالد حبیب
که بر سر و روی شریفت می بینم حضرت فرمود ای ام سلمه فرزندم حسین علیه السلام و اصحاب او را در کربلا کشتند

نوحه جنیان بر حسین علیه السلام

کشتند و من در این شب مشغول بکندن قبور ایشان بودم و حال از تجهیز ایشان فارغ شدم ام سلمه میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هراسان برخاستم و رفتم بسوی آن شیشه ناگاه دیدم که آن شیشه پر از خون بود و آن تربت بخون مبدل گردیده من دانستم که حسین علیه السلام کشته شد زیرا که صاحب وحی دروغ نمیگفت و از پیغمبر دروغ نشنیده بودم پس فریاد بر آوردم و میگفت وا ابناه وا قرة عیناه وا حبیباه وا ضیعتاه بعدک یا ابا عبد الله مردم بدور او جمع شدند که چه خبر شده که نوحه میکنی او کیفیت را با ایشان گفت و نالهٔ وا سیداه و وا مظلوماه از خلق بلند شد و آن روز را تاریخ گذاشتند چون خبر رسید معلوم شد که در همان روز آنحضرت بدرجهٔ شهادت رسیده بود چون وقت سحر شد اهل مدینه صدای نوحهٔ جنیان را شنیدند که بر آن شهید مظلوم نوحه میکردند جمعی را شنیدند که این شعر را میخواندند الا یا عین فاحتفلی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تقودهم المطایا (المنایا) الی متجبر فی الملک وغد ای چشم کوشش کن بر اشک ریزی و گریستن بر قومی که موت ایشان را کشید بسوی متکبر دنی کما گر تو گریه نکنی بر این مظلومان کی بر ایشان خواهد گریست جنیه دیگر در جواب او این شعر را میگفت مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود پیغمبر خدا جبین آن شهید را مسح میکرد و میبوسید و با برکت جبینش می درخشید و نورانی بود پدر و مادر او از بلند مرتبهای قریشند و جد او بهترین جدها است جدوا علیه بالقنا شر البریة والوفود قتلوه ظلما ویلهم سکنوا به نار الخلود بدترین خلق دور او را گرفتند با نیزهها و شمشیرها او را از روی ظلم و ستم شهید کردند وای بر ایشان چون اهل مدینه این را شنیدند خاک بر سر ریختند و فریاد وا حسیناه برکشیدند و رفتند بر سر قبر مبارک پیغمبر خدا و آنحضرت را تعزیه میگفتند شش روز در ماتم و نوحه مشغول بودند ام سلمه میگوید چون شب شد از اندوه و غم بخواب رفتم در فکر و حیرت بودم ناگاه شنیدم یکی این شعر را میخواند ان الرماح الواردات صدورها دون الحسین تقاتل التنزیلا فکانما بک یا ابن بنت محمد قتلوه جهلا عامدین رسولا بدرستی که نیزهها بکه سینهٔ ایشان رو بسوی حسین علیه السلام میآمد و بر بدن نازنینش میزدند فسبحان الله ای ظلم جری علی المنبر والمحراب فی امناء الکتبة والکتاب فلعمری بنوح علیهم لسان الصلوات و تبکیهم اذکار الخلوات وتبکیهم الصلوة والصیام والسنن والاحکام وکان الحاج نحوهم وآرائهم اذ هم موتورون من بنی لؤی یستنصرون فلا ینصرون ویستغیثون فلا یغاثون ویبادون فلا یجیبونهم من نداء وا اجداه وا ابتاه وا اخاه فقد علی فی ارض کربلا و کم من شموس منکسفة بدم نحو

وَبُجُومٍ مُنْكَدِرَةٍ وَوُجُوهٍ مُنْعَفِرَةٍ قَدْ جَرَتْ فِي تِلْكَ الْفَلاةِ كَأَنَّهَا أَقَامَتِ الْقِيَمَةَ الْكُبْرَى فَقُلْ لِلْعُلَى

بَعْدَ الْأَحِبَّةِ فَزَ بَعْدِهِ تَبْتَغِي الْمُوْئِلَ علا و بزرگی را بگو که بعد از حسین علیه السلام باقی نبود باشیم

ابا بعد از او کیرا خواهی یافت که مرجع تو بوده باشد وَقُلْ لِلْمَحَامِدِ وَالْمَكْرُمَاتِ خُذَا لِلْبُكَاءِ وَلَا فَاعْوِلَا محامد

و اوصاف و مکارم اخلاق بگو که شروع بگریه و ناله کنند که بنوع محامد را کشتند و مجموعه فضایل و کمالات را

شهید کردند وَقُلْ لِلصَّلٰوةِ وَنَيْلِ الصِّلَاتِ تَعَطَّلْتُمَا بَعْدَ لَوْ تُعْقَلَا نماز و زکوة و بر و صدقات را بگو که

بعد از حسین علیه السلام معطل و ضایع شدا مرشما وَقُلْ لِلْفَضَائِلِ نُوحِي أَسًى وَسُحِّي لَهُ دَمْعَكِ الْمُسْبَلَا

فضایل و علوم را بگو که گریه و نوحه کنید و اشک بریزید فَهٰذَا عِمَادُ الْوَرَى فِي الثَّرَى صَرِيعًا عَلَى التُّرْبِ

مَا غُسِّلَا این است پشت و پناه خلق است که او را بروی خاک انداخته اند بی غسل و کفن وَعَيْبَةُ عِلْمٍ

بَحْرُ الصَّعِيدِ وَكَنْزُ هُدًى فِي الثَّرَى جُدِّلَا تُكَفِّنُهُ الرِّيحُ مِنْ مَوْرِهَا وَتَلْحَفُهُ بُرْدَةَ الْمُسْدَلَا این

صندوق علوم الٰهی است که او را بر زمین کرم انداخته اند و این هادی امت است که او را کشته اند و برهنه عریان

بر خاک انداخته اند و بادها بر و میکنند و از گرد و غبار بیابان بر نعش را میپوشانند و از لباس غبار

و خاک او را کفن میکنند وَيُحَطِّمُهُ كُلُّ رَخْوِ الْعِنَانِ عَرَاهُ الرَّدَى مُدْبِرًا مُقْبِلًا آه آه این است صندوق علوم

الٰهی که اسبهای مخالف بر او میتازند و بدن مقدسش را درهم خورد مینمایند أَلَا يَا غِيَاثَ الْوَرَى وَالْمَلَا

غَضَلَ الْخَطْبُ وَاسْتُشْكِلَا لَقَدْ عَثَّ فِي آلِكَ الْمُلْحِدُونَ وَمَا أَنْتَ حَرَّمْتَهُ حَلَّلَا ای فریادرس عالمیان

در درد ماند که یا رسول الله ملحدان امت تو اهل بیت تو را بدندان عداوت خفته پاره پاره کردند

و آنچه را تو حرام کرده بودی حلال کردند وَلَوْ كُنْتَ شَاهَدْتَ يَوْمَ الطُّفُوفِ لَشَاهَدْتَ أَمْرًا بِهَا

مُهُولًا وَشَاهَدْتَ سِبْطَكَ فَوْقَ الرُّخَامِ عَلَى رَغْمِ أَنْفِ التُّقَى وَالْعُلَا اگر در روز شهادت

فرزندت در کربلا بودی هر آینه امر هولناکی میدیدی و میدیدی که فرزند خود را بر زمین انداخته اند

آه آه نَقَلَ الصَّوَارِمُ مِنْ جِسْمِهِ وَتُورِدُهُ سُمْرُهُ مَنْهَلَا شمشیرهای دشمنان از خون شریفش سیراب

و پیکانهای تیرهای مخالفان از هر جانب بسوی بدن او وارد میشوند وَقَدْ رَفَعُوا رَأْسَهُ فِي الْقَنَا بِضَمِّهِمْ

عَلَى سَمْكِهَا الْأَعْزَلَا وَرَضُّوا جَنَاجِنَهُ وَيْلَهُمْ بِجُرْدِ الْخُيُولِ وَقُبِّ الْكُلَا سر منور او را بر نیزه بلند کردند

و سینه مطهر او را خورد کردند أَمَا وَالْمَشَاعِرِ لَوْلَا الْأَسَى لَمَادَتْ بِهِمْ غَضَبًا كَرْبَلَا بمشاعر قسم میخورم

که اگر نبود نور دیده و دلبند او هر آینه زمین بلرزه میآمد و همه را هلاک میکرد بدانکه بعد از آنکه اکثر

اقارب و خویشان سید الشهدا علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت فایز شدند و اولاد امام حسن علیه السلام

کشته شدند نوبت قتال برادران آنحضرت رسید و ایشان شش نفر بودند بنابر اشهر روایات حیا

چهار نفر ایشان از یک مادر بودند عباس و عثمان و جعفر و عبدالله و مادر ایشان ام البنین بود دختر
حزام بن خالد و ابوبکر بن علی علیه السلام مادرش ام لیلی بود و عمر بن علی علیه السلام مادرش در کتب مقتل
مذکور نیست و عباس علیه السلام از برادران بزرگتر بود و همه میراث از او بود و بعد از همه کشته شد
از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مادر اینجماعت بعد از شنیدن واقعهٔ کربلا همیشه میرفت در
بقیع و ندبه و نوحه میکرد بر فرزندان خود که دلها را میسوزانید و خاطرها را اندوهگین میفرمود مردم بدور
او جمع میشدند و میگریستند حتی مروان بن حکم نیز میآمد و از گریه و ندبهٔ او میگریست و عباس علیه السلام
از همه برادران بزرگتر و شجاعتر بود و از همه افضل بود شیخ صدوق در امالی و خصال روایت میکند از ابو
حمزهٔ ثمالی که روزی عبدالله پسر عباس بنزد سید الساجدین علیه السلام آمد چون آنحضرت نظر شریفش
بر او افتاد دیدهای مبارکش پر از اشک شد و گریست و فرمود روزی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
شدیدتر نبود از روز احد که در آن روز کشته شد حمزة بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا و بعد از آن
روزی شدیدتر نبود از روز شهادت جعفر بن ابیطالب پس فرمود ولا یوم کیوم الحسین روزی مثل روز
شهادت پدرم حسین علیه السلام نبود که سی هزار نفر دور او را گرفته بودند و گمان میکردند که از این امتند
و هر یک تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون او و او خدا را بیاد ایشان میآورد و ایشان پند نمیگرفتند
حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا تا آخر الامر او را از روی ظلم و عدوان کشتند پس فرمود رحم الله العباس
خدا رحمت کند عمم عباس را که جان فشانی کرد و کوشش کرد در یاری برادر و جان خود را در راه برادر خود فدا
کرد تا اینکه دستهای شریفش را از بدنش بریدند و خدا بعوض آن دو بال باو عطا کرد که با آن بالها با ملائکه
پرواز مینماید هم چنانچه بجعفر بن ابیطالب داد و ان للعباس منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة بدرستیکه
که عباس را منزلت و درجه ایست که در روز قیامت جمیع شهدا غبطهٔ او را میبرند و آرزوی منزلت او میکنند و آثار
جلالت او زیاده از آنست که در حیز تحریر و تقریر در آید و عظمت او اظهر از آنست که محتاج به بیان باشد
اتفاقا در هر عصری از اعصار در نزد ضریح مقدسش از کرامات ظاهر میشود که گوشها از آن کر شده خود در
حین مجاور بودن در حائر در سال سابق در ماه رجب سنه ۱۲۳۶ از هجرت مشاهده کرد که انگشتی از یکی از خائنین
قطع کرده بر ضریح مقدسش چسبیده بود و عالمی مشاهده کردند و شخص مضطر برانزد بند باب منزوی
است که بر مظلومی او بگریند و بگریانند بر او امید قضای حوائج خود را از خداوند جل شانه نمایند که آنحضرت
باب الحوائج دوستان میباشد و چگونه میشود که شیعیان در مصیبتش ساکت باشند و ندبهٔ او از روی عنایت
نیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند از اسلام بی بهره باد کسیکه در مصیبت عباس محزون نشود چنین

حدیث هست که عمار یاسر در جنگ صفین شهید شد چون شب درآمد حضرت امیر علیه السلام در میان کشتگان میگشت تا اینکه در میان شهیدان نعش عمار دید آنحضرت بر بالین او نشست و سر او را در کنار گرفت و فرمود اَلا اَیُّهَا المَوتُ الَّذی هُوَ قاصِدی اَرِحنی فَقَد اَفنَیتَ کُلَّ خَلیلٍ اَراكَ بَصیراً بِالَّذینَ اُحِبُّهُم کَاَنَّكَ تَنحو نَحوَهُم بِدَلیلٍ ای مرگی که قصد علی داری زود بیا و علی را فارغ کن از اندوه و او را براحت رسان که هر چه من دوست داشتم همه را تو فنا کردی سخت بینا میباشم نزار نمائی میباشد که دوستان مرا بتو نشان میدهد پس گفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعونَ پس فرمود هر که از فوت عمار محزون و دلتنگ نشود او را از مسلمانی نصیبی نباشد خدا رحمت کند عمار را اگر از بنگ و بد میر سید عزیز پس اگر کسی در مصیبت تو و دیده او عباس محزون نگردد حالش چه خواهد بود بالجمله چون نوبت به برادران آنحضرت رسید ایشان برخواستند عازم جانبازی شدند اول ابوبکر بن علی علیه السلام که اسمش عبدالله بود و با این کنیه شهرت یافته و مادرش ام لیلی دختر مسعود بن خالد از قبیله بنی تمیم بود بخدمت برادر رفته آنحضرت را وداع کرده روی بمیدان نهاده و میگفت شیخی علی ذو الفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین بن النبی المرسل نفدیه نفسی من اخ مبجل یعنی پدرم علی کرار است از ذریه هاشم که منبع صدق و راستی و فضیلت است و این برادرم حسین علیه السلام فرزند نبی مختار است جان خود را فدای او میکنم که برادر نامدار من میباشد پس حمله کرد بر آن قوم و سپاه خود را بهم میزد تا اینکه آخر الامر به تیغ زجر بن بدر نخعی بدرجه شهادت رسید بعد از آن برادر نامدارش عمر بن علی علیه السلام برخواست و از جهت خون برادر از جا حرکت کرد و از جوانان بود دلاور و شجاع بود نام او در و اسمش چنانچه از روایات ناسخ مفهوم شد ستفاد میشود محمد الاصغر است برادر که ابو برادر بکفار میرو مطلب آن جنبر پدرم و آنکه بعد از اذن بمیدان آمد و میگفت اضربکم ولا اری فیکم ذاك الشقی بالنبی قد کفر یا زجر یا زجر تدان من عمر لعلك الیوم تبوء من سقر امروز شمشیر خود را بر فرق شما میزنم و تیغ [illegible] در میان شما سر برید مقابل من و بایستید مرا باز دارد الشقی بدبخت کافر شده به پیغمبر که [illegible] اینجا [illegible] چگونه بشمشیر خواهی گریخت پس حمله کرد [illegible] [illegible] و در میان [illegible] [illegible] خلوا عداة الله خلوا عن عمر [illegible] [illegible] کجاست [illegible] المنجحر آخر الامر [illegible] [illegible] عباس از بلاد

شهادت عثمان بن علی علیه السلام

مادر بود نابر خواست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را عثمان نام نهاده بود خواست که هم نام عثمان بن
مظعون که از اکابر زهاد و صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده باشد و با آنحضرت بسیار مانوس بود و در آن وقت
بیست و یک سال از عمر شریفش گذشته بود آمد بخدمت برادر بزرگوار و اجازهٔ حرب خواست بعد از اجازه
رو بسوی میدان روانه شد و رجزی چند خواند خولی بن یزید اصبحی تیری بر چله کمان گذاشت بسوی
آن شاهزادهٔ عالی مقام انداخت از قضا آن تیر بر جبین مبارک او آمد از اسب در گردید چون بزمین افتاد
سرش را از بدن شریفش جدا کرد پس جعفر بن علی علیه السلام که نوزده سال از عمرش گذشته بود از برای ادراک
فیض شهادت برخواسته بخدمت برادر بزرگوارش آمده زمین ادب را بوسه داد و اجازهٔ حرب خواست بعد
از رخصت روانهٔ میدان شد و رجزی چند خواند خولی بن یزید ملعون تیری باو زد آن تیر بر شقیقه
یا بر چشم آمد و از اسب در افتاد پس برادر او عبدالله بن علی علیه السلام بمیدان رفت و بروایت ابو
الفرج بیست و پنج سال از عمرش گذشته بود و اولادی نداشت حضرت عباس علیه السلام باو گفت تَقَدَّمْ
بَیْنَ یَدَیَّ حَتّٰی اَرٰاکَ وَاَحْتَسِبَکَ پیش بیا و پا در میدان نه تا مردی ترا ببینم و مردانگی ترا مشاهده نمایم
زیرا که تو را فرزندی نیست و دلبندی بدنیا نداری پس بگفته برادر قدم در میدان گذاشت و داد
مردانگی را داد آخر الامر هانی بن ثبیت حضرمی بر او حمله کرد و ضربتی بر آن شاهزادهٔ بزرگوار زد روح مقدسش
بشاخسار طوبی قرار گرفت و بروایتی برادر خود جعفر را نیز حضرت عباس علیه السلام تحریص کرد بمیدان رفت
تا کشته شد و هم سفران همگی بار بستند حضرت عباس علیه السلام اندوه تنهائی و داغ دو صد غم از حد
گذشت و از یکطرف مظلومی برادر بزرگوار و بیکسان و الانبار را مشاهده نمود افواج هموم و غموم روی
بدل او آورده صبر و آرام را از او در ربودند و از یکطرف نالهٔ خواهران و تشنگی کودکان امام قطع نمود الام یحیی
ایشان دلش را ربوده او را در ربود و مصمم رفتن بمیدان شد آنحضرت از شجاعان روزگار و دلاوران نامدار
بود وَكَانَ رَجُلاً وَسِيماً جَمِيلاً يَرْكَبُ الْفَرَسَ الْمُطَهَّمَ وَرِجْلاهُ يَخُطّانِ فِي الْأَرْضِ مرد خوش سیما و نیک رو
و بلند قامت بحیثیتی که بر اسبهای چاق بلند سوار میشد پاهایش بزمین میرسید و او را ماه بنی هاشم میگفتند
و علم آنحضرت در آن روز بدست آنجناب بود چون تنهائی برادر بزرگوار را دید آمد نزد برادر و عرض کرد
یا اَخِی هَلْ مِنْ رُخْصَةٍ برادر رخصتم میدهی بروم و در راه تو جانم را فدا کنم و در بعضی از کتب مسطور است
که آنحضرت از شنیدن این سخن بگریه در آمد گریهٔ شدیدی کرد و فرمود ای برادر تو صاحب علم و علمدار لشکر
منی چون تو رفتی نشانهٔ لشکر برطرف میگردد عباس علیه السلام فرمودند قَدْ ضاقَ صَدْرِی وَسَئِمْتُ مِنَ
الْحَیٰوةِ وَاُرِیدُ اَنْ اَطْلُبَ ثارِی مِنْ هٰؤُلاءِ الْمُنافِقِینَ ای برادر دلم از ظلم و جفای مخالفان تنگ شده

شهادت جعفر بن علی علیه السلام

شهادت عبدالله

ذکر شهادت عباس بن علی علیه السلام

واز زندگانی خود سیر شده‌ام میخواهم خون برادران خود را از این ظالمان طلب کرده باشم حضرت فرمودند اگر
مهیای حرب شده‌ای پس قلیلی آب از جهت این اطفال طلب نما جناب عباس علیه السلام رو بمیدان نهاد
چون بمیان میدان رسید فریاد زد که یا عمر بن سعد اینک حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر خدا میگوید
که اصحاب و برادران و بنی اعمام مرا کشتید و مرا تنها گذاشتید و عیال و اولاد من از شدت تشنگی سوخته اند
آب بدهید شربتی آبی بایشان بدهید که ایشان نزدیک بهلاکت رسیده اند و با وجود اینها میگوید
دَعُونِي أَخْرُجْ إِلَى طَرَفِ الرُّومِ أَوِ الْهِنْدِ وَأُخَلِّي لَكُمُ الْحِجَازَ وَالْعِرَاقَ مرا بگذارید بسوی هند و روم
روم و حجاز و عراق را جهت شما میگذارم چون عباس علیه السلام این کلام را از جانب برادر خود بآن
لئیمان فرمود جوابی نشنید بعضی ساکت بودند و بعضی از گفتگوی بگریه درآمدند شمر ملعون
و شبث بن ربعی از لشکر بیرون آمدند گفتند ای پسر ابو تراب اگر تمام عالم آب بگردد و بدست ما باشد نمی‌گذاریم
قطره‌ای از آن بخواهید رسید مگر در بیعت یزید داخل شوید و حضرت عباس علیه السلام نزد برادر برگشت
و پیغام آن قوم بیحیا را بعرض آنجناب رسانید آنجناب سر را بزیر انداخت و گریست گریه شدید
در آنحالت بگوش حضرت عباس رسید که اطفال از سوز تشنگی صدا را بنالهٔ العطش العطش بلند کرده بودند
از شنیدن نالهٔ جگرخراش آن غریبان و خروش آن بیکسان بیتاب شد چشم بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا
میخواهم کوشش خود را کرده باشم شربت آبی باین بیکسان تشنه لبان برسانم پس مشکی برداشته روانه
میدان شد و ملخص آنچه شیخ مفید و سید بن طاوس و ابن نما رضوان الله علیهم ذکر کرده اند اینست که
بعد از آنکه شدت تشنگی برادر بزرگوار و فرزندان عصمت شعار را مشاهده نمود روانه شد بجانب فرات
جماعتی که بر سر آب فرات موکل بودند مانع شدند او را از رفتن بسوی آب ملعونی از قبیله بنی دارم
در میان آن جماعت بود گفت حُولُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ حایل شوید و نگذارید که بر سر آب رود چون
جناب سید الشهداء علیه السلام این بیحیائی را از آن ملعون دید بر او نفرین کرد گفت اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ خداوندا
تشنه کن او را این ملعون مسلط گردان آن ملعون در غضب شد تیری بجانب آن قبلهٔ عالم انداخت تیر آمد بر حنک
آن امام مظلوم نشست آنجناب آن تیر را کشید خون از آن جاری گردید دست خود را کف در زیر خون
پر از خون شد از آن بجت و گفت اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ خدا بتو شکایت میکنم
آنچه با پسر دختر پیغمبر تو میکنند و بالجمله آن گروه بیحیا راه بر آنحضرت قطع کردند آن شجاع همام بر آن لئام
حمله کرد و میگفت لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ رَقَا حَتَّى أُوَارَى فِي الْمَصَالِيتِ لُقَى نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى
الطُّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسِّقَا وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلْتَقَى تشویش از مرگ ندارم هرگاه

فقال لها ویلک اذا عرفته فلم قتلته فقال الملعون المرجو صلة الملک یطلبک (?) الحجابة من یزید بن معویة فقال الحسین علیه السلام اوما اصابک بالیت شفاعة جده رسول الله السادات باب الجنة الملعون بن الملعون فقال ارجع حامه ان الملعون احب الی منک و من شفاعة جده انه وابیه فقال ان کان کنت اکتب به نیة فقال فلم ثم نحی من الملک فقال ابیه یابیا والله ما ندری من الله او اندری بنو غضة غضة وجر عمر بعد حرم

هرگاه مرا پیوسته آثار ان ظاهر و بلند شود و دور نمیکردانم تا خود را در میان شمشیرهای برهنه اندازم و پوشیده شوم از شمشیرها مرا باکی نیست جانم فدای حسین علیه السلام که نفس محمد مصطفی صلی الله علیه و اله است مرا عباس سقا میگویند که باکی از شر دشمن ندارم در روز جنگ پس آن هزبر بیشهٔ شجاعت خود را بر آن قوم بیحمیت زد و کثیری از ایشانرا بر زمین انداخت و ایشانرا متفرق کرد و آنگروه انبوه را در هم شکافت تا خود را بر سر فرات رسانید فرود امد و مشک خود را آب کرد و کفی از آب برداشت که بیاشامد و آتش تشنگی را فرو نشاند او را یاد امد از تشنگی برادرش حسین علیه السلم اب را بیخت و گفت وَاللهِ مَا اَذُوقُ وَسَيِّدِي الْحُسَيْنُ عَطْشَانًا بخدا قسم که آب نخواهم چشید و حال آنکه آقایم حسین تشنه باشد يَا نَفْسُ هُونِي فَالْحُسَيْنُ مُعَطَّشٌ وَبَنُوهُ وَالْحَرَمُ الْمُطَهَّرُ اَجْمَعُ ای نفس ذلیل باش و تعجیل مکن در خوردن آب که برادرت تشنه ایستاده و زنان و اطفال او هم تشنه میباشند وَاللهِ مَا اَشْرَبُ مِنَ الْمَاءِ قَطْرَةً وَاَخِي حُسَيْنٌ فِي الْعِرَاقِ مُضَيَّعٌ بخدا قسم که قطرهٔ از آب نخواهم چشید و حال آنکه برادرم حسین علیه السلام در بلاد عراق ضایع و هلاک میباشد پس مشک را بدوش راست انداخت و بر اسب سوار شد و از شریعه بیرون امد و روانه بسوی خیمها گردید که ناگاه آنگروه نواصب دور آن بزرگوار را گرفتند فَاَخَذُوهُ بِالنِّبَالِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى صَارَ دِرْعُهُ كَالْقُنْفُذِ مِنْ كَثْرَةِ السِّهَامِ از هر جانب او را تیر باران کردند چندانکه تیرها بر آن بزرگوار زدند که از کثرت تیری که بر آن زره نشسته بود مانند خار پشت گردیده بود و او با آنحال جنگ میکرد و بر ایشان حمله میکرد که در این اثناء زید بن ورقاء ملعون در پشت نخلی بکمین در امد و بعضی ابرش بن شیبان نیز گفته اند و حکیم بن طفیل او را اعانت کرد ناگاه آن ضربتی زد بر دست راستش که دست شریفش از بدنش جدا شد تیغ را بدست چپ گرفت و میگفت وَاللهِ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي اِنِّي اُحَامِي اَبَدًا عَنْ دِينِي وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقِ الْيَقِينِ نَجْلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْاَمِينِ اگر بریدید دست راستم بدرستیکه تا ابد حمایت میکنم دین خود را و برادر خود را که پیشوای راستگو و فرزند پیغمبر پاکیزه و امین است پس تیغ را بدست چپ گرفت و جهاد کرد که خسته شد و ضعف او را گرفت ناگاه حکیم بن طفیل در پشت نخله کمین کرده بود در روایتی عبد الله بن یزید ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و دست چپ را نیز از بدن انداخت پس گفت يَا نَفْسُ لَا تَخْشَيْ مِنَ الْكُفَّارِ وَاَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِي فَاَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ ای نفس از جماعت کفار مترس بشارت باد ترا که نزدیک شده است که برحمت خداوند جبار بخدمت نبی مختار فیض کردی دست چپ مرا نیز بریدند از ظلم ایشان خدایا حرارت آتش برسان پس مشک را بدندان گرفت و برو ایتی تیغ را بدندان گرفت حمله میکرد که بلکه خود را

وافجعاه واعباساه واحمزتاه وعقیلاه واحسناه وجعفراه واجداه واباباه تادی واغرباه قطعه من عضوا ارحم فاردکما ولا الاولاد الزانیة بالتراب بعضه اقبض دیل

فقال یا ابن ابی لیلی من العجب اتاک علی الحوض لیسقی البلاد حتی لیسقیک ابوک فقال علیه السلام لرسالتک بالله الا ما کشفت لی عن ثیابک لانظر الیک فال فکشف لم عن اثوابه فاذا هو ابرص اعور لم یروز کبوز الکلاب ینهش کذا الخنزیر فقال الامام علیه السلام صدق جدی رسول الله فقال لم التمری لعنه الله و ما انا قال و روی حمید بله سمعه یقول لابد علیا یا علی اعور لم یروز کبوز الکلاب ینهش کنف الخنزیر وقال لم علیه اللعنة لیشبهنی جدک بالکلاب بنیو والله لا ذبحنک من القفا لا تشبهنی جدک ثم اکبر علیه و جعل یضربه و هو بالسیف و هو یقول لعنه الله انالک الیوم نفخ فیهم علیا ابن البنی فیه معهم ان اباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی العظیم اقتلک الیوم و سوف انام و ان

بخیمها برساند واز دستهایش خون میریخت وضعف بر او استیلا یافته بود ناگاه ملعونی تیری دگر بمشک آمد و آبهایش بریخت ملعونی دیگر عمودی از آهن بر سر مبارکش زد که سر او بدو شکافته کرد و بروایتی از ملعونی تیری بر سینه مبارکش آمد که از اسب در گردید و بر زمین افتاد فهوی له المجد الاثیل وزعزعت سبع الشداد وجل منه المصرع فبکی لمصرعه الشجاعة بالدماء ومن التهامه بکت عیون ندمع بافتادن اضطراب مجد و بزرگی خانه مجد و بزرگ منهدم و ایوان مجد و عزت بر زمین افتاد و آسمان متزلزل شد و بجهت کشته شدن آن شجاع غضنفر شجاعت چون مردی بخون گریست بلکه دیده آسمان در این بلیه گریان گردید آه آه چون بر زمین افتاد ندا کرد که یا اباعبدالله علیک منی السلام و بروایتی فریاد زد که یا اخاه ادرک اخاک چون آواز آن کشته بخون آغشته بگوش سید الشهداء علیه السلام رسید اسب بمیدان تاخت آن گروه بجفا را از سر آن کشته دور کرد چون بسر نعش برادر رسید آن بزرگوار را دید که دستهای بریده و بدن پر از خون و سر شکافته در میان خاک و خون افتاده بی اختیار شروع بگریه کرد و گفت الان انکسر ظهری وقلت حیلتی حال که برادرم کشته شد پشتم شکست و چاره ام تمام شد کسروا بقتلک ظهر سبط محمد وبکسره انکسرت قوی الاسلام یا اباالفضل العباس بکشتن تو شکستند پشت فرزند پیغمبر تورا و بشکستن پشت او شکستند پشت اسلام را قطعوا بقطع یدیک یدی السبط وانقطعت به ایدی النبی الشامی ببریدن دستهای تو دست برادر تورا بریدند و بریدن دستهای او گویا دستهای پیغمبر خدا را قطع کردند شیخ فخرالدین میگوید که چون برادر خود را باین حال دید فریاد وا اخاه و وا عباساه و وا مهجة قلباه بلند کرد و میفرمود شوار است بر من فراق تو ای برادر پس او را بر اسب گذارد و بخیمه ورود او را بر در خیمه گذاشت و نفذ گریست که از بسیاری گریه غش کرد و مدهوش کردید ولکن از کلام دیگران ظهور میشود که او ور دن نعش مطهر او را بدر خیمه مستفاد نمیشود انا لله وانا الیه راجعون

مجلس در بیان کیفیت شهادت نور حدیقه پیغمبر شبیه علی اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلیم الخبیر الذی لیس له شریک ولا وزیر ولا کفو ولا نظیر والصلوة والسلام علی البشیر النذیر السراج المنیر محمد المبعوث فی جمیع الصحف والطوامیر وعلی خلفائه واوصیائه المصابیح والدیاجیر واهل التوحید والتمجید فی جمیع الازمنة والدهاریر خصوصا علی شبله المظلوم بلا احام ولا نصیر وبجله الشهید الوحید الاسیر بایدی الکلاب والخنازیر مفزع کل مضطر خفیر وملجاء کل ملهوف کبیر مقطوع الاعضاء من السیف والسنان والزماجیر مرضوض الاضلاع من الاحجار والزنابیر مسبی العیال

العيال منهوب الاموال مقتول الاعوان من الصغير والكبير مقطوع الكلام من الغير ضعيف
الكلام والصبر بذي الشيب الخضيب والجسد المطروح كالوقير والجسم الذليل من الهجير الكفن بالعثير
المغسل بماء جرى من السيف الاثير مزور العقبان والنسور والعصافير الذي ايتموا اطفاله و
هتكوا عياله فحملوهم على الاقتاب الى الفسيق الحمير والكفور الشرير فيا عجباه بنات بني سفيان في
الخدور والمقاصير وبنات رسول الله اسارى حيارى بين ارباب الفجور والمناكير واهل القباب
والمزامير هذا ما نظر اليه العقل كل خاسئا وهو حسير فلعنة الله على من اجرى على هذا الامر العظيم
الخطير وبعد قال الله تعالى ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات
وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم
ورحمة واولئك هم المفلحون بعد بدانکه چون بوده کارخانه عالم بحفا بای امور میباشد حقیقت
هر چیزی نزد او هویداست ظاهر و باطن هر چیز در نزد ظاهر علمش باشیا قبل از خلقت بعد از خلقت مساوی
پس در تمیز مطیع و عاصی محتاج بامتحان نیست و تکالیف بندگان خود را بجهت امتحان نمیباشد لکن از انجا
که عادت الله قرار گرفته که اتمام حجت بر خلق شده باشد تا احدی را بر او حجت نباشد بندگان خود را مثل
کسیکه خواهد کسی را امتحان کند و سعادت و شقاوت او را معلوم کند تکالیف چند مکلف و ببلاء و محنتی چند
مبتلا ایشان میکرداند تا مطیع از عاصی ممتاز شود شاکر و صابر از غیر جدا شود و اما تکالیف پس چون
اینست که نیست مگر بجهت مصالح نفس الامریه و حکمتهای واقعیه که انها باعث این احکام مختلفه میباشد
که حسن افعال موجب امر بان و قبحش موجب نهی میباشد بحیثیتی که اگر آن مامور به بجهت و نوریت
او را هر عاقل که میفهمد چنانچه در واقعست میداند که بایدان را بجا اورد و اگر قبح امر منهی را ادراك
بنموده میداشت لزوم ترك انرا باوری نظر باینکه دنیا را خدا محل قرار و ارام و دار راحت و نعمت
قرار نداده بلکه او را دشمن داشته و از روزی که او را خلق فرموده بسوی او نظر نکرده و قدر آن بال
پشه از ادر نزد او اعتباری و مقداری نمیباشد نخواهد که دوستان او در این جهان باسایش باشند و
دار راحت ایشان نباشد چه خود میفرماید که حلاوة الدنيا مرارة الآخرة ومرارة الدنيا حلاوة
الآخرة شیرینی دنیا تلخی اخرتست و تلخی دنیا شیرینی اخرتست نظر باینکه بعد از بسط خوان نعمت که نفیس است
که خود را از الوان اطعمه ملذذه باز دارد لهذا گاهی بنده خود را بفقر و پریشانی و گاهی بمرض و ناتوانی
دوا بتلا و گاهی بظلم و اذیت مبتلا اینها میدارد و اینها نیست مگر انچه میخواهد از راحت بنده خود پس
مثل این مثل طبیب و مریض است که امرش میکند بفصد و شربه دوی ناگوار و پرهیز از اطعمه لذیذه و بعد

انکه ملاحظهٔ ثمرات از صحت و عافیت و حیات و بقا و التذاذ بجمیع لذایذ را از مرض و بلا و لیکن مینماید
میدانند که طبیب را چه حقی است عظیم اگر چه کوچک طبعان بجهت دوا و امر او را ناخوش میدانند بلکه دشنام او را
دشمن دارند و در حدیث است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ان الله یتعاهد ولیه بالبلاء
کما یتعاهد المریض اهله بالدواء خداوند عالم جستجو مینماید در مقام اصلاح مینماید نسبت بولی
خود ببلاء دنیا چنانچه جستجوی حال و اصلاح احوال مینماید اهل مریض بمریض خود بدوا دادن ان الله
لیحمی عبده الدنیا کما یحمی المریض من الطعام یعنی بدرستیکه خدا پرهیز میدهد بندهٔ خود را از دنیا هم
چنانچه مریض پرهیز میکند از طعام غیر مناسب و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند که
خدا تعالی هر سر پرستی میکند مومن را ببلاء دنیا نمیگذرد بر او شبی مگر انکه سر پرستی میکند او را
بمرض در بدن او یا بمصیبتی دیگر از مصایب دنیا و بعد از انکه خردمند عاقل این را دانست باید در مقام
صبر و شکیبائی بوده باشد تا در بشارت و بشر الصابرین داخل باشد بدانکه مصایب دنیا را اقسامی چند
هست بحسب اشخاصیکه هستند مبتلا میباشند بان چنانچه از بعض کلمات وارد شده البلاء للظالم ادب
وللمؤمن امتحان وللانبیاء درجة وللاولیاء کرامة پس بلاء دنیا بجهة عاصی ظالم تادیب است تا متنبه
شود و توبه و انابه نماید و از برای مومن امتحان است تا صابر از غیر صابر و شاکر از غیر شاکر ممتاز و عاصی
از مطیع معلوم شود و از برای انبیاء درجه ایستکه هر چند بلا و محنتش بیشتر درجاتش در مقام قرب
رفیع تر میباشد و از برای اولیاء تحفه و کرامت است پس از اینجا معلوم میشود که در این بلاها و مصایب
چه قدر حکمت میباشد زیرا که اقل مراتب ان اینستکه تادیبی بوده باشد او را از سوء افعال و کفاره
باشد بجهة قبایح اعمال او یا سببی باشد استحقاق نعم باقیه جنت را و کل نعیم دون الجنة صغیر و کل
بلاء دون النار یسیر هر نعمتی را که با بهشت مقایسه کنی حقیر میباشد و هر بلائی را که با اتش غضب الهی سنجی سهل است
خداوند عدالت با دوستانیستکه ایشان را همیشه در بلاء کوناکون مبتلا بدارد بلکه ایشان را بنوعی مبتلا می نماید
شایسته لطف خود کرداند چنانچه حضرت صادق فرمودند در بهشت درجه هست که نمیرسد کسی مکر بجهت بلائیکه به
بدن او برسد این بلاها عطایا و مواهب سنیه است که باید بر ان صبر بلکه شکر نماید زیرا که اگر
بجهة پاک کردن از خباثت معصیت باشد که بجهت ان اعظم از این از تو برداشته و اگر بجهت استحقاق
اجر باشد انچه بتو میدهد اعظم از انستکه مرارت این بلاها را باقی بگذارد و همچنین اهدا تو را با خواص اشنا
نماید تو را او کرانی خدا را از دلهای شکسته و بدنهای خاضع و خسته خوش میاید اذا احب الله عبدا
جعل فی قلبه نائحة من الحزن اگر خدا بنده را دوست میدارد همیشه در لشکر ماتم میدارد خدا دیده کریان

کرامت و سنت‌ها لازم و است و ردّ انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم بادعیه فاطلب و اضحت
و واضح است که بلا هرچند بانبیا و اولیا و مقربان بیشتر میرسد نیست مگر بجهت رفع مقامات ایشان چنانچه در حدیث سابق
گذشت چون بمقامات عالیه بغیر صبر نرسند مقربان مگر بصبر بر بلاها ایشان را وا دارد باجر صابرین از جمله حصر
بیرون و از حد شمار افزون اکثر مقامات عالیه را خداوند جلیل مقرون بصبر بتضرع بر آن کرده چنانچه می
فرماید وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و حق اینکه در اخبار وارد شده
که صبر نسبت بایمان بمنزله سر است نسبت بتن که پیغمبر ما وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا ایشان را پیشوای
خلق گردانیدیم که مردم را راهنمائی کنند بسوی امر ما چون صبر کردند در راه ما اذیتها و رنجها
کشیدند سالهای بسیار بر بلاهای امت تحمل کردند سنگ بارانشان کردند و سر و روی ایشانرا شکستند
و بر آتششان انداختند باره ایشانرا شکافتند و سر ایشانرا بریدند و بزندانشان انداختند و سخریه
بایشان کردند و ساحر و شاعرشان گفتند صبر کردند ولکن کسی صبرش مثل خاتم انبیا صلی الله علیه و آله نبود و لهذا
درجه اش از همه رفیع تر بود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بمعراج رفتند ندا رسید باو ان الله مختبرک بثلاث لینظر کیف صبرک خدا ترا امتحان مینماید بسه چیز تا
ببیند که صبر تو در چه مرتبه است گفت خداوندا تسلیم میکنم امر ترا و مرا قوتی بر صبر نیست مگر بلطف
تو چیست آنسه چیز ندا رسید که اول آنکه فقرا و محتاجین را بر خود و عیال خود اختیار کنی و خود بگرسنگی
صبر کنی گفت خدایا راضی شدم و تسلیم کردم امر ترا و از تست توفیق و صبر اما دوم آنکه قوم تو ترا تکذیب
میکنند و در خوف و ترس خواهی بود باید جان خود را در راه من بذل کنی و با اهل شرک بجان و مال خود
جهاد کنی و بر اذیتهائیکه از ایشان و منافقین امت تو میرسد صبر کنی گفت خداوندا قبول کردم و راضی
شدم و توفیق و صبر از تو میباشد اما سیم چیزیست که با اهل بیت تو میرسد اما برادر تو را امت تو با
ظلمها میکنند او را ناسزا میگویند و او را بمشقت میاندازند و توبیخ و سرزنش مینمایند و از حق خود محروم
مینمایند و بر او ظلم مینمایند و اخوانیها همه او را میکشند گفت خداوندا تسلیم کردم و از تو میباشد توفیق
و صبر و اما ابنتک فتظلم و تحرم و تؤخذ حقها دختر ترا ظلم بر او میکنند و او را محروم میکنند و حقیکه
تو بجهت او قرار داده باشی میگیرند و تضرب وهی حامل و یدخل علی حریمها و منزلها بغیر اذن [illegible]
و داخل خانه و منزل حریم او خواهند شد و در حالیکه حمل داشته باشد و ضربت بر او خواهند زد و از
آن ضربت حمل او سقط خواهد شد و او را خوار و ذلیل خواهند کرد و آخر از آن ضربت از دنیا خواهند رفت
حضرت فرمودند تسلیم کردم حکم ترا و از تو میطلبم توفیق بر صبر پس ندا رسید که دختر ترا از برادر تو دو پسر

خواهد بود یقتل اخذلهما غدرا و یسلب و یطعن یکی از دو فرزندان تورا از روی غدر میکشند
و او را برهنه میکنند خنجر بر او میزنند امت تو حضرت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون تسلیم
کردم امر ترا پس ندا رسید که اما فرزند دیگر او را امت میطلبند و او را بسوی جهاد ثم یقتلونه صبرا
و یقتلون ولده و من معه من اهل بیته ثم یسلبون حرمه پس او را میکشند و اولاد او را میکشند
و هر که از اهل بیت او میباشد با او میباشد میکشند پس حرم او را برهنه میکنند استغاثه میکنند
میجوید و لکن مقدر شده است که او و اهل بیت او کشته شوند شهادت حجت بر جمیع اهل عالم باشد پس اهل
آسمانها و زمینها بر او خواهند گریست از روی جزع ملائکه بر او میگریند حدیث طولانی است باین قدر
اکتفا شد عزیزمن امتحانات پیغمبر صلی الله علیه و آله عظیم بود و لکن هیچیک مثل امتحانات آخر نبوده زیرا که
هر گز ندیدیم در کتابی که آنحضرت بجهت گرسنگی و فقر و فاقه بلکه بجهت تکذیب قوم جفای ایشان گریه کرده
لکن هر وقت یاد میکرد مظلومی اهل بیتش را بی اختیار اشک از دیده میریخت و هر وقت یاد میفرمود که فرزندش تیر را
تیر بر سینه اش میزنند و بر مین میاندازند بی اختیار سیلاب تلهف و تاسف از رخسار مبارکش میریخت و هر زمان که یاد میکرد که سر فرزندش را بر سر نیزه میکنند از برای پسر معویه میبرند مضطرب
میکردید و سیلاب تاسف بر رویش فرو میریخت ابن قولویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده است که چون سید الشهداء علیه السلم کودکی بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میامد
آنحضرت امیر علیه السلم میفرمود یا علی او را از برای من نگهدار پس او را میگرفت و زیر گلو او را میبوسید میگریست
روزی آنحضرت عرض کرد ای پدر چرا گریه میکنی فرمودند کیف لا ابکی و اقبل موضع سیوف الاعداء ای نور
دیده چگونه گریه نکنم و حال آنکه میبوسم محل شمشیر دشمنان را عرض کرد و انا اقتل مگر من کشته میشوم فرمود
بلی والله تقتل و یقتل ابوک و اخوک یعنی بخدا قسم تو کشته میشوی پدرت کشته میشود و برادرت کشته
میشود گفت ایا قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی ای فرزند عرض کرد پس کی ما را زیارت
خواهد کرد فرمود زیارت نمیکنند تو را و پدر تو را و برادر تو را مگر صدیقان از امت من از برای ادای حق و صله
شدن او بر آنحضرت گران بود آیا اگر میبود و فرزندش را در میان خاک و خون اغشته میدید چه بر او وارد میشد
میشد اچه نیکو میگوید سید رضی رحمه الله لو رسول الله یحیی بعده قعد الیوم علیهم للعزاء اگر پیغمبر خدا
زنده بود بخدا قسم که امروز دار و در عزای خود قرار میداد بجهت فرزندش تعزیه میگرفت یا رسول الله
لو عاینتهم و هم ما بین قتلی و سبا کاش میدیدی یا رسول الله میدیدی ایشان را بعضی کشته و بخون آغشته
گردیده اند و بعضی را اسیر کرده اند کرده اند من رمیض و ممنع الظل و من عاطش تسقی انابیب القری یا رسول الله

یا رسول الله بعضی از اهل بیت تو بر ریگ گرم بیابان افتاده است بدون سایه و بعضی از ایشان با لب
تشنه و گلوی خشکیده اند که از بندهای بدنها شربت ناگوار مرگ مینوشند لبئس هذا لرسول الله یا امة
الطغیان والبغی جزا ای امت ظالم طاغی این جزای رسول الله نبود که با عترت طاهره او این گونه ظلم و جفا نمایند
غارس لم یأل فی الغرس لهم فاذاقوا اهله مر الجنا پیغمبر خدا تقصیر نکرد در نشانیدن اشجار برکت و اثمار از
برای این امت بلکه روزگار او ایشان در مقام تلافی چیدند میوههای دل او و شکوفه بوستان او را از
شدت تشنگی پژمرده کرده بید و ثمره درجه رسالت را بشمشیرهای بران قطع کردند و از سر بریدند با حوادث
ظلم و ستم خزان کردند جزروا جزر الاضاحی نسله ثم ساقوا اهله سوق الاماء کشتند نسل او را مانند
کشتن شتر قربانی و اسیر کردند و شهر بشهر گردانیدند زنان ایشان را مانند کنیزان معجلات لا یراعین
ضحی سنن الاوجه او بیض الطلا زنان او را با تعجیل و شتاب میگردانیدند در اطراف در حالتیکه
ایشان را ساتری نبود که رویهای مقدس گردنهای خود را بپوشانند هاتفات برسول الله فی وهج السبی
وعثار الخطا ایشان را از سوزش دل ندا میکردند جد خود رسول خدا را از یکطرف میدویدند و پا بر زمین
میزدند و بسر در میامدند و میافتادند و بر میخواستند یا قتیلا قوض الدهر به عمد الدین واعلام
الهدی ای شهیدیکه بکشتن او ستونهای دین بر هم شکست و رایات هدایت سرنگون گردیدند قتلوه
بعد علم منهم انه خامس اصحاب الکساء کشتند او را و میشناختند که از آل عبا میباشد وصریعا عالج
الموت بلا شد لحیین ولا مد ید غسلوه بدم الطعن وما کفنوه غیر بوغاء الثری ای شهید بر
بر زمین افتاده که در وقت مردنش زنخ او را نبستند و ساقهای بر روی نکشیدند و کسی او را غسل ندادند
مگر آنکه بخاک و غبار صحرا او را کفن نمودند حملوا راسا یصلون علی جده الاکرم طوعا و ابا سر او را
بر نیزه کردند که مردم صلوات بر جد و پدر او میفرستند کیف لم یستعجل الله لهم بانقلاب الارض او رجم
السماء اگرچه مقربان درگاه خدا بر مصایب بسیار صبر کردند و در راه محبت دوست متحمل مشاق عظیمه شدند
لکن اگر بدیده انصاف تامل کنی خواهی یافت که سید الشهداء علیه السلم در مقام صبر از همه بالاتر و صبرش از همه
بیشتر بود زیرا که مصیبت او از همه عظیم تر بود و بجهة صبر و رضا او را اجرها صادر شد اینست که سید الساجدین
علیه السلام میفرماید در خطبه که خواندند در وقتیکه داخل کوفه میکردند ایشان را انا ابن من قتل صبرا وکفی
بذلک فخرا یعنی منم فرزند کسیکه او را شهید کردند و کشته شد از روی صبر کردن بر بلا و همین فخر مرا کافی است بلکه
با این همه بلا و مصیبتی که باو روی آورد که عشری از آن بدیگران نرسید بآنها راضی بلکه شاکر بود و او را
تشویشی نبود و خوف و دهشتی نبود او را چنانچه از محمد بن علی الجواد علیهما السلم روایت شده که آنحضرت از پدران

خود روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که چون کار بپدرم تنگ شد و امر شدید بدان کسانیکه با او
بودند نظر کردند حال او را غیر از حال خود یافتند زیرا که ایشان هر چند کار سخت تر میشد رنگهای
ایشان متغیر میشد لرزه بر اعضای ایشان میافتاد و دلهای ایشان در خوف میافتاد و حسین ع و بعضی
از خواص آنحضرت رنگهای ایشان میشکفت و جوارح و اعضای ایشان ساکن میشد و دلهای ایشان
مطمئن و ساکن میشد بعضی از ایشان ببعضی میگفتند انظروا لا یبالی بالموت ببینید او را که باکی
از مرگ ندارد آنحضرت با ایشان گفت صبرا بنی الکرام صبر کنید ای اولاد بزرگواران نیست مرگ مگر
پلی که شما را از سختیها و بلاها بسوی جنان واسع و نعیم دائم میرساند کدام یک از شما ناخوش دارد که از
زندان بسوی قصر جنان رود و مرگ از برای دشمنان شما چنانست که ایشان را از قصر بسوی زندان میبرد
و پدرم خبر داد مرا از رسول خدا که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ جسر ایشانست که اینها را
بسوی جهنم و اینجماعت را بسوی بهشت میرساند من دروغ نگفته ام و نسبت داده نشدم بسوی دروغ و این
مرتبه بلندیست که احدی هم باین مرتبه نرسیده مگر پدر بزرگوارش در وقتیکه پیغمبر خدا را وفات نزدیک رسید
سرش در دامن امیر المؤمنین علیه السلام بود پس آنحضرت بگریه در آمد حضرت فرمود ای برادر چرا گریه میکنی
آنحضرت عرض کرد ای سید من وعده شهادت بمن داده بودی میخواستم در برابر تو کشته شوم و پیش
کر وفات تو نزدیک رسید فرمود ابشر فانها من وراء بشارت باد ترا که آن در عقب تو است پس چگونه
خواهد بود صبر تو عرض کرد یا رسول الله این موضع موضع شکر است نه صبر زیرا که صبر بر امر مکروه است و شکر
نمیباشد مگر بر امر محبوب بلی در هنگام کشته شدن برادران و برادرزادگان و فرزندان و وقت
غریبی کودکان و زنان و شنیدن ناله العطش العطش کودکان آنحضرت گریه میکرد ولکن گریه ایشان نه
از جهة عدم صبر و عدم رضای بر قضای خدا بود زیرا که گریه بر مصیبت اگر دلیل بر عدم رضای بود پس باید
گفت که پیغمبر خدا و علی مرتضی نیز راضی نبودند زیرا که ایشان در این مصیبت بسیار گریستند و هم
چنین پیغمبران سلف نیز گریستند بر مصائب خود و در هنگام مصیبت میگریستند چنانچه حکایت
گریستن یعقوب در یوسف معروفست و گریه آدم و داود مشهور و نوحه نوح هم مشهور و گریه فاطمه
زهرا سلام الله علیها در مصیبت پدر بزرگوارش نیز مشهور است و اگر خواهی سبب گریه آنحضرت را بدانی
بدانکه اولا چنانچه مذکور شد گریه بر مصائب اهلبیت از افضل عبادات و اقرب قربات است و حزن بر مصیبت
ایشان از عبادات است و عبادات همچنانچه از تو مطلوبست از ایشان نیز مطلوبست و چه مصیبتی بالاتر
از کشتن جوانان اهلبیت و تشنگی کودکان ایشانست و غریبی و بیکسی زنان ایشانست و ثانیا آنکه

کرشریعتیکه در بسبب اعلام آن پیغمبر خدا سالها آنرا کوشش کرده و خون دل خورده و علی مرتضی شمشیر زده

و خون داده در مهالک انداخته تا آنرا برپا کرده‌اند و بنای آنرا محکم کرده‌اند می‌بینید که بجهة کشتن او مندرس

و منطمس میکردند و بنای آن منهدم میشود تا هدایت برطرف میکردد و رایات علم و معرفت سرنگون می

کردد و بازار کفر و نفاق رواج میبابد پس بی اختیار غصه میخورد و اشک از دیده میریزد و اگر بجهة

گریستن از مرتبه صبر بیرون میرفتند پس انبیا نیز بیرون میرفتند خداوند جلیل مکرر در کلام خود

ایشانرا بصبر یاد کرده حتی آنکه به پیغمبر خود میفرماید وَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ از اینها گذشته رنگی

که ایشان بشر بودند اندوه در نزد مصیبت و محنت و مسرت در نزد نعمت از لوازم بشریت همچنانکه گرسنگی

و تشنگی از لوازم انسانست همچنانچه در وقت گرسنگی گرسنه میشود و بی اختیار میشود همچنین در وقوع مکاره

بی اختیار و محزون میشود بلی العیاذ بالله اظهار امر مکروهی نباید یا شکایت کند از خالق و بیرون از مرتبه پیغمبر

و رضا بیرونست حضرت یوسف را در زندان بود نقل کرده‌اند که اهل زندان بتنگ آمدند از بس یعقوب بجهة گم

شدن یوسف آنقدر گریست که دیده‌اش کور شد سید الشهدا که از یکجانب تنهای کشتگان و از یکجانب غریبی

زنان و از یکطرف تشنگی کودکان را میدید چگونه میشود که از دیده اشک نریزد بلکه نسوختن دل برایشان

علامت قساوت قلب و بی رحمیست و این از صفات قبیحه است و از اخلاق رذیله بخدا قسم صبری که هرگز کسی

مثل او صبر نکرده با اینهمه بلاها بجز إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چیزی از او نشنیدند کسی بغیر از صبراً علی قضائک

کلامی از او نقل نشده و در مقابل سی هزار کس ایستاده که هر یک در مقابل کوههای آهن ایستاده و مثل باران

تیر بر او باریدند و فرار نکرده و نیز پای او از جا نجنبید هر او شمشیر برهنه نیزه رو بسوی او می‌آوردند پشت بایشان

نکرد و لعن نکرد بر ایشان خود سخنی که میگفت سست نشد و با اینها التماس نکرد و کوچکی ننمود و در زیارت صاحب الامر

عجل الله فرجه هست که قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمٰوَاتِ ملائکه آسمانها از صبر تو تعجب کردند چگونه

نکنند با اینکه با همه بلاها ملائکه از جهت یاری آمدند ایشانرا اذن نداد جماعت جنیان در وقت غریبی

و درماندگی آمدند و بر او سلام کردند و گفتند ما از برکت پدرت مسلمان شده‌ایم اذن بده تا با دشمنت

جهاد کنیم فرمود شما ایشانرا میبینید و ایشان شما را نمی‌بینند گفتند ما هم بصورت ایشان در میآئیم

اگر کشته شویم در راه تو شهید باشیم فرمود من از زندگانی دنیا سیر شده و مشتاق لقای پروردگار

شده‌ام و میدانم که امروز باید شهید شوم و بروایتی گروهی از جن طیار و ممیکائیل شنیدند چون آنحضرت

و مظلومی او را دیدند آمدند که ما یاوران توئیم اگر اذن دهی اندک زمانی ایشانرا تلف کنیم حضرت

فرمود من مخالفت جد خود نمیکنم و من جدم را در خواب دیدم که مرا بسینه چسبانید و بشارت مرا رسید

والله یهیات اهل الکوفة

قال وضاء ان اهل ثلث

الاطفال ... نضاحت

ثلث حورات یا اهل الکوفة

کلثوم و قالت

ان الصدقة علینا حرام

جعلت تاخذه من ید الاطفال

الارض فضحت الناس

فقالت ام کلثوم

بالبکاء والنحیب

قتلنا رجالکم و تبکینا نساؤکم

علم الحسین

وفرمود یا حسین ان الله قد شاء ان یراک مقتولا ملطخا بدمائک مخضبا شیبک بدمائک مذبوحا
من قفاک یا حسین تقدیر الهی شده است که تو کشته شوی و در خون خود بغلطی و ریشت بخون خضاب
شود و باید زنان و حرمت اسیر شوند و بر شتران برهنه سوار شوند وانا والله صابر حتی یحکم الله
بامره وهو خیر الحاکمین بخدا قسم که صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و این گروه ای والله صبر کردند تا اینکه همه
اهل بیتش را کشتند و زیاده از سیصد زخم بر بدنش زدند و اخر الامر با لب خشکیده جگر تفتیده
سرش را از پشت گردن جدا کردند ایا جریحا به صار التراب شفا من ذا یداوی جروحا امکث
بیکا ای مجروحی که از شرافت خدا زمین را شفای دردها و مرهم زخمها گردانید ایا طبیبی و دوای جرحه
دردهایت بود ایام همی بجهت زخمهایت بود لقد رموک بسهام ما حد منصلها یوم الشهادة
شلت کف رامیکا تیرها بر بدن شریفت زدند که همه پیکان بر بدن شریفت می نشست خدا قطع کند
دستی را که ان تیرها را بسوی تو انداخت ایا طعین عوالی لیتها کسرت لا بارک الله فیها کیف یردیکا ای
کشته بطعن نیزها کاش شکسته شده بود نیزهای ایشان بلکه کاش چوب و اهن خلق نشده بود که بان نیزه سازند
و بر پهلوی تو نیزه زنند ویل المواضی وویل الحاملین لها عجبت منها ظباها کیف تدمیکا وای بر ان
تیغها که بر بدن نازکت فرود امد وای بر کسانیکه شمشیرها بر بدن تو زدند تا حمل کردند بسوی ایشان تعجب
میکنم که چگونه تیزی ان برندگی تو رسید یا روح احمد یا ریحان مهجته لهفی علیک سموم الریح یذویکا
ای ریحانه قلب احمد مختار و روح روان حیدر کرار تاسف و اندوه بر بدن شریفت که بر زمین افتاد بادها
سموم بر ان بدن میوزید بعد الحسین یا ماء الفرات فلا تجری سواقیک لا راقت مسافیکا ای اب
فرات بعد از شهادت حسین علیه السلام با لب تشنه خشک شوی و سواقی و انهارت جاری نشود و کناریکه
تو را میاشامند و بر تشنگی او تاسف نخورند بر ایشان گوارا مباد یهیج الشجو فی قلب الحزین اذا ذکرت زینب
علی اذ تنادیکا نطوف حولک فی ارض الطفوف وقد تجمعت حولها الایتام تبکیکا هیجان میاورد اندوه
مرا هرگاه یاد میکنم دختر امیرالمومنین علیه السلم که بر دور بدن شریفت میگردید و یتیمان تو دور او گرفته
بودند و بر تو میگریستند و او ترا میخواند وتارة عطش الاطفال یحرقها ودمعها کاد یرویها و
یرویکا گاهی تشنگی ان کودکان دل ان مادر یتیمان را میسوزانید و بان جهة اشکش زدید میریخت که
با اشک چشم خود نزدیک بود که تو را و خود را سیراب نماید وتارة تسحب الذیل العفیف الی نحو الخیام
اذا صاحت ذراریکا وگاهی دامن کشان بجانب خیمها روان میشد هرگاه فریاد و فغان یتیمان و بیکسان او میشنید
وتارة تندب لاخوان اذ صرعوا واسوک بالروح اذ عزت مواسوکا وگاهی بر برادران کشته خود عباس

ما ابن بالرمضا جلت فدیوت
الحریمهم وقلت والدری
الناس بین بالرمضا طال الم
جبلت لستا عمر فاحل بنیک وعدل
جعل الناس لم یبکی الشیء بکاء عاینا
وقد سبکت ما الناصبیه ولکن بکاهم
والله من اجل عسکرین احدهما فیه
والاخر مقتول فغلبت من هذین
العسکرین فقال عسکر الحسین
صلوات الله علیه مقتول وعسکر ابن
زیاد الملعون ظاهر فکان بکاء بکاه
ثم لما وافتها یقول وروزها
ایها الامة قام الیها امثالها
یوم حلت فلا ابعد الله الدیار
واهلها وان اصبحت منهم بزعمی
تخلت الا ان الشمس اضحت بعضه
لقتل الحسین والبلاد اضمحلت
وکانوا غیاثا ثم اضحوا رزیة لقد
عظمت تلک الرزایا وجلت الم
تر ان البدر اضحى مرضا لفقد حسین
الله لما نوفت الاوان وقتیل الطف
من ال هاشم اذل رقاب المسلمین
فذلت وقتلاها ما علا الغرم
تجزیه وقد عملت منهم الرماح

وعلت قلبی الذی اهوی لیه
لسیفهم اصاب بزعمنا بیدیهم
فقلت قال سهل ما انتم
خرج سمعنا الرقاء تنصر والرایا
تخفق واذا بالعسکر قد دخل
الکوفه وسمعت صیحتهم عظیمه واذا
براس الحسین علیه السلم یلوح والنور
یسطع منه فخلفته العبرات
ثم اقبلت السبایا یقدمهم علی
بن الحسین علیهما السلام ثم اقبلت من بعد
ام کلثوم وعلیها برقع خز
وهی تنادی یا
اهل الکوفه غضوا ابصارکم عنا اما تستحیون من الله ورسوله ان تنظروا الی حرم رسول الله ومنعنا انا قال فوقف ایابا بنی خزیمه والراس علی قناة طویله وهو یقرء سورة الکهف

عباس و جعفر و دیگران ندبه میکرد که در یاری تو جان دادند و در خاک و خون افتادند وَتَارَةً تَدْمَعُ
الشِّمْرَ اللَّعِینَ عَنِ الْجِسْمِ الشَّرِیفِ وَبِالرَّاحَاتِ تَحْجُبُهَا تَصِیحُ یَا شِمْرُ جَایِرٌ اَنْ تُؤْلِمَ فَاِنّی لِطَرِیقِ الْخَیْرِ اَهْدِیکَا
کاهی شمر ملعون را از نود دور میکرد و میگفت ای شمر مباد او را آزار کنی یَا شِمْرُ لَا تَبْرِ رَأْسَ السِّبْطِ اِنَّ لَهُ
عِنْدَ الْاِلٰهِ لَشَأْناً اَخْشَ بَارِیکَا ای شمر از خدا بترس و او را از برای ما بگذار که او را در نزد خدا مرتبه بلندی است
اِنْ شِئْتَ تَفْدِیهِ بِالْاَزْوَاجِ دُونَکَهَا اَوْ شِئْتَهَا لِافْتِدَاءِ الْیَوْمَ نُغْنِیکَا ای شمر اگر جان میخواهی ما را بعوض
او بکش و اگر مال میخواهی آنچه داریم بتو وامیگذاریم و تو را غنی میکنیم مَا زَالَ تَهْمِلُ الْخِمَاهِمْ مُسْتَفِیضَةً
مَا رَاعَ عِلْجَ الصِّبَا بِیْ لَوْ یُرَاعِیکَا آن ولد الزنا رحم بر آن مظلوم نکرد ای حسین علیه السلام صبر کرده در تحمل
مشاق عظیمه در راه خدا و خدا بعوض صبر او چنان مرتبه اش را بلند کرد که توصیف را ست نیاید ز
زیارتش را افضل اعمال کردانید و گریه بر او را اشرف طاعات و محبتش را در دل اهل اسلام کافر انداخت و
ملائکه را گریه کننده و ماتم دار او کردانید و جنیان را نوحه کر او کردانید و ملکوت سما و از اهل ماتم او کردانید ملائکه
عالم اعلی را خوانه اش قرار داد و در تمام عالم از رسید هر چه در بر و بحر و آنچه در آنها است اگر به کنند او کردانید منصب شفاعت
براو دادند که کروه کروه عاصیان را از بیم از عذاب بوسیله ایشان رستگار شوند و او را وسیله مغفرت و رحمت قرار داد
که هر روز گروه بلشما از برکت گریه و نوحه بر او و زیارت قبر او و اعانت زوار و شیعیان او آمرزیده
شوند و از مسمع بن عبد الملک روایت شده که حضرت صادق علیه السلام با و فرمود ای مسمع تو از اهل عراقی
آیا بزیارت قبر حسین علیه السلام میروی گفتم نه من مردی از مشاهیر بصره میباشم و در نزد ما کسانی هستند
که تابع خلیفه هستند و دشمنان ما بسیارند از ناصبیان و غیر ایشان میترسم احوال ما را بوالی بکویند و
از ایشان ضررها بمن برسد حضرت فرمود اَفَمَا تَذْکُرُ مَا صُنِعَ بِهِ آیا یاد نمیکنی آنچه را با آن حضرت
کردند گفتم بلی یاد میکنم فرمود آیا جزع نمیکنی در وقت یاد کردن آن حضرت گفتم چرا بخدا قسم گریه میکنم
و جزع میکنم و میگریم بر او تا اینکه اهل بیت من از مصیبت من مشاهده میکنند خود را از طعام باز
میدارم تا اثر مصیبت در روی من ظاهر میشود حضرت فرمود رَحِمَ اللهُ دَمْعَتَکَ یا مسمع خدا رحمت کند
آب دیده تو را ای مسمع بدانکه تو از اشخاصی که از اهل جزع و فزع بر ما میباشند و از کسانی میباشی
که شاد میشوند در شادی ما و اندوهناک میگردند در اندوه ما و خائفند بجهت خوف ما و ایمنند در وقت ایمنی ما
بدانکه زود باشد که ببینی پدران ما را حاضر شوند در بالین تو و وصیت کنند ملک موت را در باب
قبض روح تو و بشارتها بتو دهند که دیده تو روشن شود پس ملک موت بجهت سفارش اجداد من مهربانتر
بر تو خواهد بود از مادر مهربان بفرزندش پس آنحضرت بگریه در آمد و من نیز گریستم پس حمد الهی کرد

گفت می‌شنوم إنَّ الأرضَ والسماءَ لَتبکیانِ منذُ قُتِلَ أمیرُ المؤمنینَ رحمةً لنا می‌شنوم زمین و آسمان از روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام را کشته‌اند از برای ترحم بر ما گریه می‌کنند زیاده از آن که گفتم وما رقأت دموعُ الملائکةِ منذُ قُتِلنا هنوز خشک نشده است دیدهٔ ملائکه در مصیبت ایشان چنانچه در حدیث دیگر می‌فرماید که چون در صحرای کربلا سید الشهداء علیه السلام در میان گرفتند پنجاه هزار ملک بر او گذشتند و بسوی آسمان رفتند که پس ایشان وحی که مررتم بابنِ حبیبی وهو یُقتَل فلم تنصروه شما به فرزند حبیب من گذشتید و او کشته می‌شد او را یاری نکردید پس باید بروید بسوی زمین و ساکن شوید بر سر قبر مطهرش ژولیده مویان و گردآلوده گان تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که چون حسین علیه السلام کشته شد گریست بر او هر چیز حتی بلاد و بقعه‌های زمین بر او گریستند پس موکل شد بر او چهار هزار ملک که ژولیده مو و غبارآلوده می‌گریستند بر او تا روز قیامت گریه کردن ملائکه امر عظیمی نیست بلکه گریستن آسمان نیز امر عجیبی نیست زیرا که مصیبتی عظیمی بود مصیبت او و پیش از آنکه این مصیبت واقع شود ملائکه برای او گریستند بلکه آسمانها پیش از شهادت او گریستند هم چنانچه در دعائی که در روز سیم شعبان که روز ولادت با سعادت آن سرور گروه اهل بلا و شهید رنج و عنا وارد شده در کتب ادعیه و اعمال مذکور است اللهمّ إنّی أسألکَ بحقِّ المولودِ فی هذا الیومِ الموعودِ بشهادتِه قبلَ استهلالِه وولادتِه بکَتْه السماءُ ومن فیها والأرضُ ومن علیها ولمّا یَطَأ لابتیها یعنی سؤال می‌کنم خدایا از تو بحق آنکه در این روز متولد شده و وعدهٔ شهید شدن او را داده‌اند پیش از آنکه بدنیا بیاید گریستند بر او آسمانها و هر که در آنها بود و هر که در زمینها بود و هنوز پا در سنگستان مدینه نگذاشته بود پس عجب مصیبتی بوده این مصیبت که پیش از وقوعش دل عالم را کباب کرد و چشم آسمان و زمین را پر آب نمود پس بر مادرش فاطمه زهراء علیها السلام چه گذشت و بر پدرش علی مرتضی علیه السلام چه روی داد که هر وقت او را می‌دیدند و شهید شدن او را بنظر می‌آوردند و می‌گریستند و بیاد شان می‌آمد ابن قولویه روایت می‌کند از ابی عبدالله جدلی که گفت داخل شدم بر امیرالمؤمنین علیه السلام و حسین علیه السلام در کنار او نشسته بود پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست بر شانهٔ او زد و گفت إنّ هذا یُقتَل ولا ینصرُه أحد این فرزند من کشته می‌شود و کسی او را یاری نمی‌کند گفتم یا امیرالمؤمنین این بد زمانی خواهد بود فرمود این واقع خواهد شد ولکن صبر خواهد کرد چون ایشان معصوم بودند و هنوز هم امری واقع نشده بود بر غریب نیست لکن نمیدانم سید الساجدین علیه السلام که بدن پدر را برهنه و بی‌سر بر زمین افتاده دید چگونه صبر کرد و چگونه تاب آورد و غریبی او را دیدند ندای مظلومیش را شنیدند و تنهائی او را مشاهده کردند و دیدند که یاران او

اورا دیدند و از این غریب تر صبر کردن خواهران و دختران و زنانش بود که با وجود عدم فوق عصمت
مشاهده این مصیبت را کردند و بدیده خود این وقایع را دیدند و لبهای خشکیده او را بچشمهای خود
دیدند آه آه چون بدن نحون غلطیده اش را دیدند و سر بریده اش دیدند لهفی لزینب والیتامی حولها
قد ابرزت من خدرها وخبائها وغدت تنادی وهی حسری ثاکل والحزن مشتمل علی اعضائها
الحسرت و تاسف بر زینب خاتون در حالیکه از خیمه بیرون آمده بود و یتیمان و طفلان دور او را گرفته
بودند و با حسرت و اندوه و حزن با قوم ندا میکرد یا قوم ما ذنب الصغار لتنزلوا بهم الصغار وتعلنوا
باذاتها ایقوم آیا این کودکان چه گناه کرده اند که ایشان را خوار کرده اید و ایشان را علانیه آزار میکنید
یا ویلکم لم تشف غل صدورکم قتل الموالی الیوم من کبرائها وای بر شما آیا سینهای شما خالی نشد از
کینه و کافی نشد شما را از کشتن مردان و بزرگان ما که دست از کودکان ما بر نمیدارید وتحج طورا
بالوصی وتارة بما جری تشکو الی زهرائها گاهی شکایت را بر پدر بزرگوار میکرد و گاهی بمادرش فاطمه
زهرا و با دل پر درد و با چشم پر حسرت میگفت یا ام قومی من ثراک وشاهدی اسرائک فی اسر اذل
عداتها ایمادر برخیز و از قبر بیرون آی و اسیرانت را ببین که در دامهای مکر دشمنان و بندهای ذلت
مخالفان میباشند قد قیدوها بالحدید کانها شر العبید من امرائها ایمادر ایشان را در قید و زنجیر
کرده اند مانند بندگان ذلیل که از آقای خود گریخته باشند یا ضیعة الدنیا وضیعة اهلها بعد
الحسین وما لقی بفنائها دنیا و اهل دنیا را هلاک کردند بعد از کشتن حسین علیه السلم و بعد از آنکه
با او رسید از ظلمها که در از زمین محنت خیز با او کردند اضحی یزید ذو الخنا وابن الزنا فی دولة العز من
امرائها وابن الرسول علی الرمول مرمل بدمائه ملقی علی بوغائها یزید پسر ولد الزنا در دولت
عزت و پادشاهی میباشد و فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله را بروی ریگهای بیابان در میان خاک و خون
انداخته اند وبناء الامیة فی صونها وحصونها مسرورة بغنائها وبنات احمد فی السبایا بین الوری
قد ابرزت من خدرها وخبائها آه زنان بنی امیه در حصارها و خانهای محکم نشسته اند و کنیزان مغنیه
بجهة ایشان تغنی میکنند و دختران احمد مختار را از خیمه بیرون میکنند و اسیر میکنند در میان مردم میگردانند
ویزید یشرب فی القصور زلالها والسبط یسقی من نجیع دمائها آه آه یزید بن معویه در قصرهای زرنگار
آبهای خوشگوار میآشامد و فرزند پیغمبر را عوض آب بخون بدنش او را سیراب میکنند بدانکه آنچه از اخبار
مستفاد میشود از اینکه بلاها و محن انبیاء و اولیاء را درجه و کرامتی میباشد چنانچه سابقا گذشت
پس کسیکه محنت و مصیبت او زیادتر باشد باید مرتبه اش بلندتر باشد و هم چنین نظر باینکه دنیا را دو

مردحمداوند جلیل قابلیت و اعتباری نیست تا از اهل راحت و دوستان خود قرار دهد بلکه از برای ایشان
خواسته که مشوب بذلتی نباشد راحتی نیز برای ایشان اختیار کرده که مشوب بتعبی نباشد و اینمعنی از
واضحات است پس از اینجاست که هر کس در نزد او مقرب تر میباشد بلا بر او سخت تر میباشد و اخبار
مصائب بیشتر و اخبار بر اینمعنی بسیار است چنانچه از حضرت باقر علیه السلم روایت شده که فرمودند
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بِمَنْزِلَةِ كِفَّةِ الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ مؤمن بمنزله کفه میزانست که هر چند
ایمانش قویتر است زیادتر میشود بلا و محنتش زیادتر میشود و در حدیث دیگر از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم روایت شده که فرمودند اِنَّمَا يُبْتَلَى الْمَرْءُ بِقَدْرِ حُبِّهِ لِلّٰهِ ابتلاء مرد بقدر محبت او
میباشد بخدا که هر چند محبتش بخدا بیشتر میشود بلا و محنتش زیادتر میشود و موافق اینست روایتی
که وارد شده است که شخصی عرض کرد بجناب پیغمبر که یا رسول الله من خدا را دوست میدارم فرمودند
اِسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ مستعد بلا و محنت باش عرض کرد من ترا دوست میدارم فرمودند اِسْتَعِدَّ لِكَثْرَةِ
الْأَعْدَاءِ مستعد بسیاری دشمن باش و از این اخبار معلوم میشود جلالت و مرتبه سید الشهداء
علیه السلم در نزد خدا و محبت او بخدا زیرا که باتفاق اخبار و آراء علمای اخیار معلوم است که مصیبت
او بیشتر و عظیم تر و بلا و محنتش از همه کس بیشتر بود و بمقتضای این اخبار اگر چه باید افضل باشد از
همه کس لکن جد و پدر او در مرتبه بکر است بلکه مصیبت او مصیبت ایشان نیز میباشد پس بلای ایشان
نیز عظیم میباشد انبیا و اولیا و مقربان بارگاه اله اگر چه جامهای مالامال بلا نوشیدند و لباسهای
بلا و محنت پوشیدند و بصد هزار رنج و عنا مبتلا گردیدند و در راه محبت او صبر کردند و تن در دادند
هر کس بقدر محبتش بلائی باو رسید از درد رنج رسید نداری او را دوستان بسیار است که از شراب
محبت او مست و در زیر احمال و اثقال او پست میباشند مصداق اَنَا خَاصَّةُ الْمُحِبِّينَ را بگوش هوش
رسانیدند و در فکر اینمعنی دست از جان و مال و عیال شسته جان در راهش فدا کردند شَرِبْتُ
بِكَأْسِ الْحُبِّ فِي الْمَهْدِ شَرْبَةً حَلَاوَتُهَا حَتَّى الْقِيٰمَةِ فِي الْحَلْقِ یعنی ایشان لذت محبت او را برده اند محبت
زن و فرزند در نظر ایشان عظمی ندارد و حلاوت محبت قرب او را چشیده اند و حلاوت دنیا را
بنظر نمیآورند ندای يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ را بگوش هوش شنیده اند و از شان و شوکت دنیا از نظر انداخته اند
ندای اَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ وَالْمُنْدَرِسَةِ قُبُورُهُمْ را شنیده لباس افلاس در کلیم تسلیم را پوشیده اند
و در وادی اَلْفَقْرُ فَخْرِي گذشته اند و بشارت مَنْ قَتَلْتُهُ فَأَنَا دِيَتُهُ را گوش زده جان نموده سر را در
میدان جانبازی فدا کرده اند تیر و نیزه بلا بجان خود خریده اند هر گوشه از ... صد ... جرح ...

ذکر قتل حضرت یحیی علیه السلام

است بیت من که باشم که زنم لاف هواداری تو حیف نبود چه تو معشوقی و عاشق چه بعنی اما غرض این
کسی مثل سید الشهداء علیه السلام در میدان بلا پاداری نکرد و احدی مانند او جان را فدا نکرد و کسی مثل
او در بوته بلا نیفتاد پیغمبران و اوصیا پیغمبران اگرچه مبتلا ببلاهای بسیار شدند مثل زدن و کشتن
و خوار کردن و ناسزا گفتن و گرسنگی خوردن و بیماری کشیدن و امثال آن لکن مثل این بزرگوار کسی نبود
که از ابتدای عمر تا انتهای عمر در بلا بوده زیرا که در ابتدای عمر هم وقتی که نزد جد و پدر خبر کشتن او را
با و میگفتند و دل مبارکش پر درد میباشد و در هفت سالگی جد بزرگوارش از دنیا رفت و پدر و مادرش
مظلوم شدند پدرش را بمسجد کشیدند و مادرش را پهلو شکستند و برادرش را شهید کردند و حق
ایشان را غصب کردند و بعد از چندی از رفتن جد پدر و یتیمی او درگرفتار شدند و در زمان پدر آنقدر
مظلومی پدر را داشت تا آنکه پدر را غرق بخون مشاهده کرد و بعد مظلومی برادر را دید و همیشه
بظلم معویه ملعون مبتلا بوده تا برادر را از زهر خورده دید اما چون نوبت بخودش رسید زبان از
گفتن آنچه باو شد لال است بحدی کار را براو تنگ گرفتند که از وطن خود فرار کرد و پناه بحرم خدا برد از آنجا
او را فرار دادند تا در عراق دورش را گرفتند و آخر الامر با لب تشنه مثل گوسفند سرش را بریدند بدنش را
برهنه و عریان کردند و سرش را بر نیزه زدند و در میان کوچه و بازار گردانیدند و گاهی بر درخت آویختند
و گاهی بر در خانه نصب میکردند و گاهی در تنور خاکستر میگذاشتند و گاهی در مجلس شطرنج و قمار می
آوردند و گاهی بقبه در ره شراب در کنار آن میریختند و گاهی چوب بر لب و دندان او میزدند و گاهی
چوب بر سوراخ دماغ او میکردند محتشم فرماید کوتاه کن سخن که دل سنگ آب شد بنیاد صبر خانه
طاقت خراب شد خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست دردیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد
ماهیچ افرید جفائی چنین نکرد اگر خواهی زیادتی مصیبت این مختصر را بر مصیبت دیگران بدانی گوش
بده بدانکه مظلوم ترین پیغمبران یحیی بن زکریا بود و سبب قتل او و کیفیت آن این بود که یحیی علیه السلام بعد
بود بعد از زکریا علیه السلام مبعوث شد برسالت و پیغمبری و مردم را بخدا پرستی میخواند و پادشاه کافر ظالمی
در آن شهر بود و اهل آن بلد به بت پرستی مشغول بودند مگر یک مرد و یک زن که مسلمان بودند
و ایمان خود را پنهان داشتند و آن پادشاه را زنی بود که هرگاه که بخیر بیرون میرفت آن زن بجای او بود
و حکم بر خلق میکرد و آن زن زنی بود زانیه و جمع کثیر از پیغمبران را کشته بود و در بعضی روایات هست
که هفتاد پیغمبر را شهید کرده بود و پیر و سالدار بود و هفتاد پسر آورده بود و در حباله هفتاد پادشاه

رفته و همراه جمله کشته بود روزی جناب یحیی ع براهی میرفت بنزد یک خانه آن زانیه عبورش افتاد
آن ملعونه یحیی ع را دید بحسن او در دلش افتاد فریفته جمالش شد و آتش شوقش زیاد شد تا آنکه روزی
او را طلبید بعد از حضور او را اکرام نمود و اظهار محبت و اشتیاق باو کرد و گفت مرا حاجتی بتو هست
که آنرا کسی بر نمیاورد مگر تو پس اظهار مطلب با آنحضرت کرد و وعدها چند باو کرد یحیی ع چون اینرا
شنید بدنش بلرزه درآمد گفت این زن مرا از این عمل دور دارم و از اهل این اعمال نیستم دور شو از من پس
بیحیا باری اصرار زیادی کرد سودی نبخشید و یحیی ع از نزد آن ملعونه بیرون آمد و رفت آن ملعونه
چون مایوس شد جامه را چاک زد و موی را پریشان کرده و بر سر زنان بنزد شوهر ملعونش رفت و گفت
امر عظیمی مرا رو داده اگر حق مرا میگیری که هیچ والا کسی را میگیرم که حق مرا بگیرد گفت چه روی داده
گفت یحیی ع میخواهد با من خیانت کند و مرا بزنا اندازد آن ملعون در غضب شد و گفت یحیی ع را
بیاورید ملازمان او را جستند و در پیمان در گردنش کردند و او را کشان کشان آوردند پس امر کرد
که او را گردن بزنید و اعضایش را پاره پاره کنید و استخوانهایش را نرم نمائید حضرت فرمود که گناهی
نکرده ام بجهت چه گفت چه کاهی از این کرده بالاتر است حضرت انکار کرد و گفت بخدا این عمل از من نیست
و من از این بری میباشم و مرا شهود است بر این گفت بیاور یحیی ع دید معینی و ناصری نیست ملتجی
بجناب رب العزة شد گفت خداوندا تو میدانی که من بری هستم و مظلوم مرا یاری کن جبرئیل و میکائیل را
امر شد که بنده مرا دریابید و از دست این ظالم خلاص کنید که ناگاه ایشان حاضر شدند بر برائت او
شهادت دادند و او را خلاص کردند حضرت یحیی ع بیرون آمد چون یافت که دست از او بر نمیدارند
که هی بر فراری از آن پنهان شد چون آن ملعونه دست بر نداشت و شوهر ملعونش را باز مشتعل
کرد از هر طرف بعقب رفتند تا او را جستند و کتفهای او را بستند و او را بر زمین میکشیدند تا بنزد
آن ملعون آوردند پس امر کرد تا او را کشتند و طشتی طلبید و سر او را در مجلس خود در طشت گذارد
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده پادشاهی بود که با وجود زنان بسیار داشت با نها
اکتفا نمیکرد و زنا میکرد و زنی بود زانیه در بنی اسرائیل با او زنا میکرد چون آن زن پیر شد دختر خود را
برای آن پادشاه زینت کرد و با او گفت چون پادشاه با تو نزدیکی کند و از تو پرسد که حاجت تو چیست
بگو حاجت من آنستکه یحیی را بکشی چون چنین کرد و از پادشاه خواهش این معنی کرد او را اجابت نکرد
بار دیگر گفت چه حاجت داری همانرا اظهار کرد تا سه مرتبه پس یحیی ع را طلبید و سر او را در میان
طشت بریدند خونش را بر زمین ریختند بجوش آمد و بروایتی یک قطره از آن بر زمین ریخت بجوش آمد

امد هر چند خاک بر روی ان ریختند باز جوشید و ظاهر شد تا اینکه قتل عظیمی شد تا انکه بخت النصر
امد و کشت هفتاد هزار از بنی اسرائیل را تا ان خون از جوش افتاد و بروایت دیگران پادشاه زنا
میکرد با زنان بنی اسرائیل و هر گاه بحضرت یحیی میگذشت انحضرت باو میگفت از خدا بترس ای پادشاه
که بر تو حلال نیست اینکار که میکنی پس یکی از زنان که با او زنا میکرد در وقتیکه ان ملعون مست بود
باو گفت که ای پادشاه یحیی را بکش ان ملعون گفت که بروند سر یحیی را بیاورند چون انحضرت را شهید
کردند و سر مبارکش را در طشتی گذاشتند و نزد ان ملعون اوردند ان سر مطهر با ان ملعون سخن میگفت از خدا
بترس که بر تو حلال نیست انچه میکنی بعد از من یحیی ع مظلوم ترین انبیا بود که بجهت او اسمان و زمین گریست
و ملائکه ع گریستند لکن ظلمیکه بر سید الشهداء علیه السلام رسید شدید تر از ظلم یحیی ع بود بلکه اشنع در میان انبیا و
ظلم نبود یحیی را بغیر از خودش کسی را نکشتند و عیالش را اسیر نکردند و سرش را بر نیزه نکردند و سید
الشهداء علیه السلام را کشتند و بدنش را برهنه کردند و سرش را بر نیزه کردند و عیالش را اسیر کردند
و چوب بر لب و دندانش زدند بعد از من ابرهیم علیه السلام را در اتش انداختند دست از جان خود بر داشت
ولکن فرزندانش نکشتند و عیالش را اسیر نکردند ایوب پیغمبر ع در میان پیغمبران بلیه اش عظیم بود
و ممتحن شده بود و در مدت هفت سال یا سیزده سال یا هجده سال در بلا بود و اموال و اولاد
او بر طرف شدند صبر کرد ولکن از بلای سید الشهداء علیه السلام بیش نبود که در مدت پنجاه سال
از زمان وفات فخر کائنات تا زمان شهادتش همیشه در ابتلاء و اذیت دشمنان بود ایوب بدنش
مجروح گردید و بر بسترها افتاد لکن مانند جراحات بدن سید الشهداء نبود که از تیر و نیزه و
شمشیر یکی بر بالای دیگری بود و زخمهای ایوب ع مرهم پذیر بود اما زخمهای انحضرت از مرهم کاری
گذشته بود اگر چه ایوب ع بدنش مجروح بود اما در گوشه افتاده بود لا اقل کسی باو کاری نداشت
نه مثل انحضرت که بان زخمها یکجا غم عیال و یکجا شماتت اعداء و یکجا سوختگی جگر و یکجا خنجر کین اعداء
بعوض مرهم زخمهایش از هر طرف چوب و سنگ و نیزه و تیر و شمشیر و خنجر بر بدنش میزدند و ایوب ع
اخر الامر بمرهم لطف الهی زخمهایش چاق شد و نعمتش باز برگردید و سید الشهداء علیه السلام اخر
الامر سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و خواهران او را دستگیر کردند حضرت یونس ع را
خدا مبتلا کرد و امتحان او را بانداختن در شکم ماهی قرار داد و در مدت سه روز یا هفت روز
یا چهل روز در شکم ماهی محبوس بود اخر الامر او را در کنار دریا انداخت چون بدنش در شکم ماهی
نازک شده بود و پوستش دریده بود تاب افتاب نداشت درخت کدوئی از برایش رویید که بدنش را

سایه انداز د و چشمه ای بجهه او ظاهر شد تا زخمهای بدنش بهتر شد و حسین علیه السلام بر زمین کربلا
انداخته بعوض چشمه آب و چشمه های خون بود که مانند فواره از بدنش میجوشید و بعوض سایه کدو
سایه شمشیرهای مخالفان و نیزهای دشمنانش بود که حواله بدنش میشد و از نیپای نیزها و شمشیرها
بر سرش سایه افکنده بر دو در حدیث هست که سید الشهداء علیه السلام فرمودند که جدم پیغمبر برادرم
فرمود انما مثلکم مثل یونس اذ اخرجه الله من بطن الحوت مثل شما مثل یونس است که خدا او را از
شکم ماهی بیرون انداخت بر روی زمین و درخت کدو بن از برای او رویید و چشمه از برای او
در زیر آن درخت پیدا شد و از آن آب میخورد تا قوت گرفت آب پیدا شدن و کدو روییدن از
برای ایشان امری بود و آب ظاهر شد و درخت رویید از برای ایشان نیز لیکن حسین علیه السلام
در حال درماندگی و مجروح بودن بدنش آبی نبود مگر خون و یقطینی نبود مگر شمشیرها کما قال الناظم
اسفی لعار مثل یونس بالعراء یقطینه فیه جناح الانسر ای تاسف اندوه بر آن مظلوم میکنم که تشنه
و برهنه کرده بودند او را و در بیابان انداخته بودند هم چنانچه یونس برهنه و عاری بود و درخت کدوی
بالهای مرغانی بود که بر بالا رفت بدن پاره پاره اش میامدند و بر سرش سایه میافکندند فابکوا
قتیلا مثل یحیی ما له احد سمی فی قدیم الاعصر پس گریه کنید بر آن کشته که مثل یحیی است او را مظلوم
کشتند و کسی باسم او مسمی نشده بود پیش از آن ابکوا حسینا الطهر من قد شمر فی نحره ما لیس شم
العنبر بو براش خود داد و مصیبت مظلومیکه بغیر چه اکلونش را میبوسید چنانکه عنبر را میبویند
ابکوا شهیدا بالدماء مزملا ودماء تبکیه اعین لم تندثر گریه کنید بر شهیدیکه بخونش غلطید و همه بدنش
رنگین شده مانند کسیکه لباس خون بخود پیچیده باشد یا بن جهه از چشم ایات قران اشک خونین
مصیبت و جاری شد ابکوا جدیلا حولها الایتام من متمسک فی عفره ومعفر گریه کنید بر آن
مظلومیکه او را بر زمین انداخته بودند و بر زمین میافتادند ابکی لجثمان الحسین کمصحف فیه جریح
السیف مثل الاسطر آه آه گریه کن بر آن بدن شریف که بر زمین افتاده مثل قرانیکه بر زمین انداخته
باشند و مجروح نموده باشند و جراحتهای شمشیر که بر بدنش بود بمنزله سطرهای آن قرآن بود که بر او رقم
شده بود لو ینطق القران ساعة ذبحه لنعاه جهرا بصوت جهوری بخدا که اگر قرآن سخن میگفت
و تکلم میکرد هر آینه در حالتیکه او را میکشتند با آواز بلند خبر مرگ او را میداد و بر او میگریست ابکوا
له و بنات نعش لذن فیه من بنات الاوبر در نظر آورید حالت آنکه دختران یتیم بودند و بدن
آن نور او جمع شده بودند و مانند بنات نعش بر دور آن نقطه قطب امامت میگشتند و از دواهی

دواهی و بلاها پناه بان پناه درماندگان میبردند ایکوا لنحرٍ أصعب بعد النّاحر وجدّلوا فکأنّوا
ضحایا النحر بریزید اشکهای خود را بعد از ماتم شهیدی که اصحاب او را مانند شترهای قربانی نحر کردند
و در قربانگاه میدان بر زمین افتاده بودند ایکوا لظامٍ منحتم أغصّ لو کانت لرجزا میاه
الأبحر گریه کنید بر آن تشنه عالی مقامی که اگر دریاها مداد شود و مدح او خواهیم بنویسیم نتوان نوشت

مامور شدن ابرهیم علیه السلام بذبح فرزند

بدانکه ابرهیم علیه السلام مامور شد به ذبح فرزندش اسمعیل ع و این امتحانی بود عظیم زیرا که رفتن فرزند مصیبت سختی و کشته شدن او سخت‌تر و کشتن او بدست خود از آنجمله است که کسی تاب تحمل آن نیست مگر مثل ابرهیم ع خصوصاً اگر مانند اسمعیل خوش رو و خوشبو و خوش مو باشد بدانکه مجمل این حکایات این است که بعد از اینکه ابرهیم مامور شد به ذبح فرزندش در موسم حج بود شب در مشعر الحرام این خواب را دید و مادر آن طفل نیز همراه بود چون بمنی رسیدند و رمی جمره کردند زن را گفت برو بکعبه و پسر را نگاه داشت و او را برد تا پیش جمره وسطی و در آنجا بفرزند خود گفت که من از جانب خدا چنین مامورم ای فرزند ساعتی تمند گفت بکن آنچه را مامور شدی چون هر دو امر خدا را تسلیم کردند و خواستند که مشغول گردند که در این اثناء شیطان بصورت پیرمردی آمد و گفت ای ابرهیم چه میخواهی کرد باین پسر گفت میخواهم او را بکشم گفت سبحان الله غلاماً لم یعص الله طرفة عین تذبحه آیا پسری را که یک چشم بر هم زدن معصیت نمیکند او را میکشی گفت بلی خدا مرا امر کرد گفت بلکه خدا ترا نهی کرده است شیطان در خواب بتو ؟

گفت وای بر تو کلام خدا را شنیدم که مرا امر باین کرد گفت ای ابرهیم تو پیشوای خلقی و مردم بتو اقتدا میکنند چون تو فرزند ترا بکشی مردم بتو اقتدا کنند و همه فرزندان خود را بکشند باری آخر الامر حضرت ابرهیم ع ملتفت باو نشده بامر خود مشغول شد ملعون نزد اسمعیل ع رفت و خواست او را فریب دهد او نیز ملعون را جواب داده دور راند چون آن خبیث از ایشان مایوس شد بسوی مادر طفل روانه گردید و خود را در راه انداخت در حالتیکه نظرش بکعبه افتاده بود خود را باو رسانید گفت کیست این مرد پیر گفت من او را دیدم باین صفت و نعت بود گفت آن شوهر منست گفت کیست آن طفلی که با اوست باین نعت و صفت گفت آن پسر منست گفت دیدم او را که پسرش را خوابانیده بود و کاردی در دست داشت و میخواست آن طفل را ذبح نماید گفت حاشا ابرهیم رحیم‌ترین خلق است چگونه میشود که فرزندش را بکشد گفت بخداوند آسمان و زمین و بخدای این خانه که او را دیدم که خوابانیده بود آن طفل را و کاردی گرفته بود و میخواست او را ذبح نماید گفت آخر بچه جهت گفت بگمانش آنکه خدا او را امر کرده مادرش گفت که چنین است سزاوار است اطاعت پروردگارش باری ابرهیم ع که بعد از قبول قربانیش گوسفندی بعوض فرزندش آوردند و آنرا ذبح کرد

لکن مادر اسمعیل بعد از فراغ از طواف بجهة السعی که شبیه بود از بین حرو او نا بیرکرد بشتاب با بچه روانه
شد که مبادا بلیه بفرزندش رخ داده باشد آنجناب علیه السلام میفرماید فکانّی انظر الیها مسرعة
فی الوادی واضعة یدها علی رأسها یعنی گویا بنظرمی آیدم مادر اسمعیل را که در وادی بسرعت میرود و دست
بر سر گذاشته میگوید رب لا تؤاخذنی بما عملت بام اسمعیل خدایا مرا مؤاخذه مفرما بانچه کرده ام چون بمنی رسید
و فرزند خود را صحیح و سالم دید بجهة اینکه رسید اسمعیل سر گذشت را برای مادر خود نقل کرد مادرش چون اینرا
شنید برخواست و بر گلوی فرزندش نظر کرد خراش کارد را دید که بر گلویش نمایانست پس بلرزه در آمد
و بر خود بلرزید در آمد و بر خود بلرزید و بر سید بجهت آن اضطراب کرد و بیمار شد و از دنیا رفت
عزیز من انصاف بده که هر گاه اسمعیل را بجهة خراش گلویش مادرش بر خود میلرزد و از انجهت بیمار
میشود و از دنیا میرود آیا سید الشهداء علیه السلام را چه حالت بود در حالتیکه فرزند عزیز خود را که
شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بدست خود او را کفن پوش میکرد و بمیدان میفرستاد و آیا مادر او
و خواهران او را چه حالت بود که چنین جوانی را بقربانگاه میفرستادند ابرهیم خلیل الرحمن بعد از پیغمبر
آخر الزمان افضل پیغمبران بود بجهة اطاعت الهی در قربانی فرزندش مرتبه عالی مقربان داد و یافت ای عزیز
۱۲۰۲۱ صبر او زیادتر بود یا صبر سید الشهداء علیه السلام که فرزند خود را پاره پاره در خون غلطیده

دید صبر

بخون آغشته دید و اصحاب خود را بر مثل حال مشاهده نمود فانا لله و انا الیه راجعون
شهادت حضرت عباس دیگر کسی بود که قدم در میدان وفا گذارد و دیگر فرزندان پیشوای عالمیان و آنحضرت را
بنا بر مشهور سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر اما علی اکبر که سید الساجدین علیه السلام است
بیمار و علیل بود و تاب رفتن بمیدان نداشت و علی اصغر طفل و شیرخوار بود پس علی اوسط که مشهور
بعلی اکبر است مصمم رفتن میدان شد و علما را اختلافی است که آیا علی مقتول بزرگتر است یا سید الساجدین
علیه السلام و ابن ادریس که از متاخر علمای شیعه است میگوید که علی مقتول بزرگتر بود و اصراری در آن
دارد و مرسبا از کلام اهل تاریخ و غیر آن استشهاد مینماید لکن مشهور علما بر این میباشند که سید
الساجدین علیه السلام بزرگتر باشد و آنکه کشته شد کوچکتر بود و بالجمله علی اکبر جوانی بود که در حسن روی
و صباحت منظر بی نظیر بود و شبیه ترین خلق بود به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و هر گاه مردم مشتاق لقای
پیغمبر میشدند بدو بر او نظر میکردند و بروایت محمد بن ابی طالب الموسوی که مشهور شده هجده سال از عمرش رفته
بود و ابن شهر آشوب نقل کرده که بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و بنا بر این روایت لازم دارد که

که بزرگتر باشد و این بزرگوار در شجاعت مشهور بود و مکنی بابو الحسن بود و مادرش لیلی دختر ابی مرة ابن عروة بن مسعود ثقفی و اولادی نداشت چنانچه بعضی از روایات اول کشتگان بنی هاشم بود و این روایت مؤید است بانچه بعد زیارت آنحضرت میباشد که السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل و بنا بر انچه ابو الفرج اصفهانی در تاریخ خود ذکر کرده اول کسیکه بعد از واقعه کربلا کشته شد آن بزرگوار بود ولکن مشهور است که آخر شهدا بود مگر سید الشهداء علیه السلام و علی اصغر و در جلالت و بزرگی و خلق و خلق و شجاعت بی نظیر بود روزی معویه پرسید از کسانیکه در مجلس نحس بودند که کیست اولی بامامت گفتند تو اولی گفت نه اولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جده رسول الله و فیه شجاعة بنی هاشم و سخاء بنی امیة و زهو ثقیف یعنی اولی بامامت علی بن الحسین علیه السلام است که جدش پیغمبر خدا میباشد و در او جمع میباشد شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و بزرگی و خوش روئی بنی ثقیف و ابو الفرج اصفهانی میگوید که مراد معویه از علی بن الحسین علیه السلام همین علی مقتول بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز او را دوست میداشت چنانکه او را مدح فرموده و اشعار در مدح او فرموده از آنجمله ابن ادریس در سرائر ذکر کرده که حضرت امیر علیه السلام در شان او فرموده لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و لا ناعل و چون جلالت و بزرگواری آن شاهزاده عالی مقام را دانستی بدانکه کیفیت شهادت آن بزرگوار بنحویکه از مجموع روایات مستفاد میشود آنستکه چون مشاهده نمود مصمم رفتن میدان کردید پس رو بسوی پدر آورد رخصت جهاد گرفت و بعد رفتن بمیدان

در بیان شهادت علی اکبر علیه السلام

کن تا بجان خود را در رکاب تو در بازم در بعضی کتب معتبر مذکور است که چون اهل حرم یافتند که آنحضرت روانه میشود و اجازه حرب میخواهد مادر و خواهران و عمهایش دور او حلقه ماتم زدند و گفتند بر ما غریبان رحم کن و در رفتن شتاب مکن که ما را تاب مفارقت تو نمیباشد چون امام مظلوم مبالغه نیز او را اذن دادن بزرگوار پدر و اهل حرم را وداع کرده روانه میدان کردید سید بن طاوس میفرماید که آنحضرت از ناامیدی بفرزند خود کرد و چشمهای شریفش را بزیر انداخت و در بدنهای مبارکش اشک شد و گریست و فرمود اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسول الله خداوندا گواه باش بر این قوم که بسوی ایشان میرود فرزندم که شبیه‌ترین خلق است به پیغمبر تو در صورت و سیرت کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه هرگاه ما مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بجمال او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین از ایشان منع کن و ایشان را پراکنده کردان و والیان ایشان را از ایشان راضی مکردان که ایشان ما را طلب کردند که یاری کنند ما را پس شمشیر بروی

ما کشیدند پس آنحضرت بانگ بر عمر سعد زد که چه میخواهی خدا رحم ترا قطع کند و هیچ امر ترا بر تو مبا
رک نگرداند و مسلط کند بر تو کسی را که ترا در فراش ذبح نماید هم چنانچه تو رحم ما را قطع کردی و قرابت ما را
به پیغمبر مراعات نکردی پس باواز بلند این آیه را خواندند اِنَّ اللهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْرٰهِیمَ
وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی الْعٰالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ پس آن شاهزاده والا مقام بمیدان
میدان آمد و در دست شمشیر حیران جمال خود نمود چون بمیان میدان رسید شروع برجز خواندن
کرد و بروایت اکثر راویان حمله کرد و این رجز را میخواندند اَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ نَحْنُ وَ بَیْتِ اللهِ اَوْلیٰ بِالنَّبِیِّ
منم علی بن الحسین فرزند زاده علی پسر ابو طالب قسم بخدا که ما اولی و انسب هستیم برسول خدا
از شما اَطْعَنُکُمْ بِالرُّمْحِ حَتّیٰ یَنْثَنِی اَضْرِبُکُمْ بِالسَّیْفِ اَحْمِی عَنْ اَبِی ضَرْبَ غُلاٰمٍ هٰاشِمِیٍّ عَلَوِیٍّ وَ اللهِ
لاٰ یَحْکُمُ فِینٰا ابْنُ الدَّعِیِّ امروز حمایت میکنم پدرم را و نیزه بر شما میزنم تا نیزه ام بشکند و دو تا شود و شمشیر
خود را بر گردنهای شما خواهم زد تا بدانید ضرب دست غلام هاشمی نسب را بخدا قسم که پسر زنا ولد
الزنا حاکم بر ما نخواهد شد و ما خود را ذلیل او نخواهیم کرد پس بر آن بیحیاها حمله کرد و شورش در میمنه
و میسره لشکر پسر سعد انداخت و در بعضی از روایات است کٰانَ اَهْلُ الْکُوفَةِ یَتَّقُونَ قَتْلَهُ اهل
کوفه بجهت آنکه شبیه بود میترسیدند او را شهید کنند و از کشتن او پرهیز میکردند حمید بن مسلم میگوید ما رأیت اشبه
بِرَسُولِ اللهِ منه کسی را از او شبیه‌تر برسول خدا ندیده بودم و حمله میکرد بر آن قوم از چپ و راست پس چند بار
بر آن قوم حمله کرد و جماعتی بسیار از آن اشرار را بدار البوار فرستاد و در بعضی روایت میکنند که با آن تشنگی صد و
بیست نفر را کشت و چون جراحت بسیار ببدن شریفش رسیده بود و تشنگی بر او زور آور شده بود عنان
مرکب را بجانب خیمها گردانید یا اَبَتٰاهُ اَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِی وَ ثِقْلُ الْحَدِیدِ اَجْهَدَنِی فَهَلْ اِلیٰ شَرْبَةٍ مِنَ الْمٰاءِ
سَبِیلٌ اَتَقَوّیٰ بِهٰا عَلَی الْاَعْدٰاءِ ای پدر تشنگی مرا کشت و سنگینی سلاح حرب بدنم را بتعب انداخت آیا
شربتی هست که بآن قوت یابم بر جدال اعدا و بروایت حمید بن مسلم گفت یا اَبَتٰاهُ
قَتَلَنِی الْحَدِیدُ وَ اَخْفَقَنِی الْعَطَشُ اسلحه حرب بدنم را خسته کرد و تشنگی راه نفسم را بسته آیا شربتی هست
سید الشهداء علیه السلام بگریه در آمد و فرمود وا غوثاه یا بُنَیَّ اِصْبِرْ قَلِیلاً فَیَسْقِیکَ جَدُّکَ شَرْبَةً لاٰ تَظْمَأُ
بَعْدَهٰا اَبَداً ای فرزند قلیلی صبر کن که جدت شربتی بتو خواهد داد که بعد از این هرگز تشنه نشوی بروایت
دیگر فرمود دشوار بر جد و پدرم و بر من که تو مرا بخوانی و ما تو را اجابت نکنیم و استغاثه کنی بفریاد
تو نرسیم ای فرزند زبانت را بیرون بیاور و بیرون بیاور پس حضرت زبانش را در دهان گذاشت
و مکید و خاتم خود را باو داد و فرمود آنرا در دهان گذار و بسوی جهاد برگرد و فردا دیگر جهاد کن که

كه نزديك شد كه مجد منت جدت برسى امیدم اینست افطار بدست جدت كنی و تو اسیرا بنما بد نجویکه
بعد از ان تشنه نشوی فَقَدْ بارَكَ اللهُ فِيكَ بر كرد اى فرزند خدا مبارك كند بر تو جهاد را پس ان شیر
بیشهٔ شجاعت و ان هزبر معركه فتوت با ان ضعف و نقاهت دوم مرتبه عازم میدان شد و این
دفعه اخر بود كه پدر بزرگوارش و خواهران و عمهایش او را دیدند دیگر نجیبه ندیدند مگر نعش پاره
پاره اش را اوردند پس تاخت الحال میدان رفته میگفت اَلْحَرْبُ قَدْ بانَتْ لَها الْحَقائِقُ وَظَهَرَتْ
مِنْ بَعْدِها مَصادِقُ وَاللهِ رَبِّ الْعَرْشِ لا نُفارِقُ جُمُوعَكُمْ اَوْ تُغْمَدَ الْبَوارِقُ پس انحضرت شروع
كرد بجنك كردن فَجَعَلَ يَكِرُّ كَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ حمله میكرد حمله بعد از حمله و قتالی كرد كه كسی مثل او قتال
نكرده بود و هشتاد نفر دیگر را كشت كه مجموع كشتگان او دویست نفر بودند و بروایت صد و چهل
چهار و بروایت ابن شهرآشوب هفتاد نفر بودند شیخ مفید و ابن نما نقل كرده اند كه منقذ بن مرة عبدی
ملعون شقی چون دید كه انحضرت سرهای مخالفان را بر زمین میریزد و چگونه صفهای مخالفان را بر هم
میشكافد گفت عَلَیَّ آثامُ الْعَرَبِ لَئِنْ مَرَّ بی وَهُوَ یَفْعَلُ بِالنّاسِ ما فَعَلَهُ لَاُثْكِلَنَّهُ اَباهُ یعنی گناهان
این قوم بر من باشد كه اگر بمن نزدیك شود داغش را بر جگر پدرش میگذارم و او را بعزادارش خواهم كرد
تا اینقدر خلق را تلف نكند حمید بن مسلم میگوید كه ان ملعون در كمین نشست ناگاه ضربتی بر فرق مبارك
همایونش زد و بروایتی نیزه بر پشتش زد و دیگران نیزه در پی شمشیرها بر بدن شریفش زدند بیتاب شد
و از اسب برگردید دست را در گردن اسب انداخت ان اسب او را برداشته میبرد كه بمیان لشكر عدو افتاد
چون او را از كار افتاده دیدند دورش را گرفتند و هر یك شمشیر میزدند فَقَطَعُوهُ بِسُیُوفِهِمْ اِرْباً اِرْباً
او را بشمشیرهای خود پاره پاره كردند اخر الامر در گوشه بر زمین افتاد نزدیك شد كه روح پرواز كند فریاد
زد كه یا اَبَتاه اینك جدم مرا شربتی داد كه دیگر تشنه نخواهم شد و میگوید اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ كه از برای تو جامی
دیگر نگاه داشته ام سید الشهداء علیه السلام چون صدای بیكسی و ناله دردمندی فرزند دلبند خود را
شنید اسب را بمیدان تاخت تا خود را بر سر كشته فرزند خود رسانید حمید بن مسلم میگوید همینكه بر
زمین افتاد نشست گفت یا اَبَتاه عَلَیْكَ مِنّی السَّلامُ اینك جدم محمد مصطفی و جدم علی مرتضی و جده ام
فاطمه زهراء و عمم حسن مجتبی امده اند و مشتاق تو میباشند این را بگفت و صیحه زد كه روح از بدنش
بیرون رفت ابن طاوس میگوید كه چون انحضرت بر سر كشته علی اكبر رسید بر زمین امد و روی بر روی
بر روی مباركش گذارد و فرمود قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوكَ ما اَجْرَاَهُمْ عَلَی اللهِ وَعَلَی انْتِهاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ
خدا بكشد جماعتی را كه ترا ای پسر كشتند چه جرئت دارند بر خدا و بر هتك حرمت رسول خدا ای پسر انتباكِ

برادر زوار او در شده و فرمود علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو خاک بر سر دنیا ای فرزند تا تو بین خلاص
شدی از دنیا و شدائد آن و بسوی روح و ریحان جنان شتافتی و قد بقی ابوک فما اسرع لحوقه بک
پدرت مانند تنها و بیکس و در محنت و شدائد دنیا لکن زود بشما ملحق خواهم شد ناگاه زنان و دختران
و خواهران آن کشته مظلوم فریاد زنان و شیون کنان از خیمها بیرون ریختند و بجانب میدان بسوی نعش
علی اکبر روانه شدند و همگی ناله و اعلیاه و اشهیداه و اقتیلاه بر کشیدند حتی اینکه زینب خاتون
از خیمه بیرون آمد و ناله میکرد و میگفت یا حبیباه و یا ابن اخاه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه ای حبیب دل
افگار و ای فرزند برادر بزرگوار ای میوه دل عمه وای نور دیده عمه حمید بن مسلم میگوید که یا نظر میکنم
و می بینم زنی را که از خیمه بیرون آمده مانند آفتاب تابان نور از او ساطع و فریاد واویلاه و واثبوراه
میزد و ناله یا حبیباه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه می کشید پرسیدم این زن کیست گفت زینب
دختر علی علیه السلام است پس آمد تا خود را بر روی نعش مطهر انداخت عمارة بن واقد میگوید من نظر میکردم
در آنحال زینب را دیدم از خیمه حسین علیه السلم بیرون آمد کانها البدر الطالع و ندا میکرد که واولداه
و امهجة قلباه یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء او کنت وسدت تحت اطباق الثری میگفت ای عزیز من
کاش پیش از این کور شده بودم یا مرده بودم و اینحال ترا نمیدیدم چون نزد آن نعش رسید خود را بر روی
آن نعش انداخت سید الشهداء علیه السلم آمد و عبای بر سرش انداخت و دستش را گرفت بسوی خیمه برگردانید
پس حضرت فرمود او را برداشتند و نزد کشتگان خود بردند و او را برداشته تا در خیمها آوردند از شیخ مفید
نقل شده که او از جابر بن عبدالله روایت کرده که علی بن الحسین علیه السلم را شهید کردند جناب سید الشهداء
علیه السلم داخل خیمه شد گریان و نالان و از خود مایوس شده بود سکینه چون پدر بزرگوار خود را گریان دید
عرض کرد یا ابتاه مالی اراک تنعی نفسک و ترید طوفک ابن اخی علی ای پدر جان ترا چه رسیده که نزد بکشتن روح
شریفت پرواز کند و چشمها منتظر طرف میکرد و برادرم علی کجا است حضرت فرمود ای سکینه برادر ترا کشتند چون
این را شنید فریاد وا اخاه و امهجة قلباه برآورد و خواست که از خیمه بیرون آید سید الشهداء علیه السلم بعقب او
روانه شد و فرمود یا سکینة اتقی الله و استعملی الصبر ای سکینه از خدا بترس و در مصائب و بلاها صبر
نما سکینه گفت یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر چگونه صبر کند کسیکه برادرش
کشتند و پدرش را تنها گذاشتند و جمعیت او را
پراکنده کردند حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس دهم در بیان محاربه سید الشهداء علیه السلم بنفسه الشریفه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله على المصائب الفادحة الحاوية والنوائب الجارحة الطاحية والصلوة والسلام على سيدنا
محمد واهل بيته الشموس الضاحية والبدور الضاحية سيما على سبطه المسموم وشبله المظلوم
ذي النفس المطمئنة المرضية الراضية صاحب المصيبة الهائلة والبلية الواثلة التي لم يسمع مثلها في
الامم الماضية والقرون الخالية صاحب الدماء الجارية والاجساد العارية والعيون الباكية والدموع
السائلة والنحور الدامية والقلوب العاطشة والجروح الصائبة والبطون الطاوية والافواه اليابسة
الظامية والابدان المكبوبة الضاحية والبيوت المهدومة الهاجمة الحجران في الارض المارية والايامى
بايدي الفسقة الباغية الذي قد احاط عليه العادية والذئاب الضارية بالسيوف القاطعة والسهام
النافذة والرماح البائرة فجاد لهم بذي الفقار كالرعلي الكرار بكبد صادقة ونفس صابرة وكبد
صادية ودماء في جوانبه جارية ودموع على عياله ساكبة فتارة تشد عليه الفرقة الرامية
واخرى الطاغية واخرى الضاربة وهو الشاد عليهم كالليث المكفهر فاحاطوا عليه من كل ناحية
واخذوه اخذة رابية وحملوه حملة واحدة بحجة جاشية وعين رانية ونفس الى ربها فارغة فوقعت لواء
وقامت الفتنة وفي ناعيه في كل ناحية وانصدعت الجبال الراسية واضطربت بها الارض الداحية
فوا اسفاه على الدماء السائلة والابدان العارية والشفاه الذابلة والرؤس السامية الفاضحة والشيب
الخاضبة والدموع الهاملة والبنات الحاسرة والشعور الناشرة والعيون الساهرة فيا ليتها كانت القاضية
وجائت الطامة وقامت القيمة وبعد فقد قال الله تعالى في كتابه المبين وخطابه المستبين يا ايتها
النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي در كنز الفوائد از
جناب صادق عليه السلم روايت كرده است كه فرمود بخوانيد سورة فجر را در نمازهاى واجب و مستحب خود
بدرستيكه اين سورة حسين بن علي عليهما السلم است و رغبت داشته باشيد بان خدا رحمت كند شما را
ابو اسامه در مجلس حاضر بود عرض كرد چگونه اين سوره سورة حسين عليه السلم شد حضرت فرمود ايا نميشنوى
كه خدا ميفرمايد در ان كه يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك كه معنى ان اينست كه اى نفس كه
باطمينان ميباشى بسوى حق بر گرديد و بسوى پروردگار كه نواز خداوند خود راضى ميباشى پس داخل شو
و ملحق شو بسوى بندگان من كه جد و پدر و مادر و برادر هستند و داخل شو در دار كرامت من پس
حضرت فرمود كه اوست صاحب نفس مطمئنه راضيه و اصحاب او از ال محمد صلى الله عليه و اله كه راضيند از
خدا در روز قيامت و خدا راضى است از ايشان و اين سوره در حق حسين بن علي عليهما السلم و شيعيان او و از
شيعيان ال محمد صلى الله عليه و اله الرين كسيكه مداومت نمايد بسوره و الفجر در بهشت در درجه حسين عليه السلم

باحسین علیه السلام خواهد بود بدین سبب که خدا غالب است بر هر چیزی و حکیم است بدانکه رضا ثمره محبت است و محبت ثمره معرفت است زیرا که بعد از آنکه کمالات و محاسن و اوصاف کبریا که شخص تصور کرد و او را صاحب اخلاق حمیده و اوصاف محموده یافت بی اختیار محبت او در کانون سینه او جا میگیرد و اخلاق حمیده و صفات پسندیده مثل علم و قوت و قدرت و کرم و جود و غیر ذلک را هر عقلی محاسن از آنها می یابد و هر صاحب شعوری از ادراک آنها بدو هم چنین صاحب شعور و عقل که محاسن الطاف کبریا را مشاهده نمود و انعام کبریا را در باره خود مشاهده نمود بی اختیار محبت او در دلش قرار میگیرد و این امریست واضح و طباع بر این مجبول میباشند و بعد از آنکه محبت او در دلش بیشتر گردید شخص رسوخ بهم رسانید و در مقام محبت و افعال و اعمال محبوب در نظرش محبوب میباشد بعد از استحکام معنی محبت بمقامی میرسد که هر چه محبوب از او بخواهد و بلی ندا دهد محبوب باشد و هر چه با او کند از او خوش داند بیت انچه از دست تو آید خوش بود گر همه در پای بر آتش بود چون بمراد انسی بدانکه کسیکه نظر کرد بچشم بصیرت بجلال الهی کمال و جلال او کرا احاطه باز مملکت نیست محبت او در کانون سینه قرار گیرد و هر چند معرفتش زیاد تر گردد محبتش بیشتر شود و هر چند محبت زیاد شود شوق زیاد گردد تا آنکه بجائی رسد که شب و روز ذکری بغیر از ذکر محبوب و فکری بجز فکر او نباشد از او وارد شده است که یونس انقدر گریست که کور شد و برپا ایستاد بجهت عبادت آنقدر که پشتش خم شد و انقدر نماز کرد که زمین گیر شد و گفت وَعِزَّتِكَ وَجَلالِكَ لَوْ كانَ بَيْني وَبَيْنَكَ بَحْرٌ مِنْ نارٍ لَخُضْتُهُ اِلَيْكَ شَوْقاً مِنّي اِلَيْكَ بعزت و جلالت تو که اگر در میان من و تو دریائی باشد از آتش خود را در آن فرو میبرم بجهت شوق تو بلی اینمقامی است که چون بنده عارف باینمقام رسید دنیا و آخرت را بنظر نیاورد و بجز محبوب حقیقی مطلوبی نمیداند و اگر صد هزار تیر بلا بر جانش آید بجانش میخرد کاروان بلائی که بکشور دل او رسید در دل بر روی او بگشاید و با روی شکفته استقبال آن بلا مینماید از اینجا است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میفرماید اَلدُّنْيا حَرامٌ عَلى اَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرامٌ عَلى اَهْلِ الدُّنْيا وَهُما حَرامانِ عَلى اَهْلِ اللهِ تَرَكْتُ لِلنّاسِ دُنْياهُمْ وَدينَهُمْ شُغْلاً بِذِكْرِكَ يا ديني وَدُنْيايَ چون قبله عارفان جناب سید الشهدا علیه السلام در مقام معرفت الهی از همه کس بالاتر و مرتبه اش از همه کس عظیم تر بود و گوی مسابقت از همه انبیاء و اولیا ربوده و طایر بلند پرواز معرفتش در فسحت کنگره الوسعت علوم و معارف و جنبش از شاهبازان حظایر جبروت زیاده بود غصنی بود از شجره لَوْ كُشِفَ الْغِطاءُ و رکنی بود از کعبه سَلُوني عَنْ طُرُقِ السَّماءِ بلکه بعضا مصداق لولانا لم یعرف الله قطان حظایر قدس

قدمی نیز اگر شمع معرفتی در شبی نمودند و از مصابیح انوار اتصال اسرار الهی روشن کردند بمصداق
مفهوم بیاعجم فاقیم بیکان نعافل اثر اگر در بحر معرفت دست و پائی زدند از تعلیم ان طفلک بجاء
علوم و معارف بود پس از اینجا معلوم میشود که در مقام فوائی در چه مرتبه بود و در مرتبه عشق الهی در
چه منزلت بود چنانچه فرا بدستیا است که خودش میفرموده اینطور بود ترکت الخلق طرا فی هواکا
وایتمت العیال لکی اراکا یعنی ما سوای ترا ترک کردم در محبت تو و دل از غیر تو کندم در هوای تو
بلکه دست از خود برداشتم و جان را نثار کردم و یتیم کردم اطفال را بجهة رسیدن بوصل تو فلو قطعتنی
بالحب اربا لما حن الفؤاد الی سواکا اگر در راه محبت تو هزاران هزار بلا رو دهد و بدنم در راه
دوستی تو فارغ نکردد و بدیکری میل نماید انکس که بیاد تو قدم زد کی کی یاد کند زخانمانها ازی
درد این هوا بود که دست از جان و مال و فرزند و عیال برداشتند و راه دوست فدا کردا و که میفرمود
ما اوهنی الا اسلانی اشیاقی یعقوب بیوسف چرفلید مشتاقم بکذشتکان و وصل بجانان
مثل اشتیاق یعقوب بیوسف اگر حکم الهی نبود باینکه هیچ کس پیش اجل نمیفتد از شوق محبت دوست
میبایست روح از بدنش پرواز کرده باشد لولا احفظ ارواح احبائی ما تم فی اجسادهم باری
از انجا که محبت مقتضی رضا و تسلیم است هر چند محبت زیادتر رضا زیادتر و تسلیم قویتر میباشد وحضرت
انسرحلقه عارفان محبتش بی پایان بود این بود که رضا و تسلیمش از همه عظیمتر و مخصوص بخطاب راضیه
مرضیه گردید هر چند انچار جانب ینزهار ان بلا نمودند او را و بدنش را بشمشیرها پاره پاره کردند بجز
رضا بقضاء الله چیزی از او ظاهر نشد و هر چند کار را بر او تنگ کردند و خدنک ستم بر سینه اش
زدند جز تسلیما لامر الله چیزی از او سر نزد چون ولد در راه و فا بی نظیر بود در میدان صبر و رضا دلیر بدند
و چنانچه مقصود داشت او را تمام یافتند حرضی و مقبولش نمودند پس درهای ملاطفت بر رویش کشادند
و ندای ارجعی الی ربک مخصوصش نمودند و به بشارت فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی او را نوازش
کردند بلی شوری دیگر بر سر داشت و شوقی دیگر در دل داشت و ذوقی دیگر در سینه داشت دنیا
و اهل دنیا را شناخته و معبود خود را شناخته و لذت بندگیش را یافته و حلاوت جانبازی را چشیده
دنیا در نظرش عنیا بد و در بعضی از اخبار قدسیه وارد شده است که فارفضوا یا اهل الارض ما انتم
علیه من غرورها و هلموا الی کرامتی و مصاحبتی و مجالستی و مؤانستی و سوء الی او انسکم و اسارع الی
محبتکم بکذارید و ترک کنید ای اهل زمین انچه را بر سر دارید از غرور دنیا و بیائید بسوی کرامتها مصاحبت
و هم نشینی من و انس من و سوال من نیز باشما انس کیرم و مساعت کنم در محبت شما و هم چنین میفرماید

ما احبّني احد اعلم بذلك من قلبه الا مثّلته لنفسي و احببته حبّاً لا يتقدّمه احد من خلقي یعنی
کسی نیست که مرا دوست دارد و بدانم حقیقت او را از دلش مگر آنکه او را در پیش نظر رحمت خود ممثّل
کردانم و دوست دارم اورا چنان دوستی که احدی پیش از او نباشد بلی اگر چه او را دوست نیست او عاشق
بیشمار است لکن کسی مثل او جانفشانی نکرد و احدی بمثابه او در مقام محبّت ثابت قدم نبود مصرع
دانه عشق جمالش چنین هر مرغ نیست بدانکه یعقوب پیغمبر خدا بود و از ده پسر داشت یکی از
نظرش غایب شد و حال آنکه موتش معلوم نبود بلکه میدانست مرده چنانچه در حدیث است که روزی از
عزرائیل پرسید که آیا قبض روح یوسف من کرده یا نه گفت نه گفت بگو کجا است گفت مأذون نیستم
و با وجود این حال آنقدر گریست که دیده اش نابینا شد و پشتش خم شد و مویش سفید شد و سید
الشهداء علیه السلام فرزندش را در برابر رویش پاره پاره کردند و برادر عزیز او را دستهایش بریدند
و بدن او را بخون غرقه دید و شش برادر را بخون غلطیده دید و اقوام و اقارب و اصحاب را کشته
دید و نعش ایشانرا خود بر سینه کشید و در یکجا جمع نمود اینها همه را سهل میدانست جان عزیزش که
فدای جان او شود همه جانهای عالمیان باد دست بر داشت و بدن خود را در مقابل سی هزار خنجر و نیزه
و شمشیر انداخت من مات حبّاً فلیمت هکذا باری نیست که خداوند جلیل نیز او را چنان دوست داشت که
او را زینت عرش خود کردانید و زینت آسمانها و زمین کردانید و سید اهل بهشت کردانید و از
جمله اهل بهشتند پیغمبران و آنا بحدیث فضلیتش از جمیع پیغمبران ظاهر میشود الا کسیکه بدلیل
خارج شده از این عموم و او را مخدوم ملائکه مقربین کردانید و دوش و سینه پیغمبر صلی الله علیه
و آله را جای نشستن و سوار شدن او کردانید و در دنیا اطعمه اشربه و میوه بهشت بجهة او فرستاد
و بدنش را در لباس بهشت پوشانید و بپر جبرئیل ع پرورش داد چنانچه در حدیث است از ام
سلمه که روزی رفتم بخدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دیدم که جامه در بر حسین علیه السلام میکرد
و نگینهای آنجامه را میانداخت و آنجامه شبیه بجامهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه
ایست فرمود هذه هدیّة اهداها الیّ ربّی للحسین و انّ لحمتها من زغب جناح جبرئیل این هدیه
است که خدا بجهة فرزندم حسین علیه السلام فرستاده و بند دستکه پود آن پرهای ریزه جبرئیل
است عزیز من تأمل کن که آیا روا است که بدنی را که در پر جبرئیل ع پرورش یافته بود از ازدحام
شمشیر و نیزه پاره کنند و او را برهنه و عریان بر زمین اندازند که بادهای صبا و جنوب بر آن بکذرند
و کرد و خاک بر آن بفشانند اجسم بتربیة الرسول یغتذي بشذی البتول مرضّض او جنابه مجتبی
و محبّتش را بر خلق واجب کردانید و دوستانش و دوستان دوستانش را از اهل بهشت کردانید

مجاسنه قد غيرت الشمس حسنها وابلت قواه الجمل بالوطأت ابا بدنی کرد در دوش جدا مانده بغیر

خدا پرورش یافت و شیر از پستان فاطمه زهرا علیها السلام خورد روا است که از او در هم کوفته

و خورد نمایند و او را برهنه و عریان در میان صحرا انداخته اند که از آفتاب متغیر گردد و او را پامال

اسبان نمایند بلا كفن تسفي عليه دبورها وانصاره صرعى بارض فلات آیا روا است که او را

بیکفن بر زمین اندازند و بادها بر او وزد و از او در دو راه بر زمین انداخته اند وبنوه مكتوفو

الرأس في الملا تشهرن في البلدان مشتهرات و زنان او را اسیر کردند و در میان مردم رسوا کردند

و در اطراف بلاد گردانیدند افاطم قومي من ستورك وانظري حسينك منبوذا بارض فلات

ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا و ببین حسینت را که در میان بیابان بر زمین انداخته اند افاطم

عودي من لحودك واجمعي بناتك في ذل السباء وشتات ای فاطمه برخیز و از لحد بیرون بیا و ببین

دختران خود را که در اسیری گرفتار شده اند ایشان را جمع آوری کن افاطم سحي من دموعك انها عرايا كاسرى

الروم منكشفات ای فاطمه گریه کن بر یتیمانت که ایشان را مانند اسیران روم و فرنگ اسیر کردند در

حالتیکه برهنه و بی چادر بودند افاطم نوحي للغريب معفرا على وجهه ملقى على الوهدات ای فاطمه

برخیز و نوحه کن بر فرزند غریبت که روی نازنینش را بر خاک مالیده اند و او را بر زمین انداختند

عزيز عليك الحال يا بنت احمد وقتل حسين جمرة الجمرات دشوار و گرانست بر تو ای دختر پیغمبر خدا

کشتن فرزندت حسین علیه السلام که بهتر از نیکان بود فكم ليلة اسهرت فيها وطالما تجرعت فيها

غصص الوهدات چه بسیار شبها که بیدار بودی و بیخوابی کشیدی بجهت تربیت فرزندت و چه بسیار

که متحمل شدی غصه بیشمار روزگار و ناملایمات زمانه را تا آنکه او را پرورش دادی حال برخیز

او را کشته و بخون آغشته ملاحظه نما ای آن بزرگوار نیکو سر را در راه خدمت گذاری پروردگار

گذارد و در میدان جان سپاری نیکو پای فشرد و در مرحله محبت درست پایداری کرد و در مقام خدمت

و بندگی حق خوب اجتهاد و کوشش نمود و بالجمله خداوند مهربان نیز مرتبه او را نیکو بالا برد و جاه او را

در نزد خود بسیار عظیم گردانید حتی اینکه خاک قبرش را شفای دردها گردانید و سر قبرش را محل استجابت

دعای مؤمنان قرار داد و سلسله علویه عالیه که سادات عالیشان اند از نسل او قرار داد و خلفای خود را

که لنگرهای آسمان و زمین اند از اولاد او گردانید و قبر مقدسش را محل آمد و شد ملائکه و مؤمنین

گردانید و دلها را بجوار او مایل گردانید بجهة خوف از قتل و غارت زوارش پروا نمیکنند حتی آنکه در معراج

ملائکه مقربین قرار داده که فوجی میآیند و فوجی میروند و محبتش را علامت ایمان قرار داد بلکه محبت او را

بیشتر از دیگران از میان خود دور دها فرارداد چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند

إنّ للحسین محبّة مغروزة مکنونة فی قلوب المؤمنین حسین علیه السلام را محبت پنهانی در دل مؤمنین

هویدا شده ای والله اگر محبت پنهانی نبود چگونه بود با وجود تصنیع و عصیان او هزار بار شهید شده

باز همینکه بشنوند حسین علیه السلام با لب تشنه و جگر خشکیده و شکم گرسنه سر بریدند بی اختیار

اشک خود بریزند و باز هرگاه تصور کنند که در میدان افتاده بوده و بهر طرف میکرد و میفرمود

أما من مجیر یجیرنا أما من راحم یرحمنا آیا فریادرسی نیست که در این ماندگی ما را پناه دهد آیا رحم

کننده نیست که بر بیکسی ام رحم کند بی اختیار آه از سینه برود دریکشند بخدا قسم چنان مرتبه اش را بلند

کرده در نزد خود که عقول را به پایه ادراک منزلت اش دسترس نیست و اوهام را بعد از تصور

خود رسیدن مجال و عقل هوس نه صاحب مناقب روایت میکند که روزی جماعتی آمدند بنزد

و گفتند یابن رسول الله حدّثنا بفضائلک ای پسر رسول خدا فضائل خود را بما بگو حضرت فرمود

لا تطیقون شما تاب شنیدن بار فضائل ما را ندارید شما بگوشه بروید و دور شوید که اشاره کنم بعضی

از فضایل یکی از شما اگر طاقت آورد بشما خواهم گفت پس ایشان دور شدند و یکی در نزد آنحضرت

ماند و حضرت با او تکلم کردند قلیلی از فضایل و اسرار خود را با او فرمودند تا آنکه وحشتناک و حیران و

شد و رو براه گذاشت و کسی را جواب نمیداد مانند سرگشتگان بیرون رفت پس ایشان چون این را دیدند

رفتند و در مطلب خود اصرار نکردند صاحب مناقب نقل میکند این اشعار را از آن بزرگوار سبقت

العالمین الی المعالی بحسن خلیقة وعلوّ همّة از همه عالمیان سبقت گرفتم و پیشی یافتم بسوی درجات

عالیه و معالی امور بجهت محاسن خلق خود و محامد اوصاف و بلندی همت خود ولاح بحکمتی نور الهدی

فی لیال فی الضلالة مدلهمّة بجهت حکمت من نور الهی لایح شد نور هدایت در شبستان ضلالت و

ظلمات جهالت یرید الجاحدون لیطفؤه ویأبی الله الا ان یتمّه میخواهند جاحدان این نعمت عظمی

و این نور را فرو نشانند و خدا این را ابا دارد و از اتمام خواهد فرمود ای والله خواستند فرو نشانند

نور او را و سعیها کردند در آن الا آنکه بجهت اراده کامله الهی روز بروز زیاده تر گردید و خواستند اسمش را

بر طرف کنند مشهورتر شد خواستند زیارت اش را براندازند زیاده تر از همه طوایف شد خواستند

او را بکشند تا نام و نشانش بر طرف شود سوره آسمان و زمین خونبار شد تا همه ذرات عالم حقیقت او را

و بطلان دشمنانش را دانستند خواستند قبرش را خراب کنند و منهدم سازند روز بروز معمورتر

گردید داری اینها از نتیجتی است که بخدا داشت و صبری که در راه خدا نمود با محبت خدا و رسول صلی الله

صلی الله علیه و آله نیز او را عزیز و محترم کرده‌اند تا کو خواهی که بدانی که چه قدر خدا و رسولش او را

با او محبت بوده گوش کن از عایشه روایت شده است که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گرسنه بود و گرسنگی

بر او غالب شده بود و او را چیزی که سد جوع خود بآن نماید نبود فرمود ای خدا بابا و عرض کردم

بکجا خواهید تشریف ببرید فرمودند میخواهم بنزد دخترم فاطمه علیها السلام روم فانظر الی الحسن والحسین

لیذهب ما بی من الجوع میخواهم بروم و نظر کنم بر حسن و حسین علیهما السلام و ایشان را ببینم تا تسکین

یابم از شدت جوع پس رفت تا داخل خانه فاطمه سلام الله علیها شد و گفت پسرهایم کجایند عرض

کرد که ایشان از خانه بیرون رفته‌اند و گریه میکردند از جوع پس حضرت از عقب ایشان بیرون رفت

تا اینکه بابو درداء رسیدند فرمودند یا عویمر آیا فرزندان مرا دیدی عرض کرد بلی یا رسول الله

ایشان را در سایه دیوار بنی جدعان خوابیده دیدم آنحضرت رفت بنزد ایشان و ایشان را در بغل

گرفت و ایشان میگریستند آنحضرت اشک از چشمهای ایشان پاک میکردند ابو درداء عرض کرد بگذار

اشک از دیدهای ایشان پاک نمایم فرمودند والذی بعثنی بالحق نبیا لو قطر قطرة فی الارض

لبقیت المجاعة فی امتی الی یوم القیمة قسم بخدا و بآنکه مرا براستی بخلق فرستاده اگر قطره از اشک

چشم ایشان بر زمین برسد تا قیامت گرسنگی در امت من باقی خواهد بود یکی از اصحاب پیغمبر

میگوید روزی دیدم پیغمبر خدا را که میمکید لعاب دهن حسین علیه السلام را همچنانکه کسی شکر میمکد

و میفرمود حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا حسین از منست و من از حسینم

خدا دوست دارد هر که حسینم را دوست دارد و دشمن دارد هر که حسینم را دشمن دارد این هنگام

جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا رسول الله خدا بجهت کشتن یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر از منافقین را کشت

و زود باشد که کشته شود فرزند دختر تو حسین و کشته شود بجهت او هفتاد هزار و قاتل حسین علیه السلام

در تابوتی از آتش خواهد بود و عذاب نصف اهل جهنم برای او خواهد بود ابو هریره میگوید پیغمبر خدا

صلی الله علیه و آله بیرون آمد بسوی ما و با او حسنین علیهما السلام بودند یکی را بر دوش راست و یکی را بر دوش چپ نشانیده بود

و گاهی این را میبوسید و گاهی آن را چون بنزد ما رسید یکی گفت یا رسول الله ایشان را دوست میداری فرمود بلی هر که

ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته ام سلمه میگوید روزی حسنین علیهما السلام داخل شدند بر پیغمبر

خدا صلی الله علیه و آله و در نزد آنحضرت جبرئیل امین علیه السلام آمد بصورت دحیه کلبی پس بنزد وی آمدند

و دست در جیب و آستین او کرده میگشتند و از او طلب هدیه میکردند جبرئیل علیه السلام دست را بجانب آسمان

بلند کرد و از بهشت سیبی و بهی و اناری بجهت ایشان آورد و بایشان داد ایشان خوشحال شدند بنزد جد خود

حکایت ام سلمه رضی الله عنها

رفتند بحضرت ایشان و ابو سعید و فرمود برو بمنزل خود اول نیز دید پدر خود برو بپاید ایشان بفرمود حلوا
خوب عمل کرده چیزی از ان تناول نکردند تا جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بخیر ببرند و تناول کردند
ان خوا کردند و هر چند تناول میکردند بحال اول برمیگشت و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود
و بعد از وفات ایشان نیز بود بحال خود تا زجناب سید الشهدا علیه السلم روایت شده که چون مادرم
فاطمه علیها السلام از دنیا رفت دیگر ان انار را ندیدیم لکن به و سیب بود تا آنکه پدرم امیر المومنین
علیه السلام را شهید کردند انار نیز مفقود شد و آن سیب باقی بود تا وقتیکه آبرا از ما منع کردند من آنرا
بو میکردم و التهاب تشنگی من ساکت میشد فلما دنی اجلی رأیتها قد تغیرت فایقنت بالفناء
چون اجلم نزدیک شد دیدم انرا که متغیر شد چون انرا دیدم یقین کردم بکشته شدن علی بن الحسین
علیهما السلام میفرماید که این روایت را یکساعت پیش از آنکه پدرم کشته شود از او شنیدم چون او را شهید کردند
بوی سیب از قتلگاه او شنیدم تجسس کردیم اثری از او ندیدیم و بوی ان بعد از شهادت او
باقی ماند و او را زیارت کردم و بوی سیب از قبرش شنیدم و از شیعیان صالحین که زیارت کنند قبر مقدس شرا
پس میاید وقت سحر در چنان باشد که بوی سیب از قبر حسین علیه السلام خواهند شنید اگر مخلص و صاف دل باشند
چه نیکو میفرماید سید جلیل الشان سید محمد مهدی ره یوم بنو المصطفی الهادی ذبایحهم والفاطمیات
اسراء فوق النجب آه از ان روزیکه فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را در ان روز بشمشیرهای بران ذبح کردند
و دختران فاطمه زهرا علیها السلام را اسیر کردند وسبط احمد عار بالعراء لقی مرملا بالدماء مخضرجة
جوارحه آه از روزیکه سبط احمد مختار و نوباوه حیدر کرار برهنه و عریان بر زمین انداختند و بدن شریف را
بخون رنگین نمودند و اعضای شریفش را پاره پاره کردند فوق القنا راسه یهدی لکاشحه فنال اقصی
مناه منه کاشحه آه از روزیکه سر منور نور دیده خیر البشر را بر سر نیزه کردند و از برای عداوتهائیکه
در سینه پنهان داشتند هدیه بردند تا او مراد خواطر خود را از انسر مطهر حاصل نماید و دل پر کینه خود را
از او خالی نماید کم هام عز وابدی السماح وکم اقدام سبق بها طاحت جوارحه آه چه بسا از سرهای
منوره که در این روز از بدن جدا شد و چه بسیار از دست و پا که در این روز از بدن جدا شد و چه
بسیار از بدنها که در این روز از دم شمشیر پاره پاره کردند و بر زمین افتاد وکم حریم لاهل البیت محترم
قد استحل وکم صاحت صوائحه و چه بسیار از حرمها از اهل بیت رسالت که در این روز ضایع کردند
و چه بسیار از زنان مخدره محترمه که او را اسیر کردند که در این روز فیلند شد و چه نوحه گران ایشان
در این روز برپا شد مصاب خامس اصحاب الکساء وهم اهل العزاء بهم خلت فوادحه این مصیبت خامس

۲ یعنی ابا سفیان حین اطلاق العباس یوم فتح مکة

خامس آل عبا است که باعث تسلی عالمیان بودند و گویا بجهة رفتن او که آخر ایشانست همه ایشان از
دنیا رفته‌اند لَمْ یَبْقَ قَطُّ وَلَا الذِّکْرَی یُجَدِّدُهُ اَوْرَی یَزَنْدِ الْاَسَی الْحُزْنِ فَادِحُهُمْ هرگز فراموش
نمیشود این مصیبت که هرگز کهنه نمیشود که بجهة یاد کردن تازه گردد و بلکه همیشه تازه است و اثر این
همیشه در کانون سینه افتاده کَیْفَ السُّکُونُ عَنِ الْمَکْرُوهِ مُنْفَرِدًا مِنْ عِتْرَتِهِ بَنُوهُ خَلَّوْا مَطَارِحَهُمْ چگونه
آرام گیرم و فراموش کنم آن مظلوم بیکس را در حالتیکه یاوران او را بر زمین انداخته بودند و بغیر از
زنان بیکس و دختران نورس و طفلها و کودکان کسی بجهت او نمانده بود یَلْقَی الْاَعَادِیَ بِقَلْبٍ
مِنْهُ مُنْقَسِمٍ بَیْنَ الْخِیَامِ وَاَعْدَاءٍ تُکَافِحُهُمْ چون او را معینی نمانده بود که دفع دشمنان نماید خودش در وقت
جنگ دشمنان ولکن پرستاری از برای زنانش نبود و کسیکه دفع دشمن از ایشان نماید نمانده
بود دلش بدو قسمت بود نیمی در خیمه‌ها در نزد خواهران و دختران و نیمی در میدان مشغول
جنگ مخالفان بود وَاللَّحْظُ کَالْقَلْبِ حِینَ نَحْوَ نِسْوَتِهِ تَرْنُوا وَعَیْنٌ لَاتُبَارِحُهُمْ و چشمهای
شریفش و لحظات او نیز مثل دل مبارکش بدو قسمت بود به یکچشم مشاهده زنان مینمود که مبادا
کسی بحرم او اذیت کند و چشمی بدشمنان بود که از طرف دورش را گرفته بودند و از هر طرف تیر
و نیزه بر بدن شریفش میزدند آه طَفَی حَلَبَهُ وَقَدْ مَالَ الطُّغَاةُ اِلَی نَحْوِ الْخِیَامِ وَخَاضَ النَّقْعَ
سَابِحُهُ آه از آن حالتیکه آن جماعت بیحیا رو بحرم محترم او شدند و آنجناب در میدان بود و یافت
توجه چشمش بجانب خیمه‌ها بود که دید دشمنان رو بخیمه‌ها شدند آنجناب تاب نیاورد پدرم و مادرم
بفدای مظلومیت شود قَالَ اقْصِدُونِی بِنَفْسِی وَاتْرُکُوا حَرَمِی قَدْ حَانَ حَیْنِی وَقَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ
فرمود در آن وقت ای قوم تا من زنده‌ام کسی متعرض حرم من نشود ای قوم مشغول بکشتن من شوید و دست از
حرم من بردارید که حرم خود را در دست شما کی نمیتوانم دید ای قوم رفتن من نزدیک شد و آثار مرگ من
ظاهر گردیده بعد از کشتن من آنچه خواهید بکنید و هر اذیتی که بغیر بیان اهل بیت من میکنید بعد از
من بکنید که من حرم و زنان خود را ذلیل و دستگیر نمیتوانم دید بدانکه چون محمد وآل محمد صلی الله علیه و آله
واسطه خلقت جمیع عالم و سبب نزول برکت و رحمت از جناب احدیت بخلق میباشند و این معنی خود ظاهر
است زیرا که مقصود از آفرینش عالم ایجاد ایشان بود و اول چیزیکه خلق شده نور محمد صلی الله علیه و آله
بود و جمیع عالم از پرتو شعاع ایشان خلق شده‌اند و رحمت نازل نمیشد مگر بواسطه ایشان و از ایشان
بخلق میرسید و اگر ایشان نبودند باران نازل نمیشد و گیاه از زمین نمیروئید و آفتاب و ماه روشنی
نمیدادند و آسمانها برپا نبودند بلکه ایشانند مظاهر اسماء الهی و عالم وجودش باسم اعظم است و از این جا

كه گفته‌اند بني الوجود على الاسم الاعظم و اذا حرك حرك جميع العالم چون اسم اعظم حركت نمايد جميع عالم حركت نمايد و حسين بن علي عليهما السلام مظهر اسم او است اللهم اني اسئلك باسمك الذي اشرقت به السموات و الارض باسمك الذي يصلح به الاولون و الاخرون بنور ايشان بود كه اسمان و زمين از مكمن خفا بعالم وجود در شهود امد و از نور ايشان بود كه عالم روشن شد و ايشانند صلاح اولين و اخرين و باصلاح ايشان امد امر اولين و اخرين مكر با ايشان و ايشانند رحمت و اسماء الهي كه هر چيز را فرا گرفته‌اند و ايشانند كلمات تامه الهي فما اية لله اكبر منهم فهم اية من دونهم كل اية و ما نعمة الا و هم اوليا وها فهم نعمة منها انت كل نعمة لهم خلق الله العوالم كلها و حكمهم فيها بها من خليفة سره سرهم في الكائنات جميعها فمن سرهم لم يخل مثقال ذرة سر ايشان در جميع كائنات جاريست ذره از عالم خالي نيست از سر ايشان و از اينجا كه معلوم ميشود كه تاثير مصيبت سيد الشهداء عليه السلام در سنك و چوب اسمان و زمين بعيد نيست بلكه بقاي اسمان و زمين بعيد است بلي چون حكمت بالغه كامله الهيه تعلق نيافته بود با نهدام عالم و خليفه او و فرزندش نيز در عالم بود عالم منهدم نكرديد لكن اگر چه منهدم نشد اما بهمين اندازه اشوبي در عالم برپا شد كه نزديك بالمره منعدم كرديد كوهها از هم پاشيد و دريا ها بجوش امد افتاب و ماه سياه شدند اسمان خون و خاكستر باريد زمين خون از او جوشيد اري كم مصيبتي نبود انبيا تاب شنيدن او را نداشتند حضرت ادم عليه السلام كه اين را شنيد مثل زن بچه مرده براو گريست حضرت نوح عليه السلام كه شنيد مثل عزاداران گريست حضرت ابرهيم عليه السلام را نمودند باو ملكوت اسمانها چون نظر كرد بر عرش اعظم پنج نور مقدس ديد كه احاطه بعرش الهي كرده پرسيد كه اين انوار مقدسه از كيست گفتند انوار مقدسه محمد بن عبد الله و اوصياء او و دختر او عليهم سلام الله گفت سبب چيست كه هرگاه نظر بر ايشان ميكنم خوشحال ميشوم و اگر نظر ميكنم بنور پنجمي مهموم و مغموم ميشوم گفتند اي ابرهيم نميداني كه بصاحب اين نور مقدس چه ظلمها ميكنند چون شمه از ان را شنيد محزون و مغموم گرديد و زن ندكي بر او تلخ شد عزيزمن افسانه كه كس نتواند شنيدنش يارب باهلبيت چه امد زديدنش و از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند تفسير اين فنظر نظرة في النجوم فقال اني سقيم فرمودند معني ان نيست كه نظر كرد در ستاره‌ها پس گفت من مريضم پس فرمودند كه نظر كرد در نجوم و حساب فرأى ما يحل بالحسين يعني من بيمار و مريض شده ام بجهة انچه بر حسين عليه السلم ميكنند بلي غم حسين عليه السلم دوستان خدا را بيمار كرده و انبيا را مريض كرده ايند نميدانم چرا شيعيانش در اين غم مريض بيمار نميشوند و چرا اشك از ديده نميريزند حضرت زكريا عليه السلام را چون خبر دادند كه كهيعص يعني

یعنی در کربلا هلاک میشود حسین و عترت او بجمیع ایشان در حالت عطش و تشنگی و ایشان بجز صبر
کاری نخواهند کرد چون ذکریا علیه السلام این قصه را شنید سه روز از خانه بیرون نیامد و در ندبه و گریه و زاری
بود و کسی را نزد خود راه نمیداد پس گفت خدایا مرا فرزندی بده و او را قرة العین من گردان و مرا فریفته
محبت او گردان و او را از من بمنزله حسین علیه السلام گردان نسبت بجدش پس بلا گرداد و مصیبت و بدرد
او در هم چنانکه دل حبیبت را در مصیبت فرزندش بدرد میاوری حضرت اسمعیل صادق الوعد علیه السلام را
سر و رویش را پوست کندند سطاطائیل ملک عذاب آمد و گفت خدا میگوید هر عذابی که خواهی بگو تا قوم ترا
عذاب کنم گفت نمیخواهم در این بلیه اقتدا میکنم بحسین علیه السلام فرزند پیغمبر آخر الزمان او مظلوم است
منهم میخواهم مظلوم باشم موسی بن عمران علیه السلام در وقتیکه رفت بنزد خضر علیه السلام چون بنزد او رسید سلام
کرد بعد از جواب گفت کیستی تو گفت موسی گفت موسی بن عمران کلیم الله گفت بلی گفت از برای چه آمدی گفت
از برای آنکه تعلیم کنی بمن بعضی از علوم را که بتو تعلیم کرده اند گفت انی وکلت لامر لا تطیقه امری چند را
بان موکل کرده اند که تو تاب آن نداری فحدثه عن آل محمد و عن بلائهم و عما یصیبهم حتی اشتد
بکاؤهما پس بیان کرد خضر علیه السلام از برای موسی علیه السلام بلاها و مصیبتها که باهل بیت محمد صلی الله علیه و آله میرسد
تا شدید شد گریه ایشان و از برای موسی فضایل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و اولاد
ایشان را گفت و آنچه خدا بعوض با ایشان میدهد بیان کرد موسی علیه السلام گفت خدایا مرا از امت محمد صلی الله
علیه و آله گردان عیسی بن مریم را حضرت مریم بصباغی داد طفل همه کرباسها را که لاجوها کرد هر یک برنگی که بایست
بشود در خم ریخت و همه را نیلی کرد شما از نصوانید و سید الشهداء علیه السلام و الا او پیغمبر بود و در مهد بود
که از پیغمبران بود و سعاهت رای و جهالت ولی از پیغمبران بمعنی است اری اری بیت بکیاه و جامه
خم کردن به بیل زد چون ابجر بعیسی کردن نخستین رسید باری همه عالم از آسمانها و زمینها و عرش
و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و حور العین و رضوان و مالک و ریح و طمطام و ثری و تحت الثری
و طبیعت و نفس و ماده و آنچه دیده و شنیده شود و آنچه دیده و شنیده نشود همه از جهت خوشی ملک محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله که عقل کل و کل عقل و قطب الاقطاب است از جهت بزرگی بلیه فرزندش گریستند بلکه
بعضی از عارفان گفته اند که هر گریستن بجفی برگشتن بگریستن آنحضرت و هر سنگی که از کوه میافتد
از غم آنحضرت است و گریه طفلان در گهواره از غم آنحضرت و شکست آن بوار از غم آنحضرت و غرش رعد از
حزن او است و باران از گریه او است و این معنی اگر چه بعید از اذهان است لکن در نظر اهل بصیرت و معرفت
چنین است زیرا که جمیع ممکنات بواسطه ایشان خلعت وجود پوشیده اند و جمله عکس شعاع ایشان اند

ونزول رحمت بواسطهٔ ایشانست اگر ایشان را علیه روی دهد همهٔ عالم را روی دهد و فرمودند نَحْنُ مَحالُّ مَشِیَّةِ اللهِ چون محل مشیت الهی متاثر گردد هر چیزی متاثر شود لکن متاثر شدن از ایشان نیست اگر چه وجود ایشان از وجود پیغمبر و آل او است لکن از قبیل ظلاله که متأثر از اصاب منت و بدیهی است که هر که شمس بیرنگی شعاع است و صفای آن بصفای شعاع و نظر باینکه حسین بن علی علیه السلام که مظهر خضوع و خشوع است هر خضوع و خشوعی که در عالم امکان میباشد بجهة خضوع او است و بواسطه انست بی‌مثالی نیست میباحث فی این اثار و قبل از حادثه آن بزرگوار و اخبار نیز منفق است باینکه هر چیزی بر او گریست لکن گریه هر چیزی بحسب حال او است ببین که چشم روزگار بر او فاش میگریست خون میکند شت ایوان کربلا چنین میگوید شیخ احمد احسائی كُلُّ انكِسارٍ وَخُضُوعٍ بِهِ وَكُلُّ صَوْتٍ فَهُوَ نوحُ الهَواءِ هر شکستی که بموجودات میرسد و هر خضوعی که بجهة ممکنات عارض میگردد بجهة او است و هر صدائی که در هوا بهم میرسد آن نوحهٔ هوا است که بر آنحضرت نوحه میکند ما فِي الوُجُودِ مُعْجَمٌ لَمْ يَكُنْ لِلأَعْراضِ حِيرَةٌ فِي اسْتَوى در عالم وجود چیز ناطق و صامتی نیست مگر او را در ماتم آنحضرت حیرتی روی داد فَطَبَّقَ الدُّنيا مُصابٌ هَوى لِما سَباني بَدا أو أتى پس بجهة مصیبت او عالم را مصیبتی گرفت مصیبت عالم را از گذشته و آینده مصیبت زده نمود وَكُلُّ رَطْبٍ يَنْتَهِي فِي البِلا وَذِي قِوامٍ بَعْضُهُ النَّوى هر چوب تری که می‌بینی از غم حسین علیه السلام خشک میشود و لاغر و گداخته میشود و هر شاخ درختی که می‌بینی از غم او بهم می‌پیچد أما تَرى النَّخْلَةَ فِي قُبَّتِهِ ذاتَ انْفِطارٍ وَانْشِقاقٍ فَتًى آیا نمی‌بینی درخت خرما را که هو شباریش از سایر درختان بیشتر است چگونه سعفهایش را که بمنزلهٔ موی سر او است پریشان کرده است ما سَعَفَتْ فِيها أَنَّها اجْتَرَتْ إِلّا هاجِرٌ أما ترى شاخی از آن کامل نمیشود که خبر داده شود بمصیبت فرزند پیغمبر موجودات امام و مقتدای من و همهٔ مخلوقات مگر آنکه از غم او پریشان گردد و از کار بیفتد أما تَرَى الأَثْلَ وَهذا بِهِ عِنْدَ الرِّياحِ ذا حَنِينٍ حالا آیا نمی‌بینی که چوب گز و مژهای چشم او را که وقت وزیدن باد صدای ناله او بلند میگردد أما تَرَى الآفاقَ مُغْبَرَّةً وَالشَّمْسَ حَمْراءَ بُكْرَةً وَمَساءً آیا نمی‌بینی آفاق عالم را از کوه و صحرا که چگونه غبار آلود اند و آیا آفتاب را نمی‌بینی که چگونه سرخ است در صبح و شام أما سَمِعْتَ الرَّعْدَ يَبْكِي لَهُ وَالبَرْقَ وَالسُّحْبُ يَقْطُرُ هي آیا نا گریه رعد نمی‌شنوی و آیا آتش پنهانی فشانی مانند ده برق را نمی‌بینی یا گریه ابر را نمی‌بینی که بقطرات پیاپی اشک ریزان است أما تَرَى النَّحْلَ لَهُ رَنَّةٌ فِي طَيَرانٍ شَدَّ بِهِ البُكاءُ آیا زنبور عسل را نمی‌بینی که در حال پریدن ناله گریه اش بلند است فَكُلُّ بُقْعَةٍ بِهِ قَبْرُهُ وَكَرْبَلا كُلُّ مَكانٍ تَرى زمین همه جا گویا محل قبر او است

است که از غمش میگرید و عالم از همه جا از غم و اندوه کربلا شده وَكُلُّ يَوْمٍ يَوْمُهُ دَائِماً تَغَصُّ شِرْبُ الْمَاءِ
عَلَى مَنْ نَعَى چنان مصیبتش در عالم تاثیر کرده که گویا هر روز روز عاشوراء است و هر زمان مصیبت
او است که آب خوشگوار را بر همه تلخ نموده است اَلسَّيْفُ يَفْرِي نَحْرَهُ بَاكِياً وَالرُّمْحُ يَنْعَى قَائِماً
وَانْثَنَى خنجری که گلوی او را میبرید بر او گریه میکرد و نیزه که بر پهلوی مبارکش فرو رود اول بر او
میگریست و خبر مرگ او را میداد پس او را زخم میکردند و در پهلوی نازنینش میزدند تَبْكِيهِ جُرْدٌ
جَارِيَاتٌ عَلَى جُثْمَانِهِ وَإِنْ تَدُقُّ الْقُرَى اسبهائی که بر بدن شریفش میتاختند بر او میگریستند
اگر چه اعضایش را در هم میکوفتند وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ شَيْئاً بَدَى فِي الْكَوْنِ إِلَّا بَكَاهُ تَلَا بخدا قسم که
ندیدم در این عالم کون فساد چیزی را که وجودی بهم رساند و از مکمن خفا بیرون آید مگر آنکه با گریه آنحضرت
مقرون و تالی بود بدانکه همه چیز بر آنحضرت گریستند چنانچه صریح اخبار است و لازم ندارد که گریه
ایشان را با این چشم ببینی همچنانکه حق تعالی میفرماید وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
تَسْبِيحَهُمْ چیزی نیست مگر آنکه تسبیح میگوید خدا را و تحمید میکند او را و لکن شما نمیشنوید تسبیح او را پس گریه
همه چیز لازم نیست که با این دیده دیده شود با اینکه صریح اخبار است که در زمان شهادتش گریه همه چیز
ظاهر شد زیرا که از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و از درختان خون جاری شد و درخت
خونبار در قریب قزوین مشهور است ثقات از آن خبر میدهند که هر سال در روز عاشورا خون از او جاری
میشود حتی در صورت اشتباه ماه از خونباری آن درخت تعیین روز عاشورا مینمایند و از جمله روایات
آنها یست که میگویند در زمان شهادت آنحضرت بود و در آن روز مثل سابق درختها خون گریست ابن شهر
آشوب روایت میکند از سفیان بن عیینه که گفت جده ام خبر داد مرا از یکی از آنهایی که در کربلا حاضر بودند
که زعفرانی از ایشان بگیرم آمد و از او برداشتم پس آن زعفران مبدل بخون شد و گیاهای زمین مبدل
گرگون با آتش بودند و بعضی از مشایخ عامه در شرح وجیز ذکر کرده اند که این سرخی که بر آسمان میباشد در حین
طلوع و غروب آفتاب ابتدای ظهور آن در روزی بود که حسین علیه السلام را شهید کردند و سابق بر آن کسی
از آن ندیده بود و آن روز سنگی بر نمیداشتند مگر آنکه از زیرش خون تازه میجوشید و از آسمان قطرات خون
میبارید و هر جامه که از آن خون بر او میرسید هر چند میشستند رنگش بر طرف نمیشد و ابن شهر آشوب
نقل میکند از نضره ازدیه که چون حسین علیه السلام را کشتند خون از آسمان بارید تا آنکه حوضهای و خمها و ظرفهای بزرگ
ما پر از خون شد بدانکه مقربین در تضرع و استغاثه میباشند حضرت صادق علیه السلام فرمودند که فاطمه علیها السلام
گاهی نعره میزند میخروشد که از خروش او جهنم بخروش میاید و اگر ملائکه ضبط نمیکردند تا هر اینها همه

میشوند بودن آنحضرت در گریه است او را محافظت میکنند و در هوا او را می بندند و دو پاها از دو یکست
که بجوش آید و از یکدیگر بپرد و هر قطره از آن ملکی بر آن موکل است که هنگامیکه آواز فاطمه علیها السلام را
میشنوند او را حفظ میکنند و جوش او را فرو مینشانند که مبادا اهل زمین را غرق نماید ملائکه بسوی او تسلی
و برای گریه او گریه میکنند و تضرع و استغاثه میکنند بدرگاه الهی و آواز او بتقدیس بلند میکنند از ترس
عذاب اهل زمین وَلَوْ اَنَّ صَوْتاً مِنْ اَصْواتِهِمْ یَصِلُ اِلَی الْاَرْضِ لَصَعِقَ اَهْلُ الْاَرْضِ وَ تَقَلْقَلَتِ الْجِبالُ
وَ زَلْزَلَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِها اگر یک آواز از آوازهای ایشان باهل زمین برسد هر آینه اهل زمین
همه مدهوش شوند و کوهها کنده شود و زمین بلرزد ابو بصیر میگوید عرض کردم جُعِلْتُ فِداكَ
اِنَّ هٰذَا الْاَمْرَ عَظِیمٌ این امر امر عظیمی است فرمود غَیْرُهُ اَعْظَمُ مِمّا لَمْ تَسْمَعْهُ آنچه نگفتم عظیم تر از آنست که
گفتم پس فرمود ای ابی بصیر اَما تُحِبُّ اَنْ تَكُونَ فِیمَنْ یُسْعِدُ فاطِمَةَ آیا نمیخواهی که تو از یاری کنندگان فاطمه
علیها السلام باشی در گریه کردن بر فرزندش هنگامیکه این را فرمود گریه بر من روی آورد بنوعیکه نتوانستم جواب بگویم
پس حضرت برخاست و رفت در مصلای خود و من بیرون آمدم اندوهناک اینها همه سهل است اهل بهشت با آنکه
خدا بهشت را دار السرور خلق فرموده و غم و الم در آن نیست و جهت حزن و اندوه از برای اهل بهشت
نمیباشد در این مصیبت گریستند چنانچه در زیارتیکه از ناحیه مقدسه بیرون آمده از جناب صاحب علیه السلام
میفرماید وَاُقیمَتْ لَكَ الْمَاٰتِمُ فی اَعْلا عِلِّیّینَ وَلَطَمَتْ عَلَیْكَ الْحُورُ الْعینُ ماتم برای تو در اعلا علیین بر پا
کردند و حوریان در مصیبت تو طپانچه برو زدند و از زیارت مخصوص آنحضرت که در اول رجب
و نصف شعبان وارد شده که باید خواند این است اَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمائِكُمْ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ اَظِلَّةِ
الْخَلائِقِ وَسُكّانُ الْجِنانِ وَالْبَرِّ وَالْبَحْرِ گواهی میدهم که بتحقیق که بلرزه در آمد بجهت خون شما عرش الهی و جمیع
خلایق و همه ساکنین و همه بهشتیها و همه ساکنین صحرا و دریا و ذکر اظله عرش و ظله خلایق شاید که
تاثیر مصیبت در مجردات را بظله تعبیر میکند و گویا ... نهایتی میباشند لکن کالاشباح
و در حدیث است که راوی سؤال کرد که ما الظِّلال قال ظِلٌّ ... آیا نمی بینی سایه خود را در آفتاب
شیءٌ وَلَیْسَ بِشَیْءٍ باری اهل بهشت عزاداری بر پا کردند ... بهشت جای اندوه نیست لکن چون
در حدیث است که بهشت و حور العین از نور مقدس حسین علیه السلام خلق شده اند لهذا حسن و بهاء و نور
و صفا و سرور و حزن ایشان از حسین علیه السلام است پس هرگاه حسین علیه السلام محزون شود ایشان محزون
میشوند و اگر حسین علیه السلام پژمرده گردد ایشان نیز پژمرده میگردند پس چون مشهود که حسین علیه السلام
از سوز تشنگی ... از سینه اش برآید و ایشان خوش نباشند حسین علیه السلام برهنه بودن

بر زمین انداز ند و ایشان بر سریر شادی متمکن باشند نعم والله عزایش را بر پا میکنند و دار السرور را
دار الحزن میسازند و طیلسانها پوشیده و مینشینند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند در
شب معراج مرا داخل بهشت کردند میگشتم و تماشای قصور و جنان میکردم جبرئیل علیه السلام از دو حجره
چیدن یاد من از او بند و حصر کردم حورکی در او نبود بیرون آمد که مژه‌های چشمش مانند نیشتر
کرکس سیاه بود من از او پرسیدم که لِمَنْ اَنْتِ خدا او را از برای که خلق فرموده دیدم آنحور بر بکریه در
آمد و گریست و گفت لِاِبْنِكَ الْمَظْلُومِ الْحُسَيْنِ خدا مرا بجهة فرزند مظلوم تو حسین علیه السلام خلق
فرموده محتشم در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
کآشوب در تمامی ذرات عالمست اری کم بلیه نیست که مصیبتی نباشد هٰذَا مُصَابُ الَّذِي
جِبْرِيلُ خَادِمُهُ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ اِذْ نِيطَتْ تَمَائِمُهُ این مصیبت کسی است که جبرئیل خدمتکاریش
میکرد و بخادمی او فخر مینمود این مصیبت کسیست که جبرئیل علیه السلام گهواره اش را می جنبانید و میخواند
از برایش تا او را خواب برد و بجهة او تمیمه و دعای چشم زخم میاورد سِبْطُ النَّبِيِّ اَبُو الْاَطْهَارِ وَالِدُهُ الْكَرَّارُ
مَوْلًا اَقَامَ الدِّينَ صَارِمُهُ صِنْوُ الزَّكِيِّ جَنَى قَلْبِ الْبَتُولِ لَهُ اُقْنُومَةٌ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يُقَاسِمُهُ این
مصیبت سبط احمد مختار و نور دیده حیدر کرار است و برادر مجتبی و میوهٔ دل خیر النساء است که او را نصیبی
است از حسب و نسب و نجابت که احدی از اهل عالم را نمی باشد مُطَهَّرٌ لَيْسَ يَغْشَى الرَّيْبُ سَاحَتَهُ وَكَيْفَ
يَغْشَى مِنَ الرَّحْمٰنِ صَارِمُهُ معصوم و مطهری که دامن عصمتش پاک است از هر نقصی و ریبی چگونه چنین نباشد
و حال آنکه او را پاک کرده اند لِلّٰهِ طُهْرٌ تَوَلَّى اللّٰهُ عِصْمَتَهُ اَرْدَاهُ رِجْسٌ عَظِيمَاتٌ جَرَائِمُهُ چه قدر عظیم است
که کسی را خدا او را از رجس پاک کرده باشد هلاک کند و بکشد او را تا پاک ترین خلق لِلّٰهِ مَجْدٌ سَمَا
الْاَفْلَاكَ رِفْعَتُهُ مَاذَا الْعُلَى عِنْدَ مَا مَادَتْ دَعَائِمُهُ چه عظیم است این شرف و بزرگی که رفعتش از افلاک
گذشته و از اینجهة است که بنیان علو و رفعت و بزرگی متزلزل شد و میل بخرابی و انهدام نمود چون ستون
و عمادان متزلزل و منهدم میشد ضَيْفًا اَلَمَّ بِاَرْضٍ وِرْدُهَا شَرَعٌ فَفِي بِهَا وَهُوَ طَاوِي الْقَلْبِ هَائِمُهُ مهمان
نور سیدی که نازل شد و فرود آمد در زمینی که چشمه‌های آب در آن زمین کسی مانع نمیشد که از آن وارد شدن
بر آب همه کس در آب مساوی بودند و با وجود این با لب تشنه از دنیا رفت و شربتی از آب باو ندادند و
چندان او را عطشان نمودند و بحدی رسید که خود را بر سر شریعه رسانیدند او را تشنه برگردانیدند لَهْفِي عَلَى مَاجِدٍ
اَرْبَتْ اَنَامِلُهُ عَلَى السَّحَابِ غَدَا تُسْقَاهُ خَاتِمُهُ آه حسرت و اندوه بر آن بزرگواری که جود و بخشش دستش بر

از آب بهار بود بلکه هر سر انگشتی از او کانی بود از سخا و جوی بود از عطا و از سوز تشنگی و غش و بی
انگشتر خود را میمکید لَهْفی عَلَی الآلِ صَرْعی فِی الطُّفُوفِ فَما غَیْرُ العَلیلِ بِذاکَ الیَوْمِ سالِمُ ای داد از
آن روز که همه اهلبیت پیغمبر و یاوران ایشان بر روی زمین افتاده و بغیر از فرزند علیل آنحضرت کسی سالم
نبود أُقْتِمَ یَوْمٌ بِهِ جَمَّتْ مَلاحِمُهُمْ ثُمَّ انْجَلی رَیْبُهُ فَتَلی غَنائِمُهُ غبارآلود شد همه عالم و کوه و صحرا
در آن روز که برپا شد مصائب اهلبیت و بعد از برطرف شدن غبار معلوم شد چگونه اشخاص
بر زمین افتاده بودند حُزْنٌ طَویلٌ اَبی اَنْ یَنْجَلی اَبَداً حَتّی یَقُومَ بِاَمْرِ اللهِ قائِمُهُ غبار این مصیبت
از خاطر شیعیان هرگز منجلی نخواهد گردید تا قیام نماید قائم ایشان و تلافی نماید این اندوه را عزیزی
من بید الفکر روز مصیبت حسین علیه السلام بدترین روزها بود از ابتدای دهر تا انتهای آن روزی
از آن روز سخت تر و صعب تر نبود و نخواهد بود از آن روز بر خاصان خدا تلخ تر نبود حضرت امام رضا
علیه السلام میفرماید اِنَّ یَوْمَ قَتْلِ الْحُسَیْنِ اَقْرَحَ جُفُونَنا وَاَسْبَلَ دُمُوعَنا وَاَذَلَّ عَزیزَنا بِاَرْضِ کَرْبَلا
روز شهادت حسین علیه السلام پلکهای دیدهای ما را مجروح کرده اند و اشکهای ما را جاری کرده اند و
عزیز کرده ما را در زمین کربلا ذلیل کرده اند و کربلا کرب و اندوه و بلا گذاشت تا قیامت برطرف
نمیشود پس باید گریه کنند گریه کنندگان زیرا که گریه بر او گناهان بزرگ را فرو میریزد پس فرمود پدرم
هرگاه ماه محرم داخل میشد کسی او را شاد و خندان نمیدید حزن و اندوه او زیاد میشد تا روز
دهم آن ماه چون روز دهم آن ماه میشد آن روز روز مصیبت و حزن و گریه او بود و میفرمود امروز روزیست
که جدم حسین علیه السلام را شهید کردند کلینی بسند خود روایت میکند از ابان بن عبد الملک که گفت پرسیدم
از حضرت صادق علیه السلام از روزه روز تاسوعا و عاشورای از محرم الحرام فرمود تاسوعا یَوْمٌ حُوصِرَ
فیهِ الْحُسَیْنُ وَاَصْحابُهُ بِکَرْبَلاءَ وَاجْتَمَعَ عَلَیْهِ خَیْلُ اَهْلِ الشّامِ وَاَناخُوا عَلَیْهِ روز تاسوعا روزیست که
در آن روز حسین علیه السلام و اصحاب او را در کربلا محاصره کردند و جمع شدند بر دور او لشکرهای اهل
شام و بر دور او بار انداختند روزیست که در آن روز پسر مرجانه و پسر سعد شادی میکردند که وافر شد
لشکرهای ایشان و بسیاری عساکر ایشان و ضعیف کرده بودند در آن روز حسین علیه السلام و اصحاب او را
و یقین کردند که دیگر یاوری از برای حسین علیه السلام نخواهد بود و اهل عراق او را یاری نخواهند کرد
پس حضرت فرمود بِاَبِی الْمُسْتَضْعَفُ الْغَریبُ پدرم فدای حسین ضعیف غریب شود پس فرمود وَاَمّا یَوْمُ عاشُوراءَ
فَیَوْمٌ اُصیبَ فیهِ الْحُسَیْنُ صَریعاً بَیْنَ اَصْحابِهِ وَاَصْحابُهُ حَوْلَهُ صَرْعی عُراةً اما عاشورا روزیست که در آن روز
حسین علیه السلام را کشته بودند و بدنش را در میان اصحابش بر زمین انداخته بودند و اصحاب او در دور

دور بدن شریفش با بدنهای برهنه بر زمین افتاده بودند با چنین روز روز روزه است
کلا بخدا قسم این روز روز روزه نیست مگر روز حزن و اندوه و مصیبتی که داخل شد بر اهل آسمان
و زمین و جمیع مؤمنین و روز شادی پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام است غضب خدا بر ایشان
باد و این روز روزیست که گریست در این روز جمیع بقعهای زمین غیر از بقعهٔ شام پس کسیکه
روزه گیرد این روز را یا تبرک جوید بآن خدا او را با آل زیاد محشور گرداند در حالیکه دل او
مسخ نموده باشد و بر او غضب نموده باشد و کسیکه ذخیره نماید چیزی را در منزل خود در این روز
با نفاق بمیرد و بر آکثر از او و اهلبیت و اولاد او قطع نماید و با او شرکت نماید شیطان در جمیع
آنچه مذکور شد و از عبد الله بن سنان روایتست که گفت داخل شدم بر سید و مولایم حضرت
صادق علیه السلام در روز عاشورا پس او را دیدم که رنگ مبارکش از وی متغیر بود و حزن و اندوه
بر او ظاهر بود و اشک از دیدههایش مثل مروارید غلطان بر روی مبارکش جاری بود گفتم از چه گریه میکنی
یابن رسول الله خدا دیدههایت را نگریاند فرمود أفی غفلة انت اما علمت ان الحسین بن علی اصیب
فی مثل هذا الیوم آیا غافلی تو آیا نمیدانی که حسین بن علی علیهما السلام را کشتند انگاه گفت روزه کن نه از
کن بی آنکه شماتت کنی و روزه آن روز را کامل مگردان و باید افطار تو بیک ساعت بعد از نماز
عصر باشد بشربتی از آب فانه فی مثل ذلک الوقت من ذلک الیوم تجلت الهیجاء عن آل رسول الله
وانکشفت الملحمة عنهم وفی الارض منهم ثلثون صریعا فی موالیهم یعز علی رسول الله مصرعهم
بدرستیکه بعد از عصر بود جنگ از آل پیغمبر صلی الله علیه وآله برطرف شد و معرکه عظمی فرو نشست
و حال آنکه سی نفر از اهل بیت پیغمبر و موالیان ایشان بر زمین افتاده بودند که بر پیغمبر دشوار بود کشته
شدن ایشان و اگر جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله در دنیا بود هر آینه تعزیه ایشان را میگرفت و مردم
او را تعزیه میگفتند پس حضرت صادق علیه السلام آنقدر گریست که ریش مبارکش از آب دیده‌اش تر شد
والله اگر پیغمبر در دنیا بود هر آینه تعزیه فرزندانش برای پیغمبر میگفتند بلکه بجهة فرزند عزیز ناز پرورش
ولباس ماتم میپوشید و ناله واحسیناه بر میکشید فواعجباه من مصیبة ما اعظمها وبلیة ما امرها
واوجعها وافدحها مثل ابو عبد الله وعترته وسبی نسائه وصبیته ودار براسه فی البلدان
من فوق عامل السنان فیا لیت لرسول الله عینا تنظر الی بناتها وبنیها وهم ما بین مقتول یجری
علیه الصعید واسیر مکبل بالحدید وبین من تخمش وجوهها بعید ومن ینزع قرطها من اذنها
وبین من یستجیر فلا یجار ویستغیث فلا یغاث ومن یستنصر فلا ینصر و ... فلا یعان فلم من

بِنَدْبِهِ وَا جَدَّاهُ وَوَا عَلِيَّاهُ وَوَا حُسَيْنَاهُ قَدْ عَلَا فِي اَرْضِ كَرْبَلَا وَكَمْ مِنْ اسْتِغَاثَةٍ وَا مُغِيثَاهُ وَوَا مُجِيرَاهُ وَوَا هَاشِمِيَّاهُ فَقَدْ وَقَعَتْ فِي اَرْضِ نَيْنَوا فَوَا اَسَفَاهُ اَيْنَ حُسَيْنٌ وَاَيْنَ اَبْنَاءُ الْحُسَيْنِ وَاَيْنَ اِخْوَانُ الْحُسَيْنِ عَزَّ عَلَيَّ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ اَنْ تَكُونَ عَطْشَانًا فَلَا تُرْوَى وَنَظَرُكَ بِالْمُحَيَّرِ عَلَى بَنَاتِكَ الْعَطَاشَى وَسَكْبُ دَمْعِكَ عَلَى ذَرَارِيكَ الْقَتْلَى فَمَقْتَلُكَ يَعِزُّ لِي ذَرَارِيكَ بِلَا حِمَى لَمْ يَكُنْ لِصَوْتِكَ رَاحِمًا وَلِنَصْرِكَ سَامِعًا اَفَلَمْ يَكُ لَكَ حَبِيبًا وَلِدَعْوَتِكَ مُجِيبًا فَيَا مُؤْمِنًا فِي زَعْمِهِ مُتَشَيِّعًا وَلَا مُؤْمِنَ اِلَّا الَّذِي قَدْ تَشَيَّعَا اَتَفْرَحُ فِي يَوْمٍ بِهِ ذُبِحَ الْعِدَى اِمَامَكَ فَاعْفِرْ عَفَّرَ خَدَّيْكَ لَاكِعًا ای مؤمنی که گمان میکنی که از شیعیان و دوستان میباشی آیا در روزی که دشمنان امام ترا ذبح کردند شاد میباشی ای بی عقل احمق ذلیل شوی از این خیال وَيَا لِفَتًى عَاشُورُ جَنْبُكَ مَضْجَعًا وَتُرْبُ الْفَلَا اَضْحَى لِمَوْلَاكَ مَضْجَعًا آیا در روز عاشورا بر فراش تکیه میکنی و بر فرشهای نیکو مینشینی و حال آنکه مولای تو خوابگاهش خاک بیابان بود اَيَضْحَكُ مِنْكَ الثَّغْرُ مِنْ بَعْدِ اَنْ غَدَا بِهِ ثَغْرُ مَوْلَاكَ الْحُسَيْنِ مُقَرَّعًا آیا لب و دندان گشوده میشود بعد از آنکه چوب بر لب و دندان مولای تو حسین علیه السلام زده اند اَيُنْهَبُ فِيهِ رَحْلُ آلِ مُحَمَّدٍ وَبَيْتُكَ فِيهِ لَا يَزَالُ مُوَسَّعًا آیا در روزیکه منازل آل پیغمبر را غارت کردند و خیمهای ایشانرا تاراج کردند تو خانه خود را وسعت میدهی و خود و عیال خود را در رفاهیت میداری فَيَا لَيْتَ سَمْعِي صُمَّ عَنْ ذِكْرِ قَتْلِهِ وَيَا لَيْتَ لَمْ يَخْلُقْ لِيَ اللهُ مَسْمَعًا کاش کر شده بودم بلکه کاش خدا گوش بمن نداده بود که نشنوم که مولای مرا شهید کردند سَاَبْكِي دَمًا بَعْدَ الدُّمُوعِ لِفَقْدِهِ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ يُبْرِئُ لِيَ الْحُزْنَ مَدْمَعًا اگر حزن و اندوه ثواب دهد مرا احتیاج نباشد هر آینه بخون در مصیبت او اندوهناک خواهم بود بدانکه در این روز عجب مصیبتی بر اهل اسلام واقع شد عجب بلیه بر مسلمین روی داد و عجب بلیه بر عالم واقع شد و عجب فتنه ای در بنی آدم واقع شد بخدا قسم داغی بر دل اهل ایمان گذاشتند که هرگز بر طرف نمیشود و جراحتی بر سینه شیعیان وارد نمودند که هیچ مرهمی آنرا ملتئم نمیگرداند بهترین اعمال در این روز بلکه در سایر ایام گریستن بر آنحضرت است از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود کسیکه ترک کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا و روز مصیبت گریه و حزن او باشد خدا روز قیامت را روز فرح و شادی او گرداند و کسیکه روز عاشورا را روز برکت نامد در نزد خود ذخیره نماید چیزی را خدا انبار او را مبارک نگرداند و در قیامت او را با یزید و با عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد محشور گرداند پس تعجب میکنم از آن دلیکه بر آن محزون نگردد و از چشمی که بر آن نگرید حسین بن خارجه روایت کرده است که ما در نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم پس یاد کردیم حسین علیه السلام را پس حضرت صادق علیه السلام گریست و ما هم گریستیم

کریستم بر آنحضرت مسرور داشته فرموده بود که حسین بن علی علیهما السلام فرموده است اَنَا قَتیلُ العَبرَةِ لا یَذکُرُنی مُؤمِنٌ اِلّا بَکی یعنی منم کشته گریه وزاری هرگاه یاد میکند مؤمنی مرا اینکه میگرید پس شنیدن مصائب او و ساکت بودن و اشک از دیده نریختن با ایمان جمع نمیشود نزد این گریه اشما اگر چه باشد پس همیشه مقربان درگاه خدا گریستند و همیشه را مشغول عزا بر پا بوده چنانچه ابن قولویه روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نظر بحسین علیه السلام نمود فرمودند یا ابا عبد الله اُسوَةٌ اَنتَ قِدَماً یعنی تو از قدیم باعث اندوه بوده و مدتها است که مردم بر تو اندوه ناکند آنحضرت عرض کرد جُعِلتُ فِداکَ ما حالی یعنی حال من چگونه خواهد بود که باعث اندوه خلق بوده ام فرمود میدانم بعضی مردم مبتلا شدند بفرزندی تو و بینا باش پیش از آنکه مصیبت بتو برسد فَوَالَّذی نَفسی بِیَدِهِ لَیَسفِکَنَّ بَنو اُمَیَّةَ دَمَکَ ثُمَّ لا یُزیلونَکَ عَن دینِکَ یعنی بخدائی که جانم بقبضه قدرت او است که بنو امیه خون ترا خواهند ریخت و لیکن ترا از دین نمیتوانند برگردانید و خدا را از یاد تو نمیتوانند برد حسین علیه السلام فرمود قسم بخدا که همین مرا بس است اقرار میکنم بآنچه خدا فرستاده و تصدیق میکنم سؤال و وا انکذیب نمیکنم پدر خود را پس عزیز من این امر تازه نیست و کمان مکن که این گریه همین بوده است همیشه ایشان ماتم حسین بوده و همیشه در این مصیبت دوستان خدا گریسته اند شدت عزاداری در ایام عاشورا از خصایص این امت شد چنانچه در حدیث هست که حضرت موسی عرض کرد خدایا بچه جهت امت محمد صلی الله علیه و آله را بر سایر امتها تفضیل داده ندا رسید بجهت ده خصلت گفت چیست آن خصال تا بنی اسرائیل امر بکنم بجا آورند ندا رسید که آن عبادتست از صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا گفت خدایا عاشورا چیست ندا رسید که آن گریستن و گریانیدن بر سبط پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و مرثیه کردن و عزاداشتن بجهت مصیبت او است ای موسی بنده از بندگانم نیست در آن زمان که بگرید یا بگریاند و تعزیه فرزند مصطفی را بدارد مگر اینکه بهشت از برای او ثابت و کسی نیست که صرف مال خود را در محبت فرزند دختر پیغمبرش بطعام دادن یا غیر آن بقدر درهم باشد یا بقدر دینار مگر اینکه مبارک گردانم از برای او در دار دنیا و برکت دهم هر درهم را بهفتاد برابر و کناهانش آمرزیده شود و داخل بهشت گردد وَ عِزَّتی وَ جَلالی ما مِن امرَأَةٍ اَو رَجُلٍ سالَ دَمعُ عَینَیهِ فی یَومِ عاشوراءَ وَ غَیرِهِ قَطرَةً واحِدَةً اِلّا وَ کُتِبَ لَهُ اَجرُ مِأَةِ شَهیدٍ بعزت و جلالم سوگند که نیست زنی یا مردی که قطره اشک از چشم بریزد در روز عاشورا یا غیر آن مگر آنکه اجر صد شهید از برای او بنویسم فنعوذ بالله من قلب لا یخشع و عین لا تدمع لَیتَ العُیونَ الباخِلاتِ بِدَمعِها

علیک لها النعمی موجود چشمیکه مضایقه میکند در گریستن بر تو کور باد نمیدانم در چه ماتمت
خواهر بنجت بر و کدام بلیه خواهی گریست یعنی که بلیه او چکونه بینیمها از برخاک مذلت فالبد سرها
بینداختند بحد افتیم شیعیانش ذلیل شدند آکو عبدالذی لک مولا ذلت عبد است و عزت مولا عزت
عبد است بشر همدانی میگوید پرسیدم از ابواسحق موسی بن جعفر علیه السلام که مردم چه وقت ذلیل
شدند فرمودند حین قتل حسین بن علی وادعی زیاد و قتل حجر بن عدی مردم در وقتیکه ذلیل شدند
که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد و در وقتیکه زیاد ابن ابیه والی عراق شد و حجر بن عدی را کشت و در
حدیث هست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که چون حسین علیه السلام کشته شد اهل مدینه شنیدند
ندائیکه منادی میکفت الیوم نزل البلاء علی هذه الامة امروز بلاء بر این امت نازل شد پس هرگز شادی
نخواهند یافت تا قائم شما قیام نماید و سینهای شما را شفا دهد و دشمن شما را هلاک کند و طلب نماید
این خونرا عبدالله بن عبداللطیف تفلیسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون شمشیر بر بدن
حسین علیه السلام زدند و بدن او را از شمشیر مجروح کردند و خواستند سر مقدسش را از بدن مطهرش
جدا کنند منادی از جانب رب العزة از بطنان عرش ندا کرد الا ایتها الامة المتحیرة الظالمة بعد نبیها
لا وفقکم الله لاضحی و لا فطر ای امت حیران ظالم که بعد از پیغمبر خود طغیان کردید خدا شما را توفیق ندهد
از برای فطر و نه عید اضحی یا اهل عاشوراء یا لهفی علی الذین خذوا و اخذ دکم یا اهل بنی ای اهل عاشوراء
وا مصیبتند که آن فرزند شافع یوم نشور زینتهای خود را بجهت تأسف بر دین خود بکیرید لباس
مصیبت بپوشید و جامه اندوه در بر کنید الیوم شقق جیب الدین و انتهبت بنات احمد نهب
الروم والصبی امروز گریبان دین پیغمبر دریده شد امروز پرده دین حرمت پیغمبر که اهل آسمان و زمین
حرمتش را میداشتند دریده شد و دختران او را مثل اسیران روم و فرنگ اسیر کردند الیوم شقوا
علی الزهراء کلها و ساوروها بتنکیب فی حزنها امروز تاج و کله فاطمه را دریدند و او را
خوار و ذلیل کردند و او را در وادی اندوه انداختند الیوم زعزع قدس من جوانبه وطاح
بالخیل سادات المیادین امروز ارکان قدس متزعزع گردید امروز نامداران و شجاعان معرکه
دلاوری را از اسبها انداختند الیوم قام باعلی الطف نادبهم یقول من لیتیم و من لمسکین
امروز روزیست که نوحه کنند اسیران کربلا و مرثیه خوان ایشان زینب خاتون بر بلندی زمین کربلا
ایستاده بود و ندا میکرد که کیست بفریاد یتیمان بیکس برسد کیست که این زنان مسکین و دختران
نودرس را پرستاری نماید الیوم خضب حبیب المصطفی بدم امسی عبیر نحور الحور العین امروز

انا حبیک یا جداه یا خیر مرسل حبیبک مقتول و نسلک ضایع انا حبیک عزا
موجلا اسیرا و مالی حامیا و مدافع سبینا کما تسبی الاماء و مسنا من الضر

حکایت ابوذر (ره)

امروز روزیست که پیغمبر خدا با ملأ اعلا بر سر نعش حسینش علیه السلام آمده و جامه را بخون فرزند خود خونین کرده و خونیکه از خوشبوئی عبیر حور العین میباشد اَلْیَوْمَ خَرَّ نُجُومُ الْفَخْرِ مِنْ مُضَرٍ عَلَی مَنَاخِرِ تَذْلِیلٍ وَ تَوْهِینٍ امروز روزیست که ستارهای درخشان فلک عزت و جلال و فخر و کمال بروی زمین فنا و ابتلا افتادند از فخر و عزت خود را تذلیل کردند اَلْیَوْمَ هُتِکَ اَسْبَابُ الْهُدَی مَرَقاً وَ بِرُقْعَتِ غُرَّةُ الْاِسْلَامِ بِالْهُونِ امروز روزیست که آثار هدایت برطرف گردید و آثار هدایت ضایع شد امروز روزیست که برقع و پرده خواری و ذلت بر روی اسلام افتاد اَطْفَالُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ قَدْ فُطِمُوا مِنَ الثَّدْیِ بِاَنْیَابِ الثَّعَابِینِ طفلهای فاطمه علیها السلام را از شیر گرفتند و بر نیشهای دهن اژدها و ببرها آب خوردند سبحان الله عجب داغی بر دل پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتند و عجب جراحتی بر سینه فاطمه علیها السلام زدند ای بی حیا ملتی که بلیه بر روی داد و اندک مصیبتی است عروه ابن زبیر روایت میکند که در وقتیکه ابوذر علیه الرحمه را از مدینه اخراج میکردند بامر خلیفه ثالث مردم بجهت دلداری باو میگفتند ای ابوذر دل خوش باش که آنچه بتو میکنند چون در راه خدا است سهل است ابوذر گفت چه قدر سهل و آسان است آنچه بمن میکنند وَلٰکِنْ کَیْفَ اَنْتُمْ اِذَا قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ قَتْلاً چگونه خواهید بود شما در حالتیکه حسین بن علی علیهما السلام را شهید کنند بخدا قسم که در اسلام قتلی عظیم تر از قتل او نخواهد بود و بعد از قتل خلیفه خود خدا شمشیر انتقام خود را بر این امت خواهد کشید که هرگز او را غلاف نخواهد کرد و از ذریه او کسیرا خواهد فرستاد که انتقام این خون بکشد و اگر میدانستید شما که داخل میشود در مصیبت او و اهل دریاها و ساکنین کوهها و صحراها و اهل آسمانها لَبَکَیْتُمْ وَاللّٰهِ حَتّٰی تُزْهَقَ اَنْفُسُکُمْ هرآینه بقدری گریه میکردید که روحهای شما از بدن بیرون میرفت اَللَّیْلَةُ الْحَشْرُ لَا بَلْ یَوْمُ عَاشُورٍ اَنْفُخُ الصُّوْرُ لَا بَلْ نَفَثَتْ مَصْدُوْرٍ آیا قیامت برپا شده و روز حشر رسیده است که عالم متزلزل شده و آسمان و زمین مضطرب گردیده نه قیامت برپا نشده بلکه روز عاشورا است که لنگر زمین و آسمانرا بر زمین انداختند و عالم را متزلزل کرده اند آیا نفخ صور دمیده که عالم پر از آشوب شده یا آه حسرت اسیران کربلا است که عالم را سیاه کرده و دنیا را در انقلاب انداخته یَوْمٌ بِهِ اهْتَزَّ عَرْشُ اللّٰهِ مِنْ حَزَنٍ عَلٰی دَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ مَهْدُوْرٍ روزیست که عرش اعظم از اندوه متزلزل گردید بجهة خونیکه از پیغمبر خدا هدر رفت یَوْمٌ بِهِ کَسَفَتْ شَمْسُ الْهُدٰی اَسَفاً وَاَصْبَحَ الدِّیْنُ مِنْهُ کَاسِفَ النُّوْرِ امروز روزیست که آفتاب هدایت منکسف گردید بجهة تأسف بر مظلومی شمس فلک امامت و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله ظلمانی کردند یَوْمٌ بِهِ ذَهَبَتْ اَبْنَاءُ فَاطِمَةَ الْبَتُوْلِ مَا بَیْنَ مَقْتُوْلٍ وَمَاسُوْرٍ امروز روزیست که اولاد

فاطمه علیها السلام را بعضی را بشمشیرهای بلا در پاره پاره کردند و بعضی را اسیر و شترسوار در بلاد بلاد گردانیدند
یا وقعة الطف خلدت للقلوب اسی کانما کل یوم یوم عاشور ابو اعظم کربلا چنان اند فدائی در وقعها
کذا شئی که گویا هر روزه روز عاشورا و همه ایام ایام ماتمست یا وقعة الطف هل تدرین ای فتیة
اوقعته وهن یعفر و تعفیر ابو اعظم کربلا آیا میدانی که چگونه بزرگوار بود در بلا انداختی که او را پاره
پاره کردند و در بیش را بر خاک مالیدند مغتسل بالموج من لجته ودم نحر بسیف الکفر منحور شهید
بغسلی که غسل او از آب بدن دوستانش بود و خون سینه مجروحش بود که بشمشیر کفر او را نحر کرده بودند
ما غمضت عینه ابدی لجته ولا جنازة تشیلت بنوقیر یعنی پرستاری که کسی نبود که چشمهای او را بر هم
گذارد در وقت مردن و دوستی نبود که جنازه او را از زمین بردارد فیا سماء جری هذی الامور
علی قتل الحسین فوری بعده موری ای آسمان ظلمها بر قتل حسین علیه السلام میکنند این ستمها بر جگرگوشه
پیغمبر مینمایند ای آسمان متحرک منزلزل شو و خراب شو وانت یا ارض جیبی بعده قطعا ویا جبال علی جرم
الترحی سیری ای زمین بعد از کشته شدن حسین علیه السلام سرنگون و پاره پاره شو ای کوهها بر جای خود
قرار مگیرید بلکه لنگر آسمان و زمین را بکشند و بر فرش را بر زمین انداخته و عالم را پر آشوب کردند
بدانکه حکایت مبارزت آنحضرت و جدال او و شهادت آنحضرت را اگرچه میتوان از دو جزء بحر و نظم
آورد و بکرها را کتاب میکنند و فایت ابصار برای او بسیار و سوزنده میباشد لیکن که یکی بهر سینه
نند وا ینها الا بر ابنصیبت نیست لکن نه کرهها ببر انتجاع منظر و وارث حید و صفدر و کیفیت از قتال
ابطال و شبر بر که جدال بنهجی که از اخبار معتبره و از اقوال معتمده رسیده مشتمل بر فواید عظیمه است زیرا
که مشتمل است بر معجزات کثیره که موجب یاد حق بصیرت دوستانش میباشد و علاوه باعث حزن و اندوه
شیعیان میباشد و جملی از کیفیت قتال انقطب فلک کائنات در مقام نحریر میباشد و چنانکه علما اعلام ذکر
کرده اند که بعد از آنکه اصحاب و اقوام و برادران و فرزندان عزیز شد بدرجه شهادت رسیدند آنحضرت بدست
و بمین نظر کرد با کی ندید و گفت اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک خداوندا می بینی که بفرزند
پیغمبر تو چه میکنند پس از خیمه امام حجت صدای صبا کن و باستغاثه بلند کرد که هل من راحم یرحم آل
الرسول المختار هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار آیا کسی هست که رحم کند بر آل احمد مختار
آیا یاری کننده هست که یاری نماید جگرگوشگان رسول ابرار را هل من مجیر لابناء البتول هل من ذاب
یذب عن حرم الرسول آیا کسی هست که دفع شر از حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله نماید هل من موحد یخاف الله
فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا آیا خدا پرستی هست که در حق ما از خدا بترسد یا فریاد رسی

کیفیت قتال اصحاب سید الشهدا علیه السلام

شهادت علی اصغر

رسی هست که عزا الان چنین امامت را فریاد رسی نماید چون ندای بی یاوری و فریاد بیمددکاری ان زبدهٔ
سپاه اندوه بگوش اهل حرم رسید صدای گریه بلند کردند و خروش برآوردند سید الساجدین علیه السلام
چون ناله پدر بزرگوار را شنید از خیمه بیرون آمد و حال آنکه علیل و رنجور و مریض بود و طاقت برداشتن
سلاح حرب و برداشتن شمشیر نداشت ام کلثوم در عقبش ندا میکرد که ای نور دیده بکجا میروی برگرد حضرت
فرمود یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله یعنی بگذار جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر سید الشهدا
علیه السلام بخواهر خود فرمود بگیر او را مگذار بمیدان رود که دنیا از نسل آل محمد خالی نماند سید بن طاوس
روایت کرده که پس از آن آمد بدر خیمه و بخواهر خود زینب خاتون فرمود ناولینی ولدی الصغیر حتی
اودعه یعنی بخواهر طفل صغیر مرا بیاور تا وداعش نمایم پس آن طفل را آورد بخدمت آنحضرت و بروایت دیگر
زینب خاتون آمد و نزد برادر رو آن طفل را آورده عرض کرد که ای برادر این طفل سه روز است
آب نخورده شربت آبی از اینگروه از برای او طلب نما پس آن طفل را گرفته بمیدان آمد تا نزدیک پسر سعد لعنه الله
و فرمود ای قوم شما کشتید شیعیان مرا و اهلبیت مرا و عهد و بیعت مرا شکستید دست از من بردارید تا
بحرم جد خود برگردم یا شربت آبی بمن بدهید کسی با من نمانده مگر زنان و اطفالی که نیزه و شمشیر بکار
نمیبرند ویلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترونه کیف یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم وای بر شما
آخر این طفل شیرخواره را شربتی از آب باو بدهید نمی بینید چگونه بخود می پیچد از تشنگی آخر او را گناهی نمیباشد
و آنحضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه حرملة بن کاهل ملعون تیری بر کمان گذاشته بجانب آن امام عالمیان انداخت
آن تیر بر گلوی مبارک آن طفل آمد و گلوی مبارک او را درهم شکافت و بروایت شیخ مفید در وقتیکه
او را بنزد آنحضرت آوردند او را گرفته میبوسید و در کنار خود گرفته که آن ملعون تیر را انداخت و بر حلقوم
مطهرش آمد و گلویش را درهم شکافت آنحضرت چون این را مشاهده فرمود بی اختیار اشک از دیده
خونبارش جاری گردید و او را بوسه داد و چشمش را باسمان کرده گفت اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا
اشبه الناس بنبیک محمد یعنی خداوندا گواه باش بر این قوم که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو پس دست
زیر گلوی آن طفل گرفته چون دستهایش پر از خون میشد آنرا بسوی آسمان میریخت و میفرمود سهل است
آنچه بمن میکنند چون در نظر خدا است و برو پوشیده نیست پس باز دست مبارک را زیر آن خون گرفت
تا دستهایش پر از خون شد و بخود خطاب میکرد و میفرمود ای نفس صبر کن و تحمل پیشه کن در بلاها که
بتو میرسد پس رو بدرگاه خداوند بی نیاز کرد و عرض کرد خداوندا می بینی که چه میکنند با ما و چه بلاها میکشیم در
دنیا از ذخیره آخرت ما گردان و بروایت ابی مخنف لوط بن یحیی گفت خدایا فرزند من کمتر از ناقه صالح نمیباشد

خداوندا اگر مقدر شده است که ما بر ایشان نصرت نیابیم ایشان را از برای آخرت ما ذخیره ده از جنگ
مسلم نقل شده که من با عسکر یزید بودم و نظر میکردم بسوی آن طفل که بر روی دست سید الشهداء
علیه السلام شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی که نور رویش نور آفتاب را فرو مینشاند
یا بر دامن زنان گاهی میافتاد و گاهی برمیخواست میگفت وا ولداه و واقتیلاه و وا مهجة قلباه تا آمد
نزد آن طفل و خود را بر روی او انداخت و دختران چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش
آن طفل شهید انداختند سید الشهداء علیه السلام با قوم در گفتگو بود چون این را دید بهمان حال که بود بسوی
آن زن رفت و او را موعظه و نصیحت کرد و عبدالله او را ملاطفت و را بخیمه برگردانید بکسانی که در دور او
بودند پرسیدم که بود گفتند ام کلثوم و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه میباشند و بروایت
صاحب احتجاج آنحضرت خود از اسب فرود آمدند و بغلاف شمشیر خود زمین را گود کرد و آن طفل را
بخون رنگین کرده و او را در آنجا دفن نمود پس خود مصمم رفتن میدان و مقاتله لشکر حزب شیطان گردیدند
و بنا بروایت صاحب منتخب عمامه رسول خدا را پوشید و درع پیغمبر را در بر کرد و شمشیر آنحضرت را حمایل
کرد و اسب آنحضرت سوار شد و آمد بر در خیمه و ندا کرد یا سَکِینَةُ یا فاطِمَةُ یا اُمَّ کُلْثُوم یا زَیْنَبُ عَلَیْکُنَّ
مِنّی السَّلامُ ای دختران نور دیده و ای خواهران بیکس و ای یتیمان بی پرستار و ای محنت کشان بی غم خوار ای عیال
بیمونس و ای اطفال بیمعین وای اطفال بیمعین بی تعزیت یاد دارید بلا وای اسیران رنج و عنا نوبت بی پرستاری
شما رسیده و اینک فغان بیمدد کاری شما در آمده اینک وقت رفتن من رسید اینک نوبت شهادت من
در آمد زنان و دختران که این ندا از آن سید مظلومان شنیدند از خیمه ها بیرون ریختند و بدور شمع قدش
پروانه وار میگردیدند سکینه که دختر آنحضرت بود و مادرش رباب دختر امرء القیس بود آنحضرت را
تعلق بسیار بخودش و مادرش بود چنانکه در باره ایشان فرموده لَعَمْرُکَ اِنَّنی لَاُحِبُّ دارًا تَکُونُ بِها
سُکَیْنَةُ وَالرَّبابُ بجان تو که من دوست میدارم خانه را که در آن سکینه و رباب میباشند اُحِبُّهُما
وَاَبْذِلُ جُلَّ مالی وَلَیْسَ لِعاتِبٍ عِنْدی عِتابٌ ایشان را دوست میدارم و سهل است که عمده مال
خود را صرف ایشان میکنم و کسی را نمیرسد که مرا عتابی نماید در این خصوص باری سکینه گریه کنان نجدمت
آنحضرت آمد چون او را بسیار دوست میداشت او را بسینه چسبانید و اشک از دیده هایش پاک
میکرد و میفرمود سَیَطُولُ بَعْدی یا سُکَیْنَةُ فَاعْلَمی مِنْکِ الْبُکاءُ اِذَا الْحِمامُ دَهانی زود باشد که زمان
گریه تو برسد و بطول انجامد گریه تو بعد از آنکه من ز پیش تو بروم لا تُحْرِقی قَلْبی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً
مادامَ مِنّی الرُّوحُ فی جُثْمانی ای سکینه گریه مکن و دل مرا مسوزان از اشک دیده خود تا روح در بدن منست

منست فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتَ أَوْلَى بِالَّذِي تَأْتِيهِ بِأَخْبَرَةِ النِّسْوَانِ چون من کشته شوم تو که فرزند
نازپرورد منی اهل بیت را بشهر جد من برسان پس سکینه گفت ای پدر تن بمرگ داده و راضی بمرگ شده فرمود
ای نور دیده چگونه تن بمرگ ندهد کسیکه یاوری ندارد و معینی ندارد عرض کرد ای پدر ما را بحرم جد
خود برگردان آنحضرت فرمود هیهات اگر مرا میگذاردند بخود من خود را بمهلکه نمی‌انداختم زنان چون این را
شنیدند صدای گریه و خروش ناله براوردند آنحضرت ایشان را دلداری داد و ساکت فرمود ابن
طاوس علیه الرحمه میفرماید که شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه حمله کرد بر خیمه سید الشهدا علیه السلام و نیزه
خود را بر خیمه آنحضرت زد و گفت آتش بیاورید تا خیمه را با هر کس که در او است بسوزانم آنحضرت
فرمود ای پسر ذی الجوشن آیا تو میخواهی که اهل و عیال مرا بسوزانی پس شبث بن ربعی شمر را سرزنش
از این اراده نموده و آن ملعون از اراده خود درگذشت چون آنحضرت بیحیائی آن قوم را مشاهده فرمود
و دانست که بجز کشته شدن چاره نیست فرمود ابغونی ثوباً عتیقاً لا یرغب فیه احد اجعله تحت ثیابی لئلا
اُجَرَّدَ بعد قتلی یعنی جامه کهنه که کسی رغبت در آن نباشد بجهت من بیاورید تا در زیر لباس خود
بپوشم تا آنکه بعد از کشته شدن که بدنم را برهنه میکنند آنجامه کهنه بر بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان
و بی‌ستر نماند فانی مقتول مسلوب من میدانم که کشته میشوم و مرا برهنه میکنند پدر و مادر شیعیان
بفدای مظلومیت بادای ابی عبدالله همینکه زنان دلسوخته او این را شنیدند صدا بگریه بلند
کردند و فریاد و فغان براوردند حضرت فرمودند مهلاً فان البکاء امامکن مدارا باشید بعد ازین
گریه میکنید که گریه بسیار در پیش دارید پس جامه تنبان یعنی زیر جامه کوچکی از برای او آوردند فرمود
لا ذاک لباس من ضربت علیه بالذلة این لباس لباس کسیست که در ذلت افتاده میباشد و در روایت
ابن شهرآشوب فرمود این را نمیخواهم زیرا که این لباس اهل ذمه میباشد پس جامه دراز واسعتر آوردند آنرا
پوشید و بروایت ابن طاوس جامه از برای او آوردند او را پاره پاره کرد و در زیر لباس خود پوشید فلما
قتل جردوه منه اه چون او را کشتند آنجامه پاره پاره را نیز از بدن شریفش بیرون کردند پس بحر جامه
حبره لبسه و او را نیز پاره پاره کرد و پوشید تا برهنه نشود چون او را شهید کردند بحر بن کعب علیه اللعنه
آنرا از بدن نازپرورد آن امام پیغمبر کند و بدنی که بر سینه پیغمبر و فاطمه علیهما سلام الله پرورش یافته بود
عریان و برهنه در میان خاک و خون انداخت مَنْ مُخْبِرُ الزَّهْرَاءِ أَنَّ حُسَيْنَهَا بَيْنَ الْوَرَى عَارٍ عَلَى الْمَعَافِيَا
کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسینش را برهنه و عریان در میان بیابان انداختند وَرُؤُسُ أَبْنَاهَا
عَلَى سُمْرِ الْقَنَا وَبَنَاتُهَا تُهْدَى إِلَى شَامَاتِهَا سرهای اولادش را بر نیزه ها زده اند و دختراتش را هدیه

میریزند یا فاطمة الزهراء قومی واندبی امراءک فی اشراف ذلک علی ابیها ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن
بر فرزندان اسیر غریب که همه در دامهای مکر دشمنان افتاده اند واین ملعون شقی جمیع اسمعیل
دستهای او در زمستان خشک میشد و در تابستان خون وچرک از ان میامد تا بجهنم واصل گردید
ای شیعیان چون امام عالمیان وسرکرده مظلومان جامه پاره پاره را پوشید اهلبیت خود را
وداع میکرد وداع با زینب چون اهل بیت و زنان انحالت را دیدند نالة الوداع الوداع الفراق
الفراق بلند شد وشورشی در میان انان بلند شد که کسی را تاب دیدن ان نبود انجناب
ایشانرا تسلی داد وروانه میدان شد و در بعضی از روایات وارد شده که انحضرت عمامه رسولخدا بر سر بست
وزره انحضرترا پوشید برد رسولخدا را پوشید شمشیر انحضرترا حمایل نمود و بر اسب انحضرت که انرا فرس
میمون میگفتند سوار شد وبا این هیئت امد بنزد انگروه بیحیا و رفت در صف میدان و گفت یا اهل
الکوفة انشدکم بالله هل تعرفونی شما را بخدا قسم میدهم که ایا مرا میشناسید گفتند بلی تو حسین بن
علی علیه السلام میباشی وجد تو پیغمبر خدا است گفت شما را بخدا قسم میدهم که ایا میدانید که این شمشیر
پیغمبر خدا است که من او را حمایل دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم میدانید که این عمامه رسولخدا
است بر سر دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که ایا میدانید که پیغمبر خدا بمن و برادرم فرموده
انتما سیدا شباب اهل الجنة گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که ایا میدانید از مشرق تا مغرب در
میان شما غیر شما فرزند پیغمبری غیر از من باشد گفتند خدا میداند که غیر از تو فرزند پیغمبری
نیست فرمود فبم تستحلون دمی چرا خون مرا حلال میدانید گفتند اینچه گفتی همه را میدانیم ولکن دست
از تو بر نمیداریم تا ترا تشنه بکشیم از سید الساجدین علیه السلام روایت شده است که گفت چون پدر بزرگوارم
این خطبه را خواند وجواب ان قوم شقاوت نصاب را شنید امد بسوی خیمه واشک از دیده اش میریخت چون بدر
خیمه رسید خواهر انحضرت زینب خاتون از خیمه بیرون امد مضطرب وحسرتناک دامن بر زمین کشان
وشنیده بود جواب قوم را که بانحضرت گفته بودند پس گفت یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل ای برادر
این کلام که میگوئی کلام کسیست که یقین بکشته شدن داشته باشد فرمود بلی ای خواهر گفت لا یوقن بالقتل
من لا معین له فقال لا یا اخیه ای خواهر چگونه یقین بکشته شدن نداشته باشد وحال انکه هیچکس یاور
و مددی در این زمین ندارم پس گریه در گلوی پدرم گرفت و بگریه در امد چون زینب را این گونه برادر مظلوم
او را دید گفت واثکلاه ینعی الحسین نفسه برادرم خبر مرگ خود را میدهد وامحمداه واعلیاه وا
فاطمتاه واحسناه واحسیناه شیخ مفید ودیگران ذکر کرده اند که چون انحضرت بمیدان امد حمله کرد بر انقوم

رجز خواندن جناب سید الشهداء صلوات الله علیه

القوم وابن رجز را خواند كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْماً رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللّٰهِ وَرَبِّ الثَّقَلَيْنِ ای قوم كافر شدند
و از دین بر گشتند و از قدیم اعراض كرده بودند از ثوابهای آخرت قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيّاً وَابْنَهُ حَسَنَ
الْخَيْرِ كَرِيمَ الْأَبَوَيْنِ حَنَقاً مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمِعُوا وَاحْشُرُوا النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ همین قوم پدرم
علی مرتضی را كشتند و برادرم حسن مجتبی را كشتند و او را كشتند از كینهائیكه در دل داشتند چون
از كشتن ایشان فارغ شدند و مرا تنها دیدند گفتند جمعیت كنید و مردم را جمع كنید از برای حرب حسین
و كشتن او يَا لَقَوْمٍ مِنْ أُنَاسٍ رُذَّلٍ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ ثُمَّ صَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ بِاجْتِيَاحِي
لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِينَ وای بر اینان و از لكه لشكر جمع میكنند از برای صاحبان حرم خدا و وای بر این گروه
ملحد كه بیكدیگر وصیت كردند و هر یك دیگری را سفارش میكنند باستیصال من بخاطر جوئی دو ملحد
لَمْ يَخَافُوا اللّٰهَ فِي سَفْكِ دَمِي لِعُبَيْدِ اللّٰهِ نَسْلِ الْكَافِرَيْنِ وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ
الْهَاطِلَيْنِ از خدا نترسیدند در ریختن خون من بجهت عبید الله كه نسل دو كافر بد است و پسر سعد سوی
من آمده است مثل باران جنود بسیار لَا لِذَنْبٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ النَّيِّرَيْنِ بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ
بَعْدِ النَّبِيِّ وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ گناهی نكرده ام كه پیش از این مستوجب این عقوبت باشم تقصیری
نداشتم بجز اینكه همیشه فخر میكردم بكسی كه نور او روشنی میدهد شمس و قمر را كه فخر میكنم بر پدرم علی
كرار و بجدم احمد مختار خِيَرَةُ اللّٰهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ
فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ ذَهَبٌ فِي ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ وَلُجَيْنٌ فِي لُجَيْنٍ فِي لُجَيْنٍ پدر و مادرم بهترین
خلق خدا میباشند پس فرزند دو بر گزیده از خلق خدا میباشم وَالِدِي شَمْسٌ وَأُمِّي قَمَرٌ فَأَنَا الْكَوْكَبُ
وَابْنُ الْقَمَرَيْنِ جَوْهَرٌ مِنْ فِضَّةٍ مَكْنُونَةٍ فَأَنَا الْجَوْهَرُ وَابْنُ الدُّرَّتَيْنِ مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى
أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ فَاطِمُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَأَبِي قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنٍ در همه روزگار كدام
جدی مثل جد منست و كدام پدر مثل پدر من و مادرم فاطمه زهرا است و پدرم علی مرتضی كه شمشیر
آبدارش قامت كفر شكسته كرده بود و علم كه سرنگون شد عَبَدَ اللّٰهَ غُلَاماً يَافِعاً وَقُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ
الْوَثَنَيْنِ يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى مَعاً وَعَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ سَبْعاً كَامِلاً
مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرَ ذَيْنِ پدرم كه ایمانش از همه كس بیشتر بود ایمان بخدا داشت و بندگی خدا میكرد
در حالیكه طفل بود و ببلوغ نرسیده بود و قریش همه بت پرست بودند ایشان لات و عزی میپرستیدند و پدرم
بود و قبله نماز كرد و هفت سال با پیغمبر نماز كرد كه نماز گذاری در روی زمین بغیر از این دو بزرگوار نبود هم بسید
هَجَرَ الْأَصْنَامَ لَمْ يَعْبُدْهُمْ مَعَ قُرَيْشٍ لَا وَلَا طَرْفَةَ عَيْنٍ مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٍ خَلَقَ اللّٰهُ لَهُ الْجَنَاحَيْنِ پدرم

کمی بود که طرفة العین عبادت معبود بغیر حق نکرد و کی است که عمش مثل عمم باشد که خدا دو بال باو
داد که در بهشت پرواز نماید نحن اصحاب العباء خمستنا قد ملکنا شرقها والمغربین نحن جبرئیل لنا
سادسنا ولنا الکعبة ثم الحرمین ما پنج تن از آل عبا مالک میباشیم مشرق و مغرب عالم را و شما عبث
و عبید ما میباشید که شمشیر بر روی ما میکشید ما پنج نفر هستیم که در همه عالم کسی نبود که سادس ما
گردد تا آنکه جبرئیل ششم ما گردید جدی المرسل مصباح الدجی وابی الموفی له بالبیعتین والدی
خاتمه جاد به حیز واقف داسر الرکعتین قتل الابطال لما برزوا یوم احد و بدر و حنین
اظهر الاسلام رغما للعدی بحسام صارم ذی شفرتین بدانکه این رجز از اشعار مشهوره آنحضرت است
و در اکثر کتب مقتل مذکور است با زیاده کمی اگرچه بیشتر از این از بعضی از کتب مقتل نقل شد لکن بجهة
اختصار اکتفا بهمین شد پس آنحضرت روحی له الفداه در برابر آن قوم ایستاد و شمشیر برهنه کرده
بود و بر دست داشت آیسا من الحیوة عازما علی الموت در حالتیکه از زندگی خود مایوس بود و عازم
مرگ شده بود و این اشعار را میخواند انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر
منم فرزند علی مرتضی که بهتر از همه عالمست از آل هاشم همین فخر مرا بس است اگر خواهم فخر کنم وجدی
رسول الله اکرم من مضی ونحن سراج الله فی الارض نزهر وفاطم امی من سلالة احمد وعمی
یدعی ذو الجناحین جعفر وفینا کتاب الله انزل صادقا وفینا الهدی والوحی بالخیر یذکر
ونحن امان الله للناس کلهم نسر بهذا فی الانام ونجهر ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا بکاس
رسول الله ما لیس ینکر وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ومبغضنا یوم القیمة یخسر فطوبی
لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن صفوها لا یکدر محمد بن ابیطالب میگوید که پس آنحضرت طلب
مبارز کرد و هر کس از مبارزین نامدار که بکارزار آمد از دست شاهنشاه دو نکار طعمهٔ شمشیر
آبدار گردید و بدرک اسفل نار واصل گردید تا آنکه گروه بسیاری بجهنم واصل کرد پس در میمنه
لشکر پسر سعد حمله کرد و میگفت الموت خیر من رکوب العار والعار اولی من دخول النار کشته
شدن بهتر از گذاشتن عار بر خود و قرار دادن عار بر خود اولی از داخل شدن بر آتش جهنم است پس بر
میسره لشکر حمله کرد و میگفت انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی امضی علی
دین النبی منم حسین بن علی علیهما السلام قسم خورده ام که رد و بر نگردم از شما و حمایت میکنم عیال پدر خود
و بر دین و آیین ختم النبیین میروم و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که حمله کرد بر قوم و صیحه زد و ابیاتی
مثل پدرش حیدر کرار فقتل منهم علی المیسرة و منهم علی المیمنة لشکر ابو هم زد بنحویکه میمنه

ایشان قلب میسره و میمنه منقلب می‌نمود و هر کس که نبرد او می‌شد از فنا مداران او و ابر زمین می‌برد پس بر قلب سپاه زد و بشمشیر و نیزه ایشان را مثل برگ درخت بر زمین می‌ریخت تا جمعی را صد سوار و پیاده روانه جهنم کرد از حمید بن مسلم روایت کرده‌اند که گفت بخدا قسم ندیده بودم که هرگز کسیرا که این کثرت و جمعیت دور او را گرفته باشند که دلش محکمتر و قوی‌تر باشد از او بدرستیکه آنگروه بسیار بر او حمله می‌کردند پس او با شمشیرش بر ایشان حمله میکرد فتنکشف عنه انکشاف المعزی اذا شد علیها الذئب پس از او میگریختند مثل گوسفندان که گرگ بر آنها بیفتد و حمله میکرد و حال آنکه سی هزار نفر صالح پوش در برابرش ایستاده بودند فینهزمون بین یدیه کانهم الجراد المنتشر پس میگریختند از برابرش مثل ملخ که کسی ایشانرا متفرق نماید پس بر میگشت بجای خود و میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چه نیکو میگوید در این مقام فشد علیهم فهو مثل الاسد بالحماسة خاف بکل منافق یعنی حمله کرد بر آن اشقیا او فرزند حمله کننده تر بن و تمام تر بن خلق است و حکیمه شجاعت و قلب دایره فتوت و مکرمت است فبعض مجتبیه یشبه حاله بوصف و عندی الوصف غیر مطابق یعنی بعضی از دوستانش تشبیه میکنند حال او و او شجاعت او را بوصفی مثل آنکه یکی تشبیه میکند او را بشیر خشمناک و یکی تشبیه میکند او به نهنگ که در دریای حرب غوطه ور باشد امثال این تشبیهات و تشبیه نمودن درست نیست بجهة آنکه نهنگ شیر غرین اینها از فاضل بطش و صولت او خلق شده‌اند و شیران عالم و نهنگان بنی آدم در قوه شجاعت خود از زیادتی سطوت او استمداد میجویند اذا شاء یفنی کان عزرائیل خادماً لمصادر امر او بالمخارق من جنین میگویم که هر گاه میخواست فانی نماید ملک الموت در خادمی بود از برای او که هر که میکرد اطاعت مینمود وزمام عنی الارواح لبت مطیعة و تجربهم عنه بحکم الوثایق اگر ارواح آن کافران را مطلبیده بدنهای ایشان لبیک گویان در خدمتش حاضر بوده‌اند حرکت کردن آن ارواح با امر او امر بیستکه در روز اول چنین قرار داده شد باری بعد از اینجمله چنانچه در بعضی از کتب مقتل مذکور است بخیمه برگشت و نزد عیال و اطفال خود آمد شنید صدای گریه دخترش را با او خطاب کرد که ای سکینه گریه مکن که من تاب گریه تو ندارم بعد از این بسیار خواهی گریست بدیکون آن دختران و خواهران دور او را گرفتند و با هم طرف بر غریبی و بیکسی او میگریستند ایشانرا دلداری داده روانه میدان شد و بر ایشان حمله کرد فالقی اولهم علی آخرهم فانکشفوا من بین یدیه و بعضهم بعضاً آن لشکر را بر هم زد و از پیش آن اسد الله می‌گریختند بنحویکه بعضی هم میریختند و بهم میخوردند تا آنکه ایشانرا از شر بعیدو دور کرد و اسب خود را در میان آب راند و کادت ان تطلع روحه من شدة العطش و از جوع چنان تشنگی بر او غالب شده بود که نزدیک

بود روح مبارکش از بدنش جدا گردد و هم چنین اسب و چنان تشنه شده بود که نزدیک بود هلاک گردد
و اسب از شدت عطش نخواست که آب بیاشامد حضرت با او خطاب فرمود که تو تشنه و منهم تشنه‌ام
بخدا قسم که نمیچشم من آب را تا تو آب بخوری چون اسب این سخن را شنید سر بالا کرد و آب نخورد و حضرت
با او خطاب کرد که اِشرب فانا اَشرب تو بخور که منهم میخورم پس کفی از آب برداشت که بحلق تشنه
برساند ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری (الله‌اکبر) بر آن شاه زد بر دهان شریفش خورد تیر را کشید خون از زخم میجوشید
بدست مبارک میگرفت و بهوا میریخت و میگفت یا رب الیک اَشکوا مِن قومٍ اراقوا دمی
و منعونی شرب الماء خدایا بسوی تو شکایت میکنم از گروهی که خون مرا ریختند و نگذاردند
مرا که شربتی از آب بحلق تشنه‌ام برسانم باز خواست آب بیاشامد پسر سعد گفت وای بر شما اگر
آب بیاشامد همه شما را خواهد کشت ناگاه ملعونی فریاد زد که ادرک خیمة النساء فقد هتکت که
الحسین خیمه زنان ترا تاراج کردند پس آب را ریخت و بر ایشان حمله کرد و خود را بخیمه رسانید خیمه را سالم
دید دانست که این از مکر و غدر آن گروه غدار بوده خواست باردیگر مراجعت نماید سید الساجدین
علیه السلام فریاد زد یا ابتاه توقف حتی اتزود منک ای پدر باش تا یکبار دیگر ترا ببینم و گلی از جمال
با کمالت بچینم و زنان و دختران همه از خیمه بیرون دویدند و مانند پروانه بدور آن شمع بزم هدایت
جمع شدند و گویا میگفتند بجانب پدر رفت میروی شتاب مکن کمی بگو فلک خویش اضطراب مکن
نظر بجانب درماندگان خود انداز غنیمتست زهجران دم بکام مکن و در بعضی از کتب مقتل
مذکور است که این دفعه آخر آنحضرت بود که بسوی خیمه‌ها آمد پس پرده گیان سرادق عصمت و طهارت
و دختران و خواهران برادر برکشیدند و هر یک بدامان آن سرو بالای حقیقت تسلی بخشیدند و ناله الوداع الوداع
و فریادا الفراق الفراق در میان ایشان بلند کردید پس کوه کمان رفت و بر سر بالین فرزند دلبندش
زین العابدین علیه السلام آمد و او را در بغل گرفت و روی او را بوسه داد و او را نوازش فرمود و اسرار
امامت را با او سپرد و سفارش زنان را با او کرد و سفارش او را بزنان و فرمود با زنان آماده
مصیبت باشید زنهار که دست از صبر و شکیبائی بردارید و کلام ناخوش بر زبان میاورید
که باعث نقص ثواب شما شود چون من کشته شوم مو پریشان مکنید و طپانچه بر چهره مزنید و رو
و سینه مخراشید و جامه چاک منمائید و واویلا و واثبوراه مگوئید اما شما را از گریه منع نمیکنم
که شما غریبان و مصیبت زدگان میباشید لا تَلطِمی یا ابنةَ الزهراءِ خدّکِ مِن قَتلی وقد عَرَت
اعضائکِ اشجانی ولا تَشُقّی علی الجیبِ صارخةً فالشقُّ کشفٌ ونشرُ الشعرِ خذلانی الجواهری

تسلی الحسین من علیه السلام اما خواهران و دختران خود را

ای خیر فاطمه بجهت کشته شدن من طپانچه برو و مزن اگرچه اندوه تو بسیار باشد و جامه را مدر
و موی سر را پریشان مکن لکن اذا انصفت فی رمضاء مجدلا واتخط من شارع المعروف
بنیانی حتی جنبن حمام الایک نادبین واستمطری الدمع حیث انتحب اعیانی لکن انجوام
هرگاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و بدنم را پاره پاره بر زمین اندازند اشک از دیده جاری
کن و ناله دلسوز از پرده جگر بکش وان تفرقت لایتام فانتدبی بجمعها فالجزاء فی البعث
غفران چون طفلهای یتیم از ترس و جور ظالمان در بیابان متفرق شوند تو مادری کن و ایشان
جمع آوری تا اگر خداوند ترا جزای خیر دهاد و بیامرزد وان کشق علیها ستر فاکمها فاستر
وان خانک احسان الجواهر اگر دو وقت ستر ایشان را برنند و ناهمواری براسند پس مولان
التماس کن که مدارا و مدد کنند اگرچه میدانم که رحمی در دلشان نیست و احسانی از ایشان سر نمیزند
واستسقی من خصمان الماء ان شکت عطشا فربما رق ان الشداد میلان اگر تشنه شوند آبی
بجهت ایشان طلب کن شاید بر ایشان رحم کنند و شربت آبی با ایشان بدهند بدرستیکه برادر این
صغر او نیست زیرا که این شط عظیم مملو آبست هذا علی ابوها ان دعت باب والمؤمنون لها
فی الله اخوان این فرزندم علی بجای پدر ایشانست اگر بیها تربیه کند و مومنان بمنزله برادر
ایشانند که برادر جو نیند آه پس آن شجاع مظفر بار دیگر بمیدان آمد و مانند شیر خشمناک خود را
انفوج بی باک زد بشدت عطشی که داشت و نظر بمعات جاریه و طبیعت بشریه باو اراده فرات کرد
مانع شدند و نگذاشتند که باب برسد و بنابروایتی خود را بفرات رسانید و دکوه را که ظرف نیست
کوچک بجهت آب خوردن پر از آب کرد و خواست تناول نماید مردی از قبیله بنی دارم که او را زرعة بن
شریک میگفتند تیری بر حنک شریفش زد که بر کوه لو دستش افتاد تیر را کشید خون از زیر آن جاری
گردید او را میگرفت و میفرمود هکذا القی الله و باسمان میریخت وارد شده است که تا بملکوت اعلی رفت
باطن او و نشنا و بهم تسید کما او را با دمیزد و ندو پنج بر شمکش میمالیدند و کافور برتنش و میکفت
عطش مرا کشت ظرفهای بزرگ را پر از برف و آب میاوردند هر آن را میخورد و ساکن نمیشد چنین بود
تا شکمش پاره پاره شد و بهاو پیوست و ملحق گردید اما آنحضرت زخم خود را الهی در آن داخل کرده و از آب
بمیدان رفت و بروایتی بعد از آن مایوس از آن شد دانست که آب باو نمیرسد مگر باید ستجد شربت بدست
شراب طهور بنوشد فرمود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید
فاندبونی شیعیان من در حالیکه آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید که مرا با لب تشنه کشتند اگر بشنوید که

کسی در غریبی افتاده با پیرم کشته شده بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و بالجمله انشجاع
مظفر بار دیگر بر آن قوم بد گهر حمله کرد چنان حمله که بوصف راست نماید و در بعضی از روایات
وارد شده است که شمر ولد الزنا چون حملات و شجاعات آن کرار غیر فرار را مشاهده کرد بعمر
سعد گفت ای امیر مبارزت نمودن این مرا هلاک مینماید بجد که اگر همه روی زمین با او مبارزت
نمایند همه را هلاک خواهد کرد مَا رَأَیتُ رَجُلاً یُقتَلُ بَنُوهُ وَاِخوَتُهُ وَاَصحَابُهُ اَربَطَ جَاشاً
مِنَ الحُسَینِ هرگز ندیدم کسی اولاد و برادران و یاوران او همه کشته شوند که قوی تر باشد
دلش از حسین علیه السلام با اینکه می بیند ایشان را که در پیش روی او افتاده اند وَلَا شَکَّ اَنَّهُ ضِلعٌ
مِن اَضلَاعِ النُّبُوَّةِ ابن سعد امر کرد لشکر را دو فرقه شوید فِرقَةٌ بِالسُّیُوفِ وَالرِّمَاحِ وَفِرقَةٌ بِالنَّبلِ
وَالاَحجَارِ یک فرقه با شمشیر و نیزه و فرقه دیگر با تیر و سنگ پس تیر زنان و سنگ اندازان یک
طرف و نیزه داران و شمشیر زنان یک جانب آه بر آن مظلوم خسته حمله کردند و از هر جانب تیر
و نیزه و شمشیر و سنگ بر بدن خسته او میزدند پس او نیز بر ایشان حمله کرد با اینکه سی هزار نفر از
چهار جانب بر او حمله میکردند فَاِذَا اَسَّ عَلَیهِم فَرُّوا عَنهُ فِرَارَ الجَرَادِ المُنتَشِرِ هر گاه در میان ایشان
میتاخت مثل ملخی که در میان ایشان راه و در از چپ و راست میگریختند پس میامد در مرکز خود
میایستاد و میگفت لَا حَولَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیمِ حمید بن مسلم میگوید وَاللهِ لَقَد رَأَیتُهُ
فَیَشُدُّ مَخضُوباً بِالدَّمِ وَدِرعَانِ عَلَیهِ تِبیَاناً وَلَیسَ یُرَی لِلنَّاظِرِینَ وَهُوَ اِذَا شَدَّ عَلَیهِم
اِنکَشَفُوا مِن بَینِ یَدَیهِ اِنکِشَافَ الغَنَمِ اِذَا شَدَّ عَلَیهَا الذِّئبُ بخدا قسم دیدم او را که از بس خونها
از زخمهایش آمده بود ریش مبارکش رنگین شده بود و زره او را خون فرو گرفته بود که زره اش
پیدا نبود بنیانی دیگر و زره از خون بر روی زره اش ظاهر شده بود و با دم فدای مظلومیت
شود با این حال هر گاه بر ایشان حمله میکرد مانند گوسفند که گرگ بر او حمله کند میگریختند صاحب بحار
از ابن شهر آشوب و محمد بن ابیطالب روایت کرده که جنگ کرد تا نقدر که هزار و نهصد و پنجاه نفر را
بدار البوار فرستاد صاحب منتخب میگوید که چندین هزار نفر را کشت و نقل از بعض مشایخ شده که
ده هزار نفر را کشت و این اگر چه مستبعد مینماید لکن از انشجاع مظفر که شجاعت و جرئت را از خیر
البشر میراث داشت پیغمبر جرئت و جود را از صفات بخل خود با و عطا کرده بعید نیست باری ابن
سعد گفت اَلوَیلُ لَکُم اَتَدرُونَ لِمَن تُقَاتِلُونَ هٰذَا ابنُ الاَنزَعِ البَطِینِ هٰذَا ابنُ قَتَّالِ العَرَبِ وای
بر شما میدانید که با کی مقاتله میکنید این فرزند انزع بطین است این فرزند کشنده عرب است از هر جانب

جانب دیگر روان کرد و ابن کریب با چهار هزار تیرانداز او را تیرباران کردند و حایل شد لشکر میان او و حرم
صاحب مناقب و سید بن طاوس میفرمایند که آنحضرت صیحه زد برایشان و فریاد زد و گفت یا شیعة
آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید پس در دنیای خود صاحب غیرت باشید
و حمیت عربی را از دست ندهید شمر گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه فرمود من با شما جنگ میکنم و شما
با من جنگ میکنید و زنان را تقصیری نیست منع کنید عتاة و ظالمان خود را از حرم من و تا من زنده
هستم کسی متعرض حرم من نشود گفت این مطلب تو رواست پس فریاد زد دیگر کسی متعرض حرم حسین
علیه السلم نشود و خودش را قصد کنید و با خودش جنگ کنید و لعمری انه لکفو کریم ان قوم
جفاکار رو بآن بزرگوار آوردند و روانه شدند و هو فی ذلک یطلب شربة من الماء
آن مظلوم تشنه با آن حال شربت آبی از آن قوم طلب میفرمود هر چند میخواست روانه فرات شود و آب
بجانب شریعه فرات میراند حملوا علیه باجمعهم حتی احلوه عنه لشکر بر آنحضرت حمله میکردند
تا اینکه او را حایل میشدند از آب و آخر الامر نگذاشتند که قطره آبی بلب تشنه‌اش برسد یا ابا عبد الله
ما خلت قبلک بحر امات من ظماء ولا اسدا تردیه اجمال پیش از تو هرگز خیال نمیرسید که
دریائی از بی آبی و تشنگی هلاک شود و هرگز گمان نمیکردم که شیر را گوسفندان و روباه صفتان
او را هلاک کنند ابو الفرج نقل کرده که آنحضرت طلب آب مینمود شمر ملعون گفت والله لا تردّه او ترد النار
بخدا آب نمیرسی تا بجهنم وارد شوی یکی دیگر گفت یا حسین نمیبینی که آب فرات چگونه متلألئ است
مثل شکم ماهی بخدا قسم نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری آنحضرت فرمود اللهم امته عطشا
او را از تشنگی بکش راوی میگوید بخدا قسم که آن ملعون از تشنگی دائم میگفت آب بدهید که تشنگی مرا
کشت پس چنین بود تا بجهنم رفت لا رحمه الله و در بعضی از کتب نقل کرده است پس آنحضرت ایستاد و فرمود
خیرة الله من الخلق ابی بعد جدی فانا ابن الخیرتین والدی شمس و امی قمر و انا الفضة و ابن
الذهبین تا آخر ابیات سید بن طاوس علیه الرحمه و دیگران روایت کرده اند که ناگاه ملعونی که او را
ابو الحتوف جعفی میگفتند تیری انداخت و آن تیر آمد و بر پیشانی نورانی آن امام مبین نشست چون
تیر را کند خون بر روی شریفش جاری گردید و روی مبارک و محاسن شریفش بخون رنگین گردید
پس رو بدرگاه حق بنیاز کرد و گفت اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة خدایا
میبینی که چه میرسد از این بندگان عاصیت اللهم احصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تذر علی وجه
الارض منهم احدا و لا تغفر لهم ابدا پس بار دیگر برایشان حمله کرد مانند شیر خشمناک و این حمله چهارم

عدد جراحات الحضرت بروایات مختلفه

بود فجعل لا یلحق احداً الا بعجه بسیفه فیقتله والسهام تأخذه من کل ناحیة وهو یتقیها بنحره وصدره بگوید عمر سعد بمگر آنکه او را بد و حصر میکرد از شمشیر ولکن تیر از هر جانب آن بزرگوار میآمد و بر سینه و گلوی او میخورد و آنحضرت میفرمود ای بدان بد امتها بد عملی کردید بعد از پیغمبر و بد مراعات کردید عترت پیغمبر را و دیگر بعد از کشتن من کسی را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید و از کشتن کسی پروا کنید بلکه بعد از آنکه مرا با سطرینتو کشتید دیگر هر قتلی نزد شما آسان خواهد بود بخدا قسم که امید دارم که خدا مرا گرامی دارد بشهید شدن بسبب آنکه مرا خوار کردید پس انتقام مرا از شما بکشد حصین بن نمیر ملعون گفت ای پسر فاطمه بچه انتقام میکشد از ما بجهت تو فرمود بدی اعمال شما را میان شما میاندازد و خونهای شما را میریزد پس بد ترین عذابها شما میرساند و آنحضرت جنگ کرد تا آنکه جراحتهای عظیمه بر بدن شریفش خورده بود بروایت حضرت صادق علیه السلام سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضرب شمشیر بر بدن شریفش لازم بود و ابن بابویه در مجالس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آنچه یافتند جراحت بر بدن آنحضرت از سیصد و بیست زیاده بود که از شمشیر و نیزه و تیر بر بدنش جراحت زده بودند و بروایت ابن شهرآشوب سیصد و شصت جراحت بر بدنش بود و بعضی هزار و نهصد جراحت ذکر کرده اند و روایت شده که جمیع جراحتها در جانب پیش روی آنحضرت بود و آنقدر تیر بر زره آنحضرت نشسته بود که مانند خار پشت شده بود شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که آنحضرت در گوشه ایستاد که ساعتی استراحت کند و مجال یابد ناگاه سنگی بر پیشانی نورانی آنحضرت آمد جامه اش را گرفت که خون از روی مبارکش پاک نماید فأتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع فی صدره ناگاه تیر زهر آلوده که سه شعبه داشت و بر سینه اش خورد و بنابر بعضی از روایات بر قلبش خورد که از پشت سرش بیرون رفت گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس سر بآسمان برداشت و گفت خدایا تو میدانی که ایشان میکشند کسی را که بر روی زمین فرزند پیغمبری بجز او نیست پس آن تیر را از پشت سر خود بیرون کشید فیالیت ذاک النحر کان بنحری ویالیت هذا السهم کان بمهجتی ای کاش بعوض تو مرا نحر کرده بودند و ای کاش آن تیری که بر سینه تو زدند بر جگر من آمده بود آه چون آن تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان از جای آن جاری گردید دست زیر زخم میگذاشت چون دستش پر از خون میشد بآسمان میریخت و قطره از آن بر نمیگشت و سرخی آسمان از آن وقت پیدا شد پس قدری از آن خون گرفت و بر سر و ریش خود مالید و گفت همچنین ملاقات خواهم کرد جد بزرگوار خود را و حال آنکه بخون خود رنگین شده باشم و گویم یا رسول الله قتلنی فلان و فلان پس ضعف بر او مستولی گردید و دیگر تاب جنگ

جدال و قوة قتال نداشت در جای خود بایستاد هر کس از آن قوم بیحیا بنزد او میامد و برمیگشت که
مبادا خون او بگردن او باشد و منا بروایتی بعضی از روایات مردی از قبیله کنده که او را مالک بن نسیر
میگفتند بپیش آمد و او را دشنام داد و ضربتی بر سر شریفش زد و برنس بر سر داشت مملو از خون شد
حضرت فرمود که بان دست نخوری و نیاشامی و خدا ترا با ظالمین محشور نماید پس جناب حضرت آن برنس را
انداخت آن ملعون چون دید که آنحضرت آن برنس را بر زمین انداخت آنرا برداشت و در تفسیر برنس کلاه
هست یا جبه بوده یا لباسی که بجهة حفظ باران و نحو آن بر سر میکشند یا کلاهی مخصوص یا ری آن برنس
از خز بوده آن ملعون آنرا برداشت و بعد از واقعه کربلا بخانه برد آنرا میشست و خون از آن میگرفت زنش
گفت ای بیحیا لباسی که از پسر فرزند پیغمبر کنده در خانه من داخل میکنی بیرون رو خدا قبر تو را پر از آتش
گرداند و بروایتی آن زن دید که از خون بشو آن زن بگو بهر در آمد گفت وای بر تو حسین را کشتی و او را
برهنه کردی بخدا قسم هرگز در خانه تو نخواهم ماند بر جست که او را طپانچه زند دستش بدر خورد
میخی بر دستش زخم شد تو کار کرد شد تا آنکه دستش از بدنش بیفتاد و بروایتی دستهایش خشک شد و در
تابستان چوب خشک میبود و در زمستان مانند دو چوب خشک بود و در فقر و نکبت مبتلا بود تا بجهنم واصل
شد لا رحمه الله و اما آنحضرت چون آن برنس را از سر انداخت امد ببچو جنه خرقه طلب نمود چون
آوردند آنرا بر زخم خود بست و بر بالای آن کلاهی گذاشت و بر بالای آن عمامه بست و بروایتی در آنحال
ندا کرد یا زَیْنَبُ یا اُمَّ کُلْثُوم یا سُکَیْنَةُ یا رُقَیَّةُ یا فاطِمَةُ عَلَیْکُنَّ مِنّی السَّلامُ زینب پیش آمد گفت یا اخی
أیْقَنْتَ بِالْقَتْلِ ای برادر دل بکشته شدن داری و یقین بشهادت کردی حضرت فرمود وَکَیْفَ لا
أیْقَنُ وَلَیْسَ لی مُعِینٌ وَلا نَصیرٌ چگونه یقین نکنم و حال آنکه یاوری ندارم گفت ای برادر ما را بحرم جد
خود برگردان فرمود هیهات که دست از من بر میداشتند خود را در این مهلکه نمی انداختم وَکَاَنّی بِکُمْ
غَیْرَ بَعیدٍ کَالْعَبیدِ یَسُوقُونَکُمْ اَمامَ الرِّکابِ وَیَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذابِ بخواهر گو یا می بینم که در این نزدیکی
که شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسب میدوانند و عذاب میکنند زینب
خاتون چون این را شنید اشک از دیده اش جاری شد با دل سوزان و جگر بریان شروع بشیون و فغان
کرد و میگفت وا وَحْدَتاهُ وا قِلَّةَ ناصِراهُ وا سُوءَ مُنْقَلَباهُ وا شُومَ صَباحاهُ پس دست زده جامه را
چاک زد و مو را پریشان کرد و طپانچه بر رو زد و حضرت باو فرمود مَهْلاً یا بِنْتَ الْمُرْتَضی اِنَّ الْبُکاءَ
طَویلٌ بخواهر مثل آتش دختر مرتضی علی با آرام باش که بر طولانی بعد از این خواهی کرد پس برخواست
که بیرون رود زینب خاتون باو چسبید و او را گرفت و میگفت مَهْلاً یا اَخی تَوَقَّفْ حَتّی اَزَوَّدَ

وداع نمودن حضرت اهل حرم را

من نظری بعده الوداع لا تلاقی بعده ای برادر مدارا باش و تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن
روی تو توشه برگیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر است دیگر بعد مت نمیرسم
فمهلاً اخی قبل الممات هنيئة لتبرد مني لوعة وغليل ای جان برادر اندک زمانی مدارا باش پیش
از آنکه از دیدارت محروم شوم و تا سوز دل را بجهة نظاره تو اندکی تسکین دهم فجعلت تقبل يديه
ورجليه یعنی پاها و دستهای او را میبوسید و سایر زنان نیز دور آن حضرت را فرا گرفته بودند و
دستهای او را میبوسیدند و ناله دلسوز از سینه میکشیدند پس جامه طلبید که بر زیر جامه اش
بپوشد الی آخر حدیث پس باز بیرون رفت و رو بمیدان روانه شد و خسته و مانده شده و از کار
وامانده بود صاحب بحار میگوید فوقفوا ساعة ثم عادوا و احاطوا ساعتی توقف کردند پس دور او را
گرفتند ناگاه خولی بن اصبحی تیری زد که بر حنک شریفش آمد و بروایتی صالح بن وهب المزنی نیزه بر پهلو
کاهش زد که از اسب بر روی زمین افتاد و از طرف راست بر زمین محنت خیز کربلا افتاد نظم بلند مرتبه
شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد اهوى فكبرت الصفوف بزعمهم وبزعم
كل مكبر ومهلل آه بر زمین افتادن او بجهة افتادن او الله اکبر میگفتند و حال آنکه بجهة افتادن
او هر مکبری و موحدی از بامداد ملک تکبیر و تهلیل بر زمین افتاد عجباً من السبع الطرائق کیف لم تنشق
والارضين لم تتزلزل اسفاً عليه وللكواكب كيف لم تنقض والافلاك لم تتعطل تعجب
میکنم که چرا آسمانها بهم نشکافت و چرا زمین متزلزل نگردید و سرنگون نشد و چرا ستارها بر زمین
نیفتاد و چرا افلاک از حرکت و گردش نیفتاد عبد الله بن حسن علیه السلام طفلی بود که هنوز بمراهقی
نرسیده و از عمر شریفش یازده سال گذشته بود چون عم بزرگوار خود را با آنحال دید روانه میدان
شد و بروایتی دیگر در وقتیکه آنحضرت وداع کرده روانه میدان گردید گریه کنان بعقب عم خود
روانه میدان گردید زینب خاتون بعقبش دوید که نگذارد بمیدان رود جناب امام علیه السلام
ندا کرد بخواهر خود که احبسيه يا اختاه ای خواهر بگیر او را و مگذار که بمیدان آید پس آن طفل ابا و امتناع
کرد و امتناع شدیدی و گفت لا والله لا افارق عمي بخدا قسم از عمم جدا نمیشوم بیاری آمد تا بخدمت عمش
رسید چون نزد آنحضرت رسید ابحر بن کعب و بروایتی حرملة بن کاهل شمشیری حواله آن امام
مظلوم کرد گفت ويلك يا ابن الخبيثة اتقتل عمي وای بر تو ای ولد الزنا آیا عمم را میخواهی بکشی
آن ملعون در غضب شد شمشیر را حواله آن طفل کرد دستش را پیش آورد شمشیر بر دستش فرود
آمد دستش را برید تا طرف دیگر پوست و بر بدنش معلق شد فریاد زد یا عماه و بروایتی گفت

شهادت عبد الله بن حسن علیه السلام

استغاثه کردن امام علیه السلام و کسی بدادش نرسید

گفت یا اُمّاه مادرش با سر و پای برهنه بیرون دوید فریاد وا وَلَداه و یا نور عیناه بر کشید

پس جناب سید الشهداء آن طفل را در بر کشید و فرمود یا ابن اَخی اِصبِر عَلیٰ ما نَزَلَ بِکَ ای نور

دیده برادر صبر کن بر آنچه بر تو واقع میشود که زود باشد که با صالحین خود ملحق گردی آنحضرت

او را دلداری میداد که ناگاه حرملة بن کاهل تیری بر گلوی نازنینش زد که در دم کامی بزرگوار

شهید شد و بآباء شهداء ملحق گردید زینب خاتون که این را دید شروع بشیون کرد و میگفت

وا اِبنَ اَخاه لَیتَ المَوتَ اَعدَمَنی الحَیوٰة کاش مرده بودم و این روز را نمیدیدم و کاش

آسمان بر زمین میافتاد کاش کوهها پاره پاره میشد و اردشاد که چون آن مظلوم از هیچ طرفی

یاوری ندید گوشه چشم را باسمان کرده میگفت صَبراً عَلیٰ قَضائِکَ لا مَعبودَ سِواکَ یا غیاثَ

المُستَغیثین پس استغاثه میکرد کسی جوابش نمیگفت و داد رس طلب میکرد کسی بدادش نمیرسید ملائکه

آسمانها بگریه در آمدند و گفتند خداوندا یا این همه ظلمها بر فرزند پیغمبر تو میکنند و تو میبینی

و تو غنی که انتقام تو شدید میباشد ندا رسید که اهل آسمان نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر

کردند دیدند شخصی را که ایستاده مشغول نماز است ندا رسید که همین قائم انتقام خواهم

کشید از این جماعت بجهت او بدرستیکه بجهت خون یحیی هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم و زود

باشد که بجهت خون حسین پسر فاطمه علیها السلام هفتاد هزار نفر از بنی امیه بدست مهدی قائم علیه السلام

بکشم و بروایت سید بن طاوس ره چون او را بر زمین انداختند زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و

فریاد میکرد وا اَخاه وا سَیِّداه وا اَهلَ بَیتاه لَیتَ السَّماءُ اَطبَقَت عَلَی الاَرضِ و لَیتَ الجِبالُ تَدَکدَکَت

عَلَی السَّهلِ کاش آسمان بر زمین میافتاد کاش کوهها پاره پاره میشد و بروایت شیخ مفید خطاب

به پسر سعد کرده فرمود و حال آنکه او نیز در آن ملعون بود فرمود وَیحَکَ یا عُمَرُ اَیُقتَلُ الحُسَینُ وَ اَنتَ

تَنظُرُ اِلَیهِ وای بر تو ای عمر یا حسین را میکشند و تو ایستاده و می بینی پس آن ملعون اشک از روی

نحسش جاری شد و روی خود را بر گردانید پس آن مظلومه دلسوخته رو بلشکر آن منافقان نمود

گریه و فریاد زد و گفت اَما فیکُم مُسلِمٌ وای بر شما آیا یک مسلمانی میان شما نیست هیچکس او را

جواب نداد و بروایت ابن طاوس شمر ملعون فریاد زد که وای بر شما چه انتظار میکشید پس از همه جانب

بآنجناب حمله کردند پس زرعة بن شریک ضربتی بر کف مبارک چپ او زده و بروایتی کتف چپ او را از

بدن جدا کرد پس ضربتی دیگر بر عاتق مقدسش یعنی میانه دوش و گردنش زد و چون آن ضربت را بر او زد

آن بزرگوار برو در افتاد آنجناب از زخم ضعف گاهی میافتاد و گاهی می نشست پس سنان بن انس ملعون

بر سینه آنحضرت زد پس نیزه را کشید نیزه دیگر بر سینه شریفش زد پس هیهات ولد الزنا تیری بر سینه برزد یکی بگردنش زد که آنجناب بر روی در افتاد پس برخواست و تیر را بقوت کشید دستهای خود را نزدیک زخمش گذارد و خون خود را میگرفت و بر سر و ریش مبارک خود میمالید و میگفت هکذا القی الله مخضبا بدمی مغصوبا علی حقی چنین ملاقات میکنم خدا را بخون خود آلوده و با حق غصب کرده بمردی ستمکار عمر سعد ایستاده بود نزدیک او گفت وای بر تو برو و او را خلاص کن و کار او را بساز که خولی ملعون بجهت این امر عظیم اقدام کرده که لرزه بر اندام او افتاد برگشت
ابن شهر آشوب میگوید از هر جانب او حمله ور شدند ابو الحتوف جعفی تیر بر جبین مبارکش زد و حصین تمیمی تیری بر دهنش زد ابو ایوب غنوی تیری زهر آلوده بر حلقش زد حضرت فرمود بسم الله و لا حول و لا قوة الا بالله و هذا قتیل فی رضاء الله خون را گرفت و چند مرتبه بر سر خود مالید سنان آن ملعون رفت بجهت کشتن او چون خواست شمشیر براو زند آن امام عالیمقام چشم باز کرد آن بیحیا شوم کرده برگشت شبث بن ربعی لعین پیش رفت کوشش چشم باز کرد شمشیر را از دست افکند گفت معاذ الله یا حسین ان القی الله بدمک عمر بن حجاج از اسب فرود آمد پای جرأت در میدان بیدینی گذاشت همینکه نظرش بر چشمهای آنحضرت افتاد برگشت و سوار اسب شد شمر ولد الزنا گفت چرا برگشتی گفت چشمهای او مانند چشمهای جدش بنظرم آمد نخواستم خونش را بریزم کردن کرم جنگ
مسلم میگوید دیدم آن شقی یک یک خوانی زخم بر سر زد آمد و گوشوارهای گوشش میلرزید میگفت لیت السماء انطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل ای عمر بن سعد یا اباعبدالله میکشند و تو ایستاده می بینی آن ملعون اشک از رویش جاری شد ابن طاوس و ابن نما از هلال بن نافع روایت کرده اند که گفت من با عمر بن سعد و اصحاب ایستاده بودم که ناگاه مردی فریاد زد که ابشر ایها الامیر هذا شمر قد قتل الحسین ای امیر بشارت باد ترا که حسین کشته شد میگوید من بیرون رفتم از صف تا نزدیکی آن مظلوم دیدم در میان خون افتاده نزدیک است که روح مقدسش از بدن مطهرش پرواز کند بخدا قسم که هرگز کشته بخون آغشته نیکوتر و نورانی تر از او ندیده بودم و نور روی و جمال او و هیبت و مرا حیران کرده و مرا از فکر کشتن او برده بود ناگاه شنیدم او را که میگفت آما تسقونی قبل طلوع روحی شربة من الماء آیا پیش از آنکه روح از بدنم جدا شود یک شربت آبی بمن نمیدهید ناگاه یکی در جوابش گفت بخدا قسم که قطره از آب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بنوشی آنحضرت تبسم کرده فرمود آیا من وارد جهنم میشوم و از حمیم جهنم مینوشم نه بلکه بر جدم رسول خدا صلی الله

صلی الله علیه وآله وارد میشوم در منزل او و ساکن میشوم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و او شیما
و از شراب طهور بهشت میاشامم و شکایت میکنم بسوی او ظلم و ستمیکه بمن کردید و ظلمیکه با اهلبیت
من و یاوران کردید میکو بید همه ایشان در غضب شدند کو یا ذره رحم در دلهای سنگی ایشان
نبود و او با ایشان تکلم میکرد و ایشان او را شهید کردند و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که
فرمود لقد قتل بالسیف و السنان و بالحجارة و بالخشب و بالعصا او را کشتند بشمشیر و نیزه و
سنگ و چوب و لقد اوطؤه الخیل بعد ذلک و بعد از اینها هم بدن شریف او را پامال سم اسبان کردند
کاش از زمان سرادق کردون نکون شدی و خیمه بلند ستون بی ستون شدی کاش از زمانیکه این حکم
کرد آسمان سیماب وار و روی زمین بی سکون شدی کاش از زمان بر امیدی از کوه تا بکوه سینه سپر کردی
زمین فرکون شدی کاش از زمانیکه کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرق در یای خون شدی کاش
از زمانیکه پیکر او شد درون خاک جان جهانیان هم از تن برون شدی آه آه چون او را شهید
کردند زلزله در عالم افتاد و شورش در ملائکه آسمانها بر پا شد عالم ظلمانی کردید بادهای عظیم
وزید آسمان خون بارید از زمین خون جوشید و در بعضی از روایات است که منادی از افق اعلا ندا
کرد که قتل الامام ابن الامام قتل والله الحسین فنادی مناد عند ذلک فی السماء الا انقضت
من دین احمد العری الا قتلوا الاسلام فالدین بعدی الا قتلوا سبط النبی الغضنفر آه آه
اجتز منها لشمر راسا طالعا امسی لهجر النبوة مرقدا فبکته املاک السموات العلی والدهر
بات علیه مشقوق الردا وارتد کف الجود مکفوفا وطرف العلم مطروحا علیه الارمد وانوح
صاح لمن عزاه من الاسی والطیر ناح علی عزاه و عددا فلابکین علیک یا ابن محمد حتی
اوسد فی التراب ملحدا فانا لله وانا
الیه راجعون کتبه العبد المذنب علی رضا

مجلس یازدهم در بیان وقایع بعد از شهادت سید الشهدا علیه و علیهم التحیة والثنا

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله العلی الذی لا یشبهه شیء من الاکوان ولا مثل له فی الاعیان والصلوة والسلام
علی امیر نوع الانسان المتفرد من ابناء جنسه فی المکانة والشان محمد سید الانس والجان
اشرف من حواه الزمان والمکان وعلی اوصیائه اخیار الدهر ونوامیس الزمان ودعائم التوحید
وارکان الاسلام والایمان خصوصا علی سبط الشهید العطشان والوحید اللهفان والاسیر
الحرمان والغریب الوطان قلیل الانصار والاعوان کثیر الاحزان والاشجان المسلوب العریان الذبیح

الظمآن مقطوع الاعضاء والبنان مسلوب العمامة والخباء البعيد عن الاوطان المقتول بظهر الكوفان الذي غسله الدموع الهتّان ونعشه العيدان وكافوره التراب وقبره قلوب اهل الايمان الذي اجتمع عليه حزب الشيطان وجنود الكفر والطغيان فنفوا عنه الماء الجاري وساروا اليه بالسيف والسنان فسقوه الحتوف وشيقا بالنبال وطعنا بالرماح وضربا بالسيوف وكان في الم الظماء واراه مطروحا على الرمول بين الخيول يستغيث فلا يغاث ويستجير فلا يجار ويستسقي فلا يسقى فوا اسفا على الشيوخ والشبان وواحسرتاه على تلك الاجسام والابدان جسوم طال ما اتعبوها في عبادة الرحمن وتلاوة القرآن تسفوا عليها الصبا والدبور وتزورها العقبان والنسور واحزنا على تلك البنات والنسوان والاطفال و الصبيان مسلوبة الثياب والاسباب نزوعة القراط من الآذان مسوقة الاباء والاخوان المحمولة على الهجان المشهورة في البلدان تلقيهم في منازلهم الزفاف والحسان الى اللعين الفتان فلعنة الله عليه لعنة توصله الى اسفل درك النيران وبعد فقد قال الله سبحانه وتعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور شكور بدانكه حق پيغمبر خدا بر خلق خصوصا امت او بعد از حقوق الهی عظیمتر از حق هر ذیحقی میباشد زیرا که علاوه بر اینکه واسطه وجود هر موجودی و سبب نزول برکات و رحمت از خالق ارضین و سموات میباشد و واسطه حصول معرفت الهی و معرفت طریق بندگی نسبت بهمه عالمیان میباشد چنانچه سابقا اشاره باین معنی شد و باخبار و روایات واضح گردید با وجود اینها همه معلوم است که چه زحمتها کشید و عمل چگونه مشاق عظیمه نمود تا آنکه طریقه خداپرستی را بخلق تعلیم نمود و مردم را از تیه ضلالت و گمراهی نجات داد و بصراط مستقیم حق‌شناسی و حق‌پرستی رسانید مبعوث شد در زمانیکه خلق بجز عبادت اصنام و انداد چیزی نمیدانستند و بغیر از کفر و جهالت عالم را فرا گرفته بود و آوانی که درد کفر و بت‌پرستی عالم را سیاه کرده بود شیرازه علوم حکم گسیخته و قواعد علم و دانش مندرس و معالم معارف و خودشناسی منطمس گردیده مردم را نه بطریقه عدل و داد راهی و نه بکوی حقیقت و معرفت دلیلی همه به بت‌پرستی مشغول و گروهی بخونریزی و ظلم معمور جماعتی منهمک در شهوات و لذات نفسانیه و طایفه متغیر بودند با شیطانیه و حیوانیه در چنین حالی مبعوث شد و علم رسالت برافراشت و رایت هدایت برپا نمود و خلق را براه حق دعوت نمود در حالیکه بغیر دو روز لشکر و بی معین و یاور بود از هر جانب اظهار عداوت و دشمنی با او کردند و بدست و زبان او را اذیت کردند و شمشیر بروی

رو بپیش کشیدند و سنگ بر روی او زدند و دندانش را شکستند و از هر جانب که فتنش را ببندند و او
بجز صبر و تسلیم و رضا راهی نپیمود و بغیر از شکر و حمد چیزی اظهار نمود بر قوم خود نفرین نکرد و بجز
اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ چیزی نگفت هر پیغمبری بعد از زیادتی ظلم از قوم بلا و بر ایشان
نفرین کرد و قوم خود را بغرق یا بحرق یا بصیحه یا بمسخ یا بخسف یا بغیر آن مبتلا و هلاک میکردند تا این زمان بزرگوار
یا اینکه اذیت قوم او بیش از اذیت پیغمبران سلف بود بر قوم خود نفرین نفرمود و تحمل فرمود تا ایشان را
بطریق حق پرستی رسانید و راه بندگی حق شناسی را بخلق تعلیم فرمود و علوم و معارف و حکم را در
میان ایشان منتشر نمود و بمواعظ شافیه و حکمتهای عملیه و علمیه خلق را در فکر دار آخرت انداخت از
شهوات حیوانیه منصرف گردانید و باخلاق الهیه خود مردم را از اخلاق شیطانیه واداشت طریق معاش
و معاد را بخلق تعلیم نمود و بساط عدل و داد را در عالم منبسط گردانید و بالجمله خلق را از عذاب نیران
بو سیع جنان رسانید و از غضب رحمان بنجات داده بدار السرور و ملک جاودان کشانید دنیای خلق را
معمور و از ذلت بعزت اَلْعِزَّةُ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ رسانید و بواسطه او امتش افضل از سایر امم
گردیدند و در میان امتها امت مرحومه ملقب شدند حتی اینکه پیغمبران دعا میکردند که خدا یا ما را
از امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان گردان چنانچه در اخبار کثیره وارد شده است که حضرت موسی علیه السلام از
خدا مسئلت مینمود که او را از امت پیغمبر آخر الزمان گرداند باری حقوق آنحضرت بر امت بیش از آن
بود با آنچه از آنحضرت متوقع میبودند از شفاعت کبری در قیامت لهذا خواهش کردند که خدمتی بحضرت
حضرت کرده باشند که قدری بجالت ایشان کم باشد خداوند جلیل این آیه را فرستاد که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا بگو یا محمد بامت خود که من مزدی بجهت رسالت خود و زحمتهای خود از شما نمیخواهم و چیزی از مال شما
توقع ندارم و خدمتی از شما طلب نمیکنم مگر دوستی خویشانم و اقربایم اینست مزد رسالت من و اجر نبوت
من و از تفضلات کامله الهی و کرامت حضرت رسالت پناهی این مودت که اجر او بود از انبر حسنه قرار داد
و ثواب از برای آن مهیا نمود و فرمود وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا و کسیکه حسنه که تولای اهل
بیت باشد کسب نماید زیاد میکنیم از برای او در آن فعل احسان و نیکی را بلکه افضل حسنات و اشرف قربات
و طاعات قرار داده است چنانچه بر حق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود اِنَّ فَوْقَ كُلِّ
عِبَادَةٍ عِبَادَةً وَحُبُّنَا اَهْلَ الْبَيْتِ اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ بالاتر از هر عبادتی عبادتی میباشد و محبت ما اهل بیت
افضل از هر عبادتیست و از فضیل روایت شده است که گفت پرسیدم از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که
چیست افضل از امور یکه بندگان تقرب میجویند بسوی خدا بعد از فرایض فرمود که افضل قربات طاعت خدا و رسول

وحب اولوا الامر است شیخ طوسی از ابو عبدالله جدلی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند آیا ترا خبر دهم بحسنه که کسیکه با او باشد الحسنة ایمن میباشد از فزع قیامت و از آن سیئه که
کسیکه آن سیئه را داشته باشد خدا او را برو در جهنم میاندازد عرض کردم بلی فرمود الحسنة حبنا
والسیئة بغضنا الحسنة ولایت و دوستی ما است و السیئه بغض و دشمنی ما است دیلمی در اعلام الدین
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گروهی وارد شدند بر حسین بن علی علیهما السلام و عرض کردند
یا بن رسول الله اصحاب ما و رفقای ما رفتند بنزد معویه و ما بنزد تو آمده ایم حضرت فرمود پس ما جایزه بدهیم
شما را بیش از آنچه معویه بایشان میدهد عرض کردند فدای تو شویم ما بجهة دین خود آمده ایم نه بطمع
دنیا حضرت بزمانی طویل سر بزیر انداخت و خط بر زمین کشید پس سر بالا کرد فرمود قصیرة من طویلة
کوتاه سخن کسیکه دوست دارد ما را نه بجهة قرابتی که با ما دارد و نه بجهة چیزیکه از ما باو برسد باشد
بلکه دوست دارد بجهة خدا و رسول جاء معنا یوم القیمة کهاتین بیاید در قیامت با ما باین
مثل این دو و دو انگشت سبابه خود را باهم ضم کردند باری و ولایت اهل بیت و ذوی القربی را
واجب بلکه از فرایض عظیمه و ارکان اسلام قرار داده و او را اجر رسالت حضرت نبوت قرار داده بلکه شرط
قبول اعمال و طاعات کرد اینه و طاعات خالی از ولایت ایشان و بال و مورث نکال میباشد روزی جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله با گروهی از اصحاب نشسته بودند مردی عرض کرده انا نحب الله و رسوله ما
خدا و رسول او را دوست میداریم و اهل بیت علیهم السلام را ذکر نکرد آنحضرت در غضب شد و فرمود
خدا را دوست دارید بجهة آنچه عطا میفرماید بشما از نعمتهای خود و مرا دوست دارید بدوستی خدا
و اهلبیت مرا دوست دارید بجهة دوستی من قسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت او است
که اگر مردی بسر برد عمر خود را ما بین رکن و مقام در صیام و رکوع و سجود پس خدا را ملاقات نماید بدون
ولایت اهلبیت من این عبادات او را نفعی نبخشد عرض کردند کیست اهل بیت تو فرمود از خویشان من
کسیکه دعوت من قبول کند و بقبله من رو نماید و کسیکه خدا او را از من و خون و گوشت من خلقت
کرده عرض کردند اصحاب که خدا و رسول و اهلبیت او را دوست میداریم فرمود بخ بخ انکم منهم
و معهم یعنی پس شما از ایشان میباشید و با ایشان میباشید و مرد محشور میشود با آنکه او را دوست
میدارد و از برای او است آنچه را کسب کرده از طبری روایت شده است که گفت با حضرت باقر علیه السلام
بودیم در خیمه قریب به پنجاه نفر بودیم یکی از جلالت و مهابت ایشان سخن نمیگفت حضرت فرمود که چرا
سخن نمیگوئید شاید شما گمان میکنید که من پیغمبرم والله چنین نیست لکن مرا قرابتی است با پیغمبر و از اولاد اویم

اوبم آیا میدانید کدام بقعه افضلست نزد خدا هیچ کس جواب نداد خود فرمود آن مسجد الحرامست
پس فرمود آیا کدام بقعه از مسجد حرمت آن در نزد خدا بیشتر است و افضل است کسی جواب نگفت باز خود
فرمود بین الرکن والمقام و باب الکعبه میان رکن و مقام و در کعبه افضل است از سایر مواضع مسجد
بخدا قسم اگر مردی بایستد در آنمکان در شب روز و روزها روزه باشد تا شب و لم یعرف حقنا
و حرمتنا لم یقبل الله شیئا با اینعمل حق ما و حرمت ما را نشناسد خدا چیزی از عمل او قبول نخواهد کرد بای
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله راضی شد بعوض زحمتها که کشید و تعبها که متحمل گردید در راه دین خدا
و بعوض حقها که بامت دارد به اینکه دوست دارند اهلبیتش را و دوست داشتن امر صعبی نیست
و خرجی نداشت پس چه قدر بیدین است کسیکه این امر سهل را در مقابل این حقوق قبول ننماید از آن
عجب تر که بعوض دوستی دشمنی نماید و در حدیث است که چون این آیه شریفه نازل شد حضرت در میان اصحاب
ندا فرمود که ایها الناس خدا فریضه بر شما واجب گردانیده آیا آنرا بجا میاورید تا بگویم فیما احدی
او را جواب نگفت تا آنکه روز دیگر شد باز برخواست و فرمود بقوم خدا بر شما فریضه مقرر فرمود
آیا قبول میکنید تا بگویم احدی جواب آنجناب را نداد تا روز سیم برخاست و چنین گفت کسی جواب نداد آنحضرت
فرمود أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ ذَهَبٍ وَلَا مِنْ فِضَّةٍ وَلَا مَطْعَمٍ وَلَا مَشْرَبٍ یعنی این تکلیف تعلق
بطلا و نقره ندارد و طعام و شرابی از کسی نمیخواهم گفتند که چنین است بیان فرما حضرت پس آیه را خواندند
آیه اینست که دوستی اهلبیتم را از شما میخواهم گفتند اما اگر اینست پس قبول میکنیم حضرت صادق علیه السلام
فرمود فَوَاللهِ مَا وَفَى بِهِ إِلَّا سَبْعَةُ نَفَرٍ بخدا قسم وفا نکردند مگر هفت نفر همینکه پیغمبر صلی الله علیه
از دنیا رفت همه از سر بیش رو گردانیدند و اهلبیت را مظلوم و بیکس و یار گذاشتند و حق
ایشانرا غصب کردند آتش بر در خانه ایشان زدند و بی اذن ایشان در خانه ایشان داخل شدند و پهلوی
دختر او را شکستند و پسر عمش را از خانه بیرون کشیدند و او را خانه نشین کردند فرزندان او را مظلوم
کردند ایشانرا مخذول گذاشتند و زهر الم در کام یکی ریختند و شمشیر جفا بر روی دیگری کشیدند و او را
با لب تشنه سر بریدند و عیالش را اسیر کردند و سر مقدسش را در اطراف بلاد گردانیدند و نیکو
و نیکو سفارش خدا و پیغمبر را بجا آوردند و عجب مراعات پیغمبر خدا کردند که فرزند عزیزش هر چند
بغربت بسوی آنها ذریه پیغمبر شمائیم میگفتند ما را میشناسیم و میکشیم هر چند وا جداه و وا ابتاه
و وا علیاه و وا ابتاه گفت کسی بر او رحم نکرد و هر چند فرمود أَتَقْتُلُونِي عَطْشَانًا وَجَدِّي مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى
أَتَقْتُلُونِي عَطْشَانًا وَأَبِي عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى وَأُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ آیا با لب تشنه میکشید مرا و حال آنکه جدم محمد

مصطفی است ها با لب تشنه میکشید او و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است
کسی بدادش نرسید کاش حال که مراعات پیغمبر نمیکردند لوا یکی از مسلمین حساب می کردند کاش حال که
محبت نمیکردند عداوت نمی ورزیدند و عیالش را مانند کفار اسیر نمیکردند و بدنش را پامال نمیکردند
کاش اگر مسلم حساب نمیکردند لوا یکی از طایفه عرب میانگاشتند و حمیت عرب را از دست نمیدادند
هم چنانچه پیغمبر فرمود اگر شما را دین نباشد و از قیامت پروا ندارید فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا
الی احسابکم اذ کنتم اعرابا قواعد غیرت عرب را از دست ندهید متعرض زنان و دختران و حرم من نشوید
اصبر یا رسول الله فیما نلته من امة لیعوذا امرک ضیّع یا رسول الله صبر کن و شکیبائی کن در آنچه
بتو رسید از امت مشومه که امر ترا ضایع کردند و وصیت ترا مراعات ننمودند یا لیت یومک لم یکن
او انه ما دون ذلک حائل او منجع لتری الحسین وما لقی من شدة یوم الطفوف فذاک خطب
افضع کاش در دنیا بودی یا حائلی نبود ترا چگونه شدتی براو رو داد در زمین کربلا دید و سختیکه
بلیه او عظیم و از حد تجاوز کرده بود فعلیک تعظم لو تراه و ولده حجبوا عن الماء المباح و امنعوا
پس یا بر تو عظیم و دشوار میآمد که به بینی او را و اولاد او را که از آب منع کرده اند ایشان را و با لبهای
تشنه ناله و اعطشا بر آورده اند افدی لشفاه الذابلات عن الظماء افدی الجسوم الناعمات
تقطع روح و جانم بفدای آن لبهای خشکیده که از شدت تشنگی خشک و کبود شده و روح جانم
بفدای آن بدنهای شریفه که از دم شمشیرهای کوفیان پاره پاره میشد وعلیک تعزّ لو تراه
مجدلا تحت السنابک بالعراء موزع گران و دشوار بود بر تو که به بینی نازپرور ترا که زیر دست
و پای اسبان مخالف افتاده و بدنش را پامال مینمایند عجبا لاطباق السماء و ارضها من بعد
مصرعه تحط و ترفع تعجب است که بعد از کشتن حسین علیه السلام اسمان بر پا ایستاده و حرکت میکند و
زمین بجای خود ساکن میباشد وعلیک تعزّ لو رایت الرأس فی عالی السنان سنان جهرا
یرفع دشوار است بر تو یا رسول الله که به بینی سنان بن انس را که سر فرزند مظلومت ظاهر و علانیه
بر نیزه کرده یا قاصدا ارض الطفوف فقل لها هلا علمت بمن بارضک صرعوا هذا الحسین و معشر
من آله ماکان ذنبهم و ماذا ابدع بگو بزمین کربلا که ای قاصد آنی که کدام اشخاص بر زمین تو افتادند
اینک حسین و گروهی از نیکان اهل بیت او میباشند چه گناه کرده بودند که با ایشان اینگونه ظلم و ستم کنند
ایشان را عزیز من چون دانستی که محبت ایشان واجب بلکه اوجب واجبات و افضل طاعات است پس ترا امر
کن و این واجب را از دست مده که اگر در آن مساهله کردی از همه خیرات محروم میشوی برآنکه انست دین خدا

خدا ملائکه بان متدین میباشند چنانچه در حدیث است که حضرت میفرمایند وَهَلِ الدِّیْنُ اِلَّا الْحُبُّ
ایا دین میباشد بغیر از محبت و ولایت ما اهل بیت پس هر کس محبتش کاملتر و زیادتر میباشد دینش قویتر
میباشد و مراتب محبت مختلف است زیرا که یکی بمرتبهٔ میباشد که محبوب خود را از همه چیز دوستتر
بلکه از جان و مال و فرزند و عیال مقدم میدارد و یکی بجز زبان چیزی نیست هنگامیکه پای امتحان
میاید معلوم میشود که جز ادعا چیزی نبوده و در این میانه مراتب مختلف میباشد و چون محبت امریست
باطنی بر همه کس معلوم نیست صدق و کذب مدعی الا آنکه او را آثار و علامتیست و عمدهٔ آثار آنست
که در شادی دوست شاد و در اندوه او اندوهناک باشد و از اینجا است که جناب صادق علیه السلم
میفرمایند اِنَّ اَکْمَلَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَحْسَنُهُمْ خُلْقًا وَاَکْثَرُهُمْ رِقَّةً عَلَیْنَا اَهْلَ الْبَیْتِ وَاَشَدُّهُمْ حُبًّا لَنَا وَاَکْثَرُهُمْ
حُزْنًا عَلَیْنَا کاملترین مؤمنان کسی است که خلقش از همه نیکوتر و رقتش بر ما بیشتر و دوستیش از برای
ما شدیدتر باشد و حزن او بر ما زیادتر باشد از دیگران و مودتش با بیشتر باشد از غیر و الحق چگونه میشود
که بشود با بر بیند شخص محبوب خود را در بلای مبتلا میباشد و زندگی بر او تلخ نکردد پس چگونه میشود
که بشود که محبوب تو بین عالمیان را بیجرم و گناه با لب تشنه و جگر تفته بر سینه نیزه و پهلویش زدند و تیر بر دهنش
زدند و سنگ بر پیشانیش زدند و شمشیر بر سرش زدند و اشک از چشم تو نریزد و آه از نهادش بر نکشد
این دوستیست نه و الله جای این هست که دوستانش خاکسترنشین شوند و در همه عمر سیاهپوش باشند
و در همه دهر اشک ریز باشند چنانچه ملائکه تا قیامت بر او میگریند و در مصیبت او از کوه سر
میشوند مرغان مصیبتش را فراموش نکرده اند و آسمان هنوز بر او میگرید و زمین هنوز از بلیه او در
اضطراب و دریاها هنوز در موج اند باری تو هم یاد کن او را و بکش هم چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه
و اله هرگاه یاد میکرد اشک از دیده میریخت و آه از دل میکشید ابن عباس میگوید که دو سال از عمر شهید
علیه السلام گذشته بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله را سفری عارض گردید و در اثنای راه ایستاد و گفت
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ آب از دیده های مبارکش فرو ریخت یکی پرسید سبب گریه تو چیست یا
رسول الله فرمود در این وقت جبرئیل بر من نازل شد که در کنار شط فرات زمینی است که آن را کربلا میگویند
در آن زمین میکشند فرزند من حسین علیه السلام را و گویا می بینم او را و محل کشته شدن او را و محل دفن او را
وَکَاَنِّیْ اَنْظُرُ اِلَی السَّبَایَا عَلٰی اَقْتَابِ الْمَطَایَا وَقَدْ اُهْدِیَ رَأْسُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنِ اِلٰی یَزِیْدَ گویا نظر میکنم
و می بینم اسیران او را و زنان او را که بر اقتابهای (پالان) شتران سوار کرده اند و گویا می بینم که سر فرزندم
نکند مگر آنکه مخالفت خدا در میان دل و زبان او افکند یعنی او را بر کفر و نفاق بمیراند و او را عذاب نماید

عذاب نمایند پس جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله از سفر برگشتند مغموم ومهموم ومحزون وداخل بر منبر بالا
رفت وباخود برد بر منبر دو فرزند خود حسن وحسین علیهما السلام را وخطبه خواندند ومردم را موعظه
کرد وبعد از خطبه دست راست را بر سر حسن علیه السلام ودست چپ را بر حسین علیه السلام گذارد
وگفت خدایا منم بنده تو وفرستاده تو واین دو فرزندم از پاکیزگان عترت منند واز بنیکان ذریه
منند وفاضل ترین نسل منند که ایشانرا بعد از خود در میان امت خود میگذارم وقد اخبرنی
جبرئیل ان ولدی هذا مقتول بالسم والاخر شهید مضرج بالدم خدایا مبین تو بمن خبر داده
که این فرزندم را بزهر میکشند وان دیگر را بشمشیر بلا میکشند وبدنش را بخونش رنگین میسازند
خدایا شهادت را از برای فرزندم مبارک گردان واو را از سادات شهداء گردان وبرکت مده کشنده
او را وکسیکه او را یاری نکند وکشنده او را باسفل درک جحیم برسان اهل مسجد چون این کلام را از
خیر الانام استماع کردند صدا بگریه بلند کردند حضرت فرمود ایها الناس اتبکونه ولا تنصرونه
امروز براو میگریید وفردا او را وامیگذارید واو را یاری نمیکنید خدایا تو ولی وناصر او باش ابن
قولویه باسناد خود از ام سلمه روایت کرده که شبی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از نزد ما رفت وزمانی
طولانی از ما غائب شد چون برگشت غبار آلوده وژولیده موی وگرد آلوده بود ودست خود را بهم
گذارده بود عرض کردم یا رسول الله ترا ژولیده وغبار آلوده می بینم فرمود مرا بردند در این وقت بسوی
موضعی از عراق که آنرا کربلا میگویند ونمودند بمن در آن موضع محل کشتن فرزندم حسین علیه السلام را
وجماعتی از اولاد من واهل بیت من را پس برچیدم من از آن موضع تربتی را که پر از خون ایشان است بود
وآن در دست منست پس دست را گشود وفرمود خذیه فاحفظیه بگیر این را وحفظ کن آنرا چون آنرا
گرفتم مانند خاک سرخی بود آنرا در قاروره ضبط کردم وسرش را بستم وآنرا حفظ میکردم چون امام
حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق متوجه شد در هر روز ودر هر شب آن شیشه را بیرون میاوردم ونظر بآن
میکردم وآنرا بو میکردم ومیگریستم در مصیبت وی چون روز دهم محرم رسید همان محرمیکه کشته شد در
اول روز بیرون آوردم بحال خود بود ودر آخر روز رفتم بر سر آن ناگاه دیدم آنرا که بخون تازه مبدل
شده پس بگریه در آمدم وفریاد وفغان وشیون برکشیدم وگریه بسیار کردم ولکن از ترس دشمنان اظهار
نمیکردم که مبادا بشنوند وشماتت کنند تا آنکه خبر رسید که در همان روز آنحضرت را شهید کرده بودند فوا
اسفاه من مصیبة ابکت عیون الرسول واحرقت کبد البتول وواحر قلباه علی الاجساد العاریات
والاعضاء المقطعات والاجسام الناعمات المطروحة فی البراری والفلوات وواحزناه علی النبوة

النسوة الماسورات والعلویات البارزات والخما علی الوجوه السافرات والخدود الملطمات و
الایدی المغلولات والاعناق المجللات وکانی بهن مهتوکات الحجاب منزوعات الجلباب منزوعات
الثیاب محمولات علی الاقتاب مشدودات بالاطناب مخدرات فی الاسراب بنات بنی واسوا اماه
واغرباه واجداه وا اباه اه لهفی علی ربات خدر ابرزت بعد الستور لکل عبد الکوع اجرب
واندوه بران زنان مخدره که از پرده بیرون کشیدند ایشانرا بجهة هر عبد بد خلقت معوجی اسفی علی
فتیات احمد اصبحن یدیرهن بکل قفر بلقع ای تاسف و اندوه بران زنان بیکس که در میان دشمنان
گرفتار بودند و دشمنان مقنعه و چادر از سر ایشان میکشیدند لهفی علی تلک الحرایر وا لعدی قهرا
یجاذبهن فضل البرقع الجسرف واندوه بران زنان بیکس که در میان دشمنان گرفتار بودند و دشمنان
مقنعه و چادر از سر ایشان میکشیدند لم انس لا والله زینب اذ مشت وهی الوقود الیه مشی
المسرع تدعوه والاحزان ملا فؤادها والدمع یسرع بالدموع الهمع بجد فراموش نمیکنم
زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام را با آن وقار و سکینه که داشت از اضطراب میدوید نزد جسد
بدن شریف و عنصر لطیف برادر شریف خود با دل محزون و دیده گریان و جگر خون چکان بان سرور
شهید از خطاب میکرد و میگفت اخی ما اعظم ما الاقیه من البلوی وفراقک یابن امی فاسمع ایجان برادر
بدانکه عظیم تر از همه مصیبتهای من فراق تو و محرومی من از خدمت تو میباشد اخی مالک عن
بناتک معرض والکل منک بمنظر وبمسمع ایجان خواهر ترا چه روی داده که از طفلهای یتیم
روی گردانیده و اعراض کرده از ایشان و حال آنکه همه در پیش حاضر میباشند ذلت ایشانرا
می بینی و کلام جانسوز ایشانرا میشنوی ء اخی ما عودتنی منک الجفا فعلی من تجفو فی تجفوهم
معی ای برادر همیشه با من مهربان بودی مرا عادت نداده بجفا و بی التفاتی پس ترا چه روی
داده که بی التفات شده با خواهر خود و دختران خود اخی شق المحبوب علیک برضیعه وموت
فیک لیس بمقنع ای برادر مصیبت تو نه اینقدر عظیم است بر من که یا رم کردن نخاه در مصیبت
مرا راضی کرداند بلکه هلاک شدن من در این مصیبت کست و مرا کفایت میکند ء اخی هل لک
رجعة یحیی بها او واحنا هیهات ما من مرجع ایجان برادر آیا میتواند شد که یکبار دیگر برگردی
جانهای ما نیز برگردد و با زدیگر ارواح ما زنده گردد هیهات هرگز این نخواهد شد و این آرزو هرگز برنخواهد
امد اخی لو قتل العدی منا الفدی لفدتک منا انفس لم تجزع ای برادر اگر دشمنان قبول
میکردند که ما فدای تو شویم و بعوض تو ما را بکشند هر اینه همه ما فدای تو میشدیم بطوع و رغبت

تو کشته میشدیم اَخِی هذا ابنک السجاد فذاو دمع السقام بجسمه المتضعضع ای برادر این فرزند
علیل تست سجاد است که از مرض و ناخوشی نزدیک هلاکت است وَأُخَیّ وَدِّ بالوداع سکینة بأخیر
مفقود و خیر مودّع ای برادر با دختر سکینه تکلم کن و گوشه از التفات خود بسوی او و برای قلبش
با و عطا فرما که هنگام وداع او است ای بهترین رفتگان و وداع کرده شدگان اُخَیّ قد صلقت
قلب رقیة بجفائک الاعراض ای تضدع ای برادر باعراض و بی التفاتی دل دختر رقیه را از
غصه شکافتی شکافتن عظیمی وَأُخَیّ ابن ابی علی المرتضی لیری انکساری للعدی و تخضّع ای برادر پدر
علی مرتضی کجا است تا ببیند که دختر تو چگونه خضوع و فروتنی میکند در نزد دشمنان وأُخی قلبی ما وفی
بذمامه ان لم یذب من لوعتی و تفجعی ای برادر اگر دلم در مصیبت تو آب نگردد بعهد دوستی
وفا نکرده است بدانکه تأثر و تألم هر کس در این مصیبت بقدر محبت او ست و محبت بقدر معرفت است
و معلوم است که کشتن موجب غم و اندوه نمیشود بلکه نسبت با اشخاص که کشته میشوند و کسی غمناک نمیشود
بلکه بسا هست که شاد میشوند بلکه باید شاد نشوند و این امر بسیت واضح اگر کشتن از روی ظلم باشد
صاحب ایمان البته مهموم میشود بلکه هر عاقلی مهموم میشود چون قبح ظلم را هر عاقلی ادراک مینماید و چون
هر قدر جلالت و بزرگواری سید الشهداء علیه السلام را بیشتر بفهمد ظلم بر او عظیم تر مییابد و هر
چند مرتبه او را بلندتر یافت محبتش بیشتر در دل قرار مییابد و هر چند محبت زیاد میشود زیادتر
متألم میگردد و کسی او را بحق معرفت نمیشناخت مگر فرزندش سید الساجدین علیه السلام زیرا که
امام را امام میشناسد و دیگران چنانچه باید حق معرفت ندارند که بشناسند بلی هر کس بیک نحوی تصور
کرده و بیک نحوی شناخته یکی همین قدر میداند که مردی بود کریم و شجاع و عالم و نجیب و بزرگ زاده
و زاهد و عابد و او را بی تقصیر کشتند و همین قدر متألم میشود یکی زیاده از این میداند و زیاده متألم میشود
و یکی میداند که لنگر آسمان و زمین بود بحیثیتی که آسمان و زمین و ملائکه و ذرات عالم در فرمان او بودند
و جمیع عالم عکس از شعاع نورش بود و کان اذا شاء شاء الله و اذا کره کره الله و اذا رضی رضی الله
و اذا غضب غضب الله و اگر اشاره میکرد آسمان بزمین و زمین بآسمان منقلب میشد لکن اگر با این علم
و قدرت باخلاق سلوک مینمود تمام جمعیت نمیشد و بیک و یا ده هم ممتاز نمیشد و اگر بقوه امامت شمشیر میزد
بیک حمله بلکه بیک ضربت بلکه بیک اشاره عالم و ما فیها را منعدم میساخت لکن معلوم نمیشد که چرا
او را درجه داده‌اند که انبیاء و مرسلین آرزوی درجه او کنند و ارواح انبیاء و مرسلین زیارت تربتش کنند و ملائکه
مقربین به تربتش تبرک جویند و قاتلش را بدرکی رسانند که کسانیکه چهار صد سال دعوی خدائی کردند

کردند تا عذاب برسیدند و اگر با بطرتی با خلق سلوک میکردند و ظالم را منعدم میکردند و از زیر تیغ بیرون میکردند و کجا بهم میرسید این دوستان و شیعیان که بعد ازو هم بنشینند شب و روز بر او گریه کنند تا مستحق رحمت خدا شوند باری چنانچه در همه کمالات اکمل از همه عالم بودند صبر ایشان نیز از همه عالم اکمل بود چنانچه صبر کردند که ملائکه مقربین از صبر ایشان تعجب کردند سی هزار نیزه و تیر و شمشیر و خنجر بجسد او کشیدند و روا از آن نکردانید و لکن از اینجا معلوم میشود که بلیه ایشان چه قدر عظیم بود که چنین شخصی چنین ظلمی که بر احدی نکرده اند کنند و از اینجا ظاهر میشود که سید الساجدین علیه السلام چه قدر مصیبت داشت برادران بود و اهل بیت رسالت علیهم السلام چه قدر بر ایشان دشوار بود و زنان و دختران ایشان هم چه قدر بر ایشان سخت بوده تعجب است که بعد از این مصیبت هلاک نشدند نداری اگر شیر از پستان عصمت نخورده بودند بعد از حسین علیه السلام لب ایشان بخنده گشوده نشد انقدر گریه کردند که خون و اشک از دیده ایشان خشک گردید شب و روز بغیر از نوحه و گریه شغلی نداشتند نه در فکر غذا بودند و نه در خواب و نه آرام میگرفتند بلی سید الساجدین علیه السلام بجهة ایشان طعام مهیا میکرد و با ایشان میخورانید در کتاب شریف کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که زنی از زنهای آن حضرت که از قبیله بنی کلب بود بعد از شهادت آن حضرت ماتم او را برپا کرد و زنان را در خانه خود جمع کرد و آنقدر زنان بر او نوحه و گریه کردند که آب دیده ایشان خشک گردید و آب دیده ایشان تمام شد روزی دید در میان زنان یکی از کنیزان اشک از دیده اش جاری میباشد گفت من چون دیدم که اشک از دیده ام خشک گردید سویقی ساختم و خوردم اشکم جاری شد پس آن زن صاحب عزا امر کرد که سویق ساختند و طعامها مهیا کردند و خود خورد و بدیگران خورانید گفت میخواهم قوت یابم بر گریستن بر حسین علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند مَا اكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ وَ لَا اخْتَضَبَتْ وَ لَا رُئِيَ فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانٌ خَمْسَ حِجَجٍ حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ یعنی زنی از قبیله بنی هاشم سرمه نکشید و خضاب نکرد تا پنج سال و دود از خانه احدی از بنی هاشم بلند نشد تا آنکه پسر زیاد کشته شد و ایضا از یحیی بن راشد روایت شده است که او روایت کرده است از فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود مَا تَحَنَّأَتِ امْرَأَةٌ مِنَّا وَ لَا أَجَالَتْ فِي عَيْنِهَا مِرْوَداً وَ لَا امْتَشَطَتْ حَتَّى بَعَثَ الْمُخْتَارُ بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ یعنی زنی از قبیله ما حنا بدست و پا نگذاشت میلی از سرمه بچشم نکردانید و شانه بر سر نزد تا آنکه مختار سر پسر زیاد را فرستاد بدانکه ذکر زنان در اخبار بجهة آنست که زنان محل زینت میباشند و الا مردان نیز از ایشان هیچ کس زینت نکرد خصوصا سید الساجدین علیه السلام که چنانچه وارد شده است چهل سال بر پدر

بزرگوارش گریست شب و روز روزها روزه بود چون افطار میکرد افطارش را حاضر میکردند و
در برابر رویش میگذاشتند بر آن نظر میکرد و میفرمود قُتِلَ ابنُ رسول الله جائعاً قُتِلَ ابنُ رسول الله
عطشاناً فرزند پیغمبر را با شکم گرسنه کشتند فرزند پیغمبر را با لب تشنه شهید کردند و در حدیث
دیگر وارد شده است که از روزی که سر مقدس آن بزرگوار را در مجلس یزید پلید دید گوشت شتر گوسفند را
نخورد و در وقت افطار که طعام بجهة او میآوردند میفرمود واکرباه لکربک یا ابتاه و وا اسفاه
لقتلک یا ابتاه پس گریه شدید میکرد و میگفت فرزند فاطمه را با لب تشنه کشتند و فرزند فاطمه را
با شکم گرسنه کشتند من آب و طعام میخورم گوارا مباد بر من آب و طعام دشوار است بر من ای پدر کاش
ندیده بودم مصرع ترا و محل افتادن ترا بر زمین پس آنقدر گریه میکرد که روی شریف و محاسن
مبارکش از آب دیده تر میشد آری اینها غریب نیست زیرا که یک فرزند از یعقوب علیه السلم مفقود
شد و در دنیا بود آنقدر گریست که دیده اش کور شد و پشتش خم شد و مویش سفید شد اسم یوسف
میبرد غش میکرد و فریاد وا اسفا علی یوسف میزد تا پیر شد و سید الساجدین علیه السلم که یوسف
و یعقوب باو توسل میجستند و خدا را باو میخواندند دید که با نیزه و شمشیر پاره پاره اش کردند
و مثل گوسفند او را ذبح کردند بدنی که پرورده دوش و دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود او را برهنه
و عریان بر روی خاک و خون انداختند از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند که چه مرتبه بود حزن یعقوب ع
بجهة یوسف فرمود بقدر هفتاد زن بچه مرده بود اگر حزن یعقوب بقدر هفتاد زن داغ دیده
بود آیا حزن سید الساجدین علیه السلم چه قدر بود یوسف را بزندان بردند آنقدر گریست که اهل
زندان به تنگ آمدند گفتند یا شب گریه کن یا روز تا ما یکی از شب و روز آرام گیریم و حال آنکه زندان
یوسف زندان عداوت نبود بلکه زندان محبت بود زیرا که بجهة محبت و عشق او را بسوی خود میخواندند و او
قبول نمیکرد بزندانش انداختند که قبول کند و در زندان غل و زنجیر نداشت و سید الساجدین علیه السلام را
بزندان انداختند و غل و زنجیر بر گردن و دست او بود و از یکطرف زنان بیکس و خواهران و عمهها و طفلانرا
در زندان و بند و برهنگی صد بلا و آلاء درون دیدند که ایشانرا از سرما و گرما نگاه نمیداشت تا آنکه
روهای شریف ایشانرا از آفتاب پوست انداخت روایت شده که چون یوسف ع را از چاه بیرون آوردند
و روانه مصر کردند در بین راه عبورش بقبر مادر افتاد یوسف ع چون نظرش بقبر مادر افتاد عرفات چشمهای
مبارکش جاری شد خود را از شتر انداخت و بر سر تربت مادر نشست و عهد صبا و نشو بیادش آمد که
... در بود و حال بر شتر سوار او را شهر بشهر میبرند اشک از دیدهاش جاری شد و فریاد زد که یا ...

یا اقاه ارقبی واسلی فانظری چه حالی بنیب اینها در سرای قبر بهدار واز تحت بر خیز و فرزند تو ابدید ببین وورد

حال فرزندت نظر کن در روا حسدا به بلاهای دنیا اما در زمانیکه سید الساجدین علیه السلام در اول

پیری بکار فعلکاه رسیدند و بدن را بر زمین افتاده دید او را چه حال عارض شد یا در زمانیکه پدر

او را در بر میکرفت و میبوسید و حال با تن علیل اسیر و ذلیل کردید چه برا و بکذشت نه را قدرا و فکر خود

رفته بود و فعان با تن علیل بی بجمل کردید بلکه یاد میکرد کهان بدنی که بود و نه پیغمبر جا داشت بی

غسل و کفن و برهنه عریان بر زمین افتاده و کسی امد شد بنزد ان نمیامد در ان حالت چه حالت عارض

شد او را که نزدیک بود که جان از بدن شریفش جدا کردد و مرا تو صبر دیکراست خصوصا معصوم

با خواهران و دختران و زنان چه حال بود و چه بر جان مبرسید دختر باز پرورش سکینه که همیشه پدر

او را در بغل میکرفت و وقتیکه کریه میکرد اشکش ز چشمش پاک میکرد و میکفت کریه مکن که کریه تو دیدن

فراموش ساند یا در زمانیکه پدرش را کشته و بخون اغشته دید چه برجان او رسید یا در وقتیکه خواهر

او را دید که بر زمین افتاده بود و خود را بدنبال بیکر رود چه بر جانش رسید وَمَا أَنْسَ أُخْتَ السِّبْطِ زَيْنَبَ

إِذْ هَوَتْ لِمَقْتَلِهِ أَكْرِمْ بِهَا مِنْ كَرِيمَةٍ فراموش نمیکنم خواهر انحضرت زینب خاتون را در حالتی که خود

بر روی جسد نورانی برادر انداخته بود که او را میبوسید وَشَمَّتْ كَفَّ السِّبْطِ مِنْ بَعْدِ لَثْمِهِ تُقَبِّلُ نَحْرَهُ

وَجَنْبَهُ بَعْدَ وَجْنَةٍ بوی ان بدن شریف را میبوسید وَنَادَتْ بِصَوْتٍ يَا لَيْتَ صَوْتَهَا بَعْدَمَا وَهَتْ عَلَيْهِ قَوَاهَا

وَالْجِسْمُ وَمَيِّتٌ أَخِي يَا هِلَالَ الْأَعَابِ بَعْدَ طُلُوعِهِ فَمَنْ فَقْدِهِ أَضْحَى نَهَارِي كَلَيْلَتِي پس بصدای بلند ندا

میکرد که اه از رفتن کاه و اه از بازماندن کاه و از شدت مصیبت نالان و سست شده بود و میکفت ای برادر

ای ماهی که طالع شدی و عالم را روشن کردی و غروب کردی و روز ما را مانند شب سیاه کردی لِمَنْ

أَيِّ الْمَصَائِبِ أَشْتَكِي فِرَاقُكَ أَمْ هَتْكِي وَذُلِّي وَغُرْبَتِي ای برادر کدام مصیبت را شکایت کنم یا

فراق و دوری تو را یا هتک حرمت با ذلت و غربت خود را أَمِ الثَّوْبَ مَسْلُوبًا أَمِ الْجِسْمَ عَارِيًا أَمِ النَّحْرَ

مَنْحُورًا بِبِيضٍ صَقِيلَةٍ ایا شکایت کنم تو بو هتک خود را یا بیان کنم درد دل خود را أَمِ الثَّوْبَ مَسْلُوبًا

أَمِ الْجِسْمَ عَارِيًا أَمِ النَّحْرَ مَنْحُورًا بِبِيضٍ صَقِيلَةٍ ایا شکایت کنم تو بو هتک خود را یا بیان کنم درد دل خود را

و حزن و الم خود را از کلوی بریده تو أَدَا نَظْهَرُ مَرْضُوضًا أَمِ الشَّيْبَ قَانِيًا أَمِ الرَّأْسَ مَرْفُوعًا كَبَدْرٍ دُجُنَّةٍ

ایا شکایت کنم از الم عارض بشوم از سختیهای شکسته تو یا محاسن بخون خضاب تو یا سر بریده تو

که از بر نیزه بلند کردانند أَمِ الرَّحْلَ مَنْهُوبًا أَمِ الْمَهْرَ نَاعِيًا أَمِ النِّسْوَةَ مَكْبُوبًا نَحْرَ تَقِيَّةٍ یا در دل خود را

بیان کنم از خیمه تاراج شده ات یا اسب پر از خون تو یا روی پر از خون که در افتاب ندا کرده اند

الضّایعات الفاقدات حواسراً کمثل الإماء تشهرن فی کل بلدة ای شکایت کنم از حال یتیمان بی پناه و حسرت کشان دربدرت که ایشان را مثل کنیزان در بلاد میگردانند اخی یا اخی قل للئام ترفقوا

بسلب حریمی و ارحموا حال غربتی ای برادر از سفارش نما با جماعت لئام که مدارا کنند با من کودکان و رحم کنند بر غربت من اخی لیت هذا النحر کان بنحرتی و یا لیت هذا السهم کان بمهجتی ای برادر

کاش بعوض تو مرا نحر کرده بودند و بجای سینهٔ تو کاش سینهٔ مرا شکافته بودند و کاش تیری که ببدن تو زدند بر جگر من زده بودند اخی یا اخی ما کان اطیب عیشنا و اطیب ایاما نقضت

بطیبة ای برادر چه نیکو زندگی و عیش بود زمانی که در خدمت تو بودیم و چه نیکو اوقاتی بود اوقاتی که در مدینه گذشت اخی بلغ المختار طه سلامنا و قل ام کلثوم بکرب و محنة ای برادر

سلام ما را باحمد مختار برسان و بگو دختر تو ام کلثوم بکرب و محنت مبتلا گردید اخی بلغ الکرار عنی تحیة و قل زینب اضحت تساق بذلة سلام مرا بپدرم حیدر کرار برسان و بگو دختر تو

زینب با ذلت بهر طرف میدوانند اما وقایع بعد از واقعهٔ عظیم شهادت آن شمس فلک امامت و هادی شبستان ضلالت چنانچه سید ابن طاوس و شیخ مفید و دیگران نقل کرده اند اینست که چون

آنحضرت بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردید و نفس مطمئنه اش ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نمود الی الرفیع الاعلی کوبان بعالم قدس ارتحال نمود و داغ مصیبتش بر دل و جان کائنات

گذارده شد باد سرخ عظیمی و غبار سیاه عظیمی برخواست و بیحدی عالم ظلمانی و تاریک گردید که دیده کسی چیزی را نمیدید بحیثیتی که از قوم گمان کردند که عذاب بر ایشان نازل شده و دور و آب دیگر

زمین متزلزل و مشرق و مغرب عالم از ... گرفت و آفتاب منکسف شد و آسمان خون بارید آسمان خون بلدید و منادی در افق اعلی ندا کرد که قتل الإمام ابن الإمام قتل والله الحسین و مردم

همه در حیرت افتادند لشکر مخالف سه مرتبه تکبیر گفتند و صدا را به الله اکبر بلند کردند چه نیکو میگوید یکی از شعراء و یکبرون بان قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا تکبیر میگویند که ترا

کشته اند ای ابی عبدالله و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و توحید و خدا پرستی را بر طرف کردند صاحب مناقب و ابن بابویه و ابو مخنف صاحب منتخب با لفاظ متقاربه روایت کرده اند که چون

آنحضرت را شهید کردند اسب آنحضرت چون صاحب خود را کشته دید شیهه میکشید و فریاد میزد و همهمه میکرد ابو مخنف میگوید میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها یعنی داد داد از امتی که فرزند

دختر پیغمبر خود را کشتند و رو بمعرکه و مقتل روانه شد در میان کشتگان میگشت پسر سعد گفت این حیوان

حیوان را بگیرید و در پیش چشم ندا الحیوان دست بر زمین میزد و لگد میزد بدندان و لگد و دست خود حمل

نفر را بجهنم فرستاد و سواری بی‌باکی را از اسب بر زمین انداخت لخ نتوانستند او را دستگیر نمایند پس

عمر سعد فریاد زد که دور شوید بر شما از او دور شوید و او را بگذارید تا ببینیم چه میکند از او دور شدند چون

آن اسب دید که کسی به طلبش نیست آمد در میان کشتگان میگردید تا بنور زادهٔ خیر البشر رسید

پیرامون او میگردید و میبوسید و پیشانی را بر او میمالید وهو مع ذلک یصهل و یبکی بکاء الثکلی در باب [illegible]

این نعره میزد و مثل زن بچه مرده اسب از دیده میریخت بنحوی که هر کس حاضر بود متعجب گردید پس بجانب خیمه‌ها

روانه گردید و بیابان پر کرده بود از صدای او زینب خاتون صدای اسب برادر شنید بسکینه گفت [illegible]

اسب برادرم میاید بلکه پدرت آمده است اخرجی الیه واستقبلی از برای استقبال پدر بیرون دو

از خیمه بیرون آمد و خمار [illegible] بر رو انداخته بود چون نظر کرد اسب را دید و [illegible] دید نظر بر سر و روی

[illegible] و کاکل او را خون آلود دید پس مقنعه از سر کشید و جامه در بید و فریاد کرد قتیل والله [illegible]

بخدا قسم که پدرم را کشتند و مرا یتیم کردند پس ناله وا ابتاه وا قربتاه وا بعد سفراه وا طول کرباه

وا مصیبتاه برآورد [illegible] این چه بود و میزد زینب خاتون صدای او شنید نعره [illegible]

زنان و خیمه‌ها بیرون [illegible] همگی جامه‌ها را چاک زدند و طپانچه بر رو زدند و ناله وا محمداه وا علیاه و [illegible]

وا حسناه وا حسیناه برآوردند و فریاد وا اخاه وا غربتاه وا قلة ناصراه برکشیدند و میگفتند الیوم

مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم ماتت فاطمة الزهراء امروز جد ما از دنیا رفت امروز

علی مرتضی شهید گردید امروز فاطمه زهرا از دنیا رفت پس چنان شور و فغان از زنان بیکسان بلند

شد که ملائکه آسمانها از ضجیج در آوردند [illegible] فلقطعت ید احمد [illegible] الاعلی

جهان ناله و ندبه از ایشان بلند که جگر پیغمبر را پاره کردند [illegible] خیر البشر خوانده مکرر [illegible]

رسول الله [illegible] ومن آل الملک العزیز الکرام [illegible] یا رسول [illegible] حال [illegible]

بی‌ولا [illegible] خود در تنگای محنت ببین وهذی [illegible] ربی یحیی [illegible] وهذی [illegible]

الغوث من عظیم ذا الغم بلکه [illegible] خدایا اجل ما را نزدیک و قبض کن [illegible] ما را بکن [illegible] الغوث الغوث

از فریاد [illegible] نیست که ما را فریاد رسی کند عمر سعد گفت خیمه‌ها ایشان را آتش زدند [illegible] پس

بود آنچه بحسین علیه السلام کردی یا [illegible] حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بسوزانی [illegible]

ما را [illegible] پس اشقیا امر کرد بنهب خیمه‌ها و تاراج اسباب ایشان لشکر بیشرم [illegible]

کردید [illegible] آنچه بود از ایشان بردند حتی اینکه چادر و مقنعه از سر ایشان میبردند [illegible]

اطفال و گوشوار را از گوش زنان میبریدند و بسا بود که گوشواره را میکشیدند و گوش ایشان را پاره میکردند بلکه بسا بود که گوش بعضی را میکندند فَکَم جَرَمُوا مِن اُذُنٍ خَوراءَ تَجتَلی وَکَم لَطَمُوا مِن خَدِّ عَبلَةٍ عَاتِقٍ چه بسیاری از گوشهای آن زنان حور وش صفا منظر را که پاره کردند بجهة گوشوار و چه بسا طپانچه که زدند بر روی آن دختران جمیله کریمه اِذَا مَسَّهَا ضَربُ السِّیَاطِ بِرَاسِهَا وَلَم یَبقَ وَاقٍ تَتَّقِی بِالمَرَافِقِ اما آن اسیران را تازیانه بر سر و پشت میزدند و هر گاه رو های خود را بی ساتر میدیدند بدست خود روی خود را از نامحرمان میپوشیدند وَطَدَّی عَلَی الاَقتَابِ فَالنُّوقِ زَادُهَا وَضَربٌ لِعِلِّیهَا بِالسَّوطِ فَوقَ العَوَاتِقِ ایشان را بر قتبهای شتران نشانیدند و توشه ایشان نبود بجز نوحه و ناز یانه دشمنان بود که بر سر و پشت ایشان میزدند ابن بابویه در امالی روایت کرده باسناد خود از فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلام که جماعت بیدین داخل خیمه شدند من کودک صغیر بودم و در پایم دو خلخال از طلا بود ملعونی پیش آمد و خلخالها را از پایم بیرون میکرد و گریه میکرد گفتم مَا یُبکِیکَ یَا عَدُوَّ اللهِ ای دشمن خدا چرا میگریی گفت کَیفَ لَا اَبکِی وَاَنَا اَسلُبُ بِنتَ رَسُولِ اللهِ چرا گریه نکنم و حال آنکه دختر پیغمبر را برهنه میکنم گفتم برهنه مکن مرا گفت میترسم غیر من کسی آنرا ببرد پس ربودند جمیع آنچه در خیمهای ما بود بردند حتی چادر را از پشت ما میگرفتند صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب الموسوی روایت کرده اند که جمیع آنچه در خیمها بود بردند تا اینکه گوشواره در گوش ام کلثوم خواهر امام حسین علیه السلام گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان جامه که بر پشت داشتند از ایشان میگرفتند

شیخ فخر الدین در مقتل خود نقل میکند از زینب خاتون دختر امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که گفت من بر در خیمه ایستاده بودم مردی که چشمهایش ازرق بود داخل خیمه شد و آنچه در خیمه بود گرفت و جمیع آنچه بر من بود گرفت نظر کرد دید که زین العابدین علیه السلام بر روی پوستی خوابیده آنرا از زیر او کشید و او را بر زمین انداخت و آمد بسوی من و مقنعه مرا گرفت و دو گوشواره که در گوش داشتم گرفت ولکن گریه میکرد گفتم باو که خدا ترا لعنت کند هَتَکتَنَا وَاَنتَ مَعَ ذٰلِکَ تَبکِی پرده حرمت ما را دریدی و ما را برهنه کردی و با وجود این گریه میکنی گفت گریه میکنم بجهة آنچه بشما رو داد زینب میگوید بخشم آمدم و گفتم خدا دست و پای ترا قطع کند و در آتش دنیا بسوزاند ترا قبل از آنکه باتش آخرت بسوزی از دعای مظلومه بعد از خروج مختار او را گرفتند و دست و پای او را بریدند و باتش سوختند لا رحمه الله

حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که میدیدم زنان و دختران او را و عیال او را که جامه بدن ایشان را از ایشان میگرفتند چون بنزد علی بن الحسین علیه السلام رسیدند او را دیدند که بر فراش خوابیده و مریض شده بود

شد بید داشت و با شمر علیه اللعنه بود جماعتی از پیادگان کفتند با امیر امیکنی کفتم سبحان الله افتقتل الصبیان ایا کودکان را میکشید این کودک بیمار است و بخود مشغول او را از دو میکنید ایشان را دفع کردم عمر بن سعد امد بنزد خیمهای زنان چنان شیونی و صیحه زدند و چنان کریستند که ان سنکدل با ایشان رحم کرد و کفت کسی داخل خیمه زنان نشود و کسی متعرض این بیمار نکردد وان زنان باو التماس کردند که از اسباب ما انچه غارت کرده اند بکوید رد کنند که خود را بپوشیم ملعون کفت هر کس چیزی از ایشان برده رد نماید ولکن بخدا قسم احدی چیزی پس نداد پس جماعتی را موکل ان زنان کرد که ندهبا خیمهای ایشان که کسی فرار نکند حمید میکوید در بدم زنی را از قبیله بکر بن وایل که با شوهرش در لشکر پسر سعد بود چون دید ان قوم بیحیا دست بجهانی بر دختران خیر النسا زده ایشان را برهنه میکردند و شمشیری برداشته بجانب خیمها روان شد و میکفت ای ال بکر بن وایل اتسلب بنات رسول الله کجا یند طلب کنید کان خون رسول الله پس شوهر ملعونش امد و او را بمنزل خود بر کردانید چه نیکو میکوید شیخ جلیل شیخ عبد النبی بحرانی یا لذل الاسلام یا غیرة الله وما الله بالغافل عما تعمل داد از ذلت اسلام کجا است غیرت خدا و نیست و لکن تعجیل در افعال کرده نیست زیرا که میدانند که از قبضه قدرت بیرون نمیروند یا بنات البتول ما انتعا تبل منکن بالطفوف غفول ای دختران فاطمه غافل نمیباشد خدا از انچه بشما کرده اند این کروه دغا بحز امهات الحجاب منکن بین الناس والله شاهد و وکیل ای با حجابان از شما میکرند و شما را بی حجاب میکذارند در میان خلایق و حال انکه شما بر کزیده خدا اید و خدا شاهد و وکیل میباشد لیت شعری این البتول لا ابن علی بل این رسول لم یدرکن بالعرم وعلیکن من الذل والهوان کجا است مادر شما فاطمه زهرا و پدر شما علی مرتضی و جد امجد شما که برهنه شده اید در میان دشمنان و ذلت و خواری شما از حد کذشته از فاطمه صغری روایت شده است که من در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم پدرم و اصحاب او که بر زمین افتاده کشته بودند مانند کوسفند قربانی و بر روی ریک بیابان انداخته بر دند و اسبهای مخالف بر جسدهای مطهر ایشان میتاختند و در فکر بودم که ایا بعد از پدرم بر ما زنان چه روی خواهد داد ایقتلونا ام یاسروننا ایا ما را مثل مردان ما میکشند یا ما را اسیر میکنند ناکاه مردی دیدم بر اسب سوار از دور دیدم که نیزه میامد و زنان را از دور میکرد بجانب خیمها ان ملعون زنها را میزد و بند بکعب نیزه و کعب نیزه بر پشت زنان میزد و ایشان را برهنه میکرد و ایشان بیکدیکر پناه میبردند ناله الجدا و ابتاه و اقلتاه و ضرها حسیناه بر کشیده بودند و میکفتند اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا ای فریادرسی نیست

که مارا از دست این ظالم نجات دهد آیا مسلمانی نیست که ظلم را از ما دفع نماید فاطمه میگوید روحم
بپرواز آمده و لرزه بر اعضایم افتاد و بهر طرف نظر میکردم که عمه‌ام ام کلثوم را ببینم و باو پناه
برم ناگاه دیدم آن ملعون قصد من کرد گفتم چاره نیست مگر که بگریزم بسوی صحرا و بجنگل گریختم
دیدم آن ملعون بعقب من میاید بسیار ترسیدم وَاِذَا بِکَعْبِ الرُّمْحِ بَیْنَ کَتِفَیَّ ناگاه دیدم کعب نیزه را
میان کتف من زد من برو در افتادم آن ملعون آمد گوشم را پاره کرد و گوشواره از گوشم ربوده و خون
از رویم جاری گردید و مقنعه از سرم برداشت بنحویکه آفتاب بر سرم میتابید و بسوی خیمها برگشت من
غش کرده بودم و بیهوش افتاده بودم چون بهوش آمدم دیدم عمه‌ام بر بالینم نشسته و گریه میکند
و میگوید برخیز برویم ببینیم بر دختران و برادرت بیمار چه گذشت گفتم ایعمه آیا کهنه داری
که سرم را از نامحرم بپوشم عمه‌ام گفت ایعمه منهم مثل تو میباشم و نظر باو کردم فَرَأَیْتُ رَأْسَهَا
مَکْشُوفَةً وَمَتْنَهَا قَدِ اسْوَدَّ مِنَ الضَّرْبِ دیدم که سر و تن فاطمه علیها السلام را که برهنه بود و تنش
از زدن تازیانه سیاه شده بود فَهَلْ مُبْلِغٌ بِنْتَ النَّبِیِّ بَنَاتُهَا عَرَایَا کَأَسْرَی الرُّومِ مُنْکَشِفَاتٍ
آیا کسی هست که خبر کند دختر پیغمبر را که دختران او را برهنه کرده اند و مانند اسیران روم و فرنگ
منکشف و سر برهنه میباشند أَفَاطِمُ قُومِی مِنْ سُتُورِکِ وَاجْمَعِی یَتَامَاکِ فِی ذُلِّ السِّبَاءِ وَشَتَاتِ
ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا و یتیمانت که در ذلت و اسیری گرفتار و متفرق شده اند جمع
آوری نما فاطمه میگوید بخیمه برگشتم و آنچه در خیمه بود تاراج کرده بودند و برادر مظلوم علی بن
الحسین علیهما السلام را دیدم در گوشه برو در افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی و مرض طاقت
نشستن نداشت پس ما براو میگریستیم و او بر ما میگریست ابن طاوس روایت کرده که اهل بیت را
از خیمها بیرون کردند و آتش برانها زدند وَاَوْلَادُهُ فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّبَاتٍ حَافِیَاتٍ بَاکِیَاتٍ
آنزمان چون این بیحرمتی را از آن اشقیا دیدند از خیمها بیرون ریختند با سر و پای برهنه گویا کان محتشم
آندم فلک برآتش غیرت سپند شد کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد کاش آنزمان سرادق
گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بیستون شدی کاش آنزمان ز آه جگرسوز اهل بیت
یکشعله برق خرمن گردون دون شدی ابن طاوس میگوید که عمر بن سعد ملعون ندا کرد که کیست که
برود و بدن مطهر سید الشهداء علیه السلام اسب بتازد پس ده نفر از لشکر شقاوت اثر از برای
این امر عظیم پا در میدان جرات نهادند و اسامی ایشان را ذکر کرده و از ابو عمر زاهد روایت کرده
که در شأن نسب ایشان نظر کردیم مجموع از اولاد زنا بودند و از فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلام

علیه السلم نقل شده که بدرد برهنگی واسیری خود مبتلا نبودیم که دیدم منادی ندا کرد بیاشید بدن حسین
علیه السلم را پامال ستم ستوران کنید کنند بادرزبانی که ربی الکنت این را بگوید چون این را شنیدم نتوانستم
بر نشینم و بر جای خود قرار گیرم من و عمام بر خواستیم ولکن من خواستم که از امکان دور شوم که نبینم
این عمل را نسبت به پدرم واما عمام سراسیمه روانه قتلگاه گردید و بجانش بنگه میتواند که او را
دفع نماید تا اینکه خود را بنزد جسد مطهر انحضرت رسانید بدانکه از کلام ابن طاوس ره وغیره بر
میاید که ان جماعت بیدین اسبغل شنیع را مرتکب شدند واز کثیری از اخبار و زیارات نیز مستفاد
میشود و علما شعراء نیز در مراثی و قصاید ذکر کرده اند اما احادیث از انجمله روایت علی بن اسباط
است که از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است در کیفیت شهادت انحضرت که بیان فرمودند بنحوی
که دل سنگ را اب میکند و در اخر حدیث فرمودند وَلَقَدْ اَوْطَؤُهُ الْخُیُولَ بَعْدَ ذٰلِکَ بعد از
کشتن اسبها را براو راندند واما از زیارات از انجمله فقره زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه
بیرون امده و در کتب مزار مذکور است که خطاب میکند بانحضرت تَطَؤُکَ الْخُیُولُ بِحَوَافِرِهَا وَ
تَعْلُوکَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا الی غیر ذلک و کلینی روایت کرده است که چون ابن زیاده کردند فضه خادمه معظمه
خاتون عرض کرد ای سیده من یکی از ازاد شده های پیغمبر در دریا کشتی او شکست و بجزیره شیری نزدیک
او امد از او ترسید پس گفت یا ابا الحارث من ازاد کرده پیغمبرم همینکه نام مبارک انحضرت را شنید
همهمه کرد و در پیش روی او براه افتاد و او را براه رسانید و نجات داد ای سیده من در این نزدیکی
شیری میباشد بگذار بروم و اعلام کنم او را که فردا میخواهند بدن فرزند پیغمبر را پامال ستم اسبان
نمایند زینب او را اذن داد فضه میگوید رفتم بنزد انشیر و گفتم ای شیر ایا میدانی که فردا بنی امیه چه
خواهند با حسین علیه السلم چه کنند اِعْلَمْ اِنَّهُمْ یُرِیدُوْنَ یُوَاطِئُوْنَ الْخُیُوْلَ ظَهْرَهُ بدانکه میخواهند اسب
بر بدن شریف او بتازند میگوید که بجا استم دیدم که انشیر برخواست روانه شد و من در عقبش
روانه شدم امد تا بنزدیک جسد اطهر انحضرت چون شناخت جسد انحضرت را رو بران مالید و خاک
میمالید و تضرع و زاری میکرد و از سر شب تا صبح اشک از دیده اش جاری بود چون صبح شد انجماعت
بیدین ابن زیاده روانه شدند چون بنزدیک قتلگاه رسیدند و انشیر را دیدند ترسیدند
و برگشتند ابن سعد گفت این را پنهان دارید و لله در الشاعر اَصَدَّ رَخُوَى وَحْیِ الْاِلٰهِ وَعِلْمِهِ
تَحَطَّمَهُ فِیْ عَدْوِهَا الضُّمَّرُ الْجُرْدُ ایا در انسینه که مخزن علوم الهی و محل رموز نامتناهی بود از دره سمی
شکستند بپای اسبها وَجِسْمٌ لَهُ الْاَفْلَاکُ وَالْاَرْضُ کُوِّنَتْ یَظَلُّ ثَلَاثًا مَا بِهَا ضَمَّهُ لَحْدُ ایا باید بگه

بعهد او و بواسطهٔ او اسمانها و زمینها مخلوق گردید سر و روزا نورا بر روی زمین مینهادند و او را دفن
ننمایند و رأس تری فی حجر فاطم اعصر تنوح به فی البید خطبه بلد اما این سر یکروز در کنار
جناب فاطمه علیها السلام قرار داشت نورا بر نیزه میزنند و در بیابان میگردانند بدانکه بعد از
ضرب غارت و سوختن خیمها و عنزان دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و بقیهٔ زنان و کودکان که بودند
ایشانرا اسیر و دستگیر کردند و بخدا قسم که این حکایت جگرها کباب مینماید زیرا که اسیر کردن دختران
پیغمبر صلی الله علیه و آله در این ذلت گفتنی و شنیدنی نمیباشد یا لیتنی مت قبل ان تقرع اذنی
بسبی النساء الهاشمیات کاش کشته بودم و نمیشنیدم که زنان هاشمیه اولاد رسول هاشمی را
اسیر کردانند مکشفات علی الاقتاب عاریة مصفودة بجسوم عجم ترابی اه کاش نمیشنیدم
که ایشانرا برهنه بر قتبهای برهنه سوار کردند و بدنهای ضعیف ایشانرا بقید و زنجیر مقید کردند
بدانکه از بعضی از حکایات مستفاد میشود که ایشانرا در محامل و کجاوها نشانیدند چنانچه در
حکایت مسلم جصاص خواهد آمد لکن از روایات و زیارات و قصاید اشعار علما بر میاید که ایشانرا
بر اقتاب عاریه در بالای اینهای عاری نشانیدند پدر و مادرم فدای مظلومی شما باد ای اهل بیت
بلکه بر میاید از اخبار و غیره که ایشانرا بقید و زنجیر در آورده بودند چنانچه در زیارت صاحب الامر صلوات
الله و سلامه علیه است که از ناحیهٔ مقدسه بیرون آمده است که میفرماید و سبی اهلک کالعبید
وصفدوا بالحدید فوق اقتاب المطیات اهل و عیال ترا اسیر کردند مثل بندگان و ایشانرا با
زنجیر مقید کردند و بر قتبهای شتر نشانیدند تلفح وجوههم حر الهاجرات یساقون فی البراری
والفلوات ایدیهم مغلولة الی الاعناق یطاف بهم فی الاسواق بر بدن میکرد و میسوزانید و ما
ایشانرا حرارت آفتاب ایشانرا در بیابانها میراندند و با دستهای غل شده با گردن نهاده در بازارهای
گردانیدند محتشم جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی عماری و محمل شتر سوار عجبا من
السبع الطرائق کیف لم تتشقق والارضین لم تتصدع اسفا علیه والکواکب کیف لم تنتثر و
الافلاک لم تتعطل تعجب دارم که چرا آسمانها هفتگانه منشق نگردید و زمینها شکافته نشد و چرا
ستارها بر زمین نریختند و چرا افلاک از حرکت نایستاد قتل ابن فاطمة و ثلثت حرمته بیدی الاعادی
لا کفیل و لا ولی حسین علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام را کشتند در اینحال زنان و حرمش بود دشمنان گرفتار
ما ایشانرا کفیل و نه دوستی هل تقبلون بان تحیزنا بکم فی الاسر تستعطفن من لا یقبل ابیحا
آیا میپسندید بلکه بهترین زنان شما را بکجبترین زنان عالم اسیر کنند یا ایشانرا بالناس مقدار ای کوبیه ماوا

مارا رحم کنید وادب مکنید کسی از ایشان قبول نکند قُومُوا اِذا لَم تَدرِکُوه تَدَارَکُوا بِاَنَّ العِقَابَ مِن کَفِّ الجَحفَلِ اگر سید و مولای خود را ادراک نکردید که جان فدا کنید و او را از دست کفار خلاص کنید برخیزید و این زنان مخدره را از دست این لشکر کفر از خلاص نمائید باری ایشان را اسیر کردند و روانه کوفه کردند و بروایتی از جهة عذاب ایشان را بقتلگاه گذرانیدند و بروایت ابن طاوس آن اسیران ایشان را قسم دادند بحق الله الا مامررتم بنا الی مصرع الحسین بخدا ما را بسوی محل کشته شدن حسین علیه السلام بگذرانید چون آن اسیران را بنزدیک قتلگاه گذرانیدند و آن شهیدان را برهنه و عریان و پاره پاره و دست و پای بریده شده در خاک و خون طپان دیدند چنان خروشی برآوردند که ساکنان ملاء اعلی را بتضرع و زاری در آوردند و چنان شورشی در میان آن اسیران دلسوخته افتاد که آشوب انقلاب در جمیع ذرات عالم افتاد و دست بر سر زنان و واحسین علیه السلام گویان خود را از شترها بر زمین ریختند و در بعضی روایات که همگی بدن رجید سرور شهیدان جمع شدند چون آن بدنی که جبرئیل گهواره جنبانش بود پیغمبر خدا بوسه بر اش میفشانید برهنه و عریان و پاره پاره دیدند همگی خود را بر روی آن جسد شریف انداختند و خون شریف او را بر روی خود میمالیدند و ناله واحسیناه وا مظلوماه وا قتیلاه بر آورده بودند واما زینب خواتون همین که نظرش بر بدن نازنین برادرش افتاد و بوسه گاه مصطفی صلی الله علیه وآله را از خنجر بیداد دید و بدن شریفش را عریان یافت نعره زد که هذا اخی ابن حسین منست چنان نعره زد که بعد از هزار سال هنوز صدای او بگوش عالمیان میرسد پشت عالم از آن میلرزد محتشم بی اختیار نعره هذا اخی او سر زد چنانکه آتش از او در جهان افتاد راوی میگوید بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را که با واحزنا و دل غمگین میگفت وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء اینک حسین تست که بدنش را بخونش رنگین کرده اند و اعضای شریفش را پاره پاره کرده اند و ما دختران توایم که ما را باسیری گرفته اند بسوی خدا شکایت میکنم مصیبت خود را و درد دل خود را بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا علیهم السلام وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا قتیل اولاد البغایا اینک حسین تست که برهنه کرده اند و باد براو میوزد و غبار براو میفشاند و کشته اولاد زنا کردید هذا حسین محزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء این حسین تست که سر شریف او را از پشت گردنش بریده اند و عمامه و ردایش را بغارت برده اند باحزناه باکرباه الیوم مات جدی رسول الله امروز جدم بزرگوار رسول خدا از دنیا رفت کجا شد ای صحابه

محمد مصطفی اینه دختران محمد مصطفی میباشند که ایشانرا اسیر کرده اند هذا الذی قد کنت تلثم
نحره اصبح الیوم مخضوب من دمه و یخضباتها الجد زکیه این حسین است که همیشه گلویش را میبوسید اکنون
بوسه گاه ترا از دم شمشیر بریدند من بعد نحر ک یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها یا رسول الله
این بدنی که در اغوش پرورش دادی اکنون او را برهنه بر خاک گرم صحرا انداختند پس مظلومه با دیده
پر خون و دل بریان و سینه سوزان رو بجانب سر شهیدا کرده و میگفت فدای تو شوم ای مظلومی که
لشکر ترا در روز دوشنبه غارت کردند فدای تو شوم ای مظلومی که ترا او از گون کردند بابی المهموم
حتی قضی بابی العطشان حتی مضی فدای تو شوم شهیدی که ترا با غم و اندوه کشتند فدای تو شوم ای مظلومی
که ترا با لب تشنه شهید کردند بابی من لا هو غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی فدای تو شوم ای
انکه نه به سفر رفته ای که امید باز گشت داشته باشیم و نه مجروحی هستی که زخمهای ترا مرهم بگذاریم
بفدای تو شوم ای شهیدی که از ریش قطرات خون جاری میباشد بفدای تو شوم ای سید
خدا بفدای تو شوم ای نور دیده فاطمه زهرا راوی گوید فو الله ابکت کل صدیق و عدو بخدا
قسم که همه دوست و دشمن را بگریه در آورد و در بعضی از روایات وارد شده است که حتی اینکه اب
از چشمهای اسبان مخالف جاری شده بود و سمهای ایشان از دیده ایشان تر شده بود صاحب منتخب شیخ
فخر الدین ... کرده که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که با بدن برهنه بر زمین افتاده و بادها
بر آن جسم شریف و بدن لطیف ... زده خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و ان بدن مطهر را در
اغوش گرفت و گریه میکرد و میگفت یا رسول الله فرزند ترا ببین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده و بدن
بجامه غبار او را کفن پوشانیده و بدنش را بخون گردنش غسل داده شده و اینک اهل او همه اند که ایشان
اسیر کرده اند و بدنت بهر طرف میدوانند و دوستی نیست که دفع شر از ایشان نماید و اینک سر
تو است که با سرهای اولادش بر نیزه ها زده اند چون جماعت بید بن مطلع شدند او را بجبر سر از
ان بدن شریف جدا کردند ابن طاوس روایت میکند که سکینه چون بدن مطهر پدر را بدید در غالب
و خون غلطید دوان دوان امد و خود را بر روی ان بدن شریف انداخت ... کرده
کرد و میگوید در عالم غش شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید شیعتی ما ان شربتم ماء عذب
فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای شیعیان من هر گاه اب خوشگوار بنوشید یاد من
کنید و هر گاه غریبی یا شهیدی را ببینید بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و انا السبط الذی
من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی ای محرم فرزند پیغمبر شما هم که بی جرم کشته

وگناه کشتید و بعد از کشتن بدن مرا پامال سم اسبان کردند لَیتَکُم فی یَومِ عاشوراء جَمیعاً تَنظُرونی
کَیفَ اَستَسقی لِطِفلی فَاَبَوا اَن یَرحَمونی کاش در روز عاشورا حاضر بودید و میدیدید که چگونه
استغاثه میکنم و شربت آبی از برای طفل میطلبم و ایشان رحم نمیکنند مرا و نمیدهند وَسَقَوهُ سَهمَ
بَغیٍ عِوَضَ الماءِ المَعینِ یا لَرُزءٍ وَمُصابٍ هَدَّ اَرکانَ الحَجونِ و در عوض آب تیر بر حلقوم طفل من
زدند ای دادا ای مصیبت که ارکان هدایت را منهدم کرد وَیلَهُم قَد جَرَحوا قَلبَ رَسولِ الثَّقَلَینِ
فَالعَنوهُم مَا استَطَعتُم شیعَتی فی کُلِّ حینٍ وای بر این گروه که قلب رسول خدا را مجروح کردند پس لعنت
کنید ایشان را هر چه میتوانید در همه اوقات چون بهوش آمد بر صورت و سر میزد و موی خود را میکند
پس جماعتی از آن عربهای بیدین بدور آن طفل جمع آمدند و او را از سر آن بدن شریف کشیدند و در
حدیث معتبر روایت شده است که سید الساجدین علیه السلام فرمودند که چون پدرم با اولاد و برادرانم
وسایر اهل بیت او را کشتند و زنان و حرم او را بر جهاز شترها سوار کردند و ما را بسوی کوفه
روانه کردند پس نظر میکردم بر ایشان افتاده دیدم ایشان را که بر روی زمین افتاده و کسی ایشان را دفن نکرده پس
سینه بر من گران و عظیم آمد و غلق و اضطراب شدیدی در من بهم رسید که نزدیک بود روح از بدنم بیرون
رود چون عمه ام زینب خاتون این حال را در من مشاهده نمود گفت مالی اَراکَ تَجودُ بِنَفسِکَ یا بَقیَّةَ جَدّی
وَاَبی وَاِخوَتی ترا چه رسیده که میبینم روح از بدنت نزدیک است بیرون رود ای یادگار جد و پدر و برادرانم من
گفتم ای عمه چگونه جزع و فزع نکنم و حال آنکه میبینم آقای خود را و برادران و عموها و عمزادگان و اقوام را
که بر روی زمین افتاده و بدنهای ایشان بخون رنگین گردیده و برهنه عریان نموده اند ایشان را نه کسی کفن
میکند ایشان را و نه کسی دفن مینماید این کشتگان را و نه کسی نزد ایشان رفت و آمد و شد مینماید کَاَنَّهُم
اَهلُ بَیتٍ مِنَ الدَّیلَمِ وَالخَزَرِ گویا ایشان را مسلمان نمیدانند و از کفار میدانند پس عمه ام گفت ای
نور دیده جزع مکن بخدا قسم که از این واقعه خبر داده است جد و پدر و عم تو و بتحقیق که خدا گرفته است
میثاق و عهد از گروهی از این امت که فراعنه امت ایشان را نمیشناسند و معروفند میان اهل آسمانها که ایشان
مجتمع مینمایند این اعضای متفرق شده را و دفن مینمایند این جسد بخون آلوده را و در این صحرا علامتی از قبر
پدر تو سید الشهدا بر پا مینمایند که اثر آن بگذشتن ایام مندرس نگردد و ائمه کفر و اتباع و ضلالت کوشش در
محو و بر طرف شدن آن خواهند کرد و لکن اثر آن هر روز ظاهرتر خواهد شد و شأن آن بلندتر خواهد
شد وَسَیَعلَمُ الَّذینَ ظَلَموا اَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبونَ

مجلس دویم در بیان کیفیت ورود کاروان الم و محنت بکوفه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین واشرف السفراء المقربین وافضل اهل السموات والارضین محمد وآله الاطیبین وارومته الانجبین واهل بیته المظلومین خصوصاً علی نجله وفرخه وسبطه الامین المکین الممنوع من الماء المعین المذبوح الاهل والبنین الشهید الطعین والاسیر المهین صاحب الداء الدفین والجسد المرضوض من الجبین فی الثلو الرهین والراس المشتهر فی البلاد بین الفئة الباغیة الغالین والشیب المخضب من ظلم الفرقة الطاغیة الفاسقین محروق الخباء مسلوب الرداء منهوب الحباء مقتول الظماء مذبوح القفاء مقطع الاعضاء بسیف اشقی الاولین والاخرین المذبوح بامر اللعین ابن اللعین الامام المکین والسبط الغریب الذی هو للخلق امان وللحق مبین سیدنا ابی عبدالله الحسین بن امیر المؤمنین وبعد فقد قال الله سبحانه کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلک واورثناها قوماً آخرین فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا اذاً منظرین پروردگار جلیل در مذمت کفار وهلاک ایشان بجهت عبرت دیگران میفرماید چه بسیار گذاردند بعد از خود باغستانها و چشمها و زراعتها و خوانهای کریمه و منازل و نعمت که در آنها خوش میگذرانیدند و بعد از هلاک ایشان بدیگران میراث دادیم و بر هلاک ایشان آسمان و زمین گریه نکرد یعنی کسی دلش بر ایشان نسوخت و اعتنائی نکردیم بایشان و نبودند ایشان از مهلت داده شدگان بدانکه عزت و ذلت و رفعت و جاه وکرم و خست و بلندی و پستی همه از خدا است کسیکه خدا او را ذلیل کرد عزیز نمیگردد و کسی که خدا او را عزیز کرد ذلیل نمیگردد و شخصی که خدا او را بلند کرد پستش نتوان کرد و کسیکه خدا او را پست کرد بلند نمیشود و هر کس که خدا او را دوست داشت همه چیز او را دوست میدارد و هر کس که خدا او را دشمن داشت همه چیز دشمنش میشوند و این مطلب بسیار واضح است و عقل و نقل بر این شاهد است و بدانکه اگر چه خداوند جلیل هر که را میخواهد بلند میکند و هر که را میخواهد پست مینماید یعز من یشاء و یذل من یشاء لکن بجبر هم نیست عزت و رفعت را در بندگی خود قرار داده و راه بندگی را بجا آورد و ایشانرا قدرت و اختیار عطا داد هر کس سر بعبودیت نهد پیش گذارد عزیز و بلندش کرد و هر کس که خدمتش بر میان جان نبست او را خلعت خلت و دوستی پوشید هر آنکه او را گزید و پا در میدان جان سپاری گذارد خداوند برگزید و تاج کرامت بر سرش گذارد و هر کس روی از او تافت در مقام مهانت و خذلانش واگذاشت و هر بخت برگشته که از دوش گوی بخت بر نیفکند و هر شقی که عصیانش ورزید در خذلان خود کوشید و

ومراتب احسان او اسائه مختلف است بقدر خدمت عزت میکنند و بقدر عصیان پستی میکنند
بقدر الکد تکسب المعالی بسا هست که بجهت زیادتی شقاوت اهل آسمان و زمین و ملائکه نفرین و لعنت
میکنند و دشمن او میشوند و بسا هست که بجهت زیادتی طاعت و سعادت هر مخلوقی دوست او میشوند و
و بالعکس چنانچه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند که هرگاه خدا بنده را دوست
داشته امر میفرماید ملکی را که بگوید انی احب فلانا فاحبوه فلانرا دوست میدارم شما هم دوست داریدش
پس همه اهل آسمان او را دوست دارند پس محبت او را در آب میاندازند فما شرب منه مؤمن و لا فاجر الا احبه
پس نمیآشامد از زمین نیک و بدی مگر انکه او را دوست میدارد بلکه زمین و آسمان او را دوست میدارند اگر
از دنیا برود مواضع عباداتش از زمین محزون میشوند که چرا دیگر بر روی آن عبادت نمیکند و ابواب آسمان
بر او محزون میشوند که چرا دیگر اعمال او بالا نمیرود بلکه آسمان و زمین بر او میگریند هم چنانکه وارد شده
است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت امیر علیه السلام فرمودند یا علی چون مؤمنی بمیرد آسمان و زمین چهل
صباح بر او خواهند گریست و چون عالمی بمیرد چهل ماه بر او میگریند پس فرمودند یا علی چون تو شهید شوی
آسمان و زمین چهل سال بر تو خواهد گریست دیگر اینست عزت خدائی نه آنچه می بینی که در سلاطین جور و
ارباب غنی و ثروت میباشند از اینکه چهار نفر یا بترس یا بطمع بدور ایشان جمع شده باشند و در دل همه
کس ایشان را دشمن دارند آسمان و زمین ایشان را دشمن دارند و بعد از دو روز غل و زنجیر کرده بجهنم در
افکنند و خلق از رفتن ایشان خوشحال شوند دلی بر ایشان نسوزد و چشمی بر ایشان نسوزد و چشمی بر ایشان
نگرید و از نظرها برود و اگر یاد کنند ایشانرا بلعن یاد کنند من اعتز بغیر الله فهو ذلیل فی الدارین بنگر
انبیا و اولیا را که چه عزت یافتند ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض عزت اینست که اگر از دنیا برود آسمان و زمین در غمش بگریند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت شده که روزی گذشت بر آنحضرت مردی از دشمنان خدا و رسول حضرت این آیه را خواندند فما بکت علیهم
السماء و الارض و ما کانوا منظرین یعنی این از آنهاست که بعد از مردنش آسمان و زمین بر او نخواهند گریست
پس گذشت بر او حسین علیه السلام پس فرمود لکن هذا لتبکین علیه السماء و الارض لکن اینکه از دنیا برود
هر آینه البته آسمان و زمین بر او خواهند گریست پس فرمود آسمان و زمین نگریسته است مگر بر یحیی بن
زکریا و حسین بن علی علیهما السلام از برای انبیا و اولیای خدا بزرگی و عزتیست آدم را صفوت داد و مسجود
ملائکه اش گردانید نوح را اجابت دعوت داد و سلیمان را مملکت داد و داود را حکمت داد و ابراهیم را خلعت
خلت پوشانید موسی را کلیم خود گردانید عیسی را معجزه و حکمت داد اسمعیل را ذبیح خود خواند بحجة

مظلوم تا مید اسمان و زمین وامام خانزاش کردانید پس به درجات بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بدانکه اگر چه ادم
صفی خود کردانید و مسجود ملائکه نمود او را ولکن حسین علیه السلم صفی و ابو الاصفیا و ابن الاصفیا کردانید
چون نور او وجد و پدر و مادر و برادر او در صلب ادم علیه السلم بود باینجهه ملائکه او را سجده کردند و اما نوح
اگر چه او را اولوا العزم و مستجاب الدعوه کردانید شاکر و صابر بود لکن اخر دلتنگ شد از جفای قوم و نفرین
کرد بر ایشان و همه را هلاک کرد و سید الشهدا علیه السلام با اینکه جفا نیکه بر او رسید باحدی نرسید صبر کرد
و قوم را بنفرین هلاک نکرد بلکه دعوت خود را ذخیره کرد بجهة عصیان امت سلیمان را اگر چه ملکت
و پادشاهی داد ولکن حسین علیه السلم پادشاهی خواهد نمود که ملک سلیمن ع در جنبش مانند قطره در
جنب دریا خواهد بود از مفضل بن عمر روایت شده که حضرت صادق علیه السلم فرمود کانی وَاللهِ بِالْمَلَائِكَةِ
قَدْ زَاحَمُوا الْمُؤْمِنِينَ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بخدا قسم که کویا می بینم ملائکه را که ازدحام کرده اند بر قبر حسین علیه السلم
بنحویکه مزاحم مؤمنین و زیارت کنندگان شده اند کفتم ایا ملائکه دیده میشوند و بنظر در می
ایند فرمود هیهات هیهات ظاهر میشود بخدا قسم بجهة مؤمنین حتی اینکه مؤمنین مسح مینمایند دو دستها
ایشان را بدست خود و نازل میکند خدا بر زوار حسین علیه السلم در صبح و شام طعام بهشت را و ملائکه
خدام ایشان میباشند حاجتی نخواهد از حوائج دنیا و اخرت بر سر قبرش مگر انکه عطا مینماید او را انکاه مفضل
کفت وَاللهِ هٰذِهِ الْكَرَامَةُ بخدا قسم اینست کرامة او پس فرمود ای مفضل ایا زیاد تر بکویم عرض کردم بلی ای سید
من فرمود کویا می بینم سریری از نور کذاشته اند و بر او قبه از یاقوت سرخ زده اند مکلل بجواهر وَكَأَنِّي
بِالْحُسَيْنِ جَالِسًا عَلَى ذٰلِكَ السَّرِيرِ وَحَوْلَهُ تِسْعُونَ أَلْفَ قُبَّةٍ خَضْرَاءَ و کویا می بینم حسین علیه السلم را که
بران کرسی کرامت نشسته و در دور او نود هزار قبه سبز زده اند و کویا می بینم مؤمنان را که او را زیارت
میکنند و بر او سلام میکنند خداوند جلیل بایشان میفرماید که ایها الذین کشیده شدید و ذلیل شدید
امروز روز نیست که حاجتی از حوائج دنیا و اخرت نخواهید مگر انکه نیتما بدهیم پس همه اکل و شرب ایشان
از بهشت میباشد تمام شد حدیث ابرهیم ع را خلیل خود کردانید زیرا که محبتش بخدا اینجا بود در دست
مال و جان و فرزند بر داشت بجهة محبت او در حدیث است که او را کوسفند اینجا بسیار بود روزی در صحرا
در نزد کوسفندان بود جبرئیل ع از کوشه بصدای خوش کفت سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ابرهیم
کفت کی بود که نام حبیب مرا برد یکبار دیگر نام او را ببر در ربع کوسفندان را بتو دهم بارها تا کفت
تا چهار مرتبه همه کوسفندان را داد پس خداوند او را خلیل خود خواند و او را در اتش انداختند و جزع نکرد
فرزند خود را کشتند در راه ما ولکن سر نیزه بیحیی بن الحی هریک از اینمقامات مقامیست عظیم ولکن سید

سید الشهداء علیه السلم عوض یک فرزند دو فرزند شش برادر و ده نفر از اقوام واقارب را فدا کرد که
در عالم مثل ایشان کسی بهم نرسید واو اراده ذبح فرزند کرد و فرزند ذبح نکرد و سید الشهداء
علیه السلم فرزند را فدا کرد بنحویکه او را پاره پاره کردند و او را در آتش انداختند ولکن آتش بر او گلستان شد
سید الشهداء علیه السلم خود را در دریای آتش تیر و نیزه انداخت و بجای آتش نیزه دشمنان و خنجر اش تیر
مخالفان بود و سایه بدنش شمشیر دشمنان و فرشش ریگ بیابان و نسیمش خاک الغبرا و نعل اسبا
موسی عم را کلیم خود کرد تا بند با او مناجات کرد و سید الشهداء علیه السلم را نیز با ین شرف ممتاز کرد
چنانچه صاحب بحار الانوار و غیره ذکر کرده که انحضرت با انس بن مالک برای هیر فتند رسیدند
بقبر خدیجه پس انحضرت ایستاد و با انس بن مالک فرمود برو و از من دور شو انس میگوید من خود را
از او پنهان کردم چون ایستادن او در نماز طول کشید شنیدم او را که میگفت یا رب یا رب انت
مولاه فارحم عبیداً الیک ملجاه ای پروردگار توئی آقا و مولای من رحم کن بر بنده حقیر که تو پناه
او میباشی یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لعبد تکون مولاه ای صاحب صفات عالیه توئی
اعتماد من خوشا بحال بنده که تو آقا و مولای او باشی طوبی لمن کان خائفاً ارقاً یشکوا الی ذی
الجلال بلواه وما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه خوشا بحال ان بنده که خائف و ترسا
بوده باشد از خداوند خود شکایت نماید بسوی پروردگار ذو الجلال خود درد دل خود را و مرضی
و علتی نباشد او را زیاد تر از محبت او بمولای ش اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه اذ ابتلی
بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه خوشا بحال ان بنده که شکایت کند از غصه خدا او را جواب
دهد و لبیک در جوابش گوید و هرگاه در تاریکی و ظلمت یا در خلوت نماید از روی تضرع خدا او را اکرام
نماید و بسوی خود نزدیک گرداند و پس بعد از انکه این را گفت شنیدم که در جواب او ندا امد که لبیک
عبدی وانت فی کنفی وکلما قلت قد علمناه لبیک ای بنده من تو در حفظ و کنف من میباشی و هرچه را
گفتی دانستیم صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه آواز ترا مشتاقند ملائکه من
و بس است شنیدیم آواز ترا و دانستیم مطالب ترا دعاک عبدی یجول فی حجب فحسبک الستر قد
سفرناه دعای تو محجوب نمیباشد از من بلکه از همه حجابها میگذرد کافیست ترا ستر را برداشتیم
بجهه تو لو هبت الریح من جوانبه خر صریعاً لما تغشاه سلنی بلا رغبة ولا رهب ولا حساب
اننی انا الله از خضوع و خشوع و خوف و ابتهال بنحویست که اگر بادی یا و بوزد بر زمین خواهد افتاد
سؤال کن از من بی تشویش و خوف و بیحساب که منم خداوند با عزت تو عیسی عم را صاحب معجزه و اعجاز کرد ایند

مرده را زنده میکرد و پیس را شفا میداد و کور را روشن میکرد و حسین علیه السلام از برکت هدایتش خلق عالم را
از کفر و ضلالت که بدتر از موتست احیا کرد و فردا که منصب شفاعت عنش میدهند خلق عالم را از اهوال محشر
بجنات ابدی و نعیم جاوید میرسانند و امّا احیاء موتی و شفاء مریض و غیر ذلک از معجزات و از انصاف کرامات
سامیه بدیع نمیباشد امثال این امور نسبت با جزیات ایشان که اگر اشاره کنند املاک منقلب میشوند
اگر خواهند عراق را شام و شام را عراق کنند و اگر خواهند مشرق را مغرب کنند و مغرب را مشرق هر امری
از ایشان معجزه بود بلکه خود ایشان معجزه بلکه اعظم آیات الهی بودند و در حالی از حالات آیات چند
از ایشان صادر میشد که عقول و اوهام را حیران دادند همین بزرگوار وقتیکه بشکم مادر آمد و در
حالیکه در زمین مدفون کردید انقدر از غرایب او ظاهر شد که عقلها سرگردان میباشند در شکم ما
همینکه نسبت سید جناب فاطمه علیها السلام میفرمود بخیر و برکت در خانه ما بهم رسید چون چهار ماهه شد
مونس بود مرا در وحشت تنهائی من هر روز حزن را سبک تر میافتم و نعمت و رحمت را بر خود فزونتر
میدیدم چون بجا ماه شد از نور او در شبها محتاج بشمع و چراغ نبودم و هر گاه در خلوت می نشستم
از اندرون خود صدای تسبیح و تقدیس و تهلیل میشنیدم در روزیکه او را شهید کرده بودند سر
مقدسش را بر سر نیزه کرده بود با لای نیزه قران میخواند و میگفت لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ و از قبر شریفش انقدر معجزات ظاهر شد که همه کس را حیران کرده همین بس که خاکش شفای
دردها و ضرر بلاها و امان خوفها کردید و محل استجابت دعا کردید و بوئیش تا از بوی عبیر جنان دی انرا
قصد نکرد مگر آنکه کمر او شکسته شد و مریضی نرفت با صدق دل مگر آنکه مرضش مرتفع شد مدتی نرفت
مگر آنکه دینش را شد اگر معجزات مذکوره را در کتب خواهی پس مستمع باش علی بن ابرهیم بسند خود روایت
میکند از حماد بصری که گفت من هیشه میرفتم بزیارت حسین علیه السلام و بجد منّا و میرسیدم تا آنکه پیش من
چشمهایم بهم رسید و یاین سبب مدتی ترک زیارت آنحضرت کردم انحضرت خبر از من و احوال من کرفته بوده
حکایت پیسی مرا از براتش نقل کرده بودند نشسته در جای نماز که دیدم انحضرت با بعضی از اصحاب تشریف
آورده اند و فرمودند ای حماد چرا مدتیست که بنزد ما نیامدی گفتم این مرض مرا مانع کردید و مقنعه را از
روی برداشته این مرض شریف را بوان نداختند و فرمود شکر کن خدا را که این مرض را از تو دفع کرد ای حماد نظر
کن در آینه ببین اثری می بینی چون نظر کردم بیمر از این موضع را ندیدم ابن شهر آشوب نقل میکند که یکی از اصحاب
انحضرت شبکه دید شبیکه انحضرت بعبادت رفته اند در ان خانه که داخل شدند شب آنشخص دید که گفت
راضی شدیم بانچه خدا بشما عطا کرده که شب شما میگوید حضرت فرمود وَاللّٰهِ مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئًا اِلَّا وَاَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ

بِالطّاعةِ لَنا بحمد اقسم که خدا چیزی را خلق نکرده است مگر آنکه امر کرده است او را بالطاعت ما قطب

راوندی روایت میکند از یحیی بن ام طویل که در نزد حسین علیه السلم بودیم که جوانی گریه کنان

در داخل شد حضرت فرمود چرا میگریی گفت مادرم از دنیا رفت بی وصیت و صاحب مال بود

و مرا گفت بعد از مردنش کاری نکنم تا بخدمت تو عرض کنم امر او را پس حضرت فرمود برخیزید تا برویم

بنزد این ضعیفه پس برخواستیم و رفتیم تا بدر حجره که آن ضعیفه مرده بود و در آن بود آنحضرت در پشت در

ایستاد و دعائی کرد چون از دعا فارغ شد ناگاه آن زن برخواست و نشست و میگفت اشهد ان لا

اله الا الله پس با آنحضرت نظر کرد و گفت اُدخل یا مولای و مُرنی بامرک ای مولای من داخل شو و آنچه

مرا امر میکنی امر کن پس آنحضرت داخل شد و بر بشتی نشست گفت وصیّت کن خدا رحمت کند تو را پس

آن زن مال خود را بیان کرد و جای آن را نشان داد و گفت ثلث آن را از برای تو قرار دادم که هر که خواهی

از دوستانت بدهی و ثلث دیگر بدهید به پسرم اگر او را از دوستان خود میدانی و اگر او را از مخالفین

میدانی تو آنرا خود بردار که مخالفین را حقی در اموال مؤمنین نمیباشد پس آنحضرت را التماس کرد که

بر او نماز کند و او را دفن نماید پس ناگاه دیدیم که برگشت بحال اول و مرده همچنانچه اول بود باشعار

اَحیَا الرمیمَ بِنَجمِهِم وَأبوهُ فیهِم اَکرمُ مَا عَزَّزَه وَ اما موسَی التی فیه صدورها فلولا هم لَمْ

یاتِ منه بِاَمرٍ وَهم جعلوا دَاوُد فیه اَلخلیفَةً عَنِ الله عَنهُم حُکمهُ لِنیابَه وَحکمهُم جارٍ عَلی

الرُّسلِ کُلِّهِم کَأنّ جمیع الرُسل من بعض اتباعهم فمن آدم والرُسل من بعد آدم عَنِ اللهِ فِی رُسلِهِم

الخلیفَةِ وما عَنهُم تغیر رسولٌ بما اتی بَلِ الرُسُلُ فیهِم آیاتٌ حینَ اتی واما اسمعیل علیه

السلام را ذبیح خوانند چون جان خود را در راه خدا فدا کرد و یحیی را مظلوم نامیدند و حال آنکه

یحیی را بجز اینکه او را کشتند و سرش را در مجلس ظالم ستمکار حاضر کردند زیاده نبود و اسمعیل عذرا

بجز آنکه دست و پا ببستند و کارد بر حلقش گذاردند کاری نکردند ذبیح و مظلوم او بود که بدنش را هزار

نصد و نیجاه زخم زدند و سرش را از پشت کردند نش بریدند و عیالش را برشتر نشانیدند و بدن

بلاد گردانیدند و چوب بر لب و دندان او زدند و عیالش را در مجلس با سر آن حاضر کردند و در حین

ملی شربت آب باو ندادند و هر چند ناله و استسقا کرد بر او رحم نکردند بعد او و فانش آب بر مزار تر

ببستند که آثار قبرش را برطرف کنند چه نیکو میگوید سید جلیل سید شریف کاظمی لاَ اَجْرَی الله

ولا احیا اهلها بعد الحسین و یومه المستفظع چیزی در دنیا و اهل دنیا و زندگی دنیا نیست بعد

کشتن حسین علیه السلم و آنچه با او کردند در روز فضیع ثم مُجّا الی لُبسِ السّوادِ ناحبا لمحرم وهلالِه المشبه

برخیز وجامهٔ سیاه ببرکن وسیاه بپوش ومهیای عزا وماتم شو بجهة محرم که هلال میشود نوشد
ما اَنتَ اَوَّلُ لابِسٍ لِمُصابِهِ اَثوابَ حُزنٍ صَبغُها لَم یَقلَع فَالبَیتُ بَیتُ اللهِ قَد لَبِسَ السَّوادَ تَوَقُّفاً لِمُصابِهِ
المُتَوَقِّعِ تو اول کسی که در این مصیبت سیاه پوش میشود نیستی پیش از تو خانهٔ کعبه سیاه پوش کردید
فَبَکَی لَهُ جَزَعاً فَاَضحَت زَمزَمٌ تَنبَعُ هُما مِن فَیضِ ذاکَ المَدمَعِ از جزع بر مصیبت اوست که اشک
دیده ریخت و از اشک اوست که زمزم جاری گردید و اگر بدیدهٔ معرفت بنگری بانوار از اشک دیده
که در مصیبت نفسانی عارفان ومنتهی المطلب عالمیان ریخته فَوَحَقِّهِ لَم اَرعَ ذِمَّةَ رُزئِهِ اِن مَرَّ دَمعُ
غَیرِهِ فی مَسمَعِ بحق آن شهید که اگر غیر از مصیبت او را گوش دهم وغیر از مصیبت او را مصیبت دانم وفا
دار نیستم وبعهد دوستیش وفا نکرده ام اَیُضَیَّقُ فیهِ فَضا العَلاءِ وَتَقتَضی مِن بَعدِهِ رَحبُ الفَضاءِ
المَهیَعِ آیا تنگ میکنند بر حسین علیه السلام بیابان را واو را در میان میگیرند واسیر ومحبوس میکنند
زمین در وسعت و آرام میباشم بِاَبی وَاُمّی زَینَبُ بِنتُ البَتولِ تَدعوا لِمُحَرَّقٍ وَتَوَجُّعٍ پدر و مادرم
بفدای خواهر مظلومش زینب خاتون که در میان دشمنان با سوزش دل جد خود را میخواند ومیگفت
یا جَدِّ قَد غَدَرَت اُمَیَّةُ غَدرَةً بِبَنیکَ بَعدَکَ مِثلُها لَم یُسمَعِ ای جد بزرگوار بنی امیه بعد از تو غدر
ومکر کردند باولاد تو چنان عذری که مثل آن شنیده نشده یا جَدِّ اَبدی اِبنُ آکِلَةِ الکُبودِ بِنا بَدائِعَ
قَبلَهُ لَم تُبدَعِ واجِدُ الاَنبارِ پسر هند جگر خواره ظلمی با کرد که پیش از آن کسی مثل آن ظلم نکرده بود
مَنَعوهُ شُربَ الماءِ اَعدَلِ اُمِّهِ وَعَدَوهُ مِن شُربِها لَم یُمنَعِ ای جد بزرگوار آب فرات که حد مهر مادرش قرار داد
بود او بر روی او بستند و دشمنانش را از آن منع نکردند یُسقی لِمَ نَهِلَت وَعَلَّت مِنهُ اَسیافٌ وَعَلَّهُ
صَدرُهُ لَم یُنقَعِ آه آه چه سیاهی از شمشیرهای کوفیان که از خون او سیراب شدند وسوزش قلب او را
بشربت آبی بر طرف نکردند ما لِلقِیامَةِ لَم تَقُم وَ[illegible] وَلِلاَخشَبَینِ اَم تُشرِعِ چرا عالم خراب
نشد وچرا قیامت قائم نکردید وچرا آسمان غضب [illegible] تُصبِحُ
حَمدَ تَصَبُّراً عَلی ما ناب مِن خَطبٍ وَرَوعٍ [illegible] [illegible] که بر سما وارد
گردید بلی آن بزرگوار صبر کرد بر مصائب و [illegible] دو [illegible] کرد و هم او
نیز و او را عزیز کرد و سر بیشش را بلند کرد [illegible] او را او را محل [illegible] ملائکه [illegible]
و بعد او بر [illegible] بقیع کرد [illegible] زیارت و را افضل طاعات و گریه بر مصیبت او را اشرف عبادات
کردانید چنانچه در حدیث است که فرمود [illegible] حسین علیه السلام [illegible] ملائکه است که فوج فوج
بالا میروند و فوج فوج بزمین می آیند [illegible] علیهم السلام زیارت کننده اش میباشند

میباشند چنانچه وارد شده است از حسین بن ابی حمزه که گفت در آخر زمان بنی امیه بیرون رفتم بجهة زیارت
حسین علیه السلم چون بغاضریه رسیدم صبر کردم که مردم بخواب رفتند و غسل کردم و رفتم که بزیارت آنحضرت
مشرف شوم آمدم تا بدر حایر ناگاه مردی برآمد دیدم خوش روئی و خوش بوئی جامهای سفید پوشیده از
حایر مقدس بیرون آمد و گفت برگرد که نمیتوانی بزیارت مشرف شوی رفتم بکنار شط فرات و خود را
مشغول کردم تا نصف شب باز غسل کردم و رفتم که زیارت کنم آنحضرت را دیدم باز همان مرد بیرون آمد
و گفت برگرد که نمیتوانی زیارت کنی باز برگشتم و صبر کردم تا آخر شب شد غسل کردم و رفتم که بزیارت
مشرف شوم باز همان مرد بیرون آمد و گفت نمیتوانی زیارت کرد گفتم باعث چیست که منع میکنی از زیارت
فرزند پیغمبر و سید شباب اهل جنت بروم و من از کوفه آمده ام و این شب شب جمعه است و میترسم که صبح
شود و لشکر بنی امیه مرا ببینند و مرا بکشند گفت برگرد نمیشود و حال وقت زیارت تو نیست گفتم آخر
چرا گفت موسی بن عمران ع از خداوند عالم رخصت زیارت آنحضرت را خواسته او را رخصت داده اند
و با هفتاد هزار ملک بزیارت آنحضرت آمده اند و تا صبح در اینجا میباشند چون صبح شود بیا بزیارت
برگشتم بکنار فرات و صبر کردم تا صبح طالع شد غسل کردم و آمدم کسی را ندیدم زیارت کردم و نماز صبح
کردم و بکوفه برگشتم و قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قَبْرُ الْحُسَیْنِ عِشْرُونَ
ذِرَاعاً فِی عِشْرِینَ ذِرَاعاً رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ بیست ذراع در بیست ذراع از قبر حسین علیه السلم
روضه ایست از روضهای بهشت و از آن معراج ملائکه است پس ملکی مقرب و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه
از خدا مسئلت مینمایند زیارت را پس فوجی فرود میآیند و فوجی بالا میروند [illegible]
[illegible] که بکسی داده نشده بلی خدا او را دوست داشت و عزیزش کرد [illegible] جعفر بن محمد
کرده اند [illegible] مکس [illegible] سبب مرثیه [illegible] عزا [illegible] و چون
عزادارش شدند ابن قولویه و دیگران روایت کرده اند که بعد از شهادت آنحضرت [illegible]
میرفتند از برای [illegible] در وقت سحر در صحرا صدای جنیان را میشنیدند که بر آنحضرت [illegible] میکردند
و میگفتند مَسَحَ النَّبِیُّ جَبِینَهُ وَلَهُ بَرِیقٌ فِی الْخُدُودِ اَبَوَاهُ مِنْ عَلْیَا قُرَیْشٍ وَجَدُّهُ خَیْرُ الْجُدُودِ [illegible]
کشته [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جبین [illegible]
بود و پدر و مادرش از طبقه علیای قریش میباشند و جد [illegible] است شیخ مفید [illegible]
روایت کرده اند از محفوظ بن منذر که گفت شیخی از بنی تمیم که در رابیه ساکن بود گفت [illegible]
در بین روز عاشورا در رابیه نشسته بودیم و با من مردی از قبیله خود بود که ناگاه شنیدیم [illegible]

مَا حِسُّكُمْ حَتّی یَصْرِبَ بِهِ بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّیْنِ مَنْحُوراً یعنی بجدا قسم مینا مدم بسوی شما مکر بعد از انکه حسین
ابن علی علیهما السلم را دیدم که در کربلا در حالتیکه او را کشته بودند و سینه اش را شکافته بودند و دو طرف روی
بخاک مالیده بودند وَحَوْلَهُ فِتْیَةٌ تُدْمِی نُحُورُهُمْ مِثْلَ الْمَصَابِیحِ یَغْشُونَ الدُّجی نُوراً و در اطراف بدن
او جوانانی چند دیدم که خون از رکهای کردن ایشان میریخت که ایشان چراغهای راه هدایت بودند
که همه ظلمتها از نور ایشان بر طرف میشد وَقَدْ حَثَثْتُ قَلُوصِی کَیْ اُصَادِفَهُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَتَلاقِی الْخُرَّدَ الْحُورَا
فَعَاقَنِی قَدَرٌ وَاللهُ بَالِغُهُ وَکَانَ اَمْرُ قَضَاهُ اللهُ مَقْدُوراً اه بتحقیق که راندم شتر خود را و تعجیل کردم
بلکه در یابم ایشان را پیش از انکه حوریان بهشت را ملاقات کنند و بجوار رحمت الهی واصل شوند پس مانع
شد مرا تقدیر الهی و این امر از امور محتوم بود که قضا و قدر الهی بران جاری شده بود کَانَ الْحُسَیْنُ سِرَاجاً
یُسْتَضَاءُ بِهِ اللهُ یَعْلَمُ اَنِّی لَمْ اَقُلْ زُوراً حسین علیه السلم چراغی بود روشنی دهنده که عالم را بنور خود روشن
نموده بود و خدا میداند که دروغ نبستم اینچه را میکویم صَلَّی الْاِلٰهُ عَلٰی جِسْمٍ تَضَمَّنَهُ قَبْرُ الْحُسَیْنِ حَلِیفَ
الْخَیْرِ مَقْبُوراً مُجَاوِراً لِرَسُولِ اللهِ فِی غُرَفٍ وَلِلْوَصِیِّ وَلِلطَّیَّارِ مَسْرُوراً و رحمت خدا بران بدن شریف و
جسم لطیف باد که قبر حسین علیه السلام از او در بر گرفته و ان در واقع در غرف عالیه بهشت مجاور پیغمبر خدا و وصی
او و جعفر میباشند اما چون این اشعار را شنیدم کفتم خدا تو را رحمت کند تو کیستی کفت من بزرک قبیله
از قبایل جنیم بحج رفته بودیم خواستیم حسین علیه السلام را یاری کنیم و جان خود را در راه او مواسات نمائیم
چون از حج فارغ شدیم تعجیل کردیم که بلکه بخدمت او برسیم در وقتی رسیدیم که او را کشته بودند و نعش را
برزمین انداخته بودند این قولویه روایت کرد باسناد از داود بن کثیر رقی که کفت خبر داد مرا جده من که چون
حسین علیه السلام را شهید کردند جنیان بر او کریستند و این ابیات از ایشان شنیده شد یَا عَیْنُ جُودِی
بِالْعِبَرِ وَابْکِی فَقَدْ حَقَّ الْخَبَرْ اِبْکِی ابْنَ فَاطِمَةَ الَّذِی وَرَدَ الْفُرَاتَ فَمَا صَدَرْ یعنی ای چشم جود و بخشش کن
باشک که خبر شهادت حسین علیه السلم محقق شد پس کریه کن بر ان فرزند فاطمه که بر سر اب فرات رفت و سیراب نکردید
اَلْجِنُّ تَبْکِی شَجْوَهَا لَمَّا اَتیٰ مِنْهُ الْخَبَرْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ وَرَهْطُهُ تَعْساً لِذٰلِکَ مِنْ خَبَرْ جماعت جنیان میکریند
از روی اندوه چون خبر رسید که حسین علیه السلم و اصحاب او را کشته اند قبیح باد این خبر که بد خبری میباشد فلا
فَلَاَبْکِیَنَّکَ حُرْقَةً عِنْدَ الْعِشَاءِ وَبِالسَّحَرْ فَلَاَبْکِیَنَّکَ مَا جَرَی عِرْقٌ وَمَا حَمَلَ الشَّجَرْ پس هر اینه البته بر تو خواهم
کریست از روی سوزش قلب در هر شام و سحر و مدام خواهد بود کریستن ما بر تو مادامی که در رکی جاری
شود و مادامی که درختی بار بردارد و ایضا در کتب معتبره روایت شده است از حکیم بن داود که او روایت
کرده از ابو یابن سلیمان و او از علی بن حزور که کفت شنیدم از زنی که میکفت من صدای نوحه جنیان را

جنیان را شنیدم و این اشعار از ایشانست که در وقت نوحه از ایشان شنیدم یا عین جودی بالدموع
فانما یبکی الحزین بحرقة و توجع ای چشم جود و بخشش کن باشکهای خود زیرا که شخص محزون ناشکیبا میگرید
از روی سوزش دل و درد دل یا عین الهاک الرقاد بطیبة من ذکر آل محمد و توجع ای چشم خواب را از تو
برد و ترا وا داشت از خواب و استراحت یاد کردن ظلم آل محمد صلی الله علیه و آله و درد آمدن دلم در مصیبت
ایشان باتت ثلثا بالصعید جسومهم بین الوحوش و کلهم فی مصرع اه جسمهای ایشان سه روز بر زمین
ماند و در میان وحشیان و جانوران کسی ایشان را در خاک ننهاد و همگی در محل کشته شدن خود افتاده
بودند و وارد شده است که شبی از شبها در بصره شنیدند اهل بصره هاتفی را که این اشعار جگرسوز را میخواند
که ان الرماح الواردات صدورها نحر الحسین تقاتل التنزیلا بدرستیکه این نیزهائیکه وارد
میشوند بر سینه حسین علیه السلام با کتاب خدا مقاتله میکنند ویهللون بان قتلت و انما قتلوا بک التکبیر
والتهلیلا تکبیر و تهلیل میگویند باینکه تو کشته شده و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و حق پیغمبر
و خداپرستی را برطرف کردند فکانما قتلوا اباک محمدا صلی الله علیه او جبرئیلا گویا بکشتن جد امجد تو را
کشتند که صلوات بر او میفرستند خدا و جبرئیل و بالجمله نوحه جنیان و ندبه ایشان در این مصیبت غریب
نیست در ازمنه و اطراف زمین شنیده شد از ایشان اشعار و مراثی بسیار بلکه در هر عصری و زمانی
و اشعار بسیاری از ایشان ضبط شده است بسیار است و استیفای کل ممکن نیست در مختصرات اکتفا شد
خانه در نزدیکی قبه شریف آنحضرت است از سمت باب الصحن مشهور به بیت الراس و سردابی دارد که سر
مقدس آنحضرت را که از بدن شریف جدا کردند در این مکان گذارده بودند و حجره و سرداب بخصوص میباشد
که الحال معلوم کرده میشود آن موضع است که آن سر مطهر را در آن موضع گذارده بودند شخص ثقه که خوانش در نزدیکی
آن خانه است نقل میکرد که مکرر در آن خانه صدای ناله و نوحه جنیان را میشنوند که بر آنحضرت میگریند و نقل
میکرد از زنی که ساکن در این خانه بود و مدتی میگفت مکرر در شبها در آن سرداب صدای نوحه جنیان را
میشنوم بلی اهل عالم هر کسی و هر چیزی در این مصیبت با خدا همدردی کردند و به نحوی اظهار غم و اندوه کردند
مکر ما با اینکه دعوی ما از همه بزرگتر میباشد از جمله اشعار جنیان نقل شده که نساء الجن یبکین من الحزن
شجیات ویندبن حسینا عظمت تلک رزیات زنان جنیه از روی حزن و اندوه میگریند و میگویند بر حسین علیه السلام
و از بهر نوحه میکنند برادر و چه بزرگ میباشد این مصیبت که مصیبتهای بسیار را مشتمل است ویلبسن
ثیاب السود بعد القصبیات و یلطمن وجوها کالدنانیر النقیات زنان جن در این مصیبت سیاه
پوش کردیدند بعد از آنکه لباسهای سفید میپوشیدند و طپانچه بر رو زدند و روهای زیبای خود را

ذکر ورود اسیران بکوفه خراب

الم زرده نمودند اما حکایت ورود اسیران محنت و بلا و قافلهٔ رنج و عنا از سفر محنت اثر کوبلا بکوفه چنین

علما در کتب معتبرهٔ خود روایت کرده‌اند اینست که بعد از آنکه ریحانهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید

کردند و جگر گوشگان پیغمبر را اسیر کردند خواستند که اسیران اهل بیت علیهم السلام را روانهٔ کوفه نمایند

ابن سعد ملعون امر کرد تا سرهای مقدسه شهیدان را از بدنهای مطهرهٔ ایشان بریدند و با سر مطهر

سید الشهداء علیه السلام و او بلا بر نیزه‌ها نصب کردند شورش در ملک و ملکوت افتاد و ذرات و کائنات

در اضطراب و انقلاب افتاد بِنَفْسِی رُؤُسٌ سامِیاتٌ عَلَی الْقَنا کَمِثْلِ بُدُورٍ وَ افِقُها سُعُودُها مَخْضَبَةٌ

بِالدَّمِ مِنْها جِباهُها فَیا طالَ ما لِلّهِ طالَ سُجُودُها روح و جان عالمیان بفدای سرهای منور مطهر

که بر نیزه‌های بلند زده بودند مانند ماه تابان پیشانیهای ایشان رنگین شده بود آه از آن پیشانیها

بخون رنگین که همیشه بجهة عبادت ملک معبود در سجود بود چون نظر اهل بیت بر آن سرهای مطهره افتاد

غریو از ایشان بلند شد و شیون برپا شد که قلم را قوت تحریر و زبان را طاقت تقریر نیست آن اسیران را از

طرفی از سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را سوار بر شتران کردند چه نیکو میگوید یکی از شعراء عرب

بزبان زینب خاتون در این مقام یا حادِیَ الْاَظْعانِ رِفْقاً بِالْاُولی کانُوا مِنَ الْعَلْیا بُدُورَ سَمائِها

ای ساربان ای ساربان اسیران که بعداوت و خشم با ایشان درشتی میکنی و شترها را امید و آنی مدارا با ایشان بنما

اسیران که هر یک بدر فلک رفعت و جلال و ماه سپهر فضل و کمال میباشند اَوَ ما عَلِمْتَ بِمَنْ تَحُطُّ رِکابَها

یا وَیْلَکَ یا اَوْلَی الْوَری بِشَقائِها فِی الرَّکْبِ اَوْلادُ الرَّسُولِ وَ فاطِمُ الزَّهْراءِ الْبَتُولِ الطُّهْرِ سَیِّدَةِ نِسائِها

ای ظالم آیا نمیدانی که این اسیرانیکه ایشان را بجبر بر شتر مینشانی و شترها را بر تندی میرانی کی میباشند و از اولاد

کی هستند ایشان اولاد رسول و نور دیدگان فاطمهٔ بتول سیدهٔ نساء عالمیان میباشند فِیهِ الْفَواطِمُ

الْمُخَدَّدُو لَواطِمُ تَکْلَی تُنادِی الْغَوْثَ مِنْ ضَرّائِها آخر در این قافله اندوه دختر فاطمه اند که از مصیبت طپانچه

بر رو میزنند و از بیکسی از دشمنان خود فریاد رس میجویند فِی الرَّکْبِ زَیْنُ الْعابِدِینَ وَ مُقْلَةٌ عَبْرَی

تُسَحُّ بِما یُهادَنِیفُ عَلِیلٌ ذُو عَلِیلٍ زادَهُ غُلُّ الْیَدَیْنِ کَابْتِلاعِنائِها ای ظالم در این قافله زین العابدین علیه السلام

رنجور و بیمار است تاب سواری ندارد که با دل سوزان و چشم گریان او را در غل و زنجیر کرده و توشه

سفر او غل و زنجیر است که بر دست و پایش کرده‌اند محمد بن ابیطالب الموسوی روایت کرده است که سرهای

مقدسهٔ سید شهدا و اهل بیت و اصحاب او علیهم سلام الله هفتاد و هشت سر بود آن ملعون آن سرها را

بر قبایل مختلفه تقسیم کرد تا هر طایفه سری داشته باشند تا جایزهٔ خود را بگیرند از یزید پس کنده سیزده

سر داشتند و رئیس ایشان قیس ابن اشعث بود و قبیلهٔ هوازن دوازده سر داشتند و بنا بر روایت ابن شهر آشوب

تعداد سرهای شهدا که تقسیم بر قبایل شد

بردن خولی اصبحی سر مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام بمنزل خود را

اشوب بیست سر داشتند و بعضی ایشان شمر ولد الزنا بود و قبیله بنی تمیم هفده سر و بروایت ابن شهر اشوب نوزده سر داشتند و بنی اسد شانزده سر و بروایت ابن شهراشوب سیزده و قبیله مذحج هفت سر و سایر لشکر سیزده سر و ابن شهراشوب سایر عسکر را نه راس ذکر کرده و مذحج را ذکر نکرده و ابن شهراشوب میگوید جمیع حرم را اسیر کرده و بکوفه بردند مگر شهربانو که خود را در فرات انداخت و خود را هلاک کرد لکن ظاهر اینست که شهربانو در کربلا نبود بلکه از نفاس فوت کرد چنانچه در بعضی از اخبار معتبره میباشد محمد بن ابو طالب میگوید که سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را در روز عاشوراء با خولی بن یزید و حمید بن مسلم فرستادند و سرهای دیگر را بعد با شمر ولد الزنا فرستاد و در بقیه آن روز و روز دیگر تا ظهر ماندند کشتگان خود را جمع کرده سر آنها را بر ابدان خبیثه ملعونه وصل کردند و ایشان را دفن کردند و بدن مطهر حسین علیه السلام و سایر شهدا را برهنه و عریان بی غسل و کفن بر زمین گذاشتند ایشان را خارجی میگفتند و میگفتند ایشان را نباید دفن کرد اما چون خبر به پسر زیاد رسید بسیار خوشحال و فرحناک شد فتح نامها بهر جانب نوشت صاحب مناقب و ابن نما نقل کرده اند که خولی ملعون چون آن سر مقدس را بکوفه آورد شب وارد شد در قصر پسر زیاد را بسته دید رفت بسوی منزل خود و او را دو زن بود یکی حضرمیه و یکی اسدیه پس آن سر مقدس را در تنوری پنهان کرد و رفت بنزد زوجه حضرمیه که او را نوار میگفتند آن زن با او گفت چه خبر داری گفت جئتک بالذهب طلا از برای تو آورده ام اینک سر حسین بن علی علیهما السلام را آورده ام آن زن گفت وای بر تو مردم میبرند طلا و نقره میاورند و تو میبری سر فرزند پیغمبر را میاوری بخدا قسم سر من با سر تو در بالشی جمع نخواهد شد هرگز پس برخاست و از خانه بیرون آمد پس آن زن اسدیه را خواست و با او خوابید آن زن حضرمیه میگوید نظر کردم بر آن موضع که آن سر مطهر را گذاشته بود دیدم که نوری از آن ساطع بود باسمان تتق کشیده بود مانند عمود و مرغهای سفیدی چند دیدم که بر اطراف آن مکان میپرند و نزد آن سر مطهر میامدند و بعضی از علماء ذکر کرده اند اگر چه در کتب معتبره مذکور نیست که آن زن میگوید ناگاه دیدم که پنج زن از آسمان بزیر آمد یکی از ایشان پیش آمد آن سر را برداشت و بوسید و بر سینه خود نهاد و میگریست میگفت ای شهید مادر و ای غریب مادر خدا داد مرا از قاتلان تو بستاند پس گریه بسیار کردند و آن سر مطهر را گذارده رفتند آن زن برخاست و آن سر مطهر را برداشت بر سینه چسبانید و ناله بر سر و سینه خود زد که مدهوش گردید چون بهوش آمد بر سر این شوهر ملعونش آمد و گفت ای بیحیا این سر کیست که بخانه آورده این سر فرزند پیغمبر است کانراد و تنها نه گذاشته و خود با استراحت خوابیده و خبر نداری که از زمین تا آسمان خروش و فغان برپا شده و ملائکه فوج فوج بزیارت آن سر مبارک فرود میایند خدا تو را و تابعان تو را لعنت کند این را گفت و از خانه بیرون آمد

واما ابن زیاد چون برآمدن لشکر و اسیران و سرهای شهیدان را شنید امر کرد که هیچکس با سلاح بیرون
نرود و ده هزار نفر را امر کرد که سر راههای محلها را گرفتند که مبادا چون اهل کوفه اسیران اهل بیت را
ببینند بشورند و فتنه برپا شود ابن طاوس و دیگران با الفاظ مختلفه متقاربه روایت کرده اند
که چون اسیران محنت بلا و فاقه رنج و عنا بنزدیکی کوفه رسیدند بیشتر زنان کوفه بجهت نظاره جمع شدند و
چون از اسیران محنت زده را با آن حالت غربت دیدند همگی بگریه درآمدند و با زنان حرم بود علی بن الحسین
علیهما السلام و بجهت مرض ضعیف و ناتوان شده بود و با ایشان بود زید و عمرو از اولاد امام حسن علیه السلام
و هم چنین حسن بن حسن مثنی با ایشان بود و او در روز عاشورا بجهت یاری عم بزرگوار بمیدان رفت و زخم
نیزه و شمشیر بسیار بر بدنش زده بودند و لکن چون کشته نشده بود او را اسیر کردند چون اهل کوفه از
سیمای آن اسیران آثار بزرگی و جلالت مشاهده کردند متعجب شدند و یکی از زنان کوفه بر بام خانه اش
بود پرسید که مِنْ اَیِّ الاُسارٰی اَنْتُنَّ یعنی شما اسیران کدام دیار و محنت زدگان کدام قبیله میباشید
ایشان در جواب گفتند نَحْنُ اُسارٰی آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَناتُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ ما اسیران آل محمدیم ما دختران فاطمه
زهرائیم آن زن که این را شنید از بام بزیر آمد و چادر و مقنعه و ازاری چند بجهت آن اسیران جمع کرده بایشان
داد که خود را بپوشانند ایشان آنها را گرفته خود را پوشانیدند اهل کوفه بجهت دیدن آن اسیران همه
بگریه درآمدند و زنان ایشان نوحه میکردند و میگریستند شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است از حذلم
بن شریک که گفت وارد کوفه شدم در محرم سنه شصت و یک از هجرت در وقت برگشتن علی بن الحسین علیهما السلام
با زنان و اهل بیت از کربلا و عسکر کفر و شقاوت ایشان را فرو گرفته بودند و مردم بجهت نظاره
ایشان جمع شده بودند چون اهل کوفه نظر ایشان بر آن اسیران افتاد دیدند و ایشان را که بر جهازهای
شتران سوار بودند زنان اهل کوفه مکرر بدر آمدند و نوحه و ندبه سر کردند پس علی بن الحسین علیهما السلام
دیدم که او را بعلت و زنجیر در آورده بودند وَ فی عُنُقِهِ الْجامِعَةُ وَ یَدُهُ مَغْلُولَةٌ اِلی عُنُقِهِ بر گردن شریفش
کرده بودند و دست شریفش را با گردنش غل کرده بدنش ضعیف و رنجور بود چون زنان دید که بر ایشان
میگریند میگفت این زنان بر ما گریه میکنند مگر ما را کی کشت و باین روز مبتلا کرد میگوید دیدم زینب
دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را که اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید از هیبت آن مظلومه نفسها
فرو رفت و صداها ساکت گردید و شروع بخطبه کرد و هرگز زنی افصح تر از او ندیده بودم وَکانَتْ
تَتَکَلَّمُ کَاَنَّها تَفْرَغُ عَنْ لِسانِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ تکلم میکرد بنحوی که گویا از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام تکلم
میکرد پس گفت الحمد لله وَالصَّلوٰةُ عَلٰی جَدّی رَسُولِ اللهِ اما بعد ای اهل کوفه و اهل غدر و مکر و حیله

خطبهٔ صدیقهٔ صغری زینب خواتون سلام الله علیها

وحیله با شما میکوشید و هنوز ابی بیت ما از جور شما فرا ایستاده مثل شما مثل آن زنیست که رشته خود را
محکم میتابید باز میکشود شما نیز ایمان رشته خود را میکشید و بکفر خود بر کشید نیست در میان شما
مکر دعوای بی اصل و سخنهای باطل و تملق کنیزان و عیب جوئی دشمنان نیستید شما مکر مانند کیاهی
که در مزبله روئیده یا نقره که در وی قبر زافر کو فته نمی توشه از برای آخرت خود فرستاده اید و خود را مخلد
در جهنم کرده اید ابداً اَتَبْکُونَ وَتَنْتَحِبُونَ اِی وَاللهِ فَابْکُوا کَثِیراً وَاضْحَکُوا قَلِیلاً اما کریه و ناله میکنید بلی
قسم باید دیها بگوئید و کم بخندید بد عیب و عار ابدی برای خود کذارده اید و این عار را هرگز از خود نمیتوان
شست وَاَنّی تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلِیلِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَسَیِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ آیا بچه ملای میتوانید کرد
و از خود میتوانید دور کرد لوث کشتن جکر کوشه خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت که ملاذ و بر
کزیدکان و پناه بیچارکان شما و روشن کننده حجت شما و کبکه سخن و اداب خود را از او فرا
میکرفتید بد کاری کردید و دور باد رحمت خدا از شما وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید اَیَّ کَبِدٍ
لِرَسُولِ اللهِ فَرَیْتُمْ وَاَیَّ کَرِیمَةٍ لَهُ اَبْرَزْتُمْ وَاَیَّ دَمٍ لَهُ سَفَکْتُمْ وَاَیَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَکْتُمْ آیا میدانید که چه
جکر کوشهای پیغمبر را پاره پاره کردید و چه پرده کیان از مخدرات او را بیپرده کردید و چه خونها از فرزندان
بر کزیده او ریختید و چه حرمتها از او ضایع کردید امور قبیحه چند را مرتکب شدید که زمین و آسمانها
فرا کرفت آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید و آنچه در آخرت ظاهر کرد از آثار این اعمال عظیم بدتر خواهد
بود پس سبک شمارید اینکه شما را مهلت داده است زیرا که او تعجیل نمینماید در عقاب عاصیان و نمی
ترسد از اینکه هنکام انتقام او بکذرد و پروردکار شما کمینکاه ظالمانست و بروایت قطب راوندی پس
ابکار سوخته محنت دیده این اشعار را خواند مَاذَا تَقُولُونَ اِذْ قَالَ النَّبِیُّ لَکُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَاَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ
بِاَهْلِ بَیْتِی وَاَوْلَادِی وَمُکَرَّمِی مِنْهُمْ اُسَارَی وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ آیا چه جواب خواهید کفت در جواب پیغمبر
در وقتیکه سؤال کند از شما که چه کردید شما که آخر امتها بودید شما با اهل بیت و اولاد بر کزیده من بعضی را
اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید مَاکَانَ ذَا جَزَائِی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ اَنْ تَخْلُفُونِی بِسُوءٍ فِی ذَوِی رَحِمِی
این جزای من نبود که بعوض حقوق من با خویشان و اولاد من این نوع ظلم کنید اِنِّی لَاَخْشَی عَلَیْکُمْ اَنْ یَحِلَّ بِکُمْ مِثْلُ
الْعَذَابِ الَّذِی اَوْدَی عَلَی اِرَمٍ میترسم بر شما که نازل شود عذابیکه بر قوم عاد نازل کردید پس روی خود
از ایشان کردانید و اوی کفت بخدا قسم که مردم از کفتکوی جکر کوشه فاطمه زهرا در عجب و تحیر [illegible]
حال خود میکریستند و دستهای خود را بدندان میکزیدند مرد پیری را دیدم که بر پهلوی من ایستاده بود
چندان کریستن آغاز نمود که ریشش از آب دیده اش تر شد و میکفت بِاَبِی اَنْتُمْ وَاُمِّی پدر و مادرم فدای شما

باد پیران شما بهترین پیران وجوانان شما بهترین جوانان وزنان واولاد شما بهترین اولاد وهرگز خوار نشود شما ومغلوب نمیگردید وبزرگی شمارا کسی از شما سلب نمیتواند کرد پس جناب سید الساجدین علیه السلم فرمود ای عمه بس است بحمد الله عاقل وکامل ودانائی واز مصیبت جزع کردن سودی نبخشد وچنانچه از موسی بن جعفر علیهما السلم روایت شده فاطمه صغری دختر سید الشهدا خطبه خواند که از کلمات شریفه اش ومضامین لطیفه اش معلوم میشود که از ینبوع علم ومعرفت بیرون آمده واز سرچشمه فصاحت وبلاغت صادر شده ومعلوم میشود که زنان ودختران وکودکان ایشان غصون شجره امامت وهدایت بوده اند وفروع اصول عصمت وطهارت بوده اند زیرا که زنان پرده نشین در ملاء عام با آن اندوه وحسرت که ایشان داشتند که هرگاه بدون مسابقه در مجلس خطبه که بزرگان علما بعد از تامل مثل آن کلام انشا نتوانند کرد وبعد از تدبر وتفکر معنی فقرات آنرا نتوانند درست فهمید معلوم میشود که ایشان در چه مرتبه بوده اند آری ایشان دختران علی مرتضی وجگرگوشگان فاطمه زهرا علیهما السلم ونوردیدگان خدا بودند یا للرجال مخدرات محمد تسبی وهتک ما لهن ودود تلحی ونضربن بالسیاط جزائه وتسب آباؤها وجدودها بجا نبند مردان دین تا دنیا دار را بمصیبت ناله کنند که پرده نشینان محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را اسیر کردند وپرده حرمت ایشانرا دریدند وخوار وذلیل کردند وتازیانه بر کتف ایشان زدند وپدران ایشانرا سب کردند تلک الطواهر کالبدور زواهر تحت الحجاب شعاعها موقود اضحی من بعد الحجاب سوافرا فی السفن یعلو نورهن مکبود این زنان مانند ماهی بودند که زیر ابر وحجاب وطهارت وعصمت مستور بودند آخر ایشانرا بعد از حجاب پرده نشینی از حجاب بیرون آوردند وبلا یشهرن فی الامصار ما بین الوری ویسوقها الجبر هناک عنید ایشانرا در میان خلق در بلاد گردانیدند واز اول خلق را برایشان موکل کردند که ایشانرا بهر طرف بکشند یاری فاطمه صغری خطبه خواند کرد وزنها را برانگیختند در ولوله ودرد مرد وزنرا سوزانید تا اینکه بانگ بناله بر کشیدند گفتند ای دختر پاکیزگان بس است که دلهای ما را سوختی وسینه ما را بریان کردی واثر در دلهای ما زدی وسید بن طاوس روایت کرده است که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علیه السلم خطبه خواند در آن روز از پس پرده در حالیکه صدای خود را بگریه بلند کرده بود وگفت یا اهل الکوفه سوءة لکم ما لکم خذلتم حسینا وقتلتموه و انتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم نساءه ونکبتموه ... شما ... ای اهل کوفه بچه سبب خواندید برادرم را یاری مکردید او را کشتید برادرم را غارت کردید اموال او را وزنان ودختران او را اسیر کردید ... او را ... بد باد شما ودور باد از شما رحمت خدا وا...

وای بر شما آیا میدانید که چه کردید و چه امر عظیم مرتکب شدید و چه گناهان بر پشت خود بار کردید و چه خونها
ریختید و چه زنان مکرمه را بمصیبت انداختید و چه دختران معظمه را برهنه کردید و چگونه اموال از ایشان
غارت کردید قتلتم خیر رجال بعد النبی کشتید شما بهترین خلق را بعد از پیغمبر و رحم از دلهای شما بر طرف
شده آگاه باشید که دوستان خدا همیشه فایز اند و اولیای شیطان و لشکر او خاسر بعد از آن شعری چند را
خواند و دل عالم را کباب کرد قتلتم اخی صبرا فویل لامکم سیجزون نارا حرها یتوقد برادر بزرگوار مرا کشتید از
روی ظلم و او صبر کرد بر مظلومیت پس وای بر شما زود باشد که جزا داده شوید بآتشی که حرارت آن زبانها
میاندازد سفکتم دماء حرم الله سفکها و حرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی سقر
حقا یقینا مخلد ریختید شما خونی چند را که خدا و رسول او ریختن آنرا حرام کرده بودند پس بشارت باد شما را
بآتش که بتحقیق و یقین مخلد در جهنم خواهید بود و انی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی
سیولد بدمع غزیر مستهل مکفکف علی الخد منی دائبا لیس یجمد بدرستیکه من تا زنده ام بر برادرم
که بهترین خلق است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهم گریست بگریستن شدیدی مثل باران که اشک
من همیشه جاری خواهد بود و هرگز دیده ام خشک نخواهد شد از گفتگوی فرزند فاطمه علیها السلام مردم بخروش
درآمدند و صداها بگریه و نوحه و ناله بلند کردند و زنان موها را پریشان کردند و خاک بر سر ریختند
و روها را خراشیدند و طپانچه بر رو زدند و فریاد و اویلاه و واثبوراه و واحسرتاه بر کشیدند و مردها ریشهای
خود را کندند و صداها بگریه بر کشیدند شورشی در خلق افتاد که مثل آن کسی ندیده بود بعد از آن سید
الساجدین زین العابدین علیه السلام بقیة السلف و ملاذ الخلف ذروة الحسب و النسب و اشرف انام الحق
علی بن الحسین علیهما السلام با بدن رنجور نحیف ضعیف با دستهای غل و زنجیر در آورده شده با لچک سوزنای
و دیده مبارک اشاره بآن قوم کرد که ساکت شوید مردم ساکت شدند پس برخاست حمد و ثنای الهی را
بجا آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد پس فرمود ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا
علی بن الحسین بن علی ابیطالب بگروه خلق هر که مرا شناسد شناخته و هر کس نشناسد پس بداند منم علی
الحسین ابن علی ابیطالب انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا تراث منم فرزند آنکه او را در کنار فرات
سر بریدند بدون آنکه گناهی کرده باشد که او را مکافات دهند یا مال کسی خورده باشد که از او مطالبه
نمایند انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله منم فرزند آنکه حرمت او را ضایع
کردند و مال او را بغارت بردند و عیال او را اسیر کردند منم فرزند آنکه او را در راه خدا شهید کردند و او
صبر ورزید و همین فخر مرا کافیست ایها الناس شما را قسم میدهم که آیا میدانید که شما نوشتید مکاتیب

خطبه خواندن سید الساجدین علیه السلام در کوفه

به پدرم و با او عهد و میثاق بستید و خدعه کردید و او را یاری نکردید و با او مقاتله کردید پس لعنت بر
شما باد با چه از برای خود با خود فرستاده اید با چه چشم نظر میکنید به پیغمبر خدا در فردای قیامت وقتی
که بشما بگوید شما عترت مرا کشتید و پردهٔ حرمت مرا دریدید پس شما از امت من نیستید راوی میگوید از
هر طرف صدای گریهٔ مردم بگریه بلند شد و بیکدیگر میگفتند هلاک شدید و خبر ندارید پس حضرت
فرمود خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا قبول کند و وصیت مرا محافظت کند در حق خدا و رسول و اهل بیت
او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تأسی حضرت رسول لازم است پس همگی گفتند یا ابن رسول الله ما همه سخن
تو را میشنویم و مطیع تو میباشیم و خواهان خدمت تو ایم در جنگیم با هر کس که با تو در جنگ است و صلحیم
با هر کس که با تو در صلح است از یزید و از هر کس که بر تو و بر ما ظلم کرده بیزار میشویم حضرت فرمود هیهات هیهات
ای غداران مکاران دیگر با گول شما نمیخوریم آیا میخواهید که با من هم چنان کنید که با پدرانم کردید بخدا قسم هنوز
جراحت ما بر نشده پدرم و اهل بیتش را دیروز کشتید و هنوز فراموش نکرده‌ام مصیبت رسول خدا را
و مصیبت پدرم و برادرانم را و سوزش آن مصیبت هنوز در سینه هست و تلخی او هنوز در گلوی منست
و غصه‌های آن در سینه متردد است شما نه بر ما باشید و نه با ما شعری چند خواند که دل عالمیان را کباب
کرد و از مسلم جصاص روایت شده است که گفت پسر زیاد مرا طلبید و از برای مرمت دار الاماره خود
در کوفه روزی مشغول به بنائی بودم که ناگاه صدای خروش و فریاد زیاد از اطراف و نواحی کوفه
استماع کردم بخادمی که در پیشم بود رو کردم و از او استفسار کردم که سبب این فریاد و فغان چیست گفت کسی
بر یزید خروج کرده بود لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته بودند او را کشته اند سر او را حال داخل شهر میکنند من گفتم
آن خروج کننده که بود گفت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام من از ترس خادم چیزی نگفتم صبر کردم تا
از نزد من رفت پس دستی که بگچ آلوده داشتم چنان بر روی خود زدم که نزدیک بود دیده‌هایم کور شود
پس دست خود را شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و رفتم تا بکناسهٔ کوفه و مردم را دیدم ایستاده منتظر آمدن
سرهای شهیدانند ناگاه قریب بچهل کجاوه و محمل بر چهل شتر بار بود که در آنها بودند زنان و اولاد فاطمه و
پردگیان رسول مختار وَاِذاً بِعَلِیِّ ابْنِ الْحُسَیْنِ عَلی بَعیرٍ بِغَیْرِ وِطاءٍ وَاَوْداجُهُ تَشْخَبُ دَماً ناگاه دیدم علی بن الحسین
علیهما السلام را که سوار بر شتر برهنه بود و اعضای شریفش مجروح و خون از رگهای بدن نازنینش میریخت
و با این حال اشک از دیدهٔ شریفش میریخت و میفرمود یا اُمَّةَ السُّوءِ لا سَقْیاً لِرَبْعِکُمْ یا اُمَّةً لَمْ تُراعِ جَدَّنا فینا
ای بدترین امتها خدا جزا ندهد شما را و رحمت نکند شما را که رعایت جد ما نکردید در باب ما لَوْ اَنَّنا
وَرَسُولُ اللهِ یَجْمَعُنا یَوْمَ الْقِیمَةِ ما کُنْتُمْ تَقُولُونا و در روز قیامت که نزد پیغمبر جمع شویم آیا جواب پیغمبر خدا را

چه خواهید گفت لِنَبِیِّنَا عَلَی الْاَقْتَابِ عَارِیَةً کَاَنَّنَا لَمْ یُشَیِّدْ فِیکُمْ دِینَا ما را اسیر و زنان برهنه میکنید
و در شهرها میگردانید گویا هرگز بکار دین شما نیامده ایم پس شعری چند دیگر خواند که از سوز آن آتش
در وجود اوار یزلزل در آورد پس بیشرمان کوفه نان و جوز و خرما با طفال اهلبیت میدادند ام کلثوم صیحه
بر ایشان زد که یا اَهْلَ الْکُوفَةِ اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَیْنَا حَرَامٌ صدقه بر ما حرامست پس از دست و دهان
اطفال میگرفت و بر زمین میریخت مردم چون آن حال مشاهده کردند از آن اسیران محنت و بلا زار زار
میگریستند ام کلثوم چون این حالت را مشاهده نمود سر خود را از محمل بیرون کرده گفت ساکت شوید ای اهل
کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند خدا حکم کننده میان ما و شما است در روز قیامت میگو
مسلم در حالیکه آن مظلومه بزرگوار سخن میگفت که ناگاه شورشی و غوغائی در میان خلق بلند گردید چون نظر
کردم دیدم رایات کفر بلند کردیده و اعلام ضلال بر پا شده چهره سر نورانی بر نیزه نصب کرده میآیند پیش
از همه سرها سر نورانی نازپرور فاطمه حسین علیه السلام وَهُوَ رَأْسٌ زَهَرِیٌّ اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللّٰهِ و آن سر
مانند ماه تابان میدرخشید و شبیه ترین خلق بود برسول خدا و محاسن شریفش سیاه بود مانند سیاهی
وسمه اثر خضاب بر آن محاسن شریف ظاهر بود و باد بر محاسن شریف میخورد و بیمین و یسار حرکت میکرد
ناگاه زینب خاتون را نظر بر آن سر مطهر افتاد از درد دل سر خود را چنان بر چوب محمل زد که دیدم خون
از زیر مقنعه اش جاری شد پس با آن سوز دلی که داشت اشاره بر آن سر مطهر کرده میگفت یَا هِلَالًا لَمَّا اسْتَتَمَّ
کَمَالًا غَالَهُ خَسْفُهُ فَاَبْدَى غُرُوبًا یعنی ای ماه فلک خلافت که طالع شدی و بدرجه کمال رسیدی و عالم
بنور خود روشن نمودی و از گردش روزگار و جور اشرار غروب کردی و رخ از نظر عالمیان پوشیدی
مَا تَوَهَّمْتُ یَا شَقِیقَ فُؤَادِی کَانَ هٰذَا مُقَدَّرًا مَکْتُوبًا ای پاره دل من هرگز خیال نمیکردم و گمان
این نوع نمیکردم که مقدر شده است ترا بکشند و سر ترا بر نیزه زنند و مرا شتر سوار نمایند یَا اَخِی
فَاطِمُ الصَّغِیرَةُ کَلِّمْهَا لَقَدْ کَادَ قَلْبُهَا اَنْ یَذُوبَا ای جان برادر یاد خسته دل رسیدهٔ فاطمه تکلم بکن
و سخنی بگو که نزدیکست دلش در فراق تو آب شود یَا اَخِی قَلْبُکَ الشَّفِیقُ عَلَیْنَا مَا لَهُ قَدْ قَسَی وَصَارَ صَلِیبًا
ای برادر دل مهربان تو را چه سبب است که بر ما ترحم نمیکند و بر حال ما نمیسوزد یَا اَخِی لَوْ تَرَی عَلِیًّا
لَدَی الْاَسْرِ مَعَ الْیُتْمِ لَا یُطِیقُ وُجُوبًا کاش میدیدی فرزند علیلت علی را که با اسیری و یتیمی مبتلا گردیده
و از ضعف و بیطاقتی بر پای خود ثابت نمیتواند شد کُلَّمَا اَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ نَادَاکَ بِذُلٍّ وَیَفِیضُ
دَمْعٌ سَکُوبًا هر زمانیکه او را اذیت میکنند و او را تازیانه میزنند با چشم گریان ترا میخواند یَا اَخِی
ضُمَّهُ اِلَیْکَ وَقَرِّبْهُ وَسَکِّنْ فُؤَادَهُ الْمَرْعُوبَا ای برادر مهربان بزرگوار ای نور چشم احمد مختار خون بوده

خود را در پیش خود بطلبد یک بار او را در بر بگیرد و دل او را بدست بیاورد ابن طاوس و شیخ فخر الدین روایت کرده اند که چون اسیران اهل بیت رسالت علیهم السلام و پرده نشینان سرادق عصمت و طهارت و خواتین حجلات قدس و بانوان محافل انس و بقایای عترت طاهره احمد مختار و صبایای حیدر کرار با محور فلک دانش و مردمک دیده بینش و قطب دایره هدایت و خورشید سپهر عصمت و طهارت زین العباد و سید سجاد و حجة العباد و شفیع المعاد علی بن الحسین علیهما السلام با سرهای مقدسه منوره مطهره شهیدان کربلا و غریبان کوی فنا وارد کوفه کردیدند خبیث بن الخبیث لعین بن اللعین عبید الله بن زیاد در دار الکفر خود نشسته مردم را اذن عام داد که هر که خواهد داخل شود و بنا بر بعضی از روایات در روز بعد از ورود اهلبیت علیهم السلام چنین کرد یا ری بعد از اجتماع خلق امر با حضار آن جگر گوشگان احمد مختار کرد و سر مقدس مطهر حسین بن علی را در مجلس نحس خود حاضر کرد اهل بیت را مانند بندگان بمجلس عام در آوردند و بلا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کجا بود تا سر فرزندش را در نزد چنین پلیدی ببیند و اهل بیتش را با این حال مشاهده نماید یا فاطمه زهرا علیها السلام کجا بود که دختران را در مجلس یزید و ابن زیاد ببیند من مخبر الزهراء ان بناتها یشهرن بین طغاتها و بغاتها کو کسیکه خبردار کند فاطمه زهراء علیها السلام را که دختران را شهره طاغیان و ظالمان کردند و رسوای درمیان خلق نمودند یا فاطم الزهراء قومی واندبی اسرائک فی اشراک ذل عداتها ای فاطمه برخیز و نوحه کن بر اسیرانت که در قید و بند و دام ذلت دشمنان افتاده اند زینب خاتون پیش بود چون داخل شد بر آن لعین سلام نکرده و بکسی التفات ننمود زنان و دختران سید الشهدا علیه السلام در عقب او بودند زینب خاتون سلام الله علیها رفت در گوشه نشست کنیزان دور او را گرفتند وهی متنکرة وعلیها ارذل ثیابها پست ترین جامها پوشیده بود و شیخ طریحی میگوید وهی تختفی بین النساء وتستر وجهها بکمها لان قناعها اخذ منها خود را درمیان زنان پنهان میکرد و روی شریف خود را با آستین خود میپوشید زیرا که مقنعه او را از او برده بودند آن ملعون پرسید کیست این زن گفتند زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام و بروایت دیگر دو مرتبه پرسید جواب نشنید در دفعه سیم یکی از کنیزان گفت هذه زینب بنت علی پس رو باو کرد و گفت بچه جدت پیغمبر خدا که با من بگو کن گفت چه میجوئی از من و حال آنکه مرا رسوا کردی درمیان خلق و هتک حرمت من کردی آن ملعون بعضی از کفریات و مزخرفات از زبان لعینش جاری شد زینب خاتون تاب نیاورده او را جواب داد و فرمود درد باشد که خدا جمع نماید میان تو و جماعتی را که بیگناه کشتی و ایشان با تو مخاصمه خواهند نمود فاستعد جوابا و انی لک به مستعد و آماده جواب باش و کجا خواهی داشت جواب این فعل

فعل نا صواب را ابن زیاد از کلام دختر خیر الانام در غضب شد و گویا اراده قتل او کرد و بروایتی حکم بقتل او کرد عمرو بن حریث گفت زنست و بر گفته زنان مواخذه سزاوار نیست ولد الزنا گفت خدا ما را ظفر داد بر برادر طاغی تو و متمردان اهلبیت تو سینه ما را از ایشان شفا داد زینب خاتون گفت لقد قتلت کهلی و قطعت فرعی واجتثثت اصلی فان کان هذا شفائک فقد اشتفیت بزرگ ما را کشتی و اصل و فرع ما را برانداختی اگر شفای تو باین حاصل شد پس بشفا رسیدی و بروایت دیگر ام کلثوم گفت ای کور دیده نور روشن شد بکشتن حسین علیه السلام دیده جدش پیغمبر روشن میشد بدیدن او و او را می بوسید و لبهای او را میمکید و او را بر دوش خود سوار میکرد ابن طاوس میگوید پس متوجه سید الساجدین علیه السلام شد و گفت کیست این گفتند علی بن الحسین است گفت آیا علی بن الحسین علیه السلام را خدا او را نکشت حضرت فرمود کان لی اخ یسمی علی بن الحسین فقتله الناس برادری داشتم که مسمی بعلی بن الحسین بود مردم او را کشتند گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها ابن زیاد گفت آیا ترا جرئت در جواب من میباشد پس امر بکشتن او کرد و بروایت دیگر چون ولد الزنا مرخوفات بسیار با زینب خاتون گفت حضرت فرمود بان کرتا یکی پرده حرمت عمه مرا میدری میباید کسی بنگرد او را میشناسد خاندستها و پاهای او را قطع کند ولد الزنا آتش غضبش مشتعل شد و امر کرد بقتل امام علیه السلام شیخ مفید و ابن نما روایت کرده اند که چون زنان محترمات دیدند که آن بیکس را بسوی نطع میبرند مضطرب شدند زینب خاتون برخواست و با حضرت چسبید گفت والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه ای پسر زیاد بس است ترا آنچه ریختی از خونهای ما بخدا قسم که از او جدا نمیشوم اگر او را میخواهی بکشی مرا با او بکش آنحضرت فرمود ای عمه ساکت باش تا جواب او را بگویم پس فرمود ای پسر زیاد آیا ما را بقتل میترسانی نمیدانی که کشته شدن از برای ما در راه خدا عبادتست و شهادت از برای ما کرامتست ولد الزنا ساعتی بر ایشان نظر کرده گفت عجبا للرحم بخدا قسم چنان میبابم که دوست میدارد که اگر من او را بکشم او را نیز با او بکشم پس امر کرد دست از او بردارند شیخ مفید ره روایت کرده است که چون سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را بمجلس پسر زیاد ملعون آوردند و در برابر روی گذاردند فجعل ینظر الیه و یتبسم ولد الزنا نگاه بان سر مقدس میکرد و بلاد و تبسم مینمود چوبی بر دست داشت بر دندانهای شریفش میزد و بروایتی از چوب خود لبهای مبارک آنجناب را از روی هم برمیداشت و نظر بر دندانهای مبارک او میکرد و میگفت ان الحسین حسن المضحک جانهای عالمیان بفدای دندان تو ای ابی عبدالله زود پیر شده و بروایت ابن اثیر و ابن جوزی از انس بن مالک روایت کرده که آن ملعون لب

حکم کردن ابن زیاد بقتل علی بن الحسین علیه السلام

ودندان بوده پس گفتم بخدا قسم چه بسیار قبیح و عجیب است که مرتکب شده لَقَدْ رَأَیْتُ رَسُولَ اللّٰهِ یُقَبِّلُ
مَوْضِعَ قَضِیبِکَ من خود دیدم که پیغمبر خدا همین موضع را که تو چوب میزنی بوسه میداد و بروایت
دیگر زید بن ارقم در کنار ان ولد الزنا بود و انمرد پیری بود از اصحاب رسالت مآب بود و چون
این بیحیائیرا از ان ولد الزنا دید گفت اِرْفَعْ قَضِیبَکَ عَنْ هَاتَیْنِ الشَّفَتَیْنِ چوب را از لب و دندان
مطهر بردار قسم بخدائیکه شریک ندارد دیدم که بسیار پیغمبر خدا این لبها را بوسید که احصا نمیتوان کرد پس
صدا بگریه و ناله بلند کرد ابن زیاد گفت خدا تو را بگریاند یا گریه میکنی که خدا بما فتح داده اگر پیر خرف
نبودی گردنت را میزدم و بروایت دیگر زید گفت که حدیثی از برای تو بگویم از این سخت تر دیدم
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله که حسن ع را بر زانوی راست و حسین علیه السلام را بر زانوی چپ
نشانیده دست بر سر ایشان میکشید و میگفت اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْتَوْدِعُکَ اِیَّاهُمَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِینَ
خدایا من ایشانرا بامانت بتو میسپارم و بشایستگان از مؤمنین ای پسر زیاد نیکو محافظت نمودی
امانت پیغمبر را پس زید از پیش انملعون برخواست و صدا را بگریه بلند کرده میگفت عبدی مالک
افا و سیدش شد ایمعاشر عرب بعد از امروز شما همه ذلیل شدید و مملوک کردید که کشتید پسر فرزند
فاطمه علیها السلام را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر کردانیدید تا نیکان شما را بقتل رساند و بدان
شما را به بندگی بگیرد راضی شدید بذلت دور باد از رحمت خدا کسیکه باین راضی شد و بانحال از مجلس
ان لعین بیرون رفت و چنانچه در بعضی از اخبار است در وقتیکه سید الساجدین علیه السلام را بنزد
انلعین آوردند و سر مقدس پدر بزرگوار را نزد انلعین دید در انوقت انملعون چاشت میخورد و بدعا انحضرت
در وقتیکه سر انلعین را بجهت انحضرت آوردند نیز انحضرت چاشت میخوردند بعد از انقضاء انمجلس انلعین
امر کرد تا اهلبیت را بخانه بردند در کنار مسجد اعظم و بنا بروایت ابی نعیم امر کرد تا سید الساجدین علیه السلام
بغل و زنجیر در آوردند و بزندان بردند بعض راوی میگوید که من با ایشان بودم بکوچه نگذشتیم مگر
انکه او را مملو یافتم از زن و مرد که بمشاهده حال ان اسیران و دیدن احوال ایشان طپانچه بر رو میزدند
تا اینکه رسانیدند بدر زندان فَحُبِسُوا فِی سِجْنٍ وَضُیِّقَ عَلَیْهِمْ پس ایشانرا بزندانی محبوس کردند و بر
ایشان تنگ گرفتند بروایت ابن طاوس زینب خاتون گفت لَا یَدْخُلُ عَلَیْنَا عَرَبِیَّةٌ اِلَّا اُمُّ وَلَدٍ
اَوْ مَمْلُوکَةٌ فَاِنَّهُنَّ سُبِینَ کَمَا سُبِینَا زنی از قبیله عرب نزد ما نیاید و کسی نزد ما آمد و شد ننماید مگر
کنیزان که ایشان نیز مثل ما اسیر شده بودند شیخ مفید و سید بن طاوس و طبرسی علیهم الرحمه با اختلاف
لفظ روایت کرده اند که روز دیگر لعین بن لعین امر کرد که سر مطهر منور ریحانه رسول را بر سر نیزه کنند و در

تکلم کردن سر مبارک امام مظلوم علیه السلام

و در کوچهای کوفه و در قبایل کوفه بگردانند و او بلاه بامر او لعنه الله سر مطهر را بر نیزه کردند و دیگر جهات کوفه میگردانیدند ابن جنبش میگوید اوّل رأسٍ رُفِعَ علی رأسِ خشبةٍ رأسُ الحسین اول سری که بر سر چوب کردند سر مقدس حسین علیه السلام بود که بر سر چوب زدند و در دور کوفه گردانیدند ابن جوزی در مرآت الزمان روایت کرده از سهل بن کهیل که میگوید دیدم آن سر مطهر را که بر نیزه زده بودند و آن سر مطهر تلاوت قرآن مینمود چون گوش دادم میگفت فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ و شیخ مفید از زید بن ارقم روایت کرده است که چون آن سر مبارک را نزدیک غرفه من آوردند شنیدم این آیه میخواند اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً چون این آیه را دیدم موهای بدنم راست شد گفتم یا ابن رسول الله سر تو بر نیزه زدن عجیب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم ابن طاوس میفرماید که سزاوار است که بیان کنم بطریق مثل این اشعار را و بعضی ذکر کرده اند که هاتفی در بالای سر ندا داد باین اشعار رأسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِیِّهِ لِلنّاظِرِینَ عَلی قَناةٍ یُرْفَعُ وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ لا مُنْکِرٌ مِنْهُمْ وَلا مُتَوَجِّعُ سر فرزند پیغمبر و وصی او بر نیزه بلند کرده میشود بجهة اینکه مردم بر او نظر کنند و جماعتیکه میگویند مسلمانیم می بینند و میشنوند نه کسی بر او جزع میکند و نه کسی دلش از این بلیه بدرد میاید کَحَلْتَ بِمَنْظَرِکَ الْعُیُونَ عَمایَةً وَ اَصَمَّ رُزْؤُکَ کُلَّ اُذْنٍ تَسْمَعُ کور شود دیده که چون ترا بر نیزه ببیند و نگرید و کور شود گوشی که مصیبت ترا بشنود و دلش بر تو نسوزد اَیْقَظْتَ اَجْفاناً وَ کُنْتَ لَها کَرًی وَ اَنَمْتَ عَیْناً لَمْ تَکُنْ بِکَ تَهْجَعُ دیده های دوستانت را که از برکت وجود تو در امن و امان بود و بخواب راحت بود و از مصیبت خود بزحمت انداختی و خواب را از ایشان بردی و دیده های دشمنان خدا را که از تشویش تو بخواب راحت نمیرفتند و در امن و امان شدند ما رَوْضَةٌ اِلّا تَمَنَّتْ اَنَّها لَکَ حُفْرَةٌ وَ لِخَطِّ قَبْرِکَ مَضْجَعُ و در حدیث دیگر روایت شده است که جمعی نقل کرده اند که چون سر مقدس آن حضرت را در بازار کوفه بر نیزه کردند سوره کهف را خواندند تا باین آیه رسید اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً و از دیگری نقل شده که سر مقدس مطهر او را در کوفه بر درختی آویختند نزدیک وی ایستاده بودم نظر میکردم دیدم لبهای مبارکش حرکت میکند چون گوش فرا دادم این آیه را میخواند فَلا تَحْسَبَنَّ اللهَ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و در بعضی از کتب معتبره از حارث بن وکیده روایت شده است که گفت من از کسانیکه سر مقدس را برداشته بودند بودم شنیدم که سوره کهف را تلاوت مینمود من در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از یک جهت میشنوم صدای مبارکش را و نغمه او را و از یکجهت تفکر میکنم که سر بی بدن چگونه تکلم مینماید که یک مرتبه دیدم میگفت یا ابن وکیده اما علمت انّا معاشر الائمة احیاء عند ربنا نرزق

ابا عبد اللهی که ما معاشر ائمه زنده میباشیم همیشه و مرگ ما را که فی غمها بدید چون این را شنید تعجیل بازه
شد و دود لکمنت بنا بکذاشت که این سر مطهر در دست ابن عباس عظمه بوده باشد که با او این استخفاف
روا دارند پس در دل گفت این سر را می دزدم از ایشان ناگاه شنید که با و خطاب میبود که یا شقی
لیس لک الی ذلک سبیل ای پیرمرد کنیده باین فکری که کرده راه بخواهی یافت و از جهت تو متحیر نخواهد
شد و بحق ایشان خونم را عظیم تر است در نزد خدا از کرد اینده من بگذار هر چه میخواهند بکنند زود
باشد که بدانند نتیجه عمل خود را اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون سید بن طاوس روایت کرده
است که چون یزید نامه بیزید بن معاویه نوشت و خبر داد با و کشتن حسین علیه السلام را و اسیر کردن زنان او را
و نامه نیز بعمرو بن سعید عاص که والی مدینه بود نوشت و در آن نامه درج کرده بود خبر شهادت آن
امام مظلوم را و اسیری اهل بیت او را و بروایت شیخ مفید عبد الملک بن ابو الحرث را فرستاد بسوی مدینه
که برود بسوی عمرو بن سعید و بشارت کشتن حسین علیه السلام را با و برساند عبد الملک میگوید رفتم تا بمدینه
رسیدم یکی از قبیله قریش مرا دید پرسید چه خبر داری گفتم خبر را در نزد امیر خواهی شنید
امیر یافت که خبر خوشی نیست گفت انا لله و انا الیه راجعون قتل و الله الحسین بخدا قسم که حسین علیه السلام
کشتند و ما دارایی پناه گذاردند رفتم تا نزد عمرو بن سعید گفت چه خبر داری گفتم خبری که ترا خوشحال نماید
حسین علیه السلام کشته شده و عیال اش اسیر شدند ملعون گفت تو که قاصد فتحی بیرون رو و در کوچهای مدینه
ندا کن بیرون و در کوچهای مدینه ندا کن بیرون رفتم و در کوچهای مدینه فریاد زدم الا قتل الحسین
الا انجب الحسین چون صدای کشتن آنحضرت در شهر بلند شد و خبردار شدند بنی هاشم صدای شیون
و ندبه و نوحه بلند شد بخدا قسم هرگز مصیبتی مثل مصیبت بنی هاشم ندیده بودم از هر طرف ناله
و احسینا و اغریبا برکشیدند چون برگشتم بسوی عمرو همین که نظرش بر من افتاد تبسم کرد و خندید پس
این شعر را بمثل خواند عجت نساء بنی زیاد عجة کعجیج نسوتنا غداة الارنب یعنی زنان بنی هاشم
بفغان و خروش در آمدند همچنانچه زنان ما بفغان و خروش در آمدند و در کشتن فلان پس گفت
هذه واعیة بواعیة فلان یا این خروش بجای آن خروش پس عمرو بن سعید ملعون رفت بسوی مسجد و خطبه خواند
و بعضی از هذیانات گفت و در آخر اظهار عدم رضا بر کشتن سید الشهداء علیه السلام نمود گفت لکن چه کنیم
با کسیکه شمشیر برکشیده میخواهد ما را بکشد مگر اینکه او را بکشیم عبد الله بن سائب برخواست و گفت
لو کانت فاطمة حیة و رأت رأس الحسین لبکت اگر فاطمه علیها السلام در دنیا بود و سر حسین علیه السلام
میدید هر آینه البته میگریست و میخروشید آن ملعون دست برو پیش زد که ما احقیم بفاطمه از تو پدر او عم

عم ما است و شوهر او برادر ما است و فرزند او فرزند ما است اگر فاطمه زنده بود بر او میگریست و جگرش
بر او میسوخت ولکن ملامت میکرد کسی را که او را کشت و دفع نمود او را از خود شیخ مفید ره میفرماید که چون
این خطبه را خواند و این خبر در مدینه منتشر شد مصیبتی عظیم در میان بنی هاشم بر پا شد و در خانهای
خود ماتم امام مظلوم بر پا کردند زینب دختر عقیل با خواهرانش موی پریشان کردند و شروع بشیون
کردند و زینب میگفت مَاذَا تَقُولُونَ اِذْ قَالَ النَّبِیُّ لَکُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَاَنْتُمْ اٰخِرُ الْاُمَمِ بِعِتْرَتِی وَبِاَهْلِی
بَعْدَ مُفْتَقَدِی مِنْهُمْ اُسَارٰی وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ آیا چه جواب خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله در وقتیکه سؤال نماید از شما که این چه عمل بود که با اهلبیت من کردید بعد از من که
بعضی را باسیری مبتلا کردید و بعضی را کشتید و بدنهای ایشان را بخونشان رنگین کردید مَا کَانَ هٰذَا جَزَائِی
اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ اَنْ تَخْلُفُونِی بِسُوءٍ فِی ذَوِی رَحِمِی این جزای من نبود که در عوض حقهای من با عترت
من چنین کنید یکی از آزادشدگان عبد الله جعفر آمد و خبر کشته شدن پسرهایش را باو داد عبد الله
گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ یکی از غلامانش گفت این بلیه از حسین علیه السلام بما رسید عبد الله
او را دشنام داد و گفت آیا از برای حسین علیه السلام مثل این کلام میگوئی بخدا اگر من با او بودم جان خود را
فدای او میکردم و همین دل مرا از این غم تسلی میدهد که ایشان با پسر عمم شهید شدند و جان خود را
نثار او کردند پس رو کرد بمردم و گفت حمد خدا را که اگر نشد بر من کشته شدن حسین علیه السلام ولکن بحمد الله
که اگر من نبودم که بدست خود جهاد کنم در رکاب او دو فرزندهایم بودند که او را یاری کردند و روایتست
چون خبر در مدینه افتاد زنی گریه کنان و شیون کنان داخل خانه ام سلمه زوجه محترمه پیغمبر شد و گفت
ای ام سلمه حسین را کشتند ام سلمه چون این را شنید گفت فَعَلُوهَا آخر فرزند مرا کشتند و این مصیبت
مرتکب شدند خدا قبرهای ایشان را پر از آتش کند و ابن نما روایت کرده که یزید بن معویه دو نفر از
اهل شام را فرستاد بسوی مدینه که خبر کشته شدن حسین علیه السلام را بمدینه برسانند چون این خبر بخبت اثر
در آن شهر افکندند شیون عظیم بر پا شد یکی از دختران عبد المطلب با موی پریشان دست بر سر گذارده
بیرون آمد تا مشاهده نماید که چه خبر میباشد آیا راست است این خبر یا دروغ چون [illegible] گفت که [illegible]
شهید کرده اند خروش و شیون بر آورد و شعری چند در مرثیه آنحضرت خواند و بروایت شیخ مفید ره
در آن روز یکه خبر شهادت آنحضرت باهل مدینه رسید در دل شب منادی را شنیدند که ندا میکرد بنحویکه
صدایش را میشنیدند و او را نمیدیدند و میگفت اَیُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَیْنًا اَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ
وَالتَّنْکِیلِ ای کسانیکه کشتید از روی جهل و نادانی حسین علیه السلام را بشارت باد شما را بعذاب و [illegible]

كُلُّ اَهْلِ السَّمَاۤءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَمُرْسَلٍ وَقَبِيلٍ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلٰى لِسَانِ دَاوُدَ وَمُوسٰى صَاحِبِ الْحُكْمِ
همه اهل اسمانها بر شما نفرین میکنند و شما ملعون میباشید از زبان پیغمبران و صاحب بحاران
نظری در کتاب خصایص روایت کرده که او از ابی ربیعه واو از ابی قبیل روایت کرده که در مدینه میان
اسمان و زمین شنیدند که منادی ندا میکرد باین اشعار یَا مَنْ يَقُولُ بِفَضْلِ اٰلِ مُحَمَّدٍ بَلِّغْ لِسَانًا
بِغَيْرِ تَوَانٍ فَقَتَلَتْ شِرَارُ بَنِي اُمَيَّةَ سَيِّدًا خَيْرًا لِبَرِيَّةِ مَاجِدًا ذَا شَانٍ اى کسیکه قائل میباشی
بجلالت و فضل آل محمد پیغام مرا بدون سستی برسان ایشان و بگو که اشرار بنی امیه اقای عالمیان را
کشتند و بهترین خلق را شهید کردند و بزرگ و مهتر همه را کشتند فرزند کسی را که در اسمان و زمین
او را بر همه کس تفضیل می دهند کشتند و سبط پیغمبر صلی الله علیه وآله را و فرزند شکننده بتها را

بَكَتِ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ بَعْدَ مَا بَكَتِ الْاَنَامُ لَهُ بِكُلِّ لِسَانٍ
همه عالم از مشرق و مغرب گریستند همه مخلوق بر او گریستند با ...

مجلس سیزدهم در کیفیت رفتن آن حضرت به کربلا و ذکر مصیبات و غیر آن

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى السَّرَّاۤءِ وَالضَّرَّاۤءِ وَالْبَاْسَاۤءِ وَالنَّعْمَاۤءِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْمَبْعُوثِ لِاِرْشَادِ الضُّلَّالِ
فِي الطَّخْيَاۤءِ وَالْهَادِي اِلَى النَّجَاةِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاۤءِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الَّذِينَ لَهُمْ نِظَامُ الدَّهْرِ وَبِهِمْ قِيَامُ
الْاَرْضِ وَالسَّمَاۤءِ سِيَّمَا عَلٰى رَيْحَانَتِهِ وَسِبْطِهِ الْمَظْلُومِ صَاحِبِ الْكَرْبِ وَالْمِحْنَةِ وَالْبَلَاۤءِ الَّذِي لَمْ يُرَ مِثْلُهُ فِي ابْتِدَاۤءِ
الْوُجُودِ اِلَى الْاِنْتِهَاۤءِ بَكَتْ عَلَيْهِ الْاَرْضُ وَالسَّمَاۤءُ وَتَبْكِي عَلَيْهِ فِي الصَّبَاحِ وَالْمَسَاۤءِ بِدَمْعَةٍ حَمْرَاۤءَ شَدِيدِ الْعَنَاۤءِ عَظِيمِ
الْبَلَاۤءِ قَلِيلِ الرَّخَاۤءِ قَتِيلِ الظَّمَاۤءِ مَهْتُوكِ الْخِبَاۤءِ مَسْلُوبِ الرِّدَاۤءِ مَنْزُوعِ الْحِذَاۤءِ مَنْبُوذِ الْعَرَاۤءِ مُقَطَّعِ الْاَعْضَاۤءِ
مَرْضُوضِ الْاَشْلَاۤءِ الَّذِي اَحَاطَ بِهِ اَهْلُ الشَّقَاۤءِ وَدَارَ عَلَيْهِ اَوْلَادُ الْبَغَاۤءِ بِالْمُكَاۤءِ وَالصَّدَاۤءِ وَارْتِفَاعِ
الْاَصْوَاتِ بِالضَّوْضَاۤءِ بَعْدَ قَتْلِ الْاِخْوَةِ وَالْاَبْنَاۤءِ وَقَطْعِ الْاَسْلَاۤءِ فَاَذَاقُوهُ شُرْبَ الْحُتُوفِ مِنْ حَرِّ
السُّيُوفِ مَطْرُوحًا عَلَى الرَّمْضَاۤءِ مَنْبُوذًا فِي الْبَيْدَاۤءِ مَقْطُوعَ الرَّاْسِ مِنَ الْقَفَا مَطْرُوحًا كَالْاِهْمَاۤءِ يَجُولُ
عَلَيْهِ الْخَيْلُ الدَّهْمَاۤءُ وَتَكْسُوهُ غَبَرَةُ الْفَضَاۤءِ مِنَ الْاَرْجَاۤءِ فَهُوَ اَبُو الشُّهَدَاۤءِ وَسَيِّدُ الشُّهَدَاۤءِ وَاِمَامُ السُّعَدَاۤءِ
سَيِّدُنَا الْمَظْلُومُ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ سَلَامُ اللّٰهِ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ
لَا تَسْفِكُونَ دِمَاۤءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ اين آيه بغیر در تعقیب
و سرزنش و مذمت جهودان نازل شده که خدا از ایشان عهد و میثاق گرفت از اینکه خون ناحق نکنند و کسی را
از خانه اش بیرون نکنند پس ایشان شکستند عهد و میثاق الهی را و تکذیب کردند پیغمبران خدا را و کشتند اولیا
او را چون بمقتضای اخبار کثیره آنچه در امم سابقه روی داد در این امت نیز واقع میشود حذو النعل بالنعل

حاشیه ... بسم الله الرحمن الرحيم

پس باید آنچه یهود با امت کردند در این امت واقع شود و لهذا وارد شده است که چون این آیه شریفه
نازل شد جناب رسالتماب فرمودند یا حذیفه هم شما ابکروهی که شبیه بجماعتاند از یهود این امت عرض کردند
بلی یا رسول الله فرمود گروهی از امت من که دین و ملت مرا بخود می‌بندند میکشند افاضل ذریه مرا و
پاکیزگان عترت مرا و تبدیل میکنند شریعت و سنت مرا و یقتلون ولدی الحسن والحسین کما قتل اسلاف
الیهود زکریا و یحیی میکشند فرزندان مرا حسن و حسین علیهما السلم چنانچه اسلاف یهود زکریا و یحیی را
کشتند آگاه باشید که خدا لعنت میکند این گروه را هم چنانچه لعنت کرد آنگروه یهود را و خواهد
فرستاد بسوی بقیه ذریه ایشان هادی مهدی علیه السلم را قبل از روز قیامت که ایشان را از سرهای اولیا
خود بسوزاند و بجهنم واصل نماید خدا لعنت کند کشندگان حسین علیه السلم را و دوستان ایشان را و
یاوران ایشان را و کسانیکه ساکت اند از لعن ایشان بی تقیه الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین رحمة
و شفقة واللاعنین لاعدائهم و صلوات و رحمة خدا بر کسانی باد که میگریند بر حسین علیه السلم از روی
شفقت و مهربانی و ترحم بر او و لعنت میکنند دشمنان او را و سینه‌های ایشان مملو است از غیظ و خشم
بر ایشان آگاه باشید که کسانیکه راضیند بقتل او شریک میباشند قاتلان او را در کشتن او آگاه باشید
که کشندگان او و یاوران ایشان و پیروان ایشان بری میباشند از دین خدا بدرستیکه خداوند جلیل امر
میفرماید ملئکه مقربین را که ضبط کنند اشک چشم گریه کنندگان بر او را و ببرند بسوی خزان بهشت پس
ایشان را ممزوج مینمایند با آب حیوان پس زیاد میشود در شیرینی و گوارائی و میبرند از دره هاویه و از آن ممزوج
بحمیم و صدید و غسلین جهنم میکنند پس شدید میشود حرارت آن بر کسانیکه میبرند ایشان را بسوی آن از اعادی
آل محمد هفتاد ضعف لهذا آنچه در امتها شده در این امت نیز واقع گردید اگرچه بسیاری از امور که تطبیقش
بعقل هر کس نرسد ولکن در نظر عارفان هویدا است در آن امت بعد از رفتن موسی از میان قوم خود
قوم او از دین برگشتند و گوساله پرست شدند و هرون را ضعیف کردند و بر او ستم و ظلم کردند در این
امت نیز بعد از رفتن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بر هرون این امت علی بن ابیطالب علیه السلم ستم
و ظلم کردند و بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هم امت از دین برگشتند و گوساله پرست شدند مگر
قلیلی و گوساله این امت اعرابی اول بود در بنی اسرائیل صفوراء دختر شعیب زن موسی بعد از رحلت
موسی بعد از رحلت موسی با وصی او یوشع بن نون محاربه نمود و با او لشکر کشی نمود نظیر آن در این امت حمیرا
زن پیغمبر با وصی او علی بن ابیطالب علیه السلم محاربه نمود و لشکر کشید و شمشیر بروی او کشید در از امتها اهل
حضرت پیغمبر خود را کشتند و گوشت او را پختند خوردند در این امت هند جگرخوار جگر حمزه علیه السلم را

مکید و خورد و خواست که بجوید در دهنش سنگ شد تا گوشت طاهر او جزو بدن نحس نشود
در این امتها چند زن بد در حباله نیکان و پیغمبران بودند مثل زن لوط و نوح و نظیرش در این امت
دو زن پیغمبر است در آن امتها بعضی از زنان نیک بودند در تحت کفار که بدی شوهر به نیکی
زن ضرر نداشت مثل آسیه زن فرعون نظیرش در این امت ام کلثوم و رقیه که در تحت فلان بودند
و سکینه دختر سید الشهداء علیه السلم که در تحت مصعب بن زبیر بود در آن امتها بعضی از پیغمبران غایب
شدند مدتهای طولانی نظیران در این امت غیبت صاحب الامر علیه السلم است عجل الله فرجه
در آن امتها بر حمل حضرت موسی و عیسی کسی مطلع نگردید نظیران در این امت نیز صاحب الامر علیه السلم
است که بر حمل او کسی مطلع نگردید در آن امتها یحیی و عیسی را در کودکی پیغمبر کردانیدند و در صباوت
صاحب حکم کردانیدند در این امت جناب جواد و صاحب الامر علیهما السلم که در کودکی صاحب خلافت
و امامت کردیدند در آن امتها حضرت یوسف ع مبتلا شد بمحبت زلیخا نظیر آن جناب مجتبی که مبتلا
شد بمحبت زنی بدتر که مانند آفتاب خوش رو بود و همینکه نظرش بر آنحضرت افتاد عاشق آنحضرت
شد و خود را در خیمه آنحضرت انداخت و دست از ایشان بر نمیداشت در امتها بخت النصر بیت المقدس را
خراب نمود در این امت حجاج بن یوسف ثقفی ملعون کعبه معظمه را خراب کرد در آن امتها بعضی از نیکان طول
عمر بود مثل نوح و خضر و بعضی از بدان مثل عوج بن عنق در این امت نیز چنین است اما از نیکان
جناب صاحب الامر است و از بدان دجال ملعون است در امتها فرزند ششماهه متولد شد مثل یحیی بن زکریا
نظیران در این امت حسین بن علی علیه السلم بود که ششماهه متولد کردید در آن امت آسمان خون کریست به
یحیی بن زکریا در این امت نیز چون کریست بر حسین بن علی علیهما السلم در آن امتها کریه کنندکان چند بودند
که بعضی از ایشان از آب دیده اش کیاه از زمین میرویید و آه از سینه میکشید تا میسوخت در این امت
نیز بکائین چند بود مثل فاطمه که آنقدر کریست که اهل مدینه بتنگ آمدند و پیغام دادند که یا شب بکریه
کن یا روز تا ما یکی از این روز و شب را آرام کیریم و مثل علی بن الحسین علیهما السلم که چهل سال بر پدر بزرگوار
کریست تا اینکه از بینائی که بیم رسید نزدیک هلاک شود تا آنکه روزی یکی از غلامان آنحضرت گفت فدای تو
شوم میترسم خود را هلاک کنی و کنهکار شوی فرمود إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
پس فرمود إِنِّي لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقَتْنِي الْعَبْرَةُ یاد نمیکنم کشته شدن اولاد فاطمه علیها السلم را مکر
آنکه کریه کلوی مرا میکیرد در آن امتها یوسف صدیق ع را اسیر کردند و در زندان انداختند نظیران
در این امت علی بن الحسین و موسی بن جعفر علیهم السلم را اسیر کردند و در زندان محبوس کردند سر یحیی ع را

یحیی بن زکریا را بجهت زن زناکار و فاحشه بریدند و سر حسین علیه السلام را بجهت یزید پسر معویه بردند و سر یحیی در مجلس
زن زانیه سخن میگفت و سر حسین علیه السلام را نیز بر بالای نیزه سخن میگفت و در مواضع متفرقه تلاوت قرآن
او را شنیدند و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در شبی لا اله الا الله میگفت سهل بن سعید
میگوید در کوفه بودم که سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را داخل کوفه میکردند رفتم بباب بنی خزیمه دیدم
مردم ایستاده بودند و منتظر اسیران و سرهای مقدسه بودند ناگاه دیدم سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را
بر نیزه بلندی زده بودند و آن سر مقدس سوره کهف را میخواند چون باین آیه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا بگریه در آمدم و گفتم یابن رسول الله سر تو را بر نیزه زدن عجیب تر از قصه اصحاب
کهف و رقیم است خداوندا تو بر هر چیز قادری چون باینجا رسید حالتی بمن روی داد که بیتاب شدم پس
مدهوش شدم و غش کردم و برو در افتادم و بهوش نیامدم مگر آنکه در وقتیکه سوره را تمام کرده بود
بدانکه ظلمی که بر آنحضرت شد اعظم از ظلم عالمیان بود اگر چه نظیر این ظلمها در عالم بسیار واقع شده باشد
زیرا که اصل ظلم اگر چه قبیح است لکن مظلوم هر چند جلیلتر باشد ظلم بر او قبیح تر است پس ظلم بر جاهل
مانند ظلم بر عالم نیست و ظلم بر فاسق مثل ظلم بر عادل مؤمن نیست و هر چند در مرتبه علم و فضل و تقوی
بلند مرتبه تر باشد بر او قبیح تر است پس همچنین با وجود قبح ظلم مطلقا ظلم بر صاحب حق قبیح تر است و کذا ظلم
عبد نسبت بسلطان قبیح تر از ظلم دیگر است و ظلم بر والدین قبیح تر از ظلم بغیر ایشانست و هر چند شخص اعظم باشد ظلم
بر او اعظم است و این امور از واضحاتست و از اینجا معلوم میشود عظمت این ظلم و هر چند سید الشهداء علیه
السلام را بهتر شناختی و مرتبه اش عظیم تر دانستی مصیبتش را اعظم تر خواهی دانست و هر چند حق او را اعظم
تر دانی ظلم بر او قبیح تر خواهی دانست و اگر خواهی مرتبه اش را بدانی و حقش را بدانی مستمع باش تا اشاره باین
شود اگر چه شناختن مرتبه ایشان از برای امثال ما ممکن نیست بدانکه بمقتضای حدیث ان الذی ظهر
للملائکة المقربین من معرفة آل محمد قلیل من کثیر لا یحصی که مضمونش اینستکه آنچه ظاهر شد از برای
ملائکه مقربین از معرفت اهل بیت رسالت قلیلی از کثیر است که احصا نمیتوان نمود و طریق معرفت ایشان بر این
عقول ضعیفه مسدود و سمند سریع السیر ادراک عقل و وهم را در بیدای کثیر الفضای معرفت کما هی آیات ایشان
از سیر قلیل نیز ممنوع و مسدود میدارد زیرا که هرگاه متوطنان خطایر قدس و مقربان بارگاه انس
با آن مقامات عالیه و عدم انغماس در کدورات جسمانیه و شهوات حیوانیه و با رفع کثیری از حجب حاصل نباید
از معارف ایشان الا قلیل از کثیر لا یحصی پس عقول دیگر از اینجا دست رس خواهد بود و ادراک قاصر از اینجا
اینجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد کلینی بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت میکند که حضرت صادق
علیه السلام بابو بصیر فرمودند که آیا قرآن خواندی گفت بلی فرمود بخوان آیه از کتاب الله این آیه را قال الذی عنده علم من

الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و این آیه در مقام اینست که سلیمان تخت بلقیس را
طلب کرد یکی گفت من در فلان مقدار از زمان میاورم و یکی میگفت در فلان مقدار میفرماید حق تعالی
که آنکه در نزد او بود علمی از کتاب گفت من میاورم آنرا قبل از رد بصر یعنی پیش از یک چشم بهم زدن
سدیر میگوید عرض کردم فدای تو شوم خوانده ام این را حضرت فرمود آیا آن مرد را شناخته و میدانی
چه قدر از علم کتاب در نزد او بود گفتم خبر ده مرا بآنکه چه قدر از علم کتاب را داشت آنحضرت فرمود قدر
قطرة من الماء فی البحر الاخضر فرمود بقدر قطره از آب است در دریای اخضر پس چه قدر است این علم
عرض کردم چه قدر کم است این علم حضرت فرمود چه بسیار است آنکه خدا او را نسبت بعلم داده ای سدیر آیا
یافته در آنچه خوانده از کتاب خدا قول خدا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب میگوید گفتم
خوانده ام آنرا فدای تو شوم پس فرمود کسیکه جمیع علم کتاب خدا در نزد او است عالم تر است یا آنکه بعضی
از آنرا میداند گفتم بلکه آنکه جمیع را پس بدست خود اشاره کرد بسینه خود و فرمود علم الکتاب والله کله
عندنا علم الکتاب والله کله عندنا یعنی قسم جمیع علم کتاب در نزد ما است آری این علم ایشانست و در هر
صفتی از صفات کمال که ملاحظه کنی چنین میباشند اما در شجاعت آن بود که در یک حمله با لب تشنه و خود
شکسته که زیاده از چهارصد نفر را کشت و در زمان قلیلی دو هزار الا پنجاه نفر کشت و اما در جود
و کرم آن بود که دید اسامة بن زید در حال مرض او را غمگین دید فرمود چرا غمگینی گفت شصت هزار درهم
قرض دارم فرمود من آنرا ادا میکنم گفت میترسم بمیرم فرمود پیش از موت تو ادا میکنم پس آنرا ادا کرد پیش از
موت او عبدالرحمن سلمی تعلیم حمد بیکی از اولاد آنحضرت کرد آنحضرت هزار دینار و هزار حله باو داد
و دهان او را پر از مروارید کرد در حدیث است که روزی فقیری آمد و سؤال کرد فرمودند تا هزار دینار
باو دادند آن مرد نشست حیران میبود و نمیدانست آنرا امتیاز میداد خزینه دار گفت برخیز چیزی نفروختی
گفت آبروی خود را فروختم حضرت فرمود راست میگوید این بها را میدهند بعوض آبروی او است که
میریزد حضرت فرمود هزار دینار دیگر هم باو بدهد و دست در زیر مصلی کرده هزار دینار دیگر خود باو داد
و فرمود هزار دینار اول برای سؤال بود دوم برای آبرو سیم برای اینکه پیش ما آمد نه نزد غیر ما رفت و در حدیث
دیگر وارد شده است که اعرابی وارد مدینه شد و سؤال کرد از کریمترین خلق سید الشهداء علیه السلام او را
نشان دادند بمسجد آمد دید آنحضرت نماز میکرد و در برابر آنحضرت ایستاد و گفت لم یخب الان من رجاک
ومن حرک من دون بابک الحلقة کسیکه امیدوار بتو کرده باشد ناامید نمیگردد کسی که حلقه کوبد باب
جود تو کوبد محروم بر نمیگردد انت جواد وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة لولا الذی

الذی کان من اوائکم کانت عنبا الحجیم منطبقة تو ئی صاحب جود وبخشش و تو ئی محل اعتماد

واتکال من و پدر تو بود بر طرف کننده فاسقان و کفار اگر دین حق کرا آباء شما بهم نمی رسید بود

همه در جهنم بودیم چون آنحضرت نماز فارغ شدند بقنبر فرمودند آیا چیزی از مال حجاز مانده عرض کرد

بلی فرمود بیاور چهار هزار دینار باقی مانده پس بخوانند رفت و او را در ردای خود پیچید و دست را

از شکاف در بیرون کرده از جهت حیای اعرابی فرمود خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی

بانی علیک ذو شفقة بگیر این را و عذر ما را بپذیر معذور دار ما را با تو شفقت و مهربانی

می باشد لو کان فی سیرنا الغداة عصا امست سمائنا علیک مندفقة لکن ریب الزمان ذو

غیر والکف منی قلیلة النفقة اگر امروز صبح ما چند عصائی در دست داشتیم یعنی دست ما هم

بهر پاره چوبی بند بود و حق ما را با مردم از ما نگرفته بودند هر آینه آسمان مرحمت ما بر تو ریزش میکرد

لکن حوادث روزگار امور ما را متغیر کرده اند و دست ما خالی و قلیل النفقه است عرابی او را گرفت

و گریست حضرت فرمود شاید عطای ما را کم شمردی گریه کردی نه ولکن گریه ام از اینست که چگونه ارزش

میرود و چگونه اینست بزیر خاک پنهان میگردد و جود و کرامت بر طرف میگردد از جود و بخشش آن

بزرگوار کافیست شعیب بن عبد الرحمن روایت میکند که در روزی که آنحضرت را شهید میکردند در پشت

مبارک آنحضرت پینه های چند دیدند از سید الساجدین علیه السلام پرسیدند که این پینه از چه بوده فرمود

این از آن همیانهاست که در شبها بدوش میکشید و بخانه بیوه زنان و یتیمان و مساکین میبرد فدای

آن بدن شریف باد کرد و جهانی شیعیان که با وجود اینکه در راه بندگی خدا اینقدر زحمت کشید

اخر الامر او را برهنه و عریان کردند از شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و چوب او را پاره پاره کردند و اعضایش را

هم شکستند و او یا اِنه وان ظهر اعداً النبر بنعله سراً الی اهله باللیل کمور ان بدنی که شبها

انبان طعام بدوش میکشید و بخانه فقرا میبرد او را درهم شکستند و درهم کوفتند وان راساهوی

لله فی سحر طیبة اسنانه بالعود محبور بدستیکه آن سری که در دلهای شب همیشه بجهت ملک معبود

در سجود بود پسر معویه شرابخوار چوب بر لب و دندان میزد بلی عزیز من این بود اخلاق رضیه اش و صفات

مرضیه اش اما عبادت و تقوایش همین بس که در شب عاشورا بعد از آنکه لشکر مخالف اراده قتال کردند

برادر خود را فرستاد که اگر میتوانی امشب را بگیر و از ایشان مهلت بگیر که امشب شب جمعه است میخواهم

امشب را بندگی خدا را بجا آورم خدا میداند که من دوست میدارم تلاوت کلام او را و دعا و نماز را

و در حدیثی است که سید الساجدین علیه السلام عرض کردند که چه قدر کم است اولاد پدر بزرگوارت فرمود

اشعاریکه حضرت سید شهدا اوراد جواب فرمودند

مجملی از عبادت و شمه ای از سرور

نامه نوشتن عبد الله ابن عمر به یزید ملعون بعد از قتل سید شهدا علیه السلام

تعجب است که من چگونه از ایشان متولد شدم پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و او را آن معاشرت با زنان نبود داری در شکم مادر ذکر خدا میکرد چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلام روایت شده است که چون چهار ماهه شد حمل او در مصلای خود می‌نشستم میشنیدم ذکر خدا و او از تسبیح و تهلیل از اندرونم میشنیدم و در وقتی شیرخواره بود ذکر خدا میکرد و در وقتیکه میان میدان افتاده بود و از هر طرف شمشیر و نیزه بر بدنش میزدند ذکر خدا میکرد و از خدا غافل نمیشد و در وقتیکه سر مطهرش را بر نیزه زده بودند ذکر خدا میکرد و در وقتیکه تازه بنحی امد بود ذکرش الله اکبر بود و در وقتیکه سرش بر سر نیزه زده بودند تلاوت قران میکرد و لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ میگفت و لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ میگفت و همیشه دین خدا را یاری میکرد و مردم را بسوی خدا و دین حق دعوت میکرد سرش را داد و دست از جان عزیزش برداشت و دست از یاری دین برنداشت پاره پاره اش کردند و دست از کلام حق برنداشت سرش را بریده بودند و سر بریده اش راهب نصرانی را بدین حق دعوت مینمود و میفرمود اگر میخواهی شفیعت باشم بدین جدم درای فَوَا عَجَبًا مِنْ مُصِيبَةٍ تَزَلْزَلَتْ مِنْهَا بِنَاءُ الْإِسْلَامِ وَتَزَعْزَعَتْ مِنْهَا أَرْكَانُ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ مُصِيبَةٌ لَوْ لَاقَتْ جَبَلًا لَصَارَ بَالِيًا وَلَوْ صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ لَصِرْنَ لَيَالِيًا بدانکه هم چنانچه ظلم و ستمیکه بسید الشهداء علیه السلام رسید عظیم ترین ظلمها بود و مصیبتی که بانحضرت رسید عظیم ترین مصیبتها بود هم چنین کسانیکه این ظلم را کردند و مؤسس اساس شدند شقی ترین خلق بودند و قبح عمل ایشان پیش از همه کس بود و این اساس را اوایل منافقین این امت چیدند و این بنیان را ایشان بنا گذاشتند و بنی امیه با تمام رسانیدند ابتدای امر معاهده بر تخریب بنیان فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ کردند و مبالغه بر اخفای این نعمت عظمی و اطفای این نور نمودند و مردم را از حق برسبیل قهقری بجاهلیت کفر اصلی برگردانیدند و آتش بر در خانه ایمان زدند و منازل انبیا را خراب کردند و معاهد اسلام را ویران کردند بلاذری که از اعاظم اهل سنت است نقل کرده است که بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام عبد الله بن عمر نامه نوشت به یزید بن معویه ملعون اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ وَحَدَثَ فِي الْإِسْلَامِ حَدَثٌ عَظِيمٌ وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ یعنی بلیه عظیمی واقع شد و مصیبت بزرگی واقع گردید و امر عظیمی در اسلام پدید امد و روزی مثل روز کشتن حسین علیه السلام نیست چون نامه بیزید رسید نوشت در جواب نامه اش نوشت اما بعد یا احمق ما وارد شدیم بر خانهای مزینه و فرشهای گسترده و پشتیهای بر کنار یکدیگر گذاشته شده یعنی در وقتی نوبت بما رسید که اساس سلطنت اماده و دستگاه عمارت دولت و عزت مهیا بود پس از جهت پاس دولت و بقا سلطنت

سلطنت خود باکسیکه منازعه کرد با ما جنگ کردیم و مقاتله نمودیم پس اگر حق با بود پس بحجه حق خود شمشیر زدیم واگر حق از غیر ما بود فابوك اول من سن هذا وابتزوا سنا ثر بالحق علی اهله اگر حق از ما نبود پس پدر تو اول کسی بود که اینطریقه را سلوك داشت واین سنت را قیام نمود و حق را از اهلش منع نمود حکایت رفتن عبد الله بن عمر بسوی یزید و عتاب او یزید را باین امر و جواب یزید او را پس رضای او بفعلش مشهور و در کتب معتبره مذکور است و مجمل آن چنانچه صاحب بحار در مجلد ثامن از کتاب دلایل الامامه باسناد خود از سعید بن مسیب نقل کرده اینستکه بعد از آنکه ورود خبر شهادت سید الشهدا علیه السلم و شهادت اهل بیت و اصحابش واسیری زنانش بمدینه رسید مهاجر و انصار در ماتم آنحضرت خروش و عزا برپا کردند عبد الله بن عمر از خانه بیرون آمد و بر سر و روی خود میزد و جامه چاك میکرد و میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و ای مهاجر و انصار آیا شما زنده اید و چنین میکنند باولاد پیغمبر بعد از او فریاد برآورد و همی گفت و در همان شب از مدینه بیرون رفت و بمنزلی نرسید مگر آنکه قبح اعمال یزید را بخلق میگفت و مردم را براو میشورانید و او را لعن میکرد و جمعی بدور او جمع شدند تا آنکه وارد شام شد از هر طرف خبر به یزید رسید از حرکات عبد الله و این خبر در شام پیچیده بود قبل از ورود او و چون بشام رسید مردم از هر طرف بسوی او میشتافتند و نزدیك بود که شام بهم بخورد و یزید میگفت که این یك جوشی است میزنند و عنقریب ساکن خواهد شد چون بدر خانه یزید رفت صدا را بگریه و ناله بلند کرده بود چون او را اذن دادند داخل شد و میگفت داخل نمیشوم و حال آنکه تو کردی باهل بیت پیغمبر آنچه کردی اگر کفار متمکن میشدند نمیکردند و خبر از این بساط تا مسلمانان اختیار کنند کسیرا که احق از تو باشد آن ملعون او را تعظیم کرد و نزد خود نشانید و گفت جوش خود را فرو نشان و بچشم بصیرت نظر کن چه میگوئی در حق پدر خود آیا خلیفه رسول الله و ناصر و وصیه و یاور او بود و هادی و مهدی بود و کسی بود که در زمان کفرش بت پرستی میکرد بظاهر در باطن خدا را می پرستید گفت بلی چنین بود گفت پدر تو بپدرم رو آورد شام کرد یا پدرم بپدر تو را خلیفه کرد گفت پدرم پدر تو را والی کرد گفت آیا راضی میشوی به پدر خود و بانچه با پدرم معاهده نموده گفت بلی پس دست او را گرفت و گفت برخیز پس او را داخل کرد در خزینه از خزائن خود و صندوقی را آورد و در آن را گشود از آن صندوقچه از آن بیرون آورد و در آن را گشود و طوماری را که در زر پیچیده بود بیرون آورد و گفت خط پدر تو است میشناسی گفت بلی این خط او است آنرا گرفته و بوسید و خواند و در آن درج کرده بود از آن افعال و اعمال سطر عظیمی و تعلیم کرده بود او را جمیع حیل و مکر و غدر خود حظ وافر را و مضمونش بسیار طولانی بود و ذکرش مناسب نیست الا آنکه در آخر آن نوشته بود

ورفتن عبد الله بن عمر بسوی یزید لعنه علیه

وصورة کاغذ عمر بن الخطاب

که محمد گمان میکرد که این امر را کسی مالک نخواهد شد و بر این منبر کسی نخواهد نشست و سحر او با طلسم
و ابو بکر بالا رفت او و بعد از ان من بر بالای رفتم و میخواهم ای بنی امیه که شما چوبها و عمودهای این منبر
که ما بر پا کرده ایم با شید این جهت را بر پا بدارید و از این جهت امر شام را بتو وا گذاردم و شما را مقرب
کردم و پیروی نکردم از تالیف شعر و نثر او که میگفت بمن وحی شده که وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ
و بگمانش اینکه شما میباشید ان شجره ملعونه پس او مثل پدرانش عداوت شما و پدرانش شما داشته
همیشه و من تو را وصیت میکنم با قلت حلم تو اینکه تعجیل کنی در انچه تو را وصیت کردم و تو را متمکن
کرده ایم از هدم شریعت محمد و با امتش و مدارا با ایشان در نقض بکوش کن انچه را آورده و وصیت ده فلوا ایشان را
بسوی خود و تغییر بده سنت او را و امر بر ما فاسد مگردان و بکش ایشان را بدست خودشان و هلاک
نما ایشان را بشمشیرهای خودشان تا اینکه میگویند فَأَمَّنَ عَلَيْنَا وَعَلَيْكَ سَوْرَةُ عَلِيٍّ وَشِبْلَيْهِ
الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَإِنْ أَمْكَنَكَ فِي عِدَّةٍ مِنَ الْأُمَّةِ فَبَادِرْ وَلَا تَقْنَعْ بِصِغَارِ الْأُمُورِ وَاقْصِدْ بِعَظِيمِهَا
و ایمن نیستم بر خود ما و نه بر تو جوشش امدن علی و فرزندانش حسن و حسین پس اگر ممکن شد تو را اگر وهذ
امت را با خود کن و مبادرت نما در قلع بن شجره و قطع بن ثمره و قناعت مکن بامور حقیره و مشاغل یسیره
و بر تو باد قصد امور عظیمه و صعود بر مدارج خطیره و بر تو باد حفظ وصیت من و عهد من و مخفی کن این
و امر و نهی مرا بجا اورده و بپرهیز از مخالفت من و سلوک نما طریق پدرانت و طلب نما خون خود را و قطع
نما اثار ایشان را و باطن و ظاهر خود را بجهت تو بروز دادم پس شعر چند در اخر عهدنامه نوشته و در ان
اشعار یاد کرده است کفار را که در جنگ بدر و غیره کشته شدند مثل ولید و شیبه و عتبه و او تحریص بر طلب
خون ایشان کرده و میگوید لَيْتَكَ فَاطْلُبْ بِامَعُونَةٍ ثَارَهُمْ بِنَصْلِ سُيُوفِ الْهِنْدِ وَالْأَسَلِ السُّمْرِي
وَصِلْ بِرِجَالِ الشَّامِ فِي مَعْشَرِهِمْ هُمُ الْأُسْدُ وَالْبَاقُونَ فِي أَكَمِ الْوَعْرِ اینها پدران و قبیله تو اند که
کشته شده اند از دست محمد و اصحابش پس طلب کن خون ایشان را بشمشیرهای بران و نیزه‌های تیز و شیران بیشه
با لشکرهای شام بر این کار بدار و دیگر او را وا گذار که بمنزله وحشیان صحرا ترسان میباشند وَتَوَصَّلْ
إِلَى التَّخْلِيطِ فِي الْمِلَّةِ الَّتِي أَتَانَا بِهَا الْمَاضِي الْمُمَوَّهُ بِالسِّحْرِ فَلَسْتَ تَنَالُ الثَّارَ إِلَّا بِذَنْبِهِمْ فَقَتِّلْ
بِسَيْفِ التَّوْمِ جُلَّ بَنِي مُحَمَّدٍ و باطل را در حق داخل کن و امر را مشتبه کردان و ترک مکن ملتی را که در ان امر
کشته او و دین خود را رواج داد که بتوانی طلب کنی خون خود را مگر باین و چون مخلوط کردی امر را
و مشتبه نمودی حق را بشمشیر کردنهای بنی عم و بعضی اولاد ابیطالب را جدا کردان چون ان ملحد این عهدنامه
خواند برخواست و سر یزید را بوسید و گفت الحمد لله یا امیر المؤمنین علی قتلک الشاری ابن الشاری حمد خدا

خدا را اگر خارجی پسر خارجی را کشتی بخدا قسم که آنچه پدرم بر پدر تو گفته است از اسرار خود بمن نگفته پس آن ملعون جایزه بنکوبان لعین داده او هم برگردید خندان بوده پرسیدند چه گفت گفت کلام راستی گفت که منهم دوست میداشتم که با او شریک باشم در اینکار و این جوابش بود بهر که از او میپرسید و برگشت بسوی سد بنه خدا رحمت کند سید مهدی را که اینکو گفته است در این مقام اَلدِّینُ مِنْ بَعْدِهِمْ اَقْوَتْ مَرَابِعُهُ وَالشَّرْعُ مِنْ فَقْدِهِمْ غَارَتْ شَرَايِعُهُ منازل دین پیغمبر خدا بعد از کشته شدن حسین علیه السلام و اصحابش خراب و ویران شد و شریعت الهی که حیاض آن مملو بود از برای هر صادر و وارد بعد از رفتن ایشان از منبع علوم و معارف خالی کردید فَلَا اشْتَفَى الْكُفْرُ بِالْإِسْلَامِ مُذْ جَرَحُوا وَالْبَغْيُ بِالْحَقِّ لَمَّا لَاحَ سَاطِعُهُ زخمهایی که از شمشیر اسلام بر سینه کفر بود شفا یافت بجهت زخمهایی که از کفر باسلام رسید بعد از رفتن ایشان و جراحتهای ظلم و عدوان که از حق و اهل او داشتند عافیت یافت وَدَائِعُ الْمُصْطَفَى اَوْصَى بِحِفْظِهِمْ فَضَيَّعُوهَا فَلَمْ تُحْفَظْ وَدَائِعُهُ امانتهایی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بامت خود سپرد و وصیت بحفظ آن نمود منافقان امت از آن حفظ نکردند بلکه ضایع کردند صَنَائِعُ اللهِ بَدْءً وَالْاَنَامُ لَهُمْ صَنَائِعٌ شَدَّ مَا لَاقَتْ صَنَائِعُهُ ایشان کسانی هستند که مقصود از خلقت عالم بودند و اول مصنوعی که بید قدرت صانع و از دکارخانه صنع آفرید ایشان بودند و سایر ممکنات از پرتو ایشان لوجود آمد چه شدید و سخت بود آنچه رسید بصنایع آزَالَ زُلْ اَهْلُ الْبَغْيِ اَوَّلُهُمْ عَنْ مَوْضِعٍ فِيهِ رَبُّ الْعَرْشِ وَاضِعُهُ وَزَادَ مَا ضَعْضَعَ الْاِسْلَامَ مَا صَدَعَتْ مِنْهُ دَعَائِمَ دِينِ اللهِ تَابِعُهُ سرکرده منافقین و اول سلسله اهل بغی و ظلم اول سلسله حق را از منزل خود بیرون کرد و حق او را از او غصب نمود و تابع او که دوم اهل بغی بود زیاده بر آن ظلم ظلمی چند نمود و بدعتی چند احداث نمود که اسلام را متزلزل کردانید و ستونهای دین الهی را در هم شکست لٰكِنْ جَنَى بَدْءً يَوْمَ الطُّفُوفِ وَمِنْ يَوْمِ السَّقِيفَةِ قَدْ لَاحَتْ طَلَائِعُهُ و از ظلم آن لشکری بود که وا در کمینگاه مکر و خدعه خود مخفی نموده بود و طلیعه آن لشکر در روز سقیفه ظاهر شد و در کمین خفی مانده تا در کربلا ظاهر شد و دو جگر گوشه پیغمبر را کرفتند و و را پاره پاره کردند اَرْزَمَتْنَا اَحَدٌ وَهِيَ لِحِطْنُهُ مِنْ بَعْدِ حُسَيْنٍ مِنْ شَطَّتْ مَرَابِعُهُ ای داد از این بزرگ سرکرده اس نفت زکرت نفاق انداخته و بعد از پنجاه سال بثمر خود و بسینه نبوت آقا نشست وَنَجِيعُهُ مَا كَانَتْ نَائِبَةٌ هَانَتْ لِذِكْرِيهَا وَاِنْ جَلَّتْ فَجَائِعُهُ داد از مصیبتی که هیچ مصیبتی مثل آن در روزگار روی نداد و هر مصیبت عظیمی در مقابل آن سان میباشد وَلَوْعَةٌ اُضْرِمَتْ فِي قَلْبِ كُلِّ شَجٍ نَارٌ بِاَدْمُعِهِ صُبَّتْ

مدامعه داد از این سوز شد دل که چنان آتش در دلها زده که از سوزش آن دلها را آب کرده از چشمها
چشم بیرون ریخت لا العین جفت بنقع النار مدمعها ولا الفؤاد جنا بالدمع سافعه نه
سوزش این آتش اشک دیده را خشک نمود نه اشک چشم این آتش را فرو نشانید و داد دل را از این
داد کل الرزایا وان جلت وقایعها تنسی سوی الطف لا تنسی وقایعه هر مصیبتی فراموش می
شود هر چند عظیم و بزرگ باشد غیر از مصیبت کربلا که هرگز از خاطرها محو نمیشود بدانکه اگر چه بنی
بنیان اساس را چیدند لکن بنی امیه انواع اعیان کردند و اگر چه منافقین این باب را مفتوح نمودند لکن
بنی امیه تو اتمام رسانیدند و ظلمی کردند که ظلمهای عاد و ثمود را پوشانیدند و فسادی در اسلام
برپا کردند که فساد نمرود و شداد را از یاد بردند و تفاصیل قبایح اعمال ایشان بکتاب مطولات
استقصا نمیتوان نمود معویه و پدرش و فرزندش که از بنی امیه بودند امری چند از ایشان صادر
شد که تقریر نتوان کرد و اما زن ابی سفیان مادر معویه زنی بود زناکار و دشمن احمد مختار این بود
که در جنگ احد چند نفر را وعده داده بود که یا جناب پیغمبر یا امیر المؤمنین علیهما السلام را یا حمزه را بکشند
آخر بحرب و وحشی حمزه را کشت آن ملعونه آمد شکم مبارک او را پاره کرد و جگر او را بیرون آورده
و در دهن گذارده که از آن بخورد و از آن جهت مشهور شد بآکلة الاکباد و ام الحکم خواهر معویه بود که معویه با
او زنا کرده بود و یزید ملعون نیز با او زنا کرد او را اگر نه بدین سبب او پسر ملعونه کشتند خدا روی معویه را سیاه
کند و در یکی از غزوات جنگ که با پیغمبر صلی الله علیه و آله شهرت داد این ملعونه از شعف و شادی
دف و نقاره میزد و ابوسفیان از سرکردهای کفار بود که با پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگ میکرد و در جنگ
احد کرد ابجر کرد با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد اما معویه
ملعون پس بدع و ظلم او از حد احصا و زیاده است علامه حلی ره در نهج الحق بطریق مخالفین نقل کرده که هند مادر
او از مغنیات و زنان مشهوره بزنا بود و سیاهان را دوست میداشت و هرگاه اولاد سیاه
میآورد او را میکشت و آنکه از چهار زانی بود عمارة بن ولید بن مغیره و مسافر بن عمرو و ابوسفیان
و یکی دیگر و آن ملعون کافر بود تا اواخر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و از مؤلفه بود و همیشه تکذیب وحی
میکرد و استهزا به پیغمبر مینمود و پیغمبر خون او را هدر کرده بود و با نجهه گریخته بود و در یمن بود و در وقت فتح
مکه در مکه نبود پدرش ملعون بوی نوشت که صبوت الی دین محمد بئس ما فعلت و او را سرزنش میکرد که
چرا داخل دین محمد صلی الله علیه و آله شده بعد از آنکه امر اسلام قوت گرفت و از هر طرف که میرفت در پی
او بودند و ماوای نیافت مضطر شد و مسلمان شد پنج ماه پیش از وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مد

امد و دخیل عباس عم پیغمبر شد و او شفاعت او را در نزد انحضرت کرد و انحضرت چون نمیخواست مخالفت عم خود کرده باشد شفاعت او را قبول کرد او را کاتب رسائل کرد چنانچه بعضی ذکر کرده اند و اما انچه شهرت یافته در میان عامه عمیا از اینکه کاتب وحی بود پس ان افترای محض است یک کلمه از وحی ننوشت و کاتب وحی چهارده نفر بودند الفضل الاثنان علی ابن ابیطالب علیه السلم و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله معویه را لعنت کرد و فرمود لعن الله معویة الطلیق بن الطلیق و در حدیث دیگر فرمود اذا رأیتم معویة علی منبری فاقتلوه هرگاه معویه را بر منبر من ببینید او را بکشید و از عبدالله روایت شده که روزی وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و اله شدم و انحضرت در مسجد بودند پس فرمود حال داخل میشود بر شما مردی که بر غیر ملت من میمیرد و هنوز کلام انحضرت تمام نشده بود که معویه داخل شد و با بابا نشست انحضرت برخواستند مشغول بخطبه شدند معویه برخواست و دست پدر را گرفته از مسجد بیرون رفت انحضرت چون بانحالت دیدند فرمودند لعن الله القائد و المقود خدا لعنت کند کشنده و کشیده شده را و او اول کسی بود که خلافت را بشمشیر گرفت و خلافت را بمیراث داد و اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد و اول کسی بود که مثل حجر بن عدی و سایر مسلمانان را بزنجیر کرد و اول کسی بود که اسیر مسلمانان را فروخت و اول کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره کرد و اول کسی بود از سلاطین اسلام شرب نبیذ نمود و در مجلس او ساز نواختند و خود را باکاسره و فراعنه تشبیه نمود و پاداول قرار داد و جلاد قرار داد و اول کسی بود که در اسلام سنت یهود را احیا کرد و ریش را تراشید و شارب را گذارد و اول کسی بود که مرتبه ان صحابه را مقرر داشت که احادیث در مذمت امیرالمؤمنین و اهلبیت عصمت علیهم السلم وضع کردند و اول کسی بود که در اسلام بت فروخت و از تجارت قرار داد بتها مباحث و هند و سایر بلاد میفرستاد و میفروختند و اول کسی بود که لعن امیرالمؤمنین علیه السلام را سنت قرار داد و مردم را امر کرد تا بعد از فرایض و بعد از اذان و در خطبها لعن بر انحضرت کنند ستیه زنان عالم او زن ابو بید باد جهره خود را نشان داد و اول کسی بود که مسلمانان شادی کرد و بجهت شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام امر کرد که ... روز شادی کنند و پسر و پسر ملعون بعد از کشته شدن حسین علیه السلام در شام حکم کرد که ... زینت بندند و مردم لباس نو بپوشند و شادی کنند و این ملعون از اصحاب عقبه است که در عقبه شریک شد و خواستند که شتر پیغمبر را رم کنند و انحضرت را بیندازد و در وقتیکه بدرک واصل شد شراب در شکم و بت در گردنش بود زاد الله علیه اللعنة و العذاب فی النخیط و العقاب و مدت بسر ملعون ... زمان سلطنتش سی سال و هشت

مجلی از احوال روز محشر فاطمه علیها السلام

ماه چهارده روز بود کاری چند از او بروز کرد که از هیچکس نکرده بود اول آنکه قتل عام کرد تا اینکه اسب در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و سرکین در آن بخشند دوم پسر زیاد را در عراق مسلط کرد تا هر جا شیعه را می یافت میکشت و بدار میزد و سنا را بخراب کرد بجهة آن سنگ باران کردند کتابیه اکرم با سر مقدس سید الشهداء علیه السلام بود و تا امروز خراب میباشد و آن حرام زاده قمار و خمارباز و دائم الشرب بود و از شعرهای آن ملعون است فَإِنْ حُرِّمَتْ هٰذِهِ عَلٰى دِيْنِ اَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلٰى دِيْنِ الْمَسِيْحِ ابْنِ مَرْيَمَ و با عمه اش زنا کرد و چون بمدینه آمد یکی از بنی هاشم را خواست چون او را آوردند گفت اقرار به بندگی من کن گفت نمیکنم امر کرد تا او را کشتند و کلمات کفرانه او صریحست در اینکه اصلا اسلام قبول نکرده چنانچه میگوید لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ بنی هاشم بملک و سلطنت لعب و بازی کردند نه وحی نازل شده بود و نه خبری آمده بود و همین طعن او را بس که دختران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را شهر بشهر کردانید و در مجلس عام حاضر کردانید و سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را بر نیزه زده در بلاد کردانید و در مجلس خود حاضر کرد چوب ستم بر لب و دندان مطهر او که بوسه گاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود زد و از روی تکبر و تجبر اسیران اهل بیت را گرسنه در مجلس نشانید یا ایشان نحو نمیگفت مشغول تماشا بود هر گاه بر حریف خود غالب میشد پیاله از شراب میخورد و درد آن در کنار طرفی که آن سر مطهر در میان آن بود میریخت وا ویلاه و آه که نَقْصُ يَا يَزِيْدُ اِذَا عَلَتْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ رَنَّةُ الزَّهْرَاءِ ای یزید می بینیم ترا که ناقص شوی و تجبر تو کم شود در روز قیامت که ناله فاطمه زهراء علیها السلام بلند شود تَغْشَى الْمَظَالِمَ مِنْهَا يَوْمَ دَمٍ اَبْنِهَا مَخْضُوبَةً بِالْخِرْقَةِ الْحَمْرَاءِ در وقتیکه پیراهن خون آلود فرزند مظلومش را بر دوش داشته باشد و دست تظلم بر قائمه عرش الهی زند و فریاد براورد که چرا خون فرزندم ریختی و در حدیث است از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون قیامت برپا شود فاطمه زهراء علیها السلام با گروهی از زنان بصحرای محشر در آید و بروایتی قبه از نور برای او نصب نمایند پس خطاب مستطاب در رسد یا فَاطِمَةُ اُدْخُلِي الْجَنَّةَ ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه علیها السلام میگوید من داخل بهشت نمیشوم تا بدانم که بر سر فرزندم چه آوردند ندا میرسد که نظر کن در قلب قیامت در میان صحرای محشر چون نظر کند فَاِذَا الْحُسَيْنُ قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ناگاه حسینش را به بیند که با بدن بی سر در میان صحرای محشر ایستاده و بروایت دیگر سر مبارک را بر کف دست گرفته با این هیئت میاید چون نظر فاطمه علیها السلام بر او افتد نعره وا ولداه و اثمرة فؤاداه از دل برکشد پس نماند ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه از ناله اش بگریه در آید پس من خروش بر آورم و جمیع ملائکه بخروش در آیند و در روایتی ندا کند یا عدل یا جبار اُحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي

ولدیکی پادشاه عادل حکم نما میان من و کشندهٔ فرزندم پس دریای غضب الهی بجوش آید و
آتش که او را هیبت نامند که هزار و هزار سال او را تابیده اند و هرگز روح و رحمت داخل آتش نشده است
و هیچ غم و المی از او خارج نکرده است امر میشود که بر آید فاتلان او و چون در رو بمحشر در آید نعره بر کشد
آتش نعره بر کشد و فریاد زنند و آتش فریاد زند و بعضی از علما ذکر کرده اند که فاطمه زهرا و عیسی بن مریم
می آید در محشر که هیچ دیده تاب دیدن او را ندارد و در دامن زهرا لوح حسن علیه السلم بر دوش راست
و جامهٔ خون آلود حسین علیه السلم بر دوش چپ و دندان شکسته پدر را در دست و عمامهٔ خون آلود علی
علیه السلم را در دست بگیرد با این حال رو بعرش الهی رود و نزدیک شود که عرش بتزلزل در آید انبیا علیهم السلام
از کریه بازو بر افتند و ملائکه بتضرع در آیند جبرئیل سراسیمه مضطرب نزد رسول خدا صلی الله علیه
آید که فاطمه علیها السلم را در یاب آنحضرت از منبر کرامت بزیر آید و بنزد فاطمه علیها السلم آمده گوید ای دختر گرامی امروز
روز شفاعت است نه روز فریاد رسی است ای فاطمه نظر در صحرای محشر کن امت سیه رو و گنهکار مرا ببین
که همگی در گرداب حیرت غرق شده چشم امید بمن و بتو دارند اینها دوستان فرزندان تواند و رخت پیراهن حسین
علیه السلام را بدست گیر و گیسو را پریشان کن و تو با دل خسته من با دندان شکسته رو بدرگاه کبریا
کنیم شاید ارحم الراحمین بر کنه کاران امتم ترحم نماید محشریم و تیغ جزای قاتل او را رقم زنند یکبار بر جوش
رحمت فلم زنند کانی بالبتول الطهر وافقة فی الحشر تشکوا الی الرحمن باریها نائی وقد ضمخت ثوب الحسین
دما فیض لنحر البحائی و بل نحرها گو یا می بینم فاطمه بتول علیها السلم را که جامه پر از خون حسین علیه السلام
که از خون سینه اش غرق خون شده بر دوش دارد و درد دل خود را با خداوند خود میکند تدعو لا اب
مسموم یا اسفی علی ذبیح و اسری من ذراریها شکایت خود را میکند و نعره میکشد که فرزند زهر
خورده ام کو و حسین سر بریده ام کجا است خبر اسیر شدن و طفلهای سکینه کجا رفتند و خرابی بل ...
حسنی هذا حسینی قتیل فی فیافیها فریاد میزنند که ای پسر زهر خورده ام یا ابن حسینم که تو را
در بیابان شهید کردند هذ حسینی رضیض الجسم منجدلا تسفی علی جسمه نعری سوافیها
حسین منست که استخوانهای بدنش را نرم کردند و بدنش را برهنه و عریان کردند و در ...
تا آنکه بادها بر بدنش وزید و غبار بر بدنش نشانید علی جنب بالطف قد قطعت رؤسهم
و هجیر السیف یصلیها ای از این جسدهای مطهر که نشسته ای ... سرها ... برید و
بدنهای ایشان را حرارت آفتاب در هم سوزانید ای علی جنب فیها الف بعث وارتمت ماعیانت
نواتیها ای از این بدنهای مطهره که محل تعجب ... و ... گردید ... زنده ...

فاطمه علیها السلم

وَتَوت علی الوجوه عَرایا فی صحاریها سِنتم فبان لکم سلوان فاطمة ولا الوجد بالوجدان

یبکیها ای شهیدان کربلا و ای جوانان بخون آغشته رفتید شما و از رفتن شما اولاد فاطمه رفت آتش

مصیبت شما دل او را کباب کردانید و اما حکایت بردن اهل بیت کرام خیر الانام علیهم

رسید امور چند میباشد که قلم را تاب تحریر و زبان را قوت تقریر نمیباشد و مجمل آن است که بنابر روایت

سید بن طاوس ره چون نامه پسر زیاد به یزید علیه اللعنه رسید در جواب نوشت که اسیران و سرها را

روانه شام نماید پس بنابر روایت زجر بن قیس را با جماعتی با سرها روانه کرده و بعد از فرستادن ایشان

امر کرد تا اهل بیت اسیران را دید ند و تدارک کرفتند و امر کرد تا علی بن الحسین علیهما السلام را بغل و زنجیر

او در ست ند و با مخصر ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن ایشان را روانه شام کرد بعقب سرها تا به سرها ملحق

شدند و بروایتی عمر بن سعد سر کرده ایشان بود و صاحب منتخب روایت کرده که شمر و خولی و شبث

ابن ربعی و عمرو بن حجاج را با هزار سوار با اسیران و سرها فرستاد و امر کرد که ایشان را در بلاد شهر

خلق نمایند پس روانه شام شدند باول منزلی که رسیدند در آن منزل فرود آمدند و آن منزل

خرابی بود سر مقدس را در برابر کذاردند و اسیران را فرود آوردند و بنابر روایت صاحب مناقب

مشغول بشرب خمر شدند ناکاه دستی ظاهر شد بقلم فولاد و مداد خون بر دیوار آن منزل نوشت

اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا آن کروهی که حسین علیه السلام را بی جرم

وکناه کشتند امید وار شفاعت جد او میباشند در روز قیامت چون این را دیدند ترسیدند

و بروایت شیخ فخر الدین چون نزدیک بتکریت رسیدند والی آن بلد را اعلام کردند که ایشان را

استقبال نمایند زیرا که سر مقدس حسین علیه السلام و اسیران همراه میباشند چون این خبر باین قوم

بد سیر رسید علمها برپا کردند و باستقبال ایشان بیرون رفتند چون آن سر مقدس را وارد کردند

نصارای پیرسیدند که این سر کیست کفتند این سر حسین است کفتند آیا این سر فرزند دختر پیغمبر

شما ست کفتند بلی چون این را شنیدند متعجب شدند و بسیار ایشان را عظیم بنظر آمد بر کلیسهای

خود بالا رفتند و شروع نمودند بزدن ناقوسها از جهت تعظیم پروردکار عالمیان و کفتند

خداوندا ما بیزاریم از فعال این کروه ظالم چون از تکریت کوچ کردند بوادی النخله رسیدند شنیدند

صدای جنی که بر ذریت خود میبکریستند و نوحه و کریه میکردند و نوحه جنی میکفتند مسح النبی

جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

دو دست بپیشانی او را بوسید و بر چهره مبارکش نورانی و درخشان میباشد پدر و مادر

الشفاعة

استقبالهم والی بعلبک

و مادر او از بزرگان قریش می‌باشند و جد امجد شریف بنجابت هاست جدی دیکر بوجه میکرد و میکفت الا یا عین جودی فوق جدی فمن یبکی علی الشهداء بعدی یعنی ای چشم جود و بخشش نما در کریستن و اشک بر رخ جاری نما اکر من نکریم بر ایشان کیست که بر این شهیدان کریه نماید و بروایتی چون از تکریت کوچ کردند بمنزلی وارد شد که آنرا عرشاد میکفتند چون بان منزل رسیدند از پیر و جوان آنشهر بیرون آمدند بتماشای سرها و اسیران با وجود این صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند و این عجیب است یصلی علی المبعوث من آل هاشم ویغزی بنوه ان ذا لعجیب و چون بنزدیک بعلبک رسیدند نوشتند بوالی بعلبک که باستقبال بیرون اید که سر حسین میاوریم پس امر کرد تا علمها برپا کردند و باستقبال بیرون رفتند و کودکان و جوانان تا شش میل بیرون رفتند و شادی میکردند ام کلثوم سلام الله علیها چون این را دید بر ایشان نفرین کرد و کفت خدا کثرت شما را متفرق کند و مسلط کند بر شما کسی را که شما را بقتل آورد سید الساجدین علیه السلام بکریه در آمد و این شعار را خواند هو الزمان فلا تفنی عجائبه عن الکرام وما تهدی مصائبه اینست مقتضی بیوفائی روزکار و عجایب آن تمام نمیشود و همیشه بلاها و مصائب نسبت بنیکان هدیه میاید فلیت شعری الی کم یجاذبنا فنونه و ترانا لم نجاذبه کاش میدانستم که تا کی فنهای روزکار ما را هر طرف میکشد چنانچه ما کر ما او را بسوی خود میکشیم یسری بنا فوق اقتاب بلا وطاء وسائق العیس یحمی عنه غاربه ما را بر قتبهای شتران نشانیده‌اند و باطراف میکردانند و ساربانان و موکلان ما را لخت ما را از ما بریده‌اند اینکه شب و روز ما را میدوانند بنحوی که فرصت چریدن بشترهای خود نمیدهند کانما من اساری الروم بینهم کانما قال المختار کاذبه کفرتم برسول الله ویحکم فکنتم مثل من ضلت مذاهبه کویا ما از اسیران روم میباشیم و از کفاریم و کویا پیغمبر خدا دروغکو بود و از جانب خدا نبود ای وای بر شما که کافر شدید برسول خدا و کمراه شدید صاحب مناقب و سید بن طاوس روایت کرده اند از ابن لهیعه و غیره که میکوید روزی مشغول طواف بودم ناکاه دیدم مردی را که میکوید اللهم اغفر لی وما اراک فاعلا خدایا مرا بیامرز و چنان میدانم که مرا نخواهی آمرزید من باو کفتم یا عبد الله بپرهیز از اینسخن زیرا که اکر کناه تو بعدد قطرات باران و برک درختان باشد و توبه کنی و استغفار نمایی خدا از کناه تو میکذرد میکوید بیا تا تورا از قصه خود خبر دهم پس کفت بدانکه ما پنجاه نفر بودیم که سر مطهر سید الشهداء علیه السلام از کوفه بشام میبردیم و ما را در اثنای راه عادت این بود که هر کاه شام میشد آنسر مطهر را در صندوقی میکذاشتیم

استشهاد لجد الشهداء علیه السلام

ومشغول شرب خمر میشدیم ودر دوران تابوت میخوابیدیم شبی از شبها همراهان من شراب خوردند تا آنکه مست شدند ومن در آنشب از خوردن شراب امتناع جستم چون پاسی از شب گذشت صدای رعد عظیمی شنیدم که مثل صاعقه بود والم میغرید وبرقی عظیم دیدم که مانند دل مصیبت رسیدگان بر خرمن حیات ستمکاران آتش میبارید پس دیدم درهای آسمان گشوده شد وبروایت صاحب مناقب ناگاه آوازی شنیدم که یکی میگفت قَدْ اَقْبَلَ مُحَمَّدٌ راه دهید که اینک فخر کائنات محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله بر تابوت سر یزید وفرزندش میاید وشنیدم آواز صهیل اسبان وقعقعه سلاح پس فرود آمدند آدم ونوح وابرهیم واسمعیل واسحق ومحمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وبا ایشان بود جبرئیل وگروهی از ملائکه مقربین بودند وبروایت صاحب مناقب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل با گروهی بسیار از کروبیین وروحانیین وملائکه مقربین فرود آمدند پس جبرئیل ع پیش آمد وآن سر مطهر را از تابوت بیرون آورد وآنرا بوسید وبر سینه چسبانید پس هر یک از پیغمبران آن سر را گرفتند بوسه میدادند وبر سینه میچسبانیدند پس پیغمبر خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه وآله آن سر مبارک را گرفته آنرا بوسید وبر سینه مبارک چسبانید ومانند عزاداران میگریست واشک حسرت از دیده مبارک میریخت پس روی شریف را بسوی پیغمبران وملائکه کرده فرمود قَتَلُوا وَلَدِي وَقُرَّةَ عَيْنِي فرزند مرا کشتند ونور دیده ام را کشتند آنگروه پیغمبران آنحضرت را تعزیه میگفتند وتسلی میدادند پس جبرئیل ع پیش آمد وعرض کرد که خدا مرا امر فرموده که اطاعت نمایم ترا در باب امت تو که اگر امر فرمائی زمین را سرنگون نمایم همچنانچه شهر قوم لوط را سرنگون کردم حضرت فرمود نه ای جبرئیل میخواهم ایشان را مهلت بدهی مرا با ایشان محلی ووقتی هست در قیامت در نزد خدا پس ملائکه آمدند که مرا بکشند من فریاد زدم که الامانَ الامانَ یا رسول الله حضرت فرمود برو خدا ترا نیامرزد چون صبح شد برخواستم دیدم همراهان من خاکستر شده بودند لا غَفَرَ اللهُ لَهُمْ قطب راوندی بسند معتبر از سلیمان بن مهران که گفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا میکرد ومیگفت اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَاَنَا اَعْلَمُ اَنَّكَ لَا تَغْفِرُ خداوندا بیامرز مرا اگرچه میدانم که نخواهی آمرزید از کلام او لرزه بر بدنم افتاد نزدیک او رفتم وگفتم ای مرد تو در حرم خدا وحرم رسول خدائی وایام ایام حرام وماه عظیم است چرا ناامید از آمرزش خدا گفت یا هذا ذنبی عظیم ای مرد گناه من عظیم است گفتم گناه تو عظیم تر است یا کوهها گفت گناه من گفتم گناه تو عظیم تر است یا کوههای بلند عالم گفت گناه من اگر میخواهی ترا خبر دهم بگناه خود گفتم بگو گفت بیا بیرون رویم از حرم خدا تا بگویم چون بیرون رفتیم گفت بدانکه ما در عسکر

پسر سعد بودیم که بجنگ حسین علیه السلام رفته بودیم و یکی از آن چهل نفر بودم که سر مطهر حسین علیه السلام را
از کوفه بسوی یزید میبردیم بشام و در راه شام فرود امدیم بدیر راهبی از نصاری و آن سر مطهر را بر نیزه زده بودیم
نیزه را در جائی نصب کرده بودیم و پاسبانان دور او را داشتند طعامی گذاشتند نشستیم تناول نمائیم ناگاه
دیدیم دستی ظاهر شد و بر دیوار آن دیر نوشت أَتَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْناً شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ
الْحِسَابِ آیا آن گروهی که حسین را از روی ظلم کشتند امید دارند شفاعت جد او میباشند در قیامت
ما از این امر بسیار ترسیدیم بعضی از آن بدبختان برخواستند که آن دست را بگیرند ناپیدا شد
دوم مرتبه مشغول بغذا خوردن شدیم ناگاه آن دست باز ظاهر شد این شعر را نوشت فَلَا وَاللهِ
لَيْسَ لَهُمْ شَفِيعٌ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِي الْعَذَابِ بخدا قسم که شفیع از برای ایشان نمیباشد و عذر
خواهی از برای این گناه بهم نمیرسد ایشان البته در عذاب میباشند باز برخواستیم آن را بگیریم باز
ناپیدا شد چون برگشتیم بخوردن طعام باز ظاهر شد و این را نوشت وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ
بِحُكْمِ جَوْرٍ وَخَالَفَ حُكْمُهُمْ حُكْمَ الْكِتَابِ حسین علیه السلام را از روی ظلم و جور کشتند و حکم خدا و کتاب
خدا را مخالفت کردند چون این را دیدیم دست کشیدیم و خوردن طعام بر من تلخ گردید و در روایت دیگر
است که چون نیزه که سر مقدس بران منصوب بود در کنار صومعه زدند هاتفی را شنیدند که
میگوید وَاللهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتَّى بَصُرْتُ بِهِ بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدِّ مَنْحُوراً بخدا قسم بسوی شما نیامدم
مگر آنکه دیدم حسین علیه السلام را که او را مثل شتر قربانی نحر کرده بودند و دو طرف روی مبین او بر زمین
مالیده بودند او را برو انداخته بودند وَحَوْلَهُ فِتْيَةٌ تَدْمَى نُحُورُهُمْ مِثْلُ الْمَصَابِيحِ يَغْشُونَ الدُّجَى
نُوراً و در اطراف بدن مطهرش جوانانی چند بر زمین افتاده که خون تازه از رگهای گردن ایشان جاری
بود و بدنهای ایشان نورانی بود مانند فانوسها و شمعهای پر نور که عالم را روشن کرده بودند که
الْحُسَيْنُ سِرَاجاً يُسْتَضَاءُ بِهِ اَللهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَقُلْ زُوراً حسین علیه السلام چراغ راه هدایت بود که عالم را
روشن کرده بود خدا میداند که آنچه میگویم دروغ نیست ام کلثوم گفت خدا رحمت کند تو کیستی گفت من
بزرگ جنیان هستم و من با قوم خود آمدیم از برای یاری حسین علیه السلام ولکن در وقتی رسیدیم که او را شهید
کرده بودند و سر شریف را بریده بودند چون آن جماعت مشوم این را شنیدند ترسیدند سلیمان میگوید که امد
گفت راهبی در دیر بود بر بام دیر برآمد و نظر بر آن سر مطهر کرد دید نوری از آن سر مطهر میتابد و دید که در
آسمان گشوده شد و ملئکه از آن بزیر میآیند و میگویند یا اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْكَ السَّلَامُ پس آن راهب پرسید
شما از کجا میآیید گفتند از عراق گفت بچه کار رفته بودید گفتند بجنگ حسین علیه السلام رفته بودیم

کرامت سر مبارک سید الشهداء علیه السلام

گفت الحسین که پسر دختر پیغمبر شما و پسر پسر عم پیغمبر شما است گفتند بلی گفت لعنت بر شما باد و الله
لو کان لعیسی بن مریم ابن لحملناه علی احداقنا یعنی اگر عیسی مریم را پسری بود او را بر دیدهای خود
مینشانیدیم و در روایتی دیگر اینست که دستها را بیکدیگر زد و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم صدقت الاحبار بما قالت راست گفتند دانشمندان ما گفتند چه گفتند علمای شما راهب
گفت خبر داده اند که هرگاه این فرزند طاهر را شهید کنند آسمان در مصیبت او خونبار شود و این
نمیباشد مگر بجهت پیغمبر یا وصی پیغمبر پس گفت وا عجباه من امة قتلت ابن بنت نبیها و ابن وصیه چه عجب
است از این امت که فرزند پیغمبر خود را و فرزند وصی پیغمبر خود را کشتند پس گفت مرا بشما حاجتی است
گفتند چیست حاجت تو گفت به بزرگان خود بگوئید ده هزار درهم از پدر ارث من بسیار است از
من بگیرید و این سر مطهر را بمن دهید که تا وقت رحیل نزد من باشد چون خبر دادند بعمر بن سعد گفت زر را
بگیرید و سر را باو بدهید پس او را خبر دادند او رفت و دو همیان که هر یک پنج هزار درهم بود
بایشان داد از اصراف کردند و نظر نمودند و نقد اعلی اثر ابجز انبار خود سپرد و امر کرد تا آن سر را براهب
تسلیم کردند آن راهب آن سر مطهر را گرفت بصومعه رفت و بنا بر روایتی چون سر را بصومعه برد از نور
آن سر منور صومعه اش روشن شد و صدای هاتفی را شنید که میگفت خوشا بحال تو و خوشا بحال کسی که
حرمت این بزرگوار را دارد پس آن راهب آن سر مطهر را شست و از خاک و خون پاک کرد و از مشک و کافور
معطر نمود و بر پارچه حریری گذارده پس او را در بغل گرفت و بروایتی نیکو نظر کرد بر آن سر و دندانهای
مبارک او را دید چون نظرش بر آن دندانهای شریف افتاد خود را بر روی آن سر مطهر انداخت
و از امیر سید و میگریست و میگفت یعز علی یا ابا عبد الله ان لا اکون اول قتیل بین یدیک
دشوار است بر من از اینکه نبودم در خدمت تو تا از خون خود در رکاب تو بریزم و بنا بروایتی دیگر
آن سر را در پیش رو بجود گذارد و گفت خدایا بحق عیسی که امر فرما تا این سر با من سخن بگوید ناگاه آن سر مطهر
گفت انا المظلوم انا المغموم انا الشهید انا الغریب انا المقتول منم اسیر ظالم قوم نابکار منم مبتلای
اندوه و غم منم کشته تیغ ستم منم آوارهٔ خویش و تبار راهب گفت ایها الرأس المبارک زدنی بیانا
آن سر مطهر از این روشن تر بیان کن فرمود انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة
الزهراء انا الشهید بکربلا راهب از این سخن خروش بر آورد و رو را بر روی مبارکش گذارد و
گفت روی خود را بر نمیدارم تا قبول شفاعت کنی او آوازی شنید از آن سر که برخیز جدم و برای تو را شفاعت

شفاعت کنم پس راهب مسلمان شد و بروایت سلیمان اعمش گفت راهب آن سر شب تا بصبح گریه و نوحه
میکرد تا اینکه او را صدا زدند سر را از او طلب کردند پس آمد راهب با آن سر مطهر خطاب کرده میگفت ای
بخدا قسم که من چیزی ندارم بغیر از جان خود فردای قیامت در نزد جدت شهادت ده که من شهادت میدهم
بیگانگی خدا و رسالت او و بدست تو مسلمان شدم و آزاد شده تو میباشم پس گفت میخواهم سخنی بر سر
شما بگویم و سر را بدهم بشما پس پسر سعد ملعون پیش آمد پس گفت سَئَلْتُكَ بِاللّٰهِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ اَنْ لَا تَعُودَ اِلَىٰ مَا
كُنْتَ تَفْعَلُهُ بِهٰذَا الرَّأْسِ یعنی تو را سوگند میدهم بخدا و بپیغمبر خدا که دیگر با این سر مقدس بی ادبی مکن و او را
بر نیزه مکن و از این صندوق بیرون میاور آن ملعون قبول کرد و سر را گرفت لکن وفا نکرد بلکه او را به نیزه
زدند و در اطراف گردانیدند بِاَبِي الرُّؤُسِ الْعَالِيَاتِ عَلَى الْقَنَا مِثْلُ النُّجُومِ تُضِيءُ فِي الْاَقْطَارِ بِدُرٍ
وَاللِّحَى فِي شَيْبَاتِهَا تَعْبَثُ بِهَا مِنْ يُمْنَةٍ وَيَسَارٍ پدر و مادرم بفدای آن سرهای مطهر که بر نیزه ها
بود و مثل ستاره های درخشان بر بالای نیزه روشنی میداد و باد بر محاسن شریف خون آلود ایشان
میوزید و بهر جانب حرکت میداد و اما آن راهب بعد از اینواقعه از دیر خود بیرون آمد سر بصحرا گذاشت در
کوهها و بیابانها ذکر خدا میکرد چون آن لشکر شقاوت اثر بدمشق نزدیک شدند پسر سعد خازن
خود را طلبید زر را از او مطالبه نمود چون حاضر کردند نظر بمهر خود کرده صحیح دید آنها را شکسته همه را
سفال دید که مجموع آنها بسفال مبدل گشته از جانبی از آن نوشته فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ
و بر جانب دیگر نوشته وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ پس آن ملعون گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ
رَاجِعُونَ خسران دنیا و آخرت را از برای خود حاصل کردم بدانکه بدترین احوال آن اسیران وقایعی بود که
در شام و راه شام بآن اسیران روی داد و الحق تصور آن دلها را کباب میکند اگر چه در وقت ورود بکوفه اهل کوفه
مجتمع شدند بر ایشان نظر میکردند و در کوفه ایشان را محبوس کردند و تشهیر نمودند لکن همین که اهل کوفه
نظر ایشان بر آن اسیران محنت زده و آن سرهای مطهره افتاد دیدند که دختران فاطمه علیها السلام اسیر کردند
و سر فرزند فاطمه علیها السلام بر سر نیزه کردند طپانچه بر رو زدند و موی سر پریشان نمودند و جامه را چاک زدند
و خاک بر سر ریختند و فریاد واویلا و واثبورا بر کشیدند و بر برهنگی و گرسنگی اطفال ترحم میکردند و جوز
و مغز بآن اسیران میدادند و نان و خرما بکودکان میدادند و اما در راه شام و در شام محنت انجم هر جا
که وارد میشدند استقبال ایشان میکردند و جامه های نو میپوشیدند و خنده میکردند و ایشان را شماتت
میکردند یا ایشان را چه حال بود و بر ایشان چه میگذشت و در این منازل بعیده و بعضی که بجهت عبادت
اوام و راحت از آن کرم بودند فَيَا لَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَاَبِيهَا عَيْنًا تَنْظُرُ بَنِيهَا ... ما به تبت بحزی

مِنهُ الصَّدید واسیرٍ مُکبَّلٍ بالحدید فکانّی واتیه آلحی نحوهم واراهم یستنصرون فلا ینصرون
ویستغیثون فلا یغاثون فکانّی بتلک الاساری مسبیاتٍ کالاماء والعبید مصفّدات بالحدید
یُشهَرنَ فوق اقتاب المطیّات تلفح وجوههنّ حرّ الهاجرات یُساقُ بهنّ البراری والفلوات
مغلولة الایدی والاعناق یُطاف بهنّ السِّکک والاسواق وهنّ ودائع خیر الانبیاء وبنات
فاطمة الزهراء سید بن طاوس میفرماید که زنان و سرها را بردند بسوی شام هم چنانچه سبایای
کفار را میبردند تصفح وجوههنّ اهل الاقطار و ایشان را بر کجاوههای بی ساز و جهازهای بی رو
پوش سوار کردند که اهل اقطار نظر بر ایشان مینمودند و در اقبال الاعمال روایت میکند از حضرت
حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از پدرم علی بن الحسین علیهما السلام از کیفیت بردن ایشان بشام نزد یزید
ملعون فرمود مرا بر شتری برهنه سوار کرده بودند و زنان ما را بر استرهای برهنه نشانیده بودند و در عقب
سر بودند و سر پدر بزرگوار مرا بر نیزه زده بودند و در برابر ما میبردند و اطراف ما را نیزه داران احاطه
کرده بودند ان دمعت منّا احد قُرِعَ راسه بالرمح اگر یکی از ما گریه میکرد و اشک از چشمش میریخت نیزه
بر سر او میکوبیدند و با این حال ما را داخل شام نمودند چون داخل شهر شدیم ملعونی فریاد زد که هؤلاء
سبایا اهل بیت الملعون اینها اسیران اهل بیت ملعون میباشند خدا دهنش را بشکند فابن رسول الله عن
اهل بیته الی الشام تُسری فی المهانة للوعد کجا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا ببیند اهلبیت خود را
و دختران خود را که بخواری و ذلت ایشان را بشام میبرند فمنظورة شزراً و منزوعة رداً و مخموصة قدراً
و ملطومة الخد و منهوکة ضرباً و مهتوکة خبأ و مجزوزة غصباً و مشتومة الجد آه دختران پیغمبر
یا رسول الله که ایشان را برهنه کرده اند و مقنعه از سر ایشان گرفته اند و از روی خشم و غیظ بر ایشان
نظر میکنند و ایشان را خوار کرده اند و طپانچه بر روی ایشان میزنند و از پیهای چوب و نیزه و از اذ
و اذیت بدنهای ایشان ضعیف و ناتوان گشته و هر طرف ایشان را میکشند و ایشان را دشنام میدهند
افاطم فوحی من اثر القبر واندبی بناتک اسری کاشفات بلا قدر ای فاطمه از قبر بیرون آی و نوحه کن
بر دختران بیکست که بخواری و اسیری گرفتار شده اند و بیچاره و دستگیر مانده اند سید بن طاوس علیه الرحمه
میفرماید که چون نزدیک دمشق رسیدند ام کلثوم نزد شمر ملعون آمد و گفت چون ما را داخل این بلد میکنید
از راهی داخل کنید ما را که بینندگان شام ما را کمتر ببینند و نظاره کمتر باشد و بگو تا سرها را از میان
محامل بیرون برند تا مردم بنظاره سرها اشتغال نمایند زیرا که ما خوار شدیم از نظر کردن خلق باین حال
آن شقی ملعون از راه عداوت گفت تا سرها را میان محامل زنان بردند و در میان نظارگان بگذرانند باین حال

با این حال بردند ایشان را تا دروازهٔ دمشق و بردر مسجد جامع که اسیران را میداشتند نگاه داشتند و در بعضی
از روایات وارد شده است که یزید ملعون در بیرون شام در جائی بود که از آنجا بیرون میگفتند همینکه
شنید که سرها را وارد شام کردند این شعر را خواند لعنه الله علیه و علی کلامه لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الحُمُولُ
وَأَشْرَقَتْ تِلْكَ الرُّؤُوسُ عَلَى رُبَى جَيْرُونِ نَعَقَ الغُرَابُ فَقُلْتُ صِحْ أَوْ لَا تَصِحْ فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ النَّبِيِّ
دُيُونِي یعنی چون سرها و اسیران اهل بیت علیهم السلام را وارد نمودند و ظاهر شد علامات و روی
ایشان در منزل جیران و زاغ نحوست دم شروع بخواندن نمود گفتم با او که نوحه مکن بلکه صدای شادی را
بلند کن و صیحه مسرت را بکش که دین خود را از پیغمبر گرفتم لعنه الله علیه و علی کلامه چون اهل بیت نزدیک
شام رسیدند بیشترهای شام بجهة تفرج و نظاره بیرون رفتند صاحب مناقب و دیگران از سهل
سعد روایت کرده اند که گفت بعزم زیارت بیت المقدس بیرون رفتم و در عرض راه عبورم بشام
افتاده چون داخل شهر شدم شهری را دیدم در نهایت معموری با اشجار و انهار بسیار و مردم را دیدم
در کمال شادی و فرح و یکدیگر را بشارت میدادند و پردهای دیبا از هر جانب انداخته بودند و
زنان بازی کردند و طبل مینواختند و بر واپیه دکانها و بازارها بسته بودند و اسبها را زین و لجام
کرده بودند و با خود گفتم مگر امروز عید است تا آنکه از جمعی رسیدم که آیا در شام عیدی
هست که در میان ما معروف نیست ایشان گفتند مگر تو اعرابی هستی و غریبی که خبر نداری گفتم من سهل
ساعدم که بخدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدم گفت تعجب میکنم که چرا آسمان خون نبارد
و زمین سرنگون نگردد گفتم چرا گفت هٰذَا رَأْسُ الحُسَيْنِ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ يُهْدَى مِنْ أَرْضِ العِرَاقِ شاد کردم
از جهة اینکه سر حسین علیه السلام و فرزند پیغمبر را از عراق هدیه میاورند من گفتم وا عجبا
يُهْدَى رَأْسُ الحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ آیا مردم شادی میکنند بجهة اینکه سر حسین علیه السلام
میاورند گفتم از کدام دروازه داخل میشوند اشاره کردند بدروازه که آنرا دروازه ساعات میگفتند
سهل میگوید من بسوی آن دروازه شتافتم جمعیت بسیار دیدم که ایستاده اند و منتظر سرها و
سرهای شهیدان میباشند دیدم که رایات کفر و ضلالت از پی یکدیگر میایند ناگاه دیدم سواری
میامد و علمی در دست داشت سر بریده بر آن نصب کرده بود که شبیه ترین خلق بود برسول خدا صلی الله
علیه و آله بود آنچون آنرا دیدم طپانچه برسر زدم و جامه را چاک کرده و صدا بگریه برکشیدم و گفتم
وا حُزْنَاهُ عَلَى الجِسْمِ التَّرِيبِ وَالشَّيْبِ الخَضِيبِ بِالدَّمِ واندوه برای روی غبار آلوده و ریش بخون خضاب
شده ات ای ابی عبدالله کاش پیغمبر خدا بود تا سر فرزندش را میدید که در بازارهای دمشق میگردانند

شعر یزید علیه اللعنة

حکایت سهل ساعدی

ودختران شرا دیدم که با کرهبا نها ودامنهای دریده بر شترها سوار کرده واسیر ووثاق بر ایشان
نظر میکنند تا اری سهل میکوید من صدا را بکریه بر کشیده بودم وهر کس که بکریه مرا میشنید از کریه من بکریه
در میامد ولکن اکثر ایشان بر نمیخوردند بکریه من بجهة شدت اشتغال ایشان بفرح وشادی خود در این
حال بودیم فاذا بنسوة علی اقتاب الجمال بغیر وطاء ولا ستر ناکاه زنانی چند دیدم سوار بر قتبهای
شتران بی وقت و زیرانداز و پوشش و بروایتی میکوید زنی از زنانرا دیدم که میکفت وا محمداه واعلیاه
واحسناه واحسیناه لو رأیتم ما قد حل بنا الاعداء کاش پیغمبر صلی الله علیه واله وعلی میبودند
حسن وحسین علیهم السلام میدیدند که دشمنان ما با ما چه میکنند ونوحه میکرد باوازی که دلها را
مجروح میکرد ومیکفت واحزناه علی الرضیع الصغیر والشیخ الکبیر واحزناه علی المذبوح من القفا
ومهتوك الخباء والعریان بلا رداء وبروایت اول اسنکه میکوید نزدیك شدم باننکه پیش از
همه بود کفتم یا جاریة من انت ای دختر تو کیستی کفت ایمرد انا سکینة بنت الحسین من سکینه دختر
حسین میباشم کفتم الیسیده من من از اصحاب جدت شمایم اکر حاجتی داری بفرما کفت بکو باین بدبخت
که سر پدر بزرکوار مرا دارد که از میان ما بیرون برد تا مردم مشغول بنظاره ان سر شوند وچشم از حرم
پیغمبر خدا بردارند من رفتم بنزد ان ملعون کفتم حاجتی دارم چهار صد دینار بتو میدهم که حاجتم را براوری
کفت بکو کفتم حاجتم اینست که این سر را از میان زنان بیرون بری کفت بر میاورم دنانیر را باو دادم
واو از میان زنان بیرون رفت وبروایتی سهل میکوید که رفیقی نصرانی داشتم که با من بزیارت بیت
المقدس میامد او با من بود دیده بصیرت او روشن شد چون سر مقدس جناب سید الشهداء
وسردار کشتکان وامیران را دید شنید که ان سر بدین تلاوت قران میکند ومیکوید فلا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون انسعادتمند از برکت ان سر مقدس نور هدایت بر دلش تافت کلمه شهادتین
بر زبان جاری کرد وبشرف اسلام سرفیاب کردید شمشیر در حمایل داشت ان را کشیده بر انقوم شقاوت
حمله کرد وباوجود اینحال شدت از دیده میبارید ومیکریست جماعتی از ان اشرار را بدرجه الفرار رسانید
پس دور اورا کرفتند وهنکامه برپا شد ام کلثوم پرسید که این غوغا چیست من حکایت را باو کفتم
همینکه انرا شنید کفت واعجباه النصاری یحتشمون لدین الاسلام وامة محمد الذین یزعمون
انهم علی دین محمد یقتلون اولاده ویسبون حرمه نصاری تعصب میکشند از برای اسلام وکسانی
که خودرا از امت پیغمبر میدانند اولاد اورا میکشند واهل بیت اورا اسیر میکنند وبر ما ظلم نکردند
بلکه بر خود ستم کردند باری انجماعت دور ان نو مسلمان را کرفتند اخر اورا از ضرب شمشیر ونیزه کشتند ودر

و در بعضی از روایات وارد شده است که چون بدروازهٔ باب الساعات رسیدند توقف کردند
که از یزید رخصت حاصل آید که اسیران را بکجا منزل دهند در این اثناء مروان پسر حکم بیرون آمد چون نظر
پلیدش بر سر مطهر سید الشهداء علیه السلام افتاد از شادی برخاست و چپ و راست نظر میکرد و اظهار طرب
و شادی مینمود پس برادر او عبد الرحمن بیرون آمد چون نظرش بر آن سر شریف افتاد اشک از دیدهایش
جاری شد بگریه درآمد و گفت دور شد یا لله پیغمبر خدا اگر هرگز در امری با شما جمع نمیشوم
پس گفت یا اباعبد الله دشوار است بر من آنچه وارد شد بر تو پس این شعر را خواند سُمَیَّةُ اَمْسیٰ
نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصیٰ وَبِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ لَیْسَ لَهَا نَسْلٌ سمیه زانیه نسل او و اولاد او از بسیاری
بعدد سنگ ریزها شده اند و نسل دختر پیغمبر را قطع کردند و اولاد او همه را کشتند و اویلاه وا
مصیبتاه اهلبیت را وارد شام کردند از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و شیخ صدوق از
جماعتی نقل کرده که چون وارد شدند اسیران و زنان اهل بیت بشام ایشان را در میان روز
داخل آن شهر کردند بارو های بیبار تو چون اهل شام را نظر بر آن اسیران افتاد و سیمای بزرگی
در ایشان دیدند گفتند اسیری نیک تر از این اسیران ندیده ایم شما کیستید و اسیران کدام
دیارید و از کدام قبیله اید سکینه دختر سید الشهداء علیه السلم گفتند نحن سبایا آل محمد ما اسیران
آل محمد میباشیم و بروایتی چون اهل بیت را وارد شام کردند سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلم
بر شتر برهنه سوار بود آنمظلوم را بغل و زنجیر در آورده بودند و آنحضرت از روی اندوه و حزن
میفرمود أُقَادُ ذَلِیلًا فِی دِمَشْقٍ کَاَنَّنِی مِنَ الزَّنْجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِیرٌ وَجَدِّی رَسُولُ اللّٰهِ
فِی کُلِّ مَشْهَدٍ وَشَیْخِی اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ اَمِیرٌ میکویند مرا در دمشق با ذلت و خواری بنحوی که گویا
غلام سیاهی از زنگبار آورده اند و حال آنکه جدم رسول خدا است و پدرم امیر المؤمنین علیه السلم
و پادشاه عالمیانست و بروایت ابن طاوس ره و غیر ایشان آورده اند تا در مسجد اعظم که جای
اسیران بود وا داشتند شیخ فخر الدین روایت کرده است که در وقتیکه خبر به یزید ملعون رسید صدید در
پیش او نشسته بود بجهت معالجه مرضی در دست و پای او را در آب گرم گذارده بود که کسی وارد شد خبر آورد
و گفت دیدهٔ تو روشن که سر حسین علیه السلم وارد شد آن ملعون نظر غضبناکی کرده گفت دیده ات روشن
مباد پس بطبیب گفت تعجیل کن در کار خود پس تا شیر یزید را گرفت و خوانا پس انگشت را بدندان گزید
و تا مدتی آنرا دید و صاحب خوانند ساعتی پیش نگذشت که ناگاه دربان کفر ضلالت وارد کردید و در زبان
و ابیات جعلها الله اکبر چه نیکو میگوید یکی از شعرا وَیُکَبِّرُونَ بِاَنْ قُتِلْتَ وَاِنَّمَا لَمْ یَعْرِفُوا التَّکْبِیر

وَالتَّهْلِيلُ تكبير ميكويند بجهة كشتن كما ينكه اگر ايشان بنودند تكبير وتهليل را كسى نمى‌شناخت وخدا را
بيكانكى نمى‌پرستيد كسى وتعظيم نمى‌نمود احدى ودر روايتى وارد شده كه كسى عبد يد اورا ابن اشعار را
ميخواند جاؤا برأسك يا ابن بنت محمد مترملا بدمائه ترميلا وكانما بك يا ابن محمد قتلوا جهارا
عامدين رسولا ايفرزند دختر پيغمبر سر مقدس ترا اورده اند بخون الوده ونكين كويا بجهة كشتن
توجد تو پيغمبر خدا را كشته اند فقتلوك عطشانا ولم يرقبوا في قتلك التاويل والتنزيلا اينورديده
پيغمبر صلى الله عليه وآله ترا با لب تشنه كشتند واصلا مراعات تنزيل خدا را نكردند كه شما بوديد
مقصود از تاويل بلكه شما بوديد كلام الهى بتاويل ويكبرون بان قتلت وانما قتلوا بك التكبير
والتهليلا اينها سهل است اين عظيم تر است كه ترا كشتند تكبير ميكويند وحال انكه كشتند بكشتن تو
تكبير وتهليل را پس بايد كه بجاى الله اكبر مات التكبير بكويند قطب راوندى از منهال بن عمرو روايت كرده
است كه كفت بخدا قسم كه در دمشق ديدم سر مبارك سيد الشهداء عليه السلام را بر نيزه كرده بودند ودر
پيش او كسى سوره كهف را ميخواند چون باين اية رسيد كه ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا
عجبا اين بقدرت خدا سر مقدس بزبان امده وبزبان فصيح ميكفت اعجب من اصحاب الكهف قتلى و
حملى كشتن من وسر مرا بر نيزه زدن عجيب تر از قصه اصحاب كهف ورقيم است اى ولى الله كشتن او از همه امر غريب
غريب تر است چون اهل بيت واسيران را وارد كردند بر يزيد ملعون مجلسى را است وبا زينت بيارايد بر تخت ميشوم
خود نشست وامر باحضار اهل بيت رسول كبار كرد چون بدر خانه ان لعين رسيدند محضر بن ثعلبه عائذى
ملعون فرياد زد كه فاجران لئيم را بجهة امير المؤمنين عليه السلام اورديم وارد شده است كه سيد الساجدين
عليه السلام در راه شام يك كلمه با كسى سخن نميكفت چون اين سخن را از ان فاجر لئيم شنيد فرمود ما ولدت
ام محضر اشد من هذا الالام برخلق وخلق ظاهر است كه فاجر ولئيم كيست چون انسر منور وارد مجلس يزيد
بد سر كردند ان ملعون خوشحالى ونشاط پيدا كرد وكفت كه صاحب اين سر ميكفت كه پدر من بهتر از پدر يزيد
ومادر وجدم بهتر از مادر وجد يزيد است ومن بهترم از يزيد وابنمعنى اورا بكشتن داد اما چون اهلبيت
واسيران ومحنت زدكان اهل بيت عصمت وطهارت را وارد مجلس يزيد كردند اه تعجب است كه چرا اسمان
بهم نيامد زمين سرنكون نكرديد كه حريم ختم انبيا صلى الله عليه وآله را در مجلس نامحرمان بردند وبر ايشان
استخفاف واستهزا مينمايند چنانچه روايت كرده است از سيد الساجدين عليه السلام كه فرمودند ما دوازده نفر
بوديم كه بمجلس يزيد بردند وما را بغل وزنجير دراورده بودند وازين كلام معلوم ميشود كه زنانرا نيز بغل
دراورده بودند زيرا كه دوازده مرد از ايشان نمانده بود واكر بعضى از اطفال بودند باين عدد نبودند بلكه

ورود اهل بيت بمجلس ملعون

قال ابو مخنف رضي الله عنه ثم ان السفاح رجع الى ... فلما جاء ... الله تعالى ...

بلکه سید بن طاوس رضی الله عنه روایت کرده است که بازماندگان و زنان حسین علیه السلام را داخل
کردند در مجلس وهم مقرنون فی الحبال و ایشان را با ریسمان بیکدیگر بسته بودند. امن مبلغ الکرار
ذا الباس والتقی بان بنیه بعده حزنا تلوا ایا کیست که خبر کند حیدر کرار را و وصی مختار صاحب
سطوات الهیبه و حملات حیدریه را که اولاد او را و دختران او را بعد از آنکه همیشه در سایه عزت او
بودند ایشان را از همه کس ذلیل تر نمودند وان الوجوه النیرات ذوی البهاء هشاد بی الی رجوع فیهم
وتحمل ایا کیست که خبر کند علی کرار علیه السلام را که دختران او را و صاحبان روهای نورانی اهل بیت
اولاد او را نامبرند وان یزید فی المقاصیر والخبا تناط علیهن الستور وتسدل وان بنی الزهرا
بنت محمد وجوههم للناس تبدو وتبذلوا زنان و دختران یزید در قصرهای منیع جمیعا
عالیه نشسته اند و پردها آویخته اند و دختران فاطمه علیها السلام را در میان مردم میگردانند و بروی
خلق ایشان را می بینند اما غیرة هذی بنات محمد بلا حظهن الناس والاعبد الرذل ایا صاحب
غیرتی نیست که از درد فریاد زند و جامه چاک نماید و بر سر و رو زند و اشک خونین ریزد بر روان
نماید از اینجا دختر پیغمبر اند و ناموس حیدر اند که مردمان رذل و غلامهای کنده بر ایشان
نظر کنند و بروایت شیخ فخر الدین چون اسیران محنت بلا را در بزم یزید شدند و ایشان را ورد
برابر ولد الزنا وا داشتند فاطمه دختر سید الشهداء علیها السلام گفت یا یزید بنات رسول الله سبایا
یزید خوب نیست که دختران رسول خدا اسیر باشند و در برابر تو بایستند جمیع مجلس آن ملعون بگریه در آمدند
وصدای گریه از خانه اش یزید بلند شد سید الساجدین علیه السلام میفرماید من در غل و زنجیر بودم گفتم
اذن میدهی فاستنشی بزم گفت بگو اما هذیان مگو گفتم از برای من سزاوار نیست در این مجلس بهتر گویم
ای یزید چه ظن داری برسول الله لو یرانی فی الغل یا گمانت چیست که اگر او را سر ما در غل و زنجیر بیند
چه خواهد کرد آن ملعون گفت زنجیر از گردنش بردارید و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که چون
سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را بمجلس یزید بردند و علی بن الحسین علیهما السلام در غل و زنجیر بود یزید
گفت یا علی حمد خدا را که پدر تو را کشت حضرت فرمود لعنت کند کشنده پدر مرا آن ملعون در غضب شد
امر بقتل آنحضرت کرد آنحضرت فرمود ای یزید اگر مرا میکشی پس دختران پیغمبر را کی بسوی وطن ایشان برمیگرداند
وایشان را بجز من محرمی نیست آن ملعون گفت تو ایشان را برگردان پس سوهانی طلب کرد و بندی که در
گردن شریف آنحضرت بود سائید که بود زرد و بروایتی گفت سوهان میدانی که بحرکت خود متوجه بیک رشته ام
فرمود از برای اینکه بود را و من هست باشد سید بن دو پس میفرمود که در گردن زنان و اسیران دو بست

سر برهنه نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر منور سید الشهداء علیه السلام بیفتد و آن سر شریف را در طبقی
گذارده بودند و در برابر روی آن شقی آورده بودند ناگاه سید الساجدین علیه السلام را نظر بر آن سر مطهر افتاد سیلاب
اشک خونین از دیدهای حق بینش جاری شد و بعد از آن هرگز کله گوسفند نخورد و بروایتی چون اهلبیت
نظر بر آن سر شریف افتاد خروش بر آوردند و شیون برکشیدند و ندای واحسیناه بر آوردند سکینه گفت یا
اَبَتاه هذا ایا خوشحال میشوی از ابن نما میگوید ما زینب خواهر او چون نظرش بر سر برادر دست
افتاد کرد در برابر یزید گذارده دست زد و جامه را در برید و با آواز حزینی که دلها را بجا میکرد
برکشید یا حسیناه یا حبیب قلب رسول الله یا ابن مکة و منی یا ابن فاطمة الزهراء یا ابن
سیدة النساء یا ابن بنت المصطفی نجلاء قسم که همه اهل مجلس آن لعین بگریه در آمدند و زنان بنی هاشم
در آمدند زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون ناله اهلبیت یافت که زنان هاشمیه را در مجلس
پسر معاویه آورده اند و آن سنگر سر منور سید الشهداء علیه السلام را حاضر کرده اند صدا را بلند
کرد و میگفت واحبیباه یا سید اهل بیتاه یا ابن محمداه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل اولاد
الادعیاء ای حبیب دل افکار ای بزرگ اهل بیت ای فرزند محمد مصطفی ای فریاد رس بیوه زنان و یتیمان
ای شهید کشته اولاد زنا از نوحه زنان هاشمیه باز اهل مجلس بگریه در آمدند و گویند پس آن ولد الزنا
چوبی از خیزران طلبید و آنرا بر لب و دندان فرزند سید عالمیان میزد و میگفت رحمک الله
یا حسین لقد کنت حسن الضحک خدا رحمت کند ترا ای حسین که خوش لب و دندان بوده و کفر باطنی خود
ظاهر میکرد ابو برزه اسلمی گفت ویحک یا یزید اتنکث بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمة وای بر تو ای
یزید چوب بر لب و دندان حسین فرزند فاطمه علیها السلام میزنی فوالله الذی لا اله الا هو لقد رأیت
رسول الله مرارا کثیرا یقبل ثنایاه وانا اجیء و شهادت میدهم که دیدم پیغمبر صلی الله علیه وآله را که لب و دندان
او و برادرش را میبوسید و میفرمود انتما سیدا شباب اهل الجنة شما دو سید جوانان اهل بهشت
خدا بکشد کشنده شما را و لعنت کند کشنده شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را پس آن ملعون در غضب
شد و امر کرد تا او را از مجلس بیرون کشیدند پس زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت الحمد لله
رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین الی آخر خطبه و در آن متکلم و عتاب نمود بیزید بنحوی که همه متعجب بودند
از فصاحت و بلاغت و کلام حکمت التزامش بعد از آن چند گفت امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک
و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا آیا از عدالت است ای پسر آزاد کرده ها که زنان و کنیزان
خود را در پرده نشانیده و دختران مکرمه رسول خدا را اسیر کرده و پرده حرمت ایشان را دریده بجا و

بی کجاوه و هودج از شهر بشهر میگردانی تا اهل هر منزل و بادیه بر ایشان نظر کنند و وضیع
و شریف و غریب و بعید ایشان را محل نظر خود قرار دهند و نه ایشان را یاوری باشد و نه معینی و
مددکاری و این افعال بعید نیست از جماعتی که جگر برگزیدگان را خاییده باشند و گوشت ایشان
از خون شهیدان پرورش یافته باشد و چگونه بعید میباشد بغض ما از کسیکه نظر کند بر
ما از روی کراهت و غیظ پس از روی آسانی و سهل انگاری چوب بر لب و دندان ابی عبد الله
سید جوانان اهل بهشت بزند و اشیاخ خود را بخواند که کجا یند تا شادی کنند با من الی بس
بغیرت نبایان سرکرده کفر و ضلالت کرد و فرمود فَکِدْ کَیْدَکَ وَاسْعَ سَعْیَکَ وَنَاصِبْ جُهْدَکَ
فَوَاللهِ لَا تَمْحُوا ذِکْرَنَا وَلَا تُمِیتُ وَحْیَنَا وَلَا تُدْرِکُ اَمَدَنَا وَلَا تَرْحَضُ عَنْکَ عَارَکَ پس هر مکری که
میتوانی بکار بر و هر سعی که میتوانی بعمل آور و گر جد القیم میتوانی ذکر ما را بر اندازی و وحی ما را
برطرف کنی و بفضیلت ما برسی و هرگز نمیتوانی عار کردار خود را از خود دور کنی و نیست مکر
تو مگر اندک مکری و ایام دولت تو مگر اندک زمانی و این قریب جمعیت از هم خواهد پاشید
و در روزیکه منادی از جانب خدا ندا کند که لعنت خدا بر ظالمان و ستمکاران است ابن بابویه رحمه الله
بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که چون سر مطهر سید الشهداء را علیه السلام
بمجلس یزید لعنه الله آوردند آن ملعون مجلس شراب آراست و با ندیمان مشغول بخوردن شراب گردید
چون فارغ شدند از خوردن شراب امر کرد که آن سر مطهر را در طشتی گذارده در پایین تخت و نرد و
بساط شطرنج بر آن گسترانیدند و مشغول بشطرنج بازی گردید و حسین و جد و پدر او را بد میگفت
و استهزاء مینمود با ایشان هرگاه بر حریف غالب میشد سه جرعه فقاع زهر مار میکرد و ته مانده
او را در کنار طشت بر زمین میریخت فَیَا سَمَاءُ جَرَی هٰذِهِ الْاُمُورُ عَلٰی مِثْلِ الْحُسَیْنِ فَوَرْیًا بَعْدَ
مُورِی ای آسمان این ظلمها بر حسین علیه السلام روا میباشد ای آسمان از هم بپاش و بموج اضطراب در آی
اِبْنُ الرَّسُولِ وَثَغْرٌ کَانَ یَرْشِفُهُ تُدَقُّ بِقَضِیبٍ کَفُّ مَخْمُورٍ آیا کجا بود پیغمبر خدا تا به بیند سر فرزند
در مجلس شراب حاضر کرده اند و بوسه گاه او را شرابخواران چوب بران میزنند اِبْنُ الرَّسُولِ وَ
شَکْوٰی حَالِ الْعِتْرَةِ تَکْلٰی لِثَکْلٰی وَمَاسُورٌ لِمَاسُورٍ کجا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا ببیند سر فرزند
که از یکسو مصیبت زده و اسیری با اسیری شکایت مینماید شیخ مفید رحمه الله روایت کرده که پس از شهادت
و اسیران و زنان و بیکسان الطیبه چون در برابر آن لعین آمدند و نشستند حال ... شنیع

دید گفت فتح باد روی پسر زیاد که در میانه شما و او قرابتی بود و با شما چنین ستمکرد و شما را
باینحال بشام نمیفرستاد و شیخ فخر الدین روایت میکند از سید الساجدین علیه السلم که در وقتی
که ما را بنزد یزید بردند ما را بر ریسمانی بسته بودند مانند گوسفندان و او را باطرافی بودیم که اگر
یکی سستی میکرد در راه رفتن او را میزدند چون برابر یزید رسیدیم من پیش رفتم گفتم یا یزید اگر
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما را باینحال به بیند چه میکند پس آنملعون گریست و گفت ریسمانها را از گردنها
و کتفهای ما بریدند و روایت شده است که چون اسیران در برابر او حاضر شدند بسوی ایشان
نظر میکرد و اسم یک یک را میپرسید یکی میگفت هٰذِهِ اُمُّ کُلْثُومِ الْکُبْرٰی وَ هٰذِهِ اُمُّ کُلْثُومِ الصُّغْرٰی
وَ هٰذِهِ صَفِیَّةُ وَ هٰذِهِ اُمُّ هٰانِی وَ هٰذِهِ رُقَیَّةُ بَنٰاتُ عَلِیٍّ وَ هٰذِهِ سَکِینَةُ وَ هٰذِهِ فٰاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَیْنِ
اینک ام کلثوم صغری و اینک صفیه و اینک ام هانی و اینک رقیه دختران امیر المؤمنین علیه السلام اند
و اینک سکینه و فاطمه دختران حسین اند و در اینمیانه سکینه روی خود را بدست خود میپوشانید یزید
گفت این کیست گفتند سکینه دختر حسین علیه السلم پس سکینه بگریه درآمد و گریه در گلویش گره کرد
بنحوی که نزدیک بود روح از قالبش پرواز نماید آنملعون گفت ای سکینه چرا گریه میکنی گفت کَیْفَ
لاٰ تَبْکِی مَنْ لَیْسَ لَهٰا سِتْرٌ تَسْتُرُ وَجْهَهٰا وَ رَأْسَهٰا عَنْکَ وَ عَنْ جُلَسٰائِکَ چگونه گریه نکند کسیکه چادری
ندارد روی خود را از تو و نشستگان مجلس تو بپوشد آنملعون بگریه درآمد و گفت لعنت کند خدا پسر زیاد را
چه قدر قسی القلب است برآل پیغمبر و بروایتی بکر گفت ای یزید تو کفران حق من کردی و رحم مرا قطع کردی و با من
منازعه کردی در ملک من سکینه بگریه درآمد گفت ای یزید شادی مکن بکشتن پدرم که او بنده مطیع
خدا بود و مطیع رسول خدا بود خدا خواند او را بسوی خود و او اجابت نمود حق را و سعید بآخرت خواهد آمد
اِنَّ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ مَقٰاماً یَسْئَلُکَ عَنْهُ فَاسْتَعِدَّ لِلْمَسْئَلَةِ جَوٰاباً وَ اَنّٰی لَکَ الْجَوٰابُ بدان ای یزید بدیکه
است ترا از مقامیکه خدا از تو سؤال میفرماید از اینعمل شنیع پس مستعد جواب از این سؤال باش و
جواب مهیا کن و کجا خواهی جست جواب بجهة کشتن فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و بروایت صاحب
منتخب زینب خاتون گفت ای یزید آیا بس نبود ترا از خدا که کشتی حسین علیه السلم را و این ترا بس نبود که حرم
رسول خدا را از عراق بشام اسیر وار کردانیدی و حرمت ایشان را ضایع کردی و این ترا بس نبود حتی اینکه
ما را مثل کنیزان از بلدی به بلدی کشیدی و سوار بر شتران برهنه کردی آنولد الزنا گفت که برادرت میگفت
که من بهتر از یزیدم و پدرم بهتر از پدر یزید است و مادرم بهتر از مادر یزید است و جدم بهتر از جد یزید
بعضی را راست گفت و بعضی را خطا کرد اما بدا و بهتر از همه خلایق است و اما اینکه مادر او بهتر از مادر
منست پس بجان خود ولی دنی ممنون کرد اما اینکه گفت پدر او بهتر از پدر منست پس پدر او و پدر من را
بحکم شدند حکم از برای پدرم کرد پس این را خواند قُلِ اللّٰهُمَّ مٰالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ

الملک من تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء پس زینب خاتون گفت و لا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون پس گفت ای یزید حسین علیه السلام را اگر نکشت
مگر تو و اگر تو نبودی پسر مرجانه ذلیل تر و کمتر از همه کس بود با آنکه سیدی از خدا بکشتن حسین عم
و حال آنکه جد بزرگوارش در حق او و برادرش میفرمود الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة
پس اگر این را انکار میکنی دروغ گفته و اگر تصدیق میکنی پس خود مخاصمه با خود کرده خواهی بود یزید
ملعون از گفتگوی زینب خاتون خجل شد شیخ مفید رحمه الله از فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلام
روایت کرده است که چون ما را نزد یزید بردند و اول مرتبه بر ما رحم کرد پس مرد سرخ روئی از اهل شام
برخواست و گفت یا امیر المؤمنین این دختر را بمن ببخش که در خانه من خدمت کند فاطمه میگوید که من دختر
صاحب جمالی بودم و حسن فاطمه مشهور است و زنی با آن جمال معلوم نیست آمده باشد چنانچه از بعضی از
اخبار مستفاد میشود فاطمه میگوید من از شنیدن این سخن بر خود لرزیدم و جامه عمه ام گرفتم و بروایتی دامن خواهر را
گرفتم و او از من بزرگتر بود و عاقلتر بود گفتم اوتمت و استخدم ای عمه یتیم بودم پس بنودنا حال باید کنیز
کنم عمه ام با آنشخص گفت غلط فهمیدی و دروغ گفتی و این هرگز نخواهد شد اگرچه خود را هلاک کنی نه تو
میتوانی این امر مرتکب شوی و نه یزید پس یزید گفت دروغ گفتی اگر خواهم میتوانم عمه ام گفت نمیتوانی مگر آنکه از
ملت ما بیرون روی و بدینی غیر از دین ما بگروی ملعون دیگر باره غضب کرد ناسزائی از زبان ملعون صادر شد
زینب خاتون فرمود ای یزید بدین خدا و دین پدرم و برادرم هدایت یافتند تو و پدر و جدت اگر مسلمان هستید
پس گفت بناحق و ناسزا میگوئی از روی ظلم و غضب میکنی بجهت سلطنت ملعون را شرم کرد ساکت شد آنشامی
دو مرتبه اظهار کرد ملعون گفت دور شو خدا تو را مرگ دهد و بروایت سید بن طاوس آن مرد گفت که بهمین
جاریه بخشید گفت هذه فاطمة بنت الحسین و تلک زینب بنت علی بن ابیطالب یعنی فاطمه دختر حسین علیه السلام و این
زینب دختر علی بن ابیطالب است شامی گفت حسینی که پسر فاطمه و علی است یزید گفت بلی شامی گفت خدا ترا لعنت کند
ای یزید عترت پیغمبر را میکشی و زنان ایشان را اسیر کنی و الله ما توهمت الا انهم سبایا اهل الروم بخدا قسم
بگمانم که اینها اسیران روم و فرنگ اند ملعون گفت ترا نیز ملحق بایشان میکنم پس امر کرد بقتل او و بروایت شیخ
مفید در مرتبه دوم اعاده کرد ام کلثوم او را نفرین کرد که خدا زبانت را قطع کند و دستت را خشک و چشمت را کور
نمود کلام ام کلثوم تمام نشده بود که دعایش مستجاب شد شیخ فخر الدین از بعضی ثقات اخبار نقل میکند که شخص نصرانی
از جانب ملک روم نزد یزید آمده بود و حاضر بود در مجلسیکه سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را حاضر
کرده بودند چون نظرش بر آن سر مطهر افتاد و آن سر مطهر را با آن خادی دید نزد یزید رفت بگریه در آمد صدا
بگریه بلند کرد و آنقدر گریست که ریشش از گریه تر شد پس گفت ای یزید بدانکه من در زمان حیات پیغمبر
صلی الله علیه و آله بتجارت بمدینه رفته بودم خواستم هدیه بجهت آنحضرت ببرم ... گرچه چیز خوشش

مجلس بیست و دوم در بیان کیفیت ورود

میباید کعطر انرا ببوید خوشبوتر از نافهٔ مشک و فدری عنبر برداشتم رفتم بنزد انحضرت در خانهٔ ام سلمه بود
چون بخدمتش رسیدم نوری از انجناب مشاهده کردم دلم شاد شد و محبتش در دلم قرار یافت سلام
کردم و هدیه خود را در پیش گذاردم فرمود چیست عرض کردم محقر هدیه ایست فرمود اسمت چیست
عرض کردم عبد الشمس فرمود تو عبد الوهابی اسم میگذارم اگر تو اسلام قبول میکنی من هدیه تورا قبول
کنم چون دیدم خلق و خلق او نظر کردم او را همان پیغمبر دانستم که عیسی خبر داده پس مسلمان شدم و برگشتم
و اسلام خود را مخفی میداشتم و من پنج پسر و چهار دختر مسلمان میباشیم بدان ای یزید که
روزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانهٔ ام سلمه بودم همین عزیزی که سر مبارکش با بن خواری در
پیش روی تو گذاشته در حجره داخل شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بغل گشود و باو گفت مرحبا بک حبیبی
مرحبا خوش امدی حبیب دلمن تا اینکه او را گرفت و در اغوش خود نشانید و لبهای و دندانهایش
میبوسید و میفرمود دور باد از رحمت خدا انکه تورا میکشد یا حسین و اشک از دیدهٔ مبارکش میریخت
روز دوم در مسجد بودم که صاحب همین سر با برادرش حسن علیه السلام امد و گفت ایجد بزرگوار با برادرم
کشتی گرفتیم تا ببینیم قوهٔ کدام بیشتر است هیچکدام غالب نشدیم حضرت فرمود این اولی نیست شما هم
یک خطی بنویسید هر کدام بهتر نوشته باید قوهٔ او زیادتر است رفتند هر یک سطری نوشتند و بجد
جلیل اوردند حضرت فرمود انی نبی امی لا اعرف الخط من ناخوانده خط پیغمبر شده ام بنزد پدر خود
تا حاکم شود میان شما مقصود از این کلام این بود که دل ایشانرا نشکند ایشان رفتند و پیغمبر نیز به خواسته
با ایشان رفت و بمنزل فاطمه علیها السلام رفتند بعد از ساعتی جناب سلمان دیدم تشریف میاورد
و سلمان با او بود و مرا با سلمان صداقتی و دوستی بود پرسیدم که پدر ایشان چه گفت و خط کدام یک بهتر
بود و او راسو گند دادم بحق صداقت که انچه انحضرت فرمود بمن بگو سلمان فرمود پدر ایشان نیز تاملی کرده
نخواست که دل هیچ یک را بشکند ایشانرا بنزد مادرشان فرستاد تا او حکم کند بنزد مادر رفتند تا
او حکم کند بنزد مادرشان امدند و صورت واقعه را بیان کردند فاطمه علیها السلام متفکر شد که چه کند
هیچ یک خاطر ایشانرا ملول نکرده باشد بس فرمود ای نور دیدهٔ من رشتهٔ خود را بر سر شما نثار میکنم هر که
بیشتر از ان دانه ها برچیند قوهٔ او زیادتر است و قلادهٔ اش هفت دانه مروارید بود پس انرا پاره کرد بر ملا ریخت
و هر یک از ان سه دانه برچیدند و هر یک خواستند که ان دانه دیگر بردارند خداوند جلیل بجبرئیل امر فرمود
که خود را برسان و با بال خود ان دانه مروارید را دو نصف نما تا هر یک از ان نصفی بردارند که مبادا دل یکی از
ایشان بشکند پس جبرئیل امد و زد بال خود ان لؤلؤ را بدو حصه نمود و هر یک نصفی را برداشتند فانظر
یا یزید کیف ان رسول الله لم یرد ان یدخل علی احدهما الم نظر کن یا یزید که پیغمبر خدا نخواست دل ایشانرا بشکند
چگونه تو جهد داری که خط یکی از ایشان و همچنین امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام و همچنین رب العزة نخواست

خط نوشتن حضرات حسنین علیهما السلام

بخواست دل ایشان را بشکند تا اینکه امر فرمود با اینکه جبرئیل امین داند مروارید بدوزید و نصف نماید تا
دل ایشان را بدست آورده باشد تو چنین میکنی که سر اورا میبری و باین خواری در مجلس خود حاضر میکنی اُفٍّ
لَکَ وَلِیَمِینِکَ یا یزید اف باد بر تو و بر دین تو وای بر یزید پس برخواست و آن سر مطهر را برداشت و میبوسید
و میگریست و میگفت ای حسین گواه باش از برای من در نزد خداوند جلیل و در نزد جد بزرگوارت محمد
مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهراء علیهم السلم و در آن روز یزید ملعون امر کرد تا اسیر
ورا زنان را بردند بزندان و امر کرد تا سر مطهر سید الشهداء علیه السلم را بر در مسجد جامع که محل تردد و بطن
خلق بود بر نیزه نصب کردند شیخ صدوق بسند خود از فاطمه بنت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است
که زنان را با علی بن الحسین علیهما السلم در مجلسی حبس کردند که مجلس ایشان را از سرما و گرما حفظ نمیکرد در روز آفتاب
برایشان میتابید حتی تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُنَّ تا اینکه روهای ایشان از شدت گرمی و سردی پوست انداخت
و در آن زمان از بیت المقدس سنگی را از زمین برنمیداشتند مگر آنکه از میان او خون تازه میجوشید و مردم
میدیدند که آفتاب بر دیوارها میتابید مثل چادر سرخ بسیار رنگین تا آنکه علی بن الحسین علیهما السلم و زنان
برگردانیدند و سر مطهر سید الشهداء علیه السلام را بکربلا برگردانیدند صاحب مناقب نقل کرده است که چون
آن سر مقدس را بر در خانه یزید نصب کردند هند دختر عبد الله بن عامر که زن یزید بود و پیش از این در
خانه سید الشهداء علیه السلم بود پرده را درید با موی پریشان و سر و پای برهنه در مجلس عام نزد یزید دوید
و گفت یا یزید اَرَأْسُ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ مَصْلُوبٌ عَلٰی فِنَاءِ بَابِی ای یزید آیا سر فرزند فاطمه
دختر پیغمبر را بر در خانه من بردار میزنی یزید برجست و او را پوشانید گفت بلی ای هند گریه کن و ناله کن در مصیبت
فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و بزرگ قریش که پسر زیاد در او تعجیل کرد و او را کشت خدا او را بکشد قطب
راوندی از اعمش روایت کرده است که او نقل کرد از اشخاص که مجاور سر مقدس میکردند که آن سر مقدس
بر در حجره که در مقابل حجره که در آن شب میکردند گذارد آن شخص گفت که ما چهل نفر بودیم که ما را به محافظت آن
امر کرده بود و چون من غرائب بسیار و عجایب بیشمار از آن بزرگوار مشاهده کرده بودم داخل آن قبه نشدم چون
شب داخل شد و پاسی از شب گذشت صداها از آسمان میشنیدم و غلغله از آسمان بگوشم میرسید پس ناگاه بر
شنیدم که میگفت یا آدم اِهْبِطْ ای آدم فرود آی پس ابو البشر حضرت آدم علم با جماعت بسیار از ملائکه بزیر
آمدند ناگاه منادی دیگر ندا کرد یا ابراهیم اِهْبِطْ فرود آی ای ابراهیم پس خلیل الرحمن با جماعتی بسیار از ملائکه
فرود آمدند پس منادی دیگر ندا کرد یا موسی اِهْبِطْ ای موسی فرود آی پس کلیم الله با گروه بسیار از ملائکه
مقربین بزمین آمدند منادی دیگر ندا کرد که ای عیسی نازل شو عیسی بن مریم با خلق بسیار از ملائکه مقربین بزمین
نازل شد چون قاطبه انبیاء بر قدس و جاه و شان بار یافتگان محال انس نازل شدند پس علغله عظیمی بگوشم
رسید و منادی ندا کرد یا محمد اِهْبِطْ ای حبیب الهی ای محمد مصطفی از برای زیارت سر فرزند غریبت فرود آی
پس ناگاه مسافر عرش برین حبیب رب العالمین با خلق عظیمی از ملائکه مقربین نازل شد پس ملائکه دور

مجلس سیزدهم در بیان کیفیت ورود کاروان

انقیاد خاطر کردند و بیغمبر خدا داخل انقبه شد و انسر مقدس را بر داشت و بروایت دیگر چون نظرش برانسر مقدس افتاد بیتاب شد در پای ان نیزه نشست تا کاه ان نیزه خم شد تا انکه انسر مطهر در دامان رسول الله افتاد انحضرت انسر مبارک را بر داشت و نیز حضرت ادم ع اطلاع فرمود یا آبی ادم ما تری ما فعلت امتی بولدی من بعدی ای پدر ایا می بینی که امت من بفرزند من چه کرده اند بعد از من و بروایت قطب راوندی انسر را بسینه چسبانید و میفرمود یا قرة عینی قتلوک آترائهم ما عرفوک ومن شرب الماء منعوک ومن قفاک ذبحوک ای نور دیده نور اکشتند مگر تورا نشناختند ای نور دیده تورا از اب منع کردند و از پشت کردنت سر تورا بریدند و مرا غاث تجدید بی نوا نکردند انشخص میکوید که من از مشاهده این حال بلرزه در امدم جبرئیل ع برخواست و عرض کرد یا رسول الله منم صاحب زلزال که زمین را بلرزه در اوردم و صیحه بر ایشان زنم تا همه هلاک شوند انحضرت فرمود ایشانرا واگذار خدا ایشانرا مهلت داده ایشانرا باز جبرئیل عرض کرد بگذار تا این چهل نفر را که موکل این سرند هلاک کنم حضرت فرمود تودانی و ایشان پس ایشانرا بیک نفخه هلاک کرد چون بنزد من رسید فرمود تو هم مینی و میشنوی من فریاد زدم که الامان یا رسول الله حضرت فرمود دعوه دعوه لا یغفر الله له بگذاریدش او را خدا نیامرزد او را پس دست از من برداشت و ایشان انسر مطهر را برداشتند پس غلغله و ولوله در میان ایشان بلند شد و انسر مطهر را با خود بردند و در انشب انسر مطهر مفقود بود خبری از او نبود چنین نقل کرده است قطب راوندی که ایشان بردند تا اهل اسمان او را زیارت کنند و زینت محافل کروبیان و مجالس مصیبت روحانیان کردند تا اینکه بر بینید که زینت اسمانها و زمینها را چگونه سر شرا بریدند و بر نیزه کردند و در مقابل عشرت خانه یزید بر نیزه زدند تا بعز ومن اکو یزید او را در محل نورد سر نیزه بلند میکرد که جلالش و یاد کرد و مردم به بینند و شادی کنند ملائکه میبردند که زیارت کنند و به بینند و نالهٔ واحسیناه و امظلوماه و اذبیحاه بر اورند تا بعز ومن اکر اهل شام بجهت کشتن حسین علیه جگر گوشه فاطمه زهراء علیها السلام جامهای نو پوشند واویلاه وامصیبتاه کروبیان جامهٔ مصیبت والم می پوشند چه نیکو میکوید یکی از شعراء وَاُقِیمَ عِیدٌ فِی الشَّامِ کَمَا اُقِامَتْ فِی السَّمَاءِ لَهُ الْمَلَائِکَ مَاتِمًا اهل شام برای کشتن او ورود سر او عید کردند و لکن کروبیان و روحانیان مجلس ماتم او برپا کردند الله اکبر یا لَهُ مِنْ حَادِثٍ اَمْسَی لَهَا الْاُفُقُ الْمُنَوَّرُ مُظْلِمًا الله اکبر این چه مصیبتی بود که عالم را ظلمانی و در نظر مقربان الهی تاریک نموده الله اکبر یا لَهُ مِنْ حَادِثٍ اَبْکَی الْمَشَاعِرَ وَالْمَقَامَ وَزَمْزَمَا الله اکبر داد از این مصیبت که ارکان شریعت و اثار هدایت را بگریه دراورد و زمین و اسمانرا متزلزل نمود بِاَبِیَ الدِّمَاءُ السَّائِلَاتُ وَاَرْؤُسًا فِی الْعَاسِلَاتِ تُضَاهِیِ الْاَنْجُمَا پدر و مادرم بفدای انخونهای بناحق ریخته و سرهای بریده که انهارا بر نیزهای بلند ده بودند بِاَبِیِ الْبُطُونِ الطَّاوِیَاتِ مِنَ الطَّوَی بِاَبِی الشِّفَاهِ الذَّابِلَاتِ

الم و غم و محنت شام و حکایات شام

الذابلات من الظماء پدر و مادرم و قبیله و عشیره‌ام بفدای لبهای تشنه‌ای که سنبلهای خشکیده که
از تشنگی و حرارت خشک و کبود شده بود بأبی الوجوه الحائلات من الجفا بأبی العیون الشاخصات
السّهما پدر و مادرم بفدای آن رویهای خوبی که از جفا زرد گردید و چشمهایی که بخواب ابدی کشیده بدانکه چنانچه
از بعض اخبار مستفاد میشود اینست که در ایامی که اهل بیت رسالت علیهم السلام در شام محنت انجام
بودند و ایشان را در مجلس محبوس داشتند یزید لعین مکرر اسیران و اهل بیت و سر منور آنحضرت را در مجلس
خود حاضر مینمود یک دفعه و دو دفعه تشفی قلب ملعونش نمیشد از سید الساجدین علیه السلام روایت شده
که چون سر منور سید الشهداء علیه السلام را بجهت آن لعین آوردند روزها مجلس شراب میچید آن سر مطهر را میآوردند
و در برابر او میگذاردند و آن ملعون شراب زهرمار میکرد و اولاد او اظهار سرور و شادی مینمود روزی
در مجلس او رسول پادشاه روم حاضر بود و او از اشراف و عظمای اهل روم بود پرسید که ای پادشاه عرب
این سر کیست یزید گفت ترا باینها چه کار گفت چون برگردم بسوی پادشاه روم از هر چیزی خواهد پرسید
میخواهم قصه این سر را بدانم تا از برای او نقل کنم تا او نیز در شادی با تو شریک باشد یزید گفت هذا رأس
الحسین بن علی بن ابیطالب این سر حسین بن علی علیهما السلام است گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر
رسول الله صلی الله علیه و آله نصرانی گفت اُفٍّ لک و لدینک اف بر تو و بر دین تو باد ای یزید دین من
بهتر از دین تست ای یزید بدانکه پدر من از اولاد داود پیغمبر است و میان من و او پدران بسیار است
و مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میبرند از جهت تبرک بجهت آنکه نسب من بداود منتهی میشود و انتم
تقتلون ابن بنت رسول الله و ما بینه و بین نبیکم الا امّ واحدة شما فرزند دختر پیغمبر را میکشید
و حال آنکه فاصله او با پیغمبر شما یک مادرش بیش نیست پس گفت حدیث کنیسه حافر را شنیده‌ای یزید
گفت نه بگو نصرانی گفت ای یزید میان عمان و چین جزیره‌ایست بعد یکساله راه و معموره در آن نیست
مگر یکشهر و آن شهر هشتاد فرسخ است شهری از آن عظیم‌تر بر روی زمین نیست و از آن شهر میاورند کافور
و یاقوت و اشجار آن شهر عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری است و در آن شهر کنیسه‌های بسیار است
عظیم‌تر از همه کنیسه حافر است در آن کنیسه حقّه طلائی آویخته و در اطراف حقه زینت بسیار است
از طلا و دیبا و در آن حقه سم الاغی است که عیسی بن مریم بر آن سوار میشد و در هر سال گروهی بجهت آن
نصاری بزیارت آن میایند و آن را میبوسند و حوائج خود را در آنجا میخواهند اینست رفتار ایشان ای یزید
نصاری چنین تعظیم میکنند سمی که گمان اینکه سم الاغ پیغمبر ایشانست و شما فرزند دختر پیغمبر خود را
میکشید پس خدا مبارک نگرداند بر شما و بر دین شما یزید ملعون گفت این نصرانی را بکشید که مرا در بلاد
خود مفتضح نگرداند چون نصرانی این را شنید گفت ای یزید میخواهی مرا بکشی گفت بلی نصرانی گفت دیشب
پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن میگفت یا نصرانی انت من اهل الجنة ای نصرانی تو از اهل بهشت میباشی

سر مقدس امام حسین علیه السلام و مکالمه یزید ملعون با رسول پادشاه روم

حکایت کنیسه حافر

مجلس سیزدهم در بیان کیفیت ورود

میباشی من منعجب شدم و من شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی پس برجست و سر مطهر
سید الشهداء علیه السلام را بر سینه چسبانید و او را میبوسید و میگریست تا او را کشتند چه نیکو میگوید
یکی از شعرای عرب یُوجِبُ قَوْمٌ حافِرٌ زَعَمَ اَنَّهُ لِمَرْکُوبِ بَعْضِ الْاَنْبِیاءِ الَّذِی مَضَیٰ وَیَقْتُلُ قَوْمٌ اِبْنَ
بِنْتِ نَبِیِّهِمْ تَاَمَّلْ بِاِنْصافٍ تَریٰ مُنْتَهَی الشَّقا گروهی تعظیم میکنند سمی را که گمان دارند که پیغمبر
ایشان بر صاحب این سم سوار شده و گروهی فرزند پیغمبر خود را بشمشیر ابدار شهید میکنند تامل کن
تا منتهای شقاوت ایشان ابن طاوس ره روایت کرده است از ابن لهیعه که او روایت کرده است از
عمر بن عبد الله که روزی راس الجالوت را ملاقات نموده گفت بخدا قسم که میان من و داود هفتاد پشت
فاصله میباشد که هنوز یهود مرا میبینند تعظیم و تکریم میکنند مرا و میان شما و فرزند پیغمبر شما فاصله
نمیباشد مگر یک پشت و او را کشتید فَیا صاحِ اِجْزَعْ مِنْ یَزیدَ وَجَوْرِهِ وَبَغْیِهِ اِهالِی الضَّیْمِ
وَالْبَغْیِ وَالرَّدیٰ الْمُواثِرِ لَیْسَ یُعْهَدُ مِثْلُهُ وَهُوَ اِبْنُکِرٍ سَیِّئَهُ لَمْ یَکُنْ یُرَیٰ ای رفیق فریاد براور
و جزع و فزع کن و داد بزن از ظلم یزید و تابعانش که امر برا مرتکب شدند که مثل آن شنیده نشده و عملی
کردند که قبیح تر و سوا تر از تعلی بود ای الله کاری کردند که پیش از آن شنیده نشده بود قتل آن
معهود نبود ابعر من کجا شنیده شده که سر فرزند پیغمبر را در مجلس شراب حاضر کنند و شراب بخوار چوب
بر لب و دندان او زنند و او را در مجمع خلق بر دار زنند کجا شنیده شده بود که دختران پیغمبر را معقد نمایند
و در مجلس عام حاضر نماینده و ایشان را در زندان حبس نمایند لا غَرْوَ اِنْ ناحَتْ عَلَیْهِ سَمائُها
اَوْ ضَجَّتِ الْاَمْلاکُ فِی الْاَقْطارِ اَوْمادَتِ الْاَرَضُونَ بَعْدَ فِراقِها اَوْ نُاحَتِ الْاَطْیارُ فِی الْاَوْکارِ
بخدا که بعجب نیست اسمان منزلزل شد و بغرش رعد فریاد نوحه براورد و صفوف ملائکه بجزع و شیون امدند و زمینها
بتزلزل در امدند و مرغان هوا نوحه گری کردند سید بن طاوس ره و دیگران حکایت خطبه خواندن سید
الساجدین علیه السلم را بعبارات مختلفه ذکر کرده اند چنانچه از صاحب مناقب ج عمر او نقل شده اینست که یزید
ملعون خطیبی را گفت که تا بر منبر رود و مردم را مطلع نماید بقبایح سید الشهداء و پدر بزرگوارش علیهما السلم
و فعال ایشان الخطیب ملعون بالای منبر رفت و ناسزای بسیار با میر المومنین و سید الشهداء علیهما السلم
گفت و بعد و یزید ملعون را بسیار مدح کرد خدا دهنش را بشکند چون حضرت امام زین العابدین علیه السلم
این را مشاهده نمود فریاد زد که وَیْلَکَ اَیُّهَا الْخاطِبُ اشْتَرَیْتَ مَرْضاتَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخالِقِ وای بر تو که
خشم خدا را برضای مخلوق اختیار کردی و خدا را بخشم در اوردی جای خود را در جهنم مهیا دان و بروایت
سید طاوس ره این شعر را که یکی از دوستان در مدح امیر المومنین علیه السلم گفته خواندند عَنِّی بِسَبِّ اَبِی تُعْلِنُونَ بِسَبِّهِ
وَبِسَیْفِهِ نُصِبَتْ لَکُمْ اَعْوادُها شما بر بالای منبرها لعن میکنید امیر المومنین علیه السلم را و حال انکه این منابر
بشمشیر او برپا شده اگر شمشیر او نبود منبر و محراب برپا نمیشد پس فرمود ای یزید رخصت ده تا بر این چوبها بالا
روم و کلمه چند بگویم که موجب خشنودی خداوند عالمیان و اجر و ثواب حاضران باشد یزید ملعون قبول نکرد

حکایت ابن طاوس

خطبه خواندن خطیب در مجلس یزید ملعون

الم و محنت عمو حکایات شام

نکرد اهل مجلس التماس کردند که او را رخصت ده میخواهیم سخن او را بشنویم یزید گفت اگر بر منبر رود فرو د
نمیاید تا انکه مرا و آل ابوسفیان را رسوا نماید گفتند باین کودک چه میتواند کرد و چه میداند گفت او
از اهل بیتی است که در شیر خوارگی بعلم و کمال آراسته اند باری اهل مجلس اصرار کردند تا رخصت
داد چون بر بالای منبر رفت حمد و ثنای الهی کرد پس خطبه خواند که دلها را برسانید و دیدها را گریانید
پس فرمود ایها النّاس خدا شش خصلت بما داده و بهفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی داده عطا
کرده است بما علم و حلم و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنین و فضیلت زیادتی داده که از ماست نبی
مختار محمد مصطفی و صدیق اکبر علی مرتضی و از ماست جعفر طیار که با ملئکه پرواز میکند و از ماست
اسد الله و اسد الرسول و از ماست این دو سبط این امت من عرفنی فقد عرفنی انبأتهم بحسبی و نسبی
هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد حسب و نسب خود را باو خبر میدهم تا بشناسد منم فرزند مکه
و منی منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند انکه زکوة را بردای خود برداشت و بذل کرد بفقرا منم فرزند
بهترین ازار پوشیدگان و ردا پوشیدها منم فرزند بهترین طواف کنندگان و سعی کنندگان منم فرزند
بهترین حج کنندگان منم فرزند کسیکه سوار شد بر براق و بلند شد بر روی هوا منم فرزند انکه در یک
شب سیر کرد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی منم فرزند انکه جبرئیل او را رسانید بسدرة المنتهی منم فرزند انکه
در مقام قرب الهی رسید بمقام قاب قوسین او ادنی انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی منم فرزند انکه
شمشیر زد بر بینیهای خلق تا انکه گفتند لا اله الا الله منم فرزند ضارب سیفین و طاعن برمحین و هاجر هجرتین
و بایع بیعتین و قاتل ببدر و حنین و کسیکه کافر نبود طرفة عین منم فرزند صالح مؤمنین و وارث نبیین
و قامع ملحدین و یعسوب مسلمین و نور مجاهدین و زین العابدین و تاج بکائین و صبر کنندگان از همه قائمین
از یس تا انکه فرمود منم فرزند وارث مشعرین و ابو السبطین الحسن و الحسین اینست جدم علی بن ابیطالب
علیه السلم انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء انا ابن خدیجة الکبری انا ابن المقتول ظلما انا ابن محزوز الرأس
من القفا انا ابن العطشان حتی قضی انا ابن طریح کربلا انا ابن مسلوب العمامة و الرداء منم فرزند انکه او را
از روی ظلم کشتند تا انکه او را با لب تشنه شهید نمودند منم فرزند انکه او را در میان انداختند و
عمامه و ردایش را بغارت بردند منم فرزند انکه سرش را از پشت گردنش بریدند منم فرزند انکه
گریستند بر او ملائکه سما و نوحه کردند بر او جنیان در زمین و مرغان در هوا انا ابن من رأسه علی
السنان یهدی انا ابن من حرمه من العراق الی الشام تسبی منم فرزند انکه سر او را بر نیزه زدند و
هدیه آورده اند منم فرزند انکه عیالش را از عراق تا شام بطریق اسیری گردانیدند فلم یزل یقول
انا انا حتی ضج الناس بالبکاء و النحیب پس بیم ستر صیغه موهم منم و نسب خود را بشمرد تا شغله در
خلق افتاد یزید از فتنه ترسید مؤذن را گفت اذان بگو مؤذن کلام آنحضرت را قطع کرد شروع باذان نمو

مجلس سیزدهم در بیان کیفیت

چون گفت الله اکبر حضرت فرمود لا شیء اکبر من الله هیچ چیزی نیست که به بزرگی خدا برسد چون مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله آنحضرت فرمود شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی باین شهادت میدهد مو و پوست و گوشت و خون من چون مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت روی شریف بیزید کرد و فرمود هذا محمد جدی ام جدک یا یزید ای یزید این محمد که نامش را میبرند برفعت جد منست یا جد تست اگر گمان میکنی که جد تست دروغ گفته و کافر شده و اگر میگوئی جد منست پس چرا عترت او را کشتی و حرم او را اسیر کردی و مرا اسیر نمودی پس فرمود ایها الناس آیا در میان شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد پس صداهای خلق بگریه بلند شد پس مردی از شیعیان آنحضرت که او را منهال بن عمرو طائی میگفتند و در روایت دیگر که مکحول که از اصحاب رسول خدا بود برخاست و گفت چگونه روز خود را شام آوردی آنحضرت فرمود امسینا فیکم کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبحون ابنائهم و یستحیون نسائهم شام کردیم در میان شما مانند بنی اسرائیل در آل فرعون که مردان ایشانرا میکشتند و زنان ایشانرا باقی میگذاشتند پس فرمود طایفه عرب بر عجم فخر میکنند باینکه محمد صلی الله علیه و آله از قبیله ایشانست و قبیله قریش بر سایر طوایف عرب فخر میکنند از جهة آنکه پیغمبر خدا از ایشانست و امسی آل محمد مقهورین مخذولین و با وجود این آل محمد روز را بشام میبرند در حالتیکه مظلوم و ذلیل و خوار میباشند پس بسوی خدا شکایت میکنیم از دستهای دشمنان و غلبه ایشان و تفرقه اوضاع خود و بروایت دیگر در این مجلس یکی از علمای یهود حاضر بود به یزید گفت یا امیر المؤمنین این پسر کیست یزید گفت علی بن الحسین است گفت حسین علیه السلام پسر کیست گفت پسر علی بن ابیطالبست گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد ص اعالم گفت یا سبحان الله فهذا ابن بنت نبیکم قتلتموه فی هذه السرعة پس این پسر پیغمبر شما بوده است که باین زودی او را کشتید بد رعایت کردید حرمت پیغمبر خود را در عترت او بخدا قسم که اگر موسی بن عمران فرزندی از صلبش گذارده بود گمان دارم که ما او را میپرستیدیم و مثل خدای خود میدانستیم و پیغمبر شما دیروز از میان شما رفته امروز فرزندش را کشتید بد امتی بودید شما ای ولد الزنا آم کرد بقتل او امر برخاست و گفت خواهید مرا بکشید و خواهید مرا بزنید و خواهید مرا واگذارید بدرستی که من در تورات دیده ام که کسیکه ذریه پیغمبر خود را بکشد همیشه بر او لعنت نازل میشود تا زنده است و چون بمیرد در آتش جهنم میباشد و بروایتی پس آنحضرت فرود آمد و نماز نکرده از مسجد بیرون رفت و فرمود اتمام باین تمام نیست و سید بن طاوس و ابن نما و غیر ایشان با الفاظ مختلفه و معانی متقاربه روایت کرده اند

حکایت خواب دیدن سکینه در شام و ابسط و اجمع آن حکایت اینست که روزی سکینه به یزید گفت دیشب خوابی دیدم اگر گوش میکنی از برایت نقل کنم و بروایت سید بن طاوس آنخواب در روز چهارم ورود ما به بیت الشام بود یزید گفت بگو سکینه گفت دیشب چون از نماز فارغ شدم و تعقیب خواندم دعا کردم و بر حال کثیر الاختلال خود و اهلبیت بخواب رفتم چون چشم بخواب شد ناگاه نوری دیدم که از آسمان تا زمین ساطع بود و حوریان

چون ایشان از بهشت بزمین آمدند ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و در آن باغ قصری دیدم
ناگاه پنج مرد پیر نورانی دیدم که داخل آن قصر میشدند و نزد ایشان بود جوانی پس من از آن جوان پرسیدم که
این قصر از کیست گفت از پدرت حسین بن علی علیهما السلام که خدا عطا کرده است باو بجهة شهادت و صبری که
در راه او کرد گفتم این مشایخ کیانند گفت اول آدم ابو البشر است و دوم نوح نبی الله و سیم خلیل الرحمن
و چهارم موسی کلیم الله پنجم که از اندوه و حزن دست بر ریش مبارک گرفته و گریان میباشد کیست گفت آن
جد تو رسول خدا است گفتم بکجا میروند گفت بنزد پدرت حسین علیه السلام گفتم بخدا قسم که میروم بنزد جد خود شکایت
میکنم بنزد او از ظلم و ستمیکه بما کردند بروایتی هست که سکینه گفت رفتم بنزد جد بزرگوار خود گفتم یا جداه
قُتِلَتْ وَاللهِ رِجالُنا وَسُفِكَتْ وَاللهِ دِماؤُنا وَهُتِكَتْ وَاللهِ حَريمُنا وَحُمِلْنا عَلَى الأَقْتابِ بِغَيْرِ وِطاءٍ
نُساقُ إلى يَزيدَ یا جد بزرگوار بخدا قسم که مردان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را ضایع کردند
و زنان ما را برهنه کردند بخدا قسم که ما را سوار بر جهاز شتران کردند و بسوی یزید بردند چون جد بزرگوارم
این را شنید مرا گرفت و بر سینه خود چسبانید و روی ابی بپیغمبران کرد و فرمود می بینید که امت من بعد از من با اولاد
من چه کردند پس آن جوان گفت ای سکینه شکایت بس است که رسول خدا را بگریه درآوردی و بروایتی ملک میگوید
که آن پیغمبران که شنیدند و من ملحق بایشان نشدم که شکایت خود را بجد خود نمایم متفکر بودم که ناگاه جد بزرگوارم
علی بن ابیطالب علیه السلام را دیدم که شمشیری در دست داشت ایستاده بود چون نظرم بر او افتاد فریاد زدم که یا جداه
قُتِلَ وَاللهِ ابْنُكَ مِنْ بَعْدِكَ یا جد بزرگوار بخدا قسم که فرزندت حسین را بعد از تو شهید کردند همین که این را
شنید بگریه درآمد مرا بسینه خود چسبانید و فرمود یا بُنَيَّةِ صَبْراً وَبِاللهِ الْمُسْتَعانُ ای نور دیده باید صبر کنی
و استعانت از خدا جوئی ناگاه دیدم دری از آسمان گشوده شد و ملائکه فوج فوج بزیارت سر مبارک پدرم میامدند
فوجی نازل میشدند و فوجی بالا میرفتند بروایت دیگر سکینه میگوید که آن جوان دست مرا گرفت و داخل در قصر
کرد ناگاه پنج زن عظیم الشأن دیدم که نور از ایشان ساطع بود در میان ایشان زنی بود با جثه عظیم تر و نورانی تر
جامهای سیاه پوشیده و پیراهن خون آلودی در دست داشت و از اندوه و حزن می نشست بر میخواست و هر گاه می
ایشان نیز می نشستند و هر گاه بر میخواست ایشان نیز بر میخواستند من پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند گفت
اینها حوا و مریم و خدیجه و ساره و بروایتی هاجر میباشند و اینکه جامه پر خون در دست دارد جده ات فاطمه زهرا است
سکینه میگوید چون این را شنیدم رفتم بنزد جده ام فاطمه علیها السلام و گفتم یا جدتاه قُتِلَ أبي وَأُوتِمْتُ عَلى صِغَرِ
سِنّي ای جده عصمت پناه بخدا قسم که پدر بزرگوارم را کشتند و مرا در کودکی یتیم کردند و ترحم نکردند باز سکینه
میگوید یا أُمَّتاه جَحَدُوا وَاللهِ حَقَّنا يا أُمَّتاه بَدَّدُوا وَاللهِ شَمْلَنا يا أُمَّتاه اسْتَباحُوا وَاللهِ حَريمَنا يا أُمَّتاه
وَاللهِ قَتَلُوا الحُسَيْنَ أبانا یا اماه بخدا قسم که حق ما را انکار کردند جمعیت ما را متفرق نمودند و ما را اسیر نمودند
یا مادر بخدا قسم که پدرم حسین علیه السلام را کشتند همین که این کلام فرمود و گفت ای سکینه صوتک فقد احرقت

مجلس سیزدهم در بیان کیفیت شهر دیگر کاروان

کبدی وقطعت نیاط قلبی ای سکینه بس است که تو جگرم را سوختی و دلم را پاره پاره کردی ای سکینه اینک پیراهن پرخون پدرت با من است از من دور مشو تا خدا را ملاقات کنم و شکوه کنم در نزد او پس از خواب بیدار شد و بروایتی آن ملعون اعتنائی بآن ننمود و بروایتی آن ملعون طپانچه بر روی نحس خود زد و گفت مرا چکار با قتل حسین بود و از هند زوجهٔ یزید روایت شده که شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فوج فوج ملئکه نازل میشدند و بزیارت سر مطهر سید الشهداء می‌آمدند و میگفتند السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یابن رسول الله دراین اثنا دیدم ابری از آسمان بزیر آمد و در آن ابر مردان بسیاری بودند و در میان ایشان مردی درنهایت صباحت و نور چون بزمین رسید دوید تا آنکه خود را بر روی آن سر مطهر انداخت دندانهای او را میبوسید و میفرمود یا ولدی قتلوك أتراهم ما عرفوك و من شرب الماء منعوك ای فرزند دلبند تو را کشتند مگر تو را نشناختند و تو را از آب منع کردند ای فرزند منم جد تو رسول خدا و اینست پدر تو علی مرتضی و اینست برادر تو حسن و عم تو است جعفر و عقیل و اینست حمزه و عباس که بزیارت تو آمده‌اند و یک یک اهل بیت خود را میشمردند میگوید هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم چون بنزد آن سر مطهر رفتم دیدم که نوری از آن بآسمان میرفت رفتم که یزید را بیدار کنم و بر خواب خود مطلع نمایم او را در جای خود نیافتم چون تجسس کردم او را دیدم در حجرهٔ تاریکی نشسته و رو به دیوار کرده و میگوید مرا چه کار بود با حسین و هم و غم بسیار از او مشاهده کردم چون خواب خود را بجهت او نقل کردم غم و بیم او مضاعف شد و جوابی نگفت چون صبح شد اهلبیت را مخیر کرد ما بین رفتن مدینه و با جوار سنیه ماندن در شام با عزت و احترام ایشان گفتند که اولا میخواهیم که ما را رخصت کنی که ندبه و نوحه نمائیم بر کشتهٔ خود که ما را مهلت نوحه و گریه نداده‌اند پس یزید امر کرد تا خانهای چند بجهت ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول بتعزیه و نوحه کردند چون مردم یافتند که آن ملعون اسیران را رخصت تعزیه داری داد زنی از بنی هاشم و قریش نماند مگر آنکه جامهای سیاه پوشیدند و با غریبان کربلا و اسیران محنت و جفا هم زبان گشتند و بر مظلومان کربلا ندبه و نوحه بلند کردند و چنانچه نقل شده تا هفت روز مشغول بعزاداری بودند یا آنکه در روایتی دیگر هست تا در آن بلد بودند شب و روز مشغول بگریه و نوحه بودند و در بعضی از روایات هست که در آن اوقات آن ملعون فی الجمله از غضب و عداوت فرود آمده بود چاشت و شام نمیخورد مگر آنکه جناب سید الساجدین علیه السلام را بر خوان خود حاضر مینمود ابو مخنف نقل کرده که روزی امر کرد که زنان اهل بیت علیهم السلام بروند در خانهٔ یزید چون اسیران اهل بیت و زنان ایشان داخل خانهٔ آن ملعون شدند و زنان یزید و دختران معویه و آل ابی سفیان نظر بر دختران فاطمه سلام الله علیها افتاد همگی زیورهای خود را انداختند و زینتهای خود را از خود دور کردند و صیحه بر ندبه و نوحه و شیون برکشیدند و همگی گریه کنان و شیون کنان باستقبال اسیران رفتند آه دختر امیر المؤمنین را

خواب دیدن هند زوجهٔ یزید

مشغول شدن اهلبیت علیهم السلام بتعزیه در شام

المؤمنین را چون نظر بر دختران بنی سفیان افتاد فرا بن رو زیور را با ایشان دادند و فضه ... چیز را امام
و مشاهده کردند اسیری و دربدری و برهنگی خود را اشک کرد تا اشک از دیده ها خود جاری نمودند تا
سر وند در خانواده یزید عزاداری سید الشهدا علیه السلام مینمودند ایزید یزقل فی الحریر متجرّا و
حسین فی حرّ الشموس مضجّع ابا روا است که یزید جامهای احمر و دیباج پوشیده در کمال تجبر و تکبر بر
سریر سلطنت متمکن باشد و بدن مطهر منور حسین علیه السلام در میان آفتاب افتاده باشد وایضاً
و بنات هند فی القصور منعّمة و بنو البتول فی البراری جوّع ابا روا است که دختران هند در قصرها
زرنگار به نعم مشغول باشند و دختران فاطمه را گرسنه در بیابانها بگذارند و مثل التبابیل اذل یشتو
منهن الجمار و یستباح البرقع فصعقة فی قلبه لا یفتدی وکریمة تسبی و قرط ینزع آه ابا روا
مثل اسیران دستگیر کردند بلکه بدتر از هر اسیری نمودند زیرا که مقنعه ها را از روی ایشان ربودند
و گوشوارها از گوش ایشان بیرون کردند و ایشان را با این همه در بند انداختند محتشم خواموش

محتشم کردل سنگ آب شد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

مجلس چهارم در بیان کیفیت اسیر شدن اهل بیت علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی المصائب الفادحات و الفوادح الجاریات والصلوة والسلام علی سیدنا محمد اشرف الکائنات
و ازهر النجوم الغالیات و علی اهل بیته الشموس الضاحیات والبدور الضائیات سیما علی فرخه
و شبله صاحب المحن الهائلات والفتن الجاریات التی لم یسمع بمثلها فی القرون الخالیات ولم تر نحوها
عین فی الایام السالفات صاحب الشروح الهاطلات والعیون الساهرات والبطون الضامرات
والقلوب الصادیات والشفاه الذابلات والافواه الیابسات والاکباد الظامیات والدماء الجاریات
والجروح الصاهبات والنحور الدامیات والابدان البالیات والاجسام العاریات الذی احاطته الکلاب
العاویات والسباع الضاریات بالسیوف الباترات والسهام النافذات فیا لیت لفاطمة وابیها عینا
تنظر الیه وهو مطروح علی الارض کان عبره فوارة السهام النافذات و عواده السیوف القاطعات
طبایبه الرماح الطاعنات و دواوه الدماء الجاریات کفانه عبیر السافیات نوادبه البنات الحاسرات شبا
الاوامل البارزات تضمه الخیول العادیات و تسعوا علیه ریاح السافیات وهو سلیل خیر البریات
و خلیفة باری الموجودات فلعنة الله علی من اسس هذا و من بنی علیه بنیانه و ختم ظلمه و عدوانه لعنة متصلة
دائمة باقیة ما بقیت الارضون والسموات و اشرقت النیرات و بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه العزیز و من
قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا ترجمه یعنی هر کس که
کشته شود از روی ظلم و ... پس قرار دادیم از برای ولی او سلطنتی و تسلطی در کشتن قاتل او پس باید اسراف نکند در قتل

بعد رسید که او یاری کرده شده است و این حکمی است عام که کسانی که مظلوم کشته میشوند ولی ایشان را
میباشد سلطنت بر کشندهٔ قاتل او و او منصور میباشد از جانب خدا اگر خواهد ان شاء قصاص کرده حق
خود را باز یافت نمود که هیچ والا در ایام رجعت خواهد و خواهد کشته شد الیه چنانچه از ابی بصیر از موسی بن جعفر
علیهما السلام روایت شده است که فرمودند لترجعن نفوس ذهبت ولیقتصن یوم تقوم هر اینه البته بر خواهد
گردید آن نفسها که رفته‌اند و تلف شده‌اند و هر اینه قصاص خواهند نمود در روزیکه برپا گردند
و کسیکه او را عذاب کرده اند بمثل عذاب قصاص میکنند ظالمش را و کسیکه بغیظ آورده باشند بغیظ
آوردن قصاص میکند و کسیرا که کشته باشند قصاص میکنند و اعدای ایشان را بر میگردانند تا خون
خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص کردند و حق خود را گرفتند سی ماه زندگی میکنند پس
در یک شب میمیرند در حالتیکه خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد و اعدای ایشان را
مصیر بعذاب آتش باشد پس بعد از این در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان میگیرند
و چنانچه مذکور شد اگر چه آیه شریفه عام است ولکن حضرت باقر علیه السلام میفرماید که این آیه نازل شده
است در حق حسین بن علی علیهما السلام چنانچه عیاشی از جابر بن عبدالله روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام
فرمود من قتل مظلوما حسین بن علی علیهما السلام که کشته شد در حالتیکه مظلوم بود و ما ائمه اولیای او و حق
قائم مقام ما بطلب میکند خون او را پس اینقدر میکشد که میگویند اسراف کردی در کشتن و فرمود
که مراد از مقتول در آیه شریفه حسین علیه السلام و ولی او قائم علیه السلام است و اسراف در قتل اینست که غیر
قاتل او را بکشد و او است منصور یعنی منصور است که دنیا از او منقضی نشود تا آنکه یاری کند او را مردی از آل پیغمبر
صلی الله علیه و آله که زمین را پر از عدل و داد نماید هم چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و در کافی از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که راوی گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از این
آیه فرمود نازل شده است در حق حسین علیه السلام لو قتل اهل الارض به ما کان مسرفا اگر همه اهل زمین را
بکشند بعوض خون حسین علیه السلام هر اینه اسراف نمیباشد و از این تفسیر مستفاد میشود که آنحضرت لا
یسرف را بصیغه نفی گرفته اند و حاصل معنی این میباشد که سلطنت دادیم ما ولی این مقتول را پس
اسراف نمیکند در قتل هر چند گروه بسیار را بکشد زیرا که این خون مثل سایر دماء نمیباشد بلکه خونی است
که اگر اهل عالم بجهت آن تلف شوند اسراف نیست بلکه اگر همه عالم بجهت آن سرنگون گردد جا دارد زیرا که
این خون کمتر از خون ناقه صالح نیست که بجهت آن چند هزار نفر هلاک شدند و کمتر از خون یحیی نیست که
هفتاد هزار نفر بجهت آن کشته شدند و این معصیت کوچکتر از معصیت قوم لوط نبود که خدا شهرهای ایشان را
سرنگون کرد و سهلتر از معصیت اصحاب سبت نبود که گروهی بجهت آن هلاک کرد بنابر این لا اسراف فی
القتل اگر چه اهل ارض را بجهت آن تلف کنند ظلمی نیست بر کسیکه مباشر عمد باشد بر آنکه صاحب الامر صلوات الله

الله و سلامه علیه حکم او بباطن است مانند احکام معلم موسی نه اینکه حکم بر ظاهر باشد که بعضی از مباشرین
دیگر با شرایط و رعایت قصاص بدانند و در اخبار هست که فرمودند الا ترون انا نرضی بقتل الحسین شرکاء
قتله آگاه باشید که کسانیکه راضیند بکشتن حسین علیه السلام همه شریکند در خون آنحضرت پس اولاد
قاتلان او که راضی بودند بکشتن او بلکه همه کسانیکه باین امر راضی بودند و شادی میکردند از کشتن
آنحضرت همه شریکند در خون او و بیند و عن قریب که ولی او قیام مینماید با ملئکه مقربین و ندا می کند یا لثارات
الحسین کشان همه را بخواهند کشت کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه شریفه
وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین فرمود مراد از این دو مرتبه فساد یکی
قتل علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگری ضربتی است که بر امام حسن علیه السلام زدند و لتعلن علوا کبیرا یعنی
خواهید کرد طغیان عظیمی فرمود مراد از کشتن حسین علیه السلام است که از همه فسادها عظیم تر و از همه طغیانها
بزرگتر میباشد فاذا جاء وعد اولیهما فرمود یعنی بیاید زمان نصرت خون حسین علیه السلام بعثنا علیکم
عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار و مبانیکه انیم گروهی از بندگان خود را که تجسس میکنند
در میان بلاد فرمود ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر علیه السلام ظاهر میشوند و صاحب خون آل
محمد صلی الله علیه و آله را نمیگذارند مگر اینکه میکشند وکان وعدا مفعولا فرمود مراد از آن خروج ظهور
قائم علیه السلام است و در حدیث دیگر وارد شده است که بعد و قتیکه مظلوم ترین عالمیان بزمین افتاد
بود هر چند استغاثه میکرد کسی بداد ش نرسید در وحی آله الفدا ملائکه آسمانها بگریه در آمدند و عرض
کردند الهی بفرزند آخر پیغمبر تو این ظلمها میکنند تو می بینی و میدانی و توقف کرده در کین ستمکاران ندا
رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر کردند شخصی دیدند ایستاده است مشغول نماز
است ندا رسید که باین انتقام خواهم کشید از برای او ای ملائکه بجهة خون یحیی کشتم هفتاد هزار کس را و زود
باشد که انتقام کشم بدست قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بجهة خون حسین علیه السلام از بنی امیه و بکشم از
ایشان هفتاد هزار کس را و در آخرت ایشانرا عذاب عظیم فرمایم و در حدیثی که از مفضل بن عمر روایت شده
که او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در کیفیت ظهور صاحب الامر علیه السلام و احوالات آنحضرت و انحدیث
بسیار طولیست که در مجلد غیبت از بحار و غیره مذکور است و در آن سؤالات غریبه کرده و جواب فرموده اند
چنانچه فرموده باید بعد از آنکه آنحضرت ظاهر میشود در مکه و از آنجا انصار او بدو او اجتماع میکنند و ملائکه و نجباء
با او بیعت میکنند و نقباء از انس با او بیعت میکنند اهل مکه را دعوت میکنند و با او بیعت میکنند و برایشان
خلیفه میکند یکی از اهل بیت خود را و از آنجا میاید بمدینه او الهجره تا بین کوفه و نجف و امور غریبه چند بیان فرمود
پس فرمودند از آنجا میرود بسوی مدینه چون بمدینه بدو دامر عجیبی چند در مدینه از او ظاهر شود که باعث سرور مؤمنین
و حزن کافرین گردد و از آنها فرمودند پس سید حسنی ظهور نماید با او بیعت کند پس بدست و روی بطلب سفیانی و او

امام عصر عجل الله فرجه مهدی صاحب الزمان

بر طرف نماید فرمود پس ظاهر شود حسین بن علی علیهما السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کسانی که در خدمتش شهید شدند فیا لک عندها من کرة زهراء و رجعة بیضاء پس بیرون می‌آید صدیق امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و قبه نورانی سفیدی در نجف برای او بر پا می‌شود و رکنی از آن در نجف میباشد و رکنی در صنعای یمن و رکنی در مدینه طیبه و رکنی در حجر گویا نظر میکنم و می بینم مصابیح و قندیلهای آنرا که در میان آسمان و زمین روشنی میدهد زیاده از روشنی آفتاب و ماه در آنوقت ظاهر و باطن هر کس ظاهر شود یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید پس فرمود حضرت صادق علیه السلام ثم یظهر السید الاجل رسول الله فی انصاره و المهاجرین الیه و من آمن به و صدقه و استشهد معه پس ظاهر میشود سید اجل و آقای بزرگوار و ختم انبیا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین و کسانیکه باو ایمان آورده اند و تصدیق باو نموده اند و با او شهید شده اند و حاضر مینمایند کسانیرا که او را تکذیب کردند یا شک در نبوت او داشتند و کسانیرا که کافر شده اند باو و رد کردند او را و گفتند که او ساحر و کاهن است و مجنون و معلم و شاعر است و از خواهش نفس سخن میگوید و کسانیکه با او محاربه و مقاتله کردند تا آنکه قصاص کند ایشانرا بحق و تا جزا داده شوند ایشان بکردهای خود مجموع آنچه مذکور شد از مکذبین و شاکین و غیر از زمان ظهور آنحضرت تا وقت ظهور مهدی علیه السلام در عصر هر امامی و در هر وقتی همه حاضر شوند تا سزای اعمال ایشان بایشان برسد تا تاویل این آیه ظاهر شود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما تا آخر آیه و ظاهر ترجمه آیه شریفه اینست که میخواهیم و اراده کرده ایم که منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف شمرده شده اند در زمین و بگردانیم ایشانرا امامان و ایشانرا وارث گردانیم در زمین و همه زمین را بتصرف ایشان در آوریم و بنمائیم فرعون و هامان را مفضل گفت ای سید من کیست فرعون و هامان حضرت فرمود اول و ثانی مفضل گفت ای سید من رسول و امیر المؤمنین با مهدی علیه السلام میباشند فرمود بلی ناچار است از اینکه ایشان گام زنند جمیع زمینها را ای والله حتی ما وراء قاف را بلی بخدا قسم که ایشان طی مینمایند ظلماترا و قعر دریاها را تا آنکه جای قدمی نمیماند مگر آنکه طی مینمایند آنرا و دین خدا را در آن اقامه مینمایند و گویا می بینم که ما معاشر ائمه در برابر جد خود رسول خدا شکایت میکنیم بسوی او آنچه بما رسیده از امت بعد از او و از اینکه ما را تکذیب کردند و ما را سب و لعن کردند و تخویف بقتل کردند و آنچه کردند با ما والیان و حکام جور از اینکه ما را از حرم جد ما بیرون کردند و ما را در حبس انداختند و بزهر شهید کردند پس در آنوقت پیغمبر بگرید و بفرماید ای فرزندان من نازل نشد بشما مگر آنچه بجد شما وارد شد پیش از شما پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیاید و شکایت نماید از فلان و فلان و میگوید ای پدر فدک را از من گرفتند و در مجمع مهاجر و انصار رفتم و حق خود را طلب کردم و احتجاج کردم

قرار کردند و صحیفه که نوشته بودند از برای من دعا با بغداد بیرون اوردم در میان مهاجر و
انصار و قریش علی رؤس الاشهاد او را گشودم و آنچه در او نوشته بودند خواندم و او را پاره کردم پس با چشم گریان و دل
بریان و حزن فراوان با قلق و اضطراب در زمین گرم روان شدم و بر سر قبر تو آمدم و شکایت ایشان را
کردم حضرت صادق علیه السلام فرمودند که شکایت فاطمه علیها السلام قصه فرستادن اول خالد و قنفذ
و فلان را و جمع کردن او مردم را از برای بیرون اوردن امیرالمؤمنین علیه السلام و شکایت میکند از اینکه
اغلعوا فریاد میزد که یا علی بیرون بیا بگو بیعت کن که مسلمین اجتماع کرده اند و الا ترا میکشیم و قصه رفت
و گفت امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول است ایشان هیزم جمع کردند و در خانه را آتش زدند و شکایت میکند
فاطمه از اینکه میگوید من آمدم در پشت در و خطاب کردم ای عمر وای بر تو این چه جرأتی است که بر خدا و رسول
کردی میخواهی نسل پیغمبر را برطرف کنی و نور خدا را فراموش کنی عمر گفت کفی یا فاطمه ساکت شو بدرستیکه
محمد حاضر است که بیاید و تو رسد ملائکه امر و نهی بیاورند علی هم مثل یکی از مسلمین است یا بیرون بیاید بیعت کند
یا انکه همه شما را میسوزانیم پس او گفت خداوندا بتو شکایت میکنم فقدان رسول ترا و ارتداد امت
و منع کردن ایشان حق ما را عمر گفت دعی یا فاطمة حمقاة النساء ایضا سخنها احمقانه را بگذار نبوت
و خلافت از برای شما جمع نمیشود پس آتش بچوب در خانه گرفته بود قنفذ دست اورد که در را باز کند
پس ناگاه ان ولد الزنا ملعون پا به در زد بروی شریف فاطمه علیها صلوات الله زد که سیاه شد و ورم کرد و لگدی
بدر زد و در بر شکم فاطمه علیها السلام خورد و بخوبی بر او تاثیر کرد که شکمش بدرد آمد و فرزند ششماهه اش
سقط کردید و فریادش بیرون زدند که جای ان بانی بود پس صدا بگریه بلند کرد و فرمود یا ابتاه
یا رسول الله دختر ترا تکذیب میکنند میزنند و طفل شکم او را میکشند پس امیرالمؤمنین غضبناک
آمد و چشمهایش سرخ شده بود عبای خود را بر سر فاطمه علیها السلام گرفت و او را بر سینه خود چسبانید
و فرمود یا فاطمه بدرستیکه پدرت رحمة للعالمین بود مبادا که سر را برهنه کنی و موها پریشان نمائی و از دست امت
شکوه کنی اگر چنین کنی نه مسلمان میماند نه کافر و نه تابعان پیغمبران پیش جنبنده بر روی زمین نمیماند و
پرنده بر روی هوا نمیماند مگر انکه همه هلاک میشوند پس فرمود ای پسر خطاب بیرون رو پیش از انکه تیغ بکشم
و [illegible] ایشان را بیرون کرد پس حضرت فریاد زد یا فضة مولاتک فاقبلی منها ما تقبله النساء
فقد جائها [illegible] من الرفسة [illegible] فضه متوجه شد که فرزند ساقط میشود و از ان لگد او را درد
عارض شد [illegible] فاطمه ساقط شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ملحق میشود بجد بزرگوار
رسول خدا و شکایت میکند بسوی او پس شکایت میکند فاطمه علیها السلام نفاق و عداوت را از یاری ایشان
یا اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در شب فاطمه علیها السلام را و حسن و حسین علیهما السلام را و زینب و ام کلثوم
که همه جگر گوشگان پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند بر میداشت و بدر خانهای مهاجر و انصار میرفت و ایشان را [illegible]

مجلس چهاردهم در بیان کیفیت ورود

می کرد و یاد می آورد ایشان را عهدی که با خدا و رسول کرده بودند بولایت او و در چهار موطن همگی را وعده
نصرت میدادند و دیروز چون روز میشد کسی بیاری ایشان نمی آمد و در صحیفهٔ صادقی علیه السلام
که پس بمنبر امیر المؤمنین علیه السلام و شکایت میکند و خدا میدهد بغیر جمیع آنچه از غیر او رسیده بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله
یا او رسید و علیه بگرا بیان فرمود تا اینکه گفت پیغمبر مرا ید اخفلت یا رسول الله انهم لم یحتمل وصی نبی من
من سایر الامم حتی قتلونی بضربة عبد الرحمن بن ملجم متحمل شدم یا رسول الله انقدر از محن و مصایب که هیچ
وصی پیغمبری از سایر امتها متحمل نشده تا آنکه آخر مرا بضربت پسر ملجم کشتند بمفضل پس بمنبر حسن علیه السلام
بسوی جد خود و میگوید یا جداه با پدرم امیر المؤمنین علیه السلام بودم در دار هجرت و در کوفه تا آنکه
او را شهید کردند و مرا وصی خود کرد تا آنکه چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید پدر را با صد و پنجاه
هزار بمقاتل بکوفه فرستاد و امر کرد که مرا و برادرم حسین علیه السلام را و سایر برادرانم و اهلبیت و
و شیعیانم را بگیرند ما را از برای معویه بگیرد و اگر ابا کنیم سرهای ما را بسوی او فرستند پس من بیرون آمدم بسوی
مسجد و بر منبر رفتم و مردم را موعظه کردم و از فتنه ترسانیدم پس بسوی جهاد خواندم پس هر چند از ایشان
جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بیست نفر پس هر چند براست و چپ نظر کردم بغیر ایشان کسی ندیدم
پس گفتم مرا اسوه میباشد به پیغمبر خدا که خدا را بندگی کرد در ستر و پنهانی و سی و نه نفر داشت تا اینکه
چون بچهل نفر رسیدند اظهار کردم امر خدا را و اگر منهم بعد ایشان ناصری میبافتم جهاد میکردم خود
پس ایشانرا نفرین کردم و از منبر فرود آمدم پس مردم بسوی من آمدند و سوء افعال معویه و زیاد را بمن شکایت
کردند و گفتند که ایشان زنان و اطفال ما را کشتند و مسلمین را غارت کردند و اسیر نمودند گفتم با ایشان
که شما را وفائی نیست لشکری با ایشان فرستادم و گفتم عهد مرا خواهند شکست و بمعویه ملحق خواهند
شد و چنان شد که گفتم پس حضرت صادق علیه السلام فرمود فیقوم الحسین مخضباً بدمه هو و جمیع من
قتل پس بعد از آنکه امام حسن علیه السلام شکوه خود را تمام میکند ناگاه بمنبر حسین علیه السلام با
شهدائیکه در پیش روی او شهید شدند با بدنهای خون آلود و اعضاء در خون غلطیده همینکه پیغمبر خدا را
نظر بر فرزندش میافتد و بدن بخون رنگینش را می بیند بگریه در می آید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه
در میایند و تصرخ فاطمة فتزلزل الارض و من علیها چون فاطمه علیها السلام نظر بر بدن غرقه بخون
فرزند میافتد بخروش در میاید و امیر المؤمنین و حسن علیهما السلام در جانب راست پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشند و فاطمه در جانب چپ و حمزه سید الشهداء در جانب راست حسین علیه السلام و جعفر طیار در جانب چپ و با
هیبت میایند در نزد رسول خدا پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بسینه می چسباند و میفرماید یا حسین
فدیتک قرة عینای و عیناک فیک فدای تو شوم ای حسین غم مخور که روشنی دیدهٔ من و روشنی دیدهٔ
تو میباشد پس خدیجه دختر خویلد با فاطمه مادر امیر المؤمنین میایند و محسن شهید سقط شده را بر روی دست

سبب مسموم شدن امام حسن علیه السلام

شهادت امام حسین علیه السلام [illegible]

ورود اهلبیت و اسیران بمدینه طیبه

دست گرفته میآورند شیون کنان و نعره زنان فاطمه میگوید هذا یومکم الذی کنتم توعدون امروز وعده شما است مفضل میگوید که پس حضرت صادق علیه السلام آنقدر گریست که ریش مبارکش از آب دیده تر شد پس فرمود لا قرت عین لا تبکی عند هذا الذکر چشمی نیست که نزد یاد کردن این مصیبت گریان نگردد مفضل نیز گریه بسیار کرد پس عرض کرد یا مولای و ما فی الدمع یا مولای من ثواب و این گریهها یعنی چه ثواب میباشد این اشکها اگر در این مصیبت ریخته شود حضرت فرمود ما لا یحصی اذا کان من محق و اجر و حسنه در آنست که احصا نتوان کرد مفضل میگوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آنوقت فاطمه علیها السلام بر منبر رو به بارگاه کبریائی میآورد و میگوید اللهم انجز وعدک و موعدک لی فیمن ظلمنی و غصبنی وضربنی و جزعنی بثکل اولادی خداوندا بوعده خود وفا کن و داد مرا بگیر از کسانیکه ظلم کردند بر من و غصب کردند حق مرا و مرا زدند و اولاد مرا کشتند و مرا بمصیبت اولادم مصیبت زده کردند پس گریه در میآیند ملائکه هفت آسمان و حمله عرش و سکان آسمان و هر که در دنیاست و هر چه در تحت الثری میباشد و همگی ناله میکنند بسوی خدا و میخروشند بدرگاه الهی پس نمیماند احدی از کسانیکه با ما مقاتله کرده اند و بر ما ظلم کردند و کسانیکه راضی بودند بآنچه بر ما رسید الا قتل فی ذلک الیوم الف قتله مگر آنکه در آنروز هزار مرتبه او را میکشند و حدیث بسیار طولانی است موضع حاجت بنحو اختصار ذکر یافت ای بیچاره عجب بر خود ستم کردند و امر را بر خود دشوار کردند و عذاب خود را سخت کردند بکشتن نور خدا و بیرون کردن سلاطین دست خود فراموش کردند آنچه کردند ظهور ایشان بیشتر و سعادت ایشان زیادتر و مرتبه ایشان بلند شد و از برای خود مهیا عذاب الیم و لعن هر روزه بر او غضب حق و رسول او مهیا ساخته که در دنیا نصرت خواهد نمود و این عذابها اگر سهل است عذاب عظیم عذاب آخرت است که بجهت ایشان مهیا شده و فضیحت وقتی است که خداوند جلیل در مقام باز خواست بر آید و این خون خونیست که خدا ولی آنست چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید ذاک دم یطلبه الله این خونیست که خدا طلب میکند و او را هنگامه عظیم و فتنه ایست که در صحرای محشر حسین علیه السلام با سر بریده بر کف دست و شهدای کربلا با بدنهای غرقه بخون بصحرای محشر آیند غلغله در صحرای محشر افتد فاطمه زهراء علیها السلام چنان خروش بر آورد که عرش بتزلزل در آید نظم

جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا / در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین / چون اهل بیت دست باهل ستم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز / آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل / شوید غبارگیسویش از آب سلسبیل
با این عمل جواب چه گویند روز حشر / با اینکه شاهد است باین کار جبرئیل

ای قوم که صلح نکردند و کم از سوختن دین اسلام برپا نکردند و کفتند و فتنهای در عالم نکردند دل پیغمبر خدا را بدرد آوردند بر مقربان خدا اشک و کریه کردند و ملائکه عرش را عزادار کردند که چون کنند که تا قیامت ملائکه بر او گریه کنند تا حشر ایشان بر او میگریند در ... سوز ... کشتند ...

فضیلت گریه

پاره پاره کردند و پارهٔ تن پیغمبر را شهید کردند حبیب خداوند اکبر را سر بریدند خدا لعنت کند قاتلش را سید مهدی طباطبائی اگر نیکو میفرماید ما آمن القوم قدما او هم کفروا من بعد ایمانهم لو انهم شعروا اینجماعت از اول ایمان بخدا و رسول نیاوردند با اگر ایمان ظاهری قبول کرده بودند بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرتد شدند و از دین اسلام بکفر اولی برگشتند چنانچه صریح اخبار است قد حاربوا المصطفی فی حرب عترته ولو اتاهم فی حربه ابتدروا چگونه ایمان به پیغمبر داشتند و حال آنکه با پیغمبر محاربه کردند و شمشیر بروی پیغمبر کشیدند و حرب اینها حرب پیغمبر است چنانچه فرمودند حربک حربی و سلمک سلمی و اگر باوری میافتند با خود پیغمبر صلی الله علیه وآله حرب میکردند چنانچه در ابتدای اسلام کردند لا کان نزل عن سلطانه ما اله و لا لمتبه الساعی لها بذر هرگز نبود که بزرگی از بزرگیش دست بردارد و از زمینش دست از مفضوبش بدارد مگر آنکه اضطرار دستش را کوتاه کند مهما نسیت فلا انسی الحسین وقد کرت علی قتله الافواج والزمر آنچه را فراموش کرده ام لکن من هرگز فراموش نکنم حسین علیه السلام را که دور او را گرفته بودند افواج کفر و اصناف لشکر ضلال و از هر جهت حمله بر او میکردند کم قام فیهم خطیبا منذرا و تلی ایاتا فما اغنت الایات والنذر چه بسیار خطبهها که خواند و مواعظ وافیه که کرد اینها را و چه قدر از آیات الهیه که بر ایشان خواند و ان قلوب قاسیه اصلا از مواعظ الهیه از حجة الله و خلیفه رسول الله که در ایشان اثر نکرد و فایده نبخشید قال انسبونی فحمد احمد و سلوا ما قال فی فلم یکنهم الخبر چه بسیار موعظه اثر نکند فرمود با ما مرا می شناسید یا نه اگر نمیشناسید منم فرزند محمد مصطفی منم جگر گوشه فاطمه زهرا و منم نور دیده علی مرتضی وجدی امی الزهراء و ابی المرتضی و رسول الله جدی ایها القوم از جد من ندا میکرد که مادرم فاطمه است و پدرم علی مرتضی است و جدم رسول خدا است ای قوم بجهة خواطر جد و پدر و مادرم بر من رحم کنید سؤال کنید که پیغمبر در حق من چه فرموده است یا میدانید که فرمود حسین منی و انا من حسین یا میفرمود حسین از من است من از حسین یا نه دعوتمونی نصرتی این نصرکم واین ما خطت الاقلام والکتب خواندید مرا که یاری کنید مرا و یاری کردن شما و چه شد نامهها که نوشتید که با شمشیرها از برای تو مهیا میباشیم این یاری شما است که دور مرا گرفته اید و خون مرا میریزید حلأتمونا عن الماء المباح وقد منعتمونا اضحت نواهله الاوغار والغجر ای دل اگر بر هر کس مباح است منع کردید و حال آنکه وحوش و طیور از او سیراب شامند هل من مغیث یغیثنا الان من ظماء بشربة من غیر ما لها خطر آیا فریاد رسی هست که شربتی از آب از برای فریاد رسی نماید ... الا و تشنگی خلاص نماید شربتی که بهائی ندارد هل یرحم الطفل الرضیع فقد جفت الرضاع وما للطفل مصطبر آیا رحم کننده هست که طفل شیرخوار مرا رحم نماید و شربتی باو بدهد که شیر از پستان مادرش خشک شده و او را طاقت صبر نیست هل من نصیر محام او اخی حسب یحمی لیقه فلجاموا و لا نصروا آیا یاوری هست یا حمایت کننده هست یا صاحب حسب

اشعار سید مهدی طباطبائی علیه الرحمه

حکایت عبدالله بن رباح

حکایت قاسم بن اصبغ بن نباته

حسین علیهم میرسد که مراعات نماید حرمت پیغمبر را که اینها عترت جناب پیغمبرند نکرده و یاری او نکردند تلک آثارنا
لو ان لقلب من حجر اصمّ کان لادناهن ینفطر اینها مصیبتی چند میباشد که کوهها را از ایشان
دلها را میشکافد اگر چه قسی مثل سنگ باشد این دلها از سنگ بدانکه این گروه بر آنحضرت ظلم کردند علاوه بر آن
انتقامی که در قیامت و زمان رجعت از ایشان کشیده خواهد شد ان شاء الله در این دار نیز از ایشان کشیده
شد با بدترین ابتلا بدار البوار شتافتند با ذلت و نکون مبتلا شدند بکوری و پیسی و شلی و دیوانگی و سایر دردها
و مرضها و بکثیری مبتلا بودند تا بجهنم واصل شدند عبدالله بن رباح میگوید کوری را دیدم از او سؤال کردم که سبب
کوری تو چیست گفت من در کربلا بودم ولکن جنگ نکردم شبی در خواب دیدم شخص مهیبی را که بنزد من
آمد و گفت رسول الله ترا میطلبد گفتم نمیتوانم بیایم مرا کشید تا بنزد آنحضرت برد آنحضرت را محزون و ملول دیدم
و در دست او حربه بود و در پیش روی او نطعی گسترده بود و ملکی ایستاده بود در دست او شمشیری از آتش بود
گردن نه نفر از همراهان مرا زد و ایشان را میسوخت بآتش و زنده میشدند و آتش در ایشان میگرفت و ایشان را میکشت و می
سوختند و هم چنین گفتم السلام علیک یا رسول الله بخدا قسم نه شمشیری زدم و نه نیزه بکار بردم و نه تیری
انداختم فرمود الست کثّرت سوادنا یا سواد لشکر مخالف را بر فزون ندادی نکردی پس مرا نزدیک طلبید لکن میلی از خون
که در طشتی بود که در نزد او بود در چشم من کشید چشمهایم سوخت چون بیدار شدم کور بودم و از قاسم بن اصبغ
روایت شده که گفت مردی از قبیله بنی دارم که رویش سیاه شده بود و او را پیش از این دیده بودم نیک رو
و سفید بود پرسیدم ترا چه سبب که این هیأت شد که نزدیک بود ترا نشناسم گفت جوانی را از لشکر
حسین علیه السلام کشتم که اثر سجود بر پیشانی او ظاهر بود و پیشانی او پینه کرده بود از کثرت سجود هر شبی که بخو
که بخوابم میآید و گریبان مرا میگیرد و مرا میبرد تا بجهنم میاندازد پس فریاد میزنم و کسی از قبیله ما
نیست مگر آنکه فریاد مرا میشنوند و در حدیث دیگر قاسم میگوید دیدم او را وقتی که سر مطهری از
جوانان آورده بود بر اسبش سوار بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینه اسب خود آویخته بود و از جنبانیدن
بسته که بر زانوهای اسب میخورد گفتم به پدرم کاش این سر را قلیلی بلند میکرد و در زمان آنچنان میدید
که این سر مطهر بر زانوی اسب میخورد و اینقدر اذیت باین سر نمیرسید پدرم گفت ای فرزند آنچه صاحب این سر
با او میکند شدیدتر است از این است بمن گفت که تا او را کشته ام شبی نخوابیده ام
مگر آنکه میآید و گریبان مرا میگیرد و میکشد و میگوید بیا بسوی جهنم و میکشاند مرا تا در جهنم میاندازد
پس فریاد میزنم بنحوی که همسایگان من مطلع میشوند میگوید شنیدم از همسایگان او که میگفتند از فریاد
او نمیتوانیم بخوابیم در شب و در حدیث دیگر است که کسی نبود از کسانی که با او یاری کردند یاری کردند
بر کشتن او مگر آنکه مبتلا شد بجنون و جذام و پیسی و در اولاد ایشان ماند و اولاد ایشان نیز مبتلا باین
بلیات میباشند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که قاتل یحیی و قاتل حسین علیه السلام را

کشتند پس خدا ملک را از ایشان گرفت و هشام بن عبدالملک زید بن علی علیه السلام را کشت خدا ملک را
از او گرفت و ولید یحیی بن زید را کشت خدا ملک را از او گرفت الخ هر کس با آنحضرت بدی کرد بسزای خود در
دنیا و آخرت رسید و دنیا و آخرت را بر خود تباه کرد و هر کس چنگ بدامن او زد خیر دنیا و آخرت را یافت هم
چنانچه زیارت او و برپا داشتن تعزیه او و اعانت زوار او و اطعام تعزیه داران و تعمیر مشهد مقدس او
علاوه بر منافع اخرویه بحساب موجب خیر و برکت و مزید دولت و عزت و وسعت و نیک نامی در دنیا میگردد
و چنانچه مجرب میباشد و اخبار وارد شده هم چنین اذیت او و اذیت زوار او و اذیت قبر مطهرش و زوار او و تعزیه
داران علاوه بر خسران اخروی موجب خسران دنیوی میگردد چنانچه از حکایات کثیره معلوم میشود بلکه
مشاهده و محسوس میباشد از آنجمله حکایتی است که یکی از خلفای عباسیه بوده فرستاد و خرابی
مشهد مقدس آنحضرت را بود و گفت قبر حسین را خراب میخواهم و سفری در پیش داشت همان روزها بسفر رفت
با در سفر بود این عمل را کرد در همان سفر خودش و پسرش کشته شدند و اظهر شواهد بر این مطلب حکایت
سعود بن عبدالعزیز ابن عبدالوهاب و اتباع ایشان است که در نجد بهم رسیدند و طریقه را ابداع کردند
و بسیاری از بلاد را قتل کردند و تسلط یافتند بر عالمی و چون با عتقاد فاسد ایشان تسلیم میشد مطلقا
جایز نبود بلکه او را کفر و شرک میدانستند چون تسلط بر کربلای معلی بهم رسانید اهل این بلد را قتل و
نهب نمود قریب به هزار نفر یا زیاده را بقتل رسانید و آنچه در استانه متبرکه جناب سید الشهداء
یافت برد و ضریح مبارک را بلکه صندوق مطهر را در هم شکست و رفت این واقعه در عاشر محرم دو هزار و دویست و
شانزده واقع گردید و تاریخش لفظ بغدیر میباشد همینکه از این سفر برگشت دولت از او برگشت و روی بجانب
زوال نهاد الی آنکه مخذول گشت و مبتلا گردید بیلاهای عزیب شد تا عن قریب جمعیت ایشان مختل شد تا آنکه سلطنتی
قوی بود مسلط شد بر ایشان تا قومیکه ایشان را قلع و قمع نمودند و بلاد ایشان را خراب کردند قاعا صفصفا
نمودند و مجموع اولاد و عشایر ایشان زیاده از دویست نفر بحضرت بغداد اسیر وارد بعد از آنکه دو نفر از بزرگان
ایشان را به اسلامبول بردند در نزد سلطان روم و ایشان را کشت الحمد لله رب العالمین ابن قولویه از معتوب بن
وهب روایت میکند که گفت در نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم که مرد پیری داخل شد حضرت را سلام
کرد آنحضرت جوابش را دادند عرض کردند یا بن رسول الله دستت را بده تا ببوسم آنحضرت دست خود را دادند مرد
دست شریف را بوسید و گریست آنحضرت فرمود گریه از چه میکنی ای شیخ عرض کرد فدای تو شوم صد سال میباشد
که با امید دولت شما میباشم میگویم امسال است این ماه است و امروز است و اصلا بکام خود نمیرسم
آن بکیم مقتولین مشردین و اری عدوکم یطیرون بالاجنحة شما را می بینم کرده و بلد میباشید و شما را هجو
و شتم میکنند و دشمنان شما را می بینم که پرواز میکنند و هر جانب زیر بال گرفته اند پس چشمهای آنحضرت پر از
اشک شد و گریست فرمود ای شیخ اگر خدا تو را باقی دارد تا قائم ما را ببینی در درجه اعلی خواهی بود و اگر مرگ تو را

حکایت یکی از خلفای بنی عباس

حکایت ابن سعود

نور از دیده در روز قیامت با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهی بود ابن شبیب پیغمبر خدا فرمود که من
خلیفه میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ سنگین که اگر چنگ بآن بزنید هرگز گمراه نمیشوید که
یکی از آن عترت و اهلبیت من است و یکی از آن کتاب خدا است ای ابن شبیب گفت بعد از آنکه این حدیث را
شنیدم دیگر باکی ندارم پس آنحضرت فرمود که آیا میخواهی که تو از اهل کوفه باشی گفتم فرمود که پس از کجا
میباشی گفت از سواد و دهات کوفه فرمود چه قدر مسافت است در میان قبر جدم مظلوم حسین علیه السلام گفت
که نزدیک بآن فرمود بزیارت آن میروی عرض کردم میروم و بسیار زیارت میکنم از آنحضرت فرمود ای ابن شبیب
خونیست که خدا از او طلب میکند ما اصیب ولد فاطمة و لا یصابون بمثل الحسین مصیبتی باولاد فاطمه علیها
السلام نخواهد رسید بمثل مصیبتی که بحسین علیه السلام رسید بتحقیق که او را کشتند با هفده نفر از اهل
بیت او که از برای خدا نصیحت میکردند و در راه خدا صبر کردند خدا ایشان را جزا دهد بهترین جزای صبر کنندگان ای
ابن شبیب هرگاه روز قیامت شود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام با او میباشد و سر بریده او
بر کف دست گرفته خون از آن میریزد پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میگوید خداوندا از امت من بپرس که چرا فرزند
مرا کشتند پس فرمود هر جزع و گریه مکروه است مگر گریه بر حسین علیه السلام و جزع از برای او و از ابن عباس روایت
است که وحی شد بسوی پیغمبر خدا که بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و میکشم بخون فرزند دختر
تو هفتاد هزار نفر را و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که صد هزار نفر بخون قتل حسین علیه السلام
کشته شدند و طلب خون او نشده است زود باشد که طلب شود خون او و از حضرت باقر علیه السلام روایت
شده است که فرمود بخدا قسم که کشته شدند کشندگان حسین علیه السلام و هنوز طلب خون او نشده آری
خون حسین علیه السلام خونی نیست که بکشتن قاتلان او تلافی شود یا بکشتن مباشرین قتل او تلافی شود
بلکه اگر عالم تلف شود بلکه بیت ... او نمیشود اگر دنیا سرنگون گردد تلافی خون او نخواهد بود چگونه تلافی
میتواند کشتن کسی که پاره تن رسول الله بود و گوشت او از گوشت و پوست رسول الله پرورش
یافته چگونه تلافی میشود کشتن کسی که بکشتن او طرق هدایت منطمس و اساس شریعت منهدم شد و احکام
ضایع و معطل و خوار و مضمحل کردند فالویل للعصاة الفساق لقد قتلوا بقتله الاسلام و نقضوا السنن
والاحکام و عطلوا الصلوة و الصیام و ادرکوا ثار البررة الکرام لقد نقد بقتله التکبیر و التهلیل
والتحریم و التحلیل و التنزیل و التأویل چنانکه میگوید جعفر بن عفان طائی که از شعرای اهلبیت علیهم السلام
بود و در حدیث حضرت صادق علیه السلام اشعار او را میخواند و آنحضرت او را تحسین میکرد لیبک علی
الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه واستحلت یعنی باید بگرید برای کسی که گریه کننده است بر خرابی اسلام
که احکام او را ضایع کردند و ارکان او را در هم شکستند غداة حسین للرماح دریئة وقد نهلت منه السیوف
وعلت فراموش نمیکنم او را که از هر جانب نیزهها را حرکت میدادند تیرها بر بدن نازنین حسین علیه السلام

خبر مصیبت ... رسید ... از اهالی ...

ابیات از اشعار جعفر بن عفان

مجلس چهاردهم در بیان کیفیت ورود

میزدند تا انکه شمشیرهای خود را از خون بدنش سیراب کردند و عودیر فی الصحراء لحما مبددا علیه عتاق الطیر بائت و ظلت تا انکه بدن شریفش را پاره پاره مکردند و در میان صحرا انداختند و تنها

کذاشتند تا انکه مرغان هوا در شب و روز در دور او بسر میبردند فما نصرته امة السوء اذ دعا لقد

طاشت الاحلام منها و ضلت این بدترین امتها او را یاری نکردند با اینکه خواندند ایشان او را و استغاثه

نمود از ایشان بتحقیق که قبح کردار ایشان عقلها را حیران کرده الا بل محوا انوارهم باکفهم فلا

سلمت تلک الاکف و شلت یاری نکردند او را سهل است بلکه بدستهای خود خواستند نور او را

فرو نشانند شل باد اندستها و بریده باد ان کفها و ناداهم جهرا انا ابن محمد فان ابنه من نفسه حیث

حلت فریاد زد که ای قوم من فرزند محمد مصطفی هستم بخواطر جدم مرا یاری کنید یا دست از من بدارید

فما حفظوا قرب الرسول فما رعوا و زلت بهم اقدامهم و استزلت اذاقته حر القتل امة جده

هضت جعله فی کربلا و ذلت مراعات قرابت پیغمبر را محافظت نکردند خویش او را و فرزند او را

امت او بلغزش کردند و بسا قبیح کاری از ایشان سر زد فلا قدس الرحمن امة جده وان هی صامت

للاله وصلت کما فجعت بنت الرسول بنسلها و کانوا حماة الحرب حین استقلت خدا پاک نکرداند این

از این امت معصیت هر چند نماز کنند و روزه بگیرند هم چنانچه دل فاطمه علیها السلام را بدرد آوردند

در مصیبت فرزندانش بدانکه بعد از انکه تمام اسیران اهل بیت علیهم السلام با خرسید و ظلم و ستم یزید لعین

بر ان اسیران بنهایت رسید خلق عالم غوغا کردند که با اهل بیت نکنند چون وعده کرده بود بعلی بن الحسین علیهما السلام

که سه حاجت ترا بر می آورم بعد از انکه یک هفته چنانچه نقل شده برخصت ان لعین بر مظلومی سید الشهدا

ندبه و نوحه کردند بود در روز هشتم طلبید سید الساجدین علیه السلام را و گفت سه حاجتی را که وعده کرده ام که

بر می آورم از برای تو بیان کن تا بر آورم انحضرت فرمود الاولی ان ترینی وجه سیدی و ابی و مولای الحسین فاتزود

منه و انظر الیه و اودعه حاجت اول من اینست که سر مقدس مولا و پدر بزرگوارم حسین علیه السلام بمن بنمائی

تا انکه یکبار دیگر ببینم و او را وداع نمایم و توشه خود را از دیدن پدر بزرگوارم بردارم و حاجت دوم انستکه

بگوئی که انچه از ما بغارت بردند بما رد نمایند حاجت سیم انستکه اگر عازم کشتن من میباشی کسیرا با این زنان

و اسیران بفرستی که ایشانرا بحرم جد ایشان برساند ان ملعون گفت اما روی پدرت را اگر دیگر هرگز نخواهی دید بعضی گو

کرده اند که چون ان ملعون گفت دیگر هرگز پدرت را نخواهی دید رفتند ان سر مطهر در طشت طلائی گذارده بود و روی

ان پوشیده بود ناگاه انسر را نشسته شد نداکرد ان سر مطهر که السلام علیک یا ولی علی بن الحسین گفت و علیک

السلام ایتمنی علی صغر سنی ای پدر بزرگوار مرا در کودکی یتیم کردند و در میان من و تو جدائی انداختند و ان

من نبود حرم جد خود بر میکردم دیگر تو را کی خواهم دید از این واقعه حزن و اندوه ز اهل مجلس بلند شد و یزید منفعل

و خجل شد ابن طاوس میفرماید که یزید گفت اما از کشتن تو گذشتم و زنان را تو میدهی نخواهی برد اما انچه از شما برده اند

در مجلس طلبیدن یزید ملعون امام زین العابدین علیه السلام

ارسال اهلبیت بمدینه

بوده اند من قیمت انرا باضعاف ان از مال خود میدهم حضرت فرمود اما مال ترا نمیخواهم ارزانی تو باد مال و اموال خود را خواستم از جهة اینکه در میان انها است جامهٔ که فاطمه زهرا دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله ریسمان انرا بدست خود رشته و در میان انست مقنعهٔ فاطمهٔ زهرا علیها السلم و پیراهن او و قلادهٔ او پس امر کرد که انها را رد کردند و دویست دینار علاوه از مال خود نیز داد انحضرت انرا گرفت و در میان فقرا قسمت کرد پس امر کرد که اسیرانرا بمدینه برگردانند شیخ مفید صاحب مناقب روایت کرده اند که یزید ملعون در شام ایشانرا تکلیف کرد ایشان راضی نشدند پس نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا بود طلبید و امر کرد بجمعی از ایشان را دید که بصلاح و امانت موصوف باشد با ایشان روانه کن با جمعی از پیادگان و خدمتکاران تا ایشانرا بمدینه برسانند پس ایشانرا پوشانید و عطایا با ایشان انعام کرد و بروایت دیگر ایشانرا حاضر کرد و عطایائی بجهة ایشان از مال خود حاضر کرد و رو بام کلثوم کرد که ای ام کلثوم اینها را بعوض انچه بشما رسید ام کلثوم گفت یا یزید مَا اَقَلَّ حَیَاءَكَ وَاَصْلَبَ وَجْهَكَ تَقْتُلُ اَخِی وَاَهْلَ بَیْتِی وَتُعْطِینِی عِوَضَهُمْ مَالاً ای یزید چه بسیار کم حیائی برادر و بزرگوار مرا میکشی و اهلبیت ورا اسیر میکنی و مال بعوض ان بما میدهی و میگوئی این بعوض انچه بشما رسید فَوَاللّٰهِ مَا کَانَ بَدَلَ شَعْرٍ بخدا قسم که اگر من با پدرت منازعه میکردم هرچه او از من میخواست باو عطا میکردم و کشتن او را از او دفع میکردم اگرچه تلف شدن بعضی از اولادم بود و لکن قضای الهی چنین بود هرچه که بتو عارض شود بمن رجوع کن پس سفارش ایشانرا با انکه با ایشان میرفتند کرد که با ایشان نیک رفتار نماید امر داد ایشانرا از شام بیرون برد و در راه بحسن سلوک با ایشان رفتار مینمود سید بن طاوس میفرماید چون اسیران و ذریهٔ حضرت امام از شام محنت انجام بیرون امدند و بارض عراق داخل شدند بدلیل خود گفتند که ما را براه کربلا ببرد دلیل ایشانرا بان راه انداخت طی مسافت نمودند تا انکه رسیدند بزمین کربلا و محل رنج و عنا و مکان کشته شدن شهیدان او اسیر شدن زنان و دختران چون بان مکان رسیدند دیدند که جابر بن عبدالله انصاری با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از خویشان ایشان که بزیارت ان غریب مظلوم و شهید مدفون در بیابان امده بودند و ایشان اول کسی بودند که بزیارت ان غریب امده بودند چون با یکدیگر ملاقات کردند هر دو طرف صداها را بگریه و ناله بلند کردند و طپانچه بروی زنان و یا حسین گویان بر سر قبر مقدس سرور شهیدان ماتمی برپا کردند که دیدهٔ افلاک میگریست و غلغله در ان زمین برپا شد و کرب و نوحهٔ ایشان که اعرابی که در اطراف ان زمین بودند مجتمع گردیدند و بدستیاری ماتم زدگان و نوحه گران انقدر بنالیدند و نوحه کردند که خود از خود بیخبر شدند ماتم سر نمودند فَنَاحَ لِسَانُ حَالِ الْبَنَاتِ وَهُنَّ مِنَ الْكَآبَةِ یَوْمَیْنِ فَقَدْنَا هٰهُنَا قَمَرًا مُضِیئًا بِنُورِهِ هٰذِهِ التَّائِهِینَا حال زبان زنان جگرخسته در این مقام مترنم بود که اینجا است بدر ورد دلالت امت که سرگشتگان وادی ضلالت بنور هدایتش براه حق میرسیدند غروب کرد و عالم در ظلمت [illegible] فَقَدْنَا بِهٰهُنَا رُوحًا وَرُوحًا وَرَیْحَانًا وَرَیْحَانًا

رسیدن اهلبیت بکربلا و زیارت قبر امام حسین علیه السلام

مجلس چهاردهم در بیان کیفیت ورود

وَبِیْنَا و اینجا است که روح عالمیان و راحت مؤمنان و ریحان پیغمبر اخر الزمان را که کودیم و بین ذبوبی که خدا در قران بان سوگند خورده است از میان ما رفت هُنَا سَنَّ الجَرادُ عَلوجُ حَرْبٍ هُنَا شَنَّتْ خُیُولُ الحَرْبِ فِینَا اینجا است که اولاد حرب اساس حرب را اراستند و ما را غارت کردند و او بلاه هُنَا ذُبِحَ الحُسَیْنُ بِسَیْفِ شِمْرٍ هُنَا قَدْ تَرَبَّوا مِنْهُ الجَبِینَا اینجا است که شمر ولد الزنا حسین علیه السلام را بشمشیر سیاد ذبح نمود و پیشانی نورانی او را بخاک مالید هُنَا العَبَّاسُ فِی یَوْمٍ عَبُوسٍ حِیَالَ المَاءِ قَدْ نَسِیَ رَهِینَا اینجا است که عباس را در کنار اب فرات بر زمین زدند و دستهایش را بریدند هُنَا نَحَرُوا الرَّضِیعَ بِسَهْمِ حَتْفٍ فَمَا رَحِمُوا صِغَارَ المُرْضَعِینَا اینجا است که تیر بر حلقوم علی اصغر زدند و بعوض اب زهر پیکانش نوشانیدند هُنَا قَدْ طَرَّتْ اَسْیَافُ جَوْرٍ اَکُفَّ القَانِتِینَ المُنْفِقِینَا اینجا است که بشمشیر جور جدا کردند دستهائیرا که با بدعاء بدرگاه خدا بلند بودیا بدعا بدرگاه خدا بلند بود یا بعطا و بخشش گشوده بود هُنَا صَبَغَتْ نَوَاصِینَا بِمَاءٍ بَدِیعٍ بَنِی اَمِیرِ المُؤْمِنِینَا اینجا است که موهای ما و پیشانیهای ما از خون کشتگان رنگین شده بود هُنَا عَلَوُا رُؤُسَ بَنِی عَلِیٍّ وَرُؤُسَ بَنِی عَقِیلِ الغَافِلِینَا اینجا است که سرهای اولاد امیر المؤمنین علیه السلام را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل و جعفر را بر نوک سنان و نیزه هُنَا حَرَقُوا الخِیَامَ وَاَحْرَقُوهَا وَقَدْ تَمَّ فِینَا فِی الخَائِنِینَا اینجا است که خیمهای ال عبا را سوختند و مال ما را غارت کردند و ما را برهنه کردند و در بعضی از حکایات هست که زینب خواتون چون بنزدیک قبر برادر خود رسید دست زد و جامه را چاک زد و باواز حزین فریاد برکشید که وا اخی وا حسیناه وا حبیب رسول الله یا بن مکه و منی یا بن فاطمة الزهراء یا بن علی المرتضی پس بر زمین افتاد و مدهوش گردید ام کلثوم مو برا پریشان کرده طپانچه بر رو میزد و میگفت الیوم مات ابی علی المرتضی الیوم حل التکل بال الزهراء سکینه و فاطمه و سایر زنان و دختران فریاد وا محمداه بر کشیده بودند و نعره وا حسینا براورده بودند ابن طاوس علیه الرحمه میفرماید که چند روز در انجا ماندند و اقامه عزا کردند و بروایتی سه روز ماندند و اما جابر بن عبد الله و همراهانش زنی هاشم و غیر ایشان همینکه واوزانزین شدند و اثار قبر شهدا و سولوادران بیابان دیدند بی اختیار شدند و از هر جانب بانگ وا حسیناه براوردند از محمد بن ابی القاسم طبری روایت شده که او روایت کرده است از اعمش و او روایت کرده از عطیه عوفی که گفت رفتم با جابر بن عبد الله انصاری بزیارت حسین علیه السلام چون وارد کربلا شدیم جابر رفت بکنار فرات و غسل کرد و جامه را از ار نمود و جامه دیگر را ردا نمود پس خود را بسعد خوشبوی کرد و روانه بجانب قبر مقدس شد و مشغول گردید بذکر خدا تا انکه نزدیک قبر رسید گفت دست مرا بقبر برسان چون دست او را بقبر گذاردم دیدم خود را بر روی قبر انداخت و غش کرد و بیهوش بر زمین افتاد پس اب بر روی او پاشیدم تا انکه بهوش امد سه مرتبه گفت یا حسین یا حسین یا حسین پس گفت حبیب لا یجیب حبیبه محبوبی است که جواب حبیبش را نمیدهد پس گفت انی لک بالجواب قد شحطت اوداجک علی اثباجک

امدن جابر بن عبد الله انصاری بسر قبر شهدای کربلا

اشتباه است و فرق بین یزید پلید و راست و چگونه جواب گوید و حال آنکه بخون خود بعضی علمای نیز ذکر کرده
شریفت بوده شده و نور آنجون رنگین کرده اند و میانه سر و بدن جدائی انداخت پس زیارت کرد آنحضرت را بر زیارتی
کردن کتب علماء مذکور است بدانکه اکثر علما مراجعت اهل بیت علیهم السلام را از شام بکربلا ذکر نموده اند
و عمده از کسانیکه اینرا متعرض شده سید بن طاوس است لکن اگر این حکایت را صحیح بدانیم بنا بر آنچه علما از ثقات نقل
کرده در تواریخ و کتب معتبره ذکر وقایع اهل بیت شده اند بانبات از ذکر نمائیم و بنا بر فرض صحت این نقل آمدن
ایشان در روز اربعین مستبعد است زیرا که رفتن ایشان بکوفه و از کوفه بشام و از شام بعراق بانچه سید بن طاوس
خود ذکر میفرماید که بعد از ورود ایشان بکوفه ابن زیاد نوشت به یزید پلید و او نوشت که ایشان را بشام بفرست
و هم چنین ماندن ایشان مدتی در شام در مجلس تا آنکه روی های ایشان از گرما و سرما پوست انداخت
و مدت هفت روز تعزیه داری کردن با وجود این مراتب بسیار مستبعد میباشد و رفتن از شام بمدینه مختار
آمد بعراق و بیست که سید میفرماید که چون بعراق رسیدند از دلیل خواهش کردند که راه را میل دهد بجانب
کربلا و هم چنین عدم ذکر کیفیت زیارت سید الساجدین علیه السلام در روز اربعین با اینکه زیارت جابر و
کیفیت زیارت او مضبوط میباشد شاهد است بر عدم صحت این نقل با اینکه ایشان از یزید ملعون مامون نبودند
و در بین راه اینرا خواهش کردند و آن امین که همراه ایشان بود از جانب یزید هرگز بی اذن آن نجبا عبید
ابن زیاد را عمل نمیکرد و با وجود اینها هم در خبر امکان بیرون نیست زیرا که عدم ذکر علما دلیل از عدم وقوع نیست
و مقام ایشان در شام زیاده از هشت روز ثابت نیست و در مدت یکماه مثلا رفتن از عراق بشام
و از شام بعراق امر نیست ممکن و حکایت ... ابو حنیفه هلال خبر مرگ ... از کوفه تا بغداد و دوا در ... اوج را
مشهور است و همین کافیست از برای احتمال صحت این نقل با اینکه سید بن طاوس اجل از آنستکه بی اصل
ذکر نماید چیزی را و بالجمله صحت و عدم صحت این نقل را مدخلی با استحباب زیارت آنحضرت در روز اربعین
نیست زیرا که در زیارت بجهت روایات و نصوص است اگر چه فرض کنیم عدم صحت این نقل را چنانچه در اول
رجب و نیمه شعبان و غیر آن از اوقات مخصوصه زیارت آنحضرت مستحب است بجهت روایات اگر چه حکمتش بخصوص معلوم
نباشد و الله اعلم باری چون اهل بیت قضای مناسک ماتم داری و نوحه گری بجا آوردند بقبله شاه دین
و کعبه مقصود عالمیان کردند چنانچه بعضی ذکر کرده اند سید الساجدین علیه السلام امر فرمودند که بار
بر بندند و روانه مدینه گردند هنگامه در وقت وداع ایشان بر پا شد که مخصوص در کتاب مصیبه بید...
دختر سید الشهداء علیه السلام قبر شریف پدر را در بر کشید آنقدر گریه کرد که از هوش رفت بر زمین افتاد باری
با دیده های گریان و دلهای سوزان و سینه های از فراق بریان قبر مطهر سرور شهیدان و سایر کشتگان
وداع کردند و روی براه آوردند طی منازل نمودند تا آنکه نزدیک مدینه رسیدند صاحب مناقب روایت
میکند از فاطمه دختر امیر المؤمنین علیهما السلام که بجوهر زینب خاتون گفتم که بخواهر بگو که همه ما ...

مجلس چهار دهم در کیفیت اهل

بما نیکی کرده وای پسر عم چون او بر ما مهربان باشد با صلاح سلیقه که انعام با او کرده باشیم خواهرم فرمود بخدا قسم چیزی که با او انعام کنیم نمی باشد مگر آنکه زیور خود را با او دهیم پس دست بند خود را و خلخال خود کرفتم و از خواهرم نیز گرفتم و بجهت آن شخص فرستادیم و عذر از او خواستیم که این عطیه کم را قبول کن که تو با ما نیکی کرده آن شخص گفت من اینچه را کردم از برای خدا و قرابت شما برسول خدا کردم نه از برای طمع دنیا سید بن طاوس روایت کرده است از بشیر بن جذلم که چون نزدیک مدینه رسیدند علی بن الحسین علیهما السلام فرود و بارها را فرود آوردند و خیمه از جهت آنحضرت نصب کردند و زنان را فرود آوردند پس فرمود یا بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعرا فهل تقدر علی شیء منه ای بشیر خدا پدر ترا رحمت کند و او مرد شاعری بود آیا تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کردم بلی یا ابن رسول الله پس فرمود داخل مدینه شو و خبر مرگ ابی عبد الله علیه السلام را باهل مدینه برسان بشیر میگوید اسب خود را سوار شدم و تاختم تا داخل مدینه شدم چون داخل مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله شدم صدا را بلند کردم و گریه کردم این اشعار را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار ای اهل مدینه چرا مانده اید و با اطمینان خواطر نشسته اید در اینجا مکنید که حسین علیه السلام کشته شد و بجهت این سیلاب اشک از دیدهای من جاریست الجسم منه بکربلاء مضرج والرأس منه علی القناة یدار آه آه بدن نازنین مبارکش را در کربلا در خون غلطانیدند و سرش را بر نیزه کردند و در اطراف بلاد گردانیدند بشیر میگوید پس گفتم ای اهل مدینه اینک علی بن الحسین علیهما السلام با عمها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود آمده اند و من رسول او میباشم بسوی شما چون این خبر به اهل مدینه منتشر شد جمیع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار از خانها بیرون دویدند با گیسوهای پریشان و سر و پای برهنه روهای خود را میخراشیدند و بر سر و روی خود میزدند و صدا را بنوحه و زاری و واویلاه و واثبوراه بر کشیده بودند هرگز مدینه را باین حال مشاهده نکرده بودم و روز پر تلخ تر از آن روز بر مسلمین ندیده بودم و جاریه را شنیدم که نوحه بر حسین علیه السلام میکرد و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی خبر دهنده مرگ آقایم آورد پس دلهای ما را بدرد آورد و خبر او مرا علیل گردانید فعینی جودا بالدموع واسکبا وجودا بدمع بعد دمعکما معا پس ای چشمان من گریه کنید بگریستن و اشکهای خود را جاری کنید و پیاپی اشک بریزید بر کسیکه مصیبت او بعرش برین رسید و عرش پروردگار جلیل را متزلزل گردانید و دین پیغمبر را خراب و مجد و بزرگیرا ناقص گردانید علی ابن نبی الله وابن وصیه وان کان عنا شاحط الدار اشسعا ای چشمها گریه کنید بر فرزند پیغمبر و جگر گوشه فرزند پیغمبر اگر چه از ما دور افتاده در بلاد بعیده مدفون گردید پس گفت ایها الناعی جددت حزننا و ما از تازه کردی بر سید الشهداء علیه السلام و جراحتهای ناسور سینه ما را نبش کردی خدا رحمت کند ترا تو کیستی و از کجا میباشی گفتم من بشیر بن جذلم علی بن الحسین علیهما السلام مرا بسوی شما فرستاده و خود با عیال و زنان و دختران امام شهید در فلان موضع است چون این خبر را از من شنیدند دست

کیفیت ورود اسیران به مدینه طیبه

دست از من برداشتند و زن و مرد با چشمهای گریان یا حسین گویان از مدینه بیرون دویدند و بجانب
شتافتند من از اسب پائین آمدم برگشتم دیدم راهها پر شده بود از خلق و راه نمی یافتم آخر از اسب فرود آمدم
و گام بر گردنهای خلق نهادم تا خود را بدر خیمه امام رسانیدم دیدم آنحضرت دستمالی در دست دارد
و اشک مثل باران از دیده مبارکش میریخت خادمی در عقب سرش بود کرسی گذاشت آنحضرت بران نشستند و بی
اختیار شده بود از گریه و از هر طرف صدای نوحه و گریه زنان و مردان و خواتین معظمه و کنیزان بلند بود
و فوج فوج میامدند و آنحضرت را تعزیه میگفتند صدای واحسیناه و والهفاه و واظلوماه و واغربتاه باسمان میرسید
و دلها از لهیب آن نزدیک بود آب شود حضرت اشاره فرمود که ساکت شوید چون جوش خلق فرونشست خطبه
خواند و بعد از خطبه فرمود حمد میکنم خدا را بر عظایم امور و فجایع دهور و بر الم محنتهای دردآورنده و سوزش
و گزیدنها حمد میکنم خدا را بر مصیبتی گران بلیتهای جلیل و مصیبتهای عظیم است که دلها را کباب
و نفوس را هلاک مینماید ایها الناس حمد خدا است مبتلا شدیم ببزرگترین مصیبتها و رخنه در اسلام
شد بزرگترین رخنها قُتِلَ ابو عبدالله و عترته وسُبِیَ نسائه وصبیته وداروا براسه فی البلدان پدرم ابی
عبدالله علیه السلام را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و بر شهرها گردانیدند
پس کیست که بعد از کشتن حسین علیه السلام دیگر شادی کند کدام دیده است که در این مصیبت اشک نریزد
و بخل نماید در اشک ریختن بتحقیق که آسمانهای هفتگانه گریستند و دریاها گریستند و درختان و ماهیان
و وحشیان و ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمانها گریستند ایها الناس ای قلب لا ینصدع لقتله ام ای
فؤاد لم یحن الیه آیا کدام دلیست در این مصیبت نشکافد یا کدام قلبیست که مشتاق باو نباشد یا کدام گوش
مثل این مصیبت را شنید ایها الناس اصبحنا مطرودین مذودین شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترک
و کابل یعنی گروه خلق ما را مطرود کردند و از خود راندند و ذلیل کردند و از هر چیز منع کردند و در شهرها
گردانیدند بنحوی که گویا ما اسیران ترک و کابل بودیم و حال آنکه گناهی نکرده بودیم و امر قبیحی مرتکب نشده بودیم
و بدعتی در اسلام نکرده بودیم قصه پیش از این نشنیده بودم بخدا قسم که اگر پیغمبر سفارش میکرد بایشان
کشتن و ذلیل کردن ما را هم چنانچه وصیت در رعایت ما کرد هر آینه زیاده نمیکردند فانا لله
و انا الیه راجعون چه مصیبتی است جانگداز و چه ماتمی است راحت برانداز و چه سخت دل بدردآورنده
و تلخ مصیبتی است از خدا میطلبیم مزد خود را از آنچه بما رسید پس ناگاه صوحان بن صعصعة بن صوحان
که در آن وقت زمین گیر شده بود عرض کرد یا ابن رسول الله مرا معذور دار که زمین گیر بودم و باین سبب از
یاری شما محروم ماندم حضرت عذر او را قبول فرمودند و بر پدرش ترحم فرمودند و در بعضی از حکایات
میباشد که محمد بن حنفیه چون مطلع شد بآمدن اهلبیت سوار شده بسرعت بیرون رفت چون نظرش بر علمهای
سیاه و خیمهای بی صاحب برادرش افتاد سراسیمه گردید و بیهوش بر زمین افتاد یکی آمد علی بن الحسین علیهما السلام

رجوع امام زین العابدین علیه السلام بمدینه

خطبه امام زین العابدین ... علیه السلام و ... محمد حنفیه

اعلام نمود که عمو خود را دریاب که نزدیک است که هلاک شوم انحضرت که کلمات از خیمه بیرون آمد تا به نزدیک
خود رسید و سر او را در کنار گرفت تا بهوش آمد چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد نعره کشید که یا
اخی ابن اخی ابن قرة عینی ابن ثمرة فؤادی ابن خلیفة اخی ابن الحسین اخی ای نور دیده برادر و نور دیده
کو میوه دلم کو سرور قلبم کو جانشین پدرم کو حسین بکجا است انحضرت فرمود یا عمی ایتمک بیتیما ایتم مرا یتیم
کردند مردان ما را کشتند زنان ما را اسیر کردند کاش میمردم و میدیدم برادر تو را چگونه استغاثه میکرد کسی
بدادش نرسید میدید که او میخواست کسی بفریادش نرسید ای عم بزرگوار با لب تشنه کشتند و حال آنکه هر حیوانی
از آب سیراب بود مجلسی نعره زد و بیهوش گردید چون بهوش آمد گفت ای فرزند برادر و قصه خود را نقل
کن انحضرت قصه اهل بیت را بیان میفرمود و اشک از دیده میریخت بار دیگر بعد از آن لا فی انه و کاروان
الروانه حرم بحرم سید امم که زینب بنت و دو رحین ورود ام کلثوم اول بیرون میگفت مدینة جدنا
لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا ای مدینه ما را قبول مکن و نگذار ما داخل شویم که فقد انک حسرت
میبانیم الا فاخبر رسول الله عنا وانا قد فجعنا فی ابینا وان رجالنا بالطف صرعی بلا روس
وقد ذبحوا البنینا کیست خبر کند رسول خدا را که ما را بمصیبت پدر مبتلا کردند و بجا مردان ما را در زمین
کربلا بیسر روی زمین انداختند الا یا جدنا انا اسرنا وبعد الاسر یا جد سبینا ای جد بزرگوار ما را
باسیری مبتلا کردند و بعد از اسیری ما را برهنگی گرفتند ورهطک یا رسول الله اضحوا عرایا بالطفوف
مسلبینا اولاد تو یا رسول الله همگی برهنه و عریان کردند در زمین کربلا وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا
جنابک یا رسول الله فینا حسین را ذبح کردند و حرمت تو را در باب ما رعایت نکردند افاطم لو نظرت
الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا ای مادر ای فاطمه کاش میدیدی دختران تو را اسیر و در بلاد
متفرق گردانیدند افاطم لو رایتنا سهاری ومن سهر اللیالی قد عمینا ای مادر کاش میدیدی در راه
شام شبها بیدار بودند و خواب نبودیم و از بیخوابی نزدیک بود که کور شویم فلو دامت حیوتک لم تزالی
الی یوم القیمة تندبینا اگر زنده بودی ای مادر تا قیامت بر حال ما نوحه میکردی وعرج بالبقیع وقف
ونادی انا ابن حبیب رب العالمینا وقل یا عم یا حسن المزکی عیال اخیک اضحوا ضایعینا بالاد و بقیع
در یابست و ندا کن حسن مجتبی را و بگو که دختران برادر تو را اسیر کردند و بی یاور نمودند ایا عماه ان
اخاک اصبح بعیدا عنک بالرمضاء رمینا بگو ای عم بزرگوار برادر بزرگوار تو را شهید کردند و بدنش را
بروی خاک گرم بیابان انداختند بلا راس تنوح علیه جهرا وحوش والطیور الطایرینا برادر تو را
بی سر بزمین انداختند و حیوانات صحرا و مرغان هوا نوحه گر او بودند ولو عاینت یا مولای ساقوا
حریما لا یجد لهم معینا علی متن النیاق بلا وطاء وشاهدت العیون مکشفینا کاش میدیدی که حرم
ترا اکثر اسیر ای برهنه سوار بر جهاز شترها نمودند و قصیده طولانی است چون از اهل بیت علیهم السلام وارد

این شعر از سکینه سلام الله علیها است [illegible] در زیارت ناحیه [illegible]

وارد مدینه شده بود در مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله رفت و دست بر قبر نهاده گریست

فریاد زد که یا جداه انی ناعیة الیک لاخی الحسین یا جد بزرگوار حسین تورا کشتند و من خبر شهادت او را

بتو آورده ام و مانند باران اشک از دیده ریخت و آورده اند اهل بیت رحمت که پیغمبر صلی الله علیه

واله خویش از ایشان بر خواست که گویا در و دیوار روضه شریف بلکه همه مدینه بر خود میلرزید و تربت

مبارکش را بتزلزل در آوردند هر جانب یا لواجداه واحمداه بلند بود چون بخانهای خود برگشتند خانها

خود را خالی و بی صاحب دیدند و ایشان زیاد شد که گویا در و دیوار آنها از مفارقت صاحبان خود

که شب و روز بعبادت مشغول بودند میگریست و لله در من قال وقفت علی دار النبی محمد فالفیتها

قد اقفرت عرصاتها وامست خلاء من تلاوة قارئ وعطلت منها صومها وصلاتها واقفرت یعنی مردم بر

خانهای پیغمبر و آل او و دیدم آنها خالی از اهلش و سبب فتنه هلش از اهالی با ایشان از تلاوت قرآن و صوم و صلوة

وکانت ملاذا للانام وجنة من الخطب یغشی المعتقین صلاتها یعنی همیشه پناه عالمیان بوده است

دو مانند زره بود از هر بلا ایمن میشد هر که بود که موضع حاجات طالبین و ضعفا صادرین و واردین بود که از بخششها

بمساکین میشد فاقوت من السادات من آل هاشم ولم یجتمع بعد الحسین شتاتها خالی گردید از بزرگان

و سرداران آل هاشم و بعد از کشتن حسین علیه السلام خرابیها معمور نخواهد شد و نظم پریشان شده

که مجتمع نخواهد گردید فعین بعثاک النبی نبط عبرة ولو عینی علی فقدهم ما تقضی زفرانها شهادت سبط غلو

پیغمبر دیده مرا همیشه گریان دارد و سوزش دلم بجهت فتن سادات هرگز فرو نمی نشیند فیا کبدا کم تصبرین

علی الاذی اما آن تفنی لذکراتها ابدا یعنی که باید صبر کنی بر اذیت و الم دشمنان با وقت آن نشده

مولای ما ایشان بر خیزد و عالم را پاک کند از ظلم و جور و داد دل شیعیان را بدهد تا حسرت تو کم گردد مولای

ضاق الصدر وقل الصبر حل الامر طال نضرع المتضرع فعجل علی اسم الله واغمد بها من کل رجس

مبتدع ارح البلاد من الفساد وقم باعباء الجهاد وتب لذلک وتسرع بار تکن عونا او معونا

وازجر جور المعاند واقمع تمام شد رساله شریفه علی سبیل العجاله و امید است در کنف تحت ...

// در حیات ممات بسبب مغفرت است و بذکر خیر شاد نمایند و ارکان جانی ونزلالی خوانند ...

شست ... ... برص عقود مستعار ... ز کسبه ...

قصه ... ... و کان الختم ... التجلیس بع العشر

... ... و ... ... الیه

... ... ۱۲۰۳ ...